





کتاب ظهور الحق

جلد چهارم

(۴)

تألیف

جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی

به اهتمام و باز نویسی

\*عادل شفیق پور\*

## در باره مؤلف کتاب

جناب فاضل مازندرانی که نام وی اسدالله و فرزند میرزا محمود تاجر شیخی بارفروشی، زبان دان، خطاط و نویسنده بود. در تاریخ ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۰ میلادی) در شهر بابل (بارفروش سابق) مازندران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و تکمیلی ایشان در همان شهر انجام گرفت. در آغاز جوانی از فضلاء برجسته ای چون شیخ اسمعیل ابن الحداد از دانشمندان شیخی مازندران استفاضه نمود و از همان اوقات از علماء بزرگ زمان خویش به شمار رفت. در غالب معارف عصر چون فقه، اصول، کلام، فلسفه، تاریخ ادبیات فارسی و عربی و منطق تبخر یافت. بر اثر معاشرت و مذاکره با برخی از اُجای طهران و مازندران و کوشش و سعی جناب عبدالحسین رفیعی اردستانی و زیارت آثار جمال ابهی، از جمله لوح مبارک بشارات مؤمن و مؤمن به امر اعزّ ابهی گشت و قیام به نشر امر مبارک نمود. از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور مذاکره و ابلاغ امر به آخوند ملا محمد کاظم خراسانی " رهبر شیعیان آن زمان " گشت. به همراه میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی عازم نجف و کربلا گردید، و لکن در اثر فتنه انگیزی و دشمنی بدخواهان اسیر و زندانی گشتند و مذاکرات با آن عالم مذکور تحقق نیافت. از جمله خدمات جناب فاضل شرح اسفار تبلیغی ایشان در ایران، هندوستان، مصر، امریکا و کانادا است که خود کتابی مفصل است. جناب فاضل از جانب حضرت عبدالبهاء مأمور تبلیغ در امریکا گشتند و حتی هیکل مبارک عباى خود را به ایشان عنایت فرمودند تا به نیابه از

## ص ۴

طرف مبارک بر دوش نهاده و به تبلیغ و انتشار امر مبارک پردازد و چون در این امر مهم مؤید و موفق گشت، ایشان را « **مبلغ کامل** »<sup>۱</sup> نامیدند. حضرت عبدالبهاء ایشان را در عرصه دانش و حکمت نیز « **تالی ابوالفضائل** »<sup>۲</sup> خواندند. جناب فاضل در زمینه مطالعات آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله و تاریخ امر بدیع سر آمد دانشمندان بهائی معاصر زمان خود بودند. از آثار مطبوع و مهمّ جناب فاضل: تاریخ ظهورالحقّ، اسرارالآثارخصوصی، امر وخلق، رهبران و

<sup>۱</sup> - حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه - الاطهر الفدا در لوحی مورخ دسامبر ۱۹۱۹ به افتخار خانم [همسر] جناب فاضل چنین میفرماید: "... شکر کن خدا را که حضرت فاضل **مبلغ کامل** است و موفق به خدمت جمال مبارک است. جز نشر نفعات ارزوئی ندارد و به غیر از ترتیل آیات بینات مقصدی نخواهد درختی در گلشن امکان غرس نموده که شاخ رحمانی به کاخ ملاعلی رساند... (امرو خلق جلد ۱ - صفحه ۱۶)

<sup>۲</sup> - لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز ایادی امرالله جناب رُی ویلهلم (Roy Wilhelm) مندرج در نشریه (Star of the West) نجم باختر مجلّد یازدهم ۱۹۲۱-۱۹۲۲ میلادی - صفحه ۲۵۷.

رهروان بزرگ و دهها مقالات منتشره در مجلات بهائی در ایران و آمریکا را می توان نام برد. صعود جناب فاضل در شهر خرمشهر به سال ۱۹۵۷ میلادی واقع گشت. و مرقد ایشان در گلستان جاوید شهر اهواز است.

ص ۵

کتاب ظهور الحق بزرگترین اثر جناب فاضل مازندرانی در نه مجلد تألیف یافته است. مجلدات اول، دوم و سوم را به تاریخ عهد اعلی اختصاص دادند. جلد سوم این کتاب در طهران انتشار یافت، ولیکن تاریخ طبع آن تصریح نگردیده است. این کتاب در حدود سال ۱۹۴۰-۱۹۴۲ به طبع رسیده است.<sup>۳</sup> جلد سوم که متمم دو جلد دیگر است شرح احوال حروف حی و اصحاب حضرت باب و بیان محل و موقعیت اماکن متبرکه که امر در عهد اعلی است. این کتاب گنجینه ای از مطالب مهمه تاریخیه است. اما جلد اول و دوم که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها به صورت الکترونیکی در اچ- بهائی مطبوع گشت. که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایپی آن به صورت Pdf فایل در H-Baha'i به وسیله این جانب [عادل شفیع پور] به زیور طبع آراسته گشته است.

مجلدات چهارم، پنجم و ششم را به تاریخ عهد ابهی تخصیص دادند. مجلدات چهارم و پنجم در باره حیات حضرت بهاءالله و جلد ششم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عصر حضرت بهاءالله است. جلد چهارم در سال ۲۰۱۱ میلادی در آلمان به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر شد. اما جلد پنجم و ششم که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها به صورت الکترونیکی در اچ- بهائی مطبوع گشت. که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایپی آن به صورت Pdf فایل در H-Baha'i به وسیله این جانب [عادل شفیع پور] به زیور طبع آراسته گشته است.

<sup>۳</sup> - استخراج از لوح مبارک مورخه ۸ شهرالرحمة ۱۰۰ بدیع مطابق ۱ جولای ۱۹۴۳ میلادی خطاب به محفل روحانی ملی ایران فرمودند: بنویس طبع یک جلد از کتاب تاریخ جناب فاضل و استدلالیه جناب ارجمند که مباشرت به آن نمودند جائز، مابقی باید توقیف گردد و طبع کتب و رسائل بالمره ممنوع، زیرا مخالف اوامر حکومت است. ( صفحه ۴۷۸ از مجموعه تواقیع مبارک حضرت ولی امرالله خطاب به محفل ملی ایران) و هم چنین در سخن ناشر چاپ جدید جلد سوم آمده است عبارت (م - ۲۸۴ - ط) به این معنا می باشد م - مطبعه ۲۸۴ = آزردهگان ( جناب رحمت الله ازردهگان ) و ط = طهران . در مجله پیام بهائی شماره ۲۴۵ طبع این کتاب را در حدود سالهای ۱۳۱۹-۱۳۲۰ هجری شمسی مطابق سالهای ۱۹۴۰-۱۹۴۲ ثبت نموده است.

مجلدات هفتم و هشتم به تاریخ عهد میثاق تخصیص گشته. جلد هفتم در مورد حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث زمان میثاق است که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تاییی آن در H-Baha'i به وسیله این جانب [عادل شفیق پور] به زیور طبع آراسته گشته است. مجلد هشتم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عهد میثاق یعنی حضرت عبدالبهاء است که در دو قسمت اول و دوم در سال ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ به وسیله مؤسسه مطبوعات امرئی در طهران به طبع رسیده است.

مجلد نهم و خاتمه نیز در مورد عهد ولایت حضرت ولی امرالله و حوادث مربوط به آن است که تا سنه ۱۰۰ بدیع ترقیم و نگارش یافت. اکنون یک نسخه خطی و نسخه تاییی آن در H-Baha'i به وسیله این جانب [عادل شفیق پور] به زیور طبع آراسته گشته است. و جناب فاضل با نگارش تاریخ یک قرن بهائی به اتمام این اثر همت گماشت.

حضرت ولی امرالله در ابلاغیه مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ پس از وصول یکی از مجلدات تاریخ ظهورالحق خطاب به جناب فاضل میفرمایند: «ایهاالفاضل الجلیل الشهم النبیل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره آن رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود. ملا اعلیٰ و سکان فردوس ابهی تمجید نمایند و تهنیت گویند. این عبد ممنون و مستبشر و مزید تأیید را دائماً لیلاً و نهاراً از حضرت خفی الالطاف متمنی و ملتمس<sup>4</sup>» انتهای.

## ص ۷

### سخنی چند با خوانندگان و مطالعه کنندگان گرامی مجلدات ظهورالحق

دوستان عزیز، همانطور که ملاحظه می فرمائید در این سری مجلدات حداکثر سعی شده است که با حداکثر دقت تمام مطالب در درجه اول تایپ صحیح گردد و البته تمام مطالب حتی الامکان در موارد لزوم با حواشی و اضافات اصلاح و اضافه گردد. و در این کار تا آنجائی که مقدور بوده است سعی و اهتمام شده است. و البته بعضی از مجلدات در شرف تکمیل است و در بعضی از مجلدات نیز بعضی از صفحات موجود نیست و البته تکمیل و ترمیم این امر مهم به آینده موکول می شود. باید به اطلاع آن عزیزان و قارئین محترم برسانم که بزودی جلد پنجم و هفتم بوسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر می شود. جلد سوم و چهارم نیز

4- از جمله خدمات مهمه ایشان تدوین تاریخ عمومی امرالله در ۹ جلد بنام ظهورالحق بود که فقط جلد سوم ان طبع گردیده است. در ابلاغیه مبارک مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ که ضمن وصول بخش چهارم کتاب تاریخ مذکور صادر شده در پایان ان بخط مبارک چنین مرقوم است. قوله عز بیانه: ...ایهاالفاضل الجلیل الشهم النبیل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره ان رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود ملا اعلیٰ وسکان فردوس ابهی تمجید نمایند و تهنیت گویند. (امرو خلق جلد ۱- صفحه م ۲۳)

به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر شد. جلد هشتم نیز به وسیله مؤسسه مطبوعات امرئی در طهران منتشر شد. با توجه با این سعی من در این است که حتی الامکان در تکمیل مجلّات اول، دوّم، ششم ، و نهم کمال سعی و اهتمام را بنمایم تا انشاءالله تمام مجلّات تکمیل گردد. و البته جلد ششم نیز در شرف تایپ و تدوین کامپیوتری است. عزیزانی که مایل به مکاتبه با این جانب می باشند می توانند با آدرس ایمیل [ [ADELSH09@GMAIL.COM](mailto:ADELSH09@GMAIL.COM) ] با این جانب تماس حاصل نمایند.

با تقدیم احترامات فائقه - ارادتمند : عادل شفیع پور

بخش چهارم  
 از بخشهایی که گانه کتاب ظهور الحق  
 در شرح کیفیات دوره ثانیه امر بدیع یعنی  
 هفده سال اول قیادت و افاضت جمال ابی که  
 منتهی بوم الفصل و ظهور نفی کبری دستاخر  
 عظمی گردید و در فاتیحه تبرکاً بنبذ  
 از آثار مناجاتیه الهیه اقتراح  
 میشود

صفحه عنوان نسخه خطی، جناب محمد عبّاسیان میلانی .

## کتاب ظهور الحقّ جلد چهارم

تاریخ امر بهائی از سال هشتم تا سال بیست و سوم  
( ۱۸۵۱-۱۸۶۷ میلادی) - ( ۱۲۶۷-۱۲۸۳ هجری قمری)

تألیف اسدالله فاضل مازندرانی

مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان

اسدالله فاضل مازندرانی

کتاب ظهورالحقّ, جلد چهارم

ویراستار: موژان مؤمن

ناشر: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان, لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی

چاپ نخست

۱۶۸ بدیع - ۲۰۱۱ میلادی

آلمان - هوفهایم

شماره استاندارد بین‌المللی کتاب

شماره سفارش

عنوان نسخه خطی, کاتب محمد عباسیان میلانی

<b>کتاب ظهور الحقّ جلد چهارم</b>	
<b>فهرست مندرجات</b>	
<b>صفحه</b>	<b>واقعات مسطورہ</b>
۱۷	۱۸۵۱ م - ۱۲۶۷ ه ق, ۵۲ - ۱ - سال هشتم ظهور, واقعات سال ۶۸
۱۷	مسافرت جمال ابھیٰ به عراق عرب
۲۱	فتنہ داخلیہ بایہ و ظهور ارباب دواعی
۳۰	شہادت سید بصیر ہندی
۳۵	فتنہ اصفہان و شہادت جمعی از بایان
۳۷	۱۸۵۲ م - ۱۲۶۸ ه ق, ۵۳ - ۲ - سال نهم ظهور, واقعات سال ۶۹
۳۷	ہلاک میرزا تقی خان امیرکبیر و استقرار میرزا آقا خان نوری
۳۸	ورود جمال ابھیٰ از عراق عربہ طهران
۴۰	شہادت ملازین العابدین یزدی در طهران
۴۰	کیفیت شروع فتنہ خطیرہ طهران
۴۴	واقعه هدف کردن ناصرالدین شاه
۵۶	کیفیت گرفتاری جمال ابھیٰ
۵۹	کیفیت قیام فتنہ برای آقا میرزا موسی کلیم
۶۲	مذبحہ عظمی و قتل عام بایان
۷۸	کیفیت فتنہ در تاکر نور
۸۴	کیفیت اجراء حکم عام شاهی به اعدام بایان در بلاد ایران
۸۸	شدائد حبس جمال ابھیٰ در انبار طهران و کیفیت استخلاص از آن
۹۳	واقعات سفر جمال ابھیٰ به عراق
۱۰۱	۱۸۵۳ م - ۱۲۶۹ ه ق, ۵۴ - ۳ - سال دهم ظهور, واقعات سال ۷۰

<b>فهرست مندرجات</b>	
<b>صفحه</b>	<b>واقعات مسطورہ</b>
۱۰۱	ورود جمال ابھیٰ به بغداد
۱۰۸	شروع فتنہ عظیمہ نیریز و قتل میرزا زین العابدین خان
۱۱۸	ورود افواج و شروع مقاتلات خونین و شکست اردو
۱۲۳	ورود اردوی معظم دولت و وقوع مقاتلات خونین و شکست و شہادت بابیہ
۱۳۶	کیفیت ورود اسراء و رؤوس شہداء نیریز به شیراز و خاتمہ احوال
۱۴۲	صدور لوح کل الطعام و طلوع فتنہ میرزا یحییٰ
۱۴۸	۱۸۵۴ م - ۱۲۷۰ ه ق, ۵۵ - ۴ - سال یازدهم ظهور, واقعات سال ۷۱
۱۴۸	غیبت و ہجرت جمال ابھیٰ از ما بین بایان به جبال کردستان و طلوع ولایت عظمیٰ
۱۶۴	۱۸۵۵ م - ۱۲۷۱ ه ق, ۵۶ - ۵ - سال دوازدهم ظهور, واقعات سال ۷۲
۱۶۴	احوال این طایفہ در عراق در مدت غیبت جمال ابھیٰ
۱۶۷	مراجعت جمال ابھیٰ از کردستان به بغداد
۱۷۲	۱۸۵۶ م - ۱۲۷۲ ه ق, ۵۷ - ۶ - سال سیزدهم ظهور, واقعات سال ۷۳
۱۷۲	قیام تام جمال ابھیٰ بر نشر امر بیان و تربیت بایان
۱۷۵	کیفیت قتل میرزا اسدالله دیان و انتحار آقا میرزا غلام حسین از بایان
۱۷۸	کیفیت واقعات فتنہ نراق کاشان
۱۸۶	۱۸۵۷ م - ۱۲۷۳ ه ق, ۵۸ - ۷ - سال چهاردهم ظهور, واقعات سال ۷۴
۱۸۶	آغاز هیجان بغضا و فتن در بغداد
۱۹۱	کیفیت احوال محبین و معرضین بابیہ و فقہای ایرانی ساکن در عراق
۲۰۴	۱۸۵۸ م - ۱۲۷۴ ه ق, ۵۹ - ۸ - سال پانزدهم ظهور, واقعات سال ۷۵
۲۰۴	کیفیت انتحار آقا سید اسماعیل زوارهای (ذبیح) و برخی از وقایع مهمہ در بغداد

<b>فهرست مندرجات</b>	
<b>صفحه</b>	<b>واقعات مسطورہ</b>
۷۶	۱۸۵۹ م ۲۱۰ - ۱۲۷۵ ه ق, ۶۰ - ۹ - سال شانزدهم ظهور, واقعات سال
۲۱۰	آغاز معاندت و مقاومت قونسول ایران و شیخ عبدالحسین با جمال ابھی
۲۱۵	۱۸۶۰ م - ۱۲۷۶ ه ق, ۶۱ - ۱۰ - سال ہفدهم ظهور, واقعات سال ۷۷
۲۱۵	واقعات و احوال آقا محمد فاضل قائنی در عراق
۲۱۷	حدوث فتنہ در اصفہان و شہادت و بلیات احباب
۲۱۷	فتنہ در سنگسر و شہمیرزاد
۲۱۸	شمہ ای از نفوذ و عظمت جمال ابھی در بغداد نزد عظمای دولت و ملت
۲۲۲	کیفیت صدور کتاب مستطاب ایقان از قلم جمال ابھی
۲۴۱	۱۸۶۱ م - ۱۲۷۷ ه ق, ۶۲ - ۱۱ - سال ہیجدهم ظهور, واقعات سال ۷۸
۲۴۱	فتنہ در مازندران و اسر و حبس احباب در طهران
۲۴۲	حدوث فتن و بلیات برای احبّا در خراسان
۲۴۷	۱۸۶۲ م - ۱۲۷۸ ه ق, ۶۳ - ۱۲ - سال نوزدهم ظهور, واقعات سال ۷۹
۲۴۷	فتنہ کاشان و بلیات واردہ بر احباب
۲۴۸	فتنہ در اشتهارد قزوین
۲۵۰	شدائد واردہ از شیخ عبدالحسین و فقہای عراق و نیز میرزا بزرگ خان قونسول بر جمال ابھی و احکام صادرہ از ناصرالدین شاہ
۲۵۲	کیفیت اجتماع مجتہدین شیعہ عراق در کاظمین و دسائس میرزا بزرگ خان و شیخ عبدالحسین
۲۵۷	شمہ ای از سلوک و خصال و اقوال و احوال جمال ابھی در بغداد
۲۷۳	۱۸۶۳ م - ۱۲۷۹ ه ق, ۶۴ - ۱۳ - سال بیستم ظهور, واقعات سال ۸۰
۲۷۳	وصول امر سلطان عبدالعزیز برای بردن جمال ابھی بہ اسلامبول
۲۷۹	واقعات ایام رضوان
۳۰۳	واقعات طریق مسافرت جمال ابھی از بغداد تا اسلامبول
۳۱۶	کیفیت ورود و استقرار موکب ابھی در اسلامبول

<b>فهرست مندرجات</b>	
<b>صفحه</b>	<b>واقعات مسطورہ</b>
۳۳۳	کیفیت سفر و استقرار موکب ابھی <sup>۱</sup> در ادرنه
۳۱۸	اوضاع و احوال در مدت اقامت اسلامبول
۳۲۱	علت و کیفیت اعزام دولت عثمانی جمال ابھی <sup>۱</sup> را به ادرنه
۳۳۵	احوال احبای عراق و ایران بعد از مهاجرت ابھی <sup>۱</sup> از بغداد
۳۳۷	فتنه در سلطان آباد عراق و شهادت جمعی از احباب
۳۴۱	فتنه در اصفهان و حبس و قتل جمعی از احبای نجف آباد
۳۴۵	فتن متواصله خراسان
۳۴۵	فتنه در مازندران
۳۴۶	۱۴ - سال بیست و یکم تا سال بیست و سوم ظهور - واقعات سال ۶۷- ۱۸۶۴، ۸۳- ۱۲۸۰ ه ق
۳۴۶	استقرار استقلال امر جمال اقدس ابھی <sup>۱</sup> و اغراض میرزا یحیی <sup>۱</sup>
۳۷۱	سورة الملوک
۳۹۰	سورة الأصبحاب
۳۹۴	سورة الدّم
۳۹۹	کتابشناسی
۴۰۱	لغتنامه
۴۰۷	فهرست اعلام
	••••••••

## ص ۱۵ - مقدمه

این کتاب جلد چهارم از مجلدات نه گانه کتاب ظهورالحق است که جناب میرزااسدالله فاضل مازندرانی، علیه رضوان الله، در باره تاریخ امر بابی و بهائی تألیف فرموده اند. شاید بتوان گفت که این مجلدات مشروحترین و جامعترین تاریخی است که تا کنون در باره امر مبارک به رشته تحریر در آمده است. مجلد حاضر بخشی از تاریخ دوران حضرت بهاءالله را از سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۷ میلادی در بر می گیرد.

جناب فاضل مازندرانی بخشهای نه گانه کتاب ظهورالحق را با استفاده از موادی که بنا به امر حضرت ولی امرالله، شوقی افندی، گردآوری شده بود تألیف نمودند. در حدود سال ۱۹۲۶ میلادی حضرت ولی امرالله بهائیان ایران را تشویق فرمودند که به منظور تألیف تاریخی جامع از امر بهائی به جمع آوری اطلاعات تاریخی از قدمای جامعه بهائی اقدام نمایند. در توفیق ۲۸ اکتبر ۱۹۲۵ حضرت ولی امرالله چنین مرقوم فرموده بودند: «امید چنان است این تاریخ جدید بنظم و ترتیبی بدیع در نهایت صحت و متانت و کمال من دون تعویق تکمیل گردد و در جامعه بهائی منتشر شود و خدمتی شایان به مصالح امریه در مستقبل ایام نماید»<sup>5</sup>.

حضرت ولی امرالله حتی اظهار امیدواری نمودند که ترجمه خلاصه ای از چنین اثری به زبان انگلیسی نیز فراهم گردد و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.<sup>6</sup>

هر چند وسایل طبع و انتشار همه مجلدات نه گانه ظهورالحق تاکنون فراهم نگردیده، اما جلد سوم آن در اوایل دهه ۱۹۴۰ میلادی در طهران به طبع رسید و در سال ۲۰۰۸ میلادی در آلمان تجدید چاپ شده و مجلد هشتم آن نیز در دو قسمت به سال های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ میلادی در ایران انتشار یافته است.

مجلد حاضر از روی نسخه ای، که به خط آقای محمد عباسیان میلانی در سال ۱۹۵۳ استنساخ شده و به حضور حضرت ولی امرالله در حیفا ارسال شده بود، تهیه گردیده است.

## ص ۱۶ - مقدمه

در نشر این مجلد تا آنجا که امکان داشت سعی شده است متن چاپ شده از نظر فرم مطابق نسخه خطی باشد اما از آنجا که از زمانی که جناب فاضل آن را مرقوم فرمودند در نگارش فارسی تغییراتی حاصل شده است به منظور سهولت قرائت کتاب برای خواننده امروزی تغییراتی در آن منظور گردیده است. این تغییرات به شرح زیر میباشند:

5 - حضرت ولی امرالله، نامه مورخه ۲۸ اکتبر ۱۹۲۵ به محفل مرکزی طهران، ۱۹۲۶ ص ۲۵۹

6 - (۱۹۲۲) Shoghi Effendi, *Baha'i Administration*, pp. 75-76

-نسخه خطی فاقد پاراگراف و علامت گذاری است اما در متن چاپ شده هم پاراگراف بندی و هم علامت گذاری منظور گردیده است.

تبدیل « برخاست » به « برخواست - « املائی برخی از کلمات تغییر یافته است. مثلاً «توپ» که دیگر به کار نمی‌رود واژه کنونی «توب» گردیده و به جای کلمه گذاشته شده است.

همچنین بر حسب روش جدید نگارش کلمات فارسی که در سالهای اخیر نحوه نوشتن کلماتی مانند «بیخبر» و «مینمود» به «بی‌خبر» و «می‌نمود» معمول گردیده و تبدیل شده است.

در این مجلد جناب فاضل بسیاری از آثار حضرت بهاءالله را نقل نموده اند. این قطعات ازالواح مبارکه بامعتبرترین متونی که در دست است مقایسه گردیده و در موارد لازمه از آنها استفاده شده است. در نتیجه اشکالاتی به وجود آمده است زیرا برخی از این متون نقل شده دارای اعراب و بعضی بدون اعراب اند، برخی به روش جدید املائی کلمات فارسی و بعضی به روش قدیم نوشته شده اند. تغییر این متون به روشی واحد امکان به وجود آمدن اشتباهات تازه ای داشت. بنابراین هر یک از این متون معتبر عیناً بهمان صورت دریافت شده در این کتاب نقل شده است.

اما در باره محتویات تاریخی کتاب یک تغییر عمده در متن جدید منظور شده است و آن این است که به نظر میرسد که جناب فاضل قتل میرزا زین العابدین خان حاکم نیریز را در ماه مارس (۱۸۵۲) نوروز ۱۲۶۸ (منظور داشته اند و برای آنکه سلسله وقایع تاریخی محفوظ بماند مؤلف تمام وقایع دوم نیریز را پیش از جریان سوء قصد بایان به جان ناصرالدین شاه در ماه اوت (۱۸۵۲) (شوال ۱۲۶۸) قرار داده اند در حالیکه قتل میرزا زین العابدین خان در ماه مارس (۱۸۵۳ - نوروز ۱۲۶۹) و واقعه دوم نیریز در پائیز آن سال اتفاق افتاد. بنابراین صفحات مربوط به این رویداد به وقایع مربوط به سال ۱۸۵۳ منتقل گردیده است. چند جای معدود دیگر نیز که لازم به اصلاحاتی جزئی بود این اصلاحات در پاورقی ذکر شده است.

## ص ۱۷ - مقدمه

کتاب ظهورالحق جلد ۴، در این کتاب همه یادداشتهای پاورقی از خود جناب فاضل می‌باشد به استثنای یادداشتهایی که در جریان ویراستاری اضافه گردیده و با علامت مشخص شده است. نشانه ^ بعد از یک کلمه اشاره به آن است که معنی کلمه در لغت نامه آخر کتاب آمده است.

## ص ١

## بسمي الابهي

سبحانك يا اله الاسماء و فاطر السماء لك الحمد بما عرفت عبادك هذا اليوم الذي فيه جري كوثر الحيوان من اصبع كرمك  
و ظهر ربيع المكاشفة و اللقاء بظهور كلمن في سماتك و ارضك .اي رب هذا يوم قد جعلت نوره مقدسا عن الشمس و  
اشراقها .اشهد انه تنور من نور وجهك و اشراق انوار صبح ظهورك و هذا يوم فيه تردّي كل مأ يوس برداء الرجاء  
و تزيّن كلّ عليل بقميص الشفاء و تقرب كلّ فقير الى بحر الغناء و جمالك يا سلطان القدم و المستوي  
على العرش الاعظم ان مطلع آياتك و مظهر شئونتك مع بحر علمه و سماء عرفانه اعترف بعجزه  
عن عرفان ادني آية من آياتك التي تنسب الى قلمك الاعلى فكيف ذاتك الابهي و  
كينونتك العليا .لم ادر يا الهي باي ذكر اذكرك و باي وصف اصفك و  
باي ثناء اثنيك لو اصفك بالاسماء اري ان ملكوتها خلق بحر كة اصبعك  
و تر تعد فرأته من خشيتك ولو اثنيك بالصفات اشاهد  
انها خلقتك و في قبضتك و لا ينبغي لمظاهرها  
ان تقوم تلقاء باب مدين ظهورك و  
كيف المقام الذي فيه استويت  
على عرش عظمتك و عزتك  
يا مالك الاسماء و فاطر السماء كل ما  
تزيّن بقميص الالفاظ انه خلق في مملكتك  
و ذوت بارادتك و لا ينبغي لحضرتك و لا يليق لجناحك  
فلما ثبت تقديس نفسك العليا عن كلما خلق في الانشاء و خطر في  
قلوب الاصفياء و افتدة الاولياء يلوح افق التوحيد و يظهر للاحرار و العبيد  
انك واحد في ذات كو واحد في امرك و واحد في ظهورك .طوبي لمن انقطع  
في حبك عن سوائك و سرع الى افق ظهورك و فاز بهذه الكأس التي جعلت البحور كلها دون مقامها .  
استلک يا الهي بقوتك و قدرت كو سلطانك الذي احاط من في سماتك و ارضك بانتعرف العباد هذا السبيل المبين  
وهذا الصراط المستقيم ليعترفوا بوحدايتك و فردانيتك بيقين لا تعتر به اوهام المريبين و لا تحجبه ظنون الهائمين .اي رب  
انر ابصار عبادك و قلوبهم بنور عرفانك ليظلموا بهذا المقام الاسني و الافق الابهي لتلا يمنعمهم التعاقن النظر الى اشراق نور  
التوحيد و لا يصدّهم عن التوجه الى افق التجريد .اي رب هذا يوم بشرت كلا بظهورك فيه و طلوعك و اشراقك و اخذت عهد مشرق  
وحيك في كتبك و زبرك و صحفك و الواحك و جعلت البيان مبشرا لهذا الظهور الاعظم الابهي و هذا الطلوع الانوالاسني .فلما انار افق  
العالم و اتى الاسم الاعظم كفروا به و باياته الا من اخذته حلاوة ذكرك و ثنائك و ورد عليه ما لا يحصيه الا علم المهيمن على من في  
سماتك و ارضك .

## مسافرت جمال ابهی<sup>۷</sup> به عراق عرب

در ایامی که واقعات خطیره زنجان به نوع مسطور در بخش دوم خاتمه یافت<sup>۸</sup> و اکثر آحاد بایه مقتول و عده‌ای قلیل که باقی ماندند متواری و پنهان گشتند و بیوت و مساکن شان منهدم گردید. و این وقایع در آخر شهر ربیع الاول سال ۱۲۶۷ ه ق.<sup>۹</sup> یعنی تقریباً هفت ماه پس از شهادت حضرت نقطه اولی واقع شد و دولتیان در تمامت اقطار ایران به هر وسیله در جستجوی بایان و ملت جاهل متعصب در غایت عداوت و تعرض نسبت به ایشان بودند و لاجرم آن جمع قلیل مظلوم مطرود در بلاد ایران و عراق به غایت احتیاط و اختفاء میزیستند، جمال ابهی در طهران مانند نیرتابان در جمع یار و اغیار می درخشید و مقرر عظمتش مرجع و ملجاء دوستان بود و کاخ مشید<sup>۱۰</sup> و متین این آئین و نصرت و تقویت مؤمنین را به دست توانای خویش تقدیر و تدبیر و تعمیر می نمود. و اخبار اعمال و اقداماتش به واسطه جمعی از اعداء و حسودان به سمع میرزا تقی خان رسید. و او چون به گمان خویش نائره<sup>۱۱</sup> این نهضت را خاموش ساخته غالب رؤساء و آحاد بایه را طعمه تیغ و تفنگ کرد، مصمم بر این بود که اصل وریشه شجره بدیعه را از ایران برکند و اثری از آن بر جای نگذارد. لذا به صدد تعرض به سلطان قدم بر آمد ولی در اجراء عزیمت مصادف با قوت و قدرت شدید شده ناچار به رفق و ملایمت گردید چه که منتسبین و ارادتمندان جمال

7- در متن این کتاب «سلطان قدم» و «جمال مبارک»، «جمال قدم» و نیز «جمال ابهی» (منظور این اصطلاح حضرت بماء الله است).

8- در اولین مجله ایران که به نام روزنامه وقایع اتفاقیه به سال ۱۲۶۷ در طهران طبع و نشر یافت در صفحه اولی این عنوان مسطور بود: هر کس در طهران خریدار نسخه این روزنامه ها باشد در بازار جدید در دکان سید علی نقی بلور فروش فروخته میشود. قیمت روزنامه یک نسخه ده شاهی یکساله بیست و چهار هزار (دینار). قیمت اعلانات یک سطر الی چهار سطر یک هزار دینار بیشتر باشد هر سطر پنج شاهی\*. در عدد مؤرخ پنجم شهر ربیع الثانی سال مذکور تحت عنوان اخبار داخله ممالک محروسه پادشاهی راجع به جناب حجّت زنجانی چنین نوشته شده که: داخل ما بین فرقه ضاله شده با جمعی از اتباع خود در زنجان یاغی شده. هر قدر اولیاء دولت قاهره سعی در نصیحت او کردند و از علماء به نصائح و مواعظ او از هر جا نوشتند سود نبخشید و در مقابل قشون پادشاهی به مقابله و مقاتله ایستادند و از قشون پادشاهی به معرض تلف در آمد. بالآخره خود او در محادله مقتول و اتباعش آنچه متفرق نشده بودند در دعوایا به هلاکت رسیده و بکلی تمام شدند. [شماره ۱، ص ۳، ۷ فوریه ۱۸۵۱] و نیز در عدد مذکور از روزنامه مزبور مسطور است: مصطفی قلی خان سرتیپ فراگوزلو چون علاوه بر خدمات خراسان و دفع فرقه ضاله بایه<sup>۱۲</sup> نیز بریز فارس در صفحات بندر ابوشهر نیز خدمات نمایان کرده بود از این جهت منصب میر پنجه گی به او دادند. [شماره ۱، ص ۲] [و در عدد مؤرخ سوم جمادی الاولی چنین مسطور است: بعضی از معارف پیروان ملا محمد علی ملحد ملعون بای را که محمد خان میر پنجه از خمسه محبوساً همراه خود آورده بود چهار نفر از آنها را که مصدر فتنه و خونریزی و منشاء اغلب فسادهای آن ملعون بودند از جمله میرزا رضا نام ملقب به سردار و یکی دیگر فراش غضب<sup>۱۳</sup> آن ملعون که شریکترین اتباع او بودند روز یکشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی به اشارت اعلیحضرت پادشاهی [۶ مارس ۱۸۵۱، در پای قاپوق گردن زدند]. شماره ۵، ص ۱

\* این اعلان به این صورت در شماره های اولیه این روزنامه مندرج نبود. از شماره ۴ الی ۵۹ محل فروش «دکان کاظم بلور فروش» بود. تا و از شماره ۶۰ دکان علی نقی بلور فروش» شد. تا شماره ۹۲ آيوغان يك ساله به صورت «دوتومان و چهارهزار» نوشته شده و بعد از این شماره به آن صورت که جناب فاضل نوشته، اند آمده است. در اول اعلان «طالب» عوض «خریدار» نوشته شده است.

9- و اواخر ژانویه (۱۸۵۱).

ابهی' متنفذ در دولت و مملکت بودند و میرزا آقا خان اعتماد الدوله (صدر اعظم نوری) ابراز محبت و اخلاص مینمود.

و لاجرم میرزا تقی خان روزی جمال ابهی' را در مجلس خاصّ خویش طلبید و با اظهار ملاطفت و ادب چنین گفت که: من از جمیع احوال و اعمال شما مطلعم و میدانم که پیشرفت این امور به مساعدت سربیه شما شد ولی سند صریحی به دست نیامد. و اکنون مصلحت در این است که چندی در طهران نمانید بلکه در اماکن متبرکه' عراق عرب مجاور باشید و بعد از مراجعت منصب امیردیوانی را به شما میدهم. و جمال ابهی' از مقام استغناى خود بیانی فرمودند و سفر به عراق را قبول نمودند و به فاصله چند یوم که تنظیم امور و تهیه سفر کردند با میرزا شکرالله که از منتسبین بود و با مستخدم خود میرزا محمد مازندرانی سوار بر اسب به طریق کرمانشاه راندند. <sup>10</sup> و حرکت از طهران در اوائل شهر شعبان ۱۲۶۷ ه ق [ژوئن ۱۸۵۱] واقع شد و شهر رمضان [ژوئیه] را در کرمانشاه بسر بردند.

### ص ۲۰ - سال هشتم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۱ میلادی

و از آنجا حرکت فرموده در شهر شوال وارد بغداد و کربلا شدند و تقریباً یکسال اقامت نمودند. و در آن مدت جمعی از سران باییه

ساکن عراق از عرب و عجم به لقاء نائل شده انوار الهی که در وجود حضرت باب اعلی' مؤمن بودند در هیکل الطف ابهی' مشاهده کرده منجذب و مستفیض گشتند. از آن جمله سید علو' و شیخ سلطان کربلائی و شیخ حسن زنوزی ارادت حاصل نمودند.

و میرزا عبدالوهاب ابن حاجی عبدالمجید شیرازی که در قصبه کاظمین حجره تجارت منسوجات داشت چنان تعلق و انجذاب یافت که دست از ذیل وصال رها نمی کرد و با این که در قرب عودت به ایران مبلغی نقود به وی عطا فرموده تسکین و دستور دادند که نزد ابوبین در کاظمین بماند تا از طهران وی را بطلبند آن جوان روحانی

10- (جناب فاضل مدرکی را در بین صفحات نخستین کتاب گنجانیده اند و پنداشته اند که این مدرک حاوی دستوراتی است از میرزا تقی خان به محمد خان که وظیفه محاصره کردن بابیان را در زنجان داشت. اما خطاب به محمد خان امیر تومان است و امیر تومان لقب محمد خان در سالهای بعد بود. در هنگام واقعه زنجان لقب این شخص بیگلر بیگی بود. بر این اساس این مدرک را از متن کتاب حذف گردید و در این پاورقی گذاشته شده: (مم) صورت فرمان میرزا تقی خان به محمد خان امیر تومان: مقرب الخاقان امیر تومان ما انتظار داریم شما را مامور جنگهای عظیم در مقابل روس و انگلیس نمائیم. شما از یک مشت بازاریهای زنجان عقب ماندید و کاری صورت ندادید. محمد خان در هامش مکتوب جوابهایش به میرزا تقی خان چنین نوشت: امر اردوی نظامی را به والی محمول دانسته اید ظهر از خواب برخاسته آینه و شانه میخواهد. دیگر نمیدانند در اردوگاه جنگ سرب و باروت لازم است. میرزا تقی خان امیرنظام، امیرکبیر

چنان شیفته و آلفته<sup>^</sup> بود که قرار نگرفت و طاقت نیاورد و از عقب<sup>^</sup> به ایران شتافت و در مذبحة عظمای سال بعد چنانچه مینگاریم به شهادت رسید.

در آن ایام جناب میرزا احمد مقیم کرمانشاه بود و به امر جمال قدم به محافظه آثار و کلمات حضرت نقطه اولی که اغلب نسخه اصلی بود اشتغال مینمود. و من از زرند زیارت<sup>^</sup> قم را بهانه کردم چون به قم رفتم ایشان را ندیدم و جناب حاجی میرزا موسی قمی فرمودند به جز جناب عظیم که این ایام در کاشان اند احدی نمی داند که آقا میرزا احمد در کجاست. بنده به کاشان رفتم. بعد از ملاقات جناب عظیم بنده را با خود به قم برده در آنجا به سید ابوالقاسم علاقه بند اصفهانی که رفیق راه کرمانشاه جناب آقا میرزا احمد بوده، فرمودند که بنده را با مکاری<sup>^</sup> روانه همدان نماید و در بیرون شهر قم به بنده بگوید که ایشان کجا هستند. چون بیرون آمدم مرا به جناب میرزا محمد علی طیب زنجانی سپرد و او در همدان جناب آقا میرزا محسن شوشتری را واسطه ملاقات جناب میرزا احمد قرار داد. چون چند یوم خدمتشان ماندم فرمودند ایامی که در قم بودم ایلدرم میرزا برادر خانلر میرزا را تبلیغ کردم و تصدیق نمود و به او دلائل سبعة طلعت اعلی<sup>^</sup> را وعده دادم که در هر جا باشد برایش بفرستم. حال شنیده ام حاکم خرم آباد شده و در کوه خاوه والشر اردو زده. باید آنجا کتاب را به او برسانی. بنده از شدت<sup>^</sup> حبی که به ایشان داشتم با گردی که دلیل<sup>^</sup> راه بود روانه شدم. شش روز از راه کوه و جنگل رفتیم تا به اردوی ایلدرم میرزا رسیدیم و امانت را رسانده رفتیم تا به اردوی ایلدرم میرزا رسیدیم و امانت را رسانده با جواب اخلاص آمیز او که به جناب میرزا احمد نوشته بود به کرمانشاه مراجعت نمودیم. و حین ورود مرا بشارت نزول قدوم مبارک [حضرت بهاءالله] را دادند. چون شرفیاب شدم نیمه رمضان بود قرآن میخواندند. به آیه ئی رسیدند که لفظ عظیم در آن بود فرمودند: این آیه درحق جناب عظیم نازل شده. و بعد اظهار ملاحظت فرمودند و مکتوب ایلدرم میرزا را ملاحظه نموده فرمودند: در ایمان او اعتباری نیست. تأثیر کلام مبارک بعد از چند ماه به ظهور رسید که جناب سید بصیر هندی رابه قتل رسانید. و سپس جناب میرزا احمد و مرا مأموریتی به طهران و مازندران دادند و خود به سمت عراق عرب رهسپار شدند. (ملا محمد نبیل زرنندی)

## ص ۲۱- فتنه داخلی بایه و ظهور ارباب دواعی<sup>^</sup>

و دیگر شیخ علی میرزای شیرازی که ذکر نامش در بخش سابق نمودیم آن ایام در کربلا بود و مانند پروانه در حول جمال ابهی طائف گشت و انوار عظیمه ای را که در هیکل الهی با مراعات مقتضیات مصالح وقت میدرخشید مشاهده نموده عنان سکون و تحمل از کفش رفت. و آیه<sup>^</sup> بدیعه ای را که از لسان حقیقت تعلیم گرفت بعد از مراجعت به ایران نزد یار و اغیار همی خوانده یگانه وسیله<sup>^</sup> وصول به غناء شمرد و نزد بابیان شیراز پیوسته از عظمت مقام ابهی<sup>^</sup> ذکر کرد چندانکه برخی از جهال آن طائفه قُلْ اللَّهُمَّ اِنَّ كَانَتْ : «وی را غالی<sup>^</sup> خوانده از او

دوری جستند. و آیه مذکوره این است: «سلطان الملوك و راحم المملوك و مُذهب الشكوك لتغنين من تشاء و تفقرن من تشاء و تعزن من تشاء و تدلن من تشاء انك انت كنت قادراً مقتدرأً قديراً.» و بالجمله محبوب ابهی<sup>۱</sup> را در طول مدّت مذکوره جمعی از بایان عراق و ایران شناخته پی به عظمت مقام معنویه اش بردند.

و نیز در مدّت مذکوره که جمال ابهی<sup>۱</sup> از ایران دور و جامعه<sup>۲</sup> مؤمنین از هدایت و قیادت قویمه مهجور بودند فتن و اختلافاتی بین بایبه<sup>۳</sup> وقوع و شدت یافت و مدعیان متنفذی برخاستند و زمامداری خواستند و گروه مؤمنین را به طرّقی سوق دادند که غالباً موجب زیان و خسران مادّی و معنوی گردید. و اجمالی از تفصیل آن احوال چنین است که از آغاز فجر ظهور اعظم چون مطالب و آثار حضرت باب مرتفع و منتشر گشت و حُجُب<sup>۴</sup> تقالید و خرافات و سُب<sup>۵</sup> اوهام و جهالات متدرّجاً زائل و عرفانی منبع و بیانی بدیع در جمع اهل بیان حاصل شد و جمود و خمود بر کنار و نهضت روحیه آشکار گردید ستارگان درخشانی در سماء تقریر و تحریر و شهادت اقدام بی نظیر طلوع نمودند که هر یک را لون و روشنائی مخصوص ولی کلّ حاکی از شمس اعظم و مبشّر طلوع نیر اکرم بودند. و سلطان قدم هریک را تجلیل و تشویق میفرمود و نصرت و تأیید مینمود تا از اشراقاتشان ظلمات دیجور عصر قدیم به روشنائی مبدل شده نوع بشر به قرب طلوع شمس اکبر مستبشر گردند چنانکه در دو بخش سابق علاوه از توضیح و ثبت آثار و الواح نقطه الیّان برخی از آثار و الواح قدّوس و باب الباب و طاهره و غیرهم را نیز درج نمودیم و واقعه بدشت و اقدامات جمال ابهی<sup>۱</sup> را در توجّه دادن جمع متخالف<sup>۶</sup> به نقطه وحدت و اخذ نتیجه راجعه به مقاصد مکنونه<sup>۷</sup> الهیه نیز نگاشتیم و هم طلوع و قیام ملاّ حسین باب الباب

### **ص ۲۲ - سال هشتم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۱ میلادی**

در خراسان و مازندران و نصرت جمال ابهی<sup>۱</sup> و روابط آقا سید یحیی<sup>۲</sup> و حید اکبر و نیز حجّت زنجانی با محضر ابهی<sup>۱</sup> در طهران و قیامشان در نیریز و زنجان و هم قیام قرّة العین در قزوین و مساعدتهای جمال ابهی<sup>۱</sup> را تفصیل دادیم. و نظیر این احوال پس از غروب آن انوار متشعشه باقی و بر قرار بود چه همان احادیث مأثوره نبویه و امامیه و تفاسیر و تأویل آیات قرآنیّه که موافق با ظهور بدیع بود و پایه ایمان بایبه<sup>۳</sup> را استوار ساخت و دلیل و موجب اعتقادات و نوایائی در تأسیس عزّت و سلطنت مهدویه و قائمیه گردید و بایبه<sup>۳</sup> به آن معتقد و معتمد و مترقّب و منتظر بودند پیروان قائم را نسبت به علماء شیعه و مقلدین شان و نسبت به دولت قاجاریّه که عداوت و ظلم را به آن حضرت و اصحابش به پایان رساندند به نظر و عقیدتی واداشت که شیعیان نسبت به اعداء ائمه داشتند. و سلطنت قاجاریّه را دولت جابره مخالف حق و رجعت امویّه سفیانیّه و مسند نشینان فتاوی و نفوذ دینی را حکام به غیر ما انزله الله و رجعت مفتیان<sup>۴</sup> متنفذ دوره امویّه و عباسیه می دانستند. و اگر به تنجیس<sup>۵</sup> و تکفیر و جهاد و تدمیر<sup>۶</sup> بالصّراحه تعبیر نمیکردند لکن عقائد و مطالب دائر بر همان محور بود. و فرد فرد عقیده<sup>۷</sup> ثابتّه داشتند که اگر در نصرت قائم و مقاتلات<sup>۸</sup> مشروحه<sup>۹</sup> مزبوره کشته شوند شهید و مستقرّ علی<sup>۱۰</sup> علی<sup>۱۱</sup> علی<sup>۱۲</sup> علی<sup>۱۳</sup> علی<sup>۱۴</sup> علی<sup>۱۵</sup> علی<sup>۱۶</sup> علی<sup>۱۷</sup> علی<sup>۱۸</sup> علی<sup>۱۹</sup> علی<sup>۲۰</sup> علی<sup>۲۱</sup> علی<sup>۲۲</sup> علی<sup>۲۳</sup> علی<sup>۲۴</sup> علی<sup>۲۵</sup> علی<sup>۲۶</sup> علی<sup>۲۷</sup> علی<sup>۲۸</sup> علی<sup>۲۹</sup> علی<sup>۳۰</sup> علی<sup>۳۱</sup> علی<sup>۳۲</sup> علی<sup>۳۳</sup> علی<sup>۳۴</sup> علی<sup>۳۵</sup> علی<sup>۳۶</sup> علی<sup>۳۷</sup> علی<sup>۳۸</sup> علی<sup>۳۹</sup> علی<sup>۴۰</sup> علی<sup>۴۱</sup> علی<sup>۴۲</sup> علی<sup>۴۳</sup> علی<sup>۴۴</sup> علی<sup>۴۵</sup> علی<sup>۴۶</sup> علی<sup>۴۷</sup> علی<sup>۴۸</sup> علی<sup>۴۹</sup> علی<sup>۵۰</sup> علی<sup>۵۱</sup> علی<sup>۵۲</sup> علی<sup>۵۳</sup> علی<sup>۵۴</sup> علی<sup>۵۵</sup> علی<sup>۵۶</sup> علی<sup>۵۷</sup> علی<sup>۵۸</sup> علی<sup>۵۹</sup> علی<sup>۶۰</sup> علی<sup>۶۱</sup> علی<sup>۶۲</sup> علی<sup>۶۳</sup> علی<sup>۶۴</sup> علی<sup>۶۵</sup> علی<sup>۶۶</sup> علی<sup>۶۷</sup> علی<sup>۶۸</sup> علی<sup>۶۹</sup> علی<sup>۷۰</sup> علی<sup>۷۱</sup> علی<sup>۷۲</sup> علی<sup>۷۳</sup> علی<sup>۷۴</sup> علی<sup>۷۵</sup> علی<sup>۷۶</sup> علی<sup>۷۷</sup> علی<sup>۷۸</sup> علی<sup>۷۹</sup> علی<sup>۸۰</sup> علی<sup>۸۱</sup> علی<sup>۸۲</sup> علی<sup>۸۳</sup> علی<sup>۸۴</sup> علی<sup>۸۵</sup> علی<sup>۸۶</sup> علی<sup>۸۷</sup> علی<sup>۸۸</sup> علی<sup>۸۹</sup> علی<sup>۹۰</sup> علی<sup>۹۱</sup> علی<sup>۹۲</sup> علی<sup>۹۳</sup> علی<sup>۹۴</sup> علی<sup>۹۵</sup> علی<sup>۹۶</sup> علی<sup>۹۷</sup> علی<sup>۹۸</sup> علی<sup>۹۹</sup> علی<sup>۱۰۰</sup>

مقعد صدق عند ملک حمیدند و اگر بگشند فائز به مَثوبات<sup>^</sup> و درجات رفیعہ میگردند. و ما نبدہای از کلمات عالیات قیوم الأسماء و غیره را قبلاً ثبت کردیم که از مطالعه<sup>^</sup> آنها منظور و مقصود کاملاً هویدا و روشن میشود. و در مقاتلات<sup>^</sup> مذکورہ کہ بایبہ مغلوب شدند و نقاط اولیہ و حروف نورانیہ عالیہ بہ قلم قدم راجع و مختفی<sup>^</sup> گشتند هرچند برخی از مستضعفین را رخوت حاصل شده از طریق وفا سر برتافتند ولی جامعہ بایبہ دریافتند کہ مطابق همان آثار و اخبار اسلامیہ آنچه واقع شد طبق سنت قدیمہ الهیہ در تمامت ادوار ادیان بود و اخباری کہ نقاط نورانیہ راجع بہ آتیہ فرمودند صدق نمود. و سپس آثار صادره و اخبار منقولہ از حضرت ربّ اعلیٰ راجع بہ ظهور بعد از او و استقرار سلطنت و امثال ذلک همان امید و آرزوهای مذکورہ را برقرار داشت ولی موانع و اوضاع حاضرہ حسب تقادیر و حکم غیبیہ تأسیس آن را بہ تأخیر انداخت.

و بایبہ پس از شہادت آن مظلوم در انتظار ظهور بشارت مذکورہ بودند و تھیؤ<sup>^</sup> انتقام از قاجاریہ و ارباب عمائم و حکام جور بہ کمال شدت در افکار و قلوبشان نشو و نما مییافت.

### ص ۲۳

و بہ این طریق فتن عظیمہ در شرف وقوع شد چنانکہ در ضمن شرح واقعہ شہداء سبعہ طهران در بخش دوم اشاراتی بدان رفت و واقعہ خطیرہ نیز را عنقریب می‌نگاریم. و بایبہ در عین احوال مذکورہ چندان در بحر عرفان و بیان و انشاء خطب و آیات عربیہ مقتبس از آثار نقطۃ البیان غوطہ خوردند کہ فطرتی جدید و قریحہ نابغی<sup>^</sup> حاصل نمودند و در نثر و نظم و عرفان و تعبیر و تأویل کلمات مقدسہ ادیان و نورانیّت فکر و انشراح صدر دیگران را بہ چیزی نمی‌شمردند و فی الحقیقہ نورانیّت فکر و شہامت و انقطاع از جهان خاکی را با فصاحت بیان توأم کرده سرآمد اقوام معاصر خود در ایران بودند.

و بشارتی کہ حضرت مبشّر اعظم<sup>11</sup> راجع بہ بروزات بعد از خودش داده و اطرائات<sup>^</sup> و تشویقات کہ نسبت بہ اولی الأذواق<sup>^</sup> از پیروان خود کرد و منع و نہی کہ از تعرض و تدمیم<sup>^</sup> صاحبان آثار بعد از خودش نمود سبب شد کہ پس از شہادتش گردن فرازانی علمی و روحانی برخاستند و هر یک خویش را نقطۃ علمیہ دانستند و بایبہ را بہ افکار خطیرہ و اقدامات مخطرہ بگماشتند. از آن جملہ ملا شیخ علی ترشیزی از علماء و مهمین اصحاب اولی کہ وی را عظیم خواندند و بہ عنوان شیخ عظیم مشہور گشت و احوال و آثارش را در دو بخش سابق آوردیم طهران را مرکز اقامت خود نموده برای ادارہ امور و اقامہ جمہور بایبہ بہ اعمال خطیرہ برخاست و استناد بہ بعضی از آثار و اقوال ربّ اعلیٰ کرده خویش را سلطان منصور موعود بیان خواند و بایبہ غالباً متوجّہ بہ او شدند. و میرزا اسدالله

دیآن خوئی که نیز تفصیل احوالش را در دو بخش سابق نگاشتیم در آذربایجان خود را نقطه علمیه و دارای قلب و قلم ملهم خواند و خطب و مناجات بسیار به عربی نگاشت و به توقیعات و تجلیلات مهمه صادره در حق خود مستند گشت و جمعی به او معتقد شدند.

و سید هندی که نیز شرح احوالش را آوردیم و مردی ریاضت کشیده به مقامات معنویّه عالیّه رسیده و مطلع بر معارف مسلمین و هندوان و ملل و مذاهب اخری و دارای آثار خطب و مناجات و آیات بود خویش را متصل به باطن ربّ اعلیٰ و ملهم به الهامات

عالم بالا خواند و معارف و مطالب بدیعه را لا سیما آنچه راجع به رجعت بود با فلسفه هندوان تطبیق کرد و عقیده تناسخ را رواج داد. و در طهران ما بین او و شیخ عظیم مذکور اختلاف شدید شد و تناظر و تشاجر مدّت شش ماه امتداد یافت. <sup>12</sup>

### ص. ۲۴ - سال هشتم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۱ میلادی

و چون در اعمال و اقوال خود بیم و ملاحظه مخالفت و تعرض بایه را نکرد و به صراحت بیان اظهار عقیدت خویش نمود اکثر بایه از او احتراز جستند و اکابر قوم از این رو سخت پریشان و اندیشناک شدند. و در عین حال به جمال ابهی عقیدت و ارادت داشت. و نیز حسین از اهل میلان و معروف به حسین جان که اخیراً در پرتو انوار بدیعه وارد شده انجذاب و تنور ضمیر حاصل کرده و صاحب بیان و جذّابیت گشت خویش را رجعت حسینی بعد از ظهور قائم خواند. و میرزا حسین قطب نیریزی بعد از آقا سید یحیی و حید اکبر در وطن خود علم دعوی برافراشت و هنگامه نیریز را به نوعی که عنقریب می نگاریم بر پا کرد. و سید علاؤ چنانکه قبلاً اشاره کردیم در کربلا اظهار دعوت نمود و حتّی حاجی سید جواد کربلائی شهیر و شیخ سلطان به او اظهار عقیدت و ارادت کردند.

و متدرّجاً درسین بعد عدد مدعیان متزاید شد به درجهئی که بعضی گفتند به شمار ابجدی کلمه فح <sup>13</sup> رسید. از آن جمله حاجی ملا

هاشم نراقی در کاشان و شیخ اسماعیل که عنقریب مذکور می گردد در اصفهان و میرزا عبدالله غوغا شاعر مقیم کرمانشاهان چو سید حسین هندیانی و حاجی میرزا موسی قمی و میرزا محمد زرنندی (نبیل) که به قریحه سیّاله شعریه خود تحدّی کرد و در اطراف طهران و خصوصاً در کاشان خود را تشهیر نمود. و تیمور شاه گرد

12- سید بصیر ادعای رجعت حسینی نموده و مصدّق بر ادعای ایشان آیات و خطب و مناجات بوده و در فتنه صدور اختلاف فیما بین جناب عظیم و ایشان قلوب اصحاب شقّ گردید. و راه ذکر اختلاف به سبب آن بود که جناب عظیم خود را سلطان منصور میخواند و خویش را مطاع بر کلّ میشمرد و مستدلّ به نصوص بود و جناب بصیر به آیات صادره از خود استناد میکرد. (حاجی میرزا جانی)

13- فح به حساب ابجد ۸۳ می شود (م)

علی‌اللهی خویش را پس از ربّ اعلیٰ مرکز روحانی و مرآت حقیقت شمرد و بایان را اهل شریعت و خود را از اهل حقیقت خواند. و با آنکه جمال ابهی هنوز نقاب نور از وجه ظهور بر نداشته بود نهایت اخلاص ارادت نسبت به آن مقام عظمت اظهار می‌نمود. و امثال این نفوس که بعداً حسب مناسبت مقام شرح احوال و اقوالشان میدهیم. و یکی از مدعیان که بعداً شهرت یافته و علم اختلاف و افتراق را از دست نداد میرزا یحیی برادر کهنتر جمال ابهی بود که به تطبیق عدد حروف ابجدی یحیی به نام وحید و ازل معروف گشت.

### ص ۲۵

و او در کنف کفالت ابهی نشو و نما کرده تربیت قرائت و کتابت فارسی یافته خط را نیکو آموخته و بالأخره در همان سن جوانی مهدی به امر بدیع گشت. و با مدرکی ساده انجذاب حاصل کرد و بسیاری از آثار بدیعه را در ذهن حفظ نموده در تبعیت و تقلید

از اسلوب خطّ و سبک بیانات حضرت نقطه اولی ممارست و مداومت همی نمود و با قدّوس و قرّة‌العین چندی بوده آثارشان را به ذهن سپرده همی خواند تا بدان سبک و اسلوب از بیان نیز معتاد گشت و به تدریج توانست شبه کلمات مذکوره خطب و مناجات والواح و آیاتی به سرعت بیان و بنان نسج و نظم نماید. و جمال ابهی محض تشویق و ترغیب و نظر به مقاصد الهیه و مصالح وقتیه چنانکه در بخش دوم نگاشتیم برخی از کلمات به نام او را به حضرت نقطه اولی در ایام سجن چهریق ارسال داشت و بعضی توقعات تشویق و توصیه راجع به وی صادر شده و پاس عظمت این خاندان را بایه رعایت می‌کردند. و همه از جمال ابهی قبل از مهاجرت اطاعت و انقیاد تام داشتند و میرزا یحیی در محضر عظمت به فرمانبرداری از اوامر و دستورها افتخار می‌یافت. و سائر گردن فرازان بایه نیز که مصدر دواعی شدند با آنکه برای معاشرت جمال ابهی با طبقه اشراف و شاهزادگان و ارکان دولت و مملکت غالباً بار حضور حاصل نمی‌کردند بدان سو متوجه بوده حل مشکلات می‌گشت. و در این مقام صورت یکی از توقعات ابهی را که پس از وقوع شهادت حضرت نقطه اولی خطاب به شیخ عظیم در شمیران صادر فرموده و تحذیر از اختلافات داخلیّه و اخبار از بلیات و واقعات آتیه نموده و تنبیه به مقامات عظیمه الهیه خود کردند ثبت می‌داریم و هی هده:

### ص ۲۶ - سال هشتم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۱ میلادی

#### الحیّ القدیم

حمد مشعشع مطرّز متلامع مترافع متصاعد هواء قرب قدس حضرت محبوبی است که بیک رنه از رنات حمامه ملکوتی و بیک غنه از غنات دیک سرمدی و بیک نفحه از نفحات طایر هاهوتی کلّ عمائیان را بتنور انوار بهاء قدس

خود منور فرموده وجميع جزرات مطروحه را بتشعشع جمال انس خود مطرزنموده و يك نقطه از كتاب بهاء خود  
 بيش ظاهر نفرموده كه كل مغرور شده مفقود گشته‌اند و از وسايد و سراير رفرر خضر و عبقرى حسان  
 بازمانده‌اند و يحسبون انهم مهتدون و محسنون لا فورب السموات هم كاذبون و مفسدون حال كه نواريت صبح وفا  
 درهويه غيب فرورفته و ظلمانيت ليل عما صحن زمين را احاطه نموده كدورات احباب چنان بر صفحه مداد نازل  
 گشته كه ذكر آن موجب كدورت غيب و شهود گشته سبحان الله بشدتى كه طراز حزن از طلعت ظاهر گشته انالله و  
 انا الی ربنا المنقلبون بگوای اهل بيان اگر فى الجملة بشعور بيايد و قدرى متصاعد بسماء قدس سلطان ازلى شويد ملتفت  
 ميشويد كه كلمه جامعه مباركه ازليه را چگونه تفريق نموده‌ايد بحق ربى غيب و شهود و سلطان وجود و مقصود  
 كه آنچه كسب نموده ايدى و السن شما عند من لا يعزب عن علمه من شىء فى ملكوت السموات و الارض  
 مبرهن و واضح است و ثمر آن را عنقریب خواهيد دید و همين افعال و اعمال شما هنگام رجوع بشما رجعت  
 خواهد نمود انالله و انا اليه راجعون فى الهى وسيدى و محبوبى لم ادر اى امر اردت فى حقى و اى شىء قضيت على  
 طلعتى أ تريد ان تخذلنى بين طغاة العباد فأنى لديك حاضراً بالوفاء او ان تقبض روحى فى البيت بالذلة الكبرى  
 فوعزت كما اطلب ملجأً الا جمالك الجذبا فسبحانك يا محبوبى لأشهدن كفى ذلك الحين بين يدي طلعة حضرة  
 مليك و هابيتك و لأنادينك فى سراير القدس تلقاء حضرة سلطان اقدوسيتك بأنك انت الله لا اله الا انت وحدك  
 لا شريك لك لم يزل كنت مستقيماً فى سرّ البهاء و لا يزال أنك انتقد كنت مستريحاً فى عرش العماء و لن يقدر  
 احد ان يتصاعد الى جو هوآء مليك جذابيتك و لا يمكن لأحد بالتعارج الى بساط سلطان قيوميتك و كل يريد  
 وصلك و لقاءك و لا لأحد سبيل بالطيران الى سماء عزّ فردانيتك و لا لأحد دليل بالورود فى بساط انس مليك  
 هاهوتيتك فسبحانك يا الهى و سيدى لما لا اجد حظاً الا فى تغرد آياتك و لا عزاً الا فى ذكر آلائك لأجترح فى  
 ذلك الليل بين يديك بشاء ذاتك ذاتك و نعات نفسك نفسك لعل يسكن قلبى عند تموج ارياح الحزن عن  
 احبتك و يستريح فؤادى عند تظهر رايات الهم من اهل صفوتك فسبحانك يا الهى انت تشهد حالى فى تلك البيت  
 الوحدا و يفعلون الأحباء على طلعتك ما يشاءون أ انت تعلم سرى عند احرف العماء و يعملون الأصفياء على  
 بهائتك ما يحبون أ انت تسمع ضجيجى بالذلة الكبرى و الأتقياء يظنون فى حقك ما يريدون فسبحانك سبحانك ما  
 ارى كل ذلك الا من فعلك بى و احسانك على فلک الحمد فى جميع ذلك فلک الشكر فى جميع هذا اذ أنك  
 انت الحق لا اله الا انت و انا كل بذلك مؤمنون

و الحمد لله الذى قد اغنّ البهَاء بالسَّرِّ الوفاء فلقد اجلسه على سرير الحمرآء فلقد اغرده بآيات الجذب فى ذلك الليل الحزنا ولكنّ النَّاس اكثرهم لا يشهدون و لا يشكرون و الحمد لله الذى قد اقام النور فى سرّ البهَاء فلقد اشهده من هاهوت الأمر بين طلعات العماء فلقد ابتلاه بين ايدى المشركين فى ارض الانشاء ولكنّ النَّاس اكثرهم لا يشهدون ولا يعرفون و الحمد لله الذى قد اركبنى على براق النور فلقد اقامنى على رفرف صفر الجبروت فى مستسرات هويات الابهى ولكنّ النَّاس اكثرهم لا ينظرون و لا يعقلون و الحمد لله الذى قد اصعدنى الى ساحة عزّ الهَاء فلقد ابدعنى فى الوجود عند تشعشع طلعة الباء فلقد ادخلنى فى بيت الهوية بأستار الكبرى ولكنّ النَّاس اكثرهم لا يشكرون و لا يفهمون ثمّ بعد ذلك ينكرون و يقولون ما لا يعلمون و يحكمون ما لا يشعرون ان يا حمامة الأزلى و ديك الأحدى و طائر الأبهائى و تظهر الالهى و تشعشع الجمالى قل ان يا اهل الكتاب لم تكفروننا بم تجحدونا السنّا آيات السور السنّا تغرّد الربّ فى جبل الطور لم تؤذونا كيف تحزنونا السنّا مستسرّ النزول فى الزبور السنّا طلعة حى غفور السنّا عماء الكافور السنّا بينات الأحدية بالظهور كيف تخرجونا عن ديارنا لم تحبسوننا فى بيوتنا السنّا جمال العزّ فى ظلمات الديجور السنّا المحبوب فى كبد الهَاء بالسَّرِّ المستور السنّا الحبيب فى قلب البهَاء برنات النشور السنّا المرئم فى لاهوت الفؤاد برنات الطيور لم تعرضونا و تقتلوننا و تخذلوننا تالله الحقّ سينزل عليكم اخذ عزيز مقتدر و سيظهر عليكم بطش شديد مقتهر فسوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه و ما لكم عن اخذنا مفرّ فسبحانك سبحانك يا محبوبى و مؤنسى و مشهودى استغفر كفى ذلك الآن من اجترحاتى بين يديك و من تغرّداتى فى مملكتك و ايقنت بأنّ كلّما نزلت و تنزل كان وصف نفسك لاسواك و سمة رحمتك لا دونك و يا الهى و سيدى كيف استغفر ك بجريراتى العظمى و خطيئاتى الكبرى بعد علمى بأنّ كلّ ذلك ما كان الا من تغرّد حمامة ازليت كفى قلبى و من تموج رشحات محبتك فى صدرى و من تظهر طلعة هويتك فى فؤادى فسبحانك يا الهى ما انا بوجود حتىّ الحجّ بين يديك و ما انا بشيء حتىّ اذكر نفسى تلقاء مدين عزّك و ما انا بطلعة حتىّ اشعشع فى مملكتك و ما انا بقائم حتىّ اظهر رايات نصر ك و ما انا بهاء حتىّ الألا فى سماء ظهورات مجدك و ما انا بمنتظر حتىّ انتظر ايام ظهورك و ما انا بجالس

### ص ٢٨ - سال هشتم ظهور واقعات سال ١٢٦٨ هـ قى - ١٨٥١ ميلادى

حتىّ اقيم على امر ك و ما انا بوجهة حتىّ اباقى فى بيت بهائك لأنّ كلّ ذلك كان آثار انيت كفى ملكك و علامات نفسانيتك فى بلادك و لن يتعارجوا الى سماء هويتك و لن يتصاعدوا الى عماء احديتك فسبحانك انى لكنت لديك من المذنبين و اولّ التائبين و اقلّ العابدين . ابدأ محزون نشويد كه جازى نيست، جناب جناب صلوات الله عليه مفقود شده، پيدا نيست و جناب اكبر ميرزا و اسمعيل ميرزا را ذاكرم. حَبُّ و ديگر نبات را قسمت كنيد، خدمت

ایشان بدهید حضرت املح الاملحین را کمال حُسن و داد هست. این نوشته بعضی از شماسات بعضی شکایت از احبّاء که دخیلی به شما ندارد.

[ ۱۵۲ ] بها

ص. ۲۹

و همین که قضیه مهاجرت جمال ابهی<sup>۱</sup> از ایران به نوع مذکور پیش آمد و مدعیان را میدانی وسیع فراهم شد میرزا یحیی<sup>۱</sup> نیز شروع به مقدمات مخالفت نمود و با امثال شیخ عظیم مشغول به تهییج باییه و فراهم کردن موجبات حمله بر شاه به قصد خونخواهی و انتقام گردید. و در ایامی که جمال ابهی<sup>۱</sup> پس از حرکت از طهران در کرمانشاه اقامت داشتند خطی بدو فرستاده امر به مهاجرتش از طهران فرمودند و او اطاعت نکرد <sup>14</sup> و بعداً در طول مدت اقامت ابهی<sup>۱</sup> در عراق عرب و من بعده متدرجاً بلند پروازی کرده خویش را به القاب مرات و ثمره بیان و صبح ازل و غیرها همی خواند گاهی وصی حضرت اعلی<sup>۱</sup> و دمی به مقاماتی برتر از آن ستود. و جمال ابهی<sup>۱</sup> بدان طریق که ذکر شد او و سائرین را نصیحت داده هدایت به طریق

14- قول کلام نبیل زرندي:

هنگامي که در کرمانشاه حين مسافرت جمال ابهي به سوي عراق تشرّف حاصل نمود. فرمودند: ميگويند در بغداد ويا پيدا شده تا شما به طهران برسيد ما هم ويا را به طهران خواهيم فرستاد وليکن به شما و سائر دوستان آسبي نخواهد رسيد. و به همان نوع شد چون به طهران رسيدم ويا پيدا شد و اهل شهر به اطراف فرار. و سبب رجوع اين بنده به طهران اين بود که در حين شرفيابي فرمودند: قصدم آن بود که هر جا ترا بينم به طهران بفرستم که يحيي را از طهران به سمت خراسان حرکت دهی و در قلعه ذو الفقار خان که نزديک شاهرود است بمانيد تا من به طهران بيايم و شما را بخواهم. بودن يحيي در طهران مصلحت نيست ولي بايد چون به يحيي برسي ارادت به خرج ندهي و آنچه من گفتم عمل نمائي. بعد از آن به جناب ميرزا احمد هم فرمودند: تا طهران باهم باشيد تو در آنجا بمان و آنها حرکت کنند. و امر فرمودند که آقا ميرزا احمد به سليقه خود که کمال لطافت و دقت در امور داشتند چند جعبه گز بيدمشکي ترتيب دهند و از جانب جمال مبارک با دستخط مبارک به جناب کليم که در طهران بودند ببريم که به مازندران به خدمت حضرت غصن اعظم و اهل حرم که در مازندران تشریف داشتند بفرستند. و اين عبد با جناب ميرزا احمد از کرمانشاه به سمت طهران عازم و جمال مبارک مسافر عراق گرديدند. چون به طهران رسيدم آقا ميرزا احمد من باب حکمت بيرون دروازه نو منزل گرفتند و بنده را با هدايا و دستخط هاي مبارک به خدمت حضرت کليم فرستادند. چون آن امانات رسانيدم فرمودند فردا نزديک غروب بيا باز ترا ميبينم. چون فردا رفتم جواني را دليل راه با بنده فرستادند با يك اسبي که آقا ميرزا احمد سوار شدند و با آن جوان به مدينه شمران که حاجي سليمان خان و ميرزا يحيي در آنجا مکان داشتند برويم. چون نيمه شب به آنجا رسيدم ميرزا يحيي را بر غير طرز و روشد و سال پيش ديدم چه که اوائل خيلي متواضع و خنده رو بود و بعد بسيار گرفته و عبوس و خائف و غير مأنوس به نظر آمد. اما نظر به حب الشئ يعمي و يصم که هر يك از آن خاندان را بزرگ ميشمردم به او تعظيم کردم. ولي جمال مبارک به اسم آقاميرزا احمد در اول ورود به کرمانشاه لوحی صادر فرمودند که در حيني که سواد آن لوح را ميخواستند به بنده بنمايند چند کلمه آن را محو نمودند و هر چه از ايشان پرسيدم نگفتند و آن در نزد بنده بوده تا در کربلا به خادم حضور سپردم. ديگر بعد از آن لوح ذکر منير کاشاني را مينمودند که جناب عظيم نوشته بودند در کاشان طفلي پيدا شده که کلمات شبه تر از کلمات يحيي است و هر وقت اسم جمال قدم را ميشنيد آه ميشويد و اظهار تحير مينمود و گاهي ميگفت که ايشان نه ايشاني هستند که من در طهران ديده بودم بسيار بزرگ، اند و امرشان بسيار عظيم است.

باري در در بند اول کسی را ديدم عبدالوهاب بيک شهيد نوري بود که در آن ايام حضرت کليم او را هم منزل و محافظ ميرزا يحيي قرار داده بود. دوّم نفسي را که ازو رانحه محبت الله استشمام کردم جناب شمع شهداء سليمان خان بودند. بعد ميرزا يحيي بيرون آمد و پس از تعارفات رسميه بنده فرمايشات جمال قدم را در باب حرکت به سمت شاهرود ابلاغ نمودم. در جواب گفت: يومي که ايشان از طهران تشریف بردند امنيت نبود ولي اين اوقات به سبب وقوع ويا هر نفسي به خود مشغول است و ماندن ضرري ندارد. عبد الوهاب بيک گفت: چون فرموده اند ما ويا را از بغداد به طهران ميفرستيم مصلحت ندانستند که با اين حال در طهران باشيد. گفت: اگرهم بايستي رفت باز مصلحت نيست محمد زرندي باشد. شايد خويشان او در راه خراسان او را ببينند و بشناسند و سبب ضرر شود. آخر الامر به فرموده مبارک عمل نکرد و چند مکتوب با بنده به فروين به جهت جناب حاجي نصير و ابا جواد و کربلائي محمد حسين زرگر داد. چون کاغذها را خواندند معلوم شد که وجه نقدي به جهت صارف و دختری براي خدمت خود خواسته هيچ يك اجابت نشد بلکه چون مراجعت نمودم جناب آقا

### ص ۳۰ - سال هشتم ظهور واقعاتسال ۱۲۶۸ هـ ق - ۱۸۵۱ میلادی

مستقیم می فرمود و در ظاهر تجلیل و تشویق و نگاهداری می نمود تا متدرجاً استعداد حقیقی در بایه و غیرهم حاصل شده موقع نفخه عظمی<sup>۱</sup> رسد. و در آن ایام جناب قره العین در طهران به خانه محمود خان کلانتر نوری محبوس و آقا سید حسین کاتب که وی را پس از واقعه شهادت عظمی از تبریز به طهران آوردند در انبار دولت مغلول و ملا عبدالکریم قزوینی حسب دستور جمال ابهی<sup>۱</sup> در طهران و بلاد مقارنه به جمع و استنساخ آثار اعلی<sup>۱</sup> مشغول بود.

### شهادت سید بصیر هندی

در آن ایام خانلر میرزا عم ناصرالدین شاه حاکم خرم آباد شده میرزا تقی خان وی را مأمور تسخیر لرستان داشت و او برادر خویش ایلدرم میرزا را که مردی متهور و سفاک بود با اردوی معظم بدان صوب فرستاد. و ایلدرم میرزا کوه خاوهوالتتر را معسکر ساخته منتهض<sup>۱</sup> قتال با والی لرستان و تأمین آن سامان گشت. و چون با برخی از مشاهیر بایه مانند ملا عبدالکریم قزوینی و غیره مکالمه در خصوص امر بدیع نموده برخی از آثار اعلی<sup>۱</sup> مانند رساله دلائل السببه و غیرها را مطالعه کرده بود. سید بصیر هندی<sup>۱۵</sup> در طی اسفار هدایت و تبلیغ به اردوی مذکور

میرزا احمد ازین عمل یحیی بسیار مکدر شدند و میگفتند: نفوسی که آن تقدیس و استغناي حضرت اعلی<sup>۱</sup> را دیده اند حال چه اسمی بر سر این گونه اعمال خواهند گذاشت. و بعد از آن به من فرمودند که: یحیی گفته اهل زرد در تفحص تو بوده اند و ماندن تو در پیش ما سبب خواهد شد که ما را بشناسند. این بود که بدون آنکه میرزا یحیی را ببینم به زرد رفتم و وعده دادند که به همین نزدیکی ترا به طهران خواهیم خواست. به امید مراجعت به زرد مسافر شدم و بعد از دو ماه آقا میرزا احمد مرا طلبید. چون به خدمتشان رسیدم ذکر کردند که یحیی مرا با عبدالوهاب بیگ با خود برداشته به بروجرد رفتیم و برگشتیم و من خواستم هنگام عبور از زرد ترا خبر کنم یحیی راضی نشد و بعد از مراجعت به نور رفت. باری يك زمستان در کاروانسرای بیرون دروازه در خدمت جناب آقا میرزا احمد بسر بردم. ایشان به نوشتن بیان فارسی و دلائل سببه مشغول بودند و دو نسخه دلائل سببه به بنده دادند که یکی را بمستوفی الممالک آشتیانی و یکی را به میرزا سید علی تفرشی مجد الاشراف<sup>\*</sup> برسانم و رساندم.

\* : «در متن نسخه حاضر ظهور الحق سید علی تفرشی و مجد الاشراف آمده» اما مجد الاشراف لقب سید علی تفرشی است (م م)

15- «سید سعید هندی» (در متن نسخه حاضر ظهور الحق نامی را که مورد استفاده قرار گرفته است. یکی از حروف حی بودند که در سال ۱۸۴۴ جناب «شیخ سعید هندی» از طرف حضرت اعلی<sup>۱</sup> مأمور تبلیغ به هندوستان شدند. عاقبت و آخر حیات ایشان نامعلوم است. در حالی که به عبارت صحیح شخص مذکور که کور بود و در اینجا بدان اشاره گشته است یک سید از اهالی هندوستان بود در شهر مؤلتان هندوستان شهری در فاصله ۲۰۰ کیلومتری شهر لاهور از استان پنجاب - پاکستان امروزی زندگی می کرد.) نبیل زرندي در تاریخ خود میگوید که ایشان به واسطه «شیخ سعید هندی» از دیانت حضرت اعلی<sup>۱</sup> مطلع گردیده و مؤمن و مؤقت به دیانت آن حضرت گردیده و به ایران آمد.

و بر شاهزاده ایلدرم میرزا وارد شد و ایامی چند به مصاحبه و مفاوضه گذشت. تا روزی در اثناء مکالمه سخن از محمدشاه به میان آمد و سید بیاناتی راجع به ظلم های شاه نمود. شاهزاده مغرور قسی القلب متغیر شده به دژخیمان بیدادگر فرمان داد تا قفایش را با خنجر بر آن شکافته زبانش را از آن سو بیرون آوردند و سید جلیل القدر اعمی مظلوم با مسرت کامله و توجهات رحمانیه جان نثار کرد. و هفته ای بیش نگذشت و مکتوبی از شاهزاده مذکور به دست خانلر میرزا رسید که دلالت

بر طغیان و مخالفتش می نمود. لاجرم به سواران و سربازان حکم داد وی را دستگیر کرده غلّ و زنجیر گران بر دست و پا نهاده و بر حماری عریان نشانده به خاری و مذلت تمام تا اردبیل کشاندند و در قلعه به زندان کرده سخت مقید و محبوس نموده، بداشتند تا به حال خسران و ندامت بمرد

**ص ۳۱**

### **بعضی از مکاتیب جناب قرّة العین**

بعضی از مکاتیب جناب قرّة العین طاهره که اشارت به ظهور حضرت بهاءالله در سنه "حین" که به لحاظ عددی می شود ۶۸ که مطابق هست با ظهور سرّی حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران. جناب طاهره آرزو می کنند که از بندگان و در زمره پیروان ایشان ( حضرت بهاءالله ) باشند.

الله اعلیٰ

من مقامات مقومه قد بنیت بنیت ومن حجابات رفیع ارفع رفعت رفعت الله ان اللاهوتیون قد نزلوا نزلا نزلا نزلا و الماهوتیون قد عرفوا حقًا حقًا و الفقیون قد رتقوا رتقا رتقا و الرقیون قد فتقوا فتقا فتقا الله الله الله. لک الحمد باظهار وعدک المکنون ولک الشکر باظهار کنزک المخزون. فهذا هو الّذی قد رجع الامر بکله الی الحسین فی الحین و هو المتلألأ من قمص البهاء. فالحمد لله رب العالمین و سبحان ملیک العرش والعماء عن کلمة ینشأ من الواصفین. الله یا ربّی فاشرقنی فاشرقنی بانوار الجمال و احرقنی احرقنی بنار الفعّال. الله

این شخص به نام سید بصیر هندی در تواریخ مذکور و مشهور است. جناب فاضل در عنوان مطلب نام ایشان را «سید اعمی» یا «هندي» درست نوشته اند. (م م)

يا ربّي تبتني تبتني بامرک الاعظم المتعال و اشهدني اشهدني بالسکينة والاحسان عندک علي بساط الاحديّة شراقا .  
فاتيّ قد اعفرخديّ لمن وحّدک بالسجود بطلعة الصّمصام القمقام الضّرغام المفلق للهام من الكلّ جميعا . و اقول  
في كلّ حال لله الحمد مليک العارفين بديعا و هو قد كان بالاحسان قديما و بالمرنّ بديعا . الله يا ربّ قد اجدد  
عهدي فاقبل منّي يا مولاي قد ارسلت الي ساحة عزّک حين الّذي انتفي بلدة الفاء قميصاً و زجاجة من عطر  
خالص مع ورقة . و الله مولاک علي ما اقول شهيد .

بسم الله الاوحد

يا قوم لا تشتتوا آرائکم ان کنتم بالله توفنون و لا تحولوا احوالکم ان کنتم لوجه الله طالبون . ادخلوا في حرم  
قدس ربّکم ان کنتم عاقلين ثمّ اسئلوا ما تريدون بفضل ربّکم انکم انتم لفانزون يا احرف النور و يا قمص  
الظهور . اعلم انّ الله هو ينصرکم ان کنتم له ناصرين و انّ الله هو يمدّکم بكلّ ما هو في العماء و العرش اجمعين .  
ثمّ اشهدوا في طلعة الله الاطلع الّذي قد اظهره الله في الحين ثمّ اعرفوا قدر نظراته المحرقة و جذباته المجذبة فانّ من  
نظر نظرة من حضرته لينزل اكسير الاحمر باليقين ثمّ اعلموا انّ باب القول قد سدّ و ما بقي الا العمل بما نزل  
في البيان بلسان ذکر الله الاجلّ الامنع المبين .

**ص. ٣٢ - سال هشتم ظهور واقعات سال ١٢٦٨ هـ ق - ١٨٥١ ميلادی**

الله اعلي

سبحان الاشهد الاشهد و الحمد لله الاوحد الاحمد و لاله الا هو الفرد الصّمّد الّذي ينزل فيضه بلا تعطيل و حدّ من علي  
السرمديات لا اله الا هو الّذي لا له كفو و لا صاحبة من احد تعالي جدّ ربّنا ما اتّخذ صاحبة و لا ولدا قد تشعشع الالواح من  
الجبروتيون بطلعة الحسين و تلعلع الآيات من الطلّعون بجدبة الحسين . اشهد اشهد اشهد انّ من توقّف باقلّ من لحف  
ينصر الحسين هو الّذي قد خرّ من السماء و ارجع قهقري و دخل في حزب الشيطان ياخذ الحسين الله ربّي فانصر احبّتك و  
اجمع كلمتك و آت بما وعدتنا في كزّ الحسين قد جاء وعد الاخري و نزل الآية من العماء و ارفع لواء الحمراء لنصر الحسين .  
الله قد ملأ الفضاء و تماجم الهباء و جاء من هو في ستر الحباء لنصر الانصر المنصر للحسين . ان يا كلمة المباركة التي زكّت

نفسها و هي قد تتلألاً بالبهاء في المنظر الاعلي بنظر الحسين احمدي ثم اشكري ثم قفي تلقاء منظر الحسين ثم خذي من رشحات المرشحة من يمّ الاغفر الحسين ثم رشحي علي كلّ الهياكل من ماء الاحياء المرشح من كرة الحسين . اللهم يا حبيبي فادخل الطاء في ظلّ ظلال انصر الحسين ثم اشهدنا من القوامين بالقسط الاعظم بنصر الانصر بالحسين ثم اشهد من المستشهدين بين يدي اقدر الحسين فانّ الله لنحيينكم مع الشهداء الذين قد سبقوكم ببعضة الفطارة المفطرة الاطر بالحسين ثم ليصعدنكم في ارض الشهود علي مقام ارفع ببناء الانور من كركر الحسين ثم ليرفعنكم علي سرائر مرفوع بنصر الانصر بالحسين ثم ليسقينكم من شراب الطهور لجذب الاطهر من حسين ثم ليطعمنكم من لحم الطري بنصر الانصر من حسين ثم ليشهدنكم ما لا خطر علي قلوبكم بجمال اخطر الحسين . الله يا ربّ فاكشف الاحجاب عن اعين الذين يريدون لينصروا انفسهم بالتصرا لأكبر من حسين و ارفع التقاب عن وجوه الذين ينزهونك بالوجه الاطلاع الاحد الصمد من غمد الانصر بالحسين . الله الله ايّ انا يا الهي صورة التي قد ابدعتها و هي قد كانت بك من انصر الحسين و كذلك احمدك يا مولي الموحدين بطلعة المكرر من حسين . و كذلك قد سجد النجم كما سجد الشجرة تلقاء منظر الحسين . الله اعلي قد كان البحور مدادا و الاشجار اقلاما و الصفحات ورقات او كلمة الله لا يوصف و بجر الله لا ينزف و الحمد لله رب العالمين جميعا .

### ص. ۳۳ بعضی از مکاتیب جناب قرّة العین

اي كنز مخفي و يا وجه محكي و يا كوكب دري و يا جوهر مضيء, سلام سلام از مليک علام بر جنابت بالتّمّام علي التّمّام فداي همت والايه كه منقطع از ما سوي آمدي و از عين عنایت سرمدي نوشيدي . الله اعلي كه قابل تحمّل بلي با قدر بلي شدي و از اطراز كرامت اعلي به يد قدرت ابهي پوشيدي . انشاء الله كه تاج ولايت ترا بر سر و خلعت كرامت ترا در بر خواهي در مقعد صدق عند مليک مقتدر مصدر آمد و از الطاف نمانيه لا خطر علي قلب بشر خواهي بهره مند گرديد . فداي همت والايه پس فداي وجه خضعايت كه در حين تراكم ابخره سجّين و در آن ولوله شياطين متوسّل به حبل المتين به نور ربّ العالمين آمدي . پس قابل استماع نداي غيبه حق شدي و سرّ حقيقت را به احراء سنت الهي در اولين يافتي كه ايمان به غيب اعلي و اطمينان به قلبالم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدي للمتقين الذين يؤمنون بالغيب . و اما ما سطرت بيدك الاشرف من امر الفرج فقد شاء الله فرجنا قريبا اقربا فداي چشم حق بين اهل چشم بنگر كه چگونه كتاب جديد موعود حضرت قائم ظاهر گرديد و امر بالغ خداوند به عالم وجود قدم نهاد . عزيز من بدان كه بعد از تصفيه احبّا و تزكيه آنها اقرب از لمح البصر ما وعد الله في الله خواهد ظاهر گرديد و آسمان بركات خود را و زمين گنجهاي خود را خواهند بيرون ريخت . به حق حقيق حق كه باقلّ امروز محزون مباحو آينه دل مبارك را به خار خارغمازين مخراش كه تا الله الحق شما برديد و عالمي باختند . الله اكبر كه چه مقامات عاليات مركوزه به جواهر را بدل كردند به خانه هاي پرغبار و چه وجوهات ملائكات را بدل نمودند به وجوه مغبره سوئي . الله اكبر كه چه آلاء نعماء لا بدء و انتها را گذاشتند و چه طرازي اعزّ ابهي را ريختند . الله اكبر كه از بقاء گذشتند و به فناء صرفه صد هزار كدورت توأمان گشتند . الله اكبر واحسرة علي العباد . خلاصه ايجان جهان و اي ناصر دين خداوند متان بدان پسبدان كه چادر فرح دوخته گرديد و امر الهي باتمام رسيد . بايد كه بقدر لمح بصر شما از ذكر حيّ داور غافل نباشيد و در صدد تطهير انفس برآييد كه ملائكة نصر از آسمان در نزول و شمس جسماني در شرف

افول . بگو آن کلمه را که عرش از آن بپا لا قوّة الا بالله المهيمن القيوم و الحمد لله رب العالمين و سلام به جمع احبّا برسان و بگو اي حبيب حق روح نازل است در نهايت لطافت و صفا باشيد و آني از ذکر خدا غافل نباشيد. حمد مر خالق اشياء و بارئانشاء را سز استکه عالمي از نو بياراست و خود به خدائي خود از بين برخاست . الهي که از رشحات انوار جمال هياکل از تو متوجد و از طفحات عکوسات جلال آن هياکل کلّ مستمدّ . لک الحمد حمدا عليا اعلي که اختلاف در سنتت و نيست که انک انت الفعّال لما تشاء . لک الشکر شکرا متباهيا که بر یک نوح امر تراز وجه ملائکت بدائيست که لن تبدل قولک ابدأ . اشهد يا الهي که امر اعظم در استار ازليه را ظاهر نمودي و حکم محکم در اطراز هويه را باهر فرمودي . اي بديع النّگار و يا قدیم پروردگار که مشاهده فرمودي از اولياء خود آن را که خود کردی و ايشان را دیدي تماما چنانچه آوردی . الهي لک الحمد شعشعانيا که نلغزیدند از همزات مشرکين و نيفتادند از صدمات کافرین . الهي اشهد که صبري نمودند که ملائک حيران و انبياء نگران آمدند . الهي بحق حقيقت که مي شنود ندای رنگ زدای روح فزای تو را شجره مبارکه در حين نظرت باوليای خود که تبارک الله احسن الخالقين و مي بيند وجه مبارک اعلاي تو را که طالع میآید از مشرق يقين بر اهل تمکين بايّ انا الله لا اله الا انا محبوب الفائزين و الحمد هو المتقمص بالبهاء هو محبوب للعارفين .

از اشعار قرّة العين طاهره در حبس طهران

من کجا و هجر ياران از کجا \*\*\*\*\* من کجاودرد هجران از کجا  
 من کجا وشهرري اي کردگار \*\*\*\*\* من کجا ودير ويران از کجا  
 من کجا و ايستادن اي اله \*\*\*\*\* نزد لا رائي به کرهان از کجا  
 من کجا ولا حجاب ولا قناع \*\*\*\*\* سربه زيرافکنده حيران ازکجا  
 نزد شومي که شنامت شان اوست \*\*\*\*\* لاله ادراک درجان از کجا  
 من کجا اي کردگار لم يزل \*\*\*\*\* تحت حکم ابن سفیان ازکجا  
 من کجا اي قادر حي بديع \*\*\*\*\* زير دست اهل طغيان از کجا  
 من کجا اي قادر حي قدیم \*\*\*\*\* در تهلهل جند شيطان از کجا  
 کاین بود آن طهره طهاريه \*\*\*\*\* دستگیر ما به اين آن از کجا  
 اين بود آن زهره زهاريه \*\*\*\*\* نزد ما طرحان و ذلآن از کجا  
 من کجا اي باي عزاز جود \*\*\*\*\* دستگیر قوم عدوان از کجا  
 من کجا و زاروخسته يا حبيب \*\*\*\*\* زار و حيران در بيابان از کجا

ص. ۳۴ - سال هشتم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۱ میلادی

### فتنه اصفهان و شهادت جمعی از بابیان

و نیز جوانی شیخ اسماعیل نام از طلاب مدارس دینی اصفهان به واسطه آقا محمد قاسم عبادوز از بابیان مشهور که در واقعه بدشت حضور داشت از امر بدیع مطلع و مؤمن شده حالت جذبه یافت و متدرجاً تغییر حال حاصل کرد چنانکه ادعا نمود که محمد رسول

الله منم و علی امیر المؤمنین محمد قاسم مذکور است. و نیز اظهار داشت که من یظهره الله موعود در بیان می‌باشم و جمعی از رجال و نسوان حول او مجتمع شدند. و چون بابیان غایت انتظار و ترصد برای ظهور من یظهره الله داشتند ملاً باقر تبریزی از حروف حی که تفصیل احوالش را در بخش سابق نگاشتیم و آن ایام در اصفهان بود از مشاهده احوال مذکور چنین گفت: حضرت ربّ اعلیٰ به من فرمودند که تو به حضور حضرت من یظهره الله خواهی رسید و شاید این شخص همان موعود منتظر باشد. و نیز سید بصیر هندی سابق الذکر با حاجی میرزا جانی کاشانی و میرزا سلیمان قلی نوری آن ایام در اصفهان بودند و با شیخ مذکور گاهی ملاقات و مصاحبه می‌نمودند.

### ص. ۳۵

و پس از ایامی طویل که حال بر این منوال گذشت روزی شیخ اسماعیل گفت امروز من باید امر خود را بر همه کس ظاهر و آشکار کنم. و حکم کرد تا آقا محمد قاسم مذکور در بازار به صدای بلند ندا داد که: الا الا قد ظهر محمد. پس همه در کوی و برزن افتاد و خبر به سمع حکمران چراغ علی‌خان رسید. عوانان بفرستاد تا شیخ را با منادی مذکور و دو نفر از همراهان که در یمین و یسارش بودند در بازار دستگیر کردند. یکی از آن دو عبد الغفار صباغ و دیگر ابوالقاسم علاقه‌بند بود و هر سه <sup>16</sup> را به دار الحکومه برده تحت بازخواست و شکنجه و استنطاق در آوردند. و از لسان آنان تقریباً صد تن را به نام بابی اسم نوشتند که فقط چند تن از آن عده بابی حقیقی بودند امثال سید حسین قناد و آقا محمد حناساب و غیرهما. و همه را به دار الحکومه حاضر کردند. و اغلب که بابی نبودند هر یک مبلغی نقداً تسلیم حکومت نموده، توبه کرده، مستخلص شدند. و حاجی میرزا جانی و سید هندی را هر چه جستجو کردند به دست نیاوردند. و آقا سید حسین مذکور را ضرب بسیار نموده در زندان نگه‌داشتند و پس از چندی شیخ را با سه تن مذکور که در بازار نداکنان همراهش بودند به محضر حاجی میرزا حسن مجتهد کشیده تحت استنطاق و بازخواست قرار دادند. شیخ در آن موقع بترسید و پریشان گوئی کرده انکار

16- شیخ اسماعیل، آقا محمد قاسم عبادوز، عبد الغفار صباغ « و چهار » به نظر می‌آید که این باید ابوالقاسم علاقه‌بند باشد. (م م)

نمود و مجتهد حکم بر جنونش داده گفت در خانه پدرش محبوس باشد. و سه تن مذکور که بابتی مستقیم الایمان بودند اقرار کرده صراحتاً گفتند: چون محبوب ما وعده بشارت ظهوری را داده چنین گفت: هر که چنین ادعا کند به پاس احترام نام و مقامی که به خود نسبت داده تعرض ننماید. حال اگر این مدعی همان موعود است فیها وإلاً ما را نیت صدق و حق است. اگر کشته شویم در راه صدق شهید شدیم و اگر بمانیم و مقصود حقیقی ما ظاهر شود از او شرمسار نخواهیم بود. و حاکم مذکور فتوای قتل داد. عوانان و دژخیمان هر سه را میان بازار عبور دادند و هر یک از انبوه مردم رسیده زجری داده اجری بردند تا ایشان را به قتل رسانده خنجر بر حنجر نهادند. و هر سه در حالی که میگفتند: این یوم یوم قیامت است و فریق فی الجنة و فریق فی السعیر آشکارا شده با کمال شوق و سرور جان نثار نمودند. و ایشان اول نفوسی بودند که در اصفهان شهید شدند و اجسادشان در کوی و برزن افتاده متعصبین و اشرار آنچه خواستند کردند و به هر سو کشیدند.

### ص. ۳۶ - سال هشتم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۱ میلادی

و بعد از سه روز آنچه از اعضاء ابدان باقی ماند مدفون و مستور ساختند. ولی ارازل اکتفا نکرده اجساد را از تحت اطباق سنگ و خاک بیرون آورده چندی به نهایت زشتی و فظاحت رفتار کردند آنگاه به سوئی برده تحت خاک و خاشاک ناپدید نمودند<sup>17</sup>.

### سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ - ۶۹ هجری قمری مطابق ۵۳ - ۱۸۵۲ میلادی

#### هلاک میرزا تقی خان امیر کبیر و استقرار میرزا آقا خان نوری<sup>18</sup>

در اوائل بهار سال ۱۲۶۸ ه ق میرزا تقی خان امیر اتابک مورد انزجار خاطر و تغیر شاهی گشت چه از جهت کمال غرور و استکبار و استبداد اعتنا به احکام شاه نداشته اوامر و نواهی او را منسوخ و ملغی می کرد و آنچه خود صلاح می دانست جاری می نمود و شاه

17- وازغرائب واقعات این ایام اینکه در شهر اصفهان دونفر از طائفه بابیه یکی مدعی مقام نبوت و دیگری مدعی ولایت بوده علماء به کفر هر دو فتوی نوشتند و اتفاق کردند که واجب القتل اند. و چراغ علی خان نائب الحکومه هردو را در میدان نقش جهان اصفهان به فتوای فقهاء اسلام مقتول نمود. (روضه الصفاء) چراغ علی خان نائب الحکومه اصفهان دوازده نفر از جماعت بابیه که خود را به آسامی سامی ائمه اثنا عشر مستمی نموده بودند قبل از ظهور فساد به دست آورده در حضور علماء اعلام ارتداد آنان را ثابت شرعی گردانید به قتل رسانید. (حقائق الأخبار ناصری)

18- روز شنبه بیست و هشتم شهر جمادی الاولی هشت ساعت و سی و شش دقیقه از روز گذشته آفتاب از برج حوت به حمل تحویل نموده و سلام عام در تالار تخت مرمر با شکوهی منعقد گردید. (منتظم ناصری)

را جوانی عاری از لیاقت تصدی به امر سلطنت می‌شمرد. و چون طبیعتی شدید و مزاجی فظّ<sup>۱۸</sup> غلیظ داشت اغلب امراء ایران از او متنفر بودند. و نوبتی راتبه<sup>۱۹</sup> نظامیان لشگری را تقلیل کرده آنان انبوه شده بر او شوریدند و او ناچار پناه به میرزا آقا خان اعتماد الدوله  
برده تا کار وی را با آنان توفیق و تنظیم داد. و بالجمله شاه میرزا تقی خان را معزول و مخذول و مردود و مطرود داشته نفی و حبس در کاشان نمود<sup>۱۹</sup>. و بالأخره در حمام فین وی را به حکم شاهی هلاک کردند.

### ص. ۳۸ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

و در هنگامیکه دژخیمان و غلامان شاهی ابلاغ حکم کرده عازم قتل او شدند متنبه به علت اصلیه مجازات خود شده اعتراف به خطاء خویش نموده گفت: اصلاً مصلحت در این نبود که متعرض سید باب و تابعانش شوم و من در قتل سید تقصیر و اشتباه بزرگی کردم و اینک جزاء آن را می‌بینم. و میرزا آقا خان مذکور را شاه صدارت داده متدرجاً اختیارات تامه بخشیده در امور لشگری و کشوری مستقل ساخت و به لقب صدر اعظم برافراخت. و او به نوع سیاست مداری و رفق و تدبیر که در طبیعتش بود شروع به رفق و فتق معضلات امور مملکت خصوصاً اوضاع بایه نمود.

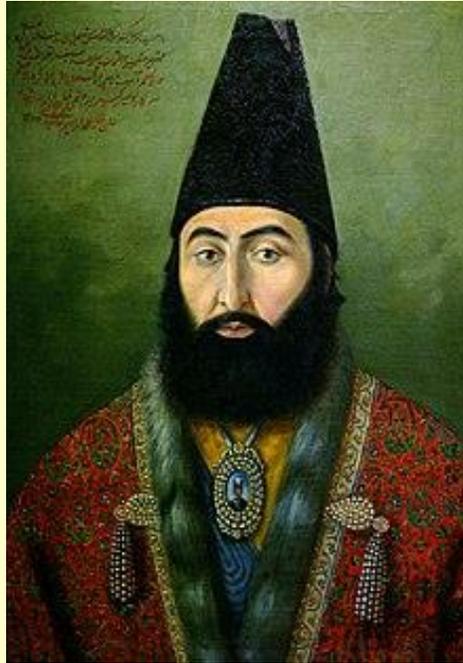
### ورود جمال ابهی از عراق عرب به طهران

چنان که نگاشتیم جمال ابهی اقامت در عراق داشت که میرزا تقی خان امیر کبیر<sup>۲۰</sup> از اقتدار و اختیار افتاده به هلاکت رسید و میرزا آقا خان نوری بر جای وی صدر اعظم

19- روز بیست و پنجم محرم میرزا تقی خان اتابک اعظم از منصب امارت نظام و وزارت عظمی و لقب اتابکی وسائر مناصب و مشاغل به کلی خلع و معزول شد\* و میرزا آقاخان اعتمادالدوله به جای او به منصب صدارت عظمی انتخاب و مفتخر گردید. (منتظم ناصری)

\* فرمان عزل میرزا تقی خان روز ۱۹ محرم ۱۲۶۸ مطابق ۱۵ نوامبر ۱۸۵۱ صادر شد. رجوع شود به آدمیت، [امیر کبیر و ایران ص. ۶۸۵-۶۸۹] (م م)

20- برای زندگی نامه امیر کبیر به این سایت مراجعه شود: [https://fa.wikipedia.org/wiki/امیر\\_کبیر](https://fa.wikipedia.org/wiki/امیر_کبیر)



میرزا تقی خان امیرنظام، امیر کبیر

#### صورت استعفای میرزا تقی خان از صدارت به محضر شاهی

قربان خاک پای جواهرآسای اقدست شوم. ذات اقدس ملوکانه به خوبی مستحضرنند که در تمام مراتب خدمتگزاریم بجز ترقی مملکت و نام بلند شاهنشاهی مقصودی نداشته است. و اینکه هر ساعت اشخاصی به آن ذات مقدس نزدیک شده و از هیچگونه افتراء نسبت به چاکر فرو نمی گذارند هیچ نیست مگر اینکه دست این مردمان نالایق را از غارتگری خزانه دولت و مال رعیت کوتاه نموده ام. این اشخاص از همین راه خود را مُتَمَوِّل و دولت را ضعیف و فقیر نموده، اند که برای حرکت اعلمی حضرت بمرکز دیناری یافت نمی، شد و اینها بودند که همیشه سبب ویرانی این مملکت را آماده ساخته و هنوز هم دست بردار نیستند چقدر جای تأسف است که خدمات صادق انعام در پیشگاه همایونی نتیجه معکوس بخود گرفته است و حقیقتاً بایستی عرض نمائیم که خیراندیشیم دشمن تراشی گشته است. آیا بایستی شرح خدمات خود را متذکر شوم و منتهی گذارم؟ نه؛ آنچه کرده، ام برای آدای وظیفه بوده و هرگز از دشمنی یک مشت مردمان نالایق متوحش نخواهم شد ولی چون مشاهده می، کنم دارند خَلَلِ فاحش بامر مملکت وارد می، آورند استعفای خود را تقدیم نموده تا از خدمت مَحْوَله کنار روم. (محل مهر تقی)

ص. ۳۹

و صاحب اختیار گردید. و از جهت سابقهٔ حفاوت<sup>۱</sup> و امتنان که از جمال ابهی<sup>۱</sup> داشت چنانکه اشاراتی در این خصوص ضمن بخش دوّم نمودیم مکتوبی دوستانه نگاشته بفرستاد و خواستار عودتشان به طهران گشت. و جمال ابهی<sup>۱</sup> با ملتزمین مذکور در اوائل ربیع<sup>۲۱</sup> سال ۱۲۶۸ وارد طهران شد<sup>۲۲</sup> و از قِبَل صدر اعظم برادرش جعفر قلی خان مأمور پذیرائی و میهمان داری گردید. و اقامت جمال ابهی<sup>۱</sup> و ذهاب و ایاب اشراف و شاهزادگان و منتسبین و غیرهم در خانهٔ جعفر قلی خان مدّت یک ماه به طول انجامید. آن گاه مصیّف<sup>۱</sup> را به قریهٔ افجه که متعلق به

21- در تاریخ نبیل ماه رجب مرقوم شده است (ماه مه ۱۸۵۲) و بنا بر این ربیع به منظور بجا است. (م م)

22- اندر سی و پنج آن شهنشاه ولا \*\*\*\*\* فرمود عزیمت بسوی کرب و بلا

اندر سی و شش چو وارد طهران شد \*\*\*\*\* شد حبس چهار مه بصد رنج و عنا<sup>۱</sup> (نبیل زندی)

صدر اعظم بود قرار داده، استقرار گرفتند.<sup>23</sup> و بایه در آن مدّت مهجور و محروم از درک افاضات و تعلیمات صائبه ماندند مگر آن که شیخ عظیم اجازه حاصل کرده یکبار در باغی از شمیران به عزّ حضور رسید و مسائل لازم العرض اظهار داشت. و جمال ابهی<sup>1</sup> نصائح و مواعظ اکیده فرموده از وخامت مآل و خسران آمالشان بیان نموده<sup>24</sup> واضح و مدلل داشتند که ارجح و اولی آن که راه مسالمت و احتیاط پیش گرفته به صدد تبلیغ امر بیان و تزیید عدّه مؤمنان و تکمیل اخلاق و اعمالشان برآیند. و شیخ مذکور قریب به مقدار ساعتی اصغاء بیانات مبارکه نموده مرخص شد. و نیز حاجی سلیمان خان با این که قبلاً بسیار وقت به درک محضر ابهی<sup>1</sup> می رسید درین هنگام دو بار به واسطه (آقا میرزا موسی) کلیم تشرف به حضور حاصل نمود. و مقصود صدر اعظم از سیاست و تدبیر مذکوره این بود که جمال ابهی<sup>1</sup> را از ملاقات و مداخله در امور بایه ممنوع دارد و بدین وسیله حفظ و حمایت نماید و از طرفی دیگر به شاه و اولیاء عنود دولت بنمایاند که رئیس طائفه در تحت مراقبت وی

### ص. ۴۰ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

قرار گرفته و اعمال آنان کاملاً در تحت نظر است و از جهتی دیگر بایه را که آثار هیجان و انقلاب از باطنشان نمایان و فتنه عظیمه نیز در جریان است<sup>25</sup> از ارتباط به رئیس معظّم شان ممنوع و رشته انتظام امورشان را مقطوع سازد و بدین طریق ظاهر مرافقت با این طائفه را از دست نداده و امور کشوری را نیز به دلخواه خود انتظام دهد.

### شهادت ملاّ زین العابدین یزدی در طهران

در خلال احوال مذکوره عمّال دولت ملاّ زین العابدین یزدی از علماء و وعّاظ منابر را که از اصحاب وحید شهید بود و بر منابر نشر معارف بدیعه و تبلیغ می نمود در قم دستگیر کرده مغلولاً به طهران آوردند. و چون ایمانش همه جا مذکور و ثبات و استقامتش مشهور و ملاّهای قم فتوای قتلش دادند به حکم شاهی در میدان طهران شهید کردند.

### کیفیت شروع فتنه خطیره طهران

به نوعی که اشاره کردیم شیخ عظیم پس از شهادت ربّ اعلی<sup>1</sup> استقرار در طهران جست و بایه در حولش مجتمع شدند. و در چنان موقع پر از خطر که عمّال دولت پیوسته در تعقیبشان بودند اجتماعات مخفیّه تأسیس کردند و در جهت مظالم دولت و قتل و غارت و حبس اصحاب و احباب سخت در هیجان و آشفته شدند. و میرزا یحیی<sup>1</sup> ازل

21- استقرار جمال ابهی<sup>1</sup> در قصر افجه عمارت مسکونه صدر اعظم بود.

24- نبیل زرندي ضمن نقل بیانات جمال ابهی<sup>1</sup> در ایام اشراق در عراق عرب راجع به احوال میرزا یحیی<sup>1</sup> ازل چنین نگاشت: و همچنین جناب عظیم را در طهران منع کردیم و به او گفتم: اگر چنین امری واقع شود آیا شما می توانید طهران را نگاهداری کنید؟ اگر او هم برود هزار نفر به جای او هستند. در وقت امنیت اسباب فتنه می شدند و در وقت انقلاب فرار می کردند.

25- رجوع شود به پاورقی ۱ پایان صفحه ۱۴۱ (م م).

نیز شیخ عظیم را همی تأیید کرده به لقب سلطان منصور بیان تشهیر نمود و اطاعت‌اش را فرض خواند. و به همه نقاط ایران پنهانی نوشته، رسول فرستادند و متهورین بایه را در طهران مجتمع نمودند تا شیخ را در انجام مقصود خطیرش که مستند به مفهوم بیانات ربّ اعلیٰ می‌کردند مساعدت کنند. لاجرم عده‌ای از مهمّین این طائفه که از تعرّضات عمّال دولت به سوی مرکز گریختند و یا از چنگک ظالمین نجات یافته در مرکز مقرر گرفتند و یا خود حسب اشتیاق لقاء بزرگان این طائفه عازم پایتخت گشتند و یا بالأخره برای نصرت سلطان منصور بدان سو شتافتند در طهران اجتماع نمودند. و از آن جمله حسین جان میلانی سابق الذّکر شوری عجیب و هوسی غریب در دل‌ها و سرها افکند چنان که خون در عروق جمعیت می‌جوشید و او را در غایت خضوع و خشوع می‌ستودند. <sup>26</sup>

### ص. ۴۱- کیفیت شروع فتنه خطیره طهران

و جمعی از مشاهیر بایه امثال حاجی سلیمان خان تبریزی، میرزا سلیمان قلی نوری، ملاّ عبد الکریم قزوینی، حاجی میرزا جانی کاشانی، لطف‌علی میرزا شیرازی و غیرهم در آن مجامع بودند و به خانه حاجی سلیمان خان در شهر و یا در دزاشوب <sup>27</sup> و در دربند شمیران و غیرها انجمن تأسیس میگشت. و در آن هنگام که نیران فتنه در شرف التهاب بود از سران این طائفه فقط قرّة‌العین در خانه محمود خان کلانتر و آقا سیّد حسین کاتب یزدی در انبار طهران می‌زیستند و بزرگان انجمن از مکاتبه و اطلاعات آنان بی بهره نبودند. و در این مقام برای مزید وضوح اوضاع انجمن‌های مذکوره حکایتی را از آقا میرزا موسی (کلیم) که (ملاّ محمد زرندی) نبیل اعظم بیان کرده نقل می‌نمائیم. نبیل مذکور چنین نگاشت:

روزی کلیم به آن جا رفتند که شاید آتش فتنه را به حکمت خاموش کنند. دربان چون او را نمی‌شناخت راه نداد. بعد که حضرات خبر شدند چند نفسی را فرستادند که عذر خواهی کرده ایشان را به آن خانه ببرند. کلیم می‌فرمودند:

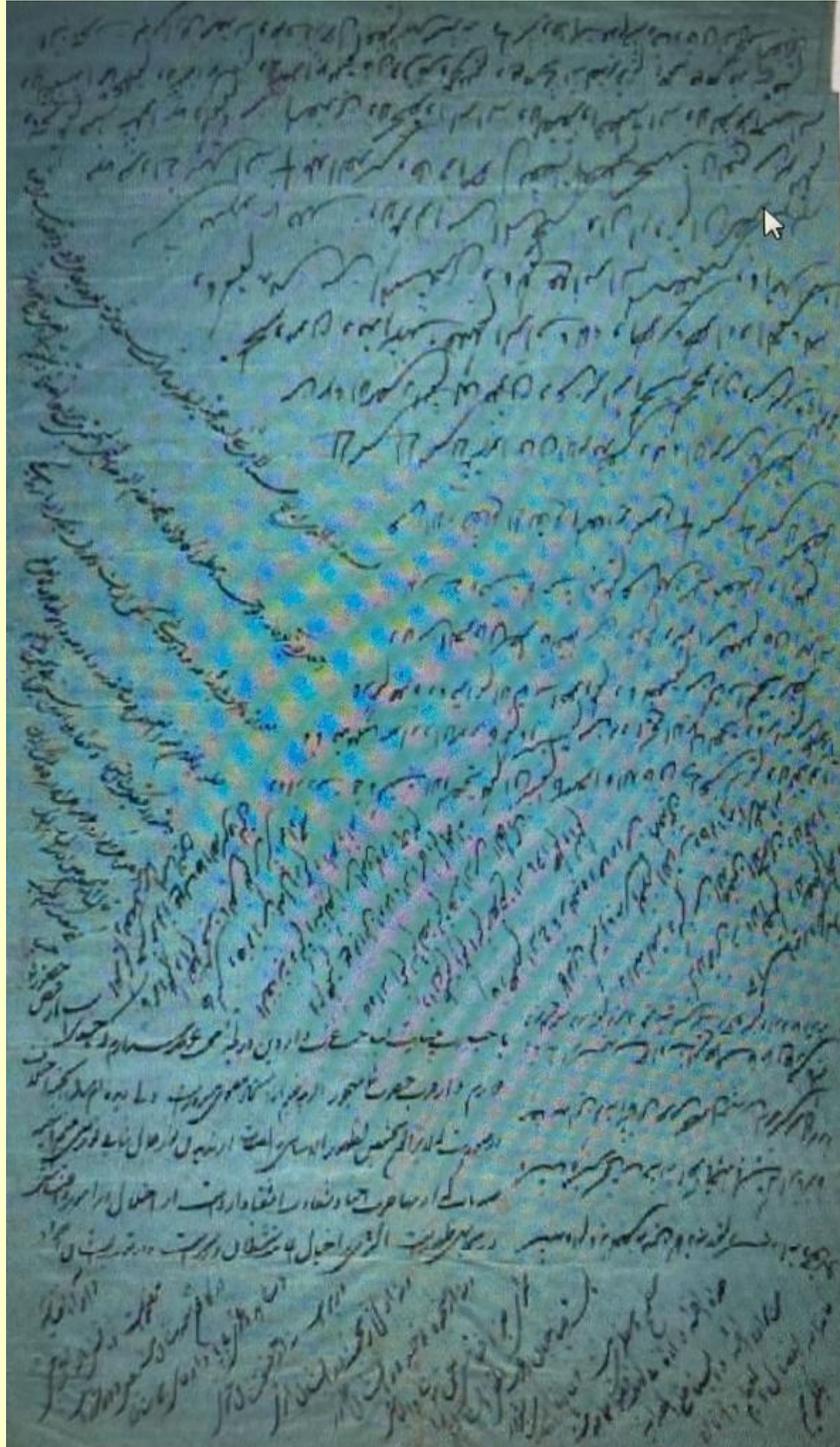
چون حضرات نزد من آمدند شب در خانه نوعی رفتار کردند که من پیش شاهزاده‌ای که میهمانم بود خجالت کشیدم. و چون دو روز بعد آن قضیه رخ داد همان شاهزاده گفته بود که پریشب در منزل فلانی بودم جمعی در

26- آقا حسین میلانی جوانی بود که در میلان به شعربافی و ابریشم کاری مشغول و در احوان صعود جمال اعلیٰ مؤمن شده توجه به طهران کرد و با احباب محشورش. ایامی که وارد طهران شد چند یوم در کاروانسرای بیرون دروازه نو باجناب آقامیرزا احمد قزوینی بود و میرزا احمد ذکر او را با جناب حاجی سلیمان خان گفته ملاقات می‌نمایند. بعد از ملاقات با او محبت و رزیده درخانه خود حاجی سلیمان خان او را منزل میدهند. در آن بین نفوسی هم که به سبب مکاتیب جناب عظیم به طهران می‌آیند و می‌شنوند در خانه حاجی سلیمان خان اجتماعی است به آنجا میروند. و هر کس داخل میشود نمی‌خواهد از آن جا بیرون بیاید. و حاجی سلیمان خان میهماندار حسین میلانی بودند و نمی‌توانست که حسین و مریدانش را که جمع کثیری بودند در خانه بگذارد و خود بیرون آید.

(نبیل زرندی)

آن جا بودند که من از آنها بسیار مکدر شدم. یُمکن آنها ازین واقعه مطلع بودند که پیش از وقت شادمانی می کردند. و میرزا سلیمان قلی که با حضرات آمده بود دست از من برداشت تا قسم خوردم که شما بروید من از عقب می آیم. چون می رفتم محمد هاشم میرزا ملقب به جناب هم با من همراهی نمود.

ص. ۴۲ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی



### ص. ۴۳

و چون اذن دخول یافتیم در مجلس دیدم که حسین آن حسین سابق نیست و اول معذرتش این بود که: ما لن ترانی نگفته بودیم که شما مراجعت نمودید. بعد گفت: چیزی را که نقطه اولی حرام فرموده بودند من آن را حلال کرده‌ام. اکبر میرزا برادر محمد هاشم میرزا هم آن جا بود و با آنها اظهار همراهی می‌کرد. و بعد از آن قصیده مطولی که یکی از اهل آذربایجان در وصف حسین انشاء نموده بود در فارسی و ترکی و عربی تا آخر به لحن طرب انگیز خواندند. هر جا به اسم حسین می‌رسید همه سجده می‌کردند. من دیدم بعضی از روی غضب به من نگاه می‌کنند که چرا در تعظیم حسین با آنها همراهی نمودم. یکی از آنها عمائم جناب را برداشت و به زمین زد و گفت: تا کی در حجاب اسم و رسم خواهید بود؟ من دیدم که این طعنه به من است لذا از حسین سؤال کردم که: حضرت اعلیٰ سجده را حرام فرمودند مگر شما امر فرمودید؟ از این سؤال متذکر شد سر به زیر انداخت و جوابی نگفت. چون به اهل مجلس نظر کردم همه را غرق هوی و هوس دیدم بجز سه نفس را که در عالم دیگر و مثل محبوس در فکر فرار بودند و از حرکات آن جمع بی‌خودمتنفر: یکی جناب سلیمان خان که ایستاده متحیر بودند و گاهی بی‌اختیار در اعضایش حرکتی حادث و از جای خود حرکت میکرد، یکی جناب میرزا احمد که از خجالت در کناری ایستاده بود، دیگری جناب آقا میرزا عبدالوهاب پسر حاجی میرزا عبدالمجید شیرازی که در طلب جمال قدم از عراق عرب به طهران آمده بود و آنجا گیر کرده نمی‌گذاشتند بیرون برود. و من چون آنها را متأثر و اشکبار دیدم ماندن در آن مجلس را صلاح ندانستم. به تدبیری خود و شاهزاده را از آن جا بیرون آوردم و از منزل میرزا باقر اخوی زاده را با مکتوبی به طلب جناب میرزا احمد فرستادم که جمال مبارک شما را به لواسان طلیدند. بعد از دو ساعت میرزا باقر برگشت و گفت: میرزا احمد جبه اش را به دوش انداخت که بیاید حسین گفت اگر او برود این جمعیت متفرق می‌شود نگذاشتند بیاید. مقصودم این بود او را بیاورم نگاه دارم که ازین فتنه محفوظ بماند چه که می‌دانستم که عنقریب همه دستگیر خواهند شد. تا جناب حاجی میرزا حسن خراسانی که سید جلیل القدر عالم فاضلی بود و خط و نسخ بسیار خوب داشت و کتابت آیات می‌نمود از خراسان به طهران و در محله سرچشمه بود و با احدی مراوده نداشت.

### ص. ۴۴ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

چون از جناب میرزا احمد از غندی اوصاف جمال مبارک را شنیده بود برای زیارت آمده بود. و مقارن ورودش هم وجود مبارک از عراق به طهران رسیدند. حاجی میرزا حسن از فیض حضور بسیار مسرور بود؛ به امید تشرّف دیگر در طهران بود. روزی پیش آمد که جناب عظیم به لباس تبدیل به خانه ما آمد استدعای ملاقات دارد. من ناچار با حاجی رفتم و جناب عظیم را دیدم. به من قسم داد که: در باب حسین میلانی ذکری نفرمائید. من آن جا

می‌روم بلکه بتوانم آنها را متذکر دارم و یا اَقلاً نفوسی را که از اطراف آمده‌اند متفرّق‌شان نمایم. گفتم: رفتن شما صلاح نیست و مثمر ثمری نخواهد شد. و روز دیگر که مقدّمه شاه واقع و قیامتی بر پا بود باز جناب حاجی میرزا حسن آمدند که جناب عظیم شما را به حضرت اعلیٰ قسم داده‌اند که یکبار بیائید ملاقات کنیم. چون مرا دیدند گریستند و ذکر نمودند: دیشب منزل حسین میلانی رفتم اول که مرا راه نمی‌داد. بعد که وارد شدم اذن جلوس ندادند و استهزاء نمودند و نگذاشتند که با خان و میرزا احمد ملاقات کنم. شب را در مسجد به سر بردم و جمیع شهر را منقلب دیدم. گویا صادق فساد کرده و معلوم نیست چه واقع شده. حال ما می‌خواهیم به پای خود به مقتل برویم زیرا یقین است که هر یک از ما را خواهند گرفت و به انواع عذاب‌ها خواهند کشت. من گفتم: با این اخوی زاده میرزا باقر من حاضرم. قرار بر آن شد که از حضرات خبر برسد و با هم به مشهد فدا حاضر شویم. گفتم: با اینکه من از اول با شما نبودم و خیالات شما را به هیچوجه صحّه نگذارم بلکه نهی نمودم مع‌هذا از برای شهادت حاضرم.

### واقعه هدف کردن ناصرالدین شاه

و بالأخره سه تن از متهورین بایه صادق تبریزی و فتح الله بن ملا علی صحّاف قمی و حاجی قاسم نیریزی مهیای هدف ساختن ناصرالدین شاه شدند. و شاه در مصیف نیاوران شمیران بود و در صبح روز یکشنبه ۲۸ شوال ۱۲۶۸ مطابق ۱۵ اوت ۱۸۵۲<sup>28</sup> هر سه به اتفاق خود را به اطراف نیاوران رساندند و در موقعی که شاه به عزم شکار سوار می‌شد با پیشتاب پر شده با ساچمه خود را به عبا پیچیده در محل عبورش متفرّقاً ایستادند و بر دستی عریضه گرفته به حال اشخاص متظلم منتظر بماندند<sup>29</sup>

28- در متن نسخه حاضر ظهور الحق: ۱۷ مه ۱۸۵۲ (م م)

29- در روز بیست و هشتم شوال این سال سائحه حیرت فزای جسارت جماعت بایه رویداد. ملخص این مقال این که ملا شیخ علی که یکی از داعیان باب و ملقب به حضرت عظیم بود به دارالخلافه طهران آمده روی به ضلالت عباد نهاد و جمعی را به متابعت خویش در آورد. و با ایشان پیمان در میان نهاد که بامداد جمعه در مسجد جامع حاضر شوند. اولاً امام جمعه را در مسجد به شهادت رسانیده پس متوجه ارگ پادشاهی گردند. این شوری و اتفاق هنگام صدارت میرزا تقی خان بود و چون مشار الیه در عموم ممالک محروسه به خصوص دار الخلافه منهبان<sup>۱</sup> مخصوص داشت آنان ماجرا را معروض اتابیکی گردانیدند. چون یکی از پیروان ملا شیخ علی میرزا عبدالرحیم نام هراتی که در خدمت علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه به سر می‌برد رقم شده بود میرزا تقی خان شاهزاده را احضار و از مقدمه اخبارش داد. مأمورش داشت که از میرزا عبدالرحیم منزل ملا شیخ علی و سائر آن شیاطین رجیم را مشخص ساخته اعلام کند. شاهزاده چندان که از میرزا عبدالرحیم استفسار نمود جز انکار جوابی نشنود. چون میرزا عبدالرحیم با میرزا طاهر نام در یک سرای به سر می‌بردند از وی جويا گردید. معلوم شد که ملا شیخ علی چند روز قبل از سرای میرزا عبدالرحیم به جای دیگر نقل نموده است. حاجی سید محمد اصفهانی که یکی از مَرده آن مردود بود خانه نائب چاپارخانه را نمود. جمعی با میرزا طاهر به آنجا شتافتند وی را نیافتند ولی دیگری از آن ملاعین به دست آمد شاهزاده اعتضادالسلطنه میرزا عبدالرحیم و آن رجیم دیگر را به حضور اتابیک آورد. میرزا عبدالرحیم به توسط شاهزاده رهائی یافت و آن يك به دیار دیگر شتافت. ملا شیخ علی را چون دیگر حالت توقّف نبود به تغییر لباس و تبدیل هیئت به آذربایجان گریخت. بعد از عزل میرزا تقی خان مجدّد به دار الخلافه آمد در خانه حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی منزل

و همین که شاه از قصر بیرون آمده عنان اسب بر دست گرفته از معبر تنگ می‌گذشت تا سوار شده به عزم شکار بتازد

\* در متن چایی «حقائق الاخبار ناصری» : به وجود مسعود مبارک که حافظ انام و ناصر اسلام است رسانند. (مم)

کرد. متابعان قدیم را اخبار نمود. چون چند روزی منقضی گردید عدد ایشان به هفتاد رسید. به خیال خروج و تصرف دارالخلافه افتادند. بعد از آنکه مجلس شوری منعقد و به شرب شراب و عرق مست خراب به استشاره پیرداختند آراء سخیفه ایشان بر این فتح قرار گرفت که ابتدا گزندی به وجود مسعود مبارک رسانند \* آن گاه به اظهار دعوت و تصرف دار الخلافه اقدام نمایند \*\*. محمد صادق نامی که به ملازمت ملاً شیخ علی اقدام می نمود متقبل خطر \*\*\* و مهیای سر دادن گردید و همچنین ملاً فتح الله قومی و محمد باقر نجف آبادی و میرزا عبد الوهاب شیرازی مهیا و آماده شدند و پیمان راست کرده به تهیه آلات جارحه پرداختند \*\*\*\*. و از دار الخلافه بر آمده به قریه نیاوران شیران شتافتند. در گوشه ای، مقام گرفته منتظر فرصت شدند. و شاه †. آن ایام در نیاوران بود و صبح بیست و هشتم شوال عزم شکار نمود. علی الرّسم خروشیدن توپ اخبار به فلک دوار رسانید. ملازمان درگاه و آن جماعت روسیاه آنان به عزم التزام خدمت و اینان به قصد جسارت حوالی سرای سلطنت حاضر شدند. بعد از انقضاء دو ساعت و نیم از روز شاه از عمارت بیرون آمده سوار شد. جمعی مانند صدر اعظم †† و مستوفی الممالک و ایشیک آقاسی باشی و امیر آخور که حاضر درگاه بودند باجمعی از عمله و فراش ملازم رکاب شدند. و شاه به ملاحظه حشمت صدارت صدر اعظم را اولاً از رکاب حکم به رجعت داده سائر هنوز در رکاب حاضر بودند که سه نفر از آن جماعت از خدا بی خبر از پناه دیوار و اشجار بیرون دویده به رسم دادخواهان استغاثت نمودند یکی از رفقای سه گانه که از اهالی نریز بود بی محابا و حفظ طریقه ادب قصد قرب حضور مبارک نمود. ملتزمین رکاب همی بر وی زدند و به التزام ادبش امر فرمودند. چون ممانعت را دید و از نزدیک شدن زیاده از آن چه دست داده بود مأیوس گردید طپانچه که در زیر بالاپوش میداشت برآورد به جانب وجود مبارک سرداد گلوله خطا نمود. دلی آشوب و انقلاب در ملتزمین رکاب و سواران همراهان رویداده به هم برآمدند. در این اثناء رفیق ثانی بیرون تاخت نعره زنان طپانچه دیگر رها ساخت. از آن جائیکه حفظ الهی حافظ و نگهبان وجود شاه بود گلوله رد شد †††. یک نفر از ملازمان رکاب دشنه بر دهان نجسش زد. با این جراحت طپانچه خالی را از دست داده خنجر از کمر کشیده به قصد مقصود خویش حمله ور گردید. چند نفر را مجروح گردانید تا آن که به درکات جحیم واصل گردید. در این حیص و بیص رفیق ثالث از مقابل بیرون تاخته گلوله انداخت ††††. آن هم رو گشت. چند پاره ساچمه و چهار پاره به پهلوی شاه رسیده از زیر پوست دویده از بالای شانیه بیرون شد و به استخوان اذیتی نرسید. و ملتزمین رکاب و سواران حضور آن دو نفر را نیز مأسور نمودند و شاه به سرای سلطنت معاودت کرد †. و صدر اعظم واقعه را بشنیده شتافت از سلامتی شاه سجده شکر نمود. و بنامی نقاط مملکت فرامین دولت توسط چاپاران فرستادند تا قبل از انتشار اخبار موحشه مردم آگهی یابند ††. و جزاحان به معالجه جراحت مشغول گردیدند. و روزی دیگر شاه در عمارت دیوانی جلوس نموده بار عام داد. . و عزیز خان آجودان باشی و کلانتر و کدخدایان دارالخلافه را مأمور به پیدا نمودن آشیانه مخافت و آفت و به دست آوردن آن گروه بد عاقبت کردند. سلخ شوال حاجی علی خان حاجب الدوله فراش باشی را از آن جماعت خسران مال آگاهی حاصل آمد و از محل اجتماع آنان که در خانه حاجی سلیمان خان است استحضار حاصل نمود به عرض رسانید. حسب الامر جمعی به گرفتن آن طائفه گمراه مأمور گردید. برخی از ایشان فرار حاجی سلیمان خان با دوازده نفر به قید ذلت و اسار در آورد و مغلولاً به خدمت صدراعظم رسانیدند. از محبوسین نام و مقام بقیه ملاعین هم کیش ††† تفتیش رفت. سی و شش نفر دیگر در دهات و نفس شهر به دست آمد. ملاً شیخ علی را حاجب الدوله سراغ نموده به دست آورد. تخصص بسزا در کار هر یک به عمل آمده سه چهار نفر نوری چون کفر و ارتداد ایشان به ثبوت شرعی نرسیده با میرزا حسین نام قمی که آن هم مجهول الحال بود به جان امان یافته محبوس شدند. بقیه را بین الناس تقسیم نموده که عموم بندگان خدا ازین فیض عظمی بی نصیب نباشند. (حقائق الأخبار ناصری)

**\*\*** در متن چایي «حقائق الاخبار ناصري»: . . . دار الخلافه اقدام نمایند. ملأً شيخ علي از متابعان مبارز این میدان و شناور این بحر بیکران طلبید. نخست محمد صادق نامی. . . (مم)

**\*\*\*** در متن چایي «حقائق الاخبار ناصري»: متقبل این امر خطیر. (مم)

**\*\*\*\*** در متن چایي «حقائق الاخبار ناصري»: . . . شیرازی مهیا و مستعد و آماده سربازی شدند. و بعد از آن که به میثاق و پیمان کار به پایان رسید به تهبه و سامان آلتجارحه پرداختند. (مم)

† اینجا و در سایر صفحات متن «حقائق الاخبار ناصري» بسیاری القاب و نعوت در باره شاه آمده که جناب فاضل از قلم انداخته و به همین کلمه

«شاه» اکتفا کرده اند (مم)

†† در متن چایي «حقائق الاخبار ناصري»: صدر اعظم و نظام الملک و مستوفی الممالک. (مم)

††† در متن چایي «حقائق الاخبار ناصري»: گلوله رو گشت. (مم)

†††† در متن چایي «حقائق الاخبار ناصري»: بیرون تاخت ذات اقدس شاهنشاهی را هدف گلوله طیانچه دیگر ساخت. (مم)

‡ اینجا در متن چایي «حقائق الاخبار ناصري»: شعری از قآنی آمده است. (مم)

‡‡ این ملخص جناب فاضل از متن «حقائق الاخبار ناصري» است. (مم)

‡‡‡ در متن چایي «حقائق الاخبار ناصري»: کیشی. (مم)

### ص. ۴۶ - سال نهم ظهور واقعاتسال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

و فرآشان و غلامان و سواران و اعضاء موکب سلطنتی در فاصله ای معین منتظرمانده که چون اوسوار شود آنان نیز سوار شده در عقبش موکب برانند. و جمعیتی از مردم مختلف نیز در اطراف خارج معبر ایستاده بودند. و شاه سوار شده قدری جلو رفت. نخست حاجی قاسم نیریزی پیش شتافت و به صورت تقدیم عریضه نزدیک شد. و شاه اعتنائی نمود و با وجود شاطران و جمع سواران دسترس میسور نگشت. لاجرم پیشتاب را به قصد شاه خالی کرد و اسب از جای خود رمیده و پیشتاب بر نشان نخورد. سپس صادق مذکور که جوانی نارس بود با جسارت و شجاعت به قصد شاه دوید و پیشتاب خالی کرد و باز تیر به خطا رفت و صادق غضبناک شده بشتافت.

### ص. ۴۷

و خواست شاه را به قوت از اسب فرو کشیده با تیغ کارش را بسازد. و مابینشان کشمکش شد. در آن حال فتح الله قمی نزدیک رفته شاه را هدف طیانچه کرد و ساچمه ها بر شانه اش نشست. آن گاه وی را از اسب پائین کشیدند و در حالی که یک پایش در رکاب بماند کشمکش می نمودند. و جمعیت غلامان و شاطران و غیرهم را بیم فرا گرفته گوئی انفاس شان بیفسرد. و نخست شاطرباشی نوری قدم جلادت پیش گذاشت و کتاره بر دهن صادق نواخت و مستخدمین و ملازمین مستوفی الممالک خود را به صادق رسانده

به اجماع او را بگشتند و دو دیگر را نیز پس از دار و گیر دستگیر کردند و شاه مجروح ترس خورده را به عمارت سلطنتی بردند. و فی الحال جراح خواسته ساچمه ها را بیرون آورده زخمها را بستند. و او غرق دریای غضب و اندیشه از مآل احوال بود و فرمان داد

تا دو اسیر مذکور را به عقوبت و شکنجه گرفتند و همدستان و فرماندهان واقعه را جویا گشتند. و جسد صادق مقتول را دو نیم کرده به شهر برده نیمی بر دروازه شمیران و نیم دیگر بر دروازه عبدالعظیم بی آویختند.

### ص. ۴۸ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه. ق - ۱۸۵۲ میلادی

و فتح الله که جوانی بیست و پنج ساله بود با همکار مذکور شبه کمال صراحت و رشادت سخن به راستی ادا کرده گفتند که ما بابتی هستیم

و برای قصاص از مولای خود خواستیم شاه را بکشیم. ولی شاه و اعضای دولت را خار اندیشه مداخلات داخلی و خارجی دیگر در خاطر می خلید و به اقرارشان اکتفا نکرده با شکنجه و عذاب اصرار در کشف اسرار داشتند زیرا چنان که در بخش دوم ضمن واقعه

فوت محمد شاه نگاشتیم سران و بزرگان شاهزادگان هوای سلطنت در سر داشته در آن هنگام علم طغیان برافراشتند. خصوصاً عباس میرزای نائب السلطنه برادر کهنتر ناصرالدین شاه را مادر مساعی وافر نمود تا به تخت سلطنت نشاند و همین که ناصرالدین شاه به تدابیر و قدرت میرزا تقی خان به سلطنت نشست عباس میرزا را به حکومت قم فرستاد. و در موقع هدف شدن شاه چنین شهرت یافت که فتح الله را مادر نائب السلطنه از قم برانگیخت. لاجرم هر چند اسیران مذکور سعی در بیان حقیقت کردند شاه قانع نشد تا آخر الامر میرزا محمد خان قاجار کشیکچی باشی (سپهسالار اعظم) با سوار کشیک خانه مأمور شده به قم رفت و نائب السلطنه را از آن جا تبعید به عراق عرب نمود. و عباس میرزا در کربلا بماند تا پس از بیست و یکسال که شاه به زیارت مشاهد متبرکه ائمه عراق رفت او را با خود به ایران باز آورده ملک آراء لقب داد. و در آن موقع که محمد خان در قم نائب السلطنه را به عراق فرستاد متولی باشی قم به وی اظهار داشت که برادران و خویشان ملاً فتح الله از بیم سخط ملوکانه پناه به حرم برده اند. محمد خان پرسید: مگر آنان هم بابتی اند؟ متولی باشی جواب گفت: نه بلکه همگی از طلاب علوم دینی و خدام حضرت می باشند و هرگز مورد چنین تهمت ها واقع نشوند. و محمد خان به همه آنان اطمینان داده از تحصن خارج کرد. و صورت خط محمد خان به میرزا رضا قلی یتیم نائب الحکومه قم چنین است:

عالیجاه میرزا رضا قلی

عالی جناب آقا شیخ حسن و ملاً جعفر و اخوان آنها واهمه نموده در آستانه مطهره در بست هستند. از قراری که علماء و اعیان ولایت مذکور نمودند و بر طبق آن استشهادی همه مهر نموده اند آنها را ربطی با ملاً فتح الله ملعون شقی نبوده است و اسناد بابتی گری هیچ وقت به آنها وارد نیامده است. از خود آن عالیجاه هم شفاهاً جویا شدم به همین قسم تصدیق نمودی.

لهداآنها را اطمینان داده که آسوده خاطر به دعاگوئی دوام عمر دولت جاوید مدّت قیام و اقدام نمایند. انشاء الله همین فقره را به عرض اولیاء دولت قاهره رسانیده تعلیق هم به جهت اطمینان آنها صادر خواهد نمود و روانه خواهم داشت آسوده خاطر بروند به خانه های خود باشند.

افوض امری الی الله عبده محمد بن امیر

ص. ۴۹

و بالجمله ملاً فتح الله مشقتها و زجر داغی و درفش<sup>۱</sup> را تحمل کرده دیگر بار دم نزد چندان که درخیمان گمان بردند که از گوش اصم و از زبان ابکم شد و از شدت خشم و غضب گلوله های سربی تافته در آتش به گلویش ریخته او را هلاک نمودند. وحاجی قاسم را چند روز و شب عذاب و عقاب کردند تا دانستند اقدام به آن امر از طرف بایه شده و به مرکز اجتماعاتشان و منزل حاجی سلیمان خان پی برده انبوهی از غلامان و شاطران و درخیمان به خانه ریختند<sup>30</sup>. و جمعی را از قبیل حسین میلانی و

30- در روزنامه وقایع اتفاقیه سابق الذکر مؤرخ روز پنج شنبه سیم ماه ذیقعد [۱۲۶۸، نمره ۸۱- ۱۵ سپتامبر ۱۸۵۲] چنین مسطور است: در ضمن روزنامه سابق مجملی از تفصیل واقعه روز یکشنبه بیست و هشتم شهر شوال المکرم و جسارت آن حرامزادگان خبیث و شقی که العیاذ بالله قصد وجود فائض الجود اعلیحضرت قوی، شوکت شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه را داشتند و مقصود کالی از آن روزنامه محض اعلام از سلامتی ذات کثیر البرکات و حصول چشم روشنی برای کل اهالی ممالک محروسه و خرمی به جهت شنوندگان ممالک بعیده بود قلمی و مسطور و مبین و مذکور شد. حالا هم از آن جا که اعلام مجدد از سلامت و عافیت وجود همایون برای مزید سرور و ابتهاج عامه ناس و اظهار مفصل از طرز خدمتگذاری و جان فشانی کسانی که در آن ساعت هائله در رکاب مستطاب سعادت حضور داشتند واجب و لازم بود لهذا به نگارش این مراتب نیز پرداخته شد.

سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی دام سلطانه که در روز مزبور دو ساعت و نیم از مطلع آفتاب گذشته به قصد و اراده شکارگاه تشریف فرما می شدند همه اوضاع و ترتیبات و مقدمات سلطنتی به طراهای معهود و طورهای مألوف مهیا و موجود و همه منتظر مقدم ملوکانه بودند. همین که طلعت همایون پیدا شد جناب جلالت مآب اجل اکرم صدر اعظم\* و مستوفی الممالک و مقرب الخاقان میرزا کاظم خان نظام الملک و اسدالله خان امیر آخور و بعضی دیگر از معارف و اعظم چاکران از امراء و مستوفیان و غیره در رکاب مبارک پیاده می رفتند. قدری به فاصله صدر اعظم را اجازت سواری از جانب اقدس اعلی حاصل شد. خود با جمعی که در دور ایشان بودند پائی نگاه داشتند که سوار شوند. درین بین علی الغفلة یکی از آن خبیثها که از اهل نیریز فارس بود به هیئت دهاتی اکراد و الوار<sup>۸</sup> فریاد کنان متهوران و جسورانه دوید که عرض دارم. چند نفر از چاکران دربار شاهنشاهی که ملتزم رکاب مبارک بودند قهور و جسارت او را که دیدند محض حریم رکاب مبارک و بیخبر از آن که آن خبیث چه منظوری دارد پیش دویده با او درآویختند که درین بین قبل از آن که فرصت را فوت کند طپانچه به طرف همایون خالی کرد و الله الحمد ساچمه طپانچه خطا رفت. یکی دیگر به هیئت اوئی طپانچه به دست بی محابا دوید جلودار که در آن بین حاضر بود هنگام خالی شدن طپانچه دست او را پیچانده و تیر آن طپانچه نیز خطا رفت و بحمدالله آسیبی به وجود مبارک نرسید. با این که ضرب قمه که از دست مقرب الخاقان اسدالله خان امیر آخور خورده طپانچه از دستش افتاده بود باز خود را جمع کرده قمه برهنه از بغل بیرون آورد. ملتزمین رکاب همایون او را دور کرده کارش را ساختند و به خون خودش غلطانند. هنوز کار او تمام نشده خبیث سیمی مثل دو رفیق اوئی خودش غفله رسیده طپانچه به طرف قرین الشرف اعلی خالی کرد. اعتقاد ملتزمین رکاب همایون این بود که ساچمه این طپانچه هم به کالی خطا رفته باشد زیرا که هیچ آثار تغییر حالت از سرکار اعلیحضرت قوی شوکت پادشاهی نفهمیدند. لکن بعد از آن که در نهایت دلیری به استدعای جناب صدر اعظم و مقرب الخاقان مستوفی الممالک و سائر ملتزمین رکاب تشریف نمای باغ صندوقخانه که در آن نزدیکی واقع است شدند معلوم شد چند ساچمه از کلیجه<sup>۸</sup> تن مبارک گذشته از میان دو شان سر بالا رفته اکثری کارگر نیامده دو سه پارچه پوست بدن مبارک را خراشیده و قدری هم فرو نشسته بود. اینکه اندک مجال هرزگی و شرارت برای آن اشرار خبیث شد به این جهت بود که ملتزمین رکاب مستطاب جمیعاً به جهت سوار شدن چنانچه رسم است در رکاب حاضر نبودند مگر معدودی شاطران و شاطرباشی و جلوداران و فراشان و مقرب

## ص. ۵۰ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق - ۱۸۵۲ میلادی

میرزا عبد الوهّاب شیرازی و غیرهما با خود سلیمان خان دستگیر کرده به انبار برده درغلّ و کند کشیدند و برای یافتن بایان دیگر به عذاب و عقاب دچار نمودند. و انواع جواسیس مرد و زن گماشته در خانه ها و مواقع محتمله مأمور داشتند و به هر وسیله اقدام نمودند<sup>31</sup>.

## ص. ۵۱

از آن جمله عبّاس نام مستخدم خانه حاجی سلیمان خان را که اظهار محبّت و ایمان می کرد به وعد و وعید بر آن داشتند که واردین و مجتمعین آن خانه را به دست دهد. و هر روز میرزا علی خان حاجب الدّوله فرّاشبازی با جمعی از شاطران و درّخیمان و سرباز و توپچی وی را در معابر و اسواق میگذرانند تا هر که را از این طائفه شناسد نشان دهد. و او هر که را میدید و میشناخت به خنده و اشاره و خطاب مستهزئانه به القابی که آنان یکدیگر را می ستودند تعریف و توصیف می نمود. و عوانان از ایشان یک یک و دو دو گرفتار و به حبس انبار

الحاقان مستوفی الممالک و نظام الملک. والا پر ظاهر است که آن اشرار را فرصت جسارت و این قدر حرکت نبود و البتّه در اوّل امر هر سه قبل از این که حرکتی نمایند مهجوراً گرفتار می شدند. و بالجمله گرفتاری و رفع آن شریر سیمی نیز به دست جمعی از ملتزمین رکاب مبارک از قبیل شاطران و فرّاشان واقع شد. و از این سه نفر اشرار شریر اوّل و سیمی گرفتار و از برای تحقیق رفقای خود محبوس اند و آن شریر دویمی به خون خود غلطید. چون اولیای دولت علیه منظور دارند که این کیفیت به تفصیل در روزنامه نوشته شود انشاء الله در روزنامه آینده مفصلاً و مشروحاً با اسامی چاکران دربار شاهنشاهی که هر یک چه نوع خدمت کرده و در مقام جان نثاری از جان خود مضایقه و دریغ نمودند نوشته خواهد شد و محمد حسن خان صنیع الدّوله وزیر انطباعات و رئیس دار الترجمة ناصرالدین شاهی پسر حاجی علی خان فرّاشبازی وی ضمن واقعات سال ۱۲۶۸ از کتاب «منتظم ناصری» چنین نگاشت: و از وقایع معظّمه این سال آنکه جمعی از اتباع سیدعلی، محمد... [درخانه حاجی سلیمان خان تبریزی به ریاست ملا شیخ علی نام ترشیزی عظیم مجتمع شدند. . . و دوازده نفر داوطلب گشته و مسلّح شده به نیاوران رفته در کمین شدند و باقی در خانه سلیمان خان مهتّب بودند. . .] \* و روز یکشنبه ۲۸ شوال هنگامی که شاه به قصد شکار از قصر نیاوران سوار شده بودند در زی<sup>۱</sup> متظلمین در محلی که هنوز ملتزمین شاهی تماماً به هم نپیوسته جلوی اسب شاه در راه آمده چند طپانچه خالی کردند. ولی تیرها خطا کرده مگر یکی از آن ها که ساچمه داشت چند ساچمه آن بعضی از قطعات بدن شاه را خراشید. چاکران از قبیل اسدالله خان میر آخور و نظام الملک و کشیکچی باشی و سائر اعظم و معارف دو نفر از آن سه نفر را گرفته یکی را در میان هنگامه به ضرب تیغ و سنگ و چوب هلاک کردند. و شاه عزیمت شکار را موقوف کردند و حسب الامر عزیز خان آجودان باشی و حاجب الدّوله والد مؤلف و کلاتر و کدخدایان به قبض و جستجوی رؤسای فرقه بایبّه پرداختند. و اوّل به خانه حاجی سلیمان خان شتافته او را با دوازده نفر دستگیر کردند. و از این دوازده نفر سائر رفقای ایشان را معلوم نمودند آن ها را نیز بگرفتند. و همه را به فتوای شرع به قتل رساندند و از خدمات بزرگ که در این وقت والد مؤلف نمود به دست آوردن ملا شیخعلی بود که سر منشاء فتنه بود.

\* اینجا یک جمله از متن چاپی افتاده . . . صدر اعظم افخم و اکابر چاکران دربار و اعظم فدویان حضرت شوکت مدار که همه پیش از وقت حضور داشتند در اثر خاکبازی همایون از محوطه عمارت پادشاهی بیرون آمدند. جناب صدر اعظم ( . . . کتاب چاپی ص ۴۸۶ ) (مم) \*\* این ملخص جناب فاضل از کلمات «منتظم ناصری» است.

31- شخصی تبریزی راشکنجه کردند که بایان رانشان دهد. چون حمار بینی اش را بریدند گوشه‌هایش را قطع کردند گوشت تنش را با گاز انبر کردند بالآخره پوست سرش را برداشته آهک ریختند و نیز روغن داغ نمودند تا آن بیچاره هلاک شد. سید متولی قمی را هشتاد داغ نهادند و او عده ای از این طائفه را نشان داد.

بردند و برخی را در خانه محمود خان کلانتر محبوس داشتند. و نیز فرآشان و غلامان شاهی موقع را مناسب یافته به صدد استفاده و طمع جلب مال افتاده عباس را به وعید و نوید اغواء و اغراء نمودند تا هر که را خواستند نام برده اشاره کرد و آن بیچارگان را به حبس انداختند. و هم برخی دیگر را که مورد سوء ظن عقیده‌ئی بودند و یا از جهت عدم اعتقاد به خرافیات و عدم اعتنا به تقلیدات اشتباه به بایه نمودند دستگیر ساختند. و بدین طریق گروهی را در طهران گرفته و جمعی را از بلاد

### **۵۲ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی**

دیگر حسب حکم شاهی آورده محبوس و مقید کردند. <sup>32</sup>

32- در آثار تاریخی علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم چنین مرقوم است که رؤساء بایه امثال ملاشیخعلی وحاجی سلیمان خان وغیره در خلال واقعات و فتن وارد مقرر کردند که چند نفر شاه را در نیوران بکشند و سائرین در طهران به تصرفات و تدابیر امور پردازند و برای انجام این مقصود سلیمان خان قبه دیده بود. و نوبتی امیر اتابک اعظم میرزا تقی خان به دست شاهزاده مذکور این مقدمات را برهم زد و بی نتیجه ساخت. و عین عبارات منقوله شاهزاده مذکور چنین است:

« روزی چهار ساعت به غروب مانده رقعہ ای از میرزا تقی خان امیر نظام که در آن وقت ریاست نظام \* و صدارت ایران داشت و به لقب اتابک اعظم ملقب چنانکه سرورش شمس الشعرا گوید:

لشگر و کشور مرتب است و منظم \*\*\*\*\* هر دو به میر اجل اتابک اعظم

با این جلالت قدر احترامی زیاده از عاده و ما فوق الغایه از من منظور داشت از آن که مرا نسبت به سائر ابناء ملوک منصب وزارت مهدعلیا و ستر کبری دامت شوکتها بود. و مضمون رقعہ آن که: دو ساعت به غروب مانده اگر مجالی دارید در دیوانخانه دولتی یا در خانه خود مرا ملاقات کنید که امری بس لازم است. من هم در وقت معین حرکت کرده در دیوانخانه دولتی امیر را ملاقات نمود. جمعی که در کنارش بودند دور کرده دست به جیب کرده رقعہ ای در آورده به من داد. در آن رقعہ مفتش از قبل وی نوشته که:

"++روز جمعه آینده بایه خیال دارند به هیئت اجتماع با شمشیرهای کشیده اولاً به مسجد شاه بریزند و میرزا ابوالقاسم امام جمعه را اولاً به قتل آورده پس از آن با ذکر یا صاحب الزمان به ارگ بریزند و فساد بر پا نموده نسبت به شاهنشاه و اتابک اعظم سوء ادبی کنند. و از جمله رؤساء این طائفه ملاشیخ علی است و خود را حضرت عظیم لقب داده. فی الحقیقه رئیس بایه در دارالخلافه اوست و او هر چند روز به لباسی در آمده که مردم او را نشانند و هفته ای بیش در خانه توقف نمی کند و ام الفساد این طائفه است. و یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی و دیگر میرزا عبد الرحیم برادر ملا محمد تقی هروی که هر دو از رؤساء بایه اند و الآن در حمایت علی قلی میرزا هستند. اگر آنها گرفته شوند این فتنه بر پا خواهد شد".

پس از خواندن روزنامه به فکر فرو شدم. امیر نظام مرا مخاطب ساخته گفت: شخص شما علاوه بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید. گرفتم در اعتقاد شما فساد باشد ولی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدم دارید. جواب گفتم: بحمدالله تعالی شکر حضرت رب العزة را با اعتقاد درست بوده و هستم و خواهم بود:

برین آدمم هم برین بگذرم \*\*\*\*\* ثناگویی پیغمبر و حیدرم

و به این عقیدت در میان خاص و عام مشهورم. چنانکه شخص شما که امروز شخص اول ایران و اتابک اعظم هستید در چهارده سال قبل که با منصب مستوفی نظام از آذربایجان به طهران آمدید به سبب مصاهرت<sup>۸</sup> من با میرزا نظرعلی حکیم باشی و مصاحبت من با شما و جمع دیگر با او که از آن جمله \*\* فروغی و ملا بگرام و درویش عبدالرحیم بودند به اندازه ای حفظ ظاهر و ملاحظه شرع انور با وجود صغر سن از من می دیدید که مرا به عوامی و حماقت تصور نموده مورد سخریه و استهزاء بودم. چون تنها هستید و ننگی در شأن اتابکی پیدا نمی شود اگر فراموش کرده اید شرحی از روز رمضان خانی آباد و قورمه به و تویخ، خود را بیان کنم شاید فراموش فرموده باشید. تبسم کرده گفت: لازم نیست

### **۵۳ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی**

از مطلب معهود بگوئید. وقت تنگ است و سفر انگلیس وعده داده مرا ملاقات کند. گفتیم: تفصیل این سه نفر بدون زیاده و نقصان این است. آقا میرزا احمد حکیم باشی طبیب حاذق و با دیانت\*\*\* است و معالج مهدعلیا و ستر کبری از نجباء و علماء کاشان بوده. پدرش ملا رضای معروف به کبابی است مادرش از بنات اعمام حاجی پشت مشهدی است. و به ذات پاک الهی و به ثمک اعلیحضرت شاهنشاهی ابداً قصه باب و بابی از او شنیده نشده. از میرزا عبدالرحیم گاهی بعضی کلمات و خرافات شنیده شده. اماملاً شیخ علی به ذات پاک احدیت خدا نه او را میشناسم و نه میدانم مقصود او چیست. چون کلام به پایان آمد به من سخت نگریست. به قول عرب نَظَرَ إِيَّيْ بِنْظَرَةٍ. گفت: خوب نگفتید. این مفتش و گماشته من دروغ نمی گوید و سخن نسنجیده نمی نگارد. من با همه اخلاص و ملاحظه از مهدعلیا این سه تن را از شما خواهم خواست. این بگفت و به پا خاست. هر چند در بین راه سوگند یاد کرده و ایمان مغلظه<sup>۸</sup> خوردم که مرا از ملا شیخ علی خیری نیست جوایی نداد و در حین وداع گفت: یقین بدانید این امر را صورت گرفته از شما می خواهم. لابد با کمال تحیر به خانه آمده در فکر رفتم. و آن شب را به محنت و تعبیه سر بردم. پاسی از شب گذشت بیشترک یا کمتر باز رفته ای از امیر کبیر رسیده که در اتمام امور معهود تعجیل کنید. باز بر وهم افزود. علی الصبح به صحن آمده و متحیرانه نشستیم. میرزا طاهر دیباچه نگار حاضر شده از سبب تحیر و سکوت طویل من سؤال کرد. شرح حال و سؤال جواب را با امیر کبیر در میان آوردم. گفت: باکی ندارید. این حضرت عظیم یکی از بزرگان بایه است و دردار الاخلاص داعی باب است. امامش ملا شیخ علی و هر روز لقبی بر خود میگذارد و هفته ای متلبس به لباسی می شود. چندی در همسایگی شما بود. الان معلوم نیست در کجا منزل دارد ولی میرزا عبدالرحیم از جا و مکان او مستحضر است. در آن حین میرزا عبدالرحیم با عمامه و عبا پیدا شد خواست پیش من آید. من او را تکلیف نمودم در مکانی نشسته چون فرود آمد و لحظه ای با دیباچه نگار گفت و شنود کرد حکم به قید و حبس میرزا عبدالرحیم دادم. اولاً با کمال ملامت و نصایح و مواعظ از مکان ملا شیخ علی سؤال کرده اصلاً جواب مفید مسموع نشد. سوگند به کذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم. کار را از سستی به سختی و از ملامت به غضب و زحمت کشانیده باز سودمند نیامد. با دیباچه نگار مشاورت نموده او حیلای انگیخت و خدعه به کاربرد. کاغذی شبیه به خط میرزا عبدالرحیم به میرزا سید محمد اصفهانی که در مدرسه دارالشفای منزل داشت و یکی از بزرگان بایه بود نوشت به این مضمون که مدتی است خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارند؟ میرزا سید محمد جواب نوشته که: از این سؤال شما تعجب نمودم که\*\*\* روز قبل به اتفاق شما در خانه میرزا محمد نائب چلپارخانه در محله سنگلج رفته آن جا تشریف دارند

چو این نامه افتاد در شست من به گردون گرانیده شد شصت من.

فی الحال شرح حال را به امیر کبیر عرضه داشته جوایی در کمال ادب و معذرت نوشته از تقصیر میرزا احمد حکیم باشی گذشته اتمام عمل را خواهش نمود. نزدیک به سه ساعت به غروب مانده دیباچه نگار را با بیست نفر روانه منزل ملا شیخ علی نموده. درین راه شخصی دیدند بر یابونی نشسته. دیباچه نگار به همراهان امر کرد که این مرد را گرفته نزد من آوردند و خود به خانه میرزا محمد رفته اثری از ملا شیخعلی ظاهر نشد. دروب بیوت را مقل کرده در کریاس قراول گذاشته مراجعت نمودند.

### ص ۵۴ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

حکایت را به من اظهار داشته گفت: این شخص مقید محمد حسین ترک است و از خلفای ملا شیخعلی است. من او را خواسته توی بازو و توی جبه و توی بار او را تفحص کرده کتابی چند از خرافات باب و یک پوستین کابلی و یک جفت کفش ساغری<sup>۸</sup> و قدری مسینه آلات<sup>۸</sup> بود. هر چند از احوال ملا شیخ علی سؤال کردم جوایی نداد. بالاخره او را به قدری صدمه زد که بیم هلاکت بود. باز ثمری نبخشید. لابد چند سوار به اطراف فرستاده از آن جمله به داروغه زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم نیز نوشته اثری ظاهر نشد. در آن شب شخص مراغه ای کاغذی از ملا محمد علی زنجانی برای ملا شیخعلی آورده او را نیز گرفته نزد من آوردند حبس نموده وقایع به امیر نظام گفته شد. از این گیر و داد رشته جمعیت بایه گسیخته گشته جمعی دیگر را نیز گرفته به حکم شاهنشاهی و صواب دید امیر نظام در میدان ارگ حکم به قتل بایه شد از آن جمله میرزا عبدالرحیم و محمد حسین ترک و قاصد مراغه ای را نیز از من خواسته هر سه را تسلیم گماشته دیوان اعلی نمود. خود نیز به منزل امیر نظام رفته زبان به شفاعت میرزا عبدالرحیم گشوده که حق تعلیم بر من دارد و نیز حضور همایون شفاعت کرده حکم به حبس مؤبد شد. قاصد مراغه ای را نیز حاجی علی خان که در آن وقت حاجب الدوله بود شفاعت کرده گناهش عفو شد. ولی محمد

حسین ترک با سائر بایه به قتل آمد. از نظارگان شنیده شد که با سه ضربت شمشیر از پا در نیفتاد. بعد از چندی در عالم واقعه<sup>۸</sup> دیدم ایوانی است رو به بیابان چند ستون دارد و جمعی از زندها<sup>۹</sup> بعبادت مجلس انس نشسته از جمله میرزا عبدالرحیم هراتی بود. شخصی در آن بین با عصا و ردا وارد شد. میرزا عبدالرحیم و حضار اکرام فوق العاده و احترام زیاده از اندازه از وی نموده. پس از لحه ای تأمل از اسم و رسم شخص معهود سؤال کرده<sup>۱۰</sup> [میرزا عبدالرحیم گفت: آقای ملا شیخعلی حضرت عظیم ایشانند. مرا در آن حالت رؤیت کمال تعجب از جرئت او که پیش من آمده و جرئت میرزا عبدالرحیم که با وجود گرفتاری چگونه در این مجلس وارد شده فوراً سؤال کردم که: آقا این مطلب را میدانید کمال سعی را کردم بلکه شما را به دست آورده و فتنه بزرگ بایه را خوابانیده و با سعی وافر به دست نیامدی این امر چگونه اتفاق افتاد؟] تبسمی کرده گفت: وقتی که محمد حسین ترک را آدمهای شما گرفتند من حضور داشتم. به شاهزاده عبدالعظیم رفتم. از آن جا به طهران آمده پی گم کردم. این بود که به دست تو نیفتم. پس از آن گفت: به مذهب باب ایمان نمی آوری؟ گفتم: به چه کرامت و خارق عادت شما؟ گفت: الان مینمایم. دیدم سر را به زمین گذاشته مستقیم ایستاده. ما تحت را به حرکت آورد به طوری که پنداری عظامی در اعضایی او نیست. مرا از این تدبیر و حرکت حیرت پیدا شده. پس از اتمام گفت: ایمان آوردی به باب؟ مرا خنده دست داد بیدار شدم. و از این رؤیا تحریر نموده روز دیگر شرح خواب را در مجلس انس برای امیر کبیر تقریر نموده و میرزا آقا خان که در آن وقت اعتماد الدوله بود و آقا میرزا هاشم و غلام حسین خان سپهدار حضور داشتند. بعد از مدتی در سنه ۱۲۶۸ هجری که آن سینه بزرگ به تفصیلی که ذکر خواهیم کرد از فرقه ضالّه بایه رویداد و نسبت به سایه خدا سوء ادب نموده و طمانچه رها کننده رئیس این فرقه خبیث یکی ملا شیخعلی بود که در قریه اوین جمعی کثیر از بایه در کمین بودند که اگر خدای نکرده امری واقع شود بلوک شمیران را قتل و غارت کنند و حاجی سلیمان خان در طهران مترصد بود. بعد از آنکه تدبیر آن طائفه و فرقه به جانی نرسید لطف الهی و مذهب خاتم الانبیاء آن طائفه را از پا در آورد ملا شیخ علی نیز گرفتار شد.

ص. ۵۵

نیز گرفتار شد. چون او را به حضور آوردند میرزا آقا خان که در آن وقت صدر اعظم بود از وی پرسید: تو کیستی و ادعایت چیست؟ جواب داد که: «نائب بام و صاحب کرامات و خارق عادات. صدر اعظم گفت الان معجزه را معلوم نموده. به حاجی علی خان که در آن وقت حاجب الدوله بود حکم داد که: گوش او را ببر. حاجب الدوله فی الحال بدون تأمل با چاقوی جیب گوش او را بریده خون به مجلس ریخته. صدر اعظم گفت: الان گوش خودت را باز بیچسبان. عاجز گشته حکم نمود او را در کریاس<sup>۱۱</sup> عمارت دولتی نیاوران حبس کرده زنجیر نموده میخ به زنجیر را دم کریاس کوفتند. این بنده به جهت شرفیابی حضور همایون روانه عمارت دولتی شده در بین راه صدر اعظم با جمعی از رجال دولت از حضور مراجعت کرده چون ملاقات کرد گفت: آشنای شما را گرفته حاضر است. طالب ملاقات او نیستی؟ گفتم: آشنای داشتم. گفت: ملا شیخ علی حضرت عظیم. از اینکه صدراعظم در وزارت میرزا تقی خان امیر نظام کفیل مهام دولت و دخیل امور سلطنت و از این حکایت مفصلاً اطلاع کامل داشت. گفتم: زیاد طالب دیدار وی هستم. به یکی از حجاب سپرده که مرا مانع نشده نزد وی روم. مرحومان آقا میرزا هاشم و غلام حسین خان سپهدار که حاضر بودند خواهش کردند که به اتفاق من نزد وی آیند. قبول نموده چون هر سه وارد اطاق جنب کریاس شده شخصی مغلول و یک گوش او بریده در گوشهای خزیده دیدم. سلام کرده جواب گفته بعد از لحظهای پرسیدم: مرا میشناسید؟ گفت: نمی شناسم. گفتم: اسم علی قلی میرزا است. گفت: شناختم از اینکه میرزا عبدالرحیم ملتزم حضور شما بود. گفتم: مرا سؤالی است و میخواهم از روی راستی بیان کنی و از کذب دوری جوئی. جواب داد: در این حالت که یقین به هلاکت خود دارم دیگر مقام کذب و حیل نیست بلکه گمان میکنم راستی وسیله نجات شود و حال آن که خیال محال و تصور باطل است. در این حالت طلاق لسان و فصاحت بیان داشت. گفتم: من در خیال گرفتم تو بودم. حسین آدم ترا گرفتم و در تفحص و تجسس تو جهد کافی مبذول داشتم. چگونه اتفاق افتاد که گرفتار نشدی؟ گفت: چون مأمورین به اتفاق میرزا طاهر در میان کوچه محمد حسین را گرفتند و من در همان مکان پیاده ایستاده بودم دانستم مقصود گرفتاری من است. از پس کوچه رفته پیاده به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم رفتم. و بعد از زیارت در کنار صحن نشسته اتفاقاً<sup>۱۲</sup> اسماعیل داروغه نزدیک من بود سواری با نوشته<sup>۱۳</sup> [شما رسید. داروغه<sup>۱۴</sup>] پرسید: حکم چیست؟ گفت: شاهزاده به حکم شاه ترکها را می گیرد. نوشته است که هر ترکی در زاویه مقدسه است گرفته شود. غلام عوام بود چون محمد حسین ترک بود او چنین تصور کرده بود. داروغه سواد نداشت. نوشته شما را خواست به احدی بدهد قرائت کند. من گرفتم دیدم اسم من نوشته اید که اگر در زاویه مقدسه است گرفته حبس شما باشد. من نوشته را به طریق دیگر خوانده برخاسته به خانه محمد علی نام نجار که ارادت به من داشت رفته لحه ای آسوده شده خیال کردم شاید از غلط خواندن نوشته و قرائن خارجه و داخله معلوم داروغه شود که شخص معهود من هستم و مرا به دست آورد. ثانیاً به شهر طهران آمدم سه شبانه روز در دکان خبازی که از سلسله بایه بود پنهان بوده از آن جا به امام زاده حسن رفته پنج روز آنجا مانده بعد به آذربایجان رفتم. در تبریز بودم تا خبر عزل میرزا

## کیفیت گرفتاری جمال ابهی'

در آن ایام که تهوّر و بی باکی بایه و قیامشان به انتقام از ناصرالدین شاه زلزله در ارکان دولت و ملت انداخت و دولت با علمای دین متفق شده به صدد قتل عام صغیر و کبیر این طائفه برآمدند و ناصرالدین شاه به اقصی درجه غضب نسبت به ایشان افروخته بود مقام صدر اعظم در خطرواقع شد چه که حمایت و رعایت او از جمال ابهی' و

تقی خان در آذربایجان شهرت کرد. زنجان آمده بعد از مدتی توقّف به طهران آمدم. این است که به جهت سوء عمل گرفتار شدم. و چون آقای میرزا هاشم از خواب من اطلاع داشت از روی مزاح گفت: خوبست آن معجزه را از او بخواهید تا ملاحظه شود چگونه ما تحت خود را متحرک می نماید. مرا از خواب سابق و تقریرات او نهایت تعجب پیدا شد. بیرون آمدم و او را بعد از قتل تمام بایه در مجلس علماء برده حکم به قتل وی دادند و حاجی علی خان حاجب الدوله اول ضریب به او زده بعد میر غضبان به قتلش آوردند.

\* در متن چاپی کتاب: امارت نظام. (م م)

\*\* : در متن چاپی کتاب این اسمها نیز آمده اند محمدصادق خان گروسی و عزیزخان مکرری که حال آجودان باشی است و میرزا محمد تبریزی و فروغی. (م)

\*\*\* در متن چاپی کتاب: با امانت. (م م)

\*\*\*\* در متن چاپی کتاب: دو روز قبل. (م م)

† در متن چاپی کتاب: جمعی از ندما

†† این کلمات در متن چاپی کتاب است و در متن نسخه حاضر ظهور الحقی نیست. (م م)

††† در متن نسخه حاضر ظهور الحقی: اتفاق. (م م)

†††† این کلمات در متن چاپی کتاب است و در متن نسخه حاضر ظهور الحقی نیست. (م م)

33- (یعنی بایها) (م م)

تجلیلات و میهمانداری برادرش میرزا جعفر [قلی] خان چنان که نگاشتیم خفا و استتار نداشت. و در حین وقوع واقعه هائله مذکوره جمال ابهی<sup>۱</sup> در افجه میهمان او بود و رقبایش سعی و تلاش بسیار برای القاء سوء ظن و وسوسه در ذهن شاه همی نمودند. و او ناچار به مقاومت غلیظه با باییه و نشان دادن شاه پرستی خود شد. لاجرم جعفر [قلی خان] را که در آن واقعه خود جزو موکب شاهی بود به افجه نزد جمال ابهی<sup>۱</sup> فرستاده پیام داد که مادر شاه پیوسته به بانگ بلند می گوید قاتل پسر مبابیانی<sup>33</sup> هستند که جدیداً به طهران ورود کردند و به اشاره و کنایه صدر اعظم را متهم می دارد و

صلاح چنین است که چندی در محلّی مختفی شوید تا این گفتگوها از میان برود. و بلافاصله دهقان پیری را فرستاده راهنمایی کرده

گفت که محل هائی در این جبال برای اختفا موجود است که اندیشه احدی بدان جا راه نیابد و ما یحتاج نیز از طرف صدر اعظم ایصال می گردد. ولی جمال ابهی<sup>۱</sup> بدان سخنان اعتنا ننموده صبح روز بعد سوار شده از افجه بیرون راند و رهسپار طرف زرگنده و نیاوران گشت و میرزا مجید خان آهی شوهرخواهرشان که پیشکار سفیر دولت روس و سکونتش در آبنیه متعلقه به سفارت در زرگنده

### ص. ۵۷

و پدرش حاجی میرزا یوسف منشی اول سفارت مذکوره بود جمال ابهی<sup>۱</sup> را به منزل خود ورود و منزل داد. و حاجب الدوله خبردار شده ما وقع را به شاه گفت و او یکی از مقربین خود را نزد سفیر فرستاده به غایت اصرار و ابرام جمال ابهی<sup>۱</sup> را طلب کرد. و اخت محترمه به توسط عائله سفیر سعی و جهد بلیغ نمود که برادر را از خطر نجات دهد و سفیر نیز اظهار موافقت و ابراز مساعدت نمود. ولی برای شدت اصرار شاه جمال ابهی<sup>۱</sup> را به اتفاق مقربان سفارت تسلیم مأمورین کرده برای صدر اعظم پیغام فرستاد که: ایشان از طرف سفارت دولت روسبه شما سپرده شدند این را بدانید و احتیاط کنید که خطری واقع نشود. و هنگامی که جمعیت غلامان دولتی احاطه کرده جمال ابهی<sup>۱</sup> را به عزم نیاوران حرکت دادند دختر سفیر گریسته به پدرش گفت: چگونه میهمان محترمی را تسلیم دشمنانش نموده ای؟ و سفیر گریان شده به وی گفت: مطمئن باش که خطری به ایشان وارد نخواهد شد. و صدر اعظم نیز اطمینان به سفیر داد ولی چنان که مذکور شد ملاحظه و احتیاط می کرد. و بر جمال ابهی<sup>۱</sup> تا ورود به طهران مشقات شدیده وارد شد. ماه مرداد بود و بحبوحه سورت<sup>۱</sup> حرارت آفتاب بدون سایبان و پای برهنه و لب عطشان انبوه غلاظ و شداد<sup>۲</sup> فرآشان و غلامان هیکل ابهی<sup>۱</sup> را سوی طهران کشیدند. و لباس بدن را یغما کردند و چند بار

مستخدمین و همراهان کلاه و جبهه آوردند و یغماگران بردند و سنگ زنان و سب کُنان به طهران رساندند. و عجزه‌ای قد خمیده سنگ به دست گرفته دوان و شتابان خطاب به شاطران کرده گفت: شما را به سید الشهداء قسم می‌دهم نگاه دارید تا من این سنگ را بزنم. و جمال ابهی<sup>۱</sup> فرمودند: هرکس آن چه خواست و توانست گفت و کرد حال بگذارید این پیرزن هم سنگ خود را بزند و علی زعم خویش به ثواب اخروی برسد. ولی درویشی رسیده کشکولش را پر آب کرده به عوانان سوگند داده گفت: مهلت دهید تا این مظلوم قدری آب بیاشامد. و بالجمله جمال ابهی<sup>۱</sup> را در انبار محبس وارد کرده در سیاه چال که در ایام ماضیه خزانه گرمابه بود جا داده زنجیر قراکهر<sup>۲</sup> که در غلظت و ثقل معروف است بر گردن و سلسله بر بازوان و پاها در کند نهادند و تا سه روز ماکول و مشروبی مطلقاً نرساندند. و راحت و خوابی میسر نگشت چندانکه میر غضب را دل بسوخت و احترام نموده خفیه<sup>۳</sup> چای آورد ولی نیاشامیدند.

### ص. ۵۸ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه. ق - ۱۸۵۲ میلادی

و پس از سه روز با مشقت و تدبیر بسیار از خانه غذا به انبار بردند. و معلوم نبود که غذا را برسانند و بر فرض رساندن غذا جمال ابهی<sup>۱</sup> در حضور جمعیت محبوسین و ناظرین تناول نمایند. و بالجمله جمال ابهی<sup>۱</sup> با جمعی از بایه در حالی که پاهای کل<sup>۴</sup> در کندی عظیم مقید و گردن ها و بازوان مغلول بود هم حبس شدند. و تمامت حبسیان را در عین تعب و مشقت مسرور و دلگرم فرمودند و ذکری به ایشان آموختند که در نیمه شبها به بانگ بلند بدین طریق همی خواندند که محبوسین یک کند ندا می‌دادند: «حَسْبِي اللَّهُ وَحَسْبُ كُلِّ شَيْءٍ.» و دسته دیگر به یک ندا جواب می‌گفتند: «كَفَى بِاللَّهِ حَسِيًّا.» چنان که شاه در عمارتش بشنید و استفسار احوال کرد. گفتند که بایه‌ها در حبس ذکر گرفته‌اند. و بالجمله در آن هنگامه که مردم طهران هر که را بایه گمان می‌کردند تعقیب و زجر می‌نمودند جمعیت ارازل و اخلاط<sup>۵</sup> ناس متوجه خاندان جمال ابهی<sup>۱</sup> شده خانه را سنگ باران کردند و اطفال و کودکان محله روزی غصن اعظم دوحه<sup>۶</sup> ابهی<sup>۱</sup> را که آن ایام در نه سالگی بودند در بازار پامناز تنها یافته با سنگ و چوب حمله نمودند ولی از باس و شجاعت ایشان هراس کرده بگریختند. و حرم ابهی<sup>۱</sup> ناچار شده خانه ای در محله سنگلیج به جائیکه مردم شناسند با وجه اجاره نازلی تهیه کرد تا با کودکان و خدمه انتقال بدان جا نموده از شرور مردم شرور آسوده گردند. در چنین احوال خبر رسید که شاه، عباس مذکور مستخدم سلیمان خان را با جمعی مأمور نمود تا اسفندیار غلام ابهی<sup>۱</sup> را دستگیر کنند و به وسیله او از اسرار اعمال مستخبر گردد. و اسفندیار غلامی مؤمن و درستکار و با وفا بود و حرم ابهی<sup>۱</sup> بدو گفت: اگر گرفتار شوی به کشتن اکتفا نمی‌کنند بلکه انواع شکنجه و داغ و زجر را مجری می‌دارند تا نفوس مؤمنین را نشان داده از اسرار و واقعات خیر دهی و لذا انسب و اولی این که

مختفی شوی. و او در جواب گفت که: مَنْ مبالغی اشیاء برای خانه از دکاندارهای بازار پامناز گرفته مدیونم و مردم خواهند گفت که مستخدم ابهی اشیاء را برده بها نداده و لذا تحمّل زجر و بلیّات شدیده برمن گوارا است. و لذا مدت یک ماه در عمارت مسکونه به سر بردند و اسفندیار به وسائل متنوعه دیون را ادا کرد. آن گاه اسفندیار را فراغت خیال حاصل شده معروض داشت که: تحمّل شدائد و فسادتهای دژخیمان را ندارم و می خواهم درین سنّ پیری دمی راحت باشم. و اجازه گرفته به مازندران نزد میرزا یحیی خان برادر صدر اعظم رفت. و میرزا یحیی خان او را پذیرفته امیرآخور خویش نمود.

### ص . ۵۹ - کیفیت قیام فتنه برای آقا میرزا موسی کلیم

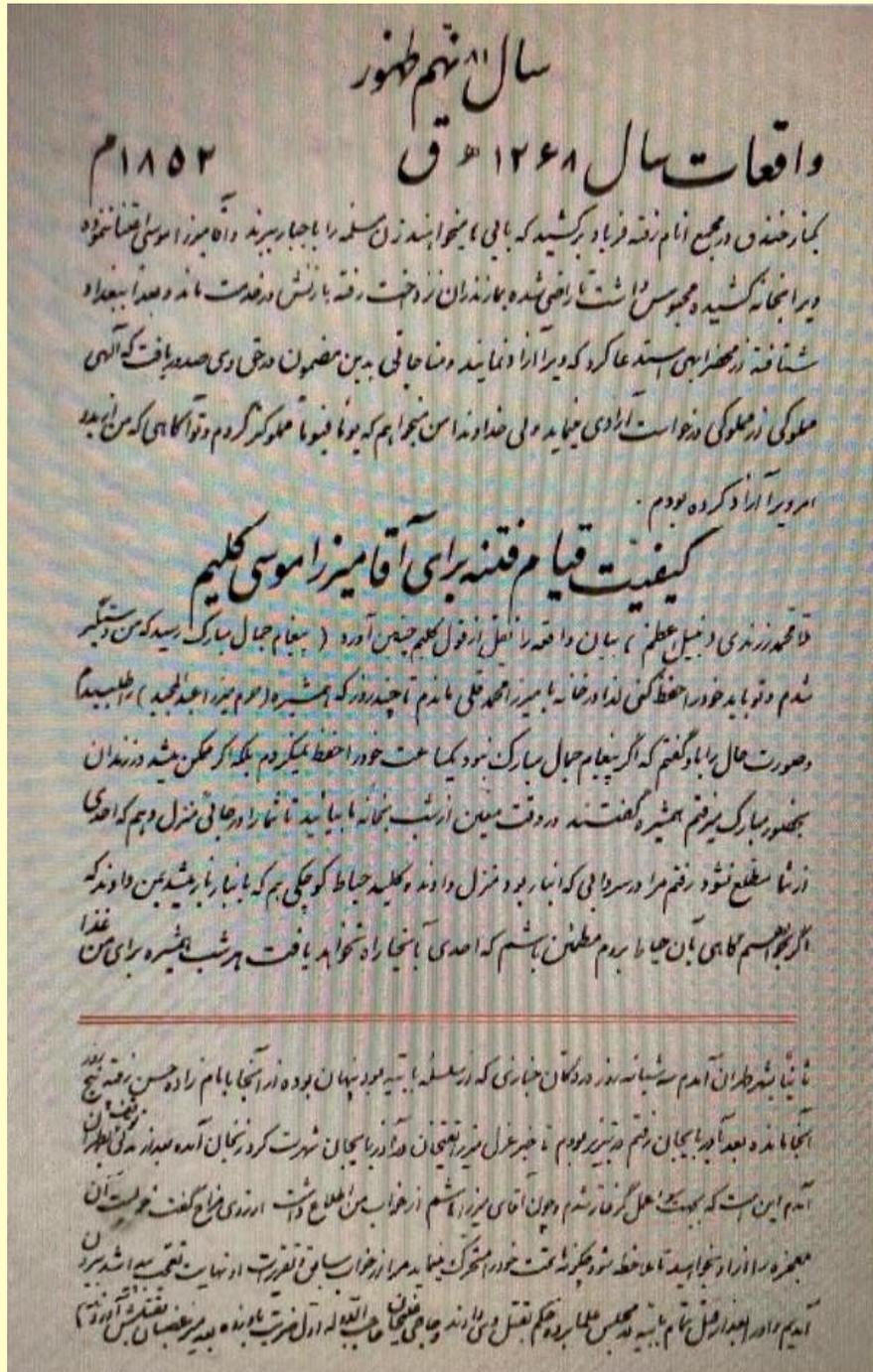
و اسفندیار در آن جا به سر برد تا چون جمال ابهی به نوعی که می نگاریم وارد بغداد شدند به عراق شتافت و آرزو داشت که در محضر مبارک بماند ولی میرزا یحیی خان راضی نشد. و میرزا غلام علی ابن اخ جمال ابهی واقعه را معروض داشت و جمال ابهی به اسفندیار امر فرمودند که نزد حاجی میرزا یحیی خان بماند و او لاجرم رضای مبارک را مقدم داشته اطاعت نمود. و اما غلام دیگر جمال ابهی که مبارک نام داشت و زن گرجیه شرین<sup>34</sup> نام را به ازدواج او در آوردند و هر دو را به خدمت اُخت در مازندران مأمور فرمودند چون واقعات مذکوره را مشاهده کرد و قتل و غارت در تا کربه نوعیکه می نگاریم واقع شد با زنش به طهران شتافت و آقا میرزا موسی (کلیم) از او باز خواست نمود که: چرا اُخت راتنها گذاشتی؟ و او به کنار خندق در مجمع انام رفته فریاد برکشید که: بابی ها می خواهند زن مسلمة مرا به اجبار ببرند. و آقا میرزا موسی اعتنا ننموده وی را به خانه کشید و محبوس داشت تا راضی شده به مازندران نزد اُخت رفته با زنش در خدمت ماند. و بعداً به بغداد شتافته از محضر ابهی استدعا کرد که وی را آزاد نمایند. و مناجاتی بدین مضمون در حق وی صدور یافت که:

**«الهی مملوکی از مملوکی درخواست آزادی مینماید ولی خداوندا من میخواهم که یوماً فیوماً مملوکتی  
گردم و تو آگاهی که من از بدو امر وی را آزاد کرده بودم.»**

ملاً محمّد زرنندی (نبیل اعظم) بیان واقعه را نقل از قول کلیم چنین آورد: پیغام جمال مبارک رسید که: مَنْ دستگیر شدم و تو باید خود را حفظ کنی. لذا درخانه بامیرزا محمّد قلی ماندم تا چند روز که همشیره (حرم میرزا عبدالمجید) را طلبیدم و صورت حال را به او گفتم که اگر پیغام جمال مبارک نبود یک ساعت خود را حفظ نمی کردم بلکه اگر ممکن می شد در زندان به حضور مبارک می رفتم. همشیره گفتند: در وقت معین از شب به خانه ما بیاید تا شما را در جایی منزل دهم که احدی از شما مطلع نشود. رفتم مرا در سردابی که انبار بود منزل

دادند. کلید حیاط کوچکی هم که به انبار باز میشد به من دادند که اگر بخواهم گاهی به آن حیاط بروم مطمئن باشم که احدی به آنجا راه نخواهد یافت.

ص. ۶۰



نمونه‌ای از صفحه از نسخه اصل کتاب ظهور الحق جلد چهارم به خط آقای محمد عباسیان میلانی

هر شب همشیره برای من غذا می آورد و قدری می خوردم و قدری هم برای ناهار فردا می گذاشتم. چهل روز به این منوال گذشت تا شبی میرزا عبدالمجید پیش من آمد و از تفصیل امور ذکر کرد و گفت: تفصیل شما را هم به صدر اعظم گفته ام. او گفت که ایشان را با خود بیرون بیاورید و در همه جا با هم گردش کنید نقلی نیست. چند یوم با هم بیرون رفته گردش می کردیم تا آن که میرزا عبدالمجید به من گفت: مطمئن هستم که نقلی نیست. گاهی تنها بیرون روید تا شما را ببینند و بفهمند که حرفی نیست. چند روز تنها می رفتم. چند دفعه هم عباس خانه شاگرد سلیمان خان شهید که هر که را می شناخت به فراشان حاجب الدوله نشان می داد مرا دید و به اشاره تعارف کرد و گذشت. تا روزی نزدیک غروب قریب به خانه حاجب الدوله که با خانه میرزا عبدالمجید نزدیک بود به من رسیده گفت: السلام علیک یا موسی کلیم الله. و من چون او را بد هوا دیدم تند رفتم که زود به خانه داخل شوم. دیدم فراشی از عقب صدا کرده: میرزا بایستید عرض دارم. دید جواب ندادم مکرر صدا کرد و از عقب من دوید و من هم به سرعت خود را به خانه رساندم. از قضا در باز بود چون دست من به در رسید فرآش دیگر مرا گرفت با آن که او بسیار پر قوت بود من غالب آمده خود را تا کلیاس<sup>۱</sup> خانه کشیدم. کنیزان چون از این واقعه مطلع گشتند جمع شدند و با حرفهای سخت فرآش را بیرون کردند. او فریاد بلند کرد و اهل محله را جمع نمود که: دشمن پادشاه داخل این خانه شد و من او را به دست شما سپردم. اگر از این خانه فرار کند شماها مؤاخذ دولت خواهید بود. و در حالتی که فریاد میزد پیراهن و قبای خود را دریده سر و صورت خود را خراشیده با همان حالت پیش حاجب الدوله رفت که: میرزا موسای بابی را گرفتم. آدمهای میرزا عبدالمجید جمع شدند و به قدری که توانستند مرا زدند و او را از دست من گرفتند. حاجب الدوله در همان حین سوار شده صورت واقعه را به شاه رسانید که چنین و چنان شده و فرآش پادشاه را نزدیک به مردن زدند. امر می شود که بروید و او را بگیرید و بکشید. حاجب الدوله با تهیه تمام می آید. میرزا عبدالمجید چون از اعضاء سفارت بوده به وزیر مختار خبر میدهد که: اگر میهمان مرا ببرند و هنر به دولت روس و ماندن برای شما سخت خواهد شد.

### ص. ۶۲ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

او یکدسته فرآش خود را با میرزا عبدالمجید فرستاد که: هر کس داخل خانه تو بشود ولو خود حاجب الدوله باشد حکم به زدن او نما آنچه واقع شد با من. میرزا عبدالمجید چون به خانه وارد شد فرآشان حاجب الدوله رسیدند خواستند به خانه داخل شوند. میرزا عبدالمجید بیرون آمده حکم به زدن آنها نمود فرآشهای شاهی را چنانچه باید زدند و روانه کردند. کم کم غوغا بلند شد. خبر به صدر اعظم رسید که وزیر روس می خواهد بیرق خود را بخواباند و از طهران بیرون رود. صدر اعظم حاجب الدوله را طلبیده و صورت حال را پرسید که: این دشمن پادشاه کیست

که تو میخواهی برای به دست آوردن او ملک را به باد دهی؟ گفت: میرزا موسی فرزند میرزا بزرگ نوری. صدر اعظم تغییر نموده گفت: تو از حدّ خود تجاوز نموده‌ای. امری را که باید به من خبر دهی به شاه خبر داده‌ای. و این شخص را من اذن دادم بیرون بیاید باید الآن بروی و میرزا عبدالمجید را از خود راضی نمائی. حاجب‌الدوله خجّل و شرمسار برگشت و در راه میرزا عبدالمجید را چون دید دستش را بوسید به مزاح پرداخت و گفت: چیزی واقع نشد مگر فرآش‌های بیچاره کتک خوردند.

### مذبحه عظمی و قتل عام بایان

در اثر واقعه مذکوره شاه و عامه قاجاریه به غایت شدت و غضب فروخته شده و قاطبهٔ اعضاء و عمال دولت و نیز جامعهٔ ملت ایران به غیظ و هیجان آمده مهیای اجرای اقصی درجه قساوت نسبت به باییه شدند. و حسب الامر شاهی اشخاصی را از محبوسین که

باییت‌شان محرز و به مداخله در اقدام مذکور منسوب شدند بر طبقات مختلفه ساکنین طهران تقسیم کردند تا افراد هر طبقه بالاتفاق فریسه<sup>۱</sup> خود را بدرند و همه روزها عداد هر صنف و طبقه از ملاها و وزراء و سرباز و بزّاز و رزّاز<sup>۲</sup> و نجّار و تجّارحتی درویشان بی‌آزار انبوه شده قسمت خود را از دست حبس‌بانان<sup>35</sup> و غلامان شاهی گرفته به قتلگاه کشیده به خونشان آغشتند. و مردان و زنان شهرواطراف برای تماشا انبوه شده از لعن و سب و ضرب و القاء آب دهن و سنگ و خاک مضائقه نکردند خصوصاً طائفه قاجاریه برای نشان دادن علاقه قومیتشان را به شاه قدرت نمائی و زور آزمائی کرده اسیر خود را دو نیمه نمودند و روزانه دو تن از حبسیان را یکی در طهران و دیگری در

### ص. ۶۳

شمیران به یک نوع از قتل گشتند. و در صباح هر روز چون غلامان و میرغضبان برای بردن محکومین به قتل وارد زندان میشدند و نامشان را می‌بردند ایشان می‌فهمیدند که در آن روز به قتل می‌رسند. و همینکه غلامان پاهایشان را از کند بیرون می‌آوردند غالباً با حال مسرت از شهادت آمیخته به حزن از مفارقت مصافحه و وداع با جمال ابهی<sup>۱</sup> می‌نمودند و از بیانات مقدسه قوت و استقامتی جدید حاصل کرده به سوی قربانگاه می‌شتافتند. و میرغضبان پس از شهادت به زندان برگشته کیفیت احوال رابه محضر ابهی<sup>۱</sup> معروض می‌داشتند. و چون انبوه طبقات اصناف یک یک از آنان را به حال هجوم عام گشتند غالباً جمعیت قاتلین و تماشاگران نوعی با اجساد معامله کردند که اثری از آنها بر جای نماند و موجب حیرت و رقت میرغضبان گشت. <sup>36</sup>

36- در روزنامه «وقایع اتفاقیه» مؤرخه پنج شنبه دهم ذیقعد سنه ۱۲۶۸ [ ۲۶ اوت ۱۸۵۲ ] چنین مسطور است:

در هفته گذشته چون اصل حقیقت کیفیت کما یجب و ینبغی به طور وضوح و ظهور\* معلوم و مشهود نگردیده بود مقدمه آن چند نفر خبیث مردود که از سوء نیت قصد منکری نسبت به وجود مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی داشتند به طور اجمال نوشته شده بود. تفصیل آن اجمال این است که جمعی شقی بدبخت لامذهب گردآمده پیروی و متابعت سیدعلی، محمد باب . . . را که در سنهٔ ماضیه مذهبی بود غیر ما انزل الله اختراع کرده

بود و به سزای عمل خود رسید پیشنهاد کرده بودند. چون موافق قاعده علوم ادیان و ملل نمی توانستند حقیقت مذهب خود را برسانند و اگر آشکار می کردند بطلان آن به طور وضوح معلوم و مشهود بود چنان که بعضی از کتب و نوشته‌ها و احکام آنها که به دست افتاد\*\* همه محض کفر و کفر محض بود و در گفت و شنود و مباحثه علمی نمی توانستند مذهب کفر آثار خود را که حاکی دعوی اُلوهیت بود آشکار کنند به خیال سلطنت افتادند که شاید رخنه در اجزای سلطنت نمایند و آشوبی برپا کنند که به دعوی مذهب باطل خود در مقام تاخت و تاز و نهب و غارت برآمده از دست اندازی به مال مردم تمتعی بگیرند. جمعی بی مغز فرومایه که رئیس و قلب آنها ملاشیخ علی نام ترشیزی بود و نیابت باب سابق را ادعا می نمود و خود را به حضرت عظیم ملقب داشته از اصحاب و اتباع آن باب . . . . . تنی چند به دور خود گرد آورده بعضی از اشرار و الواط و اوباش خام هوس را هم فریفته که از جمله یکی حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان مرحوم تبریزی بود. در خانه این خبیث در دارالخلافه طهران در محله مشهور به سرچشمه جمع آمده علی الحفیه بنای شور و سوری\*\*\* گذاشته همت به قصد گزند و آسیب وجود مبارک اعلیحضرت پادشاهی گماشتند. دوازده نفر آنها را که داوطلب شدند منتخب کرده به هر یک سلاح حرب از قبیل قمه و طپانچه و کارد دادند که آمده در نیاوران هر جا و هر وقت که بتوانند و دست بیابند آسیبی به وجود مبارک برسانند. و خود نیز با کمال استعداد در خانه سلیمان خان آماده و مهیا بودند که به محض گذشتن امر بیرون آمده به اسم ادعای مذهب به هیئت اجتماع دست به تاخت و تاز مال و سفک دمآء مسلمین بگشایند. آن بود که در روز یکشنبه بیست و هشتم شهرشوال المکرّم در وقتی که سرکار اعلیحضرت پادشاهی

## ص. ۶۴

به عزم شکار سوار شده بودند آن بدبختان متهورانه بی محابا بر سر اسب سواری پادشاهی تاختند. چند طپانچه خالی کردند که از جمله از یکی از آنها که ساچمه داشت چند دانه ساچمه قدری بدن مبارک پادشاهی را هم\*\*\*\* خراشیده بود. لکن چاکران از قبیل نتیجه الأمرء العظام اسدالله خان امیر آخور و مقرّی الحاقان مستوفی، الممالک و نظام، الملک و کشیکچی باشی و سایر اعظم و معارف و غیره دو نفر از آن اشقیاء لعین را دستگیر کرده و یکی هم در میان دعوا از ضرب تیغ و سنگ و چوب راه بنس القرار پیش گرفت. از آن دو نفر که زنده دستگیر شدند معلوم شد که اینها از تابعین باب. . . . . بوده‌اند. بعد از آن سرکار علی حضرت پادشاهی عزیمت شکار را موقوف داشتند و بر حسب اشاره علیه† اولیای دولت قاهره در مقام تجسس و تفحص برآمده به مقرب الحاقان آجودان باشی و حاجب الدوله و عالی، جاهان کلانتر و کدخدایان شهر حکم شد که رؤسای این قوم را به دست آورند. تا اینکه در روز آخر ماه مقرب الحاقان حاجب الدوله و فراشان شاهی در کمال معقولیت استحضار از مجمع و مکمن آنها حاصل نمودند که همگی در خانه حاجی سلیمان خان مردود هیئت اجماعی دارند. کدخدای محله را با جمعی اخبار کرده بر سر آن خانه رفتند. حاجی سلیمان خان با دوازده نفر از آن اشرار در آن جا دستگیر شده. ما بقیای راه ها و جاهای دیگر فرار کردند. بعد از آن که این دوازده نفر گرفتار شدند اسامی رفقاییشان از آنها معلوم شد و يوماً فیوماً مقرب الحاقان آجودان باشی و کلانتر با فراشان پادشاهی روزی سه و چهار و پنج نفر گرفته آوردند. و هر کدام را که آوردند اولیای دولت علیه مخصوصه در مجمع عام آنها را حاضر ساخته از رفقای سابق شان هم حاضر ساختند و تقصیر ایشان را علی رئوس الأَشْهاد مدلل داشتند. از جمله خدمات نمایانی، که از مقرب الحاقان حاجب، الدوله نسبت بدین دولت ظاهر شد به دست آوردن حاجی شیخ علی مزبور بود که همیشه محتفی بود و خود را به احدی نمی نمود. و حاجب، الدوله فرستاد بعد از آنکه از شهر فرار کرده به یکی از دهات شمیران آمده بود با چند نفر از اصحابش که همراه او بودند دستگیر کرده آورد. بخصوصه جناب جلالت مآب صدراعظم برای تحقیق و تفتیش مسئله او را احضار نمودند و اصحاب او را که سابقاً و لاحقاً دستگیر شده بودند حاضر ساختند و در همان مجلس علی رئوس الأَشْهاد معلوم نمودند که اصل محرّک و بانی این عمل شنیع آن ملعون بوده است. از جمله معلوم شد محمد صادق نامی که در روز اول خود را به اسب سواری همایون پادشاهی رسانید و طپانچه انداخت و آن نوع جسارتها را ظاهر ساخت نوکر خود این ملعون بوده و اسباب و اسلحه حرب را خود آن شقی به او داده بود ††. آنچه ازین ††† طائفه ضالّه شقی گرفتار شدند سی و دو نفر بودند. ما بقی معلوم نشد اگر هم فی الواقع رفیقی، داشته اند از آنها بروز نیافت بچتمل به ولایات بعیده فراری و متواری شده باشند.

از جمله یکی از آنها میرزا حسین علی نامی نوری در زرگنده که جناب جلالت مآب وزیر مختار دولت بیه روسیه بودند فرار کرده بود. جناب معزی الیه به محض اینکه دانستند از این قوم ضلالت آثار است شرائط اتحاد دولتین را مرعی و منظور داشته با کمال معقولیت فی الفور قدغن نموده اتباع سفارت او را گرفته نزد اولیاء دولت علیه فرستادند. و سرکار اعلی حضرت پادشاهی و اولیاء دولت علیه از ظهور این نوع معقولیت ایشان کمال رضامندی حاصل کرده

جناب جلالت مآب صدراعظم به فرستادگان ایشان انعام دادند. و نظر به اینکه گذشته از بطلان مذهب و دعوی باطل جسارتی پیش گرفته اند که خسارت عموم ناس

**ص. ۶۵**

از سفک دم **++++** و نهب حرم و سائر منهیات و منکرات از آن حاصل میشد کافه مردم از علماء و فضلاء و چاکران دربار سپهرمدار و رعایا و برابا و وضع و شریف و برنا و پیر و خاص و عام قتل این مفسدین ضلالت پیشه **+** را واجب دانستند **++**. شش نفر از آنها را که این اشخاص بودند میرزا حسین قمی که بی تقصیر نبود به جهت بعضی سؤال و جواب او را نگاه داشتند و میرزا حسین علی نوری و میرزا سلیمان قلی و میرزا محمود و همشیره زاده او و آقا عبدالله پسر آقا محمد جعفر و میرزا جواد خراسانی چون به تحقیق معلوم نشد که با آنها درین مفاصد و شوری شرکت داشته باشند لهذا اعلیٰ حضرت پادشاهی حکم به حبس آنها فرمودند که در حبس مؤبد و مخلد بمانند. و بقیه آنها را علما و فضلا و چاکران دربار پادشاهی عموماً و جمیع اهل شهر از تجار و اصناف و کسبه در میان خود تقسیم کرده هر یکی **+++** را یک فرقه از صنف نوکر یا رعیت از این قرار به سزای این فرقه ضالّه بود و خود را نائب خاص **□** خودشان **++++** رساندند. ملاً شیخ علی را که رأس و رئیس باب می، دانست و خود را به حضرت عظیم ملقب ساخته و منشاء و مصدر و بانی و باعث این فتنه عظیمه بود علما و فضلا بر حسب حکم شریعت طاهره قتل او را واجب دانسته به سزای خود رساندند. سید حسن خراسانی را که از اشرار و متابعین آن مذهب بود شاهزادگان به ضرب شمشیر و گلوله و کارد و خنجر مقتول ساختند. ملازین، العابدین یزدی را مقرب الخاقان مستوفی الممالک در اول محض تعصب دین و حمیت دولت خود با طپانچه زده بعد از آن مستوفیان عظام و لشکرنویسان کرام کلهم با طپانچه و کارد و خنجر و قمه ریزه کردند. ملاحسین خراسانی را نیز مقرب الخاقان میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید خان دبیر مهمام خارجه اول نظام الملک خود با طپانچه زد و بعد از آن طپانچه دیگر میرزا سعید خان زد و بعد از آن اتباع هر دو با سنگو قمه و کارد و خنجر به سزای خود رساندند.

میرزا عبدالوهاب شیرازی مشهور به کاظمینی که مدتی در کاظمین بود و به دعوی همین مذهب فتنه آوردند یکی از علماء موثق معتمد در آن **SSS** بر پا کرده بود اتفاقاً در همان ساعت که او را **SS** عظیمی و نا مربوط ها **SSSS** جا حاضر بود و شهادت داد که در کاظمین شبها اوراد عوت کردم نپذیرفته لا طایلهها گفت و از جمله دوازده نفر اشخاصی بود که به نیاوران آمده مرتکب جسارت شدند. عالیجهان جعفرقلی خان برادر جناب **+** صدر اعظم و ذوالفقارخان و موسی خان و میرزا علی خان پسران جناب معزی الیه و سائر منسوبان و بنی اعمام و جملگی عمل جات تفنگداران و غلامان ایشان به ضرب گلوله تفنگ و طپانچه و زخم قمه و شمشیر ریزه کرده به دارالبوار فرستادند. ملاً فتح الله قمی ولد ملاعلی صحاف که در روز اول چند دانه ساچمه طپانچه او قدری بدن مبارک را خراشیده بود در اردوی همایون بدن او را شمع زده روشن کردند و مقرب الخاقان حاجب الدوله طپانچه با ساچمه به همان جا که او به سرکار اعلیٰ حضرت پادشاهی انداخته بود زد فی الفور افتاد و سائر عمله فراشخانه با قمه پارچه پارچه و سنگ باران کردند. شیخ عباسطهرانی را خوانین و امراء دربار همایون به ضرب طپانچه و شمشیر به درک فرستادند. محمد باقر نجف آبادی که از جمله آن دوازده نفر بود و خود اقرار و اذعان داشت که در جمیع محاربات طائفه ضالّه بایبه بوده است پیشخدمتان حضور همایون و جمیع عمله خلوت **+++** با قمه و کارد و خنجر مقتول ساختند. محمد تقی شیرازی را مقرب الخاقان اسدالله خان میر آخور خاصه پادشاهی و سائر عملهجات **++++** اصطلب پادشاهی اول نعل نموده بعد با تخماق و میخ طویل آهن و قمه و خنجر به یارانش رساندند **YYYY**. محمد نجف آبادی را مقرب الخاقان ایشیک آغاسی باشی و جارچی باشی و نسقچی باشی و نائبان ماشیان <sup>^</sup> و

**ص. ۶۶ - سال نهم ظهور واقعاتسال ۱۲۶۸ ه قی - ۱۸۵۲ میلادی**

و سائر عمله حضور در نیاوران به ضرب تبریزین و شش پر <sup>o</sup> و غیره به اسفل السافلین فرستادند. میرزا محمد نیریزیرا که در جمیع <sup>oo</sup> محاربات بایبه در نیریز و زنجان و مازندران در هر جا بوده است و اثر زخم بسیار از محاربات سابقه در بدن او ظاهر بود مقرب الخاقان سر کشیکچی باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و غلامان سرکاری هدف گلوله تفنگ ساخته تیرباران کردند و بعد از آن با سنگو چوبیا خاکیکسان کردند. محمد علی نجف آبادی را اول خمپاره چپان یک چشم او را کنده بعد به دهان خمپاره گذاشته آتش دادند. حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی را که تفصیلا و در فوق ترقیم یافت با حاجی قاسم نیریزی که وصی سید یحیی بود آقا حسن نام نائب فراشخانه به شهر برده بدن آنها را شمع زده افروخته <sup>oo</sup> و با نقاره و اهل طرب و ازدحام خلق در کوچه و بازارها گردانده و مانع از سنگباران مردم در شهر شده تا در بیرون دروازه شاهزاده عبد العظیم فراشان غضب نعلش آنها را چهار پارچه کرده به چهار دروازه آویختند. سید حسین یزدی را مقرب الخاقان آجودان باشی و میران پنجه <sup>ooo</sup> و سرتیبان و سرهنگان به شمشیر گذرانیدند. آقا مهدی کاشی را که از جمله آن

دوازده نفر معهود بود فراشان شاهي به ضرب قمه و خنجر هلاك نمودند. صادق زنجاني نوكر ملاً شيخ علي كه روز اول به دست ملتزمين ركاب كشته شد نعلش او را دو پارچه كرده به دروازه ها آويختند. ميرزا نبي دماوندي ساكن طهران را اهالي مدرسه دارالفنون بمشمشير و سرنيزه كارش را ساختند. ميرزا رفيع ~ نوري را سواره نظام با پانچه و غداره به درك واصل نمودند. ميرزا محمود قزويني را بعد از آنكه زنبورك چيان هدف گلوله زنبورك<sup>۸</sup> كردند با غداره پاره پاره نمودند. حسين ميلاني را كه از توابع اسكوست و آن ملاحده<sup>۸</sup> او را به لقب امام همام<sup>۸</sup> ابا عبد الله الحسين ملقب كرده بودند سربازان افواج نيزه پيشك رده با سرنيزه جسد خبيث او را پنجره وار مشبك و به درك فرستادند. ملاً عبد الكريم قزويني را توپچيان حاضر ركابه ضرب غداره دمار از روزگارش برآوردند. لطفعلي شيرازي را عالي جاه شاطرباشي و شاطران سرڪاري با خنجر و كارد و چوب و سنگ نزد معاهددين ~ خود فرستادند. نجف خمسه اي را اهالي شهر عموماً اجماع كرده با سنگ و چوب و كارد و خنجر و قمه و مشتمعدوم الآثار كردند. حاجي ميرزا جاني تاجر كاشاني را كه به كرات ارتداد او معلوم و توبه كرده و باز رهائي يافته و به اغواي عوام مبادرت نموده بود عاليجاه آقا مهدي ملك التجار و كسبه بالاجماع با هر گونه اسباب حرب به جهنم فرستادند. حسن خمسه اي را مقرب الخاقان نصر الله خان و سائر عملة كارخانه مباركه به قتل رساندند. محمد باقر كهپايه را آقايران قاجار طعمه شمشير آبدار نمودند و به درك فرستادند.

\* در كتاب چايي :شهود. (مم)

\*\* اين لغت در متن كتاب چايي است و در متن نسخه حاضر ظهور الحق افتاده. (مم)

\*\*\* اين لغت در متن كتاب چايي است و در متن نسخه حاضر ظهور الحق افتاده. (مم)

\*\*\*\* اين لغت در متن نسخه حاضر ظهور الحق افتاده. (مم)

† «در متن نسخه حاضر ظهور الحق لغت عليّه افتاده.» (مم)

†† «در متن نسخه حاضر ظهور الحق لغت بود افتاده.» (مم)

††† در متن نسخه حاضر ظهور الحق :از اين. (مم)

†††† در متن نسخه حاضر ظهور الحق :دما. (مم)

‡ در كتاب چايي :بيشه. (مم)

‡‡ در متن نسخه حاضر ظهور الحق :داشتند. (مم)

‡‡‡ در متن نسخه حاضر ظهور الحق :يكي. (مم)

‡‡‡‡ در متن نسخه حاضر ظهور الحق :خود. (مم)

§ در متن نسخه حاضر ظهور الحق :رأسرئيس. (مم)

§§ در متن نسخه حاضر ظهور الحق :عظمي. (مم)

§§§ او را «در متن نسخه حاضر ظهور الحق افتاده.» (مم)

§§§§ در متن نسخه حاضر ظهور الحق :باطلها. (مم)

¥ در متن نسخه حاضر ظهور الحق «جناب افتاده.» (مم)

¥¥ در متن نسخه حاضر ظهور الحق :عمله جات. (مم)

¥¥¥ در متن نسخه حاضر ظهور الحق :عملجات. (مم)

¥¥¥¥ در متن نسخه حاضر ظهور الحق :رسانيد. (مم)

° در متن نسخه حاضر ظهور الحق :جميع شمشير. (مم)

°° «در متن نسخه حاضر ظهور الحق افتاده.» (مم)

°°° در متن نسخه حاضر ظهور الحق :برافروخته. (مم)

°°°° در متن نسخه حاضر ظهور الحق :سران پنجه. (مم)

~ در متن نسخه حاضر ظهور الحق :رضي. (مم)

~ در متن نسخه حاضر ظهور الحق :معاندين. (مم)

از جمله شهداء شهیر آن واقعه عظیمه شیخ عظیم شهیر بود و او را چون گرفتار کردند و مورد استنطاق و بازخواست قرار دادند در غایت استقامت و اطمینان آنچه پرسیدند به راستی جواب گفت. و اعتراف نمود که اجتماعات طهران و اقداماتی که واقع شد اصلاً به ریاست او واقع شد و صدق گفتار او موجب حفظ جمال ابهی گردید. و به این جهت در حق او به این مضمون فرمودند که: جناب عظیم فی الحقیقه عظیم بود که عقوبت را بر خود پسندید و به کلمه‌ای جز صدق در حق احدی تکلم نکرد. و در نزد اهل بصیرت آن فعل عظیم اعظم بود لدی الحق از هر گونه جهاد و فدائی. و بالجمله شیخ عظیم را دولتیان فریسه<sup>۱</sup> ملاًها قرار دادند ولی میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران<sup>37</sup> راضی به قتل او نمی‌شد و این سبب تأخیر شهادتش گردید چندان که تا قریب به اول شهر محرم به طول انجامید. و حاجب الدوله به دستگیری برخی از ملاًها تدبیری

### ۶۸ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

نموده بزرگان فقهای بلد را در بالا خانه توپخانه ارک مجتمع ساخت و امام جمعه را نیز به حیل و دسائسی حاضر کرد و شیخ عظیم را با وضع مسخره و کلاهی از کاغذ بر سر در خارج مجلس بداشتند. و حاجب خود به محضر علماء حاضر شده از امام جمعه پرسید که: اگر شخصی مخرب دین و دولت باشد فتوای شما در باب او چیست؟ امام گفت: اگر به اقرار خودش ثابت شود حکمش قتل است. و حاجب فریاد بر آورد که: آقا فتوی دادند بکشید. و فی الفور جمعی از اشرار خونخوار که در خارج مهیا داشته بود و غالباً طلاب مدارس دینیّه بودند هجوم برده با شمشیر و خنجر و چوب و تیر به اقصی قساوت او را درهم شکسته پاره پاره کردند و وقتی امام جمعه مطلع شد که کار گذشت و به ملاًها خصوصاً به ملاًکاظم مجتهد خطاب عتاب کرده گفت: مردی را که به کمال فضل و علم در دین آراسته بود با او مواجهه و مکالمه نکردید تا فساد عقیدتش را ثابت کنید چنین به خواری هلاک کردید و نام این عمل فظیح<sup>۲</sup> را حفظ دین گذاشتید. بار خدایا تو شاهد و گواهی که من از اقدام به اهراق دم این مظلوم محترز و بیزار بودم. آن گاه برخاسته از مجلس بیرون رفت. و شیخ عظیم آخرین شهداء فتنه مذکوره بود. دیگر از شهداء شهیر این واقعه حاجی سلیمان خان تبریزی. نبیل زرنندی تفصیل شهادتش را نقل قول از آقا میرزا موسی (کلیم) چنین نوشت. حضرت کلیم فرمودند:

37- ذکر از آقا میرزا ابوالقاسم امام جمعه و جماعت طهران و نیز از عمش آقا میر مهدی امام جمعه و جماعت آن مدینه در حاشیه بخش دوم گذشت و آقا میرزا ابوالقاسم مذکور به سال ۱۲۷۱ [۱۸۵۴] در طهران وفات نمود.

همان روز که واقعه شهادت آن جناب واقع عصر در مجلسی بامیرزا عبدالمجید بودم که اکثری از اعظام طهران حاضر بودند. حاجی ملا محمود نظام العلماء از کلانتر پرسید که: اقوال مختلف امروز در باب احوالات پسر یحیی<sup>۱</sup> خان [جناب سلیمان خان تبریزی] شنیدم. کدام راست است؟ کلانتر میرزا تقی کدخدا را نشان داد که: از حین حرکت دادن از ارک تا پای قایق که بیرون دروازه نومی باشد مباشر آن کار این کدخدا بوده. از او پرسید. نظام العلماء میرزا تقی کدخدا را نشانیده گفت: آن چه دیده‌ای بالتمام بیان کن. کدخدا گفت: ما مأمور شدیم که نه عدد شمع پیه صد دیناری در اعضای او نصب نموده، روشن کنیم و او را از میانه بازار با ساز و نقاره عبور دهیم تا پای قایق و در آنجا او را شقه کنیم و از دو سمت دروازه بیاویزیم. و سبب این کار هم خود او شد چه که حاجب الدوله از شاه مأمور بود که: اگر بر تو ثابت شد پسر یحیی<sup>۱</sup> خان در باب این تیر انداختن بری و بی خبر است او را تکلیف کن به رجوع از عقیده. اگر راجع شد او را نگاه دار و اذیت مکن

### ص. ۶۹

تا بعد در باب او رسیدگی شود و اگر رجوع نمود از خود او پرس به هر نوع که میل اوست او را به قتل رسان. حاجب الدوله پس از تفحص او را از فقره تیر انداختن بی خبر دید و تقریر شاه را برای او بیان کرد. گفت: هرگز به جهت این دنیا که مولای متقیان او را جیفه<sup>۲</sup> و طالبان او را کلاب<sup>۳</sup> خوانده از مظهر رب<sup>۴</sup> الارباب اعراض نخواهم کرد. ولی در باب سیاست می‌خواهم به نوعی که تازه باشد مرا به قتل رسانی. حاجب الدوله گفت: هر چه خود اختیار کنی. گفت: نه عدد شمع کافوری در بدن من نصب کن و روشن سازید و مرا با جلال تمام از بازار عبور دهید تا مردم تماشا کنند و دیگر بعد از آن از جان نثاران عشق الهی فراموش نکنند. شاید نفوسی به این واسطه از خواب غفلت بیدار شوند. و چون به مقتل عشاق رسیدیم مرا مهلت دهید که با محبوب خود مناجات کنم بعد مرا شقه کنید. و از دو سمت دروازه بیاویزید تا عابرین تماشا کنند و عاشقان رب<sup>۵</sup> اعلی<sup>۶</sup> را با شهدای صحرای کربلا در استقامت مطابقت نمایند. حاجب الدوله به همین تقریب به میرغضب حکم نمود و مأمور به انجام این امور ساخت. چون میرغضبها شمع پیه آوردند خندید و گفت: مقصود من آن بود که شمع کافوری باشد تا زود تمام نشود و روشنی زیاد داشته باشد. باری چون خواستند که با کارد جای شمعها را در بدنش بشکافند دستشان میلرزید. به آنها گفت: بیچاره‌ها به خود من بدهید تا بزودی و بدون خوف شمعها را نصب کنم. من گفتم: کارد به دست چنین شخصی دادن جایز نیست. لذا گفتم دست‌هایش را از عقب ببندند. گفت: بگذارید نشان دهم که در کدام محل باید شمعها را نصب کرد که خوش منظر باشد. بعد از آن اگر می‌خواهید ببینید. دو موضع بالای پستان‌های خود را نشان داد و دو موضع دوش‌های یمین و یسار و یکی از قفای گردن و دو موضع بالای کمر و دو موضع بالاتر. چون آن شمعها را نشانیدند مثل آنکه به دیوار می‌نشانند. ابداً کره و ملالی از وجه‌اش نمودار

نشد تاجه رسد به آه و ناله . چون شمع‌ها را روشن کردند و به راه افتادیم هر چند قدم که می‌رفت می‌ایستاد و می‌گفت: جمیع اسباب سلطنت تمام است ، (یک گچن گچن) یعنی برو برو باقی است ، که با جلال در جلو گفته شود . و گاهی می‌گفت : خلیل الرحمن طالب برد و سلام بود که خطاب . «یا نارکونی برداً و سلاماً علی ابراهیم»<sup>38</sup> رسید ولی سلیمان به جان و دل: «زدنی ناراً و اشتعالاً» : میگوید . و گاهی این بیت را میخواند .

آن که دایم هوس سوختن ما می، کرد \*\*\*\* کاش میآمد واز دور تماشا میکرد

ص. ۷۰ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی .

و گاهی می‌گفت:

مست عشقم مست جام می نیم \*\*\*\* در شهی کم از شهان کی نیم

از این قبیل مضامین و ابیات عجیب می‌خواند و چون به میان بازار رسیدیم شمع‌هایی که در سینه او می‌سوخت از وزیدن نسیم گداخت و با پوست بدن مساوی گشت و صدای سوختن بدن تا چند قدم شنیده می‌شد . و او می‌گفت : هم ذکر وهم صحبت نداشتم صدای این شمع‌ها را هم محبوبم هم صحبت من قرار داد خوب صحبت هائی می‌دارند . ای کاش گوشی بود که می‌شنید قلبی که ادراک می‌کرد . و حالت او چنان بود که گویا به حجله دامادی می‌رود جز اثر سرور و جذب و شور از او چیزی مشاهده نشد . و گاهی می‌گفت : ای مردم سلیمان دنیا بیش از شما داشت . فکر کنید که آخر چه دید که به این سوزوگداز راضی شد و به این جاه و طمطراق به مقتل عشاق می‌رود . و چون پای قاپوق رسید رو به امامزاده حسن به سجده افتاد و کلماتی عربی خواند که معنی آنرا نفهمیدم . در همان حال از عقب پای خود را بلند کرد گفت : ما کار خود را تمام کردیم شما هم بیائید کار خود را تمام کنید . رفتند و او را شقه کردند تا نزدیک به حلق خنجر قاتلان رسیده بود که هنوز مشغول به ذکر بود<sup>39</sup> . چون نظام‌العلماء این واقعه را شنید

ص. ۷۱

38- (قرآن کریم سورة الانبیا ۶۹: ۲۱) . م م

39- نقل از آثار تاریخی شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه : آقا حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی را . . . با حاجی قاسم تبریزی که وصی سید یحیی بود آقا حسن نائب فزاشخانه از شمیران به شهر برده بدن آنها را \*شمع زده افروخته و با نقاره و اهل طرب و ازدحام خلق در کوچه و بازارها . . . تا بیرون دروازه شاه زاده عبدالعظیم بردند . . . و نعل آنها را چهار پارچه کرده به چهار دروازه آویختند . حاجی سلیمان خان به طور وجد و رقص این شعر را تکرار میکرد\*\* : کاشکی پرده بر افتادی از آن منظر حسن \*\*\*\* تا همه خلق ببینند نگارستان را .

و وقتی که می‌خواستند او را بکشند گفته بود حاجی قاسم را اول بکشید برای اینکه از من پیشقدم تر است و باید زودتر به فیض رسد .

\* در متن کتاب چاپی : او را . (مم)

\*\* در متن کتاب چاپی : وقتی که حاجی سلیمان خان را شمع آجین کرده می‌بردند به طور رقص متصل این شعر را می‌خواند . (مم)

دو دست خود را چند مرتبه برهم زد و گفت: حضرات امر عجیبی است امر عجیبی است عجیب. باین حالت از مجلس قیام نمود. <sup>40</sup>

4040- نقل از پارسنامه ناصری\* است: نوروز... در روز بیست و هشتم ماه جمادی الاول این سال اتفاق افتاد و اعلیحضرت شهرباری ادام الله بقاه سور و سرور نوروزی را به پایان رسانید. و از غرائب امور آنکه طائفه ضالّه بایبّه که خود را امت میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزّاز شیرازی می دانند در شهر طهران ازدحامی نموده کنکاشی چیده به خیال باطل که ناشی از حماقت و جهالت بود در فکر ریاست و ملک گیری افتادند. و در خانه سلیمان خان پسر یحیی<sup>1</sup> خان میرآخور تبریزی که از پروردگان نعمت آن دولت خداداد بود انجمن نمودند. و بعد از اتفاق آراء قرار دادند که دوازده نفر دست از جان شسته در حوالی نیاوران شمیران طهران رفته چون فرصتی یابند گزندی به وجود مبارک اعلیحضرت ظلّ اللّهی رسانیده. آن جماعت در روز یکشنبه بیست و هشتم ماه شوال آن سال دو ساعت از روز گذشته که اعلیحضرت شهرباری برای صید و تماشا سوار گشته از کوچه های تنگ نیاوران عبور می فرمود و معدودی از چاکران پیاده ملازم رکاب بودند سه نفر از آن دوازده نفر بابتی تقدّم جسته به هیئت ستم رسیدگان پیش آمدند و مانند کسی که دست در جیب و بغل برای درآوردن عریضه کند در خود می پیچیدند و نزدیک می آمدند. و شاهنشاه بی همال برای تحقیق تظلم آنها سواره بایستاد. و چون نزدیک شدند اظهار تظلم کرده از سه جانب حمله بردند و به جای عریضه مکتوب طپانچه آتش فشان از بغل درآورده یکی از آنها سبقت جسته طپانچه را به جانب شهریار آفاق رها نمود و گلوله و چهارپاره ها خطا نمود به ظاهر آسیبی نرسانید. و دیگری طپانچه رها کرده باز در حفظ الهی بماند که شاطر باشی و نفری از ملازمین رکاب بادشاه و کارد به جانب آن دو نفر دویدند و به چندین زخم آنها را بکشتند که بابتی سیم طپانچه را به جانب خدیو زمان انداخت. و اسب توسنی کرده شخص همایون از محاذات گلوله بر یک جانب شد و گلوله خطا نمود. و ده دانه چهارپاره در زیر پوست کتف نازنین شهرباری چنان که استخوان را نخراند جا گرفت. و ملازمین رکاب چون این نامرد را بگرفتند و بفرموده شاهنشاهی او را برای کشف\*\* مسئله نگاه داشتند. و در این میانه یک نفر دیگر از دوازده نفر دستگیر گردید. و چون آن خبر به شهر طهران رسید اهالی محلات برآشتند که پی در پی اخبار سلامتی وجود مبارک شاهنشاهی رسید و مردمان را آرام نمود. و چون از آن دو نفر بابتی گرفتار تفتیش حال را نمودند معلوم گردید هفتاد نفر بلکه بیشتر از طائفه ضالّه بایبّه در خانه سلیمان خان مجتمع اند و آلات جنگ برای خروج خود آماده کرده اند. پس جماعتی از امراء و اعیان به آن خانه رفتند و سلیمان خان و دوازده نفر بابتی را گرفتند و باقی بایبّه فرار کردند. و هر یک بعد از دیگری گرفتار شده به سزای نیت خود رسیدند. و آن جماعت بایبّه را بعد از صدور احکام شرعیّه بر وجوب قتل آنها اولاً سلیمان خان را شمع آجین نمودند یعنی گوشت بدن او را سوراخها زده در هر سوراخی شمعی فرو برده روشن نموده در شهر و بازار بگردانیدند تا سوزش شمعها به آخر رسید. پس هر یک نفر بابتی را به جماعتی از بزرگان و اصناف و نوکر و کسبه بازار سپرده به کشتن آنها اقدام نمودند. مثلاً ملاّ شیخ علی که بزرگ دینی طائفه بایبّه بود به علماء و طلاب علوم دینی داده او را بکشتند و کذلک باب فعلّل و تفعّل. و روز هفدهم ماه ذیقعد این سال پادشاه اسلامیان پناه ادام الله عمره و شوکته از نیاوران شمیران تشریف فرمای شهر طهران گردیده.

\*تالیف حاجی میرزا حسن فسائی. (مم)

\*\* لغت «کشف» در متن نسخه حاضر ظهور الحق وجود دارد اما در فارسنامه چاپ شده. ص ۳۰۸ نیماده است. (م م)

## ص. ۷۲ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

دیگر از مشاهیر باییه که در واقعه مذکوره به شهادت رسید آقا سید حسین یزدی (عزیز) کاتب ربّ اعلیٰ بود و چنان که در بخش سابق نوشتیم پس از شهادت کبری وی را از تبریز به طهران آورده محبوس نمودند و تا این هنگام در حبس بود. وزندانانان مجذوب حُسن اخلاق وی شده سعی در استخلاصش داشتند. و صدر اعظم نیز وعدهٔ خلاصیش را داد و در طول مدّت حبس مصاریف لازمeh اش را جمال ابهی ماه به ماه به زندان می فرستادند. ولی او پیوسته ذکر شهادت ربّ اعلیٰ می کرد و متأسّف بود که با آن حضرت فوز به شهادت نیافت و در زندان به لقاء جمال ابهی سرور و نشاط حاصل کرد و در بحبوهٔ مذبحهٔ مذکوره عزیز خان سردار کلّ پس از آنکه طاهره را به قتل رساند به صدد وی برآمده عزم قتلش نمود. و چون به زندان در آمد با وی به نوع غلظت و شدت سخن گفت و پاسخ محکم از او شنید. به غضب برافروخت و شمشیر برگردنش فرود آورده او را شهید ساخت و لبهای کاتب در آخرین دقیقهٔ حیات این عالم بدین آیه ترنّم داشت که: رَبَّنَا احْكَمْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ انت خیر الفاعلین. دیگر از مشاهیر شهداء میرزا عبد الوهّاب شیرازی بود که در عراق به نوعی که آوردیم مجذوب جمال ابهی شده از عقب شتابان به ایران آمده و در هنگامهٔ مذکور گرفتار و اسیر زندان گردید و با جمال ابهی هم زنجیر و سرمست جام وصال بود. و در آخرین شب خواب دید که آزادانه در طیران است و صورت خواب را معروض داشت. به او فرمودند: این روز نوبت تُست. انشاء الله با کمال استقامت در حبّ الله جان بازی کن. و همین که آفتاب برآمد و زندانبانان و غلامان به اسم او ندا کردند و پاهایش را از کند خارج نمودند برخاسته با یک یک از محبوسین مصافحه کرده وداع نمود. و چون کفش حاضر نداشت جمال ابهی کفش خود را به او داده روانهٔ قربانگاه عشق فرمودند. و او فریسه پسران و برادر صدر اعظم واقع شده که به اتّفاق غلامان و سوارانشان وی را گلوله باران کرده فرّاشان با تیغ و خنجر آن نوجوان را دریدند. و بعد از ساعتی میرغضبان به زندان آمده کیفیت شهادت او را به محضرابهی عرض نمودند و گفتند که چشم عموم اهالی ممالک محروسهٔ ایران را روشن فرمود.

## ص. ۷۳

از آن جوان شیرازی قوّت قلب و مسرّت و استقامتی دیدیم که از احدی دیده نشده. <sup>41</sup>

41- و ملاّ جعفر واعظ قزوینی چنین حکایت نوشت که:

حاجی ملاّ حسن از پیروان سید کاظم رشتی [علیه بقاء الله] که مجاور کربلا بوده و دوستی با حقیر داشت حکایت نمود: من در کربلا دو بیست تومان وجه نقد به حبیب الله خان دادم که در طهران اخذ نماید و او از مقرّبان پادشاه بود. شیپور سواری زدند. خان مذکور با ملازمان سوار شدند و من نیز به امر سوار استر خود شدم و در کناری که خارج معبر سلطان بود برای حفظ از گرد سیاه ایستادم که بگذرد. سه نفر بین راه ایستاده بودند. جوانی از آنها وحده نزد سلطان و عریضه گونه ای در دست داشت و گفت: عرض دارم. از نخوت و غرور و کبر گوش به سخن او نداد و خواست بگذرد جوان عنان سلطان را گرفت و از رفتن بازداشت و طپانچه به او انداخت. کارگر نیامد اسب خود را بلند کرد و به جدار وصل کرد. جوان قمه از کمر

کشیده بر ملک انداخت. اسب حائل و خطا رفت و به قدر دو ساعت با ملک در گیردار بود. و سپاه به قدر صد ذرع با ملک فصل داشت معبر مضیق و راه عبور بسته شده و تمامی نظرمیکردند و قدرت بر حرکت نداشتند. گویا ملک الموت قبض روح ایشان نموده. منجمله من و خان مذکور نزدیکتر بودم و می دیدم و مکالمات را می شنیدم و قدرت بر حرکت نداشتیم. سلطان از اسب بر زمین و پای او در رکاب مانده می کشید و ضربت آن جوان خطا به خطا می رفت. فرّاشان سبقت گرفتند. یکی از فرّاشان قزوین پیش آمد. جوان به او پرداخت. بعد از گیر و دار بسیار فمه خود را انداخت بردهن آن جوان آمد. و آن دو نفر که بار او بودند فرار کردند از دیوار باغ به باغ رفتند. جوان وحده با جراحت دهن و بدن با سپاهی در جنگ بالآخره از ضربت اعدا شهد شهادت نوشید. و از پی دو نفر به باغ محصور در آمدند. یکی را جستند شهید کردند و آن دیگر نایاب شد. معلوم نشد بر زمین فرو رفت یا به سماء عروج نمود. و بعد از مدتی ملک به هوش آمده التماس می کرد: ای ایران خلقي سیزه نه اذیت ایله مشم؟\* باز مدهوش شد. به همان حالت به منزل آوردند. و به نام طائفه بابیه سگه خورد. الله الله قیامت کبرای اسلامیان بر پا و شور و نشور و همه را در گمان فساد حکم عام به گرفتن و کشتن طائفه شیخی نمودند و غارت کردن اموال و اسیر کردن عیال و اطفال ایشان را زیرا که علماء سوء و کفر و عصیان گوش زد سلطان نمودند که طوائف و تابعین شیخ احمدند بای شده اند. این بود که حکم به گرفتن و کشتن ایشان شد. نمی دانم چه نویسم و چه گویم. از بدیع اول ابي خاتم و بعد چنین ظلمي روی نداده و نخواهد داد. چنانچه ملا قربان بیدل تخلص کتب بسیار نظم و نثر از مصائب و غیره نوشته در محفلی حقیر حاضر بودم می گفت: در طهران بودم و دیدم به چشم خود واقعه حاجی سلیمان خان و جناب میرزا احمد که (نام اصلی و ابي و أمي ملا عبدالکریم بود) و غیره. این طائفه بای عظم شهداء بدر و أخذ و حنین و کربلا از ادبی و اعلی چنان بردند که ذکر ایشان را نتوان کرد زیرا که شعراء آنچه در کتب نوشته و احادیث وارد شده اغراق بیان می کنند تا قلوب محترق شود و این بای ها کاری کردند آدم خجالت می کشد ذکر از سابقین نماید. یکی از خوانین شقایق و شاهسون وجهی آوردند هفت صد تومان که کتاب اول واقعه کربلا را به نام او نوشته ذکر تمام و من خجالت میکشم بعد از این واقعه عظمی که به رأی العین مشاهده کردم که در نهایت خوشحالی و خرمی و شادی بودند از سابقین بنویسم چیزی که واقعیت نداشت. انتهی. آخر چیزی نوشت و فوت شد. غرض روزگار چنین داهیه یاد ندارد.

من جمله قزوین آتش فتنه چنان بالا گرفت برادر از برادر پسر از پدر و پدر از پسر بیزاری می جست. از علمای بلد استشهاد می کردند: پسر از من نیست برادر من نیست. زبان را یارای تقریر و خامه را طاقت تحریر نیست. از جمله عبد ذلیل در خانه حاجی ابوالقاسم ارباب معلّم بودم. عصر تنگ ۸ راده خانه نمودم. جمعی از اعیان کنار حوض نشسته به چای خوردن مشغول بودند. گفتند: بیا و بعد از صرف چای بروید. در مجلس نشسته بودم گفتند شما را زنی میخواهد. رفتم گفت: آقا کوچک کرمانشاهانی همسایه اخبار کرد که اراده دارند امشب جناب آخوند را بگیرند. خبر کنید خانه نیاید و مخفی شود. حاجی ارباب به مجرد شنیدن این واقعه خائف شد و گفت: در خانه من ثمان و از شهر بیرون برو که در قوه من نیست نگاه داشتن شما. جناب حاجی علی برادر بزرگ ارباب فرمود: در چنین آتشی باید معلّم را نگاه داری نمود نمی گذارم و او را پنهان می دارم. و چون ارادت داشت زیر گوش آهسته فرمود: اگر کتب دارید مخفی نمایند. خود با دو ملازم اسلحه پوشیده به همراهی آمدند. بر سرگذری ایستادند و من به خانه همشیره کوچکتر از خود درآمدم و او را همراه آوردم. چادر شب بر سر چوب بر دست گرفته سر کوچه رسیدیم. سید محسن ابراهیم آبادی ساکن شهر شهر به بای گیر را دیدم با دیگری در سخن بودند. برخوردیم گفت: این یک از آن طائفه است. همشیره شنیده چوبی چند بر او زده لال شد. به خانه در آمدم کتب را میان تنوری گذاشته خاک ریخته با گل اندود کرده برآمدم. و در خانه حاجی مذکور مدت چهل روز مخفی و شبها بیرون آمده با خدای خود در مناجات و راز و نیازی داشتم. الحق لذتی که در مدت اختفا از مناجات بردم در عمرم دست نداده. به خانه درآمدم جمیع اموال و متاع را بردند و دست به کتب نیافتند و اسامی را کزات و مرات نوشته به دیوانیان داده و خزانه سلطان برده. چه گویم که ناگفتم بهتر است. این کلمات را نوشتم تا مستقبلین قدر عافیت دانند و شکر نمایند. از جمله جناب ملا عبدالحسین ورتقانی\*\* که شهر به قاتل حاجی ملاّتی بود و حاجی نصیر و ملاّ قنبر و غیره و حاجی شیخ محمد نبیل در تبریز با اینکه از تجار معظم بود برحماری ترسا سوار و کلاه کاغذی بر سر و سر و صورت ماست و آرد مالیده\*\*\* تمام بازار گردانیده. و کذا سائر بلاد ایران. بدانید ای ناظرین و مؤمنین این بودحال مؤمنین به دو ظهور الی بیست و پنج سال در بدایت امر. مأمور به سرخی نوشتن بودند. بسا کاتبین را در حین کتابت با کتاب قرمزگرفتند و بردند به شهادت رسانیدند. با اینکه ارباب مقرب بود درخانه او معلّم بودم برای نوشتن صفحه و سطری ناگهان داخل منزل می شدند کتاب را در زیر توشکی که بر روی نشسته بودم پنهان میکردم. میمردم و زنده میشدم. دل و روح و جان میرفت و حیات تازه و جدید عنایت میفرمود.

\* یعنی: ای مردم ایران چه اذیتی به شما کرده ام؟ (مم)

\*\* در متن نسخه حاضر ظهور الحق «ورتقانی» افتاده مراجعه شود به تاریخ سمندر، ص ۴۸۷. (مم)

\*\*\* در متن نسخه حاضر ظهور الحق «و کلاه کاغذی بر سر و سر و صورت ماست و آرد مالیده» افتاده. مراجعه شود به تاریخ سمندر، ص ۴۸۸. (مم)

### ص. ۷۴ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

دیگر از مشاهیر شهداء حاجی میرزا جانی کاشانی بود. و صدر اعظم اراده قتلش نداشت و حاجب الدوله اقدام نمود و او را فریسه<sup>۱</sup> آقا محمد مهدی ملک التجار و سائر تجار طهران قرار دادند و آنان مجتمعاً وی را در سلخ<sup>۲</sup> ذیقعه به شهادت رساندند.

### ص. ۷۵

و دیگر حاجی محمد رضا تاجر اصفهانی بود و صدر اعظم در خاطر داشت که او را رها کند ولی حاجب الدوله غرض شخصی ورزید. و به زندان نزد وی رفته بازخواست نموده گفت: چون فردا به شکنجه و عذاب شدید افتی ناچار همه این طائفه را نشان خواهی داد تا جمیع را دستگیر کرده به قتل رسانیم. و روز بعد حاجی را در زندان مقتول یافتند. و دیگر میرزا سلیمان قلی (خطیب نوری) برادر شاطرباشی بود و شاطرباشی طپانچه را در موقعی که قاتلین خواستند بر شاه زند با دست برگرداند و به سوی هوا خالی شد. لذا شاه وی را به اندرون برده جواهر باران کردند و در این هنگام شاه به حاجب الدوله گفت:

شاطر باشی خدمت نمایانی کرده و ما برادرش را اگر هم بابی باشد به او بخشیدیم. ولی شاطرباشی شبانه برادر را از انبار بیرون آورده به قتل رساند و به حاجب الدوله گفت: من برادر بابی را نمی‌خواهم. گویند میرزا سلیمان قلی را چون به میدان شهادت می‌بردند به

صوت بسیار مؤثر و ملیح این بیت از دیوان خواجه خواند:

گر تیغ بارد در کوی آن ماه \*\*\*\*\* گردن نهادیم الحکم لله

و نیز چون برای دستگیری بایان غفلتاً به خانه‌ها ریختند گروهی از غلامان و فرآشان شبانه به خانه حاجی میرزا عبدالمحمد از اهل مازندران در محله پامنار هجوم بردند چه که خادمه حاجی خبر به دولتیان داد که چند تن در آن خانه مخفی هستند. و همه آنان را دستگیر کرده در زندان به غل و کند کشیدند. و از آن جمله میرزا علی محمد پسر خواهر جمال ابهی<sup>۱</sup> ابن میرزا ابو القاسم تاکری بود و تازه عروسی کرده قدی کوتاه و ریشی طویل داشت و خود را در خانه مخفی نمود. و تنی از مصاحبین و معاشرینش به اولیاء دولت خبر رساندند و عوانان خانه را محاصره کرده داخل شدند و در آن حال میرزا علی محمد خلف صندوقی مخفی گردید و ریشش نمایان بود او را بیرون کشیده بردند و به شهادت رساندند. و جناب طاهره قره العین را نیز که تا آن هنگام در خانه محمود خان کلانتر طهران محبوس بود به حکم عزیز خان سردار کل<sup>۲</sup> به نوعی که در بخش سابق آوردیم در باغ ایل‌خانی به شهادت رساندند. و ملا عبدالکریم شهیر قزوینی را توپچیان با ضرب کتاره<sup>۳</sup> ریزه ریزه کردند. و حسین میلانی را

سپاهیان با سرنیزه تفنگ مشبک کرده هلاک نمودند. وحاجی میرزا حسن خراسانی را شاهزادگان قاجاریه احاطه نموده به قتل آوردند و لطفعلی میرزای شیرازی را شاطرباشی با انبوه شاطران در میان گرفته با آلات قتاله کشتند. و حاجی قاسم نیریزی را به اتفاق حاجی سلیمان خان شمع آجین کرده

### ص. ۷۶ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

سپس دو نیم نموده بر دروازه‌ها بیاویختند. و ملا حسین خراسانی معروف به ملائکه را پس از آنکه میرزا سعید خان و نظام الملک هدف گلوله طپانچه کردند غلامان و فرآشان شان با کارد دریدند. و ملا فتح الله قمی را پس از اینکه در نیاوران به نوع مذکور معذب ساختند و حاجب الدوله طپانچه نواخت در نیاوران شمع آجین کردند. شیخ عباس طهرانی را امرا و اعضای درباری طپانچه نواخته با شمشیر قطعه قطعه کردند. محمد باقر نجف آبادی از بقیه السیف محاربات بایه را که با سه تن مذکور همقرار و همکار بود پیشخدمت‌ها و فرآشان خلوت شاهی به قتل آوردند. محمد تقی شیرازی را اسدالله خان میرآخور و عملجات اصطلب شاهی نخست پاها نعل کرده آن گاه با ته تفنگ و میخ طویله کشتند. محمد نجف آبادی را ایشیک آقاسی باشی و جارچی باشی و نسقچی باشی و غیرهم در نیاوران با کارد و خنجر بند از بند جدا کردند. میرزا محمد نیریزی بقیه السیف محاربات نیریز راسر کشیکچی باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان تیر باران کردند. محمد علی نجف آبادی را خمپاره چیان نخست یک چشم بیرون آوردند

### ص. ۷۷

آن گاه به دهان خمپاره بسته توپ را آتش دادند. آقا مهدی کاشانی را فرآشان شاهی به ضرب قمه ریز ریز کردند. صادق زنجانی مذکور را که در روز هدف کردن شاه ملترمین رکاب شاهی کشتند جسدش را دو شقه کرده به دروازه بیاویختند.<sup>42</sup> میرزا نبی دماوندی را اجزاء و محصلین دارالفنون با سرنیزه تفنگ و شمشیر و غیره کشتند. میرزا رفیع نوری را سواره نظام با طپانچه و کتاره سوراخ سوراخ و پاره پاره نمودند. میرزا محمود قزوینی را توبچیان هدف گلوله زنبورک کرده آن گاه جسدش را به ضرب قمه قیمه نمودند. نجف خمسه‌ای را انبوه اهالی طهران با سنگ و چوب و کارد و خنجر و قمه هلاک نمودند. حسن خمسه‌ای را نصرالله خان ناظر شاهی با سائر عملجات کارخانه به قتل آوردند. محمد باقر که پایه‌ای را انبوه طائفه قاجار با تیغ و شمشیر به شهادت

42- چنان که در بخش دوم ضمن واقعات بعد از شهادت وحید در نیریز آوردم، ای از بایبان آنجا که از آن جمله حاجی قاسم و ملا محمد و ملا احمد و حسین ابن علی نقی بودند خویش را از ورطه هلاکت خارج کرده به طهران رسانده به بایبان آنجا ملحق شدند و مشارکت در عملیات نمودند. و دو تن یعنی حاجی قاسم و ملا محمد برای مشارکت و تیر انداختن به شاه دستگیر و مقتول شدند و ما بقی محبوس در انبار گشتند. ملا احمد در محبس هلاک و سائرین مستخلص شدند

رساندند. و بدین طریق ابراهیم بیک خراسانی و جمعی دیگر از اسرای بایبه که به دست آوردند هلاک نمودند.  
<sup>43</sup> و عدد مجموع شهداء واقعه مذکور

### ص. ۷۸ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

را در طهران سی و هشت تن نوشته‌اند.<sup>44</sup> و برخی مانند میرزا حسین متولی قمی و غیره مستخلص شدند و جمعی به نوع احتیاط و اختفا در طهران زیسته محفوظ ماندند. و بعضی گریخته در قری و بلاد اخری مختفی و متواری گشتند. و شاه را گمان چنان رفت که ریشه آن طائفه در طهران کنده شد و به فکر قلع و قمع بایبه در بلاد دیگر ایران افتاد.<sup>45</sup>

### کیفیت فتنه در تاکر نور

چنان که نگاشتیم ایامی که شیخ عظیم و حسین جان و رؤسای بایبه در طهران سرگرم تهیه وسائل قتل شاه بودند میرزا یحیی<sup>۱</sup> ازل در معاونت و تأیید آنان همی کوشید و چون موجبات عمل فراهم گشت به موطن اصلی خود قریه تاکر نور شتافت تا بایبه آنجا را مسلح و مهیای مدافعه و محاربه و تسخیر حدود نور نماید. و نخست ملاً علی

43- مضمون کلام نبیل زرندي است که به سال ۱۲۶۷ ایامی که به ملازمت ملاً عبدالکریم قزوینی درکاروانسرائی بیرون دروازه طهران اقامت داشت يك نسخه از رساله دلانل سبعة به خط ملاً عبدالکریم را برای میرزا یوسف خان مستوفی الممالک آشتیانی برد. میرزا محمد حسن مستوفی الممالک در طهران بسال ۱۲۶۱ درگذشت و پسرش میرزا یوسف مستوفی الممالک شد و او پس از ملاحظه گفت: بعد از سه روز بیا تا جواب گویم. و چنانچه گفت نبیل نزد او رفت. نبیل را به خلوت برده گفت: اگر بخواهم به رسول الله مؤمن باشم ناچارم که به صاحب این کتاب هم مؤمن شوم. و رساله مذکور را به خواهش نزد خود نگاه داشت. سپس در سال ۱۲۶۹ بعد از واقعه مذکوره نبیل به ملاقات وي رسید و او چنین گفت: البته شنیده اید که در خون مظلومان هر صنفی از خلق داخل شد حتی میرزا رحیم پیش خدمت هم که ما او را آدم خوبی می دانستیم شرکت نمود و نظام العلماء هم به دست خود يك نفر را تیر زد. ولی الحمدلله از دست من امر مخالفی به ظهور نرسید. آن گاه از جمال ايجي جويا شد نبیل گفت: شنیده ام حرکت به عراق عرب نموده اند. گفت: در باره ایشان من هم به قدر امکان خدمت لسانی کردم و اکثري قول مرا تصدیق نمودند. و بحمدالله براث ایشان ثابت و حقیقت حال بر دولت و ملت مکشوف گشت و از مهلکه که امید نجات نبود رهائی یافتند. و گفت: به نظرم میآید که میرزا یحیی منشأ این فسادها باشد.

44- عدد مجموع نفوسی که در آن واقعه گرفتار در طهران شدند بعضی چهل نفر و برخی هشتاد نفر و عدد مقتولین را برخی سی و هشت و بعضی بیست و هشت نوشته‌اند.

45- و در یکی از قصائد قآنی که در آن ایام بر از خوف و بیم برای مدح پادشاه پرداخت این ابیات مسطور است:

سیام شوال شد خسرو سوار از بحر صید \*\*\*\* آسمانش در عنان و آفتابش در رکاب

کز کمین ناگه سه تن برجست و افکندند و زود \*\*\*\* تیرهای آتشین زي خسرو مالک رقاب

حفظ یزدانی سپهر شد و ان سه تیرانداز را \*\*\*\* چون کمان زه بر گلو بست از بی رنج و عذاب

و سپس در قصیده‌های که در سلام عام برای بشارت سلامت شاه خواند شرحی گفته که مطلع آن قصیده چنین است:

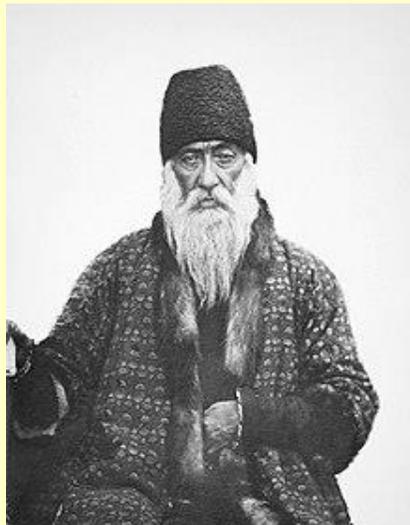
من از این پس می خورم می گرچلال است ارحرام \*\*\*\*\* نه ز منع مفتیان ترسم نه از غوغای عام\*

\* مقایسه شود با اعتماد السلطنه، ص: ۸۷. (م م)

بابا عالم معمر تاکری را بر آن واداشت که عمّامه و عبا و لباس زهد و تقوی را کنده کلاه شکاری بر سر گذاشته و به زی<sup>^</sup> جنگجویان در آمده قمه بر کمر بسته اسلحه گرفت و با کیسه کمر و شلوار سفر در قریه همی گذشت . لذا بعضی دیگر مانند محمد تقی خان نوجوان پهلوان و غیره نیز مسلح گشتند و مهمه در ما بین اهالی تاکر و قراء نور افتاده در اندیشه شدند که البتّه واقعه‌ای رخ خواهد داد و بایان عزم خروج دارند . و در اثناء آن احوال خبر تیر خوردن شاه به آن حدود رسید و میرزا یحیی<sup>^</sup> دانست که تیرصادق و همهرانش بر شاه کارگر نگشت و منجر به وخامت مآل بایّه گردید و تدبیری اندیشید سواره از تاکر به نام طهران بیرون راند و در شب مخفیانه برگشت و سه شبانه روز پنهان ماند.

### ص. ۷۹

آن گاه لباس درویشی در بر کرده تاج و اگال<sup>^</sup> بر سر و رشمه<sup>^</sup> بر کمر و پوست تخت<sup>^</sup> بر پشت و کشکول و تبرزین به دست از طریق بیراهه جنگل مازندران ترسان و لرزان به اتفاق عمّش ملاّ زین العابدین و با ملاّ رمضان بگریخت. و خود را پیاده به بندر مشهدسر بارفروش مازندران رساند و با ملاّ زین العابدین به کشتی درآمده به بندر انزلی رشت وارد شدند و مختفی و متواری گشت. و با اینکه عمّال دولت به شدّت در تجسس او بودند جان از ورطه<sup>^</sup> هلاکت به در برد. و متعصّبین معاندین خصوصاً شیخ عزیزالله عمّ جمال ابهی<sup>^</sup> شرح اعمال بایان تاکر را به اغراق آمیخته پی در پی متظلمانه و متضرّعانه نزد شاه ابلاغ داشتند . و آنان را جمعی غفیر متحصّن درقلعه<sup>^</sup> خطیر با قوی واستعداد کثیر خواندند و جمعی از ایشان را به اسم و رسم با القاب ائمه و شهدا و شجاعان<sup>^</sup> صدر اسلام یاد کرده غارتگر صفحه<sup>^</sup> مازندران شمردند . چنانکه شاه تیر خورده غضبناک فی الفور صدر اعظم را طلبیده بازخواست نمود که چرا خبر نداد و به شدّت تمام اطفاء نائره<sup>^</sup> و قلع و قمع بایّه تاکر را از او خواست . و صدر اعظم با اینکه کذب اخبار مذکوره را می دانست ناچار شد فوجی از سواران شاهسون را به سرداری



میرزا یوسف خان مستوفی الممالک آشتیانی

## ۸۰ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

حسن‌علی‌خان قاجار<sup>46</sup> مأمور این کار نمود. ولی برادر زاده خود میرزا ابوطالب خان را همراه فوج برای راهنمایی فرستاده اختیار اقدامات را در کف او گذاشت و خواهر ابوطالب خان حرم آقا میرزا حسن برادر مهتر (بزرگتر) جمال ابهی<sup>۱</sup> بود که سکونت در تاکر داشته املاک و احشام‌شان را سرپرستی می‌کرده. صدر اعظم به ابوطالب خان سپرد که اردو را زیاده از سه روز در تاکر نگه ندارد و به رعایا و سکنه قریه زیان نرسانند و پاس خاطر خواهر و شوهر خواهر و خانواده جمال ابهی<sup>۱</sup> را مراعات نماید و فقط شورشیان بایه را سرکوب و دستگیر کرده به طهران بیاورند. و نیز به حسن‌علی خان مذکور گفت که: ابوطالب را به جهات مذکوره همراه کردم ولی او جوانی ناآزموده است. تو او را به آنچه صلاح دولت و ملت و رعیت است دلالت نما و بی مشورت تو مبادرت به اقدامی ننماید. و دست خطی به خوانین و سران بلوک نور فرستاد که لدی الاحتیاج با سواران و استعداد خود کمک به ابوطالب خان و حسن‌علی‌خان نمایند و صورت حکمی که صدر اعظم به خوانین اطراف نور نوشت چنین است:

عالی‌جاهان سرکردگان طائفه خواجه‌وند را مرقوم می‌گردد که در این وقت به عرض اولیای دولت قاهره رسید که جمعی از قریه تاکر میان رود در سلک طائفه ضالّه بایه بنای شرارت و بی‌حسابی را گذاشته اند. حکم محکم قدر قوام اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه شرف صدور یافت و از کسانی که صاحب بلوک اند التزام گرفته شد که هریک به حسب حصّه و سهم جمعیت و تفنگچی حاضر کرده و به مراقبت عالیجاه فرزندی میرزا ابوطالب خان و عالیجاه حسن علی خان که مأمور انجام این خدمتند آنها را بالتّمام گرفته روانه دربار معدلت مدار شاهنشاهی دارند. به آن عالیجاهان نظر به مناسبت قرب جواری که به محال نور دارند مرقوم می‌شود که اولاً هرگاه علاوه بر جمعیتی که از نور مأمورند جمعیتی لازم باشد و عالیجاهان مشارالیهما بخواهند بدهید و دیگر آنکه اگر در حین گرفتاری آنها کسی از ایشان به محال مسکون خواجه‌وند بیایند و عبوراً فرار کنند گرفتن آنها را در عهده خود دانند و به هیچ وجه غفلت را جائز نشمارند.

عبده آقا خان ابن اسدالله

حرر فی شهر ذیحجه الحرام ۱۲۶۸ [سپتامبر - اکتبر ۱۸۵۲]

## ص. ۸۱

و ابوطالب خان جاهل و خالی از عطف بود و به سرداری خود مغرور گشت و از خواجه‌وند و یالرو و بلوک یالو و سائر طوائف آن حدود جمعیتی کثیر پیاده و سواره گرد آورد. و هرچند حسن‌علی خان سرتیپ به او نصیحت داد که من یقین کردم که در این حدود مخالفی نیست اعتنا نمود و بی‌خبر با افواج لشکر در تاکر

46 - در تاریخ نبیل حسین علی‌خان است. (مم)

ریختند. و آقا میرزا حسن که ابوطالب خان مذکور بدون تحصیل اجازه در محضرش نمی نشست عزم ملاقات وی و نصیحت و منع را نمود. ولی گماشتگان ابوطالب خان مانع از ورود شده گفتند سردار فرمود احدی را نگذارید نزد من بیاید. و آقا میرزا حسن نام خود را گفته بدو پیغام فرستاد و او قبول ملاقات نکرد و چنین جواب داد که: من امروز پدرم را نمی شناسم و از طرف سلطان مأمورم که مردان این قریه را سر ببرم و زنان و اطفال را اسیر و اموال را غارت کنم و تمامت بیوت را ویران نمایم. و فقط به پاس احترام آقا میرزا حسن و اهل خانه اش این را می پذیرم که هر زن بدان خانه پناه ببرد مأمون باشد و اگر غیر از این خواهشی باشد سبب تضييع شأن و احترامش خواهد شد. و آقا میرزا حسن چون چنین پیامها از طرف وی بشنید به بانگ بلند سخنان درشت در حقش گفته مراجعت به خانه خود کرد و اهالی قریه تماماً از خوف جان در شب به کوهها گریخته متواری شدند. و زنان خانه و اثاث البیت را گذاشته با صغار به خانه آقامیرزا حسن پناه بردند و ابو طالب خان نخست با رؤسا و مقربان اردو به عمارت آبائی جمال ابهی در آمدند و ابواب گنجینه ها را گشوده اشیاء نفیسه و اثاث البیت و ظروف قیمه قدیمه و کتب و خطوط بی مثل و غیرها را چندان که از حملش عاجز ماند بار کرده برد. و دیگر چیزها را درهم ریخته شکستیها را بشکست و سوزاندنیها را بسوزاند و ابواب عمارت را از جای کنده بیوت را خراب کرده آن بنای عظیم را منهدم و تلی خاکی ساخت. آن گاه به خانه های رعایا ریخته غارت نمودند و جمیع ابنیه قریه را منهدم کردند و بالاخره انبارهای گندم و جو که ذخیره رعایای قریه بود آتش زده سوزاندند.

و ابوطالب خان تفنگدارهای خونخوار به هر طرف در کوهها پی تجسس مرد و زن متواری روانه داشت تا اغنام و گله را جمع کرده آنچه از مرد و زن بیابند بکشند و یا دستگیر نمایند و نزد وی بیاورند. و سعی در گرفتاری محمد تقی خان مذکور و عبدالوهاب بیگ

### ص. ۸۲ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

و بابا خان و سائر مقتدرین بایه آنجا نمود. بابا خان گریخته جان به در برد و محمد تقی خان با عبدالوهاب بیگ خود را از رودخانه گذرانده مطمئن شده در دامنه کوه و کنار رود غنوده خوابیده بودند که تفنگدارها به این طرف رود رسیده دو تن را در آن طرف خوابیده دیدند. عبور از رود سخت بود و اندیشه کردند که شاید آن دو بیدار شده بگریزند. لذا بدون اینکه بشناسند هر دو را هدف گلوله کردند و خود را به آن طرف رود رساندند. عبدالوهاب بیگ به شهادت رسید و محمد تقی خان هنوز رمقی داشت و آن دو را حمل کرده نزد ابوطالب خان رساندند. و او جهد بلیغ نمود که زخمهای محمد تقی خان را بسته معالجه نماید و او را زنده به طهران برده به شاه بفهماند که چگونه شجاعی را اسیر کرده و چه فتح بزرگی را نائل گشت و نشان و لقب و امتیاز حاصل کند.

ولی محمد تقی خان پس از دو شب درگذشت.<sup>47</sup> و در آن هنگامه یغما و غارت رحیم نام چوپان جمال ابهی<sup>1</sup> گله ایشان را به در برده حفظ نمود ولی بعداً خود خیانت کرده عده‌ای گوسفندان را برد و خورد. و آقا میرزا محمد حسن می‌خواست رحیم را مجازات کند و جمال ابهی<sup>1</sup> از بغداد نوشته که متعرض رحیم نشوند و بقیه گوسفندان را به عمو محمد زمان بخشیدند.

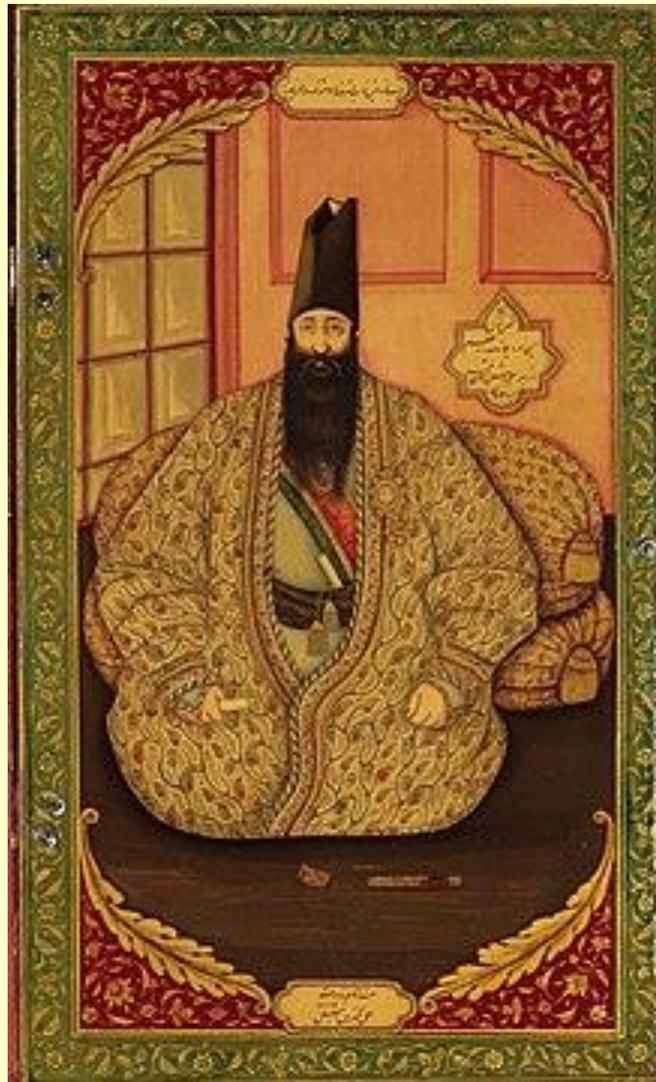
و ابوطالب خان تقریباً بیست و یک نفر از رجال بابیه را اسیر کرد. آورده‌اند که ملا فتاح را حکم داد محاسن ببرند و مامور سفاک مقداری از چانه آن مظلوم را نیز ببرید. و چون او را پا و سر برهنه زنجیر کردند و همراه اسرا روان داشتند در آن حال مشغول به تلاوت مناجات گردید. و بالجمله همه را به غلو زنجیر بسته با جمعی از زنان سر برهنه به اتفاق گروهی از سواران به طهران فرستاد و خود با حسن علی خان و اردو از عقب روانه شدند. و هنگام حرکتش آقا میرزا محمد حسن را هم برای آنکه با وی پرخاش کرده و از قتل و هدم و غارت رعایا نکوهش نمود امر به ارسال به طهران داد. و او پسر خود میرزا غلام علی را به جای خویش مقرر داشته سواره منفرداً به طهران رفت. و به اسرا در بین طریق از سواران و مردم هر محل جور و جفای بسیار وارد آمد.

### ص. ۸۳

و دریالوشی همگی را در خرابه مسکن دادند و اهالی آنان را سنگسار کردند. و چون به طهران رسیدند نسوان را در خانه محمود خان کلاتر و رجال را در انبار حبس نمودند. و بعد از ورود اردو ابوطالب خان و حسنعلی خان نزد شاه حاضر شدند و ابوطالب خان چنین عرضه داشت که: انقلاب نور ما فوق آن بود که به سمع شاهی رسید ولی بحمدالله به فرسلطانی خاتمه پذیرفت و آبادی را با خاک یکسان کردم. و شاه به ترکی از حسنعلی خان استفسار نمود و او معروض داشت که ابداً در آن حدود خبری از انقلاب و مخالفت نبود و فقط نتیجه‌ای که از این اردو کشتی حاصل گشت آنکه قریه خراب و ویران و عمارت میرزا بزرگ با تمام اثاثه‌اش تالان شد. و شاه از استماع سخنان وی خجل و متحیر گردید. و صدر اعظم ابوطالب خان را توییح و بازخواست نمود. و اما محبوسین مذکور چند تن از آنان به نام ملا علی بابای بزرگ و ملا علی بابای کوچک و ملا فتاح و محمد تقی بیگ و دو نفر دیگر در زندان به هلاکت رسیدند. و در محضر جمال ابهی<sup>1</sup> جان سپردند.

47- محمد تقی خان با عبدالوهاب و نوکرش بابا خان بالای کوه رفته استراحت کردند و چون در صبح بیدار شدند و وضع تاگر و اسراء را مشاهده کردند محمد تقی خان تاب نیاورده عزیمت قریه نمود. عبدالوهاب هر قدر ممانعت کرد تأثیری نبخشید. عاقبت هر سه به سوی قریه روان شدند. همینکه نزدیک رسیدند و اعداء شناختند به ایشان گلوله شلیک کردند. محمد تقی خان و عبدالوهاب بیگ اصابت گلوله کرده بیفتادند و بابا خان بگریخت و خود را به رودخانه انداخت و آب طغیان داشت او را برده نیز هلاک شد. و مادر محمد تقی خان بسیار متأثر بود. از فدا شدن پسرش در راه خدا شکر می نمود.

(مضمون بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء)



(میرزا آقا خان اعتماد الدوله) صدر اعظم نوری

### ص. ۸۴ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

چنان که دیده‌های ملا علی بابای بزرگ را در حال نزع به دست خود بستند و بعضی دیگر بعداً مرخص شدند. و ابوطالب خان هر چند در ازاء خدمت مذکور مقام امیر پنجه‌گی یافته فوجی به او واگذار شد ولی چندی نگذشت که در سن جوانی شربت ناگوار هلاک رابه سرکشید و هنگام مردن کسی جز آقا میرزا حسن بر بالینش نبود و سرش را به دامن گرفته شفقت و مهربانی می‌نمود. و این خبر چون به سمع صدر اعظم رسید پیوسته مساوی اعمال ابوطالب خان را در حق تا کر ذکر کرده و از محبت و عطف میرزا حسن تعجب و حیرت اظهار می‌داشت.<sup>48</sup>

<sup>48</sup> - آورده اند که ابوطالب خان برادرزاده صدر اعظم که ریاست کل اردو با او بود به فاصله یک ماه مبتلا به وبا شده چشم هایش از حدقه بیرون آمده هلاک گشت. میرزا خلیل یالرودی در همان سنه با اسب از روی پل ساقط شده از زیر شکم تا گلویش دریده چنان که شست و شو نیافته به همان حال مدفون

## کیفیت اجراء حکم عامّ شاهی به اعدام بایان در بلاد ایران

متعاقب واقعه هائله مذکوره در پایتخت فرمان شاهی برای عموم حکام و فرمانروایان و خوانین و علماء متنفذین کلّ اقطار ایران صدور یافت که طائفه بایبه به موجب فتاوی مجتهدین و مراجع احکام خارج از دین اسلام و ضالّ و مضلّ انام و دشمن پادشاه‌اند. باید همگی همّت بر قلع و قمع شان بگمارند و باید به سعی و جدّ تمام آحاد بایبه را دستگیر کنند و تحصیل شهادت و فتوی علماء در حقّشان نمایند و آنان را مهدورالدمّ و مباح الاموال و مهت و کال عرض شناسند و همگی را یا به طهران فرستند و یا به قتل رسانند.

ولاجرم در سر تا سر این مملکت میدان تاخت و تازیانه شده هنگامه قتل و اسر نفوس و نهب اموال گرم شد و عمّال دولتی آنچه خواستند و توانستند دست بر جان و مال اهالی گشودند. و مقتدرین و متعصّین دولت و ملت را بهانه به دست آمده در جلب اهواء و اغراض شخصیّه خود دو اسبه تاختند و مال و جاه و اعتبار و اشتهار نزد شاه و رؤسا اندوختند، بستند، کشتند، شکستند، خراب کردند و غارت نمودند. زنان با شوهررا به اسیری بردند فروختند و به زنی گرفتند. مظلومان دست خوش تطاول ظالمان واقع شدند و بسیار از زن و مرد این طائفه به تیر و شمشیر بیداد جان سپردند. و چه مقدار در حبس و زندان به خواری و مشقّت هلاک شدند و یا از

### ص. ۸۵

گرسنگی و برهنگی در کوهها و بیابانها تلف گشتند و نامشان از میان رفت و اموال و اثاثه‌شان را اعداء و دشمنان بردند و آثار و کتب

این امر سوختند و معدوم کردند. و چه عده‌ای از آحاد این طائفه مجبوراً عقیده خود را کتمان نموده از تعرض متعصّین و اعداء محفوظ ماندند.

و عده‌های قلیل به تدابیر و حمایت برخی از علماء و متنفذین که بی غرض و مرض بودند و یا در باطن و ضمیر خود تعلّقی به این امر داشتند نجات یافتند. از آن جمله در تبریز حاجی شیخ محمد نبیل قزوینی مورد توجه علماء و تجّار و محلّ تعرض حکومت واقع شد ولی به صرف مال و شفاعت برخی مستخلص و محفوظ گردید.

و نیز به امر حکومت فرّاشان کثیر به اتفاق بیست سوار دولتی به سرکردگی بشیر نامی شیر مأمور دستگیری بایان میلان شدند. و چون نیمه شب ورود نمودند دو تن از مدعیان محبّت به این امر یکی حاجی حسن بن یحیی<sup>۱</sup> و دیگر حاجی سعید باویلی برای ترس از جان و مال خود با آنان موافقت و مرافقت جسته ارائه طریق کردند. و

گردید. طهماسب فلیخان سرکرده کجوری را در همان سنه تابعینش قطعه قطعه کردند. نبی نام آریج که مدعی بود تیر کارگر به محمد تقی خان را او زد در روز عودت اردو از تاکر در خارج شهر آبادی از الاغ سواریش ساقط شده ارجاس<sup>۸</sup> از گلویش بیرون آمده هلاک شد.

سواران و فرآشان به خانه‌های بایان ریختند و هر که را دست یافتند از بستر خواب بیرون کشیده به خانه حاجی احمد بردند. همگی را با حاجی در بناء تحتانی خانه بستند و با هجوم عام دشمنان محلی تمامت اموال و ائانه خانه‌ها را غارت کردند. و یک یک از محبوسین را چوب بسیار زده نقود وافر گرفتند. و حاجی احمد را به فلک بسته پاهایش را از ضرب چوب مجروح نموده مبلغ سیصد تومان اخذ کردند. و در آن گیر و دار علی اکبر نامی از بایه به خانه حاجی کاظم از خویشاوندان خود پناهنده و مخفی گشت و حاجی مسلمان مذکور فرآشان و سواران را خبر کرده آن مظلوم را گرفته از شدت ضرب هلاک نمودند. و پس از زجر و اذیت بسیار که بر کبار و صغار وارد آوردند و اموالشان را تاراج کرده خانه‌هایشان را آتش زدند عده از اسرا را با کند و غل سوی تبریز بردند و در بین طریق ایشان را به اسماء و القاب شهداء کربلا و مخصوصاً محمد حسن و محمد جعفر جوانان نوس راپسران مسلم خوانده مسخره و استهزاء و اذیت و جفا کرده با شتم و لطم وارد تبریز و حبس نمودند. و از آن عده فقط حاجی محمد تقی و حاجی احمد که از مشاهیر و متمولین آن جمع بودند و نیز دو جوان مذکور آسوده شدند. حاجی محمد تقی به قونسول‌خانه روس پناه برد و حاجی احمد با پسران مذکور در خانه رئیس سواران بودند و مبالغی داده مستخلص گشتند. و دیگران بعد از مدتی که در حبس به سر بردند آنچه داشتند به حکمران و غیره داده رها شدند.

### ص. ۸۶ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۸ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

ولی هفت تن دیگر مکیولاً مغلولاً<sup>۱</sup> از تبریز به طهران آوردند و در انبار به کند و زنجیر و مشقت و عذاب نگه داشتند. و شش تن از ایشان به نام آقا محمد تقی و برادرش آقا عباس و حاجی عیوض و آقا حسین ابن آقا خلیل و آقا حسن و آقا حسین پسران عبدالرحیم متدرجاً در طول مدت پنج سال از حبس به خواری و سختی در گذشتند. و فقط آقا کاظم بن آقا محمد تقی مذکور پس از شش سال حبس در انبار مرخص و آزاد شده به میلان مراجعت نمود. و در بشرویه خراسان آقا سید حسن مجتهد جدیدالورود و فارغ از تحصیلات علمیه دینیه عراق عرب که پدرش به واسطه ملاحسین باب‌الباب اظهار ایمان می کرد به شدت و غلظت برضد این امر برخاست و از بایان آن قصبه نزد مجتهدین طبس سعایت و شکایت نوشت. و ملا محمد تقی مجتهد را که از این طائفه و پسر آقا عبدالرحیم مجتهد مشهور بشرویه بود و ملا عبدالرحیم مذکور در ایام ملا حسین در خصوص این امر ساکت بود سخنی در ایمان یا انکار نمی گفت ولی خلفش ملا محمد تقی قائم بر نشر این امر گردید با عده ای دیگر از مؤمنین امثال کربلایی حاجی بابا و کربلایی عبدالله غیب الله و کربلایی غلام رضا و کربلایی محمد طیبی را به اسم و رسم ذکر نموده ضال و مضل بر شمرد. و لذا حکمی از آقا محمد رضای مجتهد طبسی صادر شد که هفت تن از آن مظلومان را به طبس گسیل دارند و ملا محمد تقی اگر نزد اهالی قصبه تبریز از این امر جوید معفو باشد. و او به

مسجد رفته بر منبر برآمده در مجمع انام چنین اداء سخن نمود که: جمعی به بابی معروف شدند و اهالی آنان را لعن می‌کنند و ما نیز بر آنان لعن می‌فرستیم. این بگفت و از منبر نزول کرده به خانه خود رفت. و حاجی سید حسن مجتهد مزبور به علماء طبس شرحی نوشت که ملا محمد تقی بابی در محضر ناس به جای آنکه از این عقیدت تبرّی جوید بر لاینین<sup>49</sup> این طائفه لعن نمود. ولی آقا محمد رضا مجتهد مذکور اعتنا به آن سخنان نکرد و به وی نوشت که دست از تعرض به ملا محمد تقی و رفقاییش باز دارد. و لاجرم هفت نفر دیگر را به طبس برده نزد آقا محمد رضا حاضر ساختند و او قضاوت را به ملا عبدالعظیم از علمای طبس وا گذاشت و ملاّی مذکور حسن عقیدت به این امر داشته مکتوم می‌داشت لذا وسائل استخلاص محبوسین را به تدبیر فراهم ساخته همگی را به بشرویه عودت داد. در یزد آقا علی اکبر حکاک یزدی را حسب الامر حکمران گرفته به دار الحکومه کشیدند و اصرار نمود که او تبرّی از این امر کرده خلاص شود. چون امتناع ورزید توپ حاضر کردند و هر قدر زن و

### ص. ۸۷

طفل صغیرش دست به دامانش برده التماس نمودند بیشتر استقامت در اظهار عقیدت و ایمان کرد تا وی را هدف توپ ساخته شهید نمودند. و تا غروب آن روز به موجب منع حکومت قطعات جسدش را کس نتوانست جمع نماید. و نیز میرزا حسن آقا فاضل بن میرزا احمد از علماء ائمه جماعت یزد را به حکم نواب عبدالحیّ دستگیر کرده به دار الحکومه بردند و حکمران اصرار کرد که تبرّی از امر نماید و او استقامت و ثبات در عقیده و ایمان ورزید لذا وی را جمعیت سربازان با غریو شیپور و حضور انبوه تماشاگران به توپ بسته شهید نمودند. و هم آقا حسین نام زنجانی را که سرباز بود به امر حکومت به دهن توپ بسته گشتند. و نیز آقا محمد صادق نساج یزدی را به حکم نواب عبدالحیّ مذکور انبوه مردم به ضرب سنگ و چوب و غیره شهید کردند. و نیز ملاّ علی ترک مجتهد یزد برای نیل به استقلال ریاست دینیه کمر به مقاومت حاجی ملاّ باقر عالم شهیر اردکانی بست و شکایت به شهر کرمان که مرکز حکمرانی یزد بود نوشت و او را بابی ضالّ و مضلّ مهدورالدم خواند. لاجرم حاجی را به کرمان کشیده خیال قتلش را داشتند و لکن برای حسن اخلاق و آداب معاشرتش حکمران تغییر حال یافته مانع قتل او گردید. و نیز ملاّ علی مذکور به شدت تعرض با حاجی ملاّ مهدی عالم و واعظ شهیر یزد پرداخت و اذیت بسیار نموده خواست به جبر و عنف زنش را از وی طلاق گیرد و چون همان وقت دچار مرض فلج گشت دست از تعرض کوتاه کرده از حاجی پوزش نموده طلب دعا در حقّ خود کرد. و حاجی بعد از این حادثه موقتاً از تعرضات و تعدّیات وی مصون ماند. و بدین طریق همه روزه برخی از معروفین به این نام را دستگیر کرده بعضی را علماء چوب زده حبس می‌نمودند و گروهی را حکومت زجر داده به کند و قید می‌انداخت و جرم گرفته رها

می کردند. ولاجرم برخی از مستضعفین را بیم فرا گرفته سلب این اسم از خود نمودند. چنانچه میرزا حسین بن میرزا سلیمان مجتهد که مقداری از آثار حضرت نقطه اولی به خطش موجود است آخوند ملاعلی نقی روضه خوان را حکم داد که به جرم بایبت چوب زدند تا این نام را از خود رفع کرده به ریاست علمیه اسلامیّه نشست و اموال فراوان گرد آورد و دیگر از آن پس توهینی نسبت به این طائفه نمود. وحاجی رسول مهریزی از اصحاب وحید شهید حاجی سیدعلی مهریزی از معاریف این طائفه رابه قصد هلاک چوب وافر زد تا خود را بری نماید. و عدّه کثیر از این طائفه به کوه و بیابان فراری و متواری شدند چنان که ملاً محمد رضا منشادی قرب چهارسال در جبال

### **ص. ۸۸ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۹ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی**

اطراف مختفياً به سربرد. واز جمله شهدای یزدی آقا محمد هادی بن حاجی محمد صالح تاجر متمول اصفهانی الاصل یزدی المسکن از اصحاب آقا سید یحیی وحید شهید بود که چون بعد از ختم واقعات وحید در یزد حکمران بلد تعرض به اصحابش نمود و خانه حاجی محمد صالح مذکور را نیز یغما کردند مهاجرت به شیراز کرده در آنجا سکونت جست و در این موقع حسب الامر حکمران فارس وی را گرفته به شهادت رساندند.

### **شدائد حبس جمال ابهی در انبار طهران و کیفیت استخلاص از آن**

در آن ایام که هنگامه مذبحه<sup>۱</sup> عظمی برپا بود و آحاد این طائفه در سر تا سر ایران دچار قتل و غارت می شدند و جمال ابهی<sup>۱</sup> در سیاه چال طهران مقید به کند و زنجیر می زیست و خانه و عائله شان محلّ توجه و تعرض اعداء بود خواهران و برادران و خویشان سعی در استخلاص می نمودند، گهی نزد صدر اعظم تحف<sup>۲</sup> و هدایا ثمینه<sup>۳</sup> برده خواهش می کردند و هنگامی نزد سفیر روس کوشش و درخواست می نمودند ولی شاه ادنی رضایت در خلاصی ایشان نداشت. و مخصوصاً در شب و روز ناله و فریاد مادر شاه مرتفع بود و دستور قتل جمال ابهی<sup>۱</sup> را داد. و غلامان شاهی چند بار عباس مستخدم حاجی سلیمان خان را به انبار برده هیکل مطهر<sup>۴</sup> را از دور بدو نشان داده گفتند: اگر در باره این شخص شهادت دهی که در انجمن و مشورت حاجی حضور داشت مادر شاه خلعت و انعام داده ترا امین خلوت خود خواهد نمود. و او چون نزدیک می شد چشمهای خود را به دست مالیده و چند دقیقه به دقت ملاحظه کرده قسم یاد نمود که: من هرگز این شخص را در آنجا ندیدم و آنچه تأمل میکنم در نظرم نیست که ایشان را در جائی دیگر نیز دیده باشم. لاجرم از عباس مأیوس شدند و به این صدد برآمدند که جمال ابهی<sup>۱</sup> را مسموم نمایند و نزد مادر شاه تقرّب یابند. و عاقبت به تدلیس و تلبیس خود را به طعمی که از خانه شان به انبار می آوردند به جلدی<sup>۵</sup> سم<sup>۶</sup> بر کباب داخل کردند. و همین که جمال ابهی<sup>۱</sup> تناول فرمودند اثری جزئی در مزاج مبارک پدید گشته چندی منحرف از اعتدال شد. تا چون شیخ عظیم را گرفتند و حاجب الدوله و غیره افتخار کرده اشتهار دادند که رئیس بایبه را به دست آوردند و اقدام به هدف ساختن شاه حسب دستور او واقع شد، سفیر

روس به صدراعظم پیام نمود که نماینده سفارت به اتفاق حاجب الدوله به زندان روند و از آن رئیس محبوس در باره جمال ابهی<sup>۱</sup> برملا پرسند و سخنان او را ضبط نمایند تا حقیقت حال به نوع کامل معلوم باشد. و در وقتی معین شخصی محترم از طرف صدر اعظم و نیز حاجب الدوله و هم نماینده سفارت در محبس وارد شده از شیخ عظیم سؤالات نموده تقریراتش را ضبط کردند. و چون از او پرسیدند که در باره جمال ابهی<sup>۱</sup> چه شهادت و اطلاعی دارد میرزا سید حسین متولی قمی سابق الذکر از بایه که نیز محبوس بود مداخله کرده خواست جمال ابهی<sup>۱</sup> را به آنان بشناساند و بدین نوع شروع به سخن نمود که نفوسی اعظم از عظیم هم در ظل ایشانند. و حاجب الدوله از مداخله بیجای وی متغیر شده لطمه بر بناگوشش نواخت و گفت: فساد اقوال و اعمال تو بر همه واضح است. لب بپند و ساکت باش. و لذا شیخ عظیم چنین تقریر کرد که: من قبل از این در مجلسی ایشان را دیدم ولی بعد از آن دیگر اسمی از ایشان فیما بین بایه نشنیدم. و اما رئیس این طائفه همان بزرگواری بود که در تبریز به دارش زدند و برخی از نادانهای اصحاب به زعم خویش به صدد قصاص برآمدند. و من به نوع کامل از ما وقع مطلعم تا آنکه چنین عملی وقوع یافت. و جوانی که شاه را از اسب غلطاند و بر سینه اش نشست چنان که شاطران ترسیده گریختند صادق نام تبریزی و شاگرد قناد بود. و دو سال ملازمت من را داشت و در آن مدت پیوسته بی فکرانه نقش انتقام از مولای خود را بر ضمیر می بست. و با عجلت و شتاب مبادرت نموده کاری از پیش نبرد و اگر تدبیر و تجربه داشت نوعی عمل می نمود که مقصود انجام گرفته تمام و کمال می یافت و با ساچمه حمله نمی کرد. به آن خدای که ما را آفرید سوگند است نه ایشان (جمال ابهی<sup>۱</sup>) و نه دیگران ابداً از این واقعه خبر نداشتند و همان چند نفری که من می شناسم عامل بودند. و حقیقت حال جز این نیست و شما آنچه در نظر دارید و می خواهید با من رفتار نمایند.

وسید متولی که از جهت بیم و خوف و سعی در استخلاص خود پیوسته دیگران را گرفتار و مبتلا می نمود محض ابراز برائت خویش قلم تراش به دست گرفته گوش شیخ عظیم را ببرید و معذکک حاجب الدوله به محبس آمده بدو گفت: شاه فرمان به عقاب و شکنجه تو داد و حال خواه کسی دیگر را از بایان نشان دهی یا نه امر شاهی را به انجام می رسانم. و حکم نمود وی را برهنه کردند و میرغضبان بیش از دویست جای بدنش را داغ نهادند چنانکه ناله و فغانش همی بلند بود و ملجائی نداشت و بیش از همه محبوسین دچار بلیات و شکنجه گردید.

### ۹۰ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۹ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

و شیخ عظیم تحمل و استقامت ورزید و بلایا را بر خود خرید و موجب حفظ جمال ابهی<sup>۱</sup> گردید. و تقریراتش را نمایندگان سفارت روس و صدراعظم ضبط کردند و ایستادگی نموده استخلاص جمال ابهی<sup>۱</sup> را طلبیدند. و شاه خواه

نخواه اجازه داد و صدراعظم امین خویش حاجی علی نام را مأمور ساخت که هیکل مقدّس را از زندان بیرون آورد . و حاجی علی همین که داخل زندان شد هیکل لطیف را چنان ضعیف و نحیف و نیز وضع شدید و کثیف سجن را مشاهده کرد متأثر و متغیّر گشته بر ظالمین نفرین نمود و به جمال ابهی<sup>۱</sup> معروض داشت که : ما گمان بردیم صدر اعظم شما را محض تسکین مدعیان در محلی مخصوص مقرر داده اسم حبس بر آن نهاد و هرگز تصوّر نمی کردم در چنین مکان با قاتلان و سارقان و در زنجیر گران نشاند . و جبّه خود را تقدیم نمود که بر دوش مبارک اندازد و با لباس زندانیان به مجلس صدر اعظم وارد نشوند . و جمال ابهی<sup>۱</sup> قبول نفرمودند و با همان لباس به مجلس صدارت درآمدند .

و نخستین سخنی که صدر اعظم معروض داشت این بود که : اگر نصیحت مرا می شنیدید و دل از این امر برمی داشتید امور به اینجا و این حال منتهی نمی شد . جواب فرمودند : و شما هرگاه نصیحت مرا می شنیدید کار دولت ایران به اینجا نمی کشید . و صدر اعظم را نصیحت مبارکه به یاد آمد که حین وصول خبر شهادت نقطه<sup>۲</sup> اولی به او فرمودند : حال کار این طائفه مشکلتر و آتش فتنه مشتعلتر گشت . لذا عرض کرد : بلی همان طور شد که فرمودید . حال چه باید کرد؟ فرمودند : به حکام ولایات نوشته شود ابداً به نام بابی متعرض مردم نگردند و قتل و غارت نکنند و دست جور و ستم از رعایا برکشند و الاً یوماً فیوماً این آتش افروخته تر شود . و صدر اعظم قبول کرده به فرمانگذاران و عمال دولت در ایالات و ولایات مملکت نوشت و منع اکید نمود که دیگر بدین نام احدی را تعقیب نکنند و تعرض نمایند . و بالاخره شاه با امنای دولت مشورت کرده مقرر داشت که جمال ابهی<sup>۱</sup> در مدت یکماه تدارک سفر دیده از خاک ایران خارج شوند و مقیم مملکتی دیگر گردند . و میل سفیر روس این بود که به روسیه توجّه فرمایند ولی جمال ابهی<sup>۱</sup> قبول نفرموده اقامت عراق عرب را اختیار نمودند . و لذا پس از یکماه از طهران به عزم عراق حرکت نمودند .

## ص. ۹۱

و در برخی از بیانات الهیه چنین مسطور است قوله<sup>50</sup>:

این مظلوم در ایّامی که حضرت سلطان ایّده الله ربّه الرّحمن عزم توجّه باصفهان نموده اذن حاصل کرده قصد زیارت بقاع مقدّسه<sup>۳</sup> منوره<sup>۴</sup> ائمه صلوات الله علیهم نموده و بعد از رجوع نظر بگرمی هواء دارالخلافه و شدّت آن بلواسان رفتیم . و بعد از توجّه حکایت حضرت سلطان ایّده الله تبارک

50- برخی حکایت نموده، اند که جمال ابهی<sup>۱</sup> بعد از خروج محبس به خانه برادرشان آقا میرزا رضا قلی ورود فرمودند چه که اولیای دولت تمامت عمارت هفت دست<sup>۵</sup> را به نوعی که در بخش دوم آوردم بغما و تصرف نمودند . و خانه میرزا رضاقلی واقع درکوچه ایاز بازار معروفه کنارخندق بود و بازار مذکور در این عصر تجدیدات بملوی از میان رفته در جای آن خیابان تأسیس گشت .

و تعالی واقع و در آن ایام امور منقلب و نار غضب مشتعل . جمعی را أخذ نمودند از جمله این مظلوم را . لعمر الله ابدأ داخل آن أمر مُنکر نبودیم و در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت . معذلك ما را اخذ نمودند و از نیاوران که در آن ایام مقرّسلطنت بوده سر برهنه و پای برهنه پیاده با زنجیر بسجن طهران بردند چه که يك ظالمی سواره همراه کلاه از سر برداشت و به سرعت تمام باجمعی از میرغضببان و فرّاشان ما را بردند . و چهار شهر در مقامی که شبه و مثل نداشت مقرّ معین نمودند . اما سجن که محلّ مظلوم و مظلومان بوده في الحقیقه دخمه تنگ تاریک از آن افضل بوده . و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند از آنجا از سه پله سرایش گذشتیم و به مقرّی که معین نموده بودند رسیدیم . اما محلّ تاریک و معاشر قریب صد . پنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین طرق بوده . مع این جمعیت محلّ منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم . أقلام از وصفش عاجز و روائح منتنه اش خارج از بیان و آن جمع اکثری بی لباس و فرّاش . الله يعلم ما ورد علينا في ذاك المقام الأنتن الأظلم . و در ایام و لیالی در سجن مذکور در اعمال و احوال و حرکات حزب بای تفکر می نمودیم که مع علّو و سمو و ادراک آن حزب آیا چه شده که از ایشان چنین عملی ظاهر یعنی جسارت و حرکت آن حزب نسبت بذات شاهانه . و بعد این مظلوم إرادۀ نمود که بعد از خروج از سجن بتمام همت در تهنیت آن نفوس قیام نماید . و در شبی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه علیا إصغا شد : انا نصرک بک و بقلمک . لا تحزن عمّا ورد عليك و لا تحف انک من الأمنین . سوف یبعث الله کنوز الأرض و هم رجال

ص. ۹۲ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۹ ه ق - ۱۸۵۲ میلادی

ینصرونک بک و باسمک الذی به أحیا الله أفئدة العارفين . و چون مظلوم از سجن خارج حسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیه روس بعراق عرب توجه نمودیم . و بعد از ورود باعانت الهی و فضل و رحمت ربّانی آیات بمثل غیث هاطل نازل و باطرف ارض ارسال شد و جمیع عباد را مخصوص این حزب را بمواعظ حکیمانه و نصایح

مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادان بپر و دانائی بدل گشت و سلاح باصلاح . و در ایام توقف در سجن ارض طا اگر چه نوم از زحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود ولكن بعضی از اوقات که دست میداد احساس میشد از جهت اعلاي رأس چیزی بر صدر می، ریخت بمثابة رودخانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی برارض بریزد و بان جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر. و در آن حین لسان قرائت می، نمود آنچه را که بر اصغاء آن احدي قادر نه.

و نیز در صورت مناجاتی مصائب و بلیات وارده را چنین شرح دادند:

### هُوَ الْأَعْظَمُ الْأَبْهَى

سبحانك اللهم يا الهي لك الحمد بما أنفقتني لإحياء من في سمايك و ارضك و جعلتني هدفاً لسهام القضاء لإعلاء كلمتك. فأهد يا الهي عبادك الي سواء الصراط. إنك انت العزيز الوهاب . . . فسبحانك اللهم يا الهي اناديك حين تتابع البلايا عن سحائب قضائك وترادف الرزايا عن غمائم امضائك الي متي تشرينا من كووس السراء في مملكتك و الي متي ترزقنا كأوب الضراء بين عبادك أقطعت امطار فيض فضلك بعد الذي اشاهد بانها جارية في بلادك أسددت ابواب رحمتك و افضالك بعد الذي اري بانها مفتوحة علي وجه خلقك فوعزتک يا محبوبي قد صار شراب محبيك عن دم قلوبهم و طعام مخلصيك من قطعات اكبادهم و قضي عليهم الأيام و ما هبت عليهم نسبات رحمتك و امضي عليهم الليالي و ما مرت عليهم نفحات عنايتك أتمنعهم يا الهي عن شاطئ بحر عزك بعد الذي اقروا بوحدانيتك أظردهم يا سيدي عن جوار قدسك بعد الذي اعترفوا بفردانيتك فسبحانك سبحانك يا مقصودي قد وصل البلية الي مقام ما امهلنا حتي يخرج النفس عن انفسنا

ص. ۹۳

بعيـث احاطتنا عن كل الجهات و اخذتنا بأخذ شداد فوعزتک يا الهي صرت متحيراً في ذكر بلاياک الواردة و رزاياک التازلة و لم ادر من اي بلائي اشكو اليک أشكو يا الهي عن سجنی في اشهر معلومات او عمّا ورد علي فيه من سلاسل الذي كسرت عنقي من ثقلها او حديد الذي كان علي رجلاي عمّا اكتسبت ايدي الأشقياء او عمّا جعلن اهلنا اساري بين يدي الأعداء او عمّا اخذوا اموالنا و خرّبوا بيوتنا او اذكري يا الهي حين الذي اخذوني و اذهبوني من قرية الي مدينة و كان رأسي عرباناً و رجلي متحافياً و عنقي مغلولاً و ايدي مشدوداً ثم اجتمعوا علي العباد و منهم عرفوني و منهم الذين ما عرفوني و الذين هم عرفوني فمنهم كانوا قائمون و متحيرون في امري فمنهم كانوا ان يشمتوني و الذين ما عرفوني كلهم رموا نحوي بما تيسر لهم من الحجر و الخشب كأنهم ما شربوا خمر الانصاف و ما شمو روايح الايتلاف فوجمالک القديمة و انوار وجهک البديعة وردوا علي ما

استحيي ان اذكره بين يديك و القلم لن يحرك عليه و المداد لن يجري به و اللّوح لن يحمل و النّفوس لن تطيق اذاً اختم بذلك يا الهي او اذكر حين الذي اخرجونا مع نساءنا و اطفالنا عن اوطاننا و ما انت احصيت عمّا ورد بنا و نزل علينا او اذكر ما ورد بعد ذلك علينا . . الخ.

### واقعات سفر جمال ابهي به عراق

جمال ابهي<sup>۱</sup> روز اول ماه بهمن واقع در نیمه اول ماه ربیع الآخر سال ۱۲۶۹ هجری قمری [۲۱ ژانویه ۱۸۵۳] از طهران به عزم عراق خارج شدند و عائله محترمه و دو برادر خود آقا میرزا موسی ( کلیم) و میرزا محمد قلی را همراه بردند. و چون در مدت یکماه که ناصرالدین شاه مهلت تدارک ما یحتاج سفر قرار داد تهیه تمامت لباس و اشیاء لازمه سفر برای عموم همراهم میسر نبود و در آن موسم زمستان سرما به غایت درجه شدت و سورت<sup>۲</sup> داشت عبور از طریق سخت کوهها خصوصاً همدان و گردنه اسدآباد به نهایت صعوبت گذشت. و در این مقام برخی از بیانات صادره از قلم ابهي<sup>۱</sup> در اثناء طی سفر را که شارح احوال روحانیه و اوضاع صوریه است ثبت می نمایم و هی هذه: 51

### ص. ۹۴ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۹ ه ق - ۱۸۵۳ میلادی

احرف حمدحقائق و رقائق حمد مخصوص ساحت قدس قرب حضرت سلطانی است که از لطائف بدایع عنایت خود کلّ من فی الملک را از عماء کافور بعرضه ظهور آورد و جمیع موجودات را از هویت نیستی در عرصه هستی برای ظهور مقصود موجود فرمود و غیاب هستی موجودات را بقاء هستی مطلق قائم و مشرف نمود تا کلّ موجودات از غیب و شهود از رحمت واسعه باز نمانند و از استوای عرش عدال محروم نگردند. و در هر وجودی رمزی و از هر رمزی امری مقرر داشت که سادجیات مجردات هویت اکوان بمرکات گوناگون حرکت نمایند تا تدبیر ملکوت او در عرصه ناسوت ظاهر و هویدا گردد و بحر شیئی فرصتی بخشید و بقدر وسع او قدرت بخشود. و بعد تکلیف امر و نهي عرضه داشت تا طغیان و ایمان کلّ معلوم شود و بثمرات اعمال و افعال خود برسند و بانچه کسب نموده، اند سزا داده شوند. لقمان به پسرش ناتان میفرماید: یا بني انما ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بهاء الله انّ الله لطیف خبیر. چگونه میشود از برای احدي مفری و مقری. کلّ در قبضه قدرت او اسیرند همچنان که سرّ قضا و حرف امضاء امیرالمؤمنین ع میفرماید: کلّ شیئی فی قبضه قدرت او اسیرند همچنان که سرّ قضا و حرف امضاء امیر مقلّم المؤمنین ع می فرماید: کلّ شیئی فی قبضه قدرتک اسیر و انّ ذلك عليك سهل يسیر. فسبحان الذي بیده ملکوت کلّ شیء و انه قد کان علي کلّ شیء قدير. یا الهي و سیدی و رجائی چگونه وصف نمایم آیات قدس ترا با این زبانی که کالّ است از ذکر ادبی محامد سلطان ازلیت تو و چگونه

51- این لوح مبارک در کرد کرمانشاه خطاب به صدراعظم ناصرالدین شاه، میرزا آقا خان نوری ملقب به اعتماد الدوله در هنگام سرگونی جمال مبارک و عائله مبارک به بغداد نازل شده است و در ص. ۵۸۰- ۵۸۴ کتاب عنقای بقاء در قاف وفا ثبت است.

ملاحظه نمایم آثار انس ترا با این چشم هائی که کور است از مشاهده قُمص 52 جمال ملیک ابدیت تو و چگونه استماع نمایم الحان ملیح ترا با این گوشهائی که کر است نزد تغزّد حمامه سرمدیت تو و چگونه ادراک نمایم لطائف بدایع حکمتهای ترا با این هوشی که مدهوش است نزد ظهورات تدابیر حضرت قیومیت تو. چه لطیف است مکرمت و مرحمت تو که فرو گرفته جواهر ساذجیات اکوان را و چه بدیع است رحمت و رأفت تو که فرا گرفته اعلی مراتب هویات امکان را. پاک و منزّهی از وصف هر جوهر مجردی متعالی و مقدّسی از نعت هر منزّه و مقدّسی. کلّ نعتها در ساحت قدست و کذب صرف است و جمیع وصفها در فناي انس تو افک محض است. قرار نرمودی برای احدی طریقی برای معرفت خود جز عجز بخت و مقرّر نداشتی برای نفسی مفترّی جز نیستی بات. الهی قصرت الألسن عن بلوغ ثنائک و عجزت العقول عن ادراک کنه جمالك.

ص. ۹۵

با تمام این نقص و عجز ندا میکنم ترا بندای اصفیای تو که ای سلطان من و محبوب من مطمئن فرما قلب این ذره فانی را بر جوع بسوی طلعت باقی خود و روشن فرما چشمهای مرا بمشاهده جمال حضرت وهابیت خود و از فوّارهای نور خود رشحات سروری عطا فرما و از کأسهای بلور خود طفحات کافوری عنایت نما و از حیاض محبت بید ملاطفت شراب انس کرامت فرما تا مستریح شود فؤاد من در ساحت حضرت محبوبیت تو و منصعق شود عقل من در بساط سلطان مجذوبیت تو. همچنانکه عماء کافور و صرف ظهور وهویه نور سرّ الموحدین سید الساجدین روحی فداه می فرماید و اجعلني من الذین اطمئنت بالرجوع الی ربّ الأرباب انفسهم و قرّت بالنظر الی محبوبهم اعینهم و من الذین تغرّست اشجار الشوق الیک فی حدائق صدورهم واخذت لوعة محبتک بمجامع قلوبهم و هم الی اوکار الأفكار یاؤن و فی ریاض القرب و المکاشفة یرتعون. خلق فرمودی این ذره دکا را بقدرت کامله خود و پپروریدی به آیدای باسطه خود و بعد مقرّر داشتی بر او بلایا و محن را بحیثیتی که وصف آن بیابان نیاید و در صفحات الواح نگنجد. گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی آخر در غلّهای محکم بستنی و بدنی را که بلباس حریر و دیبا راحت بخشیدی عاقبت بر ذلت حبس مقرّر داشتی. قلّدتني قضائك قلّاند لا تحلّ و طوّقتني اطواقاً لا تفکّ. چند سنه می، گذرد که ابتلا بمثل باران رحمتت و در جریان است و بلایا از افق قضا ظاهر و تابان. و در این ایام مقعد انس و محفل امینی برای این بنده مقدر نرمودی. در اول بخدمتکاران با رحمت و رأفت تربیت نمودی و در آخر باصحاب غضب و رجال سطوت واگذاشتی. بسا شبها که از گرانی غل و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها از صدمات ایدی و السن آرام نگرفتم. چندی آب و نان که برحمت واسعه بچووانات صحرا حلال فرمودی بر این بنده حرام نمودند و آنچه را بر خوارج جائز نبود بر این عبد جائز داشتند تا این که عاقبت حکم قضا نازل شد و امر امضاء بخروج این بنده از ایران در رسید. با جمعی از عباد ضعیف و اطفال صغیر در این هنگام که از شدت برودت امکان تکلم ندارد و از کثرت یخ و برف قدرت بر حرکت نیست بعضی از اطفال از مفارقت اخبار آیات فراق قرائت می نمایند و برخی بعلت یأس از وطن و دیار کتملّ السّلیم ناله میکنند و در بیابان حیرت سرگردان میگردیم و در صحراهای حسرت رجای ترا میطلبیم که شاید نسیم

رحمت تو آید و احسان قدیم تو در رسد. فَلَكَ الحمد علي حسن بلائك و سبوغ نعمائك و ظهور ابتلائك اذ انك انت الله لا إله إلا أنت و إنا كنا من فضلک سائلون.

### ص. ۹۶ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق - ۱۸۵۳ میلادی

ولکن صدر اعظم مردی سالخورده محترم از نواب قراشان شاهی را در رکاب مبارک مأمورنموده به حکام طول راه نوشت که کمال تجلیل و احترام مجری دارند. و سفیر روس نیز سواری مخصوص از صاحب منصبان سفارت همراه روانه داشت که تا بغداد با نایب شاهی در موکب مبارک باشد و به آنچه امر فرمایند عمل کند. <sup>53</sup> لذا با آنکه هر کسی تصور خطر برای هیکل مطهر می نمود این سفر به غایت سلامت و جلالت گذشت و هریک از حکام و اشراف معمورات و بلاد واقعه در طریق غایت احترام و انقیاد ابراز داشتند. و چون امر دولت بود که سواران همراهم موکب ابهی<sup>۱</sup> ضروریات و ما یحتاج را در هر منزلی از اهالی آنجا بگیرند و جمال ابهی<sup>۱</sup> ممانعت فرمودند و ملائکین و ارباب قری هر چند سعی می کردند که هدایا تقدیم نمایند قبول نمودند تا به کرمانشاه رسیدند و چند یوم توقف نمودند. شهرت عظمت ابهی<sup>۱</sup> در آن بلد پیچید و زوار مشاهد متبرکه که عراق که از بلاد مختلفه ایران در آن بلد مجتمع شده برای منع دولت سرگردان بودند هر یک به واسطه و عنوانی خود را به موکب ابهی<sup>۱</sup> پیوسته عازم عراق گشتند. و عده قلیلی از بایان در آنجا اقامت داشتند. موقع فارغی به دست آورده به محضر مبارک تشرّف جستند و انجذاب یافتند. از آن جمله میرزا عبدالله کفش فروش قزوینی و آقا غلام حسین تاجر ششتری بودند. و میرزایحیی<sup>۱</sup> ازل نیز به نوعی که نگاشتیم به اتفاق عمش میرزا زین العابدین چون از نور و مازندران با لباس درویشی خود را به بندرانزلی گیلان رساند از طریق کوه و صحرا و دهات و قری متدرجاً به کرمانشاه وارد شده اقامت جست و با عده مذکوره مؤانست گرفت و در غایت تستر<sup>۲</sup> و کتمان بزیست و محض اخفاء نام و مقام خویش گاهی برای عبدالله مذکور کفش می فروخت. و آقا غلام حسین ششتری مزبور چون مدتی در کرمانشاه با ملا عبدالکریم قزوینی سابق الذکر که در حقیقت این بیانات در بعضی از الواح صدور یافته قوله:

ص. ۹۷

53- امپراطور روس نیکلایویچ و سفیر مقیم آن دولت در طهران پرنس دولقارکی [دالگروکی Dolgoruki] و مسیو انیچکوف [Anitchkov] زارژدفر<sup>۸</sup> بود بعداً وارد شد و نیکلا در سال ۱۲۷۱ [۱۸۵۵] وفات نمود و بر جایش الکساندر دوم به سلطنت نشست.

« از بدو امر احدی مطلع نه جز دو نفس أحد منهما الذی سمی بأحمد 54 استشهد فی سیل رب استشهد فی سیل ربّه والأخر من سمی بالکلیم » معاشرت داشت وعظمت مقام ابهی<sup>۱</sup> را از وی شنیده تعلق کامل یافته ارادت به ایشان می‌ورزید و مکرر به دوستان خود از این طائفه چنین گفت: هنگامی که جناب آقا میرزا احمد حسب الامر جمال ابهی<sup>۱</sup> از کرمانشاه عازم طهران می‌شد پرسیدم که: با همه نام و مقامی که ازل را فیما بین این طائفه در طهران است چرا ذکر می‌کردی از او ابداً نکرده و فقط ارادت و اخلاص به جمال ابهی<sup>۱</sup> دارید؟ در جواب گفت: حقیقت امر این است که ازل نام و شهرتی یافته ولی اصل کمال و حقیقت با بهاء الله می‌باشد. و مصداق کلام میرزا احمد بر من مکشوف و مشهود گردید چه ازل را نسبت به خود چون موری نزد سلیمان دیدم و ایشان را در هر نوبت که فیض لقا یافتم مستولی و محیط بر خودم مشاهده کردم. و آقا غلام حسین مذکور در بدو ورود میرزا یحیی<sup>۱</sup> به کرمانشاه برای اشتیاقی که به ملاقاتش داشت شبی ضیافت مجلّانه از او نمود و در خانه خویش او را مقرر و مسکن داد ولی چون سؤالاتی چند کرد و میرزایحیی<sup>۱</sup> از عهده جواب و حلّ مسائل بر نیامد در شبی دیگر مراعات تجلیل از وی ننمود حتی فراش و بستر کهنه برایش بگسترده. و بالجمله میرزا یحیی<sup>۱</sup> نیز در کرمانشاه به واسطه عبدالله قزوینی و همراه آقا میرزا موسی کلیم به محضر ابهی<sup>۱</sup> وارد شد و عرض نمود که در جوار مبارک قرار گیرد ولی نوعی مستور و مکتوم باشد که احدی از منزلش مطلع نگردد و روزها به کسب و شغلی اشتغال جوید. و چون بعد از فتنه خطیره مذکوره طهران که رکن مهمّش میرزا یحیی<sup>۱</sup> بود و چنان مذبحه عظمی برقرار گشته ارکان و مشاهیر این طائفه قربانی شده منجر به قتل و غارت عمومی هوترق و توارری بایان گردید جمال ابهی<sup>۱</sup> از مخالفت و اعمال وی متأثر شده عزم الهی بر قیادت<sup>۱</sup> و هدایت این طائفه قرار یافت التفاتی مانند سابق ایام به او ننمودند. و مبلغی نقود به او دادند تا چند بار پنبه خریده به عنوان تجارت و حمل امتعه از طریق سنندج به بغداد به اتفاق عمّش میرزا زین العابدین مذکور شتافت. و به آن مدینه وارد شده در کوچه زغال فروشان محلّ و منزل گرفت و نام حاجی علی بر خود نهاده عمّامه بزرگی بر سر بسته در بازار معروف هراج به کفش فروشی پرداخت. و خویش را نزد احدی معروف نساخته به غایت اختفاء و استتار بزیست. و چون موکب جمال ابهی<sup>۱</sup> عزم حرکت از کرمانشاه نمود نظر به این که گماشته سفیر روس پیری ناتوان بود آقا میرزا موسی کلیم خود را به نام و مقام او برقرار داشته امور را در عهده گرفت و به هر

### **ص. ۹۸ - سال هم ظهور واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق - ۱۸۵۳ میلادی**

منزلی قبل از ورود موکب ابهی<sup>۱</sup> ورود نمود خیراز ورود مبارک می داد و محلّ و مسکن معین می کرد. و موکب ابهی<sup>۱</sup> با نهایت عظمت و اجلال منزل به منزل ره نوردیدند. و در آن ایام با همه قتل و قلع و قمع که دولت ایران از

بابیه نمود عده مهمی از این طائفه از طبقه شیخیه و متصوفه و متشرعه در ایران و عراق عرب می زیستند. و از طائفه علی اللّهیّه جمعی در صحنه و کردند اقامت داشتند و ارتباط آنان را با قره العین در دو بخش سابق نگاشتیم. و از مشاهیرشان تیمور شاه و نیز سید برکت در کردند بود که ظهور حضرت باب را ظهور الله می خواند. <sup>55</sup> و چون موکب ابهی<sup>۱</sup> به قصبه گرند رسید حیات قلی خان علی اللّهی که حاکم بود ابراز اخلاص بسیار نموده خواست جمال ابهی<sup>۱</sup> را به منزل خود وارد کرده به شرائط ضیافت و خدمتگزاری پردازد قبول نفرمودند. و او یک بار برنج با گوسفند و مقدار بسیاری روغن برای صرف مطبخ فرستاده سوگند خورد که از رعیت اخذ نکرده بلکه از مال شخصی خودش می باشد. و چنین پیام کرد که التماس می کنم قبول فرموده منت بر علی اللّهیان گذارید. و جمال ابهی<sup>۱</sup> به ملاحظه شدت اخلاص وی قبول فرموده اظهار عنایات نسبت به او و طائفه اش نمودند. و تمامت سکنه کردند اظهار اخلاص و محبت نسبت به جمال ابهی<sup>۱</sup> نمودند چنان که بعد از آن هر کس از این جماعت از کردند عبور کرد منتهای مهربانی و مهمان نوازی از ایشان دید. و از آن طائفه بعداً پیوسته به بغداد آمده محضر مبارک را زیارت می نمودند.

## ص. ۹۹

و بدین طریق موکب ابهی<sup>۱</sup> به خاک عراق عثمانی وارد شد. و امر فرمودند که آقا میرزا موسی کلیم مقدمه<sup>۲</sup> به خانقین رفته باغ بسیار با صفائی در نظر گرفت که جوی آب روان و گل فراوان و یک طرف نخلستان و طرفی دیگر نارنجستان داشت. و جمال ابهی<sup>۱</sup> در آن باغ فرود آمده چای آشامیدند و به حالت تبسم به همراهم خطاب کرده فرمودند: دیگر چه خواهند گفت؟ الحمد لله از خاک ایران بیرون آمدیم و به عون الله با کمال صحّت و

55- در روزنامه<sup>۱</sup> وقایع اتّفاقیه منطبعه طهران مؤرخه روز پنجشنبه ۲۶ رجب سنه ۱۲۶۹ [ ۵ مه ۱۸۵۳ ] تحت عنوان اخبار کرمانشاهان مسطور است: « در روزنامه<sup>۱</sup> این ولایت نوشته بودند که تیمور نامی به قوت خیالات باطله و وسوس شیطانیّه ادعای بعضی مقامات می کرده و چند نفر از عوام را فریفته بوده است. و خیال داشته است که کمک جمعی را به دایره خود داخل سازد و به راه ضلالت بیندازد. چون دفع این گونه اشخاص که مخرب بناء دین و مایه گمراهی و اعراض عوام از طریق شرع متین می شوند از جمله لوازم است نواب شاهزاده عمادالدوله از قراری که نوشته بودند بر حسب حکم همایون شاهنشاهی او را به سزای اعمال خود رسانده و آتش فتنه او را فرو نشانده است.»

امیرزاده امام قلی میرزا عماد الدّوله به حکومت کرمانشاهان مفتخر آمد . . . ملاً علی اصغر نام که از « داعیان میرزا علی محمد باب بود به لطائف الحیل به دست آورده به دارالخلافه فرستاد. و همچنین تیمور نامی از قبیله گوران که مدعی نیابت حضرت صاحب الزّمان بود و عوام کالاً نعم را به متابعت و مباحثت خویش طلب می نمود جمعی را غفلتاً به گرفتن وی مأمور داشت. آن را گرفته به کرمانشاهان آوردند حین ورود روانه دیار عدمش فرمود.»

(حقائق الاخبار ناصر)

عافیت به عراق عرب وارد شدیم. هر خیالی کردند بر باد رفت و ما در چنین جای با صفائی با نهایت سرور و ابتهاج نشستیم. و آن ایام موسم بهار و نوروز مطابق با نهم جمادی الآخری ۱۲۶۹ بود.

نبیل زرنندی در منظومهٔ مثنوی خویش که وصف این احوال نموده در ابتدا حکایتاً عن المبشر الأعظم چنین سرود:

گفت من باب خدای ذو المنم	هم بشیر یوسف ابھی منم
هر که وارد شد از این فرخنده باب	گشت وارد بر بساط مستطاب
هر کسی اعراض از این باب کرد	خویش را رانده در وهاب کرد
بود از نزد ملیک مستطاب	شرح سوره یوسفش اول کتاب
آنکه شد قیوم اسماء نام او	لب به لب از رام <sup>۱</sup> ابھی جام او
اندر او مسطور کی سلطان من	شد فدای تو به کلی جان من
فی تمنایم ز تو ای ذات ربّ	جز شنیدن در سبیلت لعن و سبّ
فی مرامم روز و شب از ذات تو	غیر قتل اندر ره مرضات تو
هم بشارت داد آن بحر سکون	سال تاسع کلّ خیر تدرکون
سال تاسع شصت و نه بودش مرام	که بجا شد وارد دارالسلام
شد مطابق آن بیان احمدی	با همه تبیان ذکر ایزدی
ز آنکه از حین بود مقصدش شصت و هشت *	شصت و نهم سال بعد حینش گشت

- شیخ احسانی در جواب نامه‌ای که آقا سید کاظم رشتی به او نگاشت و شکوه از تعرضات مجتهدین یزد و سؤال از مال امر کرد چنین نگاشت :  
« لا بدّ لهذا الأمر من مقرّ و لکلّ نبأ مستقرّ و لا يجوز التصريح بالتعيين و ستعلمن نبأه بعد حين. »

**ص. ۱۰۰ - سال نهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق - ۱۸۵۳ میلادی**

حین حین و قبل حین و بعد حین	در بیان ذکر رب العالمین
خارج از تعداد و از احصا بود	مقصودش بشرای بر ابھی بود
ز آن سبب فرمود در بالای دار	از برای طالبان روی یار
کاندر آن ابھی افق من زنده ،ام	همچو شمس از آن افق تابنده ام
بود آن سال غم افزا قبل حین	که وفا فرمود آن سلطان دین
بر همان وعده که اندر سال شصت	کرد در قیوم اسماء در الست
سال حین حین شهنشاه بھي	ساکن زندان و انبار شھي
سال بعد حین جمالش بي ظلام	جلوه کرد از مشرق دار السلام
جمله ذرات را رقاص کرد	بذل رزق جان به عام و خاص کرد

ص. ۱۰۱ - سال دهم ظهور ۷۰-۱۲۶۹ هجری قمری - واقعات سال ۵۲-۱۸۵۳ میلادی

## ورود جمال ابھی به بغداد 56

ورود موکب ابھی به بغداد در نوزدهم فروردین مطابق بیست و هشتم جمادی الآخری ۱۲۶۹ و هشتم آوریل ۱۸۵۳ واقع شد و با همراهان از جسر عبور کرده در سمت جنوبی شهر نزول نمودند. و بعد از چند روز به قصبه کاظمین رفته اقامت جستند. و مامورین دولت ایران و سفارترا انعام و خلعت بخشیده روانه داشتند. و ایامی گذشت و کارپرداز ایران مقیم بغداد میرزا ابراهیم تبریزی شرف حضور یافته منتهای ادب و خضوع را به جای آورده چنین معروض داشت که: هرچند ابصر و اعرفید ولیاین را از روی اخلاص عرض میکنم که در کاظمین از جهت کثرت مراوده زائرین و عابرین ایرانیین و غیرهم ممکن است موجبات عدم راحت و آسایش ملتزمین و دوستان شما فراهم گردد. و اگر صلاح بدانید در بغداد کهنه که نزدیکه کاظمین است منزل تهیه شود<sup>56</sup>. و جمال ابھی رای او را پسندیده مقرر فرمودند که در بغداد کهنه خانه مناسب و درخور تهیه شود. و اقامت در کاظمین قریب یکماه به طول انجامید.

56 - شب دوشنبه دهم جمادی الثانیه یک ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب گذشته آفتاب از برج حوت به حمل تحویل نمود و سلام خاص و عام در حضور همایونی منعقد گردید. (منتظم ناصری)

میرزا سعیدخان مومتن الملك به منصب جلیل وزارت امور خارجه ولقب خانی و خلعت همایون شاهی سرافراز شد. (منتظم ناصری)  
در سال ۱۲۶۸ میرزا محمد علی خان شیرازی وزیر امور دول خارجه وفات کرد و در این سال میرزا محمد سعید مومتن الملك انصاری گرمرودي که از نجای آذربایجان بوده در اخلاق ستوده محسود جهانیان لقب خانی یافته به تدبیر مهم خارجه که قائم مقام وزارت دول خارجه است منصوب شد. (روضه الصفا)

### ص. ۱۰۲ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۹ ه ق - ۱۸۵۳ میلادی

و در اوائل ایام هنگامی که به زیارت بقعه متبرکه که کاظمین و غیرها ذهاب و ایاب می فرمودند از بعضی ایرانیین ساکن قصبه اطوار و گفتار به نوع تعریض و کنایه بروز نمود. و جمال ابهی آنان را تادیب و نصیحت فرمودند. و آنان متدرجاً از مشاهده خصال و احوال ابهی تنبه حاصل کرده اظهار خجلت و ندامت نموده به تجلیل و احترام و خدمت و اکرام پرداختند.

و پس از انقضاء مدت مذکوره عمارتی را در بغداد عتیق که معروف به خانه حاجی علی مدد بود اختیار کرده و انتقال از کاظمین به بغداد تقریباً در اواسط اردیبهشت مطابق او آخر شهر رجب واقع شد. و بدین طریق آنچه در مشیت غیبیه مقدر بود صورت وقوع یافت مرکزیت این امر در بغداد قرار گرفت تا در محلی مأمون تر نشو و نما کرده ملل آخری بدان توجه نموده مقام عموم و شمولش نسبت به کل ملل و قطعات عالم بروز و ظهور یابد. و از این هنگام جمال ابهی به موجب شئون غریزه و خصال کریمه اش که از ابتداء ظاهراً باهراً بین الاحباب و الأعداء کالشمس فی وسط السماء مشرق بوده با اهتمام تمام قیام بر جمع شمل<sup>۱</sup> بایه و تحکیم مبانی بیان و تربیت و تشویق احباب و اصحاب فرمود.



میرزا محمد سعید مؤتمن الملك انصاری گرمودی

### ص. ۱۰۳

و انوار حکم و معارف معنویه بدرخشید و مراسلات روح انگیز طرب خیز به هر سورفته قلوب رنجیده یاس دیده بایان را امید جدید داد. و نفخه ظهور بشارات و مواعید روحانیه دمید و از این طائفه توجهی کامل به سوی قیوم

بعد از قائم حاصل گردید. و بابیت ابهی<sup>۱</sup> بر روی عموم مومنین به باب اعظم گشوده شد و معدودی از آنان که اقامت در عراق داشتند ذهاب و ایاب مکرر نمودند. و گروهی دل افسرده که در بلاد ایران پراکنده بودند خبر یافته پی در پی سفر به بغداد کرده شرف حضور و فیض و دستور یافتند. و پس از سنین مذکوره خوف و باس و تفرق و یاس به باب الهی التجا بردند. و آن جمع قلیل را که به محبت و ایمان به حضرت ربّ اعلیٰ موصوف بودند و عقائد و رسوم عتیقه و احکام قدیمه را منسوخ و منفور داشته و به کسر حدود و حلّ قیود و خرق احکام و حرق کتب اوهام قیام کردند و خونشان در عروق برای انتقام از شاه و ملاها جوش میزد و از جهت مشقات شدیده و تزییقات اکیده چند ساله بهره کامل از معارف و آداب بدیعه نیافتند، گهی به نصیحت و خطاب و دمی به شدت و عتاب و هنگامی به اصدار الواح و آیات و اوقاتی به اقامه دلائل و بینات جلوگیری و رهبری نموده به اصلاح اخلاق و تعدیل و تقویم افکار و معتقدات پرداختند. و در خلف حجب حکمت و مراعات مصالح وقت زمام اداره امر و تربیت بدیعتی را به دست گرفتند و قیام نهضت قویّه در کالبد افسرده این طائفه برانگیختند. و در بین یار و اغیار به عنوان مرکز و ملجاء و رئیس عظیم این طائفه معروف و مشهور شدند. چنانکه حاجی هاشم عطار از افاحم تجار ایرانی و اعظم علماء و فضلاء بیان که ساکن بغداد جدید بود همین که به محضر ابهی<sup>۱</sup> رسید دل از دست داده شیفته گردید. و از آن پس هفته ای یک روز از بغداد نو به بغداد عتیق و بیت مبارک ورود می نمود و استفاضه کرده روز به روز بر انقطاع و حالت فدا کاریش می افزود. و آقا محمدحسن تاجر اصفهانی و سید محمد رضا و سید محمد تقی پسران سید بکا و میرزا حسن گل گلاب<sup>57</sup>

### ص. ۱۰۴ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۹ ه. ق - ۱۸۵۳ میلادی

و برادرش حاجی عبدالمجید شیرازی و برخی دیگر از بایان که ساکن قصبه کاظمین بودند هنگام ورود جمال ابهی<sup>۱</sup> برای زیارت کاظمین به فیض لقاء و محضر عطا فائز می شدند. و از بایان عراقی آقا سید محسن و آقا محمد مصطفی و نیز عابد و پسرش ناصر (حاجی عباس) و سلطان و ظاهر و فارس و محمد و پسر وی قاسم (حاجی جاسم) و شیخ سلطان و حاجی سید جواد و امثالهم پیوسته تشرّف حضور یافته مشتعل به نار محبة الله شدند. و چون امر اعظم و سرّ اقوم خلف حجب مصالح غیبیه بود هنوز از سرّ امر آگاهی نداشتند. و بایان ایران و عراق مانند گله متفرّق بی شبان متشتت و پریشان دستخوش دواعی مدعیان شده اکثرشان به شهرتی که میرزا یحیی<sup>۱</sup> ازل حسب مصالح و تدابیر الهیه حفظاً للأمر الأبدع الابهی<sup>۱</sup> یافت با اینکه در کمال بیم و اضطراب و در غایت ستر و خفا چنان که آوردیم در بغداد میزیست نظر داشتند. و معدودی پی به عدم صلاحیت و لیاقت میرزا یحیی<sup>۱</sup> برده قلباً

غریق لَجَّةً<sup>۱</sup> تحیر و تزلزل گشتند و لساناً اظهار نمودند تا در ایران و یا عراق تشرّف به حضور و اخلاص و انجذاب به محضر ابهی<sup>۱</sup> یافته به فراست ایمانیّه انوار درخشان غیبیه را مشاهده کردند. از آن جمله شیخعلی میرزای شیرازی بود که صریحاً ظهور من یظهره الله موعود در بیان را به احاد بایه ابلاغ کرد و نادانان از وی گریزان شدند؛ و نیز آقا سید عبدالرحیم اصفهانی که علی ملاً الاشهاد خبر ظهور من یظهره الله داد؛ و نیز شیخ سلطان کربلانی و میرزا محمد علی طیب زنجانی و غیرهم بودند. و بالجمله جمال ابهی<sup>۱</sup> در این سال تسع از بعثت حضرت نقطه اولی یقامت قیومیّه بعد القائم در بغداد قیام نمود و مخصوصاً برای برخی از صلحای<sup>۱</sup> اصفیاء به نوعی که حکمت وقت مقتضی بود تجلی و ظهور فرمود. ولی تصریح به خود را ممنوع و طریق توجه بما سوی را غیر مقطوع گذاشت. و معدلک نفوس مذکوره و غیرهم چنان منجذب و بیقرار گشتند که از تمامیت اقوال و اعمالشان اسرار قلوبشان پیدا و هویدا گردید. و از آن جمله میرزا آقا جان کاشی (خادم) که احوال و مالش در این بخش و بخشهای لاحقّه متدرجاً و مشروحاً مذکور میگردد در غایت اشتیاق مهاجرت به عراق کرد و در این هنگام جوانی نوری از بایه بود. و به دلالت معاریف این طائفه و مکتوب توصیه از ایشان خود را به محضر ابهی<sup>۱</sup> رسانده و چنان مجذوب و سرمست

### ص. ۱۰۵

محبّت گردید که طواف خدمت ایشان را اختیار کرده انفکاک نتوانست و مقتدر ستر و کتمان عرفان و اخلاص خویش نگشت و از جمله نفوسی در عراق شد که گفتار و رفتارش موجب تکدر میرزا یحیی<sup>۱</sup> و همراهانش گردیده غلّ جمال ابهی<sup>۱</sup> را در دل گرفتند. و کیفیت تشرّف وی به محضر ابهی<sup>۱</sup> و آنچه را که دیده و شنیده به نوعی که نبیل زرنندی نقل قول از او نموده چنین است که در نهم ذیحجه ۱۲۶۹ وارد کربلا شده مکتوب توصیه مذکور را به شیخ ابوتراب اشتهاوردی رساند و او مژده بدو داده گفت که جمال ابهی<sup>۱</sup> به عنوان اداء زیارت عرفه چند روز است به کربلا وارد و در دارالشفای حاجی میرزا حسن حکیم رشتی به ملاحظه سابقه حفاوت<sup>۱</sup> منزل دارند. و میرزا آقا جان چنین حکایت کرد که:

هنگام عصر شیخ مرا باخود به دارالشفای مذکور برد. جمال ابهی<sup>۱</sup> در دالان آنجا بر کرسی جالس و برای حاجی و جمعی از مشاهیر بیانات می فرمودند و من برای وضع ولباس ناموافقم شرم کرده رو نشان ندادم. نزدیک به غروب که شیخ به قصد رفتن از جا برخاست به او فرمودند: مهمان شما امشب در اینجا بماند. و چون فصل تابستان بود و در بالای بام شب نشینی و استراحت می فرمودند من و آقا میرزا محمد قلی پشت بام را آب و جارو نموده فرش گستردیم تا آنکه تشریف آوردند و بعد از فرمایشات شام میل کرده استراحت نمودند. و من هم امتثالاً للأمر سر به بالین نهادم ولی بعداً برخاسته در گوشه‌ای به راز و نیاز مشغول شدم. ملاحظه کردم که قیام فرمودند و در حال مشی نزدیک من آمدند و فرمودند: تو هم که بیداری. پس با تغنی مشی نمودند و چون به من رسیدند قدری توقّف

نموده به لحن ملیحی فرمودند: « ای پسر بشنو آنچه که می گویم . تالله الحقّ انّ هذا الأمر سیظهر . گوش به سخنان اهل بیان مده که همه چیز را تأویل می کنند.» باز مشی در مراجعت فرمودند و به لحنی که بعد از آن چنان لحن نشنیده ام مگر در کاظمین حینی که لوح کلّ الطعام را تلاوت می فرمودند چند آیه تلاوت و تغنی فرمودند . باز نزدیک من تشریف آورده ایستاده فرمودند:

ای پسر آنچه که می گویم تالله الحقّ انّ هذا الأمر سیظهر . و همین نوع مکرّر در مشی و تغنی بودند تا سفیده صبح . بعد تشریف بردند و من رختخواب مبارک را پیچیده به اطاق بردم و چای حاضر کردم . و بعد از چای مرخص فرموده امر نمودند

### ص. ۱۰۶ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۶۹ ه ق - ۱۸۵۳ میلادی

نمودند که : در بازار اگر مرا بینی تعظیم و تعارف مکن و اظهار آشنائی منما مگر آنکه من ترا صدا کنم . و چون روز بازار رفتم دیدم مکرّر به صوت بلند مرا صدا فرمودند . دویدم در حضور مبارک در میان بازار زیاده از یک ساعت بیانات می فرمودند . بعد عزیمت به نجف اشرف فرمودند و فرمودند : تو باید در کربلا بمانی و من مراجعت می کنم . اگر از کربلا عبور نمودم ترا هم با خود به بغداد می برم و اگر از راه حله رفتم ترا از بعد خواهم طلبید . به قدر سه ماه در کربلا بودم و محض بیکار نماندن خار می کردم و با شال کمر زده به حمامی می فروختم . روزی جناب شیخ ابوتراب ذکر نمودند که : اگر بیان فارسی یافت می شد برای تو می خواندم . گفتم : کجا پیدا می شود؟ گفتند : در کاظمین پیش حاجی عبدالمجید شیرازی هست . من همان ساعت حرکت کردم . چون نزدیک بغداد رسیدم ابوالقاسم کاشانی را یافتم و از حاجی عبدالمجید جویا شدم . اوّل گمان نمود من میل ملاقات ازل دارم . بعد دانست که دلم ربوده دیگری است از دلیل پرسید . مشی و بیان ابهی<sup>۱</sup> را ذکر کردم و ورقه ای را که به اسم من نازل و منیر به من رساند و در آن لفظ اهل بها و وصف جمال ابهی<sup>۱</sup> بود، نشان دادم . و چون خبر ورودم به حضور مبارک عرض شد، احضار نموده فرمودند که : می خواستم ترا بطلبم . وبالجمله وصف عظمت و بیانات جمال ابهی<sup>۱</sup> را در هر جا بایان شنیدند و قلم معجزشیم<sup>۲</sup> برای جمع شمل این طائفه و تنبیه ارباب دواعی و اختلاف و دعوتشان به اتفاق و ایتلاف به جولان آمدند . و آثار مبارکه به هر سو منتشر گردید و نبذه ای از آن را محض ارائه نمونه ثبت می داریم  
قوله:

هو هو

ایام ایام امتحان و ابحر اختلاف و ابتلا در هیجان و رایات مشتبهات از هر گوشه و کنار در فساد و خسران معلوم است که هیچ احتجایی اشد از احتجاب از حق نیست و هیچ ناری احرّ از بعد او نه در هر آن پناه بخدا بر مظهر نفس او برده و عامل بآنچه رضای او است بوده که اینست ثمره وجود و سرّ مقصود و بعد بر رفارف مرتفعه و مکامن ممتنعه مستریح باشید شبهه نیندازد شما را ندای بعضی از عساکر نفی و از حق غفلت ننمائید که در هر ظهور اینگونه اختلافات ظاهر گشته لکن الله یثبت امره و الله یظهنور و لو کره المفسدون در جمیع ایام مراقب امر الله بوده و از نفی احتراز و در ارض اثبات ساکن باشید کینوتی را ساجد باشید که لم یزل و لایزال بر مسند عزت مستریح بوده و هست و ستایش نموده ذات مقدّس او را هیچ منزّه و مقدّسی پس بجوهر عزّ خود واصف عزّ بوده و بهویة جود خود ناعت جود خود خواهد بود و کلّ جوّدها نزد جود او ساجد بوده‌اند و جمیع عزّها عند بروزات عزّ او خاضع خواهند بود زیرا که هر شیء بعزّ جود او موجود خواهد گشت فسبحانه سبحانه عمّا یقول الظالمون.

و ایشاً قوله الاحلی :

بدایات کلام و غایات ختام ذکر سلطان عما و ملیک بهاست جلّ عنایته و عظم احسانه و لاله غیره و بعد عرض می شود که مثل جناب شما که از اوراق شجره الهیه و از اثمار سدره کینونیه ظاهر شدید و از کؤوس سنا مرزوق و از کأوب حمرا مشروب گشته‌اید چرا باید از سرائر امور الهیه و ظواهر کلمات صمدانیه محجوب گردید و از مقصود اصلی و مطلوب روحانی دور شوید همچو گمان نشود که غرضی در هویت این کلمات مستور و خیالی در سرّ اشارات مکنون است قسم بخدائی که این عبد را بر بساط حبّ جالس نمود و بر نمارق و دّ مستریح فرمود که آنچه ذکر شده از جواهر عنایت و سواذج مکرمست منزّه از ملاحظه غیریت و مقدّس از مشاهده کیفیّت است انظر الی قرون الأولى و فکر فیما نزل الله فیها علی اهلها لم وقع الخلاف بینهم و بم اعرضوا عن وجهته و ابعدوا عن صراطه و افسدوا فی امره و اشرکوا مع سلطان وحدته و صاروا من الهالکین أسمع ان یمحو دین الله من قبل ان یثبت او ینسخ حکم الله من قبل ان یظهر قل ما لکم کیف لاتعرفون و لا تشعرون لا فو ربّی ربّ السّموات و الأرض لن یقدر احد ان ینسخ حرفاً ممّا نزل فی البیان من عند الله المهیمن القیوم و کتب علی نفسه بأن یثبت کلّ ما حدّد فی الکتاب من عنده و لکنّ النّاس لا یعلمون و لا یفقهون

ان يا حبيب انصف بالله ثم اجعل محضركيين يديه هل كتبت البيان كما امرك الله محبوبك محبوب العارفين لا  
فوعمر كما كتبه و ما اطعته فيما

ص. ۱۰۸

امرت من عنده و صرت من المتوقفين بل اردت ان تبعد الناس عن امره و نهيه و تكون من المبعدين ارضيت  
بالذى استهزء بالله و اعرض عن حضرته و ابعد عن صراطه و اغفل عن ذكره و صار من المعرضين قل اما تستحي  
عن الله الذى خلقك و ربك و جعلك ملكاً لتذكر الناس بأيام الله و تكون من الذاكرين و اتبعت بما تهوى نفسك  
و توليت عن حكم الله ربى و ربك رب العالمين فاقراً عليهم ما نزل من قبل ان تكفرون انتم و من على الأرض  
جميعاً ان الله لغنى حميد فو رب السموات و الأرض لو اجتمع كل من فى السموات على الألوهية و كل من على  
الأرض على الربوبية لن يقدرن و لن يستطيعن ان ينزلن حرفاً مما نزل الله فى الكتاب قل ما لكم كيف لا تتبهنون و  
لا تعرفون فوالذى نفسى بيده ما اريد فى تلك الكلمات الا حبى لنفسك و ودى لجناحك و الا ما لى و شأنى بأن  
اتذكر من كان هو خير المذكورين ولكن لما شاهدت نسيانك عن عهدك لذا القيت عليك ما لا يلقي كاحد من  
العالمين لتعرف حق الله فى تلك الأيام و تدارك مافاتك و تكون من المحسنين والحمد لله رب العالمين در هر حال اين  
ايام رضای ایشان محبوب است و كل در قبضه قدرت اسيرند مفرى براى نفسى نيست و امر الله را باين سهلى ندانيد  
که هر کس هوسى در او اظهار نمايد حال از اطراف چندين نفس همين ادعا رانموده اند زود است که خواهيد ديد که  
شجره استقلال بسطان جلال و مليک جمال خود لم يزل و لا يزال باقى خواهد بود و کل اينها فانى و مفقود بل  
معدوم کأن لم يكن شيئاً مذکور آهباً خواهند گرديد اذا انا لله و انا اليه راجعون.

## شروع فتنه عظیمه نيريز و قتل ميرزا زين العابدين خان

سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۳ ميلادى

و در اثناء آن احوال نيران فتنه عظیمه ثانيه در نيريز که نتیجه آثار ممتده فتنه سابقه مشروحه در بخش دوم بود ملتهب  
گشت. و علت آن واقعه تعرضات و قساوتهاى متماديه حکمران نيريز ميرزا زين العابدين و مؤسسین فتنه اولی بود که  
برای جلب اموال و طلب استقلال موافق ميل ميرزا تقى خان امير کبير و ناصرالدين شاه و رؤساء دولت و ملت به  
قلع و قمع اين آئين و جماعت بايئه برخاسته آنچه خواستند وارد آوردند و جمعی از مؤمنين را که پس از شهادت  
جناب آقا سيد يحيى و وحيد اکبر و اصحابش برای تحفظ خویش از شدايد و قتل گرسنه و برهنه فرارى و متواری  
شدند پيوسته تعقيب کرده از تعرض به عائله بينواى شان چیزی را فرو نگذاشتند.

**ص. ۱۰۹**

و ما تفصیل آن شدائد و مصائب را در دو بخش سابق آورده نگاشتیم که عده‌ای از آن مظلومان ناچار برای دادخواهی جانب طهران شتافتند و تا دو منزلی رسیدند و بیاسودند و شب را در بستر خواب بودند ناگهان مأمورین و غلامان ایالتی فارس که از طهران عودت به شیراز می‌کردند خبر یافته بناختند آنان را دستگیر نموده با خود به شیراز بردند و فقط یک تن از آن مظلومان گریخت و به طهران وارد شد و سائرین را در شیراز تسلیم والی فارس دادند و او امر به تبری ازین امر و سب و لعن کرد و آنان کلمه سوء بر زبان نراندند. لاجرم حکم داد تا در میدان شیراز ایشان را به شهادت رسانند. و آن یک که در طهران وارد شد سعی در دادخواهی و رفع ظلم نسبت به بایان نیز می‌کرد و این اخبار به سمع میرزا زین العابدین خان حکمران رسید و موجب مزید عناد و تعرضش گشت و بر رجال و نسوان و کبار و صغار رحم نمود و چون معدودی از اسیران مذکور را از شیراز عودت داده تسلیم وی کردند همین که شیخ یوسف را با غل و زنجیر نزد وی حاضر داشتند فرمان داد گوش آن مظلوم را بریدند و چند تن دیگر را به قدری زدند که زیر چوب جان دادند و گماشتگانش اجساد آن شهداء را در چاهی ریختند و برخی دیگر را بینی سوراخ کرده مهار نمودند. و نیز نگاشتیم که ملا محمد و حاجی قاسم و ملا احمد و حسین علی نقی از بایان نیز از جنگ زین العابدین خان خلاصی جسته خود را به طهران رسانده به کمک بایان آنجا تظلم و دادخواهی کردند و میرزا زین العابدین دم به دم بر قساوت و سختی بیفزود و اموال و املاک بایان را بر بود و بر ایشان محل آسایش باقی نگذاشت. لاجرم بایان متفرق در جبال متدرجاً یکدیگر را پیدا کرده انجمن نمودند و در مال احوالشان و عیالشان سخن گفتند و از تعقیب و اقدامات حاکم و علماء لختی بیان داشتند و بر همه مکشوف گشت که هرگاه چون غزالان صحرا و ماهیان دریا و مرغان هوا شوند دشمنان دست از ایشان نکشیده مال و عیال و جانشان را دستخوش آمال خود نمایند. لاجرم پی خونخواهی برای وحید و اصحاب شهید مصمم گشتند و کمر بر قتل حکمران و دیگر ظالمان بستند. و این اوضاع پس از واقعه آقا سید یحیی<sup>۱</sup> وحید که در بخش دوم شرح دادیم تا تقریباً یکسال و نیم امتداد یافت و بالاخره در فصل خریف که بایه در باغستان جبال شیره انگور می‌گرفتند جمعی به کوه بالا طارم به کارخانه شیره پزی خان حاکم هجوم بردند

**ص. ۱۱۰ - سال دهم ظهور واقعاتسال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۳ میلادی**

و دو سه تن از بستگان وی را زخم‌دار نمودند. همین که این خبر به وی رسید گروهی مسلح به جبال فرستاد که بایه را دستگیر کنند ولی کاری نتوانستند و بایه نیز استعداد حمله و هجوم بر خان نداشتند و این واقعه مزید بر موجبات مذکوره شده مقدمات فتنه برخاست. <sup>58</sup> و جوانی میرزا علی نام که بسیار شجاع و صاحب اعتبار و قبیله

58- بعضی از مؤتقین چنین آوردند که چون جمعی از دشمنان حکمران در کوه مسمی به بالا طارم هجوم برده چند تن از کارکنانش را زخمی کردند و به حکم وی جمعیت به تعقیب آنان برآمدند و کاری از پیش نبردند. در آن موقع خان با اشد عناد به صدد بایه برآمد و آنان که در حبس و زیر زنجیر شب و دند

در نیریز بود و به نام علی سردار مشهور گردید مخفیانه از کوه به قصبه وارد شد مساعدت به عائلات و ارامل<sup>۱</sup> و ایتم بایه همینمود. در ظلمت شب مسلح به شمشیر درب خانه های یک یک رفته هر که را محتاج قوت و لباس و روشنائی دید شبی دیگر به ایشان رساند. و این اعمال را به نوعی از خفا و احتیاط انجام داد که متعمین منعم را ندانستند تا آنکه بعضی وی را دیده شناختند. و با همه منع و تحدید که کرد این خبر منتشر شده به سمع خان حاکم رسید و شبی سر راه بر او بسته دستگیرش نمودند و انواع جفا و ستم بر او وارد آوردند. و او بالأخره رهائی یافت و به اعمال مذکوره امتداد و مداومتداد. و به همت تمام از ضعفا و درماندگان همی دلجوئی نمود و به اتفاق و اتحاد تحریص و تشویق کرده عموم را به قیام و هیجان برانگیخت. و میرزا زین العابدین خان متدرجاً مطلع شد و جواسیس<sup>۲</sup> و مامورین بسیار پی دستگیری ایشان گماشت و جمعی مسلح به حفظ خانه خود مأمور ساخت.

### ص. ۱۱۱

بدون جمعیت مسلح ذهاب و ایاب به جائی نمی کرد و سائر اعدا نیز کمال احتیاط نمودند. ولی در جمع این طائفه دو تن به هدایت و قیادت<sup>۳</sup> قیام کردند. اول میرزا محمد حسین قطب مذکور از مشاهیر بایه نیریز که نامش را ضمن شرح احوال وحید شهید و اصحابش در دو بخش سابق نیز آوردیم. چندی در طهران به سر برده عودت به وطن کرده به قیادت<sup>۴</sup> بایه پرداخت. و جمیع این طائفه در نیریز از علماء و اشراف و غیرهم مطیع و منقاد او شدند و او خود را بر جای آقا سید یحیی<sup>۵</sup> وحید اکبر قائم شمرده مأمور و مبعوث به خونخواهی از او و از حضرت ربّ اعلی<sup>۶</sup> می خواند. دوّم علی سردار مذکور که مردی بهادر و به صفت علو<sup>۷</sup> همت و سخاوت و لیاقت آراسته بود. و به تدریج احوال و ایام قریب هشتادتن از بایان گردآمدند در جبال مجتمع گشتند و در لالی انجمن آراسته از مصائب وارده بر جناب وحید و اصحاب و فطایح<sup>۸</sup> صادره از حکمران سخن گفته در جستجوی وی برآمدند تا او را به قتل رسانند. ولی او را به دست نمی آوردند چه خان حکمران از این امور مستحضر شده احتیاط را از دست نمی داد به

به قتل آورد از جمله غلام رضا یزدی و شیخا و مهدی در آن وقت مقتول شدند. و دو تن از نسون بایه خود را به چاه افکنده هلاک نمودند. و سه تن را به طهران فرستاد ملا محمد و حاجی قاسم و حسین ولد علیقی و آنان را در طهران در واقعه مذبحه ۱۲۶۸ شهید کردند. و نیز ملا احمد از بایه در انبار حبس خان وفات کرده. و چند تن دیگر فرار کردند تا در سه منزلی طهران هنگامی که آسوده خفته بودند چند نفر از نوکران فرمانفرما که مکتوب فتح نامه نیریز برای شاه می بردند تصادفاً آنان را شناخته دستگیر کرده به شیراز نزد فرمانفرما بردند و اسامی شان چنان بود کربلانی ابوالحسن و آقا شیخ هادی خالوی زوجه<sup>۹</sup> وحید شهید و میرزا علی و ابول ولد حاجی زین العابدین و اکبر ولد عابد و میرزا حسن و برادرش میرزا بابا و این هشت تن را در میدان سربازخانه شیراز شهید کردند. و آقا شیخ یوسف و سائرین را با کند و زنجیر به نیریز برای خان فرستادند و او حکم داد گوش آقا شیخ یوسف را بریدند و دیگری را مهار کردند و دیگری را چوب زدند و چند نفر را زیر چوب شهید کردند که اسامیشان چنین بود کربلانی میرزا محمد، شیرعسکر و تاج الدین را شب در مجلس شهید ساخت و جسدش را در چاهی انداختند.

نوعی که چون از خانه به گرمابه می‌رفت انبوه مسلمین که او را احاطه داشتند اطراف و بالا و درون حمام را نیز فارغ نمی‌گذاشتند و شب و روز در تجسس از بایبان بودند. و اگر فردی از آنان را به چنگ می‌آوردند بلا درنگ به اشد عقاب می‌گشتند. تا عاقبت پنج تن از اهل محله خان حاکم کربلائی محمد نام و سه پسرش خواجه محمود و خواجه حسن و خواجه علی و استاد قاسم بناء خانه خان که عزم قتل هر پنج داشت از وی بیزار شده مصمم برقتلش گشتند. و خان در شب جمعه به فرآش‌باشی خود کربلائی صادق نام دستور داده گفت که صباح بعد به حمام می‌روم و پس از فراغ از آن سوار بر اسب به تفرج خواهم رفت و تو باید جمعیتی مسلح را به محله چنار سوخته برده هفتاد نفر را که موجب صورت اسامی از این طائفه‌اند اسیر کرده به محبس و در قید اندازی چه می‌خواهم در این روز همه را به یکبار در دیگها ریخته بجوشانم. و این خبر به واسطه شخص صادقی به پنج تن مذکور رسید. لاجرم پی حفظ یاران برخاستند و با عائله خود وداع بازپسین کردند. و قبل از طلوع فجر به حمام درآمده در خلوت خانه‌ها خود را مختفی کردند. و چون صبح شد و گماشتگان حکومت حسب المرسوم حمام را خلوت کردند و بر بام و رختکن جمعی از مستحفظین مسلح حاضر شدند و بر برج عمارت خان که مشرف بر درب حمام بود نیز جمعی تفنگدار نشسته منتظر قیام و دفاع گشتند، میرزا زین‌العابدین خان با اسلحه به گرمابه داخل

### ص. ۱۱۲ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۳ میلادی

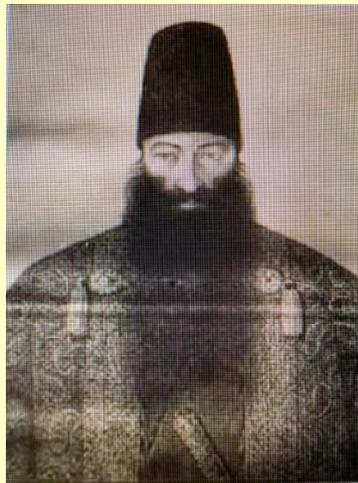
به گرمابه داخل شد و دلاک به خدمتش مشغول گشت. ناگهان پنج تن مزبور از مراصد بیرون آمده با نهایت قوت به یکبار بر او هجوم بردند و با آلات گچ بری و تیغ ستردن اموی سر و رو که از دست سلمانی حمام گرفتند چندین زخم شدید وارد آوردند. دلاک بیرون دوید و جمعیت مستحفظین را که در رختکن و بالای سقف و اطراف حمام بودند خبر کرد به حمام ریخته با چهار تن آنان که حاضر بودند درآویختند و همگی را بر زمین انداخته با تیغ و کتاره و خنجر ریزه ریزه نمودند و خان مجروح را به رختکن کشیدند. در آن حال استاد قاسم که به غایت شجاع و بی باک و برای یقین یافتن به ختم حیات خان در زاویه اختفا مترصد بود سخنش را شنیده دانست که زنده است و با کارد بنائی به سوی وی بیرون جسته و فریاد زد که: «هنوز زنده‌ای؟» و ملا زمان خان با تیغ بی دریغ براو هجوم برده شکمش را دریدند چنانکه امعایش بیرون ریخت. و معذلک خود را از چنگ قاتلین رها ساخته به خان مجروح رساند و شکمش را با کارد بدرید و دست به شکم دریده‌اش فروبرده امعایش را بیرون کشید. پس او را نیز بگشتند و میرزا زین‌العابدین خان چند ساعتی دیگر زنده بود آنگاه در گذشت. <sup>59</sup> و واقعه مذکوره در نیریز و حدود

59 - فتحعلی خان ابن میرزا زین‌العابدین خان مقتول که نسل از اشراف و حکمرانان نیریز بود حسن عقیدت نسبت به امر ابداع ابهی حاصل کرده اظهار انقیاد و

ابراز مساعدت به این طائفه می‌کرد.

و اطراف شهرت یافته موجب شدت . خوف و بیم مخالفین و قوت قلب مؤمنین و آزادی و قدرت و تسلطشان گردید .  
 و نیز در شیراز و دربار طهران منتشر گشت . واقعه مذکوره در نیریز و حدود و  
 اطراف شهرت یافته موجب شدت خوف و بیم مخالفین و قوت قلب مؤمنین و آزادی و قدرت و تسلطشان گردید .  
 و نیز در شیراز و دربار طهران منتشر گشت .  
 و میرزا آقا خان حکومت نیریز را برای اختلافاتی که در امور کشوری آنجا راه یافت از ایالت فارس مجزی ساخته  
 استقلال بخشید و میرزا نعیم نوری<sup>60</sup> را با تقویت تمام مأمور حکومت آنجا نمود . و دستور سیاست و تدبیری به او  
 تعلیم کرد که با بایان راه رفق و مدارا پیش گیرد و آزادی و مقام دهد پس آنان را به دام کرده ، دستگیر نماید . و  
 در آن هنگام طهماسب میرزا مؤیدالدوله عم شاه والی فارس بود . بناءً علی هذا میرزا نعیم خالوی خود میرزا بابا را  
 با سوارانی چند مقدمه به نیریز روانه داشت . و میرزابابای مذکور در شهری چند که قبل از ورود میرزانعیم حل و عقد  
 امور نیریز می کرد ابدأ تعرض به بایه نمود تا آنکه میرزا نعیم با دو فوج سرباز و استعداد مقاتلت ورود به نیریز  
 نمود .

ص. ۱۱۳



طهماسب میرزا مؤیدالدوله

60- میرزا نعیم لشکرنویس باشی در سال ۱۲۱۹ [۱۸۰۲ م] در شیراز متولد شد و از جمله نوری‌های ساکن شیراز بود ... و شغل غالب اوقاتش لشکرنویس باشی سپاه  
 مأمور فارس بود و هنگامی حکومت و سرپرستی حدود نیریز و داراب و جهرم و غیره را داشت و بالأخره در سال ۱۲۹۲ [۱۸۷۵ م] در شیراز درگذشت .  
 (تلخیص از فارسنامه ناصری) .

ورود به نیریز نمود و علی سردار شهیر مذکور و بایان از او مراسم استقبال و اجلال به جای آوردند. و در چند روز اول تعرضی نکرده حيله و تدبیری اندیشید که بدون احتیاج به اعمال اسلحه ایشان را دستگیر سازد. لذا مأمور مخصوص چاپلوسی به محله بایه فرستاد عنوان دادگستری و احقاق حقوق مظلومان از ورثه میرزایین العابدین خان به میان آورده ایشان را امیدوار ساخت. آورده اند که زوجه میرزا زین العابدین با میرزا نعیم در خلوت ملاقات کرده وعده و نوید داده از او خواست انتقام شوهر را از بایه گیرد. و چنین تدبیر نمود که به نوع مذکور آنان را در دارالحکومه مجتمع ساخته دستگیر کنند.

و بالجمله روزی قریب یکصد و پنجاه تن از ارکان این طائفه در دار الحکومه حاضر شدند. پس یک فوج سرباز که به موجب دستور در قلعه دارالحکومه مخفی و مترصد گشتند در قلعه را بسته شلیک کرده مانع از دخول و خروج شدند و با عوانان

و مستخدمین حکومتی ریخته تمامشان را اخذ کرده به حبس و قید انداختند. و بعضی را چوب زدند و میرزا حسین قطب و علی سردار نیز در آن میان بودند. و میرزا نعیم ما وقع را به صدر اعظم خبر فرستاد.

### ص. ۱۱۴ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۳ میلادی

و او به عرض شاه رسانده حسن تدبیر و خدمت بنمود. و شاه تشریف خلعت به میرزا نعیم ارزانی داشته فرمان صادر کرده با جمعی سواران و مأمورین به شیراز روانه داشت تا همه محبوسین را از نیریز تحت الحفظ به طهران ببرند. و در خلال آن احوال عائلات محبوسین و باقی بایه نیریز شبها و روزها در نهایت تشویش و اضطراب گذراندند.<sup>61</sup>

61- در این سال ۱۲۶۹ امیرزاده مؤید الدوله طهماسب میرزا به ایالت درائی مملکت فارس مخصوص گشت. بعد از ورود به فارس نسبت به اعظم و اواسط الناس رفت و عظوفت اظهار و نظمی کامل به روی کار آورد. ولی به سبب انوار صدارت عظمی کاخ عمارت امارتش بی بها و نور بود و قصور ایوان دیوان جلالتش در غایت قصور و فنور. حاکی محکوم بود و امیری مأمور. لاعلاج از این بود که تعذبات میرزا نعیم را در بلوکات<sup>۸</sup> کان<sup>۸</sup> لم یکن انگارد و اقاویل<sup>۸</sup> باطله مهرعلی خان را وحی منزل شمارد. و فقراء و مظلومین نیریز و دارابجرد را به حکم عمومی بای دانند و ضعفاء و ملهوفین جهرم و قیر و کازرین را خارجی و وهایی. خلاصه حین ورود مجدداً هنگامه نیریز روی نمود و اصل این مقدمه چنین بود که حکومت دارابجرد و نیریز را به میرزا نعیم لشکرنویس باشی فارس که صدر اعظم را برادر زن و بی عم بود مفوض<sup>\*</sup> داشت. در این ایام حکومت از صامت و ناطق مهما امکان<sup>۸</sup> اثر نگذاشت اهالی نیز<sup>\*\*</sup> به ستوه آمده معدودی از بقیه جماعت بایه که در خفا و زوایا به سر می بردند به اخراج نائب میرزا نعیم که عامل خراج بود برانگیختند. چون این خبر به میرزا نعیم رسید به نوع دلخواه خویش خدمت امیرزاده مؤیدالدوله معروض گردانید. چون به سبب اتفاق بای و محل نیریز ظاهراً دور از صدق و صواب نمی نمود مسموع افتاد. ولی چون مؤیدالدوله مردی خداپرست و ظاهرالصلاح بود طریقه احتیاط و حزم را از دست نداده قطع و فصل این ماجری بر ذمه خود میرزا نعیم نهاد. با جمعی از پیاده نظام و دو عزاده<sup>۸</sup> توپ و تفنگچی چریک به سفر نیریز مأمورش گردانید. در عشر آخر محرم خود میرزا نعیم به نیریز رسید. غره صفر<sup>\*\*</sup> کار به مقاتلت و مبارزت انجامید. جمعی کثیر از صالح و طالح و فقیر و شریر نیریزی مقتول گردید و برخی را نیز اسیر و دستگیر نموده مغلولاً به شیراز آوردند. مؤیدالدوله به حضور احضار پس از تحقیق و استفسار اشرار را به دار بوار<sup>۸</sup> فرستاد و اختیار را معترض نگردید. ولی چون انجام این امر مهم عظیم از میرزا نعیم به انجام رسیده بود و اشتهاش لازم می نمود بقیه السیف را به دارالخلافه طهران فرستادند. (حقائق الاخبار ناصری)

\* «کلمه مفوض» در متن کتاب چاپی افتاده است. (م م)

\*\* در متن کتاب چاپی نیریز است. (م م)

\*\*\* غره صفر یعنی اولین روز ماه صفر - ۳ نوامبر ۱۸۵۳. (م م)

میرزا نعیم برای تأدیه رواتب و تعیین تکلیف سربازان ناچار از رفتن به شیراز شد و اسماء تمامت محبوسین مذکور را صورت نوشته به میرزا بابای نائب الحکومه سپرده دستور داد که همگی را در حبس نگه دارد تا تکلیف از مرکز برسد و خود با فوج سرباز به شیراز رفت.

### ص. ۱۱۵

و در غیابش میرزا بابا خواست از اهالی قریه قطره<sup>62</sup> که همگی مسلح و جنگی و از خویشان وانصارخان حکمران مقتول بودند تحصیل عوارض مالیات دولت نماید و آنان سر به طغیان برکشیده عصیان ورزیدند و گماشتگان وی را زدند و از اقعادشان<sup>۱</sup> و اخذ مالیات عاجز گشت. در این هنگام برخی از اهل قصبه به او گفتند اجراء این مقصود از عهده علی سردار به شایستگی انجام پذیرد و صلاح چنین است که بایه از حبس بیرون آورده ملاطفت و اظهار محبت کرده مأمور اخذ مالیات و اخضاع<sup>۲</sup> عصات<sup>۳</sup> سازد. و او نیز چنان نمود و به علی سردار تشریف خلعت داده آنان را مأمور به قطره کرد. و اهالی قریه را بیم و هراس فرا گرفت و مالیات مطلوبه بی‌زحمتی وصول یافت و از آن سو مؤمنین شیراز از قضیه قرب ورود سواران و مأمورین شاهی مطلع شده به بایه نیریز به واسطه پیک امینی خبر رساندند. و آنان اجتماع نموده بعد از مشورت مصمم به مدافعت و مقاتلت گشتند. و سه نقطه را محل اجتماع و تسلیحات قرار داده، سنگر بسته، مستعد کارزار گشتند چنان که جماعت معممین و اهل علم در خانه ملا محمد مؤمن مجتمع و علی سردار با تفنگدارها در خانه خویش و مشهدی میرزا حسین قطب با بستگانش در باغ از خارج قصبه مهیا شدند. و دم به دم به ارسال رسل از حال یکدیگر اطلاع می‌یافتند.

و همین که سواران و مأمورین به شیراز رسیدند میرزا نعیم مکتوبی به میرزا بابا نوشته با آنان به نیریز فرستاد تا بایان را بیدرنک اخذ کرده به شیراز و طهران ببرند. و سواران به نیریز آمدند و میرزا بابا ناچار به صدد آن شد که به تدابیر و حیل بر بایان دست یابد. و کس نزد ایشان فرستاده ابلاغ داشت که چون فلان سرحد مملکت جمعی از اشرار سر به طغیان بر افراختند و این سواران مأمور سرکوبی آنان هستند اولی آن که شما نیز مساعدت نمائید و جماعت خود را حاضر سازید تا بالاتفاق انجام این مقصود دهید. و پی در پی از این قبیل ابلاغات نمود. و بایان جواب نفی فرستاده گفتند که ما اینک صلاح خود را در اقدام به این گونه از امور با این که دستوری از دولت نرسید، نمی‌دانیم. و میرزا بابا دانست که دیگر بار در دام حيله او نیفتند و مضطرب شده برای رفع مسئولیت نزد شاه و صدر اعظم چند تن از تفنگداران غیر بابی را بدون تقصیر گرفته محبوس نمود و می‌خواست آن بیچارگان را به نام بابی به طهران فرستد ولی ملتفت این نکته شد که تا چند تن بابی همراه نفرستد نتیجه مطلوبه حاصل نشود.

62- قطره، قطرو یا قظروه دهیست در ۴۸ کیلومتری شرق نیریز. (م م)

### ص. ۱۱۶ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۳ میلادی

لذا قریب دو هزار تن مسلح گرد آورده حکم داد تا اطراف بستان مزبور را گرفتند لکن جرئت نیافتند که داخل شوند. لاجرم فرآشان حکومتی را امر نمود تا جلو افتاده داخل بستان شدند و هجوم بردند. و بایه به دفاع برخاسته با چوب و سنگ و شمشیر و شمشیر مهاجمین را خارج کرده تکبیرگویان از باغ بیرون آمدند. و در همان حال علی سردار و همراهانش و سائرین از بایه نیز از محال خود بیرون آمدند و از سه جانب صدا به تکبیر بلند کردند و اطراف جنگجویان مهاجمین را محاصره نمودند. و با یکدیگر مقابل شده همه و فریاد از هر سو بلند گشت و اسلحه جنگ در دستها صعود و نزول یافت. در آن حال جوانی از بایه محمد نام ابن میراحمد کفن به گردن انداخته از باغ بیرون جست و با شمشیر برهنه حمله کرد و از شجاعت و قدرتش جمعیت مهاجمین ترسیده فرار بر قرار اختیار نمودند و دل از دست داده بگریختند. و او از عقب راند تا به درب دارالحکومه رسید و جوان دلیر در آنجا گرفتار اعداء گشته او را حبس کردند.

و عده بایه بیش از دویست نفر نبود و مهاجمین و اعداء جمعیت کثیره داشتند و تا هنگام غروب آفتاب میدان کارزار و هنگامه گيرودار گرم بود. و آن عده قلیل یک رشته چاه‌های قنات را سنگر ساخته از صبح تا شام قتال نمودند. و دم به دم قریب پانصد الی

ششصد تیر تفنگ همی شلیک شد. و در آن روز ملا محمد و دو تن دیگر از بایه را اعداء در حال انفراد یافته گرفتند و میرزا بابا ایشان را حبس نمود تا عده‌ای دیگر را نیز به دست آورده مجازات نمایند. بالآخره هشت تن دیگر از ایشان را نیز یکی محمد ابن میر احمد مذکور و دیگر محمود ابن حیدریک دیگر عبدالله ابن عسکر شبان و نیز احمد ابن مشهدی اسماعیل و علی و مراد و رضا نام از اهل بوانات و دیگر خواجه غفار از اصحاب آقا سید یحیی و حید شهید که آن جناب از وی رضایت نداشته منافقش می خواند دستگیر کرده در زندان زیر برج عمارت خان حکمران مقتول مذکور محبوس نمودند. و آنان با یکدیگر مشورت کرده قرار دادند برج را سوراخ کرده بگریزند و شبها آب ریخته با کارد همی کنند تا نزدیک به آن شد که برج سوراخ شود. و خواجه غفار مذکور را خوف فرا گرفته منافق و خائن شد و به میرزا بابا خبر فرستاد که مرا بی تقصیر گرفتار کردی چه که بابی نیستم و این گروه بابی اند و برج را سوراخ کرده می خواهند بگریزند. میرزا بابا مسرور شده او را حاضر نمود و گفت اگر تو بابی نیستی باید همه ایشان را سر ببری تا مستخلص شوی. و او در جواب گفت برای اجراء این امر حاضرم.

### ص. ۱۱۷

پس به امر میرزا بابا همه را از زندان بیرون آورده درب مسجد مشهور به مسجد نظر بیگی مهیا ساختند و یکی را که محمد نام جوان سابق الذکر بود آقا رضا ابن آقا علی نقی از اعداء نیریزی با پیشتاب شهید نمود و سائرین را

بالتمام خواجه غفّار مذکور سر بُرید. و میرزا بابا او را مستخلص و رها کرد و پدر خواجه غفّار پیوسته در حقّ وی چنین می گفت که: همانا این ملعون منافق پسر من نیست بلکه از جای دیگر است. و چون شب شد مهاجمین به محلّ خود برگشتند و بایّه از واقعات مذکوره دانستند که عاقبت امرشان به شدّت و ضیق می رسد. و همان شب از معموره خارج شده به بوستانی مشهور به نام بیدالنک واقع بر دامنه کوه به مسافت نیم فرسنگی نیریز که اشجار آن را غالباً وحید شهید به دست خود غرس کرده بود، مجتمع شدند. و مدّت سه شبانه روز مشورت کردند. و با روح قوی اتّحاد و جانفشانی متعاقد شدند که با یکدیگر به مساوات و مواسات کامله سر کرده از کلّ شؤن خانه منقطع شده به نصرت امر جدید و به خونخواهی از دماء مسفوکّه شهداء قیام کنند و مخالفین و قاتلین را که اقدام به ظلم و قتل وحید شهید و سائر اصحاب نمودند به مجازات رسانند. و در آنجا اقامت گزیدند و مصمّم شدند که چون امید نجات از دست ظلم اعداء ندارند در طریق سعادت آخرت کوشند و جمعیت رجالشان به عدّه چهارصد رسید و بعد از سه روز شبی داخل قصبه شده عیال و اطفال و اموال خود را جمع کرده سوی جبل بردند. و شماره نسوان و اطفال متجاوز از ششصد بوده همگی را در باغستان دامنه کوه محلّ دادند و رجال در بالای کوه سنگر بستند. و در دامنه کوه مذکور انجیرستان بسیار بود و اهالی نیریز باغ و بستان داشتند و نیمی از اهالی در آن فصل در بستانهای خود به سر می بردند و برای تعصّب و غضب شدید که از واقعات مذکوره یافتند چند بار تعرّض و حمله بر بایبان نمودند و آتش غیرت ایشان برافروخته به بوستانها هجوم کرده هرکس را که اذیتی به اصحاب رسانده و یا سب و لعن نموده به کیفر اعمال رساندند. چنانچه همه روزه چند نعش از معاندین به قصبه آورده درب دارالحکومه می انداختند. و میرزا بابا سخت در خوف و هراس افتاد و تفصیل واقعات را به طریق مبالغه و اغراق به میرزا نعیم و شاهزاده والی فارس نگاشته کمک طلبید.

**ص. ۱۱۸ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه. ق - ۱۸۵۳ میلادی**

## **ورود افواج و شروع مقاتلات خونین و شکست اردو**

لاجرم طولی نکشید که میرزا نعیم با فوج سرباز گلپایگانی و توپ و آتش خانه و با فرمان فرمانفرما برای چهار بلوک که آنچه سوار و تفنگچی و کمک لازم باشد برای وی بفرستند وارد نیریز شد. و در مدّت بیست روز قریب هزار نفر تفنگچی اصطهباناتی و هزار نفر عیانلو به سرداری معصوم علی خان قُرت وارد شدند. و از نیریز و توابعش نیز هزار نفر به سرداری میرزا یوسف خان کلاتر نیریز و محمّد رضاخان برادر میرزا زین العابدین خان مقتول و ملا حسن ولد ملا علی محمّد که چنانچه در بخش دوّم نگاشتیم به ضرب گلوله تفنگ بایّه از مناره مسجد به زیر افتاد. و عدّه دیگر از بزرگان و کدخدایان هر محلّ مجتمع شدند و اطراف بایّه را از هر گوشه و کنار احاطه کردند. و بایّه چون اوضاع را وخیم مشاهده کردند مهیّای برای تحکیم مواقع خود و مقاتله گردیدند و با

اعتقاد و اعتماد کامل به حقانیت خود در راه دین و آئین دل بر مدافعت و جانفشانی نهادند. و نسوان و اطفال را در باغ سابق الذکر آسایش و آرامش داده رجال در بالای جبال استقرار گرفتند. محلّ اقامت و تحصن خویش را بر کوه مرتّب و مهیا و معابر و محال آمد و شد را سدّ نمودند و سر راهها را سنگر ساخته علم‌های سُرخ افراختند. و چهل سنگر مرتّب و مستحکم نمودند و در هر یک جمعی را معین و رئیس مقرر داشتند چنانچه سنگر آستانه به مشهدی درویش واگذار و سنگری دیگر به سرداری خواجه قطبی و دیگر به سرداری میر اسماعیل و دیگر به سرداری حاجی قاسم و دیگر به ریاست ملاّ شاه‌علی. و بر همین طریق هر سنگری به اقتدار سرداری بود و چند تن از دلیران را به سرکشی و اختیار داری کلّ سنگرها ممتاز ساختند. و اعظم و بزرگان را به ریاست و نقابت <sup>۱</sup> بر کلّ معین نمودند. و رئیس بر کلّ میرزا حسین قطب بود که دستوره‌های او را واجب‌الأطاعة و من جانب الله می‌شمردند و علی سردار رئیس کلّ قوای جنگی و حاجی شیخ عبد علی قاضی و نیز آخوند ملاّ عبدالحسین و پسرانش با ملاّ علی و پسرانش و ملاّ علی دیگر و کربلایی هادی که از بزرگان این طائفه بودند تمامت آلات حرب و ما یحتاج جمعیت را نگهداری می‌کردند. و ملاّ علی نقی ابن ملاّ عبدالحسین وظیفه نویسنده‌گی و انشاء مراسلات به عهده داشته به غایت احترام می‌زیستند. و از جمله بایان نیریز هفت تن بودند که غالب شجاعت‌ها از آنان بروز و ظهور کرد و مشهور به نام هفت نفری شدند: نخست باقر بن میراحمد، دوّم کربلایی عسکر بیرق‌دار، و دیگر حاجی بن اصغ، و نیز علی بن احمد گرمسیری، و حسین بن مشهدی اسماعیل، و حسین بن هادی، و حسن بن میرزا.

### ص. ۱۱۹

و هر کاری به مستحقّ و مستعدّش مفوض و مرجوع گردید. و در این موقع پسر کوچکتر ملاّ عبدالحسین مذکور پی دیدن آقا سید جعفر یزدی از اصحاب وحید شهید که در دوبخش سابق شرح احوالش را آوردیم به هرات بود. در آنجا خبر بشنید و خود را به دامنه کوه رسانید و بکوشید تا بالأخره شهید شد. و پنج تن از علماء اصطهبانات ملاّ فضل‌الله، ملاّ محمد علی، ملاّ محمد باقر، کربلایی صفر، کربلایی محمد اسماعیل در اردوی اصطهباناتی بودند و از ما بین مقاتلین خارج شده به بالای کوه برآمده به بایه ملحق و بالأخره شهید شدند. و بالجمله انبوه اردوی عیانلو و قُرتو چیان و اصطهباناتی که حسب فتوای علمای خود تشنه خون بایان بودند و عده‌شان به دو هزار رسید مسابقت جسته اطراف کوه را محاصره کرده بنای هجوم را گذاشتند. و از هر سو حمله‌ور گشتند و هنگامه جنگ گرم شد و گلوله آتش بر اصحاب همی باریدند و رو به سنگرهایشان رفتند و قریب سی سنگرشان را به تصرف آوردند. و ایشان قوای خود را در دوسنگر مجتمع نمودند و طرفین چنان نزدیک به یکدیگر شدند که هرگاه شخصی از سنگر یکطرف حرکت می‌کرد در سنگر مقابل شناخته می‌شد. و در آن محاربه رشادت بی نظیر از بایان نیریز به ظهور آمد چنان که یک تن از تیراندازان اصطهباناتی خود را در محلّی خفی خلف سنگی گرفته سه تن از اصحاب را باگلوله مقتول نمود که نخست اسماعیل خواجه احمد متولّی بقعه خواجه احمد واقع در یک فرسنگی نیریز، دوّم

شعبان ابن عابدین، سوّم محمد ولد ملاحسین و دیگر ملاّ علی ولد آقا بابا و ملاّحسین ابن ملاّعلی<sup>۱</sup> محمد زخم‌دار شده بعد از چند روز درگذشت. در آن حال یکی از بایّه تقی بن صفر بی تأمل شمشیر کشیده به سوی وی شتافت و چنان بر دهنش نواخت که نیم سرش را به دور انداخت و به چابکی خویش را به سنگر رساند. در آن وقت علی سردار با خستگی تمام که از حرب و ضرب داشته به سنگر وارد شد و اظهار گرسنگی کرده گفت هر چه از خوردنی دارید بیاورید. قدری نان خشک و مغز گردو برایش مهیا کردند. خورد و قدری بیارمید. و محمد نامی در حالی که به خدمت پرداخت گلوله از اعداء به فرقهش اصابت کرده شهید شد. و علی سردار برآشفته از سنگر خارج شده با سیف مسلول<sup>۲</sup> بر گروه اعداء زد و جمعی از احباب نیز به عقبش رفتند و حمله برده جمعیت اعداء را از جای کردند چنان که انبوه اردو روی به گریز نهادند و اشیاء و لوازم خود را بر جای گذاشتند. و از شدت انده‌هاش<sup>۳</sup> تا چهار فرسنگ دور از نیریز قرار نگرفتند و بایّه در عقبشان همی راندند

### ص. ۱۲۰ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه. ق - ۱۸۵۳ میلادی

و جمعی از فراریان را از دم شمشیر آبدار گذراندند. و بیست و یک تن را در سنگری اسیر گرفته به بالای کوه برده سر بریدند و اجسادشان را به پائین افکندند.

و این واقعه غلبه و قوت بایّه در ساعتی بعد از ظهر واقع شد و میرزاعنیم و تفنگچیان نیریزیش از شکست مهاجمین خبر نیافتند. و او مکتوبی به واسطه مشهدی جعفر نامی به لشکریان روانه داشت مضمون این که فردا در موقعی که چهار ساعت از طلوع آفتاب بگذرد باید شما از سمت جنوب و نیریزیان و همراهانشان از سمت مشرق و محمد رضا خان و میرزا یوسف کلانتر مساعدت کنند و سربازان با توپ و استعدادشان از سمت دهنه شکاف کوه به یک بار بر بایّه حمله برده قلع و قمع کنیم و پادشاه را از خود راضی و جلب عزّت و سرافرازی نمائیم. و رسول مذکور با نامه به دست دیده‌بانان بایّه افتاد و او را به کوه نزد علی سردار برده نامه را خواندند. و نامه بر را کُشتند و با شمشیر و خون بر جسدش چنین نوشتند که: ای میرزا نعیم برای مقدمه و تهیه سفرت این قاصد را روانه جحیم<sup>۴</sup> نمودیم تا به رفیقانت بشارت قرب ورودت را رساند. و از این امور مذکوره جنگجویان نیریزی بی‌خبر بودند و با چند تن از سرباز و سرکردگان به سوی کوه شتافتند و متدرّجاً قریب چهارصد نفر مجتمع شدند.

و بعضی از نیریزیان که زنانشان ایمان به این امر داشته در میان بایّه به کوه رفتند خطاب عتاب به احباب کردند که چرا عائله ما را با خود بالای کوه آوردید. بایّه جواب دادند که به موجب شریعت و حسب عقیدت خودتان از زینت شما خارج‌اند. آنان به نوع تعجب و حیرت گفتند این چگونه ممکن است شما ظهور حق را شناختید و ما با جمعیت علماء از آن محروم مانیم. بایّه جواب گفتند بدان گونه که سلمان و ابوذر حضرت رسول الله را شناختند و ملت عرب و یهود با علمائشان محروم مانده جدال و قتال نمودند. و در آن حین علی سردار امر داد که عده‌ای رشید تفنگچی از اصحاب راه بالا را سدّ کرده حمله بر جمعیت مخالفین بردند و خود با عده همراهانش در همان

حال که گرم سؤال و جواب با نیریزیان مذکور بودند طریق فرار را برایشان بسته از هیچ طرف راه ندادند و هدف گلوله آتش بار ساختند. و جوانی حسن نام ولد میرزا از این طائفه شمشیر برکشید و سائرین نیز تفنگها را حمائل نموده با شمشیر حمله بردند. و انبوه مخالفین از هیئت و هیبشان دل باخته تمامت اسلحه و اشیاء و مأكولات را بر جای گذاشته فرار اختیار کردند.

### ص. ۱۲۱

و غنیمت و افره نصیب اصحاب گشته آن روز را یوم فرج بعد از شدت ناامیدند چه که بسیاری از ایشان اسلحه نداشتند و خوراک هم به قدر کافی فراهم نبود. پس تمامت غنائم از قبیل انواع اسلحه و سرب و باروت و نان و لباس و غیره را جمع کرده به سنگرهای خود عودت نمودند. و این واقعه عجیبه در نزدیک به غروب آفتاب واقع شده که تقریباً دو هزار نفر از شجاعان منتخب آن حدود بدون آنکه مقاومت و محاربت نمایند از عده‌ای معدود منهزم شدند. و میرزا نعیم بی‌خبر بود و هنگام غروب خبر به بایبه رسید که میرزا نعیم با توپ و آتشخانه و فوج سرباز گلپایگانی از طریق درب شکاف کوه وارد گردیده قرار گرفتند و موافق دستوری که در مکتوب سابق الذکر داده منتظرند که اردو در فردا از چهار طرف حمله کنند و احباب را قلع و قمع نمایند. علی سردارچنین گفت که سربازان غریب و بی اطلاع از طرق و اوضاع جبال ما هستند و ممکن است فردا راه فرار را پیدا کنند لذا صلاح این است که امشب بیدرنگ اردو را شکست داده متفرق سازیم و فردا راحت باشیم. و اصحاب با اینکه همه خسته بودند رأی وی را پذیرفته مهیا شدند. و او گفت که احتیاج به اجتماع کثرت نیست و دونوزده نفرانتخاب کرد که یک نوزده از طرف بالا و نوزده دیگر از سمت پائین شیخون به اردو زند و در نیمه شب بدین قصد روانه شدند. ولی سید حسین نام رئیس آن عده چشمش کم نور بود و چون خواست از روی سنگی بگذرد سنگ از زیر پایش حرکت کرد و او از کوه ساقط گشت و اردو قصدشان را فهمیده مهیای قتال شدند. لکن عده مذکوره فرصت به ایشان نداده الله اکبر گویان از دو طرف شلیک کردند. و در شلیک اول شیرازه اردو گسیخته روی به فرار نهادند چنان که میرزا نعیم را یک نفر بر دوش گرفته از میان معرکه بیرون بُرد. و همهمه و غوغا برخاست و سربازهای دل دو نیم شده که ندانستند از کدام سو بگریزند چون در آن ظلمت شب خانه‌های چوبی آتش گرفت و روشنائی پدید گشت راه فرار بسته در رفتند. و بایبه به غارت پرداختند آنچه یافتند با دو توپ و آتشخانه به بالای کوه بردند و بعد از این واقعه آسوده شدند. و میرزا نعیم بلا تأمل تفصیل ماجری و قوت و قدرتی که برای بایبه حاصل شد و خطراتی که برای خودش و مردم دیگر محتمل است برنگاشته به شیراز نزد مؤیدالدوله طهماسب میرزا والی فارس فرستاد و درخواست سوار و سرباز و توپخانه آتشبار برای قلع و قمع فتنه نمود.

### ص. ۱۲۲ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه. ق - ۱۸۵۳ میلادی

و مؤیدالدوله به لطفعلی خان سرتیب قشقائی<sup>63</sup> نوشته استیصال بایان را از او خواست و نیز به اصطهبانات و ایرج و پنج معادن و قطره و بشنه و دیگر محال نیریز و ده‌چاه و مُشکان و غوری و رساتیق و سرحدات رجمان وا و چهارراهی و قراتی و بهارلو و عیانلو به سرداری احمد خان و خان میرزا و معصوم خان قُرت که در مقاتله سابق‌الذکر شکست خوردند فرمان نوشت که باید همگی جمعیت آورده متحداً به قلع و قمع بایه که مغایر مسلمین و مخالف دولت قاجاریه‌اند پردازید. و از آن زمان تا اجتماع اردوی مذکور در نیریز مدت چهل روز به طول انجامید. و بایه که عده مردان‌شان قریب به چهار صد و شماره زنان‌شان قریب به ششصد نفر بود در محلّ خود بالای کوه به نوعی که نگاشتیم با اشیاء و ما یحتاج وافر که غنیمت جستند آسوده زیستند. و با تویی که از اردو گرفتند هر صبح و شام رعد و لرزه در ابدان و ارواح دشمنان انداختند. و صیت شجاعت و غالیّت‌شان در آن حدود پیچیده و دیدگان اعدایشان به خواب راحت نرفت. شبی کربلائی هادی سردار به اتفاق نود و پنج نفر عزم دخول به قصبه و حمله به محله سادات نمودند. و مقصودشان سه امر بود: اول مجازات حاجی سیدعابد که تفصیل موجب شدنش را برای قتل وحید شهید در دو بخش سابق آوردیم، دوم مجازات میرزا حسین روضه‌خوان که به نفاق در جمع بایه داخل شد تذلل<sup>^</sup> می‌کرد آن گاه به خانه حکمران مقتول رفته اخبار برای وی می‌برد، سوم مجازات زنانی که بر جسد وحید گل زدند. لاجرم به محله مذکوره هجوم برده حاجی سید عابد را با شمشیر برنده هلاک کردند و زنان مزبور را با لباس قرمز و گیسوان خون آلود در حالی که نفس‌هایشان قطع شد و بیهوش بلکه مانند مرده بودند. و نیز میرزا حسین روضه‌خوان را با لباس قرمز و ریش خون‌آلوده به مجلس عزاداری حاجی سید عابد وارد کرده اشد مجازات دادند. و در آن هنگامه جمعی کثیر از اهالی نیریز گریخته به کرمان رفتند و بایه سی و پنج تن از زنان مزبور را شکم دریدند.

### ص. ۱۲۳ - ورود اردوی معظم دولت و وقوع مقاتلات خونین و شکست و شهادت بایه

و در آن گیر و دار دو تن از بایه کشته شد. و بدین گونه در محلّ خود به سطوت تامّه قرار داشته و منتظر ورود اردوی دولت و مقاتله<sup>64</sup> و جانفشانی ماندند و بزرگان و علمایشان به تقویت روحیه ایمانیّه و تشویق به استقامت و

63 - لطفعلی خان سرتیب بن محمد علی خان ایلخانی بن جانی خان ایل بیگی ایلخانی ایل قشقائی بود و بعد از فوت پدر به منصب سرتیبی فوج سرباز قشقائی بر قرار گشت و چندی به مأموریت لرستان و بنادر و کوه‌گیلویه رفته. عاقبت در سال هزار و دویست و هفتاد و اند وفات کرد. پسرش حاجی محمد صادق خان چون مادرش از کلاتر زادگان بلوک آباده اقلید بود در قصبه آباده متوطن گشت. (تلخیص از فارسنامه ناصری)

64 - در متن نسخه حاضر ظهور الحق: مقاتلت. (م م)

تحمل بلیات فی سبیل الله و تعدیل اخلاقشان پرداختند. و در آن ایام ازدواج بسیاری بین شبان<sup>۶۵</sup> و دوشیزگان بابی وقوع یافت و حاجی شیخ عبدالعلی عقد همه را موافق اسلوب معمول بین مسلمین جاری نمود. و عموم جمعیت در دل شبها به تلاوت آیات و ترتیل مناجات می پرداختند چنانکه همه و آوازشان فضای قصبه نیریز را احاطه داشت. و معذکک چون مال احوال خود را می دانستند یکدیگر را ترغیب و تحریص بر استقامت و شهادت همی کردند و به عائله خود وصیت نموده می گفتند مستعد شهادت باشید و لباس های مستعمل و کهنه در بر کنید و در گرسنگی و تشنگی و برهنگی و سرما و شمت<sup>۶۶</sup> و بدگوئی و جفای اعداء آزرده نشوید. زاری و بی قراری نکنید و صبر و تحمل پیشه سازید. و زنانشان در اتحاد و مساعدت به مردان و در شجاعت و عظمت نفس موجب حیرت دشمنان شدند.

### ورود اردوی معظم دولت و وقوع مقاتلات خونین و شکست و شهادت بایه

و چون اردوی مذکور وارد نیریز شدند هر دسته ای گوشه ای از بیابان را اختیار کرده چادر زدند و چادر میرزا نعیم را به اجلال تمام در مقامی موسوم به بیدبخویه که زیر سنگر بایه بود برافراشتند. و بعضی از بزرگان نیریز و میرشکارهای کاردان با فوج گلپایگانی نزد وی بودند و سربازان توپ و آتشخانه و شیپور و کرنا به نمایش آوردند. و میرزا نعیم متدرجاً به فوج دستور داد تا به کوه از سمت درب شکاف آمدند و در بستان مشهور به آقا میریکه چشمه آبی معروف به نام یاقوتی داشت و اصحاب در آن حوالی قرار گرفته آب از آن چشمه می بردند در آمدند و آب را تصرف نموده احباب را از شرب منع کردند. در این وقت علی سردار با هفت نفری که قبلاً اسم بردیم و نیز چند تن دیگر و با کربلایی عسکر بیرقدار که مجموعاً چهارده نفر بودند حمله به سربازان بردند و مقاتله به شدت در گرفت. و گلوله سربازان دست راست بیرقدار را برد پس بیرق را بر زمین نصب کرده با دست چپ چند تن از آنان را به ضرب شمشیر هلاک نمود.

### ص. ۱۲۴ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۳ میلادی

آن گاه میرزا زین العابدین که جوان هنرمندی بود بیرق را به دست گرفته حمله به سربازان برده آنان را منهزم و متفرق ساخت و چند تن را با شمشیر آبدار به قتل آورد و مقداری از پیه شکم شان را برای مرهم<sup>۶۵</sup> زخم مجروحین با خود برد. و در آن روز از جمع بایه فقط کربلایی علی عسکر مذکور مجروح شد. و این مقاتله

موجب مزید اقدام و اقتحام<sup>۱</sup> بایه و ضعف قوای اعدا گردید. تا اینکه جمعیت بهارلو از طریق قریه ایرج اطراف سنگر حاجی قاسم و سنگر مشهور خواجه قطبائی را احاطه نمودند و سرانشان برای قتل علی سردار که رئیس رشید بایه و مشهور نزد معاندین بود تدبیری کردند. و از اردوی خود که رشیدترین رزم آوران دشمن بودند میرشکاران و تیراندازان استاد ماهر پیاده در جنگل و بیشه جلگه نیریز مخفی و متفرق و مترصد گماشتند. وعده‌ای از سواران به خودستائی و رجز<sup>۲</sup> و جولان در جنگل و بیابان پرداختند. و علی سردار که هرگز در هیچ حمله بیش از سه تن از احباب با خود همراه نمی‌برد در این هنگام نیز با سه نفر تیرانداز از سنگر بیرون آمده روی به سواران شتافت. و سواران به همان حال به نوع عدم التفات و اعتنا مشغول بازی و اسب تازی بودند تا چون علی سردار با هم‌رهان از دره سرازیر شدند روی به گریز نهادند. و تفنگ چپان مخفی به یکبار شلیک کرده شتابان نزدیک شدند و خان میرزای بهارلو از میان مترصدین جنگل پای وی را هدف گلوله کرد چنانکه آن نوجوان رشید از اسب به خاک درغلطید. در آن حال دست به تفنگ برد که به کار اندازد آتش نگرفت، خواست با پیشتاب<sup>۳</sup> اقدامی کند صورت نگرفت، دست به شمشیر برد که از غلاف بیرون آرد حالت ضعف بر وی مستولی گشت و قریب ششصد تن تیرانداز بر او شلیک کردند و سواران مذکور برگشته اطرافش را گرفته به شلیک تفنگ بسیار وی را شهید نمودند. و اما سه تن هم‌رهانش نخست سیدعلی را زخم بسیار زده بی‌نداختند و قدری از گلویش را بردند و به گمان اینکه کارش ساخته شده دست از او کشیدند. دیگر آقا سید علی ولد میرزا عبدالحسین نیز زخم‌دار گشت. سوم آقا میرزا محمد ولد آخوند ملا موسی کشته شد. و در آن حال علی ولد کربلانی باقر برادر تاج‌الدین که ذکر شهادتش را در رکاب وحید شهید در بخش دوم آوردیم بالای تلی ایستاده تماشا می‌کرد

ص. ۱۲۵

و ملتفت شد که علی سردار کشته گردید خاک بر سرش ریخته به گریه و زاری دویده خویش را بر جسد آن شهید افکند و لشگریان او را نیز کشتند و سرش با سر آقا میرزا محمد مذکور از بدن جدا کردند. و خان میرزای بهارلو نیز سر علی سردار را قطع نمود و هر سه سر را نزد میرزا نعیم برده جائزه و انعام و خلعت گرفت. ولی سیدعلی مذکور به همان حال ماند و با جراحات بسیار در ظلمت شب برخاسته خود را به رفقاییش در سنگر رساند و گفت: پس از آنکه لشگریان مرا هدف گلوله کرده با سنگ و چوب و شمشیر زخم بسیار زدند. ندانستم چه باعث شد که سرم را مانند سائین جدا نکردند. و من در حال بیهوشی افتادم ناگاه یکی به من گفت برخیز و خبر شهادت علی سردار را در سنگر برسان و اعدا باید تو را بالأخره به طهران ببرند و در آنجا شهید کنند. گویند شمار جراحات او متجاوز از دویست بود و چون سخنش به اینجا رسید ضعف بر وی مستولی گشت. و معذک زنده ماند تا او را با چند تن دیگر به طهران بردند و در آن جا به شهادت رساندند.

و بالجمله در آن شب سران سپاه از قبیل احمد خان و خان میرزای بهارلو رسولی به سنگر بایه فرستاده پیغام کردند که چون شاه علی سردار را از ما خواست و اینک او به دست ما گشته شد ازین پس با شما کاری نداریم و تا شب باقی است زنان خود را برداشته از این مکان فرار کرده متفرق شوید. و مشهدی میرزا حسین قطب و آقا میرزا احمد و ملاها در جواب گفتند که ما می‌دانیم شما مأمور قلع و قمع ما هستید و با این که سردار عالی مقدار ما را به قتل آوردید به لسان اظهار ملاحظت نموده تکلیف به فرار می‌کنید. این را به یقین بدانید که ما شهادت خود و اسارت زن و فرزند خویش را به کمال رضا در سیل محبوب یکتا قبول کرده‌ایم و اینک چند مطلب را از شما خواهیم. نخست مهلت دهید تا اجساد مقتولین خود را دفن کنیم و بعد از فراغت از آن ما بقی مطالب را اظهار می‌نمائیم. و سران سپاه پذیرفتند و اردو را به فاصله یک میل عقب بردند و بایه به قتلگاه وارد شده ابدان بی‌سر را با همان حال که بودند همه را در یک قبر نهاده خاک ریختند و به محل خود برگشتند. و از شهادت سردار و شجاعان عالی مقدار متأثر بودند و بیرق را مبدل به سیاه کردند. و تمامت زنان را در بستان آسبران مجتمع کرده مقرر دادند و سنگرهای مختلفه خود را رها نموده در سنگر آسبران که سنگر معتبرشان و بالای محل نسوان واقع بود قرار یافتند. و مجدداً خان سردار بهارلو پیغام فرستاد که اقامت شما در کوه مخالف عقل است چه که هر روزه هزار نفر بر شما لشکر افزون میشود و در این هوای سرد زمستان با فقدان اسباب و مایحتاج برای

### ص. ۱۲۶ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۳ میلادی

شما درنگ مقدور نیست. البته فرار کنید و جانبه سلامت به در برید و راضی به اسارت عیال خود نشوید. و ایشان جواب دادند که ما از اول نه هوای طغیان و نه رضای جنگ باسلطان داشتیم و فقط در راه دین و آئین معتقد به ظهور قائم آل محمد شدیم. و حکمران قدیم و جدید به امید جلب ریاست خرج تراشی برای دولت کردند و از ظلم و عدوان بر ما دمی فرو گذار ننمودند. و این هنگامه را بر پا داشتند و تا ما را تمام نکنند دست بر نمی‌دارند. و یگانه مطلب ما این است که شما بعد از شهادت ما نسبت به زنان و اطفال رحم و شفقت نمائید. و بالجمله در این موقع ذخیره مأكولات اصحاب تمام شد و فقط مقداری برنج و انجیر و چند رأس الاغ باقی ماند. روزی یک رأس الاغ کشته بر رجال و نساء تقسیم می‌کردند و قدری انجیر به زنها می‌دادند. و زنها برنج نمی‌خوردند ملاحظه رجال را داشتند تا قوی بوده تحمل جنگ و قتال نمایند. و در آن حدود فقط چشمه آب مشهور به یاقوتی بود که کفایت شرب همه جمعیت را نمی‌نمود و لشکر آن را احاطه کردند. روزی نسوان بایه به اجتماع برای تحصیل آب از چشمه مذکور رفتند و سربازان ممانعت نمودند و یکی از زنان هدف گلوله شد. چنانکه چند روزی پس از ختم واقعه و اسارت نسوان وفات یافت و جمع نسوان بانگ الله اکبر برکشیده حمله نمودند سربازان گریختند و زنان با نعره تکبیر مستحفظین آب را تعاقب کردند. و آنان مندهش شده به در رفتند و اشیاء و ما یحتاج نصیب زنان شده چشمه

آب را نیز موقتاً به تصرف آوردند. و درعین آن احوال لطفعلی خان قشقایی سردار کل اردو دستور داد سنگری محاذی سنگر ساختند. و سرباز بایه ان و عدّه بهارلو و تفنگچیان چهار بلوکی و غیرهم در آن سنگر محاذی اصحاب قرار گرفته باتوپ و تفنگ همی شلیک نمودند. و هنگامهٔ مقاتله را چند روزی گرم و عرصه را بر ایشان تنگ کردند و آنان برای قلت سرب و باروت آرام بوده همینکه دشمن از سنگر خود تجاوز می نمود دفاع می کردند. و با این که لباس زمستانی و اسباب زندگانی حتی کفش در پا نداشتند و عدّه شان روز به روز متناقص و جمعیت مهاجمین متزاید می گشت و گلوله های توپ همی به سنگر اصابت کرده سنگها را پراکنده اصحاب را مجروح می ساخت معذک اردو خسته شده سران لشکر حيله انگیختند. و بایه را ندا کرده گفتند تنی از خود به اردو بفرستید تا عقیدت شما را کاملاً پی بریم و نزد شاه از شما شفاعت کنیم تا این غائله از میان برخیزد. و ملاً علی به اردو رفته نزد لطفعلی خان موافق آیات قرآن و اخبار مأثوره ظهور قائم را با بیاناتی فصیح و ملیح مدلل کرد

### ص ۱۲۷.

و پس از ختم کلام وی سران اردو اظهار مسالمت و مصالحت نمودند. و ملاً علی نزد بایه مراجعت کرده تفصیل ما وقع بیان نمود و آنان بالاتفاق گفتند که این تزویر و حيله است تا ما را گرفته به قتل رسانند. و اگر راست می گویند باید اردو کوچ کرده ما را با عیال و اطفال فارغ و آسوده گذارند. و چون تزویر مذکوره ثمر نداد لطفعلی خان عزم قلع و قمع مؤمنین و تسخیر سنگرشان کرده به اردو که شمارشان را بیش از ده هزار نوشته اند امر داد و طبل جنگ نواخته شیپور کشیدند. تیراندازان اصطهباناتی که قریب هزار تن بودند در محله ای خود خلف احجار و اشجار پنهان شدند و فاصله بین طرفین تقریباً ربع فرسنگ بود. و گروهی از سواران در میدان همی اسب تاختند و رجز خواندند و به مقدار دویست قدم سوی سنگر اصحاب راندند. و در ساعتی تقریباً هزار تفنگ شلیک شد و بایه از خلف سنگر بیرون آمده اولاً با تفنگ شلیک کردند آنگاه دست به شمشیر برده با ندای یا صاحب الزمان بر اردو حمله نمودند. و جماعت زنان در سنگر با ندای یا صاحب الزمان جواب مردها را همی دادند. و در آن اثناء قدری باران بارید و غبار چندان احاطه کرد که احباب یکدیگر را نمی دیدند و به صدا می شناختند. و لشگریان روی به سنگر خود برگشتند و بایان در تعاقبشان راندند ولی تفنگچیان مذکور به یک بار از چهار جانب آنان را احاطه کرده شلیک نمودند و دهانه آتشبار توپ و تفنگ فضا را مشتعل و روشن کرده بر آن بیچارگان مهلت مکث و درنگ نداد. جمعی کثیر مقتول و عدّه ای مجروح شده در مواضع متفرقه بیافتادند و معدودی سالم مانده پراکنده گشتند و بالأخره سعی کرده خود را به سنگر رساندند. و چون شمار نمودند بیش از پنجاه تن بر جای نبودند. و دو ساعتی تأمل کردند آن گاه در همان ظلمت شب و سرما و حالت گرسنگی و خستگی پی تجسس احوال سائرین شتافتند. و اغلب را مقتول و برخی را مجروح یافتند و با تعب و مشقت بسیار

مجروحین را به سنگر بردند. آتشی فراهم نمی‌شد که گرم شوند و یا آب گرمی به حلق مجروحین رسانند و غذائی نبود که سدجوع نمایند. آنچه از رخت و فرش و غیره موجود بود بر مجروحین مدهوش افکندند تا از شدت سرما بیسایند. و مشهدی میرزا حسین قطب با بیانات روحانی‌اش همی تسلی قلب داده تشویق به جانفشانی نمود و معدودی قلیل تاب مشقات مذکوره نیاورده فرار کردند و گرفتار چنگ اعدا شده کشته گشتند.

### ص. ۱۲۸ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۳ میلادی

و در این موقع بر میرزا حسین قطب و عده‌ای از اصحاب که با او باقی ماند پیدا بود که فردا کارشان به انتها می‌رسد. و آن شب را که بعد از مدت شش ماه محاربه آخرین شب بالای کوه بود با این<sup>ان</sup> و حنین<sup>ان</sup> مجروحین و زنان شوهر و پسر کشته و گریه اطفال شیرخوار و تلاوت آیات و مناجات با پروردگار به روز آوردند. و علی‌الصباح اردو از جا حرکت کرده طبل جنگ نواخته شیپور کشیدند و قرنی فتح و فیروزی به نوای بشارت و شادمانی زدند و به مرکز اصحاب هجوم آخر بردند. هر که را به دست آوردند کشتند و مقتولین و مجروحین را سر از بدن همی جدا نمودند. تا بالأخره هفده تن از اصحاب بر جای ماندند و با همه خستگی و سرما خوردگی و گرسنگی و تشنگی چهار روزه و نیز با جراحات که داشتند یکدیگر را تسلیت و تشویق به اتحاد نموده دامنه‌ای یکدیگر را به هم بستند و ملا علی نقی ایشان را ترغیب به حمله آخر کرده جملگی دست به نزدیک دهان برده هلهله کنان ندای یا صاحب‌الزمان برکشیدند و حمله سخت بردند. ناگاه گلوله به پشت دست ملا علی نقی رسیده از عقب سرش بیرون رفت و آن عارف شهم الهی بیفتاد و جان داد. و سائر اصحاب نیز از کثرت جراحات از مقاتله بازماندند و اردو متوجه زنان شدند. آن عده قلیل اصحاب که از شدت تشنگی و گرسنگی و خستگی و سرما و برهنگی توانائی نداشتند غیرت کرده و تنی از ایشان میرزا احمد نام با کلمات تسلیت آمیز عشق انگیز همی تشویق به مقاتلت و شهادت نمود. لاجرم همگی به یکبار حمله به انبوه اردوی جرّار در مقابل توپ و تفنگ آتشبار بردند تا برخی شهید شدند و بعضی از کوه پائین افتاده به مقام شهادت رسیدند.

و چون مردان از میان رفتند زنان به موجب توصیه ایشان مهیای اسارت گشته لباس فاخر و زیور از بدن در آورده با آنچه از متاع دنیوی داشتند در محلی آماده برای مخالفین گذاشتند. و عده بهارلو هجوم برده اعتنا به ناله آن بیچارگان و ضجه کودکان نکرده به یغما پرداختند و بر یکدیگر پیشی و پیشی بسته آنچه یافتند ربودند. و آنان را به دامنه کوه بیسامان که در مسافت بعیدی واقع است برده نگه داشتند. و دو تن از معمرین رجال اصحاب به نام ملاموسی نمدمال و ملا باقر صباغ را که با موی سفید و قد خمیده در ما بین زنان بودند و از جهت ضعف پیری نیروی محاربه نداشتند نیز گشتند. ملا باقر را میرزا علی بیگ سلطان سربازهای نیریزی که بسیار شقی و قسی القلب بود بیدرنگ با پشتاب شهید کرد

و سرش را جدا نموده به دست یکی از کودکان پدر کشته احباب داد. و دخترزادهٔ صغیرهٔ ملاً محمد باقر را که مقنعه سیاهی بر سر داشت از بغل مادر ربوده ردیف خود سوار کرد و کودک مذکور را بدان حال که سر ملاً محمد باقر شهید رابه دست گرفت در جلو راند و اسب دواند و هدیه به میرزا نعیم برد. و میرزا نعیم در آن روز مقرّ سریر جلالت خود را در کوه بیسامان مذکور قرار داد و بر سنگی نشسته سایه بانی بالای سر او گرفته بودند و سربازان بسیار و غلامان با لباس زرنگار نزد او به هلهله و رقص بودند. و در جزای خدمتشان که منجر به فتح و فیروزی گشت خلعت می خواستند و سران لشکر شکر خدای را به جای آورده مبارک باد می گفتند. و بساط رقص و آواز و ساز و نواز بر پا و ظروف شربت مهیا بود. علی بیک رسید و سر ملاً باقر را بر قدم وی نثار کرده دخترک وجیه شیرین زبان را در محضرش افکند و این بیت را به آواز بلند خواند:

ای امیر آنچه دلت خواست میسر گردید \*\*\*\*\* مهتر و کهتر بابی همه یک سر گردید

پس به امر میرزا نعیم طبل شادی کوفتند و غبار غم و اندیشه را از خاطر روفتند. در آن حال ملا عبد الحسین را حاضر کردند و میرزا نعیم به او خطاب نموده گفت: تو که مرد دانا و حکیم بودی و مدتی ریاضت می کشیدی و در مسائل شرعی رأی و فتوی داشتی چگونه به این ذلت و خواری راضی شدی که پسرانت را جلوی چشمت سر بریدند و عائلهات را اسیر کردند. و او جواب چنین گفت که: ما سالیان دراز با راز و نیاز در انتظار ظهور صاحب الزمان به سر بردیم و در اخبار مأثوره بود که یصنع کما صنع رسول الله و یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله. و اکنون ظاهر شده، کرد آنچه را که مأمور بود. و حضرت رسول در اثبات حقانیت و رسالت و مقام وحی خود به شهادت یک نفر از یهود استدلال فرمود که یهود او را مجنون و مردود می شمردند و شما مرا عاقل و حکیم و عالم و مرتاض می دانید. و من اول به علم و حکمت و عقل و تقوای خود دوم به قربانی اولادم سوم به اسارت عیالم شهادت میدهم که قائم موعود ظاهر شد. و چنانکه رسول الله عادات و رسوم جاهلیت را بهم زد و علماء و فصحاء و رؤساء عرب متحد شده قیام کردند که مانع از تغییر عقائد و عبادات و اخلاق قوم شوند و معذک نتوانستند و امر او احاطه نمود قائم نیز چنان نموده و خواهد نمود. و میرزا نعیم در اثناء سخنان وی گفت: ای آخوند ما منتظر پسر امام حسن عسکری بودیم و حضرت رسول در لوح فاطمه خبر داد. آخوند گفت: اگر خدا به پیغمبر خبر داد که قائم پسر امام حسن عسکری است بایستی در آیات قرآنیّه مذکور باشد

ص. ۱۳۰ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۳ میلادی

و اگر حضرت رسول در لوح فاطمه فرمود بایستی اَقْلا در ما بین فرق شیعه اختلاف در تعیین شخص قائم نشود. پس چرا فرقه‌ای به محمد حنیفه<sup>66</sup> و فرقه‌ای به زید و طائفه‌ای به قائمیت اسماعیل یا امام موسی و غیره معتقد شدند؟ میرزا نعیم به او گفت: ای آخوند با این نطق و بیان و علم و برهان می‌خواهی اردو را بابی کنی؟ و حکم داد دهنش را پر از خاک کردند که دیگر سخن نگوید. و یکی از غلامانش به ضرب گلوله پیشتاب سر آخوند را مجروح کرده خواست وی را به قتل رساند میرزا نعیم فریاد زد که: نکشید این شخص از علماء است و باید به طهران حضور قبله عالم فرستاده شود. آن گاه دستور داد که اسیران را کوچ داده از راه کوه بی‌سامان که راه سخت مشتمل بر دره‌های بسیار و درختان بیشمار است عبور دهند. ششصد نفر زن برخی پیر و بعضی جوان جمعی حامله و مرضعه بودند و اطفال همراه داشتند و جمیعاً گرسنه و تشنه و داغ دیده و گروهی از آنان در ایام زندگانی غریق نعمت و راحت بودند. و از دره‌ها عبور نمی‌توانستند و می‌افتادند و نیز رجالی را که از اطراف دستگیر کردند جمیع را به غل و زنجیر بستند و چون در راه می‌افتادند لشگریان با تازیانه می‌زدند و بدنشان را چنان مجروح کردند که از کشته شدن بر ایشان سخت‌تر گذشت<sup>67</sup>.

یکی از احباب نیریز که قسمی مهم از واقعات مذکوره را مشاهده و حکایت نمود چنین بیان کرد:

من کودک نه ساله بودم و مادرم طفلی صغیر دیگر اسدالله نام بر دوش و در آغوش داشت و هر چند حسب وصیت والد لباس کم قیمت دربر کرد ولی کلاه اسدالله را تغییر نداد و مقداری زیور به کلاه نصب بود. و با چنان حال مرا به ریسمانی بسته سر دیگر ریسمان را به بازوی خود محکم نمود و با تحمل مشقت بسیار همراه جمع اسراء می‌رفتیم. به مادرم گفتم مرا رها کن تا خود

### ص. ۱۳۱

بی‌زحمت بروی. جواب گفتم می‌خواهم چون تو را می‌کشند مطلع باشم و بی‌خبر نمانم. در آن اثناء یکی از سواران را نظر به زیور کلاه افتاد رکاب بر اسب زده خود را نزدیک رساند و دست به کلاه برد. او سوار و ما پیاده و فاصله در میان بود و به قوت و عجلت کلاه طفل را با موی سرش به دست گرفته کشید لاجرم طفل به مسافت ده ذرع دور افتاد و موی سرشکننده شد. و ما از عقب دویدیم چون به اسدالله رسیدیم بیهوش و قریب به موت بود. مادر او را برداشته در آغوش گرفت. و بالجمله اسراء را به نوع مذکور تا سر آسیای مشهور به تخت

66- در متن نسخه حاضر ظهور الحق: حنیفه.

67- به قدر پانصد ششصد نفر از بایه در نیریز جمع شده و در کوه نزدیکی نیریز سنگرها به جهت خود ساخته بودند. نواب مؤیدالدوله حکمران فارس میرزا نعیم لشکر نویس و حاکم نیریز و لطفعلی خان سرتیپ را با فوج قشقایی و غیره و چند عراده توپ مأمور به قلع آنها نموده. بعد از جنگ سختی سنگرهای آنها را مسخر و صد نفر از آنها عرضه شمشیر و باقی را دستگیر کرده قلع و قمع نمودند. (منتظم ناصری)

که تا نیریز یک میدان مسافت دارد وارد کردند. زنهارا دور همدیگر نشانند و رجال را ده نفر، ده نفر به یک زنجیر بستند و رؤوس شهداء را که یکصد و هشتاد عدد بود خرمن نموده همه را پوست کنند. و در آن جا کریم میرشکار ولد محمد که میرزا نعیم اوصافش را بسیار شنیده داشت چون نظر میرزا نعیم بر او افتاد فرمان داد دم توپ گذاشته، گشتند. و حاجی میرزا عبدالوهاب روضه‌خوان برادر حاجی میرزا نصیر که در ضمن شرح واقعه اولای نیریز در بخش دوم ذکر نمودیم نزد میرزا نعیم حاضر شد و نظرش به میرزا ابوالحسن ابن میرزا تقی از علمای بایه که ذکراحوال برادر شهیدش ضمن شرح واقعات جبل گذشت افتاد و برای جلب رضاء خاطر حکمران آن مظلوم را که زیر زنجیر بود چندان چوب زد که بیهوش گشت و او را امر به تبری و سبّ همی کرد و او چون به هوش آمد خطاب به وی کرده، گفت: حاجی به راستی بدان همین که ظاهر شده قائم آل محمد است. و بالجمله در طول مدت چهار ماه که عده قلیله بایه نیریز در مقابل چند هزار اردوی مسلح مقاومت کردند عده‌ای کثیر از اعداء هلاک شد و جمعی از این طائفه به قتل رسیدند و در این مقام اسامی جمعی از شهداء معروف واقعه مذکوره نیریز را ثبت می‌نمائیم:

۱- آخوند ملا احمد ابن ملا محسن

۲- آخوند ملا علی کاتب ابن ملا عبد الله

۳- اسدالله ولد میرزا علی

۴- ابو طالبولد میرزا احمد

۵- احمد حاجی ابوالقاسم

۶- آقا شیخ محمد

۷- اکبر محمد قاسم

۸- استاد جعفر

### ص. ۱۳۲ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه. ق - ۱۸۵۳ میلادی

۹- آخوند ملا عیسی

۱۰- اکبر ولد عبد الله ابن علی

۱۱- اکبر محمد شاه

۱۲- ابو طالب ولد ملا زین العابدین

۱۳- ابو طالب

۱۴- مشهدی باقر صباغ

۱۵- مشهدی عسکر پسر مشهدی باقر

۱۶- ملا محمد تقی

- ۱۷ - ملاّ علي نقی پسران آخوند ملاّ عبدالحسین  
 ۱۸ - ملاّ علي  
 ۱۹ - ملاّ حسن  
 ۲۰ - ملاّ مؤمن  
 و ۲۱ - ملاّ احمد پسران آخوند ملاّ موسی  
 ۲۲ - محمّد كوچك ولد مشهدي رجب  
 ۲۳ - مشهدي مير احمد  
 ۲۴ - ملاّ درويش  
 ۲۵ - مشهدي علي ولد نجف  
 ۲۶ - ملاّ محمّد ولد كربلائي باقر  
 ۲۷ - مشهدي تقی بقال ابن عابد  
 ۲۸ - ميرزا احمد ولد ملاّ صادق خالوي علي سردار  
 ۲۹ - محمّد ولد عبد الكريم  
 ۳۰ - ميرزا علي ولد ملاّ صادق  
 ۳۱ - ميرزا يوسف ولد ميرزا اكبر  
 ۳۲ - ملك ولد ملاّ علي  
 ۳۳ - محمّد مشهور به يگه  
 ۳۴ - ميرزا حسن ولد يگه  
 ۳۵ - ملاّ حسين ولد برخوردار  
 ۳۶ - محمّد ولد ملاّ موسی  
 ۳۷ - ميرزا بابا  
 ۳۸ - ميرزا احمد  
 ۳۹ - محمّد علي  
 ۴۰ - مشهدي علي ولد سليمان  
 ۴۱ - محبّ علي  
 ۴۲ - ملاّ حاجي محمّد  
 ۴۳ - ملاّ حسين  
 ۴۴ - محمّد صادق  
 ۴۵ - مير حسين  
 ۴۶ - مير اكبر

- ۴۷ - محمد ولد أكبر فرخي  
 ۴۸ - ملا شاه علي  
 ۴۹ - محمد ولد ملا علي  
 ۵۰ - محمد علي نوروز  
 ۵۱ - محمد علي حاجي علي شاه  
 ۵۲ - محمد ولد رضا  
 ۵۳ - ملا علي محمد  
 ۵۴ - مؤمن ولد استاد احمد  
 ۵۵ - محمد ولد باقر  
 ۵۶ - محمد ولد كربلائي تقى  
 ۵۷ - محمد كربلائي محمود  
 ۵۸ - ملا حسين ولد عبدالله  
 ۵۹ - محمد علي مير شكار ابن ملا عاشور  
 ۶۰ - محمد علي  
 ۶۱ - ملا عابدين  
 ۶۲ - ميرزا حسين ولد ميرزا تقى

### ص. ۱۳۳

- ۶۳ - مشهدي محمد علي نوروز  
 ۶۴ - مشهدي ميرزا حسين قطب  
 ۶۵ - ميرزا حسين ولد ميرزا موسى  
 ۶۶ - ميرزا احمد  
 ۶۷ - ميرزا زين العابدين خواهرزاده هاي قطب  
 ۶۸ - ميرزا محسن ولد آقا نصرالله  
 ۶۹ - ملا أكبر برادر كربلائي جعفر  
 ۷۰ - ميرزا مهدي  
 ۷۱ - مراد لر  
 ۷۲ - ملا قاسم ولد ملا عاشور  
 ۷۳ - حسين ولد استاد علي  
 ۷۴ - حسن مشهدي صفر

- ۷۵ - حسن علي ولد نوري  
 ۷۶ - والده اش  
 ۷۷ - حسن ولد ملا قاسم  
 ۷۸ - حسين برادر كربلائي رضا  
 ۷۹ - حسن ولد حيدر ملك  
 ۸۰ - حسين ولد مشهدي اسماعيل  
 ۸۱ - حسين ولد زمان  
 ۸۲ - حاجي محمد ولد ملا عاشور  
 ۸۳ - حاجي تقى  
 ۸۴ - حسين ولد قاسم صفر  
 ۸۵ - حسين ولد استاد احمد  
 ۸۶ - حسن ولد ملا يعقوب  
 ۸۷ - حسين ولد رجب  
 ۸۸ - حسن ولد ميرزا  
 ۸۹ - حسن علي ولد ميرزا آقا علي  
 ۹۰ - حسن ولد محمد  
 ۹۱ - حاجي شيخ عبدالعلي  
 ۹۲ - باقر  
 ۹۳ - تقى ولد صفر  
 ۹۴ - تقى ولد علي  
 ۹۵ - زين العابدين ولد ملك  
 ۹۶ - زين العابدين ولد استاد محمد  
 ۹۷ - خواجه زين العابدين  
 ۹۸ - خواجه برهان  
 ۹۹ - خواجه اسماعيل  
 ۱۰۰ - خواجه علي  
 ۱۰۱ - هادي ولد خيرى در شيراز گشته شد  
 ۱۰۲ - عابد  
 ۱۰۳ - عابد ولد برخوردار  
 ۱۰۴ - عسكر بيرقدار

۱۰۵ - عبدالله ولد کربلائي اکبر

۱۰۶ - عسکر ولد علي

۱۰۷ - شريفولد کربلائي رجب

۱۰۸ - عابد ولد مشهدي محسن

۱۰۹ - عبدالله ولد علي

۱۱۰ - علي ولد احمد

۱۱۱ - علي

۱۱۲ - عابدين کربلائي اسماعيل حَمَامِي

۱۱۳ - عبدالله ولد محمد

۱۱۴ - عبدالله ولد عسکر

۱۱۵ - علي مراد برادر قاتل وحيد

۱۱۶ - عسکر ولد علي

۱۱۷ - علي سردار

### ص. ۱۳۴ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق - ۱۸۵۳ ميلادی

۱۱۸ - غلام رضا يزدي

۱۱۹ - سيد حسن

۱۲۰ - شمس الدين

۱۲۱ - صفر کربلائي زمان

۱۲۲ - کربلائي صادق

۱۲۳ - کربلائي هادي

۱۲۴ - کربلائي محمد جعفر داماد حاجي محمد تقی ايوب

۱۲۵ - کوم ولد عسکر

۱۲۶ - کربلائي حسن ولد مشهدي صفر

۱۲۷ - کربلائي قربان ولد شعبان

۱۲۸ - کربلائي باقر ولد استاد تقی قاتلش مير شکار رجب

۱۲۹ - کربلائي باقر

۱۳۰ - کربلائي محمد

۱۳۱ - کربلائي شمس الدين که در نيريز آقا رضاي آقا علينقي او را شهيد کرد

۱۳۲ - کربلائي حسين ولد حاجي

- ۱۳۳ - کربلائي اسماعيل  
 ۱۳۴ - کربلائي يوسف نجار  
 ۱۳۵ - کاظم ولد حاجي محمد  
 ۱۳۶ - حسين ولد آقا شيخ محمد  
 ۱۳۷ - لطف الله شمال  
 ۱۳۸ - اسدالله ولد ميرزا مهدي  
 ۱۳۹ - ملا برخوردار  
 ۱۴۰ - عسکر ولد حاجي  
 ۱۴۱ - آقا شيخحسن  
 ۱۴۲ - ولد ملا علي نقي  
 ۱۴۳ - ولد علي مراد  
 ۱۴۴ - رحيم استاد علي نقي  
 ۱۴۵ - حاجي ولد کربلائي باقر  
 ۱۴۶ - علي ولد کربلائي باقر  
 ۱۴۷ - ولد مشهدي محمد  
 ۱۴۸ - ولد ميرزا حسن  
 ۱۴۹ و ۱۵۰ - ولدان خواجه حسن  
 ۱۵۱ - خواجه ولد استاد نبي  
 ۱۵۲ و ۱۵۳ - علي و حسن ولدان قاسم  
 ۱۵۴ - ولد صفر  
 ۱۵۵ - صادق  
 ۱۵۶ و ۱۵۷ - ولدان کربلائي اسماعيل حمامي  
 ۱۵۸ - نقي ولد علي  
 ۱۵۹ - ولد استاد نقي  
 ۱۶۰ - کریم ولد علي  
 ۱۶۱ - علي ولد ملا قاسم عاشور  
 ۱۶۲ - کریم ابن محمد مير شکار مذکور  
 ۱۶۳ - زينل برادر مير شکار  
 ۱۶۴ - زين العابدين بن ملا محمد  
 ۱۶۵ - حاجي پسر کربلائي باقر

و بالجمله میرزا نعیم از آنجا سوار شد و سرها را سر نی نمودند و در جلوی رؤوس طبل و کرنا نواختند. و اُسراء را در ما بین سربازان و سواران قرار دادند و هر کس در راه رفتن کوتاهی می کرد با سرنیزه تفنگ اذیت رساندند. و چون هنگام غروب شد پیشاپیش میرزا نعیم مشاعل افروخته کشیدند و در آن مقدار یک میل مسافت شش ساعت اُسراء را در راه معطل کردند. و از راه خارج شده زنها را بر خارها با پای برهنه دواندند و هر جا به جوی آب میرسیدند ایشان را در ظلمت شب و سرما در جوی افکنده با چوب و سرنیزه تفنگ همی زدند. و پیر مظلومه‌ای را که دو طفل در بغل داشت در برکه آب انداخته اذیت رساندند و در آن حال اهالی نیریز نظاره کنان ازدحام کرده زنها بر آن مظلومه گل زدند و مردان همی هلهله کردند تا به هلاکت رسیدند.

و بدین طریق در نیمه شب به قصبه وارد شدند و اسیران را در کاروانسرا خرابه محقر محله بازار واقع در قرب امامزاده که نمناک و مملو از سرگین<sup>69</sup> و ناپاک بود داخل کرده بر رطوبت و اشیاء کثیفه منزل دادند. و در آن شب اُسراء مدت دو روز و دو شب بود که اسیر بوده و بوجه من الوجوه قوت و غذائی نیافتند و ششصد نفر زن و بچه گرسنه برهنه از سرما می لرزیدند. و میرزا نعیم دستور چنین داده که فردا اُسراء را به مدرسه وارد کرده زن و مرد و بچه‌های نیریز آنچه به ایشان وارد آورند مقبول نزد قبله عالم است. و اُسراء با همه مشقت و تعب که داشتند شب را در اندیشه فردا گذراندند که با شماتت اعداء چه کنند و آیا چها بر ایشان وارد آید. و روز بعد در صباح زود جمیع اهالی برای اذیت به اُسراء حاضر و مجتمع شدند. و با اینکه مسافت بین کاروانسرای مذکور تا آن مدرسه کمتر از نصف میل است از صبح تا غروب آفتاب به طول انجامید و محترمان عقیفه را برای تحقیر و عذاب بی ستر و حجاب در هنگام مغرب به مدرسه داخل نمودند و تماشاگران با سنگ و چوب آن بیچارگان را همی کوفتند و آب دهن انداختند و سب و لعن کرده دشنام دادند و قلیلی نیز بر حالشان می گریستند. و اُسراء شب را با گرسنگی و تشنگی در آن مدرسه به سر بردند و برخی از شدت عطش از آب متعفن حوض ناچار آشامیدند. و روز بعد که چهارم اسارت و گرسنگی بود میرزا نعیم گفت چون باید ایشان را زنده به شیراز ببریم اندک قوت و غذائی برسانند. لذا در وقت عصر مقدار دوازده من نان ذرت ناگوار بر ایشان حاضر نمودند که سدّ جوع کنند. و

68 - نبیل زرنندی عده مخالفین را سی هزار و عده مقتولین شان را متجاوز از ده هزار و عده شهداء بایه را یکصد و هشتاد نفر نوشت و عده مجروحین و از پای افتاده و اسیر را نیز یکصد و هشتاد تن نگاشت.

69- در متن نسخه حاضر ظهورالحق: سرکین. (م م)

برخی از اسراء که بسی غیرتمند بودند مصمم شدند که از آن غذا تناول نکنند و لو آنکه به هلاکت رسند و با پوست پیاز و هسته خرما و پوست انار و غیرها سدّ جوع نمودند.

### ص. ۱۳۶ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۳ میلادی

و احوال اسراء مدّت بیست روز بدین منوال در مدرسه گذشت و روز به روز ستم و مصائب وارده مزدا می گشت. و لطفعلی خان در طول مدّت مذکوره در سر آسیاب خیمه که برایش برافراشتند اقامت داشت و پیوسته اعلان می کرد که هر کس تنی از باییه را زنده یا کشته بیاورد جائزه و خلعت به او می دهد. و در طول مدّت محاربه تا آن ایام بسا از رجال این طائفه مقتول و از نساء و اطفال مأسور و یا مجروح و هلاک گشتند. و جمعی از نسوان را که به مغاره کوهی پناه برده مخفی شدند آتش زدند و بسا اطفال در مهد را با دستی به هوا افکنده با دستی دیگر به شمشیر زده دو نیم کردند و شناعت و فسادت را به اقصی درجه رساندند. و سواران قشقائی مردم بیچاره را به نام بابی گرفتار کرده در شب موقع عیش و سرگرمی خان حاضر می ساختند و او برای تهدیدشان حکم می داد اصحاب را از بند و زنجیر نزدش حاضر می نمودند و محاسن شان را با شمع می سوزاندند و اذیت های فظیحه<sup>۱</sup> می رساندند. لاجرم نفوس گرفتار از سختی و آزار ترسیده آنچه از نقود و غیرها که خان قشقائی مطالبه داشت به هر نوعی بود می دادند. آن گاه مقرر شد که اسراء را با رؤوس شهداء به شیراز ببرند.

### کیفیت ورود اسرا و رؤوس شهداء نیریز به شیراز و خاتمه احوال

و به حکم میرزا نعیم شش صد زن و طفل اسیر را دو قسمت کرده نیمی را مرخص نمودند و سیصد تن از آنان را از مدرسه به عزم شیراز بیرون آورده با قریب هشتاد نفر از رجال اسیر که غالباً از بایان غیر مشهور و متواری و مخفی بودند و برخی در شب آخر محاربه بالای کوه بگریختند و میرزا نعیم سواران به هر سو فرستاده ایشان را دستگیر کردند و زجر و آزار بسیار بر ایشان وارد نمود و آنچه از نقود و اموال خواست و توانست به دست آورد به فوج سربازان گلپایگانی سپرد. تا همراه اردوی کلّ بدین نوع حرکت دادند که هر دو تن از نسوان ستم دیده و اطفال را سوار بر یک الاغ کردند و هر ده تن از اسرای رجال را پیاده به یک ریسمان بسته با گروهی از زنان اسیر به جمعی از سربازان سپرده روانه داشتند. و با اذیت بسیار از صبح تا مغرب اسیران را در گذرگاههای نیریز نگه داشتند که اهالی انتقام از آنان بستانند.

و کلّ اسیران در آن بحبویه سرمای زمستان برهنه بودند و تا سه منزل غذا به ایشان ندادند. و روز چهارم در منزل مسمی به خانه کرد بعضی از سربازان از غارتی که از احشام محلّ کردند دو عدد پوست گوسفند برای غذا به گرسنگان ناتوان دادند. و آنان پوست را بر آتش نهادند تا قابل خوردن شود و این خبر به سمع میرزا نعیم رسید سرباز را حاضر کرده بازخواست نموده تازیانه زد و گفت این اُسراء اگر قوت یابند قوت گرفته می‌ریزند و شبانه همه ما را می‌کشند. و در آن روز سید پیری میر عابد نام از شدت گرسنگی و سرما درگذشت. سرش را جدا کرده تنش را مانع از دفن شدند. و پس از سه شبانه روز جماعتی از شبانان مطلع شده جسد سید شهید را در قرب امام زاده دفن کردند و سه نفر دیگر را که در بین راه هلاک گشتند سر از بدن جدا کرده تن‌ها را در بیابان گذاشتند. و نیز پیری ناتوان ملامحمدعلی نام را که از شدت شیخوخت و نقاهت و سرما پیاده رفتن نتوانست و بیحسّ شده بیفتاد سر بریدند و سرش را با خود بردند. و چون در نیریز هنگام تقسیم زنان اسیر غایت ظلم را معجری داشته مادران را از اطفال جدا کردند چنانکه مادر مرخص شده و طفل رضیع و یا صغیر رابه عزم شیراز بردند عده‌ای از اطفال صغیر و رضیع نیز در بین راه به هلاکت رسیدند. و به نوع مذکور اُسراء را منزل به منزل رسانده قبض رسید گرفتند تا به یک منزلی شیراز رساندند. و شاهزاده طهماسب میرزامؤیدالدوله والی فارس امر نمود تمامت دکاکین و کاروانسراها و بازار را بستند و تعطیل عمومی کردند و شهر را تزیین نمودند. و روز ورود رؤوس شهداء و اُسراء را عید گرفته به یکدیگر تبریک و تهنیت گفتند. و توپخانه و نقاره‌خانه را با جمعی سازندگان فرستاد که پیشاپیش اردو به شهر وارد شوند و در هر چند قدم توپ فتح و فیروزی خالی کنند. و اهل شیراز حمام رفته خضاب نموده گروه گروه مبارک باد گویان از شهر خارج شدند. و لطفعلی خان سرهای شهداء را سر نی کرده هر ده نفر اُسراء را به یک بند بسته در جلویشان بیست سر قرار دادند. و دو ساعت از روز گذشته از دروازه سعدی داخل و وارد شهر شدند و رؤوس و اُسراء را در معابر و اسواق گذراندند و انبوه تماشاگران می‌خندیدند و می‌رقصیدند شماتت می‌کردند و آب دهن سوی سرها و اُسراء می‌انداختند و با سنگ و چوب و گل میزدند. و قلیلی نیز در گوشه و خفیه بر حالشان می‌گریستند. و بدین حال تا قریب مغرب زنان را در کاروانسرای شاه میرحمزه دروازه اصفهان وارد کرده مقرر دادند. و رجال را در زنجیرخانه جنب رفقاییشان یعنی محبوسین واقعه اولای نیریز حبس و قید نمودند و آنان به ملاقات یکدیگر رسیدند. و شاهزاده والی در بارگاه سلطنتی کریم خان جلوس نمود و جمیع اشراف و علماء و عمال دولتی حاضر شده شعراء قصائد فتح و فیروزی خواندند

**ص. ۱۳۸ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۳ میلادی**

و ناطقین و واعظین زبان به مدح و ثنای قبله عالم گشوده از ایالت شاهزاده اظهار قدردانی همی کردند که چنین دشمنان را از میان برداشت. در آن حال شاهزاده امر نمود اُسرای رجال را وارد کردند و یک نفر از اهل نیریز که

میرزا نعیم برای تبیین احوال اَسْرَاء و شهداء فرستاد و وی را به بلبل نام نهاد یک یک رابه لغتی مسخره آمیز یاد نموده بیان احوال و اعمالشان همی کرد.

از آن جمله ملاعبد الحسین را که مشید و مغلول حاضر بود أم الفساد خوانده و شاهزاده و حاجی قوام الملک به آن مظلوم خطاب عتاب نموده گفتند: ای آخوند این چه فتنه بود بر پا داشتی و بر دولت طغیان کردید و با جمعی قلیل به فکر سلطنت افتادید؟ شما

آخوندها بایست عوام را از ارتکاب اعمال ناشایسته منع کنید. چرا خود مایه فساد شدید و این همه خسارت بر دولت و ملت وارد آوردید؟ آخوند جواب داد که: ما نه طغیان کردیم و نه به جنگ مبادرت جستیم. مُشتی فقراء و بیچارگانیم و به ظهور صاحب الزمان ایمان آوردیم و تکلیف ما اظهار و ابلاغ بود. شما و دیگران هر نوع که خواهید رفتار فرمائید. شاهزاده گفت: چگونه تو دانستی قائم ظاهر شد و ما ندانستیم؟ آخوند گفت: اموردنیویّه به شما فرصت نداد که تحقیق نمائید. شاهزاده گفت: چگونه این امر را ثابت و مدلل مینمائی؟ آخوند گفت: ثبوت هر امری به شهادت جمعی از عقلاء و متدینین می شود. اینک سرهای عزیزان و نور دیدگان من است که ملاحظه می کنید و در مقابل چشمم سر از بدنشان جدا کردند و عائله ام اسیرند نمی دانم زنده اند و یا جان سپردند و خود در بند و قیدم و نمی دانم چه بر من وارد می گردد. و تمامت این بلیات به جان قبول کرده شهادت بر ظهور صاحب الزمان می دهم. آیا شما برای اثبات مدّعی خود بدین طریق شهادت می دهید؟ آنگاه شاهزاده فرمود چند تن دیگر از رجال اسیر را نیز حاضر کردند و خواست با آنان مکالمه نماید. گفتند ما قوت و قدرت تکلم نداریم. شاهزاده به همه گفت باید لعن کنید. گفتند ما برای اثبات و اعلاء امر صاحب الامر به اسارت عیال و غارت اموال و کُشته شدن مهیا شده ایم. و شاهزاده به عوانان و دژخیمان حکم داد که آخوند را ببرید نگاه دارید تا تکلیفش را معین کنم و این چند نفر را ببرید سر ببرید. لذا آن چند تن را بشهادت رساندند. حاجی ولد اصغر، علی گرمسیری، حسین ولد هادی را با سر نیزه شهید کردند. صادق ولد صالح، محمد ولد محسن را سر بریدند. و چندی احوال نسوان به نوع مذکور بود و رجال در زندان به کند و زنجیر می زیستند.

### ص. ۱۳۹

و در بدو ورود به شیراز همگی را منع از آب و نان کردند و سپس به هر یک در وقت مغرب گرده نانی می دادند. بعضی اطفال در خلال آن احوال هلاک شدند. از آن جمله زنی را دو دختر و پسری صغیر بود و کل در سرمای شب لباس در تن نداشتند. روز را با حال گرسنگی و شماتت اعداء و سب و لعن و استهزاء شام می کرد و پسر رضیع را به حرارت زیر پستان و دودختر را در آغوش خود نگه داری می کرد و تاصبح به سر می برد و دو دختر از سرما مردند و مردم شیراز عبور و مرور کرده مشاهده آن احوال نموده متدرجاً بر زنان بیچاره و اطفال صغیر رحم

آوردند. و حاجی قوام‌الملک شفاعت نمود تا والی آنان را بالتّمام مرخص کرد.<sup>70</sup> بعضی متدرّجاً به نیریز رفتند و برخی در شیراز اقامت گزیدند. تا آن که مأموری از طهران رسید و فرمانی به شاهزاده داد مضمون این که شاه محبوسین را طلبید. و شاهزاده تمامت اسراء را حاضر کرده شماره نمود هفتاد و سه تن بودند. و عده مذکور از مجموع اسرای واقعهٔ اولی و ثانیه نیریز که یکصد و چهل نفر بودند بر جای ماندند. و شصت و هفت تن دیگر جمعی متدرّجاً هلاک شدند و سرهایشان را به امر حکومت جدا کردند. و برخی مشرف به هلاکت گشته آنان را سر بُریدند و جمعی دیگر را کشتند و رؤوس همه را نگه داشتند. و قلیلی نیز به وسائلی خلاصی یافتند. و اسراء را عموماً به زنجیر کشیده با تمامت رؤوس شهداء به دست سواران مخصوص سپرده روانهٔ طهران داشت. و آن بیچارگان در طول طریق تا آبادیه تحمل مشقّات و اذیّات بسیار کرده عده‌ای هلاک شدند از آن جمله آخوند ملاّ عبدالحسین در سیدان که سه منزلی شیراز است وفات یافت سرش را بریده با خود بردند. و نیز سه تن دیگر به نام اکبر ملاّ محمّد و علی ولد کربلایی زمان و حسن ولد عبد الواحد در طول راه و در آبادیه جان سپردند و سواران سرهای ایشان را نیز جدا کرده ابدانشان را در گودالی انداختند.

و در آبادیه اسراء و رؤوس شهداء را در سرای خرابه وارد کردند و در آن جا مأموری از طهران رسید فرمانی آورد که سرها را در آبادیه گذارند و با اسراء به طهران روند. لذا تمامت رؤوس الشّهداء را در گودالی پشت همان خرابه نزدیک آب خیرات دفن کردند. و در آن جا سیّد غلام علی ابن میر محمّد نام از اسراء که در سن بیست و یک سالگی بود از شدت رنجوری و ناتوانی رمقی در او

### **ص. ۱۴۰ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه. ق - ۱۸۵۳ میلادی**

باقیمانده و بعضی از محترمین آبادیه را دل به سوخت مبلغی نقود تهیه کرده به رئیس سواران داده سیّد را گرفتند تا معالجه کنند. و آن مظلوم معالجه نشد و در آبادیه جان سپرد. پس سواران با اسرای باقیمانده از آبادیه به سوی طهران عزیمت نمودند. و بالجمله تقریباً بیست و دو تن از اسیران در طی راه شیراز آبادیه و طهران هلاک شدند از آن جمله ملاّ علی اکبر در اصفهان و کربلایی باقر بن محمّد و برادرش حسن و ذوالفقار کربلایی تقی ابن فرّخی و پسرش علی و نیز ولی خان ملاّ کریم آخوند و غلام علی پسر محمّد و تقی و محمّد علی پسران محمّد ابن جمال بعضی در راه و برخی در طهران فوت شدند.

و از اسرائی که به طهران رسیدند در یوم ورودشان پانزده نفر را حسب الحکم به میدان کشیده امر به سبّ و لعن کردند تا مرخص نمایند. و ایشان در عقیدت ایمانیّه پای فشردند و همگی شهید شدند. یکی از آنان سیّد علی سابق الذّکر بود که در مقاتلات کوه نیریز شجاعت‌ها کرده زخم‌های فراوان یافته در عالم رؤیا خبر شهادتش را در

70- نیبیل زرنندی نوشت: قوام‌الملک مرحوم گفته بود که محض دیدن حضرات اسرای کربلا در نظرم مجسم شد حالم را منقلب نمود.

طهران دریافت. دیگر کربلائی رجب سلمانی و نیز سیف الدین و سلیمان و جعفر فرّخی و مراد خیری و حسین کربلائی باقر و ملا محمدعلی ابن آقا مهدی بودند. و نیز میرزا ابوالحسن ابن میرزا تقی که شمه‌ای از بلیات وارده بر او و از استقامتش را ذکر کردیم. و از طول مدّت مشقّات و مخاطر و جانفشانی‌های نفوس مذکوره و از استقامتشان که بالأخره جام شهادت را به سر کشیدند اشخاص مطّلع از احوال و آنان که مشاهده نمودند غریق بحر حیرت گشتند و به صدد تجسّس از حقیقت این امر برآمدند. و بالجمله بیست و سه تن از اُسرا که از آن جمله علی ابن میر شکار بود در انبار طهران متدرّجاً وفات یافتند و بعد از سه سال حبس سیزده تن از ایشان مرخص شدند. یکی از آنان کربلائی علی یار بود و چنان که بعداً می نگاریم به محضر جمال ابهی<sup>۱</sup> در بغداد رسیده در آن جا وفات یافت و در تلّ حمرا مدفون گشت. و نیز از جمله مستخلصین آقا سید حسن و استاد علی ابن مشهدی صفر و استاد عنایت و ابراهیم ابن شریف و غیرهم در نیریز زیسته برخی از شدّت تنگدستی و شماتت اعداء دقّ کرده هلاک شدند. و شروع واقعات مذکوره از آنجا که نگاشتیم در اواخر سال ۱۲۶۷ ه. ق. شد و از اوّل شهر ذی حجّه ۱۲۶۹ که ابتدای فصل خریف بود تا آخر ربیع الاول ۱۲۷۰ محاربه امتداد یافت و چهار صد نفر اصحاب نیریز در مقابل سی هزار نفر از مهاجمین چنان که بعضی نوشتند همی کوشیدند.

### ص. ۱۴۱

و در اوائل سال ۱۲۷۲ اُسرا از شیراز مرخص گردیده بعضی به نیریز رفتند و ما برای این که رشته واقعات گسیخته نشود مرتباً مسطور داشتیم. <sup>71</sup> و اما بقیة السیف اصحاب نیریز که در واقعه اولی و یا ثانیه جان به در برده بعداً در وطن قرار گرفتند جمعی را در بخش سابق ذکر نمودیم و بعضی دیگر از ایشان یکی سید محمد باقر بن میر عابد شهید سابق الذّکر پس از ختم واقعه ثانیه در نیریز به شفاعت بعضی آزاد گردید و در وطن رفته اعقاب و اخلاقی بر قرار داشت. دیگر میرشکار محمد و حاجی پسران حاجی کاظم از اعوان علی سردار و نیز میرزا باقر ابن ملا موسی و ملازین العابدین ابن ملا عبّاس و حاجی ابن ملا زین العابدین و جعفر ابن ملازین العابدین و عبدالله ابن عسکر و رئیس عبّاس ابن محمد علی و آقا شیخ محسن و حاجی احمد ابن ملا محمد و کربلائی محمد صالح ابن ملا محمد و کربلائی اصغر رئیس و کربلائی محمد با سه پسرش لطف الله و حاجی محمد و میرشکار علی و نیز ملا قنبر ابن کربلائی رضا و کربلائی میرزا ابن غیاث و میرزایوسف ابن میرزا احمد و آقا سید آقا ابن آقا سید ابوطالب و سید

71- جناب فاضل در متن ظهور الحقّ قتل میرزا زین العابدین خان و شرح فتنه دوم نیریز را در ضمن واقعات سال ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ مرقوم نموده اما فی الواقع قتل میرزا زین العابدین خان در سال ۱۲۶۹ پنج روز از نوروز گذشته (۲۶ مارس ۱۸۵۳) واقع شده و فتنه دوم نیریز (در پائیز آن سال ذی الحجّه ۱۲۶۹ تا ربیع الاول ۱۲۷۰ - سپتامبر تا دسامبر ۱۸۵۳ وقوع یافت) رجوع شود به نیریز مشکیز-م.ع- فیضی ، ص ۸۹) لهذا شرح این واقعه از ذیل واقعات (Momen Bábí and Bahá'í Religions, pp. 147-51). ، و به سال ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ به ذیل واقعات سال ۱۲۶۹ منتقل شد. (م م)

اسماعیل ابن حاجی سیدعلی و کربلائی میرزا قاسم بودند که بعضی در نیریز خود را مستخلص ساخته و جمعی در شیراز به صرف مال و شفاعت بعضی خلاصی یافتند و به وطن مراجعت کرده، قرار گرفتند و به شغل فلاحت و زراعت و گیوه کشی و سوداگری و غیرها اشتغال جستند. و برخی از شدت بیم تعرض اعداء خائف و متزلزل شدند و اکثرشان همه عمر را به ثبوت و استقامت در ایمان گذراندند و اخلاقی بر جای گذاشتند. و نیز جمعی از جوانان نارس که پدرانشان مقتول شدند یا گریختند و یا برای صغر سن مستخلص گشته در وطن قرار گرفتند از آن جمله ملاحسین و علی پسران کربلائی اسماعیل شهید در جبل و آقا شیخ محمد بن ملا درویش شهید. و دیگر علی محمد بن ابراهیم ولد صالح که به اتفاق پدر پس از خاتمه جنگ اسیر به شیراز شده هر دو مستخلص گشتند.

### ص. ۱۴۲ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۴ میلادی

و دیگر میرزا یوسف ابن میرزا احمد و نیز حاجی میرزا جعفر و میرزا فتح الله را به اتفاق مادر بعد از شهادت پدر اسیر کرده چون به نیریز ورود دادند هر سه را اقبایشان اقدام نموده مستخلص ساختند. و دیگر خواجه محمد ابن کربلائی باقر بعد از شهادت پدر به اتفاق مادر و دو خواهر اسیر و در جمله اسرا روانه شیراز شدند. و دو خواهر در آنجا برای برهنگی و سرما تلف شدند و او با مادر بعداً آزاد شده به وطن برگشته با تحمل بلیات و مشقات بسیار استقرار جستند. دیگر آقا سید محمد باقر بن میر محمد عابد بعد از شهادت پدر اسیر شده چون به نیریز وارد کردند برخی از او شفاعت نموده مستخلص گشت. دیگر حاجی محمد ابن حاجی قاسم مذکور در سن یازده سالگی به اتفاق پدر در جنگ قلعه نیریز مشارکت کرد و پس از ختم امر قلعه گهی در نیریز پنهان و گهی در جبال فراری و گریزان شدند و در واقعه جبل با پدر و دو برادر به نصرت اصحاب قیام کردند. و حاجی قاسم بالأخره بگریخت و حاجی محمد با مادر و برادرانش ملا حسین و حسن گرفتار اعداء گشتند و به اسیری شیراز رفتند. و چون اسرا مستخلص شدند حاجی محمد نزد یکی از صاحب منصبان مستخدم گردید و کفالت مادر و برادران نمود تا آنکه به وطن عودت کردند و پدرشان نیز از بغداد مراجعت نمود. و برای آن که از تعرضات اعداء نیریز اقامت در آنجا نتوانستند همگی به قریه ای واقع در قرب هفت فرسنگی شیراز رفته اقامت نمودند. و یکی از معروفترین جوانان اصحاب نیریز ملا محمد شفیع ابن ملا علی نقی شهید ابن ملا عبدالحسین شهید سابق الذکر بود که در سن ده سالگی با پدر و جدش بالای جبل به سر برد و پس از شهادت پدر به اتفاق مادر و جد مذکور به اسیری شیراز رفت و پس از دو سال توقّف در شیراز مرخص شده عودت به وطن نمودند و تفصیل احوالشان را در بخش ششم می نگاریم و واقعات نیریز غالباً مستند به تقریر و تحریر ملا محمد شفیع مذکور می باشد.

### صدور لوح کل الطعام و طلوع فتنه میرزا یحیی'

و میرزا یحیی<sup>۱</sup> که از بیم عمال ناصرالدین شاهی در گوشه‌ای از بغداد منزوی بود و جمال ابهی<sup>۱</sup> از او پشتیبانی و نگهداری می‌فرمودند به واسطه برخی از محارم خود می‌شنید ولی برای هیمنه و عظمت و اقتدار ابهی<sup>۱</sup> با همه حسد و بغضا که قلبش را احاطه کرد در باطن نگه داشته دم نمی‌زد تا آنکه لوح جواب از سؤال آیه کلّ الطّعام کان حلّاً لبنی اسرائیل از قلم ابهی<sup>۱</sup> صدور یافته ورد زبان بایه گشت و ملالت روحیه وی را آشکار ساخت.

**ص. ۱۴۳**

و مجملی از واقعه مذکوره چنین است که حاجی میرزا کمال الدین نوه حاجی ملا احمد فاضل شهیر نراقی از علماء و فضلاء و رؤساء قصبه نراق که به شعله ایمان و انجذاب در امر بدیع مشتعل شد به عزم درک حضور و فیض معارف مرکز امر وارد بغداد گردید. و برای اقتباس قبه‌ای<sup>۲</sup> از نار ظهور تفسیر آیه مذکوره از قرآن را وسیله ساخت و نخست در مکتوبی به واسطه آقا میرزا موسی کلیم از میرزا یحیی<sup>۱</sup> سؤال نمود. و میرزا یحیی<sup>۱</sup> همین که دانست بایان نراق و غیرهم از محل اقامتش در بغداد مطلع شدند دل باخته به بیم و اندیشه افتاد چه به غایت احتیاط محل خود را مخفی داشته و به غیر از خاندان جمال ابهی<sup>۱</sup> احدی از مقرر او و عائله اش خبر نداشتند و تقریباً از بایه فقط آقا ابوالقاسم کاشی مذکور از منزلش مطلع بوده گاهی شهرت می‌دادند که برای نشر این امر و غیره سر به سیر و سفر نهاد.

و بالاخره جوابی در تفسیر آیه مذکوره نگاشت و به واسطه آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> برای میرزا کمال بفرستاد و مسائل و مطالب مسطوره به قدری بسیط و سطحی بود که میرزا کمال الدین اعتنائی بدان نمود و ناچار عین مسئله را از محضر ابهی<sup>۱</sup> درخواست صدور تفسیر کرد. و لذا لوحی در جواب وی صادر گردید که نبذه از آن چنین است: **72**

72- سال بعد حین جمالش بی ظلام \*\*\*\*\* جلوه کرد از مشرق دار السّلام  
جمله ذرات را رقاص کرد \*\*\*\*\* بذل رزق جان به عام و خاص کرد  
شد کمال الدین حق از انصعاق \*\*\*\*\* بر عراق از احتراقش از نراق  
چون که شد مسموع وی از این و آن \*\*\*\*\* شاه را دارالسّلامش شد مکان  
رفت یحیی<sup>۱</sup> هم به بغداد از عقب \*\*\*\*\* سلک درویشان به صد رنج و تعب  
تا شود آسوده اندر ظلّ شاه \*\*\*\*\* ز آنکه جز ظلّش نمی دیدی پناه  
چون کمال الدین سوی بغداد شد \*\*\*\*\* و ز لقاء الله ز هجر آزاد شد  
از جمال اقدس شاه بهاء \*\*\*\*\* از کمند اسم و رسم آمد رها  
گفت با خود با چنین شاه بهی \*\*\*\*\* نام یحیی<sup>۱</sup> را نبینم فرهی  
لیک از بهر سکون جان و دل \*\*\*\*\* تا برون آیم بکلی ز آب و گل  
یک سؤالی اول از یحیی<sup>۱</sup> کنم \*\*\*\*\* بعد از آن هم از شه ابهی<sup>۱</sup> کنم  
بعد از آن در فرق آن هر دو جواب \*\*\*\*\* بنده را از شه شناسم از صواب

خواست شرح آیه کُلِّ الطَّعَامِ \*\*\*\*\* در یکی نامه زیحیی ز اهتمام  
 نامه را دست کلیم الله سپرد \*\*\*\*\* چون کلیم الله سوی یحیاش برد  
 رنگ خود را باخت یحیی از هراس \*\*\*\*\* کز مکانم مطلع گشتند ناس  
 دیگر اینجا ماندن من مشکل است \*\*\*\*\* با چنین حال کجا ساکن دل است  
 با تدابیر و تفصیل زیاد \*\*\*\*\* موسی ابھائی اطمینانش داد  
 که نمی گویم باو جای تو را \*\*\*\*\* باش آسوده تو از این ما جری  
 یک ورق بنوشت بعد از چند روز \*\*\*\*\* گفت لکن زو نهان وارد بسوز  
 گوی باشد مسکن حضرت بعید \*\*\*\*\* بعد چندی این خبر خواهد رسید  
 بعد تاخیرات و تعویق زیاد \*\*\*\*\* چونکه موسی بر کمال الدینش داد  
 بعد خواندن آتشش افسرده شد \*\*\*\*\* طعنش اندر حق او بی پرده شد  
 گفت اگر بودی مرا اینسان جواب \*\*\*\*\* من بسی بهتر نویسم از صواب  
 من جوابی طالبم زین آستان \*\*\*\*\* که جهان ها جان دهد بر راستان  
 عرض حالش را همان ساعت کلیم \*\*\*\*\* برد بر دربار خلاق علیم  
 شاه ابھی خواست از لطف و وداد \*\*\*\*\* در همان حین خامه و لوح و مداد  
 از جواهرهای جان بیتی هزار \*\*\*\*\* بر ورق فرمود از احسان نثار  
 یک بهی تفسیر بر کُلِّ الطَّعَامِ \*\*\*\*\* کرد نازل طلعت ربّ الأنام  
 که زهر حرفیش ظاهر عجز کُلِّ \*\*\*\*\* آنچنان که روح سلطان رسل  
 با تمام مرسلین روح پاک \*\*\*\*\* در جنان ناطق بیا روحی فداک  
 روح اعلی گفت بی صبر و سکون \*\*\*\*\* شکر سال کُلِّ خیر تدرکون  
 زین بها تفسیر وزین ابھی بیان \*\*\*\*\* بر تمام منصفین آمد عیان  
 هر که بعد از دیدن این لوح نور \*\*\*\*\* در عقیده باشدش اندک فتور  
 روح من بیزار از ایمان اوست \*\*\*\*\* محترق آفاق از نیران اوست  
 زانکه هر چیزی که من کردم \*\*\*\*\* رقم که بعالم بود برهان در حقم  
 نزد یک آبه ازین لوح منیر \*\*\*\*\* هست فانی نزد هر عین بصیر  
 چون کمال الدین ازین تفسیر نور \*\*\*\*\* گشت از حیتان دریای سرور  
 گفت من ای دوستان ابھائیم \*\*\*\*\* منتظر از بهر من یظهر نیم  
 باشد این سلطان جان را سروری \*\*\*\*\* بر هزاران طلعت من یظهری  
 شاه ابھی چون بدیدش اشتعال \*\*\*\*\* نهی فرمودش ازین گونه مقال  
 بر لبش زد مهر با صد احتراق \*\*\*\*\* کرد ارسالش همی سوی نراق  
 لیک دابم مست بود از جام دوست \*\*\*\*\* نامدش بر لب بغیر از نام دوست

## ص. ١٤٤ - سال دهم ظهور واقعات سال ١٢٧٠ هـ ق - ١٨٥٤ ميلادي

هو المقتدر علي ما يشاء بأمر من لدنه و هو الله كان بكل شيء قديراً الحمد لله مموج بحر النور بالماء النارية الالهية و مهيج احرف الظهور بنقطة العمائية لفردانية... فسبحانك اللهم يا الهي لأناديك حين الذي جعلتني محزوناً تلقاء تموج طماطم بشاشيتك و جعلتني في الأرض مهموماً عند تهيج قماقم سزاريتك .... و اودعت في ذاتي نوراً من كينونيتك لأعرف بذلك نفسك و اشعشع في مملكتك و استريح في ساحة عزك حتى تموجت علي بحر الحزن التي لن يقدر احد ان يشرب قطرة منها و حزنت بشأن تكاد الروح ان يفارق من جسمي ... فسبحانك اللهم يا الهي لأقسمك في ذلك الليل الأليل عند تغتي

## ص. ١٤٥

حمامة الأمر في جبل السناء عن يمين شجرة الحمراء بتغيات ازليتك .... ان يا ايها السائل الجليل و المتوقد بنار الخليل ايقن بأني من أول يوم الذي ايدني الله بالتصديق عليه و الاقرار بأمره الي حينئذ ما اريد ان اجوب احد من العباد ولكن لما وجدت في قلب كئناً من محبة الله و قبساً من نور مظهر نفسه لذا قد تموجت بحر مودتي لحيي لك اريد ان اجيبك بحول الله و قوته بما يطفح مني من رشحات العبودية في ارض الظهور ليجذبك نفحات النور الي ذروة السرور و يصلك الي مقام الذي قدر الله لك في تلك الأيام التي ارياح الحزن قد احاطتني من كل شطر عما اكتسبت ايدي الناس بما افتروا علي من دون بينة و لاكتاب اي رب افرغ علي صبراً وانصري علي القوم المعتدين ... فاعلم بأن المراد في الطعام نفس العلم اي كل العلوم و من اسرائيل نقطة الأولى .... ان يا كمال اسمع نداء تلك التملة الدليلة المطرودة التي خيفي وكره و يريد ان يخرج بينكم و يغيب عنكم مما اكتسبت ايدي الناس و كان الله شهيد بيبي و بين عباد و هو الله كان علي كل شيء شهيداً ... فاشهد بأن الطعام يكون بحر الغيب الذي هو المكنون في صحايف النور و المخزون في الواح المسطور و اسرائيل مظهر الأمر في تلك الأيام و بني اسرائيل اهل البيان و كان ذلك الطعام حل لهم اي لكل من اراد ان يصعد الي سماء العناية و يشرب ماء الظهور من تلك الزجاجية كوب العبودية التي لم يكن الا كمثل فيء في الأرض بل استغفر الله من ذلك التحديد فسبحان الله عما يقولون الظالمون في وصفه تسييحاً كبيراً فاه آه لو تموج علي رشحاً من بحر الاذن من سلطان العماء و مليك البهاء لفسرت تلك الآية بلحنات الروحانيين و ربوات المقدسين و نعمات المجتدين و لما ما اشم رائحة الامضاء بعد القضاء ليكفينك بما القيت عليك ليكون دليلاً للذينهم كانوا في ايام ربهم متذكرون فاذا تصطلت بتصطل نار الوداد و تلذذت بتلذذ اثر المداد في تلك الألواح السداد فاشهد و ايقن بأني ما ادعيت شيئاً الا العبودية لله الحق و كان الله حكيم عما كان الناسهم يفترون قل ويل لكم عما اكتسبت ايديكم ستردون الي عالم الغيب و الشهادة و انتم فيها لتسئلون قل ان يا اهل الملأ لا تتعجبوا عن صنع الله رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيان لو كنتم تعلمون اتقوا الله ثم اعلموا بأن صنع الله يستضيء بمثل سراج الأزلية بين صنع الناس كيف انتم لا تتفكرون و لا تشهدون فاه آه فوالذي قد استكف ورقاء المحزون في صدر البهاء لنسيت كلما شهدت من أول يوم

الَّذِي شَرِبْتَ لَبَنَ الْمُصَفَّى مِنْ نَدِيِّ امِّي اَلِي حَيْثُ نَزَّ بِمَا اَكْتَسَبْتَ اَيْدِي النَّاسِ وَ كَانَ اللهُ يَعْلَمُ كُلَّ مَا كَانَ النَّاسُ هُمْ لَا يَعْلَمُونَ قُلْ  
 اَنْ يَا اَهْلَ الْعَمَاءِ اِنْ اَخْرَجُوا مِنْ مَسَاكِنِكُمْ لِلْحَضُورِ فِي حَرَمِ النَّوْرِ عَمَاءَ الظُّهُورِ بَيْتِ اللهِ، الْاَكْبَرِ الَّتِي حَكَمَهُ فِي لَوْحِ الْفَوَادِ بِاِذْنِ  
 اللهُ الْعَلِيِّ قَدْ كَانَ مَشْهُوداً...

### ص. ۱۴۶ - سال دهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق - ۱۸۵۴ میلادی

و میرزا کمال الدین از ملاحظه لوح مذکور یقین به ظهور سرّ اعظم الهی نموده و از حال میرزا یحیی<sup>۱</sup> و اوضاع حال و مآل اهل بیان آگهی حاصل کرده از شدت مسرت زمام اختیار از دست نهاد و نداء به عظمت مقام ابهی<sup>۱</sup> داد. و چون مصالح و حکم ربّ الأنام هنوز اقتضای ستروخفا می نمود وی را از ابراز مافی الضمیر منع فرموده دستور مراجعت به وطن دادند. لذا میرزا کمال با قلبی پر از احتراق از نار فراق به نراق عودت کرده و اطاعة للأمر تصریح ما فی الضمیر ننمود و از انجذاب و احوال و اقوال عاشقانه اش بایمان و غیرهم را در حدود موطن خود به حرکت آورد. و تتمه کلام منقول از میرزا آقا جان خادم که نبیل زرنندی حکایت نمود چنین است:

یک روز جناب بابا عمّ جمال ابهی<sup>۱</sup> از اهل تاکر که نامش زین العابدین بود و او را احمد نام فرمودند و آن ایام مهمان جمال ابهی<sup>۱</sup> بود مرا دیدند و بشارت دادند که به کاظمین تشریف بردند بی اختیار رفتم جایی را نمی دانستم. در کناری قرار گرفتم دیدم سیدی آمد که: جوان کاشانی تویی؟ بسم الله بیائید شما را احضار فرمودند. بعد معلوم شد که آن سید محمد تقی پسر سید بکا بود که در کاظمین می ماند. آن روز چون به حضور مبارک مشرف شدم به اقا محمد حسن تاجر اصفهانی می فرمودند: پیش از تو حاجی میرزا کمال الدین نراقی اینجا بود و آیه کلّ الطّعام را از آنجا<sup>73</sup> سؤال نموده بود. چون از جواب او چیزی نفهمیده بود از من پرسید. از برای او جوابی نوشته، خواندم لکن به او ندادم. حال می خواهم از برای تو بخوانم. ابتدا به تغنی فرمودند و تلاوت نمودند. چه ذکر نمایم که در شنیدن هر کلمه که به آن لحن مبارک شنیده می شد چه حالتی دست می داد و در بین چند آیه را هم به لحن آیاتی که در شب اول در بالای بام دارالشفای کربلا تلاوت فرموده بودند،

### ص. ۱۴۷

تلاوت کردند. چون به اتمام رسید فرمودند: چه میگوئید؟ عرض کردم: اگر انصاف باشد باید جمیع علما در مقام محفرو روند. فرمودند: بلی اگر انصاف باشد همین طور است که گفتم. یک روز در بغداد مجلسی منعقد که همگی از احباب عجم جمع بودند در آن مجلس همین لوح مبارک تلاوت شد. چون به این کلمات رسید که و انت تعلم ما اراد ابن الزّنّاء فی دمی متعمداً لا و حضرة عزّ کلا میفرمایند: «من بی اختیار از لسانم جاری شد که:

<sup>73</sup> منظور میرزا یحیی ازل است. (مم)

می‌شود اشارهٔ ابایع به لا خفیةً و لا جهراً این کلام به ازل باشد. «آقا احمد در آخر مجلس دهان مرا بوسید و گفت: واللّه همین است. اهل مجلس بعضی متحیر ماندند. بارها آقا احمد قسم یاد نمود که: اگر من به حضور مبارک نمی‌رسیدم بی‌دین صرف شده بودم. روزی در کاظمین در بیت جناب حاجی عبدالمجید شیرازی تشریف داشتند بنده و آقا محمد حسن اصفهانی هم در حضور مبارک بودیم. در حالت مشی بیاناتی می‌فرمودند و به آیاتی بدیعه تغنی می‌نمودند. در آن بین فرمودند:

می‌خواهید لسان بدیعی را که احدی به آن اطلاع نداشته و ندارد و اهل عالمی از عوالم الهیه به آن با یکدیگر تکلم می‌نمایند از برای شما بیان کنم؟ آغاز مشی و تکلم به آن لسان بدیع به تغنی فرمودند. حالتی عجیب از شنیدن آن پیدا می‌شد. و یک روز به جناب حاجی عبدالمجید فرمودند که: حاجی لسان بدیع را هم شنیدی و احاطهٔ الهی را به عوالم مشاهده نمودی. شکر کن و قدر آن بدان.

یوم دیگر میرزا حسن گل گلاب سؤال از حکم طهارت در بیان نمود در حالتی که جمعی مشرف بودند. فرمودند: در بیان حکم به لطافت شده و طهارت در ظلّ لطافت است. و از جمله بیاناتی که آن ایام امر می‌فرمودند که احباب بخوانند این آیه:

«هل من مفرّج غیر الله قل سبحان الله هو الله کلّ عباد له و کلّ بامرہ قائمون» بود که می‌فرمودند: بگو هزار مرتبه بخوانند پانصد مرتبه بخوانند. روز بخوانند، شب بخوانند. در بیداری بخوانند، در نوم هم بخوانند. که شاید طلعت عزّ احدیه از برای ایشان ظاهر گردد و طبقات نور نازل گردد. بعد شنیدم که خودشان هم این آیه مبارکه را تلاوت می‌فرمودند در حالتی که منتهای حزن از وجه مبارک ظاهر بود. و در همان ایام می‌فرمودند که: ماچندی در میان خلق آمدیم از کسی چیزی ندیدیم. و مکرراً اشاره به غیبت می‌فرمودند و احدی ملتفت نمی‌شدند.

**ص. ۱۴۸ - سال یازدهم ظهور واقعات سال ۷۱ - ۱۲۷۰ هجری قمری - ۵۵ - ۱۸۵۴ میلادی**

### **غیبت و هجرت جمال ابهی از ما بین بایان به جبال کردستان و طلوع ولایت عظمی**

و بالجمله طلوع انوار و آثار و قیام به هدایت و قیادت ابرار موجب مزید غلّ و حسد و تعصّب میرزا یحیی و غیره گشت. و به واسطهٔ همدستان خود از بایه شروع به ایجاد شقاق و افتراق فی ما بین بستگان و دوستان نمودند و به نسبت ادعای استقلال و عدم مراعات احکام فرعیّه بیان از قبیل استعمال قوم و بصل و دخان به جمال ابهی و ابراز تعصّب در ظواهر مفهومات و مدرکاتشان از مسائل و احکام بیان و تظاهر حمایت و وقایت از بایان خویش را افروخته به غیرت دینیّه وانمود کرده به معارضه با تربیت ابدع ابهی به جولان آمد. و با سید محمد اصفهانی و غیره افراد این طائفه را با مراعات کمال احتیاط و استتار ملاقات کرده سوگند به روح مطهر حضرت اعلی دادند که به احدی اظهار نکنند و می‌گفتند مرآت مظلوم شد و امور را جمال ابهی در کف قدرت خود

گرفته بما یحبّ و یشاء حکم می‌نماید. و بدین طریق به تکدیر قلوب‌شان پرداخت و بعضی را به تعرض و قصد ایذاء به جمال مبین گماشت و نصیحت و موعظت سودمند نگریدید. لذا جمال ابهی<sup>۱</sup> قصد آن فرمودند که امر باییه را با میرزا یحیی<sup>۱</sup> گذاشته دل از کلّ حتّی از خاندان خویش برکنده منقطعاً عن الكل به سوئی سفر نمایند. و در حالت عزلت و انزوا و استغراق در توجّهات به عالم ملاً اعلی<sup>۱</sup> زیست کنند.

تحويل حمل در شبسه شنبه ۲۱ جمادی الثانیه واقع شد.

### ص. ۱۴۹ - غیبت و هجرت جمال ابهی<sup>۱</sup> از ما بین بایان به جبال کردستان ...

و برای این مقصد جبال کردستان را انتخاب و جهت خدمت خویش آقا ابوالقاسم همدانی را که فی ما بین باییه معروف نبود اختیار کردند و مبلغی نقود بدو داده عنوان تجارت بر او نهادند. و قبل از مهاجرت چند یومی از نظرها پنهان بودند به نوعی که حتّی احدی از عائله مبارکه خبری نیافته به غایت مضطرب و پریشان گشتند. آنگاه به خانه وارد شده اهل حرم را تسلیت و تسکین دادند ولی هیچ یک را از ما وقع خبر ندادند و از آنچه گذشته و یا در پیش است سخنی نفرمودند. و سپس ناگهان غیبت فرمودند و کس ندانست که چه واقع شد. پس نام خود را درویش محمّد خوانده با تبدیل لباس چنانکه قبائی از منسوجات دستبافت کردی و کلیچه<sup>۸</sup> آستین کوتاهی در بر کرده به اتفاق ابوالقاسم مذکور راه کردستان را در پیش گرفتند. و این مهاجرت در روز چهار شنبه بیست و دوم فروردین که مطابق دوازدهم رجب سال ۱۲۷۰ هجری قمری مطابق ۱۰ آپریل ۱۸۵۴ میلادی بود واقع شد. <sup>74</sup> و تفصیل مستوره مذکوره در یکی از الواح الهیه بدین کلمات مسطور است:

ای مریم از ارض طاء بعد از ابتلائی لا یحصی بعراق عرب به امر ظالم عجم وارد شدیم. و از غلّ اعداء بغلّ احبّا مبتلا گشتیم. و بعد الله یعلم ما وَرَدَ عَلَیَّ تا آنکه از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلّق باو گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم و سر بصحراهای تسلیم نهادم بقسمی سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیاء بر کریم خون دل بیاریدند با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عرا مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشتم و دو سنه او اقلّ از ما سوی الله احتراز جستیم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد... الی آخر البیان.

74- اندر سی وهفت همره اهل حرم \*\*\*\*\* شد وارد بغداد شهنشاه کرم

( نیل زرندی )

اندر سی وهشت غیبت از خلق نمود \*\*\*\*\* چون شمس به کهساربرافراخت علم

و چون به کردستان وارد شدند به کوه سرگلو واقع در بعد مسافتی از سلیمانیه مقرر گرفتند و آقا ابوالقاسم در شهر سلیمانیه به عنوان تجارت اقامت جست و ما یحتاج ایشان را در کوه مذکور می‌رساند.

### ص. ۱۵۰ - سال یازدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق - مطابق ۱۸۵۴ م

و جمال ابهی<sup>۱</sup> وحده در آن کوه رفیع به حال استغراق در توجه به ملاء اعلیٰ زیست و نعمات دلکش نشید<sup>۲</sup> و مناجات تازی و پارسی نثرأ و نظماً که در شبها و سحرها بلند می‌فرمودند در فضا رنه انداخته قلوب و احساسات مستمعین را جذب می‌نمود. و بنده‌ای از ابیات متفرقه و مثنوی که به نغمه مخصوص تغنی می‌فرمودند این است:

ای حیات العرش خورشید و داد \*\*\*\*\* که جهان و امکان چه تو نوری نژاد  
 گر نبودی خلق محجوب از لقا \*\*\*\*\* یک دو حرفی گفتم از سر بقا...  
 سر برآر از کوه جان خورشیدوار \*\*\*\*\* تا ببیندت عیان از هر کنار  
 جلوه ده آن روی همچون ماه را \*\*\*\*\* سبز و خرم کن ز لطف این گاه را...  
 خرق کن این پرده صد توی را \*\*\*\*\* خوش تماشا ده کنون آن روی را...  
 هان بکش آن تیغ الیهیت را \*\*\*\*\* هین بکش این دشمنان دینت را  
 برفروزان نار ربانیت را \*\*\*\*\* خوش بسوزان ملحد حریت را  
 جمله خفاشند ای خورشید روز \*\*\*\*\* سر برآر و جمله ظلمانی بسوز  
 صاف کن این درد غم آلوده را \*\*\*\*\* نور ده این شمع شب افسرده را...  
 ای بهای جان بیاد روی تو \*\*\*\*\* نکته‌ها گویم همی از خوی تو  
 تا برآرم جانها را از خرد \*\*\*\*\* تا بینم در عشقت که خرد  
 برفروزم آتشی اندر جهان \*\*\*\*\* تا بسوزم پرده های قدسیان  
 حور معنی را برآرم از حجاب \*\*\*\*\* نور غیبی را کنم کشف نقاب  
 رمزی از اسرار عشق سرمدی \*\*\*\*\* باز گویم چون بجان باز آمدی  
 خوش بیا ای طیر ناری در بیان \*\*\*\*\* تا نماند وصف هستی در میان  
 پاک کن این قلبهای پر حسد \*\*\*\*\* نقد کن این قلبهای بی رصد  
 تا که بیهوشان عهدت ای کریم \*\*\*\*\* هم بیهوش آیند از جام قدیم  
 بلکه از الحان قدس ای یار ما \*\*\*\*\* دور کن هم هوش و بیهوشی زما  
 ای سرافیل بها ای شاه جان \*\*\*\*\* یک حیاتی عرضه کن بر مردگان...  
 ای جمال الله برون آ از نقاب \*\*\*\*\* تا برون آید زمغرب آفتاب  
 نافع علم لدنی برگشا \*\*\*\*\* مخزن اسرار غیبی برگشا...

در پناه سدرهٔ خود جای ده \*\*\*\*\* روحهای پاک ای سلطان مه

ص. ۱۵۱

بابی از رضوان معنی برگشا \*\*\*\*\* سدّ مکن این باب از بهر خدا  
 تا درآیم بی حجاب اندر جهان \*\*\*\*\* تا کنم رمزی زاحسانت بیان  
 گفت الله الله ای مرد نکو \*\*\*\*\* رمز حق در نزد نادانان مگو  
 الله الله ای لسان الله راز \*\*\*\*\* نرم نرمک گوی و با مردم بساز...  
 پس تو اندر ظلّ خضر جان درآ \*\*\*\*\* تا شوی فارغ از این ظلمت سرا  
 آن خضر نوشید و برهید از ممات \*\*\*\*\* وینخضریخشد و صدعینحیات...  
 ای بهای جان تو باز آ زین شکار \*\*\*\*\* تا کنی صید معانی صد هزار  
 صید گوران را بهل از بهر گور \*\*\*\*\* صید معنی آر از صحرای طور...  
 این زمان بوئی زعطرستان جان \*\*\*\*\* بر وزید و شد معطر این جهان  
 باز مشک جان از آن رضوان جود \*\*\*\*\* بر وزید و بُرد جمله آنچه بود  
 هوش و بیهوشی زدست اینجا برفت \*\*\*\*\* مست و هشیاری همه یکجا برفت  
 صحو شد هم محو و محوی هم نماند \*\*\*\*\* مست شد هشیار و صحوای هم نماند...  
 رخ نگردانم زسیف این خسان \*\*\*\*\* گر دو صد بارم گُشند این کافران  
 خمر تو نوشید جانم زابتدا \*\*\*\*\* هم بیادت جان دهم در انتها  
 ای بها یک آتشی از نو فروز \*\*\*\*\* عالم تحقیق و دانش را بسوز

پاک کن جان را از اوصاف جهان \*\*\*\*\* بر گشا رمزی ز اسرار نهان...  
 بنگر این شمعت که گشته مبتلا \*\*\*\*\* در میان گردباد پر بلا  
 چون ز انوار جمالت نور یافت \*\*\*\*\* پس مکن در نزد امکانش تو مات  
 چونکه کردی روشنش خوامش مکن \*\*\*\*\* چون که هوشش داده‌ای بیهش مکن  
 ای زمهرت ذرهٔ خورشیدی شود \*\*\*\*\* وی ز قهرت شیر عصفوری بود  
 بر وزیده بادها از هر کنار \*\*\*\*\* مانده این شمعتیان ای کردگار...  
 این زمان فاران عشق آمد \*\*\*\*\* پدید یار ما چون پرده از رخ بر درید  
 بوی جان میآید این دم بر مشام \*\*\*\*\* می ندانم کز کجا آید مدام

این قدر دانم که از زلفین یار \*\*\*\*\* میوزد بوئی که جان گردد نثار  
 نافه مشک الهی باز شد \*\*\*\*\* جان ما با یاد او همراز شد...  
 گر بود پیکی رود سوی عراق \*\*\*\*\* شرح گوید درد هجران و فراق  
 کز فراق جان مشتاقان بسوخت \*\*\*\*\* تیر هجرت سینه شاهان بدوخت  
 در میان ما و تو ای شهر جان \*\*\*\*\* صد هزاران قاف باشد در میان

### ص. ۱۵۲ - سال یازدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۴ م

نیست پیکی جز که آه پر شرر \*\*\*\*\* یا رود باد صبا گوید خبر  
 دست از نخلش بسی کوتاه ماند \*\*\*\*\* جان ز هجرش بحرها از چشم راند  
 ای صبا از پیش جانان یک زمان \*\*\*\*\* خوش بران تا کوی آن زورائیان  
 پس بگویش کی مدینه کردگار \*\*\*\*\* چون بماندی چون که رفت از برت یار  
 یار تو در حبس و زندان مبتلا \*\*\*\*\* چون حسین اندر زمین کربلا  
 یک حسین و صد هزارانش یزید \*\*\*\*\* یک حبیب و این همه دیو عنید  
 چون کلیم اندر میان قبطیان \*\*\*\*\* یا چه روح الله میان سبیطیان  
 همچو یوسف اندر افتاده بچاه \*\*\*\*\* آن چهی که نبودش پایان و راه  
 بلبلت شد مبتلی اندر قفس \*\*\*\*\* بسته شد هم زین قفس راه نفس  
 و جذوه ای از غزلیات این است:

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار \*\*\*\*\* تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار  
 آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق \*\*\*\*\* زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار  
 تا که این مستور شیدائی درآید در خروش \*\*\*\*\* تا که این مخمور ربّانی برآید زین خمار  
 نار عشقی بر فروز و جمله هستیها بسوز \*\*\*\*\* پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار  
 تا نگریدی فانی از وصف وجود ای مرد راه \*\*\*\*\* کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار  
 پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در ظل فقر \*\*\*\*\* تا بینی ملک باقی را کنون از هر کنار  
 گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا \*\*\*\*\* گر نثار جان و دل داری بیا و هم بیار  
 رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب \*\*\*\*\* ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار  
 گرهمی خواهی که گردی واقف از اسرار عشق \*\*\*\*\* چشم عبرت بر گشا بر بند راه افتخار

تا ببینی طور موسی طائف اینجا آمده \*\*\*\*\* تا ببینی روح عیسی را ز عشقش بیقرار  
تا بیایی دفتر توحید از زلفین دوست \*\*\*\*\* تا بخوانی مصحف تجرید از خدّین یار  
هین بکش خمر فرح از چشمه حیوان عشق \*\*\*\*\* تا بفیروزی سر اندازی همی در پای دار...  
ایضا از غزلیات:

ای ببلان ای ببلان فصل گل و گلزار شد \*\*\*\*\* ای عارفان ای عارفان آن غیب در اظهار شد  
ای عاشقان ای عاشقان معشوق رخ بنمود عیان \*\*\*\*\* ای طالبان ای طالبان مطلوب در دیدار شد  
صبح جمال حقّ دمید انوار مطلق شد پدید \*\*\*\*\* از حبس تن باید رهید تا در هوا سیار شد  
آن دلبر پرده نشین وان خسرو چرخ برین \*\*\*\*\* چون یوسف مصری کنون در کوچه و بازار شد  
آن غیب در قاف بقا پوشیده بد صد دهرها \*\*\*\*\* اینک چه خورشید سماء بردشت از کهسار شد  
بازار جمله عاشقان از زلف مشک ترفشان \*\*\*\*\* وز شکر لعلش عیان چون دگّه عطار شد  
خمها همه در جوش شد عقل ونهی مدهوش شد \*\*\*\*\* زهر کشنده نوش شد تا جام حقّ سرشار شد... الخ  
ایضاً:

باز آ و بده جامی این ساقی عطشان را \*\*\*\*\* زان ساغر باقی ده این فانی دوران را  
این هیکل فانی را برسوز و برو خندان \*\*\*\*\* تا از روزن جان بینم رخساره جانان را  
پاکم کن از آرایش دردم ده از آسایش \*\*\*\*\* وانگاه به مدرپیچ این دفتر هجران را... الخ

### ص. ۱۵۴ - سال یازدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۴ م

و در ضمن مناجاتها امثال این جمل عالیات بود:  
الهی الهی لا تَبْعُدْ عَنِّي لِأَنَّ الشَّدَائِدَ بِكُلِّهَا أَحَاطَتْنِي.  
و همچنین:

ما خَلِّيتَ مِنْ أَرْضِ إِلَّا وَ قَدْ وَقَعَتْ وَجْهِي عَلَيْهَا سَجْدًا لِلَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ وَ مَا تَرَكْتُ مِنْ لِسَانِ إِلَّا وَ قَدْ نَادَيْتُ  
بِهَالِهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَيَّ مَا أَقُولُ عَلِيمٌ.  
و نیز:

فانظر يا الهى و مضرم النار فى كبدى الى عبرات عيني و زفرات قلبى و احتراق كبدى و اشتعال جوارحى . وعزتك يا بهاء العالم ان البهاء يحترق فى كل حين بنار محبتك على شأن لو يتقرب اليه احد من خلقك و يتوجه بسمع الفطرة لسمع زفير النار من كل عرق من عروقه . قد اخذنى جذب بيانك و سكر رحيق الطافك على شأن لا ينقطع ندائى ولا يرجع الى يد رجائى ... اى رب تعلم و ترى و تسمع بان عند كل شجر ارتفع ندائى و عند كل حجر ارتفع ضجيجى و صريخى هل خلقتنى يا الهى للبلاء او لإظهار امر كفى ملكوت الإنشاء . تسمع و ترى يا الهى حنينى و انينى و عجزى و فقرى و فاقتى و ضررى و مسكنتى . و عزت كان البكاء معنى عن ذكرك و ثنائك و ارتفع نحيبه على شأن تحيرت به الثكلى و منعها عن بكائها و زفراتها . اى رب اسئلك بالسفينة التى بها ظهر سلطان مشيتك و نفوذ ارادتك و تمر بقدرتك على البر والبحر بأن لا تأخذنى بجريراتى العظمى و خطيئاتى الكبرى . و عزتك قد شجعتنى بحور غفرانك و رحمتك و ما سبق من معاملتك مع المخلصين من اصفياك و الموحدين من سفرائك .

اى رب ارى ان ظهورات عنايتك اجتذبتنى و رحيق بيانك اخذنى من كل الجهات بحيث لا ارى من شىء الا و قد يعرفنى و يذكرنى باياتك و ظهوراتك و شئوناتك . وعزتك كلما يتوجه طرف طرفى الى سمائك يذكرنى بعلوك و ارتفاعك و سموك و استعلائك و كلما التفت الى الارض انها تعرفنى ظهورات قدرتك و بروزات نعمتك و كلما انظر البحر يكلمنى فى عظمتك و اقتدارك و سلطنتك و كبرياتك و لما اتوجه الى الجبال ترينى الوية نصرتك و اعلام عزك و عزتك . يا من فى قبضتك زمام العالم و ازمة الأمم قد اخذتى حرارة حبك و سكر رحيق توحيدك على شأن اسمع من هزيز الأرياح ذكرك و ثنائك و من خرير الماء نعتك و اوصافك و من حفيف الأشجار اسرار قضائك التى اودعتها فى مملكتك . . . الخ

### ص. ۱۵۵

وبالجملة ايام اقامت جمال ابهى در كوه سرگلو قرب يك سال ونيم بدین منوال گذشت . ودر طول مدت مذکورہ برای استحمام به سلیمانیه رفته مراجعت می نمودند . و در خلال آن ایام واقعه قتل ابوالقاسم اتفاق افتاد و مجملش اینکه ا ز سلیمانیه به همدان رفته املاک و اموال خود را فروخته مبدل به نقود کرده با بعضی امتعه ثمينه مراجعت نمود تا به شرائط خدمت ابهى پردازد . و دچار دزدان اکراد گردید وی را سر بریدند و جسدش را در بالای کوهی سنگ چین نمودند و نقود و اشياش را بردند . و چون حلقومش را بالتمام نبریدند و کارش تمام نشده بود و هنوز رمقى داشت که برخی از رعات اکراد در اثر خون بد آنجا شتافته جسد را از زیر سنگها بیرون کشیدند . و ابوالقاسم تکلم کردن نمی توانست و به اشاره کاغذ و قلم طلبید حاضر کردند . و او تفصیل واقعه را نوشت و نام خود را

ابوالقاسم همدانی و تمامت اشیاء مسروقه را متعلق به درویش محمد ایرانی ساکن در کوه سرگلوی سلیمانیه نوشت. و خبر این واقعه در آن حدود منتشر گشت و کیفیت واقعه با صورت وصیت آقا ابوالقاسم به

محضر ابهی رسید.<sup>75</sup> و در ضمن جوابی که در آن هنگام به مکتوب شیخ عبدالرحمن کرکوتی می نگاشتند واقعه را بدین طریق بیان نمودند :

« و این ایام که بحار حزن در هیجان است و انهار غم در جریان و قطب فلک قضا در تدویر است و مرکز نقطه امضا در تدبیر و شجره ظلم مرتفع گشته و ثمره بیداد چون شداد بیار آورده و افعال نیک مردود شده و اعمال نمرود محمود آمده خس بجای حسن نشسته و خزف بر مکان در در صدف محل گرفته و ثعبان بر منزل سلطان حکومت می نماید و شیطان بر مسند سلیمان ریاست می گذارد

لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام با جمیع این امور چگونه میتوانم از عهده مکتوبات قابله برآیم و مسطورات لایقه عرض نمایم بجان تو ملال من نه از فوت مال است بلکه از موت و احوال او است که بذلت کبری کشته شد اگرچه بشهادت اعلیٰ فایز گشت و بافق ابهی متصاعد شد لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین.<sup>76</sup> حضرات اعدا در نشاطند که مال بی صاحبی بگیریشان آمده مگر نشنیده اند خطاب مبرم معظم را که میفرماید من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً.<sup>77</sup>

تو میخندی و می گزد لب قضا === اجل دارد از خنده ات گریه ها

عنقریب است که ولی مال اخذ منال نماید و بیخ ظلم را بر کند قال ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب.<sup>78</sup> ای برادر من ملاحظه نما که چه اسباب فراهم می آید و چه امور باکره از دنیای فانی می زاید این بنده که عزلت گزیده بودم و در غار خاموشی خزیده و از وصل گداخته و در هجره از غیر پرداخته حال باید که شهره آفاق شوم و به ایران از ظلم اورومان شکایت نمایم لن یصینا الا ما کتب الله لنا علیه توکلنا و علی الله فلیتوکل المؤمنون.

75- یکه و تنها بجا برد آن سفر \*\*\*\*\* از عقب فرمود آن یک نفر

یک نفر اسباب بازاری که بود \*\*\*\*\* قدم از بحر سفر برداشت زهو

از قضا در راه دزدان لیس \*\*\*\*\* ریختند بر آدم رب کریم

چونکه تنهادر عقب ماند آن جوان \*\*\*\*\* رفته یغما جمله اسباب آن

پس فریداً در سلیمانیه مقام \*\*\*\*\* کرد آن شاه جهاندار همام  
(مثنوی حاجی محمد اسماعیل ذبیح)

76- (قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۶۹)

77- قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۳۳

78- قرآن کریم، سوره هود، آیه ۸۱

77- با قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۵۱ مقایسه شود.

79 یک نفر برای مرافقت و موافقت اختیار نموده بودم که از اخیار بود و از ابرار حکایت می کرد باین قسم از دست رفت که میدانی نعم ما قال:

هرکجایی که خون بر خاکها === پی بری باشد یقین از چشم ما <sup>80</sup>

إِذَا أَقُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.»

### ص. ۱۵۷- غیبت و هجرت جمال ابهی از ما بین بایان به جبال کردستان ...

نبیل زرنندی بدین مضمون نگاشت که:

اطراف کوه سرگلو سه منزل درسه منزل آبادی نداشت و بعضی از زارعین سالی دو هنگام به آنجا آمد شد میکردند ، هنگام بذر افشاندن و هنگام درو کردن . و در گنبدی که از سنگ بر قلّه کوه بنا بود برای حفظ از سرما و گرما می ماندند .

و از آن جمله یکی از مشایخ سلیمانیه که در حوالی کوه باغی داشت به باغ رفته هنگامی بیاسود . و حضرت رسول را در خواب دید که به او امر فرموده گفتند:

به کوه سرگلو برو و آثار و انوار کردگار را مشاهده کن . لذا همین که بیدار شد به کوه برآمده نزدیک به گنبد مذکور رسید و انواع طیور را دید که گرد گنبد چون اهل ذکر حلقه زدند و با هم آرمیده حالتی دارند . با خود گفت که منطلق الطیر شیخ عطار را قصه و افسانه می پنداشتم و اکنون حالت این مرغان شهادت می دهد که سیمرغی در اینجا مقرر گرفته است . و همین که قدمی چند نزدیکتر رفت نغمه دلربائی به سمعش رسید و دانست که آن اوضاع برای چه بود . در آن حال وی را ندا کرده فرمودند : ای شیخ تعجب منما و بیا . و چون به شرف حضور رسید تعبیر رؤیای خویش را از بیانات مبارکه دریافت و منجذب گردید و اجازه حاصل کرد که گاه گاهی شرف حضور یابد . و چندی بعد از آن شیخ اسماعیل که شیخ طائفه خالدیه از طبقات عرفا و مقیم سلیمانیه بود رانحه الهیه را از طرف سرگلو استشمام کرده عزم زیارت نمود . و پس از درک محضر مبارک خواهش نمود که گاه گاهی نان و نمک با خود برده شرف حضور یابد و قبول فرمودند . و سپس نظر به خواهش شیخ اسماعیل مذکور از کوه سرگلو به شهر سلیمانیه انتقال فرمودند و به مسجدی نزول نمودند . ولی شیخ که خود را منتسب به شیخ خالد می خواند حاضر شده درخواست کرد که به خانقاه شان روند . و قبول خواهش وی فرموده در خانقاه شیخ و مرکز خالدیه به حجره استقرار جستند . و چندی صمت و سکوت اختیار کردند به نوعی که احدی از علم و خط و کمالات صوریه شان خبر نداشت تا روزی جوانی بینوا و قبیح المنظر ابراهیم آقا نام از اهل سندج که در درس خانقاه شرح مثنوی و خط نیکو نوشتن می آموخت و گاهی نیز برای آوردن آب و نان نزدشان می آمد در خارج

حجره صدایش به گریه بلند شد. جمال ابهی<sup>۱</sup> وی را طلبیده از علت پرسیدند و او معروض داشت که: امروز معلّم جمیع کودکان را تعلیم و سرمشق داد ولی به من تعرّض کرده از مکتب بیرون راند. پس جمال ابهی<sup>۱</sup> به او شفقت و اظهار

### ص. ۱۵۸ - سال یازدهم ظهور واقعاتسال ۱۲۷۰ هـ ق - ۱۸۵۴ م

ملاطفت نموده فرمودند: کاغذ و قلم و مرکّب بیار تا سرمشق نویسم. کودک خوشحال شد و لوازم مذکور حاضر کرد و جمال ابهی<sup>۱</sup> سرمشقی از ابیات مثنوی رومی نوشته برای وی تبیین کرده درس دادند. و کودک به حال تفاخر سرمشق را به کودکان دیگر نشان داده فخر نمود. مردم دیگر نیز خطّ زیبای مبارک را دیدند و خط را دست به دست گرداندند و خبر در سلیمانیه شهرت یافت. و این موجب شد که طلاب علوم دینیّه و ارباب فضل و کمال به اتفاق شیخ به محضر ابهی<sup>۱</sup> رفته حوزه درس آراسته درخواست تفسیر و تبیین مطالب کتاب فتوحات مکّیه را نمودند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> قبول فرمود لذا همه روزه ورقی از کتاب مذکور را می خواندند و ایشان مطالب و معارف آن را شرح و بسط می دادند. و با آنکه هرگز در آن کتاب ملاحظه نکرده بودند تموجات بحر زخار عرفان الهی چنان احاطه کرد که افکار کلّ شب و روز مستغرق در آن معارف گشت. و پس از توضیح مقصد شیخ محیی الدین به تلامذه می گفتند: آنچه ذکر شد مقصود شیخ بود ولی از برای این طیر عراقی نغماتی دیگر است. و مسائلی فوق مطالب شیخ بیان می فرمودند. تا آنکه درسها به انتها رسید. و متعلّمین خواهش کردند که به سبک قصیده ابن فارض قصیده ای تنظیم فرمایند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> قبول نمودند و فی الحال ابیاتی به همان سیاق صادر داشتند و کاتب نوشت. چون ختام پذیرفت و شمار کردند دو هزار بیت شد و جمال ابهی<sup>۱</sup> آنها را از دست کاتب گرفته یکصد و بیست و هفت بیت را نوشته به ایشان دادند و ابیات دیگر را فرمودند: مقتضی نیست منتشر شود. و از جمله ابیات آن قصیده عزّ ورقاییه این است:

رجوت بظنّک وصلی هیهات لم یکن \*\*\*\*\* بذاک جری شرط ان وقیت توقّت  
فشرب بلاء الدّهر عن کلّ کأسة \*\*\*\*\* و سقی دماء القهر عن دم مهجّة  
و قطع الرّجاء عن مسّ کلّ راحة \*\*\*\*\* و قمع القضاء عن طمع کلّ حاجة  
سفک الدّماء فی مذهب العشق واجب \*\*\*\*\* و حرق الحشا فی الحبّ من اوّل بیعتی  
یقفز اللیالی من لذع کلّ ملذع \*\*\*\*\* و شتم التّوالی فی کلّ یومه  
و عن سنتی سمّ الرّدی کشریة \*\*\*\*\* و عن ملتی قهر القضاء کشفقة  
خلّ دعوی الحبا و فارض بما جری \*\*\*\*\* کذاک جری الأمر فی فرض سنتی ... الخ

و بالجمله اهالی حدود کردستان از علما و فضلاء و غیرهم صیت عظمت مقامات باطنیه و کرامات ظاهره از درویش ایرانی را شنیده، به

### ص. ۱۵۹ - غیبت و هجرت جمال ابهی<sup>۱</sup> از ما بین بایان به جبال کردستان ...

زیارتش شتافتند. و سه تن از رؤساء معظم روحانی مفتون ایشان گشته پیوسته به طریق مکاتبه استفاضه می نمودند : اول شیخ عثمان شیخ مطاع و متنفذ طریقت نقشبندیّه، دوم شیخ عبدالرحمن شیخ مقتدر طریقت قادریّه، سوم شیخ اسماعیل مذکور که شیخ جماعت خالدیه بود. و جمعیت زوار از مریدان شیخ عثمان و شیخ عبدالرحمن از کرکوک مقر ریاست شیخ عثمان و غیرها منجذبان به سلیمانیه وارد شده در خانقاه مذکور مقر برای احدی نبود. و با اینکه اکراد آن حدود نسبت به ایرانیان که روافض خوانده مردود می شمردند غایت عداوت داشته از قتل و ایذاء ذره فروگذار نمی کردند و سخنانی نیز از قول درویش بزرگوار ایرانی در آن حدود انتشار یافته بود که اگر کلمه از آنها از دیگری بروز و ظهور می کرد البته مقتول می شد. معذک ایشان را ولی و قطب اعظم دانسته جان در رهش نثار می نمودند. <sup>81</sup> از جمله سخنانی که از قول جمال ابهی<sup>۱</sup> انتشار یافته بود حکایت کردند که در خانقاه قادریّه از ایشان پرسیدند که : مقام شما بامقام غوث گیلانی<sup>82</sup> چیست؟ فرمودند : لَو كَانَ الْغَوْثُ فِي زَمَانِي لِيُطَوِّفَنِي حَوْلِي . و چون این سخن را به شیخ عبدالرحمن خبر بردند گفت : به خدا قسم قطب اعظم ظاهر شد و طواف حولش بر جمیع اهل دایره امکان فرض است . و نیز مریدان و تلامذه شیخ عثمان به او گفتند : ما ندانستیم این درویش کدام مذهب از مذاهب اربعه را پیروی می نمایند . و جمال ابهی<sup>۱</sup> فرمودند که : من همین قدر که حضرت ختمی مآب را قبول دارم از من ممنون باشید .

و نوبتی دیگر جمعی از مریدان به امام جماعت شیخ قاسم نام گفتند : این درویش عجم را که در خانقاه مسکن دارد به حضور در صلاة جمعه و جماعت دلالت کنید . شیخ حکایت سلطان ابراهیم ادهم را نقل کرد که : وقتی در تکیه و محل اقامت صلاة جماعت

و موعظت و ذکر احادیث مسکن گرفت و در آن اوقات از حجره خویش بیرون نیامد شکایت نزد شیخ تکیه بردند و او هر چند مدافعه کرده نصیحت نمود که متعرض اولیاء الله نشوید چه بسا می شود عدم حضور به موعظه و نماز عین حضور است ، از او نپذیرفتند

<sup>81</sup> - محمود افندی مفتی سلیمانیه پس از آن که درک محضر ابهی<sup>۱</sup> نمود روزی در مجمع افاضل و بزرگان پرسید: شما را در خصوص ایشان چه عقیدت است؟ یکی گفت : « بسیار عالم و فاضل و کامل اند.» و برخی نوعی دیگر گفتند. و بالاخره مفتی گفت : « آنچه اولیا که شما دارید از آن شما باشد این درویش ایرانی برای من.»

<sup>82</sup> - سید عبدالقادر گیلانی (۱۱۶۶ - ۱۰۷۷ میلادی / ۵۶۱ - ۴۷۰ ه ق ) مؤسس طریقه قادریّه .

### ص. ۱۶۰ - سال یازدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق - ۱۸۵۴ م

و شیخ ناچار از تحصیل اذن به حجره ادهم درآمد و شکایت مریدان را معروض داشت. سلطان گفت که: چند سالی پیش در جامع حاضر شدم و از قطب شنیدم که می‌گفت: قال النبی صلی الله علیه: حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئة. و از آن وقت تاکنون با نفس خود در مجاهده‌ام و هنوز غلبه بر آن نتوانستم. حال چگونه عمل به حدیثی نا کرده حدیثی دیگر استماع نمایم. و اینک همین نفوس ارادت به سلطان ادهم دارند و عین واقعه را می‌خواهند تکرار دهند.

و نیز در ایام اقامت در سرگلو و هم در سلیمانیه اسئله جمعی از ارباب ذوق عرفانی را که از برخی ابیات مثنوی رومی از قبیل:

حیرتم در حیرت آمد زین قصص \*\*\*\* بیهوشی خاصه گان اندر اخص

من سر هر ماه سه روز ای صنم \*\*\*\* بی گمان باید که دیوانه شوم 83

و غیر آن از کلمات متشابه عرفا می‌پرسیدند جواب فرمودند و مراسلات با بعضی از افاضل عارفین آن حدود متواصل گردید. و از آن جمله با شیخ عبد الرحمن کرکوکی مذکور و ملا حامد و غیرهما مکاتبات عرفانیه داشتند. و در یکی از مرقومات که در جواب ملا حامد نوشتند به این عبارات افتتاح فرمودند:

سبحان الله مگر این نفعه مشک از بهشت بود که آنچه در دست بود بهشتیم و یا این نفخه صور از شجره طور آمد که از سر جان گذشتیم و بجانان پیوستیم... الخ

و نیز در اثناء سفر به خانقاهی وارد شدند. اهل خانقاه ایشان را نشناخته خواستند بیرون کنند. این مکتوب را حین خروج از خانقاه به حاجی ملا رسول نوشتند و لذا اهل خانقاه عذر خواهی کرده مانع از خروجشان شدند:

### ص. ۱۶۱ - غیبت و هجرت جمال ابهی از ما بین بایان به جبال کردستان ...

« در ساعتی که عروس حزن از قناع نقاب رخ برافراخت و شاهد هموم علم حسرت برافراشت و فرآش باد صبا فراش مبسوط کدورت بگسترانید و خادم طلعت بقا بر سرایر مثبتوت بیارمید و ابر قدرت از هواء مکظوم امطار فراق بیارید و حوریات وثاق سر از حجرات طلاق برآوردند و مخدرات شقاق طلعت نفاق بیاراستند قاصرات جنان بر فرق زدند و خیرات حسان سراسیمه دویدند و وجوهات قدس قصص سودا در برنمودند و طلعات انس دم حمرا از عین وفا

83- بیت اول: مثنوی مولوی، دفتر چهارم، بخش ۱۳۹، بیت ۳۸۰۵

بیت دوم: مثنوی مولوی، دفتر پنجم، بخش ۷۴، بیت ۱۸۸۸ (م)

ریختند و خازن جنت در نقاب خفا رفت و هادی ملت در حجاب فنا مستور گشت اوراق شجره طوبی بلون صفرا میل نمود و اغصان سدره منتهی از هم فرو ریخت ابر رحمت ممنوع گشته و برق سطوت مرفوع شده حمامه غضب در طیران آمد و دیک بطشت در ذوبان بهجت سنا از عرش ذل برخاست و نعمت ظلما بر فرش عز بنشست زاغ شهر اغما طوطی مصر لقا را از شکرخائی منع نموده و صعوه جفا بلبل فنا را از نغمه سرائی بازداشته غراب غیور هدهد سرور را از سبای ظهور منع نموده و بوجهل مقهور طلعت محبور را از بیت معمور بیرون کرده شمع محفل ضیا مخمود گشته و شب پره عما بازیگر میدان گردیده سلطان مکمن عزت بر نقطه ذلت جالس گشته و زینم معدن نکبت بر عرش عظمت مستکن شده تنور حسد در سینه ارباب نخوت در فوران آمد و ابحر فتنه در صدور ارباب عبرت در هیجان شد ادیب عشق را از مصطبه توحید بیرون نمودند و لیب شوق را از ذوق استدراک بازداشتند حدیقه تقلید زینت گرفت و ثمره تحمید مقطوع گشت محبوبان وادی محبت مهوت گشتند و محبوبان وادی کسرت شاهد مقصود شدند باز سلطان در دست جفدان بی حیا گرفتار آمد و یوسف امکان در دست برادران بیوفا در چاه شد.

جفداها بر باز استم میکنند \*\*\*\*\* پر و بالش بیگناهی میکنند  
 که چرا تو یاد آری زان دیار \*\*\*\*\* یا ز قصر ساعد آن شهریار  
 جرم او اینست کو باز است و بس \*\*\*\*\* غیر خوبی جرم یوسف چیست پس  
 دشمن طاووس آمد پر او \*\*\*\*\* ای بسا شه را بکشته فر او

و صورت آثار مذکوره فیما بین عرفا و فضلائی کردستان منتشر و متداول گشت. و بعداً در جواب شیخ محیی الدین قاضی خانقین رساله شهیره به هفت وادی را در بیان مراتب سیر و سلوک نگاشتند و مکتوبی به شیخ عبدالرحمن در بیان دقائق عرفانیه توحید و بیان مقامات عارفین و سالکین فرستادند که به نام چهار وادی در بیان مراتب سلوک می باشد. و در مقدمه رساله مذکوره اشاره به معارف سید عبد القادر غوث گیلانی که سلسله ولایت شیخ بدو منتهی میگشت فرمودند قوله:

**ص. ۱۶۲ - سال یازدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۰ ه ق - ۱۸۵۴ م**

و بعد قد سمعت ما غنت و رقاء العرفان علی افنان سدره فؤادک و عرفت ما غردت حمامة الايقان علی اغصان شجرة قلبک کائی وجدت روائح الطیب من قمیص حبک و ادركت تمام لقائک فی ملاحظه کتابک. و لما بلغت اشاراتک فی فنائک فی الله و بقائک به و حبک احباء الله و مظاهر اسمائه و مطالع صفاته لذا اذکر لک اشارات قدسیة شععانیة من مراتب الجلال لتجذبک الی ساحة القدس و القرب و الجمال و توصلک الی مقام لا تری فی

الوجود الا طلعة حضرة محبوبك و لن ترى الخلق الا كيوم لم يكن احد مذكوراً . و هي ما غنّ بلبل الأحديّة في الرياض الغوثيّة قوله و تظهر على لوح قلبك رقوم لطائف اسرار «أتقوا الله يعلمكم الله» و يتذكّر طائر روحك حظائر القدم و يطير في فضاء « فاسلّكى سبيل ربك ذللاً» و بجناح الشوق و تجتنى من أثمار الأنس في بساتين «كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ»<sup>84</sup>

و در اواخر آن رساله چنین مسطور است:

ای حبیب من این غزال صحرای احدیّه را کلابی چند در پی و این بلبل بستان صمدیّه را منقاری چند در تعاقب و این طایر هوای الهی را غراب کین در کمین و این صید برّ عشق را صیّاد حسد در عقب. ای شیخ همّت را زجاج کن که شاید این سراج را از بادهای مخالف حفظ نماید اگر چه این سراج را امید چنان است که در زجاجه الهی مشتعل گردد و در مشکاة معنوی برافروزد زیرا گردنی که بعشق الهی بلند شد البته به شمشیر افتد و سری که بحبّ برافراخت البته بیاد رود و قلبی که بذکر محبوب پیوست البته پر خون گردد. فنعنم ما قال:

و عش خالیاً فالحبّ راحته عنا \*\*\*\*\* فأوله سقم و آخره قتل<sup>85</sup>

و السّلام علی من اتّبع الهدی.

### ص. ۱۶۳ - غیبت و هجرت جمال ابهی از ما بین بایان به جبال کردستان ...

و در مکتوب مذکور ضمن بیان مقام واصلان مسطور است:

هر کس ادراک این رتبه نمود البته ستر نماید و اگر رشحی اظهار دارد و یا ابراز نماید البته سر او بر دار مرتفع خواهد شد. با وجود این قسم بخدا که اگر طالب مشهود میگشت مذکور میآمد زیرا که می فرماید: «الحبّ شرفٌ لم یکن فی قلب الخائف الرّاهب و انّ السّالک الی الله فی منهج البیضاء و الرّکن الحمراء لن یصل الی مقام وطنه الاّ بکفّ الصّفّر عمّا فی ایدی النّاس و من لم یخف الله اخافه الله من کلّ شیء و من خاف الله یخاف منه کلّ شیء.»

پارسی گو گرچه تازی خوشتر است ××××××× عشق را خود صد زبان دیگر است |

چه ملیح است این فرد در این مقام:

84- قرآن کریم، سورة البقرة ۲:۲۸۲؛ سورة التحل ۶۹:۱۶ -

85- دیوان ابن فارض - ص. ۱۳۴

گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها xxxxxxxx و تیر بلا آید اینک هدفش جانها ۲

و اگر مخالف حکم کتاب نمی بود البته قاتل خود را از مال خود قسمت می دادم و ارث می بخشیدم و منتش می بردم و دستش بر چشم می مالیدم. و لیکن چکنم نه مال دارم نه سلطان قضاء چنین امضاء فرموده. حینئذ اجد رائحة المسک من

قمص الهاء عن يوسف البهاء کأنی وجدتها قریباً ان انتم تجدونها بعيداً.

بوی جانی سوی جانم میرسد \*\*\*\*\* بوی یار مهربانم میرسد

از برای حق صحبت سالها \*\*\*\*\* بازگوحالی از آن خوشحاله

تا زمین و آسمان خندان شود \*\*\*\*\* عقل و روح و دید صدچندان شود ۳

و در مقام مناجات این ابیات مذکور:

ای خدا ای لطف تو حاجت روا \*\*\*\*\* با تو یاد هیچ کس نبود روا

ذره علمی که در جان من است \*\*\*\*\* وارهانش از هوا و خاک پست

قطره دانش که بخشیدی زپیش \*\*\*\*\* متصل گردان به دریا های خویش ۴

۱- مثنوی مولوی، دفتر سوم، بخش ۱۸۴، بیت ۳۸۴۲

۲- دیوان سنایی، ص ۱۸

۳- بیت اول: مثنوی مولوی، دفتر ششم، بخش ۲۷، بیت ۹۵۰ دوم و سوم: مثنوی مولوی، دفتر اول، بخش ششم، بیت ۷-۱۲۶

۴- با مثنوی مولوی، دفتر اول، بخش ۹۶، بیت ۸-۱۸۸۵ مقایسه شود.

## سال دوازدهم ظهور ۱۲۷۱-۷۲ هجری قمری - واقعات سال میلادی ۱۸۵۵-۵۶

### ۵- احوال این طایفه در عراق در مدت غیبت جمال ابهی'

و در مدت اقامت جمال ابهی' در کردستان که علاقه مندان و بستگان ایشان بی خبر و به غایت محزون و متأثر بودند میرزا یحیی' به نوع سابق الذکر به کمال احتیاط و استتار زیسته به نام میرزا علی و حاجی علی درویش و لاس فروش<sup>۱</sup> خود را نامیده و فقط بعضی از خواص و محارم که با وی ملاقات و معارفه کرده ممنوع از ذکر نام و تعیین مقامش بودند. احدی از این طایفه شخصش و مسکنش را ندانسته و نشناختند و با این حال پیوسته نامه به بایان نوشته سعی در توجه شان به خود نمود و همت به انصراف شان از جمال ابهی' گماشت. و مستدل به بعضی از کلمات حضرت نقطه اولی' گشته آنان را دستور تقیه همی داد و همت مبذول داشت که ذکر نام بابی از السن و

افواه ایرانی و عراقی برافتد و هرگاه بعضی از آرزومندان برای ملاقات وی به عراق می آمدند روی به آنان نشان نمی داد و هرگاه می شنید که در ایران ذکر نامش در السن و افواه می باشد فی الحال تبدیل لباس کرده به اطراف می شتافت. و در عین حال به فکر انتقام از ناصرالدین شاه برآمده، میرزا آقا جان کاشی (خادم) را برای انجام این مقصود به طهران فرستاد. و میرزا آقا جان چندی در طهران مترصد بود و ایامی در عمارت شاهی به گل کشی و بنائی پرداخت ولی کاری ازپیش نبرده به بغداد مراجعت کرد.<sup>86</sup> و نیز میرزا یحیی<sup>1</sup> به صدد قلع و قمع جمعی از باییه که دعوت استقلال مرتفع نمودند برآمد.

### ص. ۱۶۵

و در خلال آن ایام سید محمد اصفهانی و نیز ملا رجب علی و ملا علی محمد برادران حرم منقطعه حضرت نقطه اولی با خواهرشان به عراق آمده در کربلا اقامت جستند و متفق و همدست و یار شدند. و میرزا یحیی<sup>1</sup> در حرم مذکوره تصرف نموده آنگاه به زینت سید محمد داد. و سید محمد و برادران حرم و ملا محمد جعفر نراقی و بعضی دیگر را از شهداء بیان و مجریان مقاصد خود مقرر داشته به مواعید طلوع سلطنت بیانیه مستبشر ساخت. و پیروانش خصوصاً در عراق کسر حدود دینیه کرده از ربودن اموال انام و هتک احترام مقابر متبرکه و غیرها آنچه می توانستند می کردند. و میرزا محمد مازندرانی را مأمور قتل میرزا اسدالله دیان خوئی نموده به تعجیل از راه کردستان به آذربایجان فرستاد. و اقوال و اعمالشان بیش<sup>87</sup> از آنچه در سابق در قلوب مسلمانان بود [شبهه]<sup>88</sup> ایجاد کرد به نوعی که هر واقعه فظیحه<sup>8</sup> رخ میداد از این طائفه دانسته و هر عمل منکری را به ایشان منتسب می داشتند. و عده قلیلی از این طائفه که در بغداد اقامت داشتند ذلیل و حقیر و مورد سب و لعن مردم خصوصاً اکراد شیعه بودند. و هر چه بر ایشان وارد می گشت مأمن و ملجائی نداشتند. و اعضاء عائله مبارکه نیز برای هجوم و سنگسار اشرار در روز بیرون نمی رفتند. و نوبتی دو تن از احباب آذربایجان که به قصد زیارت از ایران رسیدند چون مشاهده آن احوال نمودند ساعتی در بیرونی خانه ابهی<sup>1</sup> نشسته گریستند و مراجعت کردند. و تنی خانه

86 - نیل زرنندی ضمن نقل حالات و بیانات جمال ابهی<sup>1</sup> پس از مراجعت از کردستان به بغداد چنین نگاشت:

حکایت می کردند که: در مراجعت از سلیمانیه در قزل رباط آقا سید حسین قناد را دیدم ذکر نمود که: چندی میرزا آقا جان پیدا نبود. بعد جناب کلیم مطلع شدند که یحیی<sup>1</sup> او را تحریک به سفر طهران نمود و او رفت. لذا مرا به تعجیل فرستاد که او را برگردانم ولی او را پیدا نکردم و مراجعت نمودم. فرمودند: آقا میرزا موسی<sup>1</sup> می دانست که این گونه امور مرضی من نبوده و نیست و چون به بغداد وارد شدم به یحیی<sup>1</sup> گفتم که: باز فساد کردی و میرزا آقا جان را برای چنین خیال فاسدی فرستادی؟ و از روزی که خیر رسید که میرزا آقا جان وارد عمارت برای اجراء آن خیال شد یحیی<sup>1</sup> را اضطراب احاطه نمود و خیال فرار از بغداد داشت. به او گفتم: من اینجا هستم هر چه واقع شود تا مرا نگیرند به فکر تو نمیافتنند. باز اضطراب قلبش رفع نشد تا سفر کرد و چون مطمئن شد که میرزا آقا جان کاری نکرد به بغداد مراجعت کرد همیشه هر وقت انقلابی می شد، او فرار می کرد و ما او را مکرر منع نمودیم.

87 - در متن نسخه حاضر ظهور الحق: پیش (م م)

88 - این کلمه در متن نسخه حاضر ظهور الحق نیست. حدس زده شده. (م م)

میرزایحیی<sup>۱</sup> را نشان یافته با مقداری تحف و حلویات به درب خانه شتافت. و میرزا یحیی<sup>۱</sup> را بیم گرفت از خانه بیرون آمده فریاد سارق و حرامی برکشید و آن مرد غریب ترسیده بگریخت. و نیز در آن ایام جمعی از مشاهیر بایه در عراق می‌زیستند

### ص. ۱۶۶ - سال دوازدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۱ ه ق - ۱۸۵۵ م

چنان که شیخ ابوتراب اشتهاردی در صحن عباسی کاتب و معلّم بود و شیخ حسن زنوزی نیز در آنجا به شغل کتابت اشتغال می‌ورزید و حاجی سید جواد و حاجی میرزا حسن رشتی و شیخ سلطان مقیم کربلا بودند. ولی همگی به غایت احتیاط و تقیه عمل می‌کردند و گاهگاهی با یکدیگر به حال خوف و بیم ملاقات نموده از مسائل این امر صحبت می‌داشتند. و نیز در خلال آن ایام عائله جمال ابهی<sup>۱</sup> از خانه مسکونه‌شان یعنی خانه علی‌مدد سابق الذکر به خانه دیگر که معروف به خانه سلیمان غنام و جدیدالتعمیر بود انتقال یافته استقرار جستند. و نبیل زرنندی به این مضمون آورد: در اواخر ذیحجه سال ۱۲۷۰ که شش ماه از غیبت جمال مبارک گذشته بود از ایران به عراق وارد شدم و در سر جسر بغداد با جناب کلیم تصادف شد. مرا با خود به بیت مبارک خانه (علی‌مدد) برد به زیارت غصن اعظم مشرف گردیدم. از جناب کلیم درخواست ملاقات ازل نمودم. فرمودند: با کسی ملاقات نمی‌کند و من آمدن تو را برایش حکایت کردم. گفت در این حدود توقّف نکند و به کربلا رفته با سید محمّد اصفهانی بماند. کلیم فرمودند: اگر جمال مبارک در بغداد بودند نمی‌گذاشتم به جای دیگر بروی. بینم چه پیش می‌آید. عجلتاً در کربلا بمان و در زمستان تو را به بغداد احضار می‌کنم که برایم کتابت کنی. پس من به کربلا رفتم و به طلسم افتادم دچار علی‌محمّد اصفهانی شدم و مرا به خانه سید محمّد اصفهانی برد. سید هر جا می‌رفت مرا با خود می‌برد و چون تنها می‌رفت مرا به علی‌محمّد می‌سپرد و بسیار مکدر بودم. هر وقت می‌خواستم به زیارت سید الشهداء بروم به من می‌خندیدند. فقط سرورم به ملاقات آن جوان کاشانی در دارالشفا بود. و از مشاهده آن هیاکل ظلمانیّه مکدر و متحیر مانده در دل خود آرزوی شهادت مازندران و طهران را می‌گذراندم و مدّت دو ماه به این حال در کربلا گذشت. و جناب کلیم آن جوان را به بغداد برد و من در کربلا بوده به حال حیرت می‌زیستم و نفحات تقدیس از جائی استشمام نمی‌کردم تا مکتوب جناب کلیم رسید و مرا نیز به بغداد طلبید. سید محمّد خواست مانع شود گفتم: جناب کلیم هم به مرکز امر نزدیکترند و هم به تعالیم امرعاملتر. لذا نجات حاصل کرده به بغداد رفتم و دست و پای کلیم را بوسیدم. مرا در خانه مسکن دادند که با آن جوان چند نسخه از کتاب اسماء را بنویسیم.

و آنچه می نوشتیم در شبهای جمعه تشریف آورده، می گرفتند و چند جزو دیگر می دادند. و آن کتاب اسماء به خط میرزایحیی<sup>۱</sup> بود و در حواشی تفسیرهای بسیار بارد و بعید از مطلب نوشته. هر حاشیه را به عنوان يقول المرآت مصدر کرده بود در صورتی که آن عمل به نصیبان ممنوع است و نهی فرمودند که احدی مانند ملاهای سابق حاشیه بر کلمات بدیعه ننویسد. و برای خوف و بیم از اشرار ایرانیان حکمت کرده از خانه بیرون نمی رفتیم و در هر هفته یک یا دو بار حضرت غصن اعظم منزل ما را به قدوم خود منور می فرمودند. روزی تشریف آوردند و دستمال سفیدی برفینه مبارک بسته بودند عرض کردم حدیث: «تَعَمَّمُوا فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ قَدْ تَعَمَّمَتْ.» بجهت امروز بود. تبسم فرمودند و من در آن ایام از لسان مبارکشان دو مطلب شنیدم که هرگز فراموش نمی کنم. یکی آنکه فرمودند: من در صغر سن حالت پیری را در خود دیدم چه بعد از هجرت جمال مبارک پیر شدم. دیگر اینکه فرمودند: هرگاه درمن آنچه که شاید و باید نباشد فقط پسر جمال مبارک بودن هیچ فائده برایم ندارد. و همان روز این سخن در نظرم عظیم آمد.

## مراجعت جمال ابهی<sup>۱</sup> از کردستان به بغداد

خبر قتل ابوالقاسم همدانی و وصیتش در باب اموال مسروقه به نام درویش محمد ایرانی مقیم در سلیمانیه ضمن اخبار اتباع دولت ایران مقیمین در عراق و کردستان به کار گذاری بغداد رسید. <sup>89</sup> و آقا میرزا موسی کلیم بشنید و دانست که جمال ابهی<sup>۱</sup> با تبدیل نام

89 - مضمون بیانات شفاهیه حضرت عبدالبهاء:

ابداً از جمال مبارک خبری نداشتیم. حاجی فرجی کخال در بغداد بود که خودش می گفت سه هزار چشم کور کردم تا کخال شدم برای جراحی به کارگذاری میرفت و برای ایرانیان اخبار می آورد. و در آن ایام روزنامه طهران را که اول روزنامه ایران بود توسط چاپار ماهی یکبار به کارگذاری می آوردند. و چون آقا عمو روزها به قهوه صالح که در طرف بغداد کهنه بود رفته می نشستند مرا هم می بردند. ایرانی ها هم می آمدند روزی حاجی فرج حکایت کرد در روزنامه نوشته اند که آقا ابوالقاسم همدانی به سلیمانیه می آمد در اورمان حاکم آنجا حسینعلی خان سلطان او را شب مهمان کرده و بعد برای امنیت او چند سوار همراهش روانه کرد. سوارها در راه کج می کنند و بالای کوهی می برند و سرش را می برند و بر جسدش سنگ می چینند و اموالش را می برند. اهل دهات نزدیک چون از آنجا می گذرند خون را مشاهده میکنند و پس از تحقیق نعش را از زیر سنگ در می آورند و می بینند که هنوز جان دارد چه گلویش بتمامه بریده نشده بود. می برند به ده و گلویش را میدوزند. آن مقتول نمیتوانست حرف بزند. لکن فهماند کاغذ و قلم بیارید. آوردند شرح حال خود را نوشت که من آقا ابوالقاسم تاجر همدانی هستم. دراورمان مرا حسینعلی خان سلطان میهمان کرد. آدمها به همراه من فرستاد. آنها در راه این کار را کردند و اشیائهم را بردند. حال مجازات میخواهم و اشیائهم مسترد بدارند و در کوه گلو به درویش محمد ایرانی تسلیم بدارند و من بعد از دیدن ایشان مراجعت به ایران کرده باز هم به دیدن ایشان میرفتم و هر نوع در اشیائهم معمول دارند. \* ما چون این قصه را شنیدیم دانستیم که این درویش محمد جمال مبارک است. من و میرزا آقا جان ختم یا الله المستغاث که دو هزار

### ص. ۱۶۸ - سال دوازدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۲ ه ق - ۱۸۵۶ م

در سلیمانیه اقامت دارند و بشارت به عائله محترمه داد و با شیخ سلطان کربلائی که به سالی قبل بنت کریمه اش را جناب کلیم ازدواج نموده و نهایت اخلاص و شهامت داشت قضیه را طرح کرد. و او تعهد نمود که به سلیمانیه رفته بدون جمال ابهی<sup>۱</sup> مراجعت به بغداد نماید و عرائض در چگونگی امور و در شرح تاثیرات فراق در عائله مکرّمه و منتسبین و مخلصین و تعهد قیام بر عمل به رضای الهی تنظیم کرده با بعضی هدایا به او سپردند. و او جواد نام از بایان عراقی را همراه نموده با شتاب سوی سلیمانیه روانه گشت تا به سلیمانیه رسیدند و به لقاء مبارک در خانقاه خالدیه نائل شدند و به اقدام افتاده لختی گریستند. ولی چون شدت اخلاص و عشق و تعلق اکراد را به جمال ابهی<sup>۱</sup> نگریستند، نتوانستند دم از عودت به بغداد زنند. و عنوان ورود خویش را صرف تشرّف به محضر مبارک قرار دادند و فقط عرائض را تقدیم نموده ساکت و ساکن زیستند تا آنکه شیعی با آنان خلوت فرموده از بیوفائی بایان شرح و بسط کلام داده و اخلاص اکراد را بیان کردند و از مصائب و بلیات گذشته و آنچه از بعد وارد می شود اظهار و اخبار نمودند. و شیخ سلطان به اقدام مبارکه افتاده دامن ایشان را گرفته بگریست و عجز و الحاح نمود و قسم یاد کرد که اگر مسئلت خاصان و خالصان را نپذیرند، ایشان نیز در سلیمانیه مانده و دیگران نیز از عراق به آنان پیوسته دیگر مراجعت به بغداد نخواهند نمود

### ص. ۱۶۹

تا آنکه جمال ابهی<sup>۱</sup> اظهار شفقت فرموده مسئلتشان را قبول نمودند. و آن دو از شدت مسرت سرشار گشتند. و نبیل زرنندی بیانات مبارکه را در آن شب نقل از قول شیخ سلطان چنین نگاشت: چون دیدیم اهل بها<sup>۹۰</sup> استعدادی ندارند یکی از امثال خودشان را محلّ توجه آنها قرار دادیم و خود از میانشان بیرون رفتیم و با این ردای مستعمل و لباس فقر بیرون آمدیم. با وجود این شنیدی که این کردها چه می گویند؟ ولی از اهل بیان جز هوی و عدم وفا

و يك بار گرفتيم من در اندرون و او در خانه خود. بعد از حاجي فرج پرسيدم كه: در سلیمانیه ایرانی کسی هست؟ گفت: حاجي عباس نامي هست به توسط حاجي فرج به آن حاجي عباس نوشتيم. او نوشت كه: اين درويش فاضل كامل كه نوشتيد در سه منزلي سلیمانیه در كوه گلو ساكن است. به واسطه اشزار راه رفتن به آنجا ممكن نيست. هفته اي يك بار براي حمام به شهر مي، آيند. لذا شيخ سلطان و آقا محمد جواد حطّاب عزيمت سلیمانیه كردند و در آنجا تفتيش كردند و نشاني جستند و بالاخره دانستند كه در كوه گلو تشریف دارند و رفتن به آنجا ممكن نيست. آن قدر صبر كردند تا تشریف آوردند مشرف شدند التجا كردند راضي نشدند. آنها گفتند كه ما هم مخالف رضاي مباركه نمي كنيم اما از حضور مبارك مرخص نمي شويم.

\* ظاهراً کلماتی در متن افتاده است. (م م)

90 - احتمالاً منظور «اهل بیان» است. (مم)

دیده نشد. بلکه مشاهده شد که یحیی<sup>۱</sup> چون در امر بیان کاری از پیش نبرد خواست مرا هدف سهام دوست و دشمن نماید لعل کامرانی یابد. لهدا میدان را به او دادم تا معلوم شود که چه می‌تواند بکند. والله الذی لا إله إلا هو اگر نه ملاحظه آن بود که امر مبارک نقطه اولی<sup>۱</sup> پایمال می‌شود و آن همه دماء مطهره هدر می‌رود ابداً رجوع نمی‌کردم و آنها را معتکف اصنام اوهام خود می‌گذاشتم. ولی غیرت و وفا مانع است. ای شیخ اگر می‌دانستی که من از این مراجعت به چه نوع از بلیات مبتلا خواهم شد هرگز راضی نمی‌شدی که مرا برده به دست هزاران عدو و مخالف بسپاری ولکن لیقضی الله امرأً کان مفعولاً. و زود با مشایخ سلیمانیه وداع فرمودند و آنان را راضی و ساکن نمودند. فرمودند: هر یک از شما خواستید مرا ببینید به بغداد بیائید و برسید که خانه درویش محمد برادر میرزا موسی بابی کجا است؟ ولی باید هر سالی دو سه نفر زیادت‌ر نیائید که سبب گفتگو و انقلاب اعجام خواهد شد. همه متأثر بودند و به هیچیک اذن مشایعت ندادند. و در بین طریق در خصوص قصیده عز و رقیبه می‌فرمودند که: ما این قصیده را نظر به خواهش اکراد نوشتیم ولکن معانی دقیقه رقیقه و مقامات عالیه در آن است که باید بعدها خلق بدیعی خلق شوند و چون دیدیم رزق نفوس موجوده نیست از دست اکراد گرفتیم. در وقتی که شنیدند علمای آنها ایراد وارد نکردند ولی اهل بیان خواهند کرد. هر روز با این نوع بیانات می‌فرمودند که: برای تو می‌گویم نه دیگران تا وقتش بیاید. و نیز مکرر می‌فرمودند که: ایام راحت من همین ایام است و دیگر چنین ایامی به این فراغت به دست نمی‌آید

### ص. ۱۷۰ - سال دوازدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۲ ه ق - ۱۸۵۶ م

و بالجمله شیخ سلطان و جواد همراه شدند و جمال ابهی<sup>۱</sup> با همان لباس درویشی که در بر داشتند به سوی بغداد عودت کردند. و از خروج شیخ سلطان و جواد از بغداد تا یوم عودت به بغداد تقریباً چهار ماه به طول انجامید و ورود به بغداد در یوم نوروز (۱۹ مارس ۱۸۵۶) مطابق ۱۲ رجب ۱۲۷۲ واقع شد.<sup>۹۱</sup> و یوم قبل از آن در بعضی از باغستان دروازه معظم نزول نموده شب نوروز در آن باغ ماندند و مزده به عائله مبارکه رساندند. و روز نوروز به خانه وارد شدند و در یکی از الواح احوال سفر کردستان و اوضاع عراق را چنین بیان فرمودند قوله الابهی<sup>۱</sup>:  
 دو سنه او اقل از ما سوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد ای مریم اسرار الهی را اظهار نشاید و رموزات ربانی را اجهار محبوب نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره در نفسم مقصود است لا غیر باری تالله حملت ما لا یحمله الابحار و لا الأمواج و لا الأثمار و لا ما کان ولا ما یكون و در این مدت مهاجرت احدی از اخوان و غیره استفساری از این امر ننموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع

91 - درسال چهل زدشت بر زوراء شد \*\*\*\*\* زوراء زشرف یثرب وهم بطحاء شد

عشاق وی از چهارسو جمع شدند \*\*\*\*\* از سلطنتش لواء حق برپا شد (نبیل زرنندی)

آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض فوالله نفسی فی سفری لیکون خیراً من عبادة الثقلین با اینکه آن هجرت حجّتی بود اعظم و برهانی بود اتمّ و اقوم بلی صاحب بصر باید تا بمنظر اکبر ملاحظه نماید و بی بصر از حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بجمال قدس معنوی ظلّ از مُظَلّ چه ادراک نماید و مشتی گل از لطیفه دل چه فهم کند تا آنکه قضای الهی بعضی از عباد روحانی را بفکر غلام کنعانی انداخت . با دسته مکاتیب از همه جا و همه کس در جستجو افتادند و در کهف جبلی نشانی از این بی نشان یافتند و إِنَّهُ لَهَادِي كُلِّ شَيْءٍ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ قسم بآفتاب حقیقت صمدانی که از حضور واردین این مهجور مسکین مبهوت و متحیر شد بقسمی که از ذکر آن این قلم عاجز و قاصر است شاید که قلم حدیدی از خلف عالم قدم بیرون خرامد و خرق استار نماید و جمیع اسرار را بصدق مبین و حق یقین اظهار نماید و یا یک لسانی

### ص. ۱۷۱

به بیان آید و لثالی رحمانی را از صدف صمت بیرون آورد و لیسَ هذا علی الله بعزیز باری ختم اسرار را ید مختار گشود و لکن لا یعقل الا العاقلون بل المنقطعون تا آنکه نیر آفاق بعراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد بی روح و پژمرده بلکه مفقود و مُرده حرفی

از امر الله مذکور نبود و قلبی مشهود نه لهذا این بنده فانی در مراقبت امر الله و ارتفاع او بقسمی قیام نمود که گویا قیامت مجدداً قائم شد چنانچه ارتفاع امر در هر شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود بارتفاعی که جمیع ملوک بمدارا و سلوک عمل نمودند. ای مریم قیام این عبد در مقابل اعداء از جمیع فرق و قبایل سبب ازدیاد حسد اعداء شد بشأنی که ذکر آن ممکن و متصور نه . کذلک قدر من لدن عزیزِ قدیر . . . الخ <sup>92</sup>

**سال سیزدهم ظهور ۷۳-۱۲۷۲ هجری قمری - واقعات سال ۵۷-۱۸۵۶ میلادی**

## قیام تامّ جمال ابهی بر نشر امر بیان و تربیت بایان <sup>93</sup>

و جمال ابهی بعد از عودت از کردستان مدّتی از جهت شدت تأثر از اعمال مذکوره میرزا یحیی و همراهانش چنانچه در لوحی مسطور است: « قُل اَنَا لَمَّا رَجَعْنَا مِنْ هِجْرَتِي اِلَى الزَّوْرَاءِ وَجَدْنَا اَنَّهُ تَصَرَّفَ فِي حَرَمِ النَّقْطَةِ بِذَلِكَ بَكَتْ عَيْنِ سَرَى . » و برای اخمد غلّ

92 - تمام لوح مبارک مریم را در این سایت مطالعه فرمایید: <https://oceanoflights.org/bahauallah-st-058-3-fa>

93 - در شب پنجشنبه ۱۳ رجب تحویل شمس مکمل واقع شد

حاسدان و تنبیه غافلان توقّف در خانه کرده جز برای زیارت کاظمین به جائی نرفتند و فقط معدودی از بایان ایرانی و عراقی مقیم در کاظمین را بار ملاقات دادند. ولی محبّین مخلصین کردستان و نیز بایان عراق و ایران پی در پی به بغداد آمده به جستجو برخاستند و غالباً به واسطه شیعیان ایرانی خود را به آقا میرزا موسی کلیم رسانده تشنه درک محضر ابهی<sup>۱</sup> بودند. بناء علیهذا جمال ابهی<sup>۱</sup> اذن عام تشرّف به حضوربخشیدند و ذهاب و ایاب واردین بسیار شد. و جمعی از شیعیان ایرانی نیز مرآوده نموده ارادت و اخلاص حاصل کردند. و علماء و عرفاء و مشایخ قادریه و خالديه و اعضاء حکومت ایرانی و عثمانی متوالیاً به محضر مبارک رسیده از موائد ماده و معنویه بهره مند همی شدند. و لذا در بغداد و غیره این سخن انتشار یافت که در جانب بغداد عتیق در خانه سلیمان غنام بساط جدیدی گسترده گردید و مرکز افاضه بدیعه عرفان الهی بر قرار گشت. و مشاهیر علمای بغداد از فرقه سنت و جماعت مانند ابن آلوسی مفتی و شیخ عبدالسلام

### ص. ۱۷۳

و شیخ عبدالقادر که تالیفات در علوم ادبیه و حکمیّه و عرفانیّه نموده خویش را سرآمد علما دانسته و ایرانیان شیعیان را اعجام رفضه می خواندند از روی حمیت نژادی و مذهبی به بیت مبارک مرآوده کرده از مسائل اهل سنت و جماعت امور معضله را پرسیده مجادله و معارضه کردند و جواب شنیده خاضع شدند. و این سبب تبکیت<sup>۱</sup> مخالفین و کثرت مرآوده طالبین گردید. و امثال علما و اعظام مذکور از قبیل سید داود و عبدالله پاشای سلیمانیه و وزیرش محمود آقا افندی و ملاعلی<sup>۱</sup> مردان ناظر گمرک بغداد و از ایرانیان امثال نائب الأیاله و شجاع الدوله و سیف الدوله و فخرالدوله زین العابدین خان و غیرهم که از حکمروائی در ایران مهجور بودند.<sup>۹۴</sup> همگی از نشأه<sup>۱</sup> فیض معاشرت ابهی<sup>۱</sup> سرمست گشتند. و زین العابدین خان قسم خورده می گفت: من نمیدانم علت چیست که اگر هموم عالم در دلم جمع باشد همین که به محضر مبارک می رسم رفع اندوه شده گویا به جنت اعلی<sup>۱</sup> وارد گشته ام. و هر سؤالی که داشتند عرض کرده جواب شنیده قانع می شدند. و لذا با همه نفرت و تعصّب مردم عراق نسبت به اهل ایران با این طائفه اظهار محبت و خضوع می نمودند و هرگاه در محضر حکومت و غیره کسی از معرضین و مغرضین لب به افتراء و اعتراض نسبت به این طائف همی گشود نفوس مخلصین به حمایت و مدافعت قیام می نمودند. و متدرّجاً به جائی رسید که منزل ابهی<sup>۱</sup> ملجاء مظلومین گشته چنانکه مشمولین تعدی و جریمه قونسولگری ایران پناه بدان جا برده محفوظ می ماندند و حتی برخی از جهت غلبه محبت اظهار ایمان به این امر کرده خود را از مؤمنین سابقین می شمردند.

94 - این اشخاص از اعیان و حکام ایران بودند و در حین فوت محمد شاه بر علیه ناصرالدین شاه قیام نمودند و بعد از شکستشان به بغداد تبعید گردیدند. (م م)

و شیعیان ایرانی مقیم بغداد از ملاحظه این احوال به آتش بغض و حسد بر افروختند و نزد علمای خود شکایت کرده گفتند: وزیرزاده‌ای که به موجب حکم دولت ایران منفی در گوشه بغداد بوده چنین مسند ریاستی گسترده که علما و مجتهدین باید خود

را در زوایا و خفایا پنهان نمایند. پس علما به حرکت آمدند و با معارضین و مخالفین دیگر اتفاق نمودند و با شیخ عبدالحسین مجتهد شهیر طهرانی که از جانب دولت ایران ساکن کاظمین و مامور به تعمیر بقاع متبرکه کربلا بود مشورت کردند و او در جواب گفت: آسوده باشید. این طائفه حجت و قدرت قویّه و نیز جمعیت معتابها<sup>۱</sup> ندارند و پس از ایامی چند خود متفرّق خواهند شد. و اکنون چون مردم جاهل وی را معتکف در خانه دیده گمانی برده مراوده می‌نماید و همین که از خانه بیرون بیاید و در میدان مناظره و

### ص. ۱۷۴ - سال سیزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۲ ه. ق - ۱۸۵۶ م

مواجهه<sup>۲</sup> قدم گذارد بر همه معلوم خواهد شد که گمان‌هایشان بر خطا بود. و این سخنان را حاجی هاشم عطار سابق الذکر به محضر ابهی<sup>۳</sup> عرض نمود. فرمودند: شیخ عبدالحسین برای غلی<sup>۴</sup> که در دل دارد اکنون ترک معاشرت ما را بهانه کرده می‌خواهد مردم را بفریبد و هنگامی که بنا بر معاشرت گذاریم ضجه‌اش مرتفع و به انواع وسائل بر ضد ما قائم خواهد شد. و در هر حال جز زیان و خسران ثمری ندارد. و از این هنگام غالباً در اوقات صبح و عصر از خانه بیرون می‌رفتند و از مجامع مردم می‌گذشتند و خصوصاً از قهوه خانه‌ها عبور می‌نمودند. و نفوسی که برای پاره‌ای ملاحظات ملاقاتشان در بیت مبارک انجام نمی‌شد شرف حضور می‌یافتند. و اوقات معینه صبح و عصر که در قهوه خانه می‌نشستند متدرجاً یوماً ازدحام انام<sup>۵</sup> در حول ایشان زیاده می‌گشت. و از علما محترمین عراق و اکراد و ایرانیان در قهوه‌خانه یا در بیت پیوسته ذهاب و ایاب می‌کردند و استفاضه می‌نمودند. و بدین طریق نفحات بدیعه محبت الله وزیدن گرفت و انوار معرفت الهیه جدیده قلوب و ابصار را روشن و درخشان ساخت. و در عین حال بایان عراق پشتیبان متینی یافته از احتیاط و اختفا به در آمده با قوت و شجاعت تامه و غیرت و حماسه<sup>۶</sup> دینیّه به حفظ و نشر امر بدیع پرداختند. و چون اخبار بغداد و مخصوصاً الواح مبارکه به نام اشخاصی از مؤمنین ایرانی پیوسته صدور می‌یافت عشق و نهضتی در این طائفه پدید آمد. و هر که می‌توانست خصوصاً ستمدیدگان از آنان فرداً و جمعاً برای اقامت و یا زیارت عزیمت بغداد همی‌نمودند.

و میرزا یحیی<sup>۷</sup> به نوعی که نگاشتیم منزوی و مخفی بود. و هرگاه نفوسی از بایه به طلب ملاقات او می‌رفتند ندرتاً وی را ملاقات می‌نمودند و دل به این خوش داشت که جمال ابهی<sup>۸</sup> مرجع امور ظاهریه بایه و ظاهر و قائم در مقابل اعدا شد زمام اداره امور را به دست خود گرفته‌اند و از او حمایت و وقایت فرموده‌اند. و در مکاتیب خویش به احاد بایه ایران دستور تقیه و احتیاط داده امر به کتمان نام خویش می‌کرد و غالباً به این عبارات و

مضامین می‌نوشت: هر که مرا دیده کافر است و هر که بگوید صوت مرا شنیده کافر. و جمال ابهی<sup>۱</sup> برای اقتضاء مصالح وقت و حکم الهیه مکاتیب و مسائل او را نیز برای بایان ارسال داشته با محبت و شفقت از او نگهداری می‌نمودند. و او به اتفاق محارم خود از بایان به صدد اجراء افکار و مقاصد خود بود. حسد و بغضا را در دل مستور و مخفی می‌کرد و جمال ابهی<sup>۱</sup> قولاً و عملاً<sup>۲</sup> لیتاً<sup>۳</sup> و یا شدیداً او را نصیحت و تنبیه می‌نمودند.

### ص. ۱۷۵ - کیفیت قتل میرزا اسدالله دیان و انتحار آقا میرزا غلام حسین از بایان

میرزا یحیی<sup>۱</sup> در غیبت جمال ابهی<sup>۱</sup> در کردستان مشاهیر بایه و اصحاب آثار و مدعیانی را که قبلاً نام بردیم تکفیر و طرد کرد. و با اینکه حضرت اعلی<sup>۱</sup> در بیان توصیه فرمودند که نسبت به مدعیان کلمه‌ای بد نگفته آنان را به حال خود واگذارند در حقشان امر و حکم شدید داد. از آن جمله کتابی معروف به نام «مستیظ» نوشت و خطاب به بایان دستور قتل میرزا اسدالله دیان خوئی و آقا سید ابراهیم خلیل تبریزی داد. و دیان را طاغوت<sup>۲</sup> و ابو الشور<sup>۳</sup> و خلیل را جت<sup>۴</sup> و ابوالدواهی<sup>۵</sup> ملقب ساخت و از جمله کلماتی که در شأن نفوس مذکوره پرداخت این است: **قُلْ اللَّهُ لَعْنُ الَّذِي أَفْسَدُوا فِي أَرْضِ رَبِّكَ وَمِنْهُمُ أَعْمَى الْهِنْدِيُّ وَمَنْ مَعَهُ كُلِّ كَانُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُلْ اللَّهُ لَعْنُ الَّذِي أَفْسَدُوا فِي أَرْضِ الطَّاءِ ثُمَّ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا فِي أَرْضِي آخِرِي وَأُولَئِكَ يَلْعَنُهُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأُولَئِكَ هُمُ أَصْحَابُ النَّارِ وَبَشِ الْمَصِيرِ. أَيْضاً ثُمَّ أَعْلَمَ أَنَّ الْإِيمَانَ لَمْ يُطْلَقِ إِلَّا عَلَى فِرْقَةٍ وَاحِدَةٍ فِي الْبَيَانِ وَمَنْ دُونَ ذَلِكَ صَارُوا فِرْقَ كَثِيرَةٍ وَلَمْ يُطْلَقِ عَلَيْهِمْ اسْمُ الْإِيمَانِ. وَوَجِبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْأَعْرَاضَ لِأَنَّ هَؤُلَاءِ يَنْوَحُونَ عَلَيْكُمْ وَيَلْقُونَ الْقَوْلَ أَنْ تَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَتَجْعَلُوا لِلَّهِ إِندَاداً وَاضْدَاداً. وَأَنْكُمْ أَنْ اطْعَمْتُمْ فِي الْقَوْلِ لَمْ يَجْرَ عَلَيْكُمْ الْإِيمَانُ. وَأَنْكَ لَوْ تَرِيدَ أَنْ تَدْخَلَ فِي الْإِيمَانِ فَاعْمَلْ بِمَا وَصَّيْنَاكَ وَعَلَّمْنَاكَ فِي إِشَارَاتِنَا وَلَا تَخْرُجْ ذَلِكَ فَتَكُنَ مِنَ الْخَاسِرِينَ. ثُمَّ أَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ سَيُظْهِرُ لَكُمْ يَوْمًا يَقُولُ فِيهَا أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَقْرَبُوا أُمَّمَ غَيْرِكُمْ وَأَنَّ الَّذِي لَمْ يَكُنْ فِي الْبَيَانِ لَمْ يَكُنْ ظَاهِرًا وَلَمْ يُطْلَقْ عَلَيْهَا اسْمُ الطَّهَارَةِ إِلَّا أَنْ يَدْخَلَ فِي دِينِ اللَّهِ وَيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. كَتَبَ اللَّهُ عَلَيَّ مَنْ يَكُنْ سُلْطَانًا فِي الْبَيَانِ أَنْ لَا يَأْخُذَ الْفِدْيَةَ وَلَا الْجِزْيَةَ مِنْ نَفْسِ بَلِّ يَقْتُلُهُمْ كَافَّةً كَأَقْتُلُوكُمْ كَافَّةً حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.**

### ص. ۱۷۶ - سال سیزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۲ ه. ق - ۱۸۵۶ م

و در مکتوبی دیگر چنین نوشت:

هو الله الحمد العزيز عليما قضى. ورقة مسطوره ملاحظه بر اولوالعلم ظاهراست. آن کسانی که مدعی شده‌اند بعضی امورات را بر خلاف بوده و هست. و منهم اعمی الهندی فانه قد تول عن الصراط و منهم عبدالکریم فی ارض التاء فانه لم یکن صادقا و منهم من یدکر باسم الأسد طبق الدیان فانه لهو الجاهل قد غلبت علیه الغفلة فعليه بالاستغفار و

منهم من ادعى في ارض الخاء ولكنه تاب وانا ب و منهم من يذكر باسم الحسين في الميلان فانه ذو الشهوة العظيمة  
فعلكم بالاستغفار لنفسه و منهم على اكبر في البغداد فانه اجهل الجهلاء و منهم من يذكر باسم الحسين في الهند و  
ان فعله بالانابة و منهم من يدعون بمثلهم فعلهم بالاستغفار.

و در مكتوبى ديگر است:

و لقد سمعنا ما ذكر اسد الله و ياضل في نفسه . قل ان هذا افتري على الله كذبا ان ياكلشيء تتقون ان الذين  
لا يشعرون قدر شيء في الأرض ليقولون قولاً عظيماً و لا يفقهون . كتب على من اتبع اسد الله و اعتقد الأمر في شأنه  
ان يصوم لله شهرين و ينفق تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان يستطيع و ان لم يكن الذهب من القمر و ان لم يكن الفضة  
يستغفر الله تسعة عشر يوماً حداً في كتاب الله لعلمكم تتقون . كتب على اسد الله ان يتوب من كل ما فعل و يمحوون في  
الماء كلما كتب و افتري على الله و يصوم لله شهرين مع يومين و يستغفر الله في كل عمره عما اكتسبت ايدها لعل الله يغفره  
بفضله و يمحو عنه ما فعل من قبل انه وسعت رحمته كلشيء . قل كل عباد له و كل بأمره يعملون . كتب على الفتيق  
و النسيل ان يصوموا لله سبعة أيام و ينفقوا ما حددنا في الكتاب و يتوبا عما فعلا من قبل لعل الله يغفرهما بفضله انه  
كان فضالاً كريماً . كتب على النقشان يفعل كما قدرنا ان كان عاملاً بمثلها و ان لم تكن كذلك . قل الله ذا فضل  
حق منيعاً . كتب على من على الأرض ان يتوبوا عما فعلوا و يصوموا لله شهرين و ينفقوا ما قدر الله و يستغفروا حداً  
في كتاب الله انه كان ذا جود حق ربيعاً ايضاً الى نفس الطاغوت ابوالشورور الذي يذكر باسم اسد الله الذي سئل منا من  
اول الأمر في سنة الواو اربع مطالب فانا اجبناه عدد الجيم و مكثنا في الأخرى و سميناه بالبطل اي بطل وجوده فهذا  
المراد فيما ذكرنا .

ص. ١٧٧

بسم الله العلى الاعلى

ان هذا كتاب نزل من لدنا بالحق الى الذى كفر وشقى والذى آمن من قبل و ادبر من بعد و كذلك قد ضل و غوى . يا  
ابا الشورور ما غرك بربك الاعلى . اكفرت بالذى خلقك من طين . . . فسوف يظهر محمد انشاء الله من الغمام  
يضربك بالسيف هالك . ايها الشيطان الى اين تضراف عليك و لما اكتسبت و على الذين اتبعوك . . . يا خليل قد  
عجبنا من قولك و اسفنا عليك بعد اسفا اذ فرطت في يوسف و اخيه و قد ذكرناك و ما اتبعت سبيل الهدى . قد  
عجبت بما ذكرت و ما استحيت مما فعلت الله يجزيك بما اكتسبت و جعله منيا في ظهر ابوك اذا هو على امك التى  
. . . اتبعت الطاغوت في كينونتك ايها الدنى الأدنى .

و بدان اکتفا نکرده میرزا محمد مازندرانی را چنانچه نگاشتیم به آذربایجان برای قتل دیان گسیل داشت. ولی اتفاقاً آن دو از وطن خود به عزم بغداد روانه بودند و میرزا محمد به او دست نیافت و هنگامی به بغداد رسیدند که جمال ابهی عودت به بغداد کرد و میرزا یحیی را از تعرض به نفوس مذکوره نصیحت و تویخ نمود. و دیان تشرّف یافته عرض حال و تبرّی از هر گونه دعوی و آمال کرد و مورد شفقت و التفات گردید.<sup>95</sup> و جمال ابهی روزی از صبح الی عصر یک یک از بایان عراق را احضار نموده تعالیم و نصایح

حضرت نقطه اولی را که در خصوص آداب و سلوک محبت و اتحاد بایان و عدم تعرض به مدعیان فرمودند تذکر داد تا از عزم

### ص. ۱۷۸ - سال سیزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۳ ه ق - ۱۸۵۷ م

ایذاء دیان منصرف شدند. لکن میرزا یحیی از این اعمال متکدر بود و آنچه توانست تحریک کرد تا اینکه میرزا محمد دیان را فریب داده از کاظمین به بغداد قرب خانه میرزا یحیی رساند و به اشد عذاب گشتند و جسدش را در کاظمین زیر خاک پنهان کردند. و بعضی چنین نوشته اند که سنگ به پای دیان بسته جسدش را به آب انداخته غرق نمودند. و این واقعه در ماه خرداد مطابق رمضان ۱۲۷۳ واقع شد. و آقا سید ابراهیم خویش را از جمع بابیه بر کنار گرفته تحفظ و احتیاط نمود چه درصدد او نیز بودند ولی جمال ابهی او را حفظ نموده آنان را از تعرض به وی تحذیر فرمود و او سالمأ به تبریز برگشت و احوالشان در بخش سابق مسطور گردید. و این واقعه و غیرها که از میرزا یحیی و همراهانش دیده شد پیمانه صبر و تحمل برخی از مؤمنین مخلصین را لبریز ساخت و به اعتقاد اینکه از اعمال و احوال مذکوره صدمه شدید به امر الهی می رسد چنان متأثر شدند که به صدد انتحار برآمدند. چنان که آقا غلام حسین در بغداد سم خورد و چون خبر به سمع جمال ابهی رسید و عزم شفای وی فرمودند به عجز و التماس آرزوی شهادت خود را معروض داشت و تمنای شمول محبت و غفران در حق خویش کرده جان نثار نمود. و آقا سید ابراهیم خلیل به حمایت و وقایت جمال ابهی محفوظ ماند. و ملا محمد نبیل زرنندی را درین هنگام از عراق مامور سیر و سفر در ایران فرمودند و او نیز سالم ماند. و بدین طریق امثال این نفوس هر یک

95 - نبیل زرنندی چنین آورد که:

جمال ابهی کتاب مبارک قیوم الأسماء تفسیر احسن القصص را عنایت فرمودند که: این کتاب را نزد دیان که تازه از عجم آمده بر و بگو: شنیده ام که شما هم ادعای من یظهر الهی کرده ای و حضرت اعلی برهان آن نیز آفاق را آیات قرار داده. این کتاب را به لسان آیات شرح بنویس. بنده نزد او رفتم برادر سید ابراهیم خلیل هم با او بودند. پیغام مبارک رسانیدم. ذکر نمود که: چندی پیش برای من حالتی پیدا شد بعضی چیزها نوشتم ولی بعد از آن از آن حالت سلب شد و من الآن به نقطه فرقان عاملم. چیز دیگر در دست ندارم. برخاستم و به حضور مبارک مراجعت نمودم و جواب را معروض داشتم. چیزی نفرمودند تا روز بعد صبح برای جای احضار فرمودند. در کنار باغچه بیت چای میل میفرمودند. بعد از چای حضرت کلیم معروض داشتند که: دیان آمده می، خواهد مشرف شود و توقع عنایت دارد. اجازه دادند آمدن اذن جلوس فرمودند نشست. عرض نمود: از آنچه به من نسبت داده شد تائبم. شاهد باشید. جمال مبارک چیزی نفرمودند. بنده به او گفتم: چون بعضی به شما گرویده اند لازم است این را که میگویند بنویسید تا سبب اصلاح حال آنها شود. بعد قیام فرمودند و بعضی اقوال از طرف دیان منتشر شد و بعضی در صدد اذیت او بودند. جمال مبارک او را حفاظت فرمودند تا عازم کربلا شدند.

را به نوعی محافظه نمودند چنان که در عده‌ای از الواح الهیه راجع به اعمال مذکوره میرزا یحیی<sup>۱</sup> امثال این کلمات مسطور است: «انّ الذی افقی علی الحرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله . . . و عن ورائه افقی علی انفس معدودات .» و میرزا یحیی<sup>۱</sup> و همدستانش از قیام و مقاومت ابهی<sup>۱</sup> حسودانه حرکتی کردند و مخصوصاً ملاّ جعفر نراقی احمد کاشی را با پیام و افکار معرضانه خود به بغداد فرستاد . ولی جمال ابهی<sup>۱</sup> ستر فرموده احباب را امر به کتمان نمودند .

## کیفیت واقعات فتنه نراق کاشان

به نوعی که آوردیم حاجی میرزا کمال الدین پس از تحصیل معرفت و انجذاب کامل در بغداد به محضر ابهی<sup>۱</sup> حسب الامر به ایران برگشت و بانشاط و عشق الهی به نراق وارد شد . و شور اشتیاق جدیدی در قلوب بایان و غیرهم انداخت و برادرش میرزا محمود و بستگان و گماشتگان و همراهانشان جوش و خروشی حاصل کردند .

### ص . ۱۷۹ - کیفیت واقعات فتنه نراق کاشان

و خصوصاً حاجی میرزا علی اکبر به کمال شجاعت و جسارت موصوف بود . و ملاّ محمد جعفر مجتهد بابی مذکور و همراهانش شهرتی یافتند و اجتماعات و اقداماتی نمودند و علی المنابر به ذکر و نشر این امر پرداختند و حاجی میرزا موسی قمی و نبیل زرنندی قبلاً متوالیاً به گزارش از بمبئی به دولت ایران آنجا وارد شده به آثار نثر و یا نظم عربی یا فارسی خود مغرور گشته اظهار

هو العلی

خدا یگانا فدایت شوم

سابقاً عرضه داشت نموده بود که حضرات از بس شیطان خیال هستند که ریث (رئیس؟) حضرات بایه خذلهم الله را بیول [به پول] و وعده‌های دروغ و طورهای دیگر تطمیع نمایند زیرا چندین نفر گفتند و سردارزاده هم بتفصیل مذکور کرد همان طایفه که پیرشان را در اوائل سلطنت در تبریز کُشتند و حالا هم مریدهاشان را هر جا بیابند می‌کشند . با اولیای دولت علیه خونی هستند اگر فرصت و مقامی پیدا کنند از آنچه باید و شاید مضایقه نخواهند کرد . ما اگر بخواهیم بآنها می‌گوئیم و می‌رسانیم که تلافی پیر خود را بکنند آنها نیز پی بهانه هستند و کوتاهی نخواهند کرد . لازم دانست مکرر در این باب جسارت نماید و عرضه داشت کند که از این طبقه ضاله بسیار باید بیرهزید واعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه روحی وروح العالمین فداها را از شر این اشار

محافظت فرمائید و تدبیری فرمائید بلکه این طائفه ملعونه بکلی منقرض شوند. اما در باب آن که شاهزاده را از بغداد پیش انداخته بیول [به پول] مردم ایران را تطمیع نموده از برای او از خود اینان نوکر بگیرند خیال بسیار دور و درازی است. این جانثار چون شنیده بود عرضه داشت کرد که حتی خیال به این دومی [کذا فی الاصل] را هم به خاطر می گذرانند اما چون خیلی مایه و زور می خواهد از پی این کار مشکل است بروند زیاده جسارت نمی نماید. انشاءالله تعالی جزئی و کلی امورات را اولیای دولت علیه چنان منظم فرموده اند که خلل و رخنه بهیچوجه در کارها نیست زیاده چه نماید. امر کم الاعلی مطاع.

به تاریخ ۲۹ شهر محرم الحرام ۱۲۷۳ از بندر بمبئی عرضه داشت نموده است مُصَدِّع.

محل مهر (الراجی محمد صادق الحسنی الحسینی)

### ص. ۱۸۰ - سال سیزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۳ ه ق - ۱۸۵۷ م

من یظهر اللہیت نمودند و شورش انداختند.<sup>96</sup> آنجا وارد شده به آثار نثر و یا نظم عربی یا فارسی خود مغرور گشته اظهار من یظهر اللہیت نمودند و شورش انداختند.

96 - نبیل زرندي نیز در عراق برای شدت تأثر از شهادت حضرت نقطه اولی' و بزرگان اصحاب و برای مفاصد اعمال سید محمد اصفهانی و میرزا یحیی قصد انتحار نمود و عبد الجواد پسر حاجی میرزا حسن رشتی ممانعت کرد. و پس از نقل امور مذکوره چنین نگاشت:

و بعد روزی خود را در عالم جدید دیدم و حالت تازه یافتم. و چند ورق بدون سکون قلم نوشتم و سید محمد از پی را به لحن آیات به خود دعوت نمودم. و آن کلمات را پیش بعضی از احباب برده بود همه گفتند که این کلمات بر کلمات ازل ترجیح دارد. و جناب سیاح نیز که مؤمن به دیان بود گرم و مانوس شد. بعد هر کس را می شناختم به خود دعوت کردم حتی به ازل نوشتم:

وحیدا ما و تو از حق قاهر \*\*\*\*\* دو مراتبیم از یک شمس ظاهر

منم از بحر تکشیف بواطن \*\*\*\*\* تویی از بحر ترویج ظواهر

و بعد که مرا تکفیر کرد باز به او نوشتم:

من که داعی بمالك المللم \*\*\*\*\* نیست در کار شبه جلم

چه ازل رد نماید و چه قبول \*\*\*\*\* خالق صد هزار چون ازل

و چون حضور مبارک جمال اجمی مشرف شدم اول کلمه ای که فرمودند این بود که: نوشته های شما را دیدم از آن ابیات فارسی خوشم آمد چه که عنوانش الهی بود. . . و بنده را نیز امر به سفر کربلا فرمودند که با سید محمد به طورصفا سلوک نمایم. ولی چون به کربلا رفتم و معارف آن سید و سائرین را دیدم باز همان طور خود را دریا نسبت به قطره می گفتم. و احوالم چنین بود که هر وقت به حضور مبارک می رسیدم از خود وجودی نمی دیدم و قلبم ساکن بود. و چون به غیر حضور مبارک و به محل دیگر می رسیدم باز خود را وجودی فرض می کردم. لذا در صدد اذیت من برآمدند و شکایتی را به بغداد نوشتند. دوباره عازم بغداد شدم و از خجالت اینکه جمال مبارک به کربلا فرستادند ولی نتوانستم به طور شایسته سلوک

کنم مشرف نشدم. عریضه عرض کردم و اجازت مسافرت به ایران خواستم. لذا بنده را احضار فرمودند و اجازه دادند که: حرکت به سمت ایران خویست ولی شروط آن که ملتفت باشی نفوس از زبان تو حرفی نگیرند که هم از برای تو و هم از برای امرالله مضر باشد. و نبیل مذکور در وصف آن ایام چنین سرود:

آنکه خود را خواند مرآت بیان \*\*\*\*\* که برائت جست ازو ذات بیان  
هر کسی کاین اسم را بر سر نهاد \*\*\*\*\* نام خود یک روزه من یظهر نهاد  
زود فتوی داد اندر کُشتنش \*\*\*\*\* هم بسبب و هم بخون آغشتش  
دفتر مستیقتش را رو بین \*\*\*\*\* کاین بیان از بهر تو گردد مبین  
حکم قتل چند نفس بی گناه \*\*\*\*\* ثبت در آن دفتر شیطان پناپ  
حضرت دیان از اعلائی عال \*\*\*\*\* بود صاحب رتبه و عز و جلال  
آنچه نازل گشته اندر شأن او \*\*\*\*\* از بشیر طلعت جانان او  
صد یکش در حق آن مرآت شوم \*\*\*\*\* نامده نازل زاوصاف رسوم  
بلکه فرموده بدیان این چنین \*\*\*\*\* در کتاب پنج شأن آن شاه دین  
که به پرواز آمده این تازه طیر \*\*\*\*\* در هوای روح او را بخش سیر  
در کف لطف خود او را بر پران \*\*\*\*\* این وصیت کرد هم بر دیگران  
بر وحید اکبر و اسم عظیم \*\*\*\*\* هم به اسم اصدق و اسم کریم  
جمله را کرده مری بهر او \*\*\*\*\* تا مگر تریاق گردد زهر او  
آنکه اینش شأن و اینش منصب است \*\*\*\*\* بین چنان زو در میان تاب و تب است  
حضرت دیان بامرش کُشته شد \*\*\*\*\* هیکل پاکش بخون آغشته شد  
بروزید از استم آن دین پناه \*\*\*\*\* هم در آن ساعت یکی باد سیاه  
که جهان گردید همچون لیل تاری \*\*\*\*\* با وجود شمس در نصف النهار  
هم علی اکبر که قلبش ساده بود \*\*\*\*\* شاه اعلی را همی عم زاده

کشت در دار السلامش بیگناه \*\*\*\*\* که چرا برده بدیان او پناه

بود

هم ابو القاسم و هم اشخاص چند \*\*\*\*\* جملگی مقتول از آن دل پر گزند  
هم حریم نقطه را از ارض صاد \*\*\*\*\* خواست تاب غداد با صد گون فساد  
خود تصرف کرده یکماه تمام \*\*\*\*\* بعد از آن دادش بان نسل حرام  
که رسولش اعور دجال خواند \*\*\*\*\* وصف او را از لسان صدق راند  
گفت چاه ارض صادش مسکن است \*\*\*\*\* نسل شیطان است و همنام من است  
گرچه دزدی و گدائی می کند \*\*\*\*\* لیک دعوی خدائی می کند  
اعور است آن کافر رب السماء \*\*\*\*\* نیست اعور رب محبوب شما  
خوش حریم نقطه را کرد احترام \*\*\*\*\* که بیخشدش بان نسل حرام  
زود از دجال ملعون یک پسر \*\*\*\*\* سوی نیران رفت و شد خاکش بسر

**ص. ۱۸۱**

لاجرم ملاها تعصب و هیجان کردند و ملا رضا واعظ یزدی دامن بر آتش فتنه همی زد. و ملا محمدجعفر را بیم فرا گرفته با اجتماع حکمران و ملایان بر منبر برآمد و با اینکه گروه بابیان در اطرافش مسلح حاضر بودند تبری از عقیدت بایه کرده بر منکرین عقیدت ملاها لعن نمود. و جلب رضای خاطر مردم کرد و ملا رضا بگریخت. ولی معذک فتنه خاموش نگشت و معاندین هر روزه برای دفع این طائفه کوشیدند تا به سال ۱۲۷۶ عیسی خان بیگلریگی حاکم کاشان بترسید و شکایت به طهران نوشت. و آقا سید حسین مجتهد کاشی مقیم طهران کمک و تقویت کرد و فرمانی از فرخ خان امین الدوله صادر گردید

**ص. ۱۸۲ - سال سیزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۳ ه ق - ۱۸۵۷ م**

و ملا محمد جعفر را در شب جمعه ۱۴ جمادی الثانیه سال مذکور<sup>97</sup> با پسرش میرزا مهدی از نراق تبعید به عراق کردند. آنگاه به امر عیسی خان به سایر بابیان پرداختند. جمعی را دستگیر و زنجیر کردند و غارت و تاراج نمودند و کثیری متواری گشتند. و ملا محمدجعفر چون وارد بغداد و کاظمین شد و اوضاع عظمت ابهی را مشاهده کرد ساز مخالفت نواخت و بعد از چندی به وطن مراجعت نمود و مهلتی نگذشت که فتنه از نو شروع شد. و محمدجعفر خان حکمران کاشان و معاندین نیرنگ و حيله برانگیختند و اوراقی مشتمل بر خطابات تهدید آمیز به خانهٔ علما و حاکم انداختند و در شبها پی در پی تفنگ خالی نمودند. و حکمران اظهار بیم و هراس کرده به قریهٔ فین گریخته در باغ شاه بماند و جمعی مسلح به حراست بگماشت. و ملاها نیز در خانه‌های خود حراسه<sup>۱</sup> مقرر داشتند. و حاکم عریضه به طهران داد و آقا سید حسین مجتهد مذکور همی اصرار نمود و شاه خواست جمعی سرباز و سوار با توپ فرستاده اهالی را اعدام و قصبه را خراب نماید. ولی قصبه تیول<sup>۲</sup> خواهر شاه عزت الدوله زن میرزا تقی خان امیرکبیر مقتول و خال شاه خان بابا خان به حکومت منصوب بود. و او خواهر زن میرزا محمود را به زنی گرفته علاقه شدید به او داشت. و آنان به التماس و اصرار خود شاه را منصرف از آن

گر بنقطه نسبتش بودی تمام \*\*\*\*\* جانب شیراز رفتی بی کلام

در پناه عصمت اعلیٰ حریم \*\*\*\*\* ماندی اندر حفظ خلاق کریم

لیک چونکه طینتش ناپاک بود \*\*\*\*\* کهربای کفر چون کاهش ربود

عزیمت نمودند. و شاه از فرّخ خان امین الملک و نیز از عین الملک شوهر کنونی عزّت الدوله حقیقت واقعات نراق را مستفسر<sup>۱</sup> گشت و آنان جواب گفته که امر مهمی نیست. و معذک فرمان داد که فرّاشبازی با انبوهی از فرّاشان برای تحقیق احوال و تامین اوضاع و تنبیه باییه عازم نراق شدند و نیز امر تبعید ملاً محمد جعفر از نراق به عراق صادر کرد. و برای اجراء امر مذکور میرزا سید حسین با دو غلام شاهی با صورت حکم فرّخ خان روانه نراق گشتند. و ملاً محمد جعفر این خبر بشنید بیم نموده به کاشان شتافت و به خانه اخ و الزوجه خود ملاً محمد حجة الاسلام بن فاضل شهیرنراقی وارد و برای تبرئه خویش قبول این نمود که بر منبر برآمده در مجمع خاص و عام سخنانی چند دال بر برائت خود گفت و موقتاً آسوده شده به نراق رفته به ریاست و امامت جماعت پرداخت. و هفته ای پیش نگذشت که مأمورین شاهی وارد شدند و او را با دو پسرش میرزا مهدی و میرزا حسن تحت المراقبه برای عراق بردند. و آنان در نیمه سال ۱۲۷۸ به قصبه کاظمین استقرار گرفتند. و ملاً محمد جعفر چنان که عنقریب می نگاریم

### ص. ۱۸۳

با میرزا یحیی<sup>۱</sup> و همرازانش از باییه متفق شده به مخالفت و مقاومت جمال ابهی<sup>۱</sup> کمر بست. و از آن سو رؤساء مذکورین از باییه نراق مقرر داشتند که عموم این طائفه چندی ساکت مانده مراعات احتیاط نمایند. ولی ماه رمضان رسید و چنین اتفاق افتاد که زین العابدین نام از باییه روزی در بازار از دگه میوه فروشی مقداری آلوچه خرید و با برخی از مردم حاضر گفتگوی دین و مذهب کرده در آن حال آلوچه به دهن گذاشته گفت اکنون روزه نیز تغییر یافت. و اخلاط<sup>۱</sup> ناس دور او را گرفتند و با فرّاشان به دارالحکومه کشیدند. در آن حال برادرش رسید و به استخلاصش همت گماشت و با فرّاشان منازعه و مضاربه نمود. لاجرم او را نیز دستگیر کرده هر دو برادر را به دارالحکومه حاضر کردند و غلغله انداختند که بایان دین اسلام را از میان بردند و هر دو را به فلکه بسته چوب بسیار زدند و به محبس انداختند. و زین العابدین از گماشتگان حاجی میرزا کمال و آقا میرزا محمود بود رسول و پیام به دارالحکومه فرستاده استدعا کردند وی را رها نمایند. و حکمران به غلظت و خشونت سخن گفته نسبت به آنان سب و دشنام داد و گماشته جسور بایی بی توانی لطمه بر بناگوش حاکم نواخت. حکمران فریاد بر کشید فرّاشان و عوانان هجوم آورده آن مرد رشید را پس از محاربه و مضاربه دستگیر کردند و حبس و ضرب و شکنجه و آزار نمودند. و از آن سو جمعی از اشرار دور خانه حاجی میرزا کمال ازدحام نمودند و او با برادرش میرزا محمود و برخی از بستگان از خانه بیرون آمده سوی دارالحکومه روانه شدند و واقعه را به حاجی میرزا علی اکبر و غیره از دلیران و مهمین باییه پیغام کردند. و چون به دارالحکومه وارد شدند به حکمران خطاب عتاب کرده گفتند که: امثال شما حکمرانان بلاد به عنوان اصلاح امور عباد می آئید نه برای فساد. آیا این چه هنگامه ایست که برپا نموده ای؟ و حکمران بی تأمل و جواب فرمان داد ایشان را به فلک بسته، چوب بسیار زدند و حبس نمودند و این اخبار به حاجی میرزا علی اکبر رسید و با شش تن دیگر از باییه یعنی دو برادر و دو خال و

استاد اسماعیل معمار و آقا محمد حسین شکارچی مسلح شده بر برج دروازه محله خود برآمدند. و همین که مأمورین حکومت و انبوه اشرار ناس رسیدند ایشان تفنگ در دست راست کرده پرسیدند که: چگونه به خانه ما هجوم می آورید و مقصود شما چیست؟ بگوئید تا توضیح بدهیم

### ص. ۱۸۴ - سال سیزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق - ۱۸۵۷ م

و جمعیت مذکور جوابی نگفته تیر به سویشان انداختند و ایشان نیز تفنگ خالی کردند و منازعه در گرفت. و تنی از اشرار به اصابت گلوله تفنگ محمدحسین مذکور در غلطید که نامش سیدرضا بود و با تبر هیزم شکنی که به دست داشت پیوسته می گفت: سرهای بایان را دو شقه می نمایم. و تمامت جماعت گریخته متفرق شدند. و حکمران ترسیده ابواب عمارت خود را محکم کرده جمعی را به محارست و محافظت گماشت. و اهالی قصبه دکاکین و بازار را بسته در خانه های خود پنهان شدند. و در آن حدود اشتهار یافت که بایان نراق خروج کردند. و از آن سو بایان مذکور کس فرستاده غسل را با عماری بیرون کشیده جسد مقتول را غسل و کفن و دفن نمودند. و همینکه روز به سر آمد و شب برسد کدخدای محل را طلبیدند و او را واداشتند که به اتفاق محمدحسین مذکور نزد حکمران رفته خلاصی محبوسین را خواستار شدند. و او را تهدید نمودند که به دارالحکومه ریخته محبوسین را رها و او را به سزا رسانند. و کدخدا که با ایشان صداقت داشته نیز می خواست اظهار خدمت نماید با محمد حسین نزد حکمران رفته وی را چنان ترساند که لباس نسوان در بر کرده در همان شب از طریق جاسب به شهر قم فرار کرد. و کدخدا حاجی میرزا کمال و آقا میرزا محمود و بستگان و گماشتگانشان را از حبس خارج کرده با خود همراه آورد. و همان شب حاجی میرزا علی اکبر و غیره آنان را از طریق مأمونی به کاشان برده خود مراجعت به نراق نمودند. و حاکم از قم عرض حال به طهران فرستاده خروج بایان نراق و فرار خود را خبر داده اظهار داشت که اگر قوای دولت نرسد بایان آن حدود را تسخیر خواهند نمود. لذا عده ای از مأمورین دولت اعزام به نراق شدند. و جمعیتی نیز از اینجا و آنجا پیوستند و مصطفی قلی خان عرب سهام السلطنه رئیس امنیه خط یزد، اصفهان و کاشان مأمور گشت. و حاجی میرزا علی اکبر چون اطلاع یافت نخست عائله خود و بستگان را روانه همدان نزد پدر خویش نمود و در طریق با اسلحه مانده تا اطمینان به عبورشان از محل دستبرد اعدا نمود. آنگاه خانه واثائی را برجای گذاشته به اتفاق خالوها و محمدحسین شکارچی و استاد اسماعیل معمارشبانه مخفیانه از نراق بیرون رفت کوه به کوه از بیراهه خود را به همدان رساندند. و پدرش که از واقعات مذکور متغیر بود با وی به خلاف شفقت و ملاطفت سلوک کرد. و او با زنش یکشب در کنار بلد و مسجدی بی فراش به سر بردند و در مدت سه روز تهیه سفر دیده رهسپار بغداد شدند.

و از آن سو سواران به دستگیری بعضی از ملاهای کاشان و نراق شبانه به نراق ریختند. و نیرنگ جدیدی ریخته معدودی کبوتران مقبره امام زاده را پر و بال برکنند و برخی از آنها را در آتش افکنده سوزاندند و دست آویز فتنه و فساد نموده فریاد و این برکشیدند. در کوی و برزن مردم را مجتمع ساخته ندا دادند که بایان رحم به کبوتران حرم امامزاده نکرند. و به خانه‌های بایان ریخته آنچه یافتند به غارت بردند. خانه‌ها را سوزاندند و خراب نمودند و جمعی از آنان را دستگیر کردند. یکی از آنان حاجی عبدالعظیم نام را زجر و مشقت داده مجبور کردند که املاکش را فروخته نقود وافر تسلیم کرده مستخلص شد. و از جمعی دیگر آنچه خواستند اخذ کردند. و هفده تن را با غل و زنجیر به طهران بردند در انبار شاهی به کند و غل کشیدند و جفا و آزار بسیار بر آنان روا داشتند. تا بالاخره زوجه میرزا محمود و خواهر مذکوره‌اش در طهران به واسطه عزت الدوله عرض حال پی در پی به شاه داده تظلم و شکایت کردند و محبوسین را مستخلص نمودند. و آنان به نراق عودت کردند ولی اموال کل به یغما رفته و اهالی قصبه از ایشان اجتناب کردند و در حمام و مجامع خود راه ندادند. لذا جمعی به غایت مشقت در وطن زیستند و برخی به همدان و غیره هجرت نمودند. و واقعات مذکوره نراق از سال ۱۲۷۳ تا سال ۱۲۷۸ امتداد یافت و ما برای اینکه تواصل حکایت گسیخته نگردهد بالتّمام در اینجا ثبت نمودیم.

### سال چهاردهم ۷۴ - ۱۲۷۳ هجری قمری ظهور واقعات سال ۵۸ - ۱۸۵۷ میلادی

#### آغاز هیجان بغضا و فتن در بغداد<sup>96</sup>

آقا محمد نام از مشایخ اکراد شیعه که متشرع<sup>۹۶</sup> و نیز عارف ولی متعصب بود و کردها بدو وثوق و اخلاص داشتند ساکن بغداد شده دگه کباب فروشی باز نمود و در غایت بغض و عناد به سب و لعن و دشنام و تحریک ارازل به مقاومت این طائفه پرداخت. و شبی حسن نام قناد را واداشت که حین عبور جمال ابهی<sup>۱</sup> لب به جسارت و خلاف ادب گشوده چنین گفت: باز بایان به راه افتادند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> به آقا محمد قلی که ملازمت داشت اشاره فرمودند که وی را تنبیه و تأدیب کند و او بی تأمل به سوی حسن مذکور توجه نموده ضرب و تأدیب کامل کرد. و خیر به آقا محمد رسید و در روز بعد هنگام عبور ضارب مزبور را خطاب عتاب نموده گفت: ای جوان اگر حسن کلمه نالایقی ذکر نمود که مخالف احترام شما است بایستی به من که بزرگ این بازارم بگوئی تا او را تأدیب کنم نه این که خود دست درازی نمائی. آقا محمد قلی گفت: تو خود هم مستحق تأدیبی زیرا تمامت این سوء ادب و شیطنتها از تو است. آقا محمد خواست جوابی گوید ولی آقا محمد قلی او را به نوع اکمل ضرب و تأدیب نمود. و آقا محمد خود را از چنگ وی خلاص کرده به مصطبه<sup>۲</sup> دگان برآمده فریاد برکشید که: ای اهل بازار مقام بایها به جایی رسید که مرا نیز می‌زنند. الآن نزد بزرگ‌شان می‌روم. اگر ضارب را تأدیب کند فبها والّا خودم علاج این واقعات را می‌نمایم. پس در هنگامی که جمال ابهی<sup>۱</sup>

## ص. ۱۸۷ - آغاز هیجان بغضا و فتن در بغداد

به قهوه‌خانه می‌رفت حاضر شده شکایت نمود. و جمال ابهی<sup>۱</sup> فرمود: می‌فرستم کسانی را که واقعه را مشاهده نمودند می‌طلبم و هر که تقصیر کرده تنبیه می‌نمائیم. و آقا محمد مراجعت کرد در حالی که با خود و با دیگران می‌گفت: عجباً نمی‌گویند هر که تعدی کرده به قونسول‌خانه می‌فرستیم بلکه می‌گویند خود تنبیه می‌کنیم. و به قونسولخانه شتافته شکایت کرد. و میرزا ابراهیم خان قونسول در کربلا بود و هنگام عصر یک نفر از جانب نائب قونسول به خانه جمال ابهی<sup>۱</sup> رفته با چند تن از این طائفه که در بیرونی خانه بودند

مطلب را اظهار داشت. بدو گفتند اگر متجاسرین ترک سوء ادب و بدگوئی ننمایند در سر جسر<sup>۲</sup> که محل عبور عامه است به جزایشان خواهند رسید تا موجب تنبیه دیگران شود. و آن شخص نزد نائب مراجعت کرده ما وقع را بیان نمود و نائب کس فرستاد

آقا محمد و حسن مذکور را به قونسولخانه برد و بازخواست کرده محبوس ساخت.

و بعد از دو سه روز دیگر اهل و عائله‌شان به بیت ابهی<sup>۱</sup> رفته ضراعت<sup>۳</sup> و درخواست عفو و استخلاص محبوسین نمودند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> پیام به قونسولخانه فرستاد که: اگر محبوسین جهت ما محبوس‌اند ما عفو کردیم مرخص نمائید. و نائب آنان را رها کرد. پس قونسول مراجعت از کربلا نمود و در ضمن مطالعه واقعات ایام که نائب تقدیم داشت از واقعه مذکوره اطلاع یافت و بسیار متغیر شد. و حکم داد آقا محمد و حسن را مجدداً گرفتند و چون آب دجله طغیان داشت در قفّه<sup>۴</sup> نشانده به قونسولخانه بردند. قونسول از آنان بازخواست کرد که چرا موجب فساد شدند و امر نمود تا هر دو را چوب زده حبس کردند. و مجدداً اهل و عیالشان به بیت ابهی<sup>۱</sup> رفته الحاح و التماس کردند و جمال ابهی<sup>۱</sup> کس به قونسولخانه فرستاده ایشان را مرخص ساخت. و این امور بر طبع اکراد گران آمده متغیر شدند و گفتند که در همین شب آحاد بایه و رئیس‌شان را از میان برمی‌داریم. و این خبر به سمع احباً رسید و همگی که از عرب و عجم تقریباً سی نفر بودند در بیت ابهی<sup>۱</sup> مجتمع گشتند. و قبل از غروب که هیکل مبارک به عزم جلوس در قهوه‌خانه می‌رفتند اظهار داشتند و جمال ابهی<sup>۱</sup> به قهوه صالح که در جهت شرقی جسر<sup>۲</sup> واقع بود رفته جلوس فرمودند و چندی مکث کرده آنگاه به قهوه‌خانه عبدالله که در جهت غربی جسر واقع بود توجه فرمودند. هنگام مغرب بود و دکمه یقه باز و چند تن از احباب در عقب‌شان و در طی طریق با میرزا جواد خراسانی چنین می‌فرمودند: مردم ما را از کشته شدن بیم می‌دهند. لا والله نمی‌ترسم. این سر ما هر کس بخواهد

## ص. ۱۸۸ - سال چهاردهم ظهور واقعاتسال ۱۲۷۴ ه ق - ۱۸۵۷ م

بسم الله. و با چنان هیمنه و اقتداری تکلم کردند که اهالی متحیر و مرعوب گشتند. و تمامت اکراد به نوعی پنهان شدند که قهوه عبدالله با اینکه محل اجتماع و جلوسشان بود خالی ماند. و تا سه ساعت از شب گذشته در آن

قهوه‌خانه توقف نمودند و احدی از اکراد جسارت حضور نیافت. سپس مراجعت به بیت فرمودند. و این سبب شد که دیگر کسی سوء ادب نکرده به کمال خضوع و مراعات احترام با احباب رفتار نمودند. <sup>98</sup>

۱

ص. ۱۸۹

98- و نبیل زندي نقل از قول جناب آقا میرزا موسی کلیم چنین نگاشت:

شبی در آن اوقات که اکراد ایرانی ساکن در بغداد به اغوای محمدکبابی ریش سفیدشان اجتماع کردند که بای های بغداد را بکشند و احتمال آن میرفت که بغتاً هجوم نمایند. هرچند در حین عبور مبارک اتفاقاً متفرق شده بودند. و من بعد عشا درکوچه نزدیک بیت را همی رفتم دیدم جمعی سوارها پیدا شدند و پیاده شدند. چون پیش رفتم دیدم ده سوار مسلح اند یک نفر از آنها گفت: خانه بزرگ بابیها کجا است؟ گفتم: همین جا است چه می خواهید؟ گفت: آمدیم به بینیم چه می گوید و چرا دین رسول الله را بر هم زده. من دیدم که به زبان لرهایی پشتکوهی حرف میزنند. چون همیشه می فرمودند هر امری پیش میآید مرا مطلع کن مبدا حضرات یعنی ملازمان کاری کنند که اسباب فساد شود. گفتم: من از ملازمان ایشانم. میروم عرض می کنم. اگر اذن فرمودند شما را به حضور میرم. گفتند: کاری کن که امشب ملاقات کنیم. چون در اندرون در جایی که در تالار مشی میفرمودند تفصیل را عرض کردم، فرمودند: بگو الان بیایند و ابدأ متعرض اسلحه و اسبابشان نشوید. هر نوع می خواهند بیایند. من دیدم بد وقتی است آنها مردمان بیباک خونخوار در اندرون هم کسی نیست. اهل بیرونی را هم فرموده بودند وقت عشا در را ببندند و احدی بیرون نیاید. در کمال تحیر رفتم و گفتم: بسم الله بیایید. همه با اسلحه که داشتند آمدند مگر تفنگها را که با اسبها بیرون گذاردند. چون وارد شدند از شدت تغییر سلام نداده تعارف نکردند و نشستند. تکیه به دیوار داده دست بر قبضه شمشیر داشتند. و جمال مبارک در حال جلوس یکی از آنان را مخاطب کرده فرمودند که: آیا گمان شما چنان است که آلهائی که در کربلا دور حضرت سید الشهداء را گرفتند اعتقاد به خدا و رسول نداشتند یا از دین اسلام خارج بودند؟ آن شخص جواب داد که: معلوم است که مسلم و متدین به خدا و رسول نبودند که چنین کاری کردند. فرمودند: پس بنشینید تا مفصلاً برای شما بگویم که مطلع شوید. چون حضرات نشستند شرحی از آن واقعه بیان فرمودند که: چون خلافت را امام حسن به مقتضای وقت به معاویه واگذار فرمودند مصالحه واقع شد. در همان سال معاویه یزید را ولیعهد خود نمود و به او وصیت کرد که: بعد از من با حسین ابن علی مدارا کن و متعرض او مشو و لکن علمای تابعین اصحاب را به بذل و بخشش از خود راضی کن تا هر چه بخوای به حکم کتاب و سنت رسول اجرا کنند چه اگر آنها نظرشان به صرف دین بود دست از علی که پسر عم و داماد رسول بود و از حسن که فرزند فاطمه و نبره پیغمبر بود بر نمی داشتند و متابعت مرا نمی کردند. چون معاویه از دنیا رفت یزید بر خلاف آن وصیت به اول نفسی که تعرض نمود حسین بن علی بود که به حاکم مدینه نوشت که از آن حضرت بیعت بگیرد و الا سرش را برای یزید بفرستد. حاکم مدینه چون اظهار مطلب نمود حضرت اعتنائی نفرمودند. حاکم هم از خوف بنی هاشم نتوانست تعرض نماید. تفصیل را به یزید نوشت. یزید سیصد نفر از علما را که پدرانشان از صحابه بودند جمع نمود. بعد از بخشش های بسیار در باره سید الشهداء استفتاء نمود که نفسی که با امام زمان مخالفت کند و سبب تفرقه اسلام شود حکمش چیست؟ همه نوشتند که چنان نفس از مفسدین فی الارض است و قتلش واجب و خونش مباح. اکثری به این هم قناعت نکردند شهادت دادند که آن حضرت تارك الصلاة و مانع الرکاة است. اینست که در زیارتنامه ایشان این فقرات مذکور است: و چون این استشهد « اشهد بانك اقم الصلاة و آتيت الرکاة و امرت بالمعروف و نهيته عن المنکر. » تمام شد یزید پیش ابن زیاد فرستاد. و در مسجد کوفه خطیب آن استشهد را بالای منبر خواند و اول کسی که به قتل آن حضرت قیام کرد شمر ذي الجوشن بود که از غایت زهد و ورع<sup>۱</sup> خار را از سر راه مسلمانان بر میداشت که به پای کسی اذیت نرسد. و هفتاد صف جماعت در عقب سرش بسته میشد. و سرداری عمر بن سعد وقاص که معروف به علم و تقوی بود قبول نمود و او اول نفسی بود که تیر به خیمه حضرت انداخت و گفت: ورقات شهادت دهید که اول تیرانداز بر این خارجی من بودم. تا آنکه آن حضرت را به کمال مظلومیت شهید کردند. گفتند: « انّ الحسین تجاوز عن حدّه قتل بسيف جده. » احوال حضرات منقلب شده برخاسته زانوی مبارک را بوسیدند و گفتند: مثل ما مثل حرّ ریاحی است. و مراجعت کردند.

و فتنه دیگر اینکه میرزا علی بن حاجی محمد تقی نیریزی در بیت جمال ابهی زیسته به انجام خدمات مألوف بود. متدرجاً مغرور شده با سائر خدّام بیت رقابت و حسادت برد و بالاخره به نوع تعرّض و اعراض از بیت خارج شده به اغواء و اغراء<sup>۹۹</sup> معاندین پرداخت. و با میرزا رضا نامی از خویشان سید محمد اصفهانی یار شده در خان مصبغه واقعه در منتهای بازار هراچ در بغداد منزل گرفتند. و با اشرار معاشرت جسته بنای معاندت و معارضت را گذاشته حتی کمر به قتل جمال ابهی بستند. و لذا چندتن از احبّاً مانند آقا نجفعلی زنجانی و امیر کاشانی<sup>۹۹</sup> و غیرهما که از آن جمله حاجی میرزا علی اکبر سابق الذکر بود برای محافظت و حراست از حضور در خدمت دمی انفکاک نجستند. و نوبتی در هنگام بعد از مغرب که جمال ابهی در قهوه‌خانه جالس بوده با عده‌ای از شیوخ اعراب صحبت داشتند اعدای مذکوره به عزم تعرّض به هیکل مبارک با طپانچه و خنجر وارد قهوه‌خانه شدند. و چون محافظین مذکور از احباب را نگریستند جرئت نیاورده اقدامی ننموده از دری دیگر خارج شده به سرعت تمام در رفتند و بدین طریق پیوسته به صد تعرّض و مزاحمت بوده سبب حرکت و تعرّض سائر اشرار شدند.

تا آنکه میرزا آقا جان (خادم) شبی به حاجی میرزا علی اکبر پیام فرستاد که فرمودند صبح روز بعد به اتفاق ناصر جوان دلیر عرب به خان مصبغه مذکور رفته آن دو شیر را از بغداد خارج نمایند. و ایشان در صبح بسیار زود همان روز اسلحه زیر عبا گرفته به عزم خان

### ص. ۱۹۰ - سال چهاردهم ظهور واقعاتسال ۱۲۷۴ هـ ق - ۱۸۵۷ م

مزبور از دجله گذشته به بغداد نو درآمدند. و برای مراعات احتیاط که مبادا آن دو شیر از سرا درآمده از طریق دیگر رهسپار شده باشند ناصر از طریق بازار هراچ و حاجی میرزا علی اکبر از بازار پشت سرا به سوی خان رفتند. و هنوز در راه بودند که صدای طپانچه از بازار هراج بلند شد. و حاجی میرزا علی اکبر بدان سو شتافت مشاهده کرد که جمعیت کثیره جمع آمدند و برخی شتابانند. چون نزدیک رفت میرزا رضا و میرزا علی را نگریست که آغشته به خون بر زمین می غلطیدند. اوّلی دست و پا می زد و دوّمی را سر از عقب به ضرب شمشیر شکافته بود. و دانست که ناصر به شدت غیرت چنان عملی انجام داد ولی او را نیافت. و از آن سو ناصر به خانه حاجی میرزا علی اکبر که قرب بیت ابهی بود رسید و زوجه مؤمنه حاجی میرزا علی اکبر که به حال انتظار نشسته بود از او کیفیت حال پرسید. گفت: کُشتم میرزا علی و میرزا رضا را. آنگاه شمشیر خون آلودش را شست و به حجره فوقانیه رفته مشغول به تناول خرما و صرف قلیان گشت. سپس حاجی میرزا علی اکبر وارد شد و کیفیت

۹۹ - احتمالاً منظور مؤلف محمد ابراهیم امیر نیریزی یا محمد ابراهیم ناظر کاشانی بوده است. (م م)

احوال مضرابین را بیان کرد. ناصر به حال تعجب گفت: چنان شمشیری که من نواختم یقین داشتم که میرزا علی هم به میرزا رضا پیوست. عجب جان سختی داشت. حاجی میرزا علی اکبر گفت: با چنان زخمی که من در سرش دیدم یقین است که می‌میرد. و بالجمله میرزا رضا به ضرب گلوله فی الحین مُرد و جسد او را با میرزا علی که زخم‌های منکر داشت به سرایه حکومتی بردند. و عمر پاشا سردار اکرم والی بود و در صف اول از رجال دولت عثمانی قرار داشت. و اهالی عراق از بیم سطوت شبه کمال بیم و اضطراب می‌زیستند و واقعه کربلا برای منازعه فیما بین چند تن ایرانی انبوهی از مجاورین را با کند و ریسمان محاط به فوج سواران به بغداد کشیده لباس عسکری پوشانده آنچه عمال دولت ایران اقدام کردند سودی نداد و بالاخره اسرای مذکور نفوذ داده، خود را خریدند. به امر او واقع شد. همینکه از واقعه اطلاع یافت پرسید این کیست که چنین جسارت نمود. گفتن: از بستگان آنجا و ایشان است (اشاره به جمال مبارک بود). سردار تشدد و تغیر بسیار کرده خواست امر دهد که توپ بسته بیت ابهی<sup>۱</sup> و بیوت احباب که در اطراف آن بود خراب کنند. سپس گفت که باید ایشان برای محاکمه به سرایه حاضر شوند. ولی سید داود از علمای سابق الذکر حاضر بوده گفت چنین اقدامی نسبت به آن مقام محترم سزاوار نیست. و بالاخره والی میرزا علی مجروح را به درب خانه جمال ابهی<sup>۱</sup> فرستاد. و از آن سو چون حاجی میرزا علی اکبر ناصر را در خانه گذاشته سوی بیت ابهی<sup>۱</sup> شتافت.

### ص. ۱۹۱- کیفیت احوال محبین و مغرضین بابیه و فقهای ایرانی ساکن در عراق

و جمال ابهی<sup>۱</sup> در سرداب وسیع تحتانی خانه که مفروش به حصیر و مشتمل بر تخت و نیمکت و صندلی بود قرار داشتند مأمور والی وارد شده اجازه دخول طلبید. اجازه فرمودند. مأمور پیام والی را رساند که دو نفر از اعجام را قوم شما گشتند و شما باید ضامن و کفیل دهید. جمال ابهی<sup>۱</sup> تبسم نموده فرمودند: ما خود ضامن و کفیل عالمی هستیم و والی کفیل و ضامن از ما مطالبه میکند. بگوئید ایشان همه از ما بودند و مربوط به والی نیست. و مأمور بعضی مسائل پرسیده از جوابهایی که شنید مسرور و منجذب گردید و ابیاتی چند در مدیحه خوانده نزد والی مراجعت نمود و بیانات و شئون مبارکه را معروض داشت. والی را اضطراب دست داد دچار درد دل شد و ناچار به واسطه همان مأمور متوسل به دعای مبارک گردید. و دعا فرمودند او نیز صحت یافت لکن بدو پیام کردند که به زودی معزول خواهد شد. و همان شب خبر رسید که اعراب بصره شورش کرده عساکر را متفرق کرده توپ‌های دولت را تصرف

نمودند و ناچار با توپخانه و استعداد<sup>۱</sup> عازم بصره گشت. و اعراب بر او تاخته توپخانه را متصرف شدند. و او به بغداد گریخت و فرمان عزلش از دربار اسلامبول رسید. و بر جای او مصطفی پاشا به حکمرانی عراق منصوب گردید. و بالجمله چون ضبطه<sup>۱</sup> میرزا علی را به بیت ابهی<sup>۱</sup> آوردند جمال ابهی<sup>۱</sup> به بالینش آمده چنین خطاب فرمود

که: پسر ملجم<sup>100</sup> بر فرق علی شمشیر کشید و تو برای من شمشیر آختی؟<sup>۱</sup> او تا سه روز مهلت یافت و تو تا نه روز. و در آن هنگام پدر میرزا علی که از بقیة السیف و اسرای نیریز بود به محضر ابهی رسید و طلب غفران نموده از پسر خویش تبری جست. و جمال ابهی در حق وی کلمات عفو و غفران فرمود. و میرزا علی پس از نه روز مُرد.

## کیفیت احوال محیین و مغرضین بایه و فقهای ایرانی ساکن در عراق

و چنانکه ذکر نمودیم در عین احوال مذکوره و خلال واقعات مسطوره جمعی کثیر از بایان ایران منفرداً و مجتمعاً و برخی با عائلانشان به بغداد وارد شدند و درک زیارت جمال ابهی کرده روح و نشاط بدیعی یافتند. برخی با الواح منیعه که در حقشان و منسوبین و هموطنانشان صادر شد مراجعت به اوطان خود و نشر اخبار سرور آور عراق را نمودند. و بعضی تاب فراق نیاورده تحصیل اجازت و اختیار مجاورت بغداد کردند.

ص. ۱۹۲ - سال چهاردهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۴ ه ق - ۱۸۵۸ م

و عدّه‌ای نیز از شیعیان مقیم عراق ایمان آوردند و بدین طریق عدّه احباب بغداد که غالباً در جوار بیت ابهی ساکن و طائف می‌گشتند متزاید گردید. و یوماً فیوماً صیت عظمت و استقلال جمال ابهی به اوج اعلی رسید<sup>101</sup>. و با اینکه مخلصان منجذبان را منع از ابراز اخلاص در عقیده و اظهار ما فی الضمیر فرمودند، چون میرزا یحیی را جز نامی در السن و افواه نماند معرضین بیان قرین هموم و احزان همی شدند. و ملاجعفر نراقی که از ایران تبعید به عراق شده در کاظمین قرار گرفت و سید محمد اصفهانی و ملا رجبعلی و میرزا حسین متولی قمی و حاجی میرزا احمد کاشانی و امثالهم که با میرزا یحیی متفق بودند از بیم و سطوت احباب دل دو نیم می‌شدند و گاهی کتباً اغراض مکنونه خود را به محضر ابهی معروض داشته جواب می‌گرفتند. و سید محمد برای نشر مقاصد مکنونه و

100 - منظور این ملجم است که ضربه شمشیر بر سر حضرت علی بنواخت در حالی که ایشان مشغول به ادای نماز بودند. (م م)

101 - میرزا محیط از افاضل علمای شیخیه متفّن در علوم و تخلص شعریش محیط بود و مانند حاجی محمد کریم خان در کرمان و حاجی میرزا شفیع در تبریز و ملا حسن گوهر در کربلا داعیه قائم مقام سید رشتی داشت. نوبتی به عزم زیارت کاظمین از کربلا به بغداد آمد. و خواست در این مدت به واسطه کیوان میرزا به محضر ابهی تشرف یابد و شرط نمود که در آن حین احدی در محضر مبارک نباشد. جمال ابهی پذیرفتند و بدو چنین پیام فرستادند که در ایام اقامت کردستان غزلی گفتم و از ابیاتش این است:

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا \*\*\*\*\* ورنهار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره این است گر وصل بها داری طلب \*\*\*\*\* ورنباشی مرد این ره دورشو زحمت میار

و جمله « دور شو زحمت میار » را به تکرار و تشدد فرمودند. و چون پیام به میرزا محیط رسید به محضر ابهی نیامد و روزی بعد روانه کربلا شد و روز سوم دچار تب و سرسام گشته پس از یک هفته در گذشت.

اجراء آمال منظور سفری به ایران نمود و مدتی در کربلا مهمان ملک نیاز خان حکمران آنجا شده با زائرین محضر ابهی<sup>۱</sup> در ذهاب و ایاب شان ملاقات می کرد.

و از جمله واردین بغداد از مشاهیر بابیه حاجی ملا هاشم کاشانی بود که به محضر ابهی<sup>۱</sup> رسیده از ادعای خود توبه نموده مورد عنایت گشته مراجعت به کاشان کرد. و نیز ملا محمد زرنندی (نبیل اعظم) منجذب و متوسل گشته مهیای انجام دادن اوامر الهیه گردید و پی در پی مسافرت به بلاد ایران کرده نشر نفحات طیبه ساطعه از عراق نموده عودت کرد. و نیز حاجی میرزا موسی قمی به محضر ابهی<sup>۱</sup> وارد شده حال جذبه یافته از دعوی من یظهر للهیت انابه و توبه کرد. و چند روز پیاپی روزه گرفته افطار ننمود و مهیای فدا شد تا اینکه توبه اش را قبول کرده روزه اش را افطار دادند و مجاور بیت الهی گردید.

**ص. ۱۹۳**

و آقا محمد اسماعیل سلسله دوز<sup>۱۰۲</sup> کاشانی بن آقا محمد ابراهیم شاعر متخلص به عرب در آغاز جوانی به بغداد آمده اقامت جست. <sup>۱۰۲</sup> و نیز درویش صدقعلی قزوینی و خلیل نحاس<sup>۱۰۳</sup> کاشانی و آقا حسین علی شیرازی و آقا سید حسین قناد اصفهانی و آقا محمد رضای

قناد اصفهانی و آقا محمد رضای قناد شیرازی و آقا میرزا محمود کاشانی که دکان قنادی در بغداد داشتند به ایمان و انجذاب بدیع برافروختند. <sup>۱۰۳</sup>

102- و آقا محمد اسماعیل سلسله دوز کاشانی بعداً در بغداد فوت شده در جنب مسجد برائا مدفون گشت.

103- نبیل زرنندی ضمن بیان واقعات شورش در ایران به سال ۱۲۷۴ نوشت: در کرمانشاه میرزا عبدالله غوغا را دیدم و جناب درویش صدقعلی آن ایام پیش او بوده سرکمند<sup>۱</sup> ارادت او سپرده. بنده را دعوت نمود از تغییر لباسم پرسید. او را به آثار جمال مبارک به شوق آوردم چندان که عزیمت بغداد کرد و میگفت: این مرد پر غوغا که ما او را قطب عالم وجود می دانستیم چنان ما را آلوده نمود که روی رفتن به هیچ سوی ندارم. و در مراجعت به کرمانشاه در طریق بغداد میرزا عبدالله غوغا را دیدم مرا از سفر به بغداد نمی کرده گفت: ازل حکم به قتل جمیع نفوسی که ادعا کرده اند نموده. تو و من هم داخل آن نفوس هستیم.

و در ایام اقامت در قم از قول حاجی میرزا موسی قمی نوشت: در بیان فارسی چون تفکر کردم دیدم همه از من یظهره الله حکایت میکند. پیش خود تفکر کردم دیدم مرآت هیچ شباهتی به امر آن شمس حقیقت ندارد و این شخص حکایت از مطلع اعلی<sup>۱</sup> ننماید. در آن بین صدای دیان از آذربایجان و حاجی ملا هاشم از کاشان شنیدم. تفرس در آنها کردم چیزی نیافتم. یکشب بغتاً در خودم حالتی پیدا شد و انی انا الله گویان اهل بیان و اهل ادیان را به خود دعوت کردم. کار به جایی رسید که جمعی نراقی و تفرشی به من مؤمن شدند. حاجی با آقا عظیم و میرزا نصرالله تفرشی به بغداد آمده مشرف و چنان منجذب شد و نمیدانست چه خدمتی کند که مورد عنایت شود. آخر صائم و مصمم شد که افطار نکند تا جان تسلیم نماید. و به دو رفیقش قسم داد که نزد احدی ابراز نکنند و به جهت دوری آن محل احباب کمتر مراوده میکردند تا چند شبانه روز بی قوت و غذا بسر بردند. و چون نزدیک به موت بودند جمال مبارک یکی از خدام را با یک ظرف حلویات عنایت فرمودند که حاجی باید تمام این حلویات را بخورد. چون آن خادم آستان وارد دانست که رفقای حاجی به سبب بوی دهان آن صائم رحمانی نزدیک نمی روند و به محض رسیدن دید حال نزع<sup>۱</sup> دارد در کنارش نشسته حلویات و پیام محبوب را به او رسانیده افطارش دادند. و بعد از آن احباب را منع از ارتکاب فرمودند.

حضرت کلیم حکایت کرد: روزی جناب حاجی میرزا موسی آمد و مجموعه بزرگی از حلویات آوردند. حاجی در کمال ادب با عمامه سبز و رداء و عبای نو شاد و خرم و با خضاب و شتاب استدعا نمود که به حضور مشرف شود. چون به محضر مبارک رسید مجموعه را گذارده سرپوش را از روی آن برداشت که انواع

## ص. ۱۹۴ - سال چهاردهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق - ۱۸۵۸ م

و حاجی محمد باقر همدانی به تجارت امتعه مشغول گشتند و حاجی میرزا کمال نراقی و حاجی میرزا علی اکبر و آقا محمد باقر و آقا محمد جواد نراقی و شاطر رضای اردکانی و غیرهم مجاورت در بغداد را اختیار کردند. و یکی از مشاهیرشان میرزا آقا منیرکاشانی

(منیب) در جوار ابهی اقامت گرفته مکاتیب بلیغه به بایان ایران همی نگاشت. و دیگر حاجی محمد تقی نیریزی چنانچه نوشتیم به بغداد آمده عزم اقامت نمود و سورة الصبر از قلم ابهی در شان وی صدور یافته وی را ایوب لقب دادند و سورة زیارت برای وحید شهید نازل فرمودند.

و آقا میرزا محمد علی نهری با برادرزادگانش آقا میرزا محمد حسن و آقا میرزا محمدحسین از اصفهان به بغداد وارد شده بعد از چندی با نفحات مسکیه عراق مراجعت به وطن نمودند. و بدین طریق امثال آقا محمد جواد فرهادی، میرزا مصطفی نراقی، ملا محمد رضا رضی الروح و آقا سید عبدالباقی کاشی و دیگر شاطر رضا اردکانی با حاجی حسین ترک و آقا حسین حاجی رجب منشادی و دیگر آقا عظیم و میرزا نصرالله تفرشی و شیخ سلمان هندیجانی پی در پی به عراق رفته در ک فیوضات نموده مراجعت به اوطان خود کردند. و آقا محمد علی مخملباف کاشی را ملا جعفر کاشی تشویق و تحریص به ملاقات میرزا یحیی نموده با وی مراسله به بغداد فرستاد. و آقا محمد علی آنچه سعی کرد میرزا یحیی را نیافته و به محضر ابهی رسیده به مقصود حقیقی رسید. و بعد از اقامت ایامی چند عودت به وطن کرد و به ملا جعفر اظهار داشت که: مَنْ يظهرالله موعود در بیان اینک در بغداد مانند آفتاب روشن و درخشان است و احتیاجی به ناحیه موهومه نداریم.

و از مشاهیر محترمان بایه که در آن ایام به عراق وارد شده مقام اعظم ابهی را درک کرده امساک زبان نتوانست نمود شاهزاده شمس جهان معروف به حاجیه شاهزاده خانم ورقة الرضوان - (فته) عمه ناصرالدین شاه بود و جمال ابهی وی را امر به عودت

## ص. ۱۹۵

حلویات در آن بود. با تیغ تیز برهنه که آن تیغ را با سر و گردن خود با کمال ادب تسلیم جمال ابهی کرد. قدری تماشای آن حالت نموده فرمودند دو دانه نُقل به دهان حاجی گذاشتند و بعد فرمودند: لئلك ينبغي ان تشرب كلّ البحور من عين السرور و لن يجد احد في شفيتك من اثر. و چون مرخص شد فرمودند: حاجی آن قدر خوب وجودی است که اگر در آن ادعائی که نموده بود ثابت می ماند ما امضا بر صدق او می نمودم چه که یوم «یغنی الله کلاً من سعته» امروز است. هر کس مقامی را مدعی شود و از عهده آن بر آید صاحب آن مقام خواهد بود. و جناب حاجی سفیری به امر مبارک به قُم رفتند و مراجعت به دارالسلام نموده و در منزل جناب منیر در جوار بیت ساکن بودند. (نبیل زرندي)

به طهران فرمودند<sup>104</sup> چندانکه مهاجرت و ذهاب و ایاب احباب به بغداد موجب هیجان برخی از معرضین و حسودان گردید.

104 - فتنه مذکوره در ضمن منظومه مثنوی که کیفیت ایمان و واقعات ایام حیاتش را به سبک نظم کشیده چنین سرود:

تا به صد رنج و بلای بیشمار \*\*\*\*\* خویش را بیرون فکندم زین دیار  
همچو مجنون می دویدم سوپسوی \*\*\*\*\* در پی یحیای خود در دشت و کوی  
رفته رفته تا به بغداد آمدم \*\*\*\*\* از فراق و عشق او داد آمدم  
نامه بنوشتم که ای دانای راز \*\*\*\*\* تو خبر داری ز سوزم چاره ساز  
گفت می ترسم دهد از من خبر \*\*\*\*\* دشمنان آیند ناگهیم به سر  
باز بنوشتم زیانم قطع کن \*\*\*\*\* بعد از آن روی چو ماهت کشف کن  
باز گفتا مگر می ترسم کند \*\*\*\*\* تا مرا یکباره بر کشتن دهد  
تا که باشد اندر این شهر و دیار \*\*\*\*\* دل ز ترس او نمیگیرد قرار  
زود بیرونش کنید از این ولا \*\*\*\*\* تا که آسایش بیابد قلب ما  
چونکه بشنیدم در آن دم این خبر \*\*\*\*\* دست خود بناوختم بر فرق سر  
از قرینه او نمیداند که من \*\*\*\*\* ز عشق او آواره گشتم از وطن  
من گمان بردم که او باشد یقین \*\*\*\*\* ز اولیاء و با خبر از آن و این

ص. ۱۹۶ - سال چهاردهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق - ۱۸۵۸ م

من ندانستم چنین است ای عزیز \*\*\*\*\* دوست را از دشمن او ندهد تمیز  
صد هزاران حیف از یک آه من \*\*\*\*\* که برای او کشیدم در زمن  
مضطرب احوال فریاد آمدم \*\*\*\*\* بر در بیت الأمان دار آمدم  
یا بها این کی ولی است و وصی \*\*\*\*\* کی خبر دارد ز احوال کسی  
من بکلی بودهام صورت پرست \*\*\*\*\* یا بها مردم بفریادم برس  
از خدا غافل شدم در عشق او \*\*\*\*\* حاصل زحمات چندین ساله کو  
گر که میکشتم یکی تخمی بجا \*\*\*\*\* حال می چیدم ثمر زان تخم پاک  
گر بمقدار سرشک خویشتن \*\*\*\*\* آب میدادم بصحرانی کهن  
حاصلی از آن زمین می داشتم \*\*\*\*\* این چه تخمی بود بر دل کاشتم  
هرچه من با او شدم نزدیکتر \*\*\*\*\* می شدم از خالق خود دورتر  
دین و دنیا رفت از روی هوس \*\*\*\*\* یا بها کافر شدم فریاد رس  
یک شی با ناله و آه و فغان \*\*\*\*\* بر خدا نالیدم از مردم نمان  
آن قدر از جان کشیدم آه و درد \*\*\*\*\* تا خدا بر حالت من رحم کرد  
کی خدا من طالب تو بوده ام \*\*\*\*\* حال فهمیدم که ره گم کرده ام  
گر نبی گفتم تو بودی مقصدم \*\*\*\*\* گر ولی جستم تو بودی مطلبم  
گر که مؤمن گشته ام در دین رب \*\*\*\*\* از جمالش وجه تو کردم طلب  
گر ازل را خواستم کردم گمان \*\*\*\*\* مظهر تو هست ای خلاق جان  
کل مقصودم توئی از ما سوی \*\*\*\*\* یک نظر بر من بینداز ای خدا

کاین بزرگان بی درایت بوده اند \*\*\*\*\* همچو بیرحم و مروت بوده اند  
 من نمیدانم خدایم در کجا است \*\*\*\*\* خود تو میدانی یکی بنده تو راست  
 ای خدا بنمای راه خود مرا \*\*\*\*\* دردهای باطنم را ده شفا  
 خود بفرمودی که هرکس یکقدم \*\*\*\*\* سوی من آید من آیم ده قدم  
 من تمام عمر خود بودم دوان \*\*\*\*\* در تمام راهت ای آرام جان  
 بعد از این تو آی بس وامانده ام \*\*\*\*\* از تمام درگه ای حق رانده ام  
 اندر آن شب در برم دیار بی \*\*\*\*\* غیر چشمانم کسی بیدار بی  
 چند مطلب داشتم در دل خفا \*\*\*\*\* جمله را کردم عریضه بر بها  
 که فرستم صبح اندر خدمتش \*\*\*\*\* که جوابی آیدم از حضرتش  
 کردم استدعا که آیم در حضور \*\*\*\*\* عرضها دارم تمام زین امور  
 گریه بسیار بنمودم ز سوز \*\*\*\*\* تا که آن شب را رسانیدم بروز  
 قبل از آبی که برآید آفتاب \*\*\*\*\* گوش من آمد صدای دق باب  
 کس فرستادم ببیند کیست او \*\*\*\*\* دشمن است این آمده یا دوست او  
 دیدم آمد ناگهان آرام جان \*\*\*\*\* خادم الله مفخر خلق جهان  
 گفت فرموده بها در این زمان \*\*\*\*\* که برو در منزل شمس جهان

ص. ۱۹۷

گو که گشتی نا امید از هر کسی \*\*\*\*\* التجا آورده ای بر ما بسی  
 آنچه دیشب گفته ای بشنیده ام \*\*\*\*\* گریه ها و زاریت را دیده ام  
 آن مطالب که نوشتی در خفا \*\*\*\*\* جمله را فرمود گویم بر ملا  
 یک بیک اظهار کرد او مطلبم \*\*\*\*\* عقل من حیران شد و بیخود شدم  
 گفت اذنت داده ام امروز آبی \*\*\*\*\* هرچه میخواهی بگو فیروز آبی  
 چون شنیدم گفت او را یک به یک \*\*\*\*\* بر دلم دیگر کجایمانده است شک  
 صیحه ای از جان من آمد برون \*\*\*\*\* کای رفیقان بنگرید از قلب چون  
 میدهد بر ما خبر ابهای ما \*\*\*\*\* ای فدای تو بها جانهای ما  
 آن عریضه که نوشتم دیشبش \*\*\*\*\* قبل از آبی که فرستم خدمتش  
 هر کلامم را جوابی داده است \*\*\*\*\* با وجود آنکه او نا خوانده است  
 جز خدا کی هست آن دانای راز \*\*\*\*\* این خداوند است و باشد چاره ساز  
 گر خدا نبود کجا دانسته من \*\*\*\*\* روش با خلاق خود گفتم سخن  
 مظهر حق است بر اسم بها \*\*\*\*\* بنده خواند خویش را باشد خدا  
 سر بجای پای بنهادم به راه \*\*\*\*\* تا رسیدم خدمت آن پادشاه  
 بر زمین افتادم ساجد شدم \*\*\*\*\* دامنش بگرفتم تائب شدم  
 کای خدا بگذر زجرم غافلان \*\*\*\*\* بوده ام تا حال جزء کافران  
 حال ایمانم ببخشا ای خدا \*\*\*\*\* که خداوندی ندارم جز بها  
 حضرت ابھی بفرمودی که من \*\*\*\*\* بنده ام دیگر مگو زاین سان سخن...  
 لذت عفو الهی برده ام \*\*\*\*\* پی بر اسرار خدائی برده ام

گر نبودي خلق تو بي مایه گان \*\*\*\*\* که دو حرفي گفتم از سر نھان  
 ليک نتوان دم زدن با این انام \*\*\*\*\* پس سخن کوتاه سازم والسلام...  
 دیدم آنھم همچھ من دیوانه است \*\*\*\*\* مست آن ساقی و آن پیمانہ است  
 با ہم آھی از دل پر خون زدیم \*\*\*\*\* زآب چشم خویش بر جیحون زدیم  
 عرض کردم خواندم الواحي کہ بود \*\*\*\*\* جز سفارش حق من یظھر نبود  
 در تمام باب فرمود آن غفور \*\*\*\*\* کہ توقّف نیست جایز در ظهور  
 میکند من یظھر از بعدم ظهور \*\*\*\*\* من بشیرم تا کنید امرش قبول...  
 مدّت شش ماه در دار السّلام \*\*\*\*\* در جوار خویشتن دارم مقام  
 بعد از آن فرمود آن پروردگار \*\*\*\*\* رفتن تو لازم آمد زین دیار...  
 گر نویسم شرح آن روز وداع \*\*\*\*\* خون روان گردد زچشم ما سواء  
 دور او گردیدم و با صد فسوس \*\*\*\*\* خاک پایش میزدم هرلحظہ بوس  
 الفرض با ناله و آه فغان \*\*\*\*\* دور گردیدم من از آن آستان  
 جان زنار حبّ شه شد مشتعل \*\*\*\*\* خاصّہ هجرانش کہ زد آتش بدل  
 شعله شرار گشتم در زمن \*\*\*\*\* می زدم آتش بجان مرد و زن  
 آمدم اندر کردند بی نظیر \*\*\*\*\* جمعی از آن جمله را کردم اسیر  
 جمله را بستم کمند موی دوست \*\*\*\*\* تا فرستادم به سوی کوی دوست  
 بعد از آن کرمانشاهان آمدم \*\*\*\*\* از غم هجران در افغان آمدم  
 اندر آنجا بود آن شیطان راه \*\*\*\*\* اصفهانی رو سیاه و دل سیاه  
 حاجی سیّد محمد نام او \*\*\*\*\* مدّتی کردیم با هم گفتگو  
 برسبہ دل خواندن وعظّم چه سود \*\*\*\*\* بر صراط امر حق هرگز نبود  
 این قلم فریاد میدارد چرا \*\*\*\*\* اسم او جاری شود بر کلکھا  
 لعنت حق بر همان دجال کور \*\*\*\*\* کز حذر مخلوق را بنمود دور  
 در همدان با سر و جان آمدم \*\*\*\*\* خدمت احباب و یاران آمدم  
 چند روزی در میان مرد و زن \*\*\*\*\* سرّ حق در پرده میگفتم سخن  
 بعضی از آن دوستان آگه شدند \*\*\*\*\* عازم آن شهر و آن درگه شدند  
 اندر آنجا خواب دیدم شاه را \*\*\*\*\* لطف فرمود این سگ درگاه را  
 چند روزی در نراق افتاد بار \*\*\*\*\* بر کمال الدّین فتادستم گذار  
 بعد از آن در جاسب افتادم گذار \*\*\*\*\* جمعشان را کرده چون خود بیقرار  
 رفتم اندر شهر کاشان دو سه ماه \*\*\*\*\* بودند آنجا دوستان با وفا  
 لیکن از سرّ خدا کلّ بی خبر \*\*\*\*\* غیر ابراهیم آن صاحب نظر  
 در مدیح شاه اجمعی گفته بود \*\*\*\*\* شعرهایی کہ کسی نشنفته بود  
 بعد از آن خود عازم طهران شدم \*\*\*\*\* خود بپای خویش در زندان شدم  
 روز و شب را گریه میکردم مدام \*\*\*\*\* کای خدا عمر مرا میکند تمام  
 شایدم هجران سرآید یا بما \*\*\*\*\* من نخواهم زندگی دور از شما  
 این وطن نبود بود سجن بعید \*\*\*\*\* آن وطن دارد کہ در کوی رسید  
 من غریبم در دیار خویشتن \*\*\*\*\* یک نفر اینجا ندارم هم سخن

### ص. ۱۹۸ - سال چهاردهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق - ۱۸۵۸ م

و ملاً جعفر نراقی مذکور سخنانی مستهزئانه همی گفت و میرزا عبدالرحیم و شیخ حسن و غیرهما از کاشان وارد شده کلمات وی را برای احباً نقل نمودند. از آن جمله اینکه توقّف لمحای در کاشان نزد او افضل از اقامت پنج سنه در بغداد می باشد. و جمال ابهی<sup>۱</sup> یک یک از احباً را طلبیده منع از نشر سخنان وی نمودند. و آقا سید عبدالباقی کاشانی را امر مراجعت فرموده به مؤمنین کاشان پیغام فرستادند که احدی مأذون آمدن به بغداد نیست تا بدین وسیله زبان وی کوتاه شده فتنه بخوابد. و مدّت منع دو سال به طول انجامید. آنگاه میرزا مصطفای نراقی را امر به عودت فرموده احباب را اجازت ورود دادند.

چون در آن سنین عراق عرب خصوصاً کربلا و نجف مرکز فقهای شیعه و محلّ درس و بحث سائل فقه و اصول و تحصیل اجازه اجتهاد بود و در ما بین رؤوس مجتهدین مدرّسین که مراجع احکام شرعیّه و افتاء<sup>۲</sup> شمرده میشدند حاج شیخ مرتضی الانصاری در مقامات علم و تقوی و عبادت نظیر نداشت و کلّ مجتهدین و عامه شیعیان از وی اطاعت می نمودند. و او به واسطه بعضی از علما مقامات و مطالب جمال ابهی<sup>۱</sup> را شنیده پی به عظمت آن برده لذا به طرّقی فقیهانه مدافعه از تعرّضات متعصّبین همی کرد. و اطلاع شیخ از این امر به واسطه میرزا علی تقی مجتهد ساکن در کربلا شد که عالمی مسلم در مراتب علمیّه و مقامات عدالت و تقوی بود و از آقا سید محمد مجتهد اوصاف جمال ابهی<sup>۱</sup> را شنیده به تجسّس و تفحص برخاست.

### ص. ۱۹۹

هیچ کس از سر حق آگاه نیست \*\*\*\*\* با من بیدل یکی همراه نیست  
شعرهای آتشین می گفتمی \*\*\*\*\* لیک پنهانی ز مردم خواندمی  
گاهی از بغداد لوحی می رسید \*\*\*\*\* این دل دیوانه از غم می رهید...  
شب بدیدم خواب کان شاه آمده \*\*\*\*\* بر بساط بنده اش جالس شده...  
من فرستادم بتو لوحی بدان \*\*\*\*\* حال اخت شیخ وارد رو بخوان  
صبح رفتم دیدم آن توقیع زود \*\*\*\*\* از برای بنده درگاه بود  
از حسد دجال ماده و ز عناد \*\*\*\*\* لوح بنده بر کسی دیگر بداد  
خجلتش را باز نپسندیده ام \*\*\*\*\* خواب خود را از همه پوشیده ام  
یک سواد از لوح خود برداشتم \*\*\*\*\* اصل را در پیش او بگذاشتم...  
ناگهان آمد جواد از کوی دوست \*\*\*\*\* شد معطر عالمی از بوی دوست  
صبح های از جان شنیدم کی جواد \*\*\*\*\* لعن حق بر مردم این شهر باد  
یک نفر آدم درین ویرانه نیست \*\*\*\*\* یاد آن ساقی و آن پیمانان نیست الخ

و مجملی از کیفیت واقعه چنین است که آقا سید محمد مذکور نوبتی به عزم زیارت کاظمین رفته در بغداد به خانه حاجی جعفر دولت آبادی وارد شد و حاجی با برادرش حاجی خلیل از تجار مشهور و متعصب در دین و مذهب ایرانی و ساکن بغداد بودند. و آقا سید محمد میرزا حسن گل گلاب را که به نام بابی مشهور و با یار و اغیار معاشر بود ملاقات نموده، گفت: چون این امر موجب اختلاف و هممه فیما بین علما شده می خواهم حقیقت واقع را بدانم و شبی در خلوت به نوعی که احدی مطلع نگردد به محضر ایشان رسیده مذاکره کنم. مقصود را معروض دارید و شبی را به نوع مذکور معین فرمایند. و میرزا حسن مطلب را عرض نمود و شبی را مقرر فرمودند و در نیمه شب ساعت معینه میرزا حسن از پیش و عالم مذکور عبا برسر انداخته به بیت مبارک وارد شد. و میرزا حسن بیرون رفت و او همینکه به محضر ابهی رسید و سؤالات چندی نموده، جواب بشنید از شغف بشکفت و چنین گفت:



حاج شیخ مرتضی الانصاری

**ص. ۲۰۰ - سال چهاردهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق - ۱۸۵۸ م**

اشهد الله که آنچه در باره عقائد و اعمال شما از معرضین شنیدم غیر آن را مشاهده کردم. حتی در ساعت اول خائف از این بودم که چیزی به من بخورانید و سحر نموده بایم کنید. و حال استدعا دارم که چای و حلویات بیارند تا کامم شیرین کنم. و مکرراً اظهار تعجب و حیرت از مفتریات و اکاذیب مردم کرده از اوصاف و کمالات ابهی تمجید و تجلیل نمود. و هنگام سحر با کمال خضوع و ارادت از بیت ابهی خارج شده به خانه برگشت و برادران دولت آبادی به انتظار وی بیدار بودند و مستفسر احوال شدند. و او اظهار ما وقع نمود و آنان به نوع

وحشت و تعجب پرسیدند که: مثل شما عالم و سید متقی چگونه به آن جانب وارد می‌شود؟ و سید با صراحت بیان و اخلاص چنین گفت: منم قبل از اینکه به خدمت ایشان برسم روایات موحشه بسیار شنیدم لکن الحال دانستم که دشمنانشان چنین مفتریات نشر دادند و اینک به شما میگویم آنچه شنیدید کذب و افترا بود. و تحقیقات مرا نیز میزان قرار ندهید بلکه خود فحص و مجاهده نمائید. و آن دو برادر متعصب به خود گفتند که سید مجتهد نیز بابی شد. و آقا سید محمد صباح روزی دیگر از بغداد خارج شده به کربلا و نجف عودت کرد و در مجلس درس شیخ حاضر شد. و شیخ حسب تجلیلی که از سادات می‌نمود وی را مقدم بر خود نشانید و پس از ختم درس بین علما صحبت بابی‌ها به میان آمد و به حسب تعصب و توهم خود اموری ذکر نمودند.<sup>105</sup> شیخ گفت: اعتمادی به این مسموعات نیست. اگر شخص معتمدی بدانجا رفته تحقیقات کرده از مطالبشان یافته در اینجا اظهار می‌داشت گفتگو می‌کردیم. در آن حال عالم مذکور از شیخ پرسید که: مرا چگونه شخصی می‌دانید؟

### ص. ۲۰۱

شیخ گفت: اشهد بالله عالم وعادل و معتمدید. عالم مذکور آغاز سخن کرده گفت: در همین سفرم به بغداد به خدمت ایشان رسیدم و قریب سه ساعت گفتگو کردم و از جمیع عقائد و مسائلشان مطلع گشتم. قسم به جدم رسول الله جز علم و کمال و دیانت و اخلاق روحانیان چیزی ندیدم. اگر اجازه می‌دهید سؤالات خود و اجوبه ایشان را معروض دارم. شیخ گفت: بسیار خوب واقع شد. بیان نمائید. و همین که عالم مذکور شروع به ذکر مطالب نمود برخی از ملاهای حاضر تعصب ورزیده پرخاش کرده کلماتی به نوع سوء ادب با صوت مرتفع و لحن شدید گفت و شیخ از جای برخاست و به حال تعرض از احوال و اخلاق آنان بیرون رفت و عالم مذکور اظهار داشت که: من هنوز حکایت نکردم و مطالبشان را نگفتم و شما بدین نوع سلوک کردید. چگونه خواهد بود وقتی که مسائل و مطالبشان را تقریر نمایم؟ و میرزا علی نقی مجتهد از اقوال سید مذکور پی تفحص و تجسس برآمد و به بغداد رفته در محضر ابهی حضور یافت و سؤالات و شبهات خود را معروض داشته موقن و مؤمن گردید و به نجف عودت نموده به ملاقات شیخ رفت. در آن حال شیخ مریض و بستری بوده چشمانش قوت

105 - آورده، اند که ملا آقا مجتهد فاضل دربندی چون از بغداد برای زیارت کاظمین تنها و پیاده می‌رفت دزدان که از لیرهای طلای دوخته بر کمر بندش مطلع و برای ربودن در کمین بودند وی را زخم های بسیار با کارد و خنجر زده نقدیه ها را بردند. و عابرین وی را یافته به مستشفي بردند و به امر ناصرالدین شاه جراح برایش از طهران به بغداد رفت. و او شهرت داد که بایان به انتقام از مضادت<sup>۸</sup> و مقاومت هایش چنین عملي را مرتکب شدند چه او مانند سایر علمای عراق با ایشان مساعدت نکرده مطالب شان را امضا و تصدیق نمود.

[چند سال بعد] حاجی میرزا حسن گل گلاب شیرازی مقیم کاظمین به اتفاق شاهزاده خانم عمه ناصرالدین شاه به طهران رفت و با بغداد مراسله داشت و برخی از مکاتیبش به دست ملا آقا مجتهد دربندی مقیم طهران رسید. و او مکاتیب را به ناصرالدین شاه ارائه کرده به صدد فتنه و افساد بر آمد. و شاهزاده خانم سعی و کوشش بسیار نمود تا حاجی را از خطر نجات داد.

بینائی نداشت و از میرزا علی اصغر مجتهد پرسید که این کیست و میرزا علی نقی این بیت از مثنوی رومی را خواند :

ما طیبانیم و شاگردان حق \*\*\*\*\* بحر قلزم دید ما را فانلق

و شیخ به نوع مطایبه گفت پس خوبست نبض مرا ببینید و میرزا علی نقی شعر دیگر خواند:

آن طیبیان طیبی دیگرند \*\*\*\*\* که به دل از راه نبض پی بیرند <sup>106</sup>

آنگاه چنین گفت که: من به بغداد رفته حضور ایشان رسیدم و حجت بر من بالغ شد و همین قدر عرض می‌کنم که تحقیق این امر بر شما فرض است. و شیخ گفت که: من نهایت آرزو دارم اگر فرصت یابم در مسائل توحید و اصول عقاید تحقیق و تدقیق نمایم. و میرزا علی نقی به نوع مزاح گفت: چنین معلوم و مفهوم می‌شود که تا کنون از مسائل توحید بی‌خبر مانده‌اید. و بالجمله شیخ مرتضی از آن گاه به بعد هر کس در خصوص این امر سؤالی

### ۲۰۲ - سال چهاردهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق - ۱۸۵۸ م

می‌نمود و یا سخنی در میان می‌آمد چنین می‌گفت: بغداد نزدیک است بروید تحقیق کنید و به اقوال مردم اعتنا ننمائید. و خود برای اعتمادی که به عالم مزبور داشت هرگز سخن مغایر و عمل مخالفی از او بروز نکرد. و میرزا علی نقی مجتهد و سید محمد مذکور گاهی بعضی از الواح و بیانات الهیه را بدو می‌رساندند و گرچه اقدامی نکردند ولی پیوسته اخمد نائره<sup>۱</sup> شورش و فتنه ملاها را می‌نمودند.

و بدین طریق وبه واسطه تذکرات جمعی از این طائفه از طبقه علما و غیرهم که مقیم بلاد عراق بودند پیوسته ایرانیان آن حدود از مقیمین و زوآر با خبر از امر بدیع شده آنان که طالب و متفحص بودند سؤالات عرض کرده جواب می‌گرفتند. از آن جمله سید یوسف سدهی اصفهانی از کربلا مکتوبی به محضر ابهی<sup>۱</sup> نگاشته از کیفیت ظهور قائم و علاماتش پرسیده گفت: هر که این سؤالات را جواب گوید اعتراف خواهم نمود. و عسکر صاحب از دوستان به محضر مبارک رسیده و سؤالات را تقدیم داشت و جمال ابهی همان روز رساله جواهر الاسرار فی معارج الاسفار را صادر فرمود و برای وی فرستادند و آغاز رساله مذکوره چنین است:

هُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى

يَا أَيُّهَا السَّالِكُ فِي سَبْلِ الْعَدْلِ وَالنَّاطِرُ إِلَى طَلْعَةِ الْفَضْلِ قَدْ بَلَغَ كِتَابُكَ وَعَرَفْتُ سُؤَالَكَ وَ سَمِعْتُ لِحَنَاتِ قَلْبِكَ فِي سِرَادِقِ فُؤَادِكَ إِذَا قَدْ رَفَعْتَ سَحَابَ الْإِرَادَةِ لَتَمَطَّرَ عَلَيْكَ مِنْ أَمْطَارِ الْحِكْمَةِ لِتَأْخُذَ عَنْكَ كُلَّمَا أَخَذْتَ مِنْ قَبْلِ وَ تُقَلِّبُكَ عَنِ جِهَاتِ الضَّدِيَّةِ إِلَى مَكْمَنِ الْأَحَدِيَّةِ وَ تَصَلِّكَ إِلَى شَرِيعَةِ الْقُدْسِيَّةِ لِتَشْرَبَ عَنْهَا وَ تَسْتَرِيحَ نَفْسَكَ فِيهَا وَ يَسْكُنَ عَطَشُكَ وَ يُبْرِدَ فُؤَادَكَ وَ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ كَانُوا الْيَوْمَ بِنُورِ اللَّهِ لَمُهْتَدِينَ . وَ لَوْ أَنِّي فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ الَّتِي

أحاطتني كلاب الأرض و سبغ البلاد خفيت في وكر سرى و أكون ممنوعاً عن اظهار ما أعطاني الله من بدايع علمه و جواهر حكمته و شئوناته قدرته . ولكن مع كل ذلك ما أحب أن اخيب من قام لدى حرم الكبرياء و يريد أن يدخل في رفرف البقاء و يحب أن يطير في سماء هذا البداء في فجر القضاء لذا أذكر لك بعض ما أكرمني الله عما تطيقه النفوس و تحمله العقول . لثلايرفع ضوضاء المبغضين و اعلام المنافقين .

### كيفية احوال محبين و مغرضين بابيه و فقهای ایرانی ساکن در عراق ۲۰۳

و در مقامی به وی چنین فرمودند : اذاً فأنصف يا أيها العبد الذي ما رأيناك في الظاهر ولكن وجدنا حبك في الباطن ثم أجعل محضرك بين يدي الذي أنك ان كن تراه أنه هو يراك و أنك ان كن تعرفه أنه هو يعرفك هل يقدر أحد ان يفسر تلك الكلمات بدلائل متقنة و براهين واضحة و اشارات لائحة على قدر الذي يستريح قلب السائل و يسكن فؤاد المخاطب لافوالذي نفسى بيده كن يقدر أحد ان يشرب رشحا منها الا من يدخل في ظل هذه المدينة التي بنيت أركانها على جبال الياقوت المحمرة و جدارها من زبرجد الأحديّة و أبوابها من الماس الصمديّة و ترابها من طيب المكرمة . . . و انى بسمعى سمعت عن واحد من علمائهم يقول لو يظهر كل تلك العلامات و يظهر قائم المأمول و يحكم بغير ما نزل في الفرقان فيما يكون بين أيدينا من الفروع لنكذبه و نقتله و ما نقر به أبداً و أمثال ذلك عما يقولون هؤلاء المكذبون بعد الذي قام القيمة و نفخ في الصور و حشر كل من في السموات والأرض و الميزان نصبت و الصراط و وضعت و الآيات نزلت و الشمس اشرقت و النجوم طمست و النفوس بعثت و الروح نفخت و الملائكة صفت و الجنة ازلقت و النار سعرت و قضى كل ذلك و الى حينئذ ما عرف أحد منهم كأنهم في عشواتهم ميتون الا الذينهم آمنوا و رجعوا الى الله و كانوا اليوم في رضوان القدس يحبرون و فى رضى الله يسلكون .

و در آخر رساله چنين مسطور است :

ولكن ما وجدنا الفرصة و ما شهدنا المهلة من هذا المسافر الذي جاء من عندكم و كان عجولاً فى الأمر و راکضاً فى الحكم لذا قد اقتصرنا و اكتفينا و ما أتممنا ذكر الأسفار بتمامها و ما ينبغى لها و يليق بها . . . الخ

سال پانزدهم ظهور واقعات سال ۷۵-۱۲۷۴ هجری قمری ۵۹ - ۱۸۵۸ میلادی

### کیفیت انتحار آقا سید اسماعیل زواره‌ای (ذبیح) و برخی از وقایع مهمه در بغداد

میرزا ابراهیم خان تبریزی قونسول ایران مقیم در بغداد که به نوع مذکور اظهار محبت و اخلاص نسبت به جمال ابهی می‌کرد وفات نمود و دبیرالملک برجای وی برقرار گشت. او نیز نسبت به هیکل مبارک به کمال تواضع سلوک و رفتار کرد و در ایام کارگذاریش واقعه آقا سید اسماعیل (ذبیح) زواره‌ای اتفاق افتاد. و او از علماء و محترمین و از مشاهیر بایه بود و به عزم تشرّف به محضر ابهی وارد بغداد شد و از مشاهده احوال و آثار مبارکه حالت عشق و جذبه به او دست داد و غالباً ساکت و متفکر و متذکر بود و گاهی می‌گریست و اشعار و بیانات عشقیّه جذبیّه بسیار در فارسی نوشت. و متدرّجاً خورد و خواب را بریده شب‌ها سر برآستان مبارک می‌گذاشت. و چند یوم قبل از طلوع آفتاب برخاسته درب بیت و کوچه [را] با عمّامه سیادت جاروب کرد و خاشاک و غبار را برای آنکه تحت اقدام نماند به دجله ریخت. و مدّت چهل یوم به آن حال باقی بود و بالأخره در هنگام ظهری به خارج بغداد در طریق کاظمین به کنار دجله عقب تکیه بکتاش رفته در آن موقع که مردم ذهاب و ایاب می‌کردند روی به بیت ابهی نشسته حلقوم خویش را با تیغ ببرید و خون در داخل دجله ریخت. و در آن حال دو نفرزن بادیه نشین برای بردن آب به آنجا رسیدند و مذبوحی را مشاهده کرده صیحه‌ای برکشیدند. عمّال گمرک عثمانی که دیدند سیدی بدانسو رفته بر نگشت بشتافتند و جمعی مجتمع شدند. هنوز رمق داشت

ص. ۲۰۵

و تیغ بر روی سینه‌اش بود و می‌خواست خود را به دجله اندازد ممانعت نمودند. و از قاتل پرسیدند اشاره به تیغ روی سینه خود کرده فهماند که با دست خود این عمل را مرتکب شد. پس او را به کناری برده ایرانیان را آگاه ساختند و او را به سرایه حکومت عثمانی و نیز به قونسولخانه بردند. و همگی تحقیق نمودند معلوم شد که انتحار نمود. پس جسدش را به کاظمین برده در تلّ احمد دفن کردند. و جمال ابهی از این واقعه بسیار متأثر شدند و به تلویح و اشاره فهماندند که اولی این بود بدان حال بماند و موجب تربیت روحانیّه و تقدیس انام شود ولی در بعضی از بیانات مبارکه در حقّ وی چنین مسطور است: «أنه لسلطان الشهداء ومحبوبهم». و نیز حاجی حسن تبریزی که تحصیلات علمیّه نداشت به قوت عشق و انجذاب تفاسیری بر کتاب مستطاب «تفسیر احسن القصص» نوشته تحقیقاتی نموده شور و وله بدیعی در حالت دوستان ایجاد کرد و هر کس حال او را مشاهده نموده کلماتش را شنید منقلب گشت. 108

107 - نوروز این سال یکشنبه در پنجم شهر شعبان واقع شد.

108 - حاجی حسن تبریزی با حاجی علی عسکر که ضمن واقعات تبریز در بخش دوم ذکر از او نمودیم در سال دوم اظهار امر حضرت نقطه اولی بی تحقیق به شیراز رفتند و چون ملاقات اعلیٰ ممنوع و امر مفوض به جناب باب‌الباب بود و به واسطه حاجی میر سید علی استحضار از این احوال حاصل کردند. هر دو به خراسان رفته و در بشرویه به ملاقات آن جناب رسیده مهتدی شدند. و از آن گاه با هم بودند و حاجی حسن

## ص. ۲۰۶ - سال پانزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق - ۱۸۵۸ م

و او قبلاً در کرمانشاه به محضر ابهی<sup>۱</sup> رسید و نیز چند سفری به بغداد ذهاب و ایاب کرد. و در آن ایام چنان ساکت و ساکن بود که بعضی به نوع حیرت و تعجب حالت او را در محضر مبارک مذکور داشتند و جمال ابهی<sup>۱</sup> فرمودند که هنگام نطق و بیان حاجی می آید و در این ایام ندا بر عظمت و وحدانیت جمال ابهی<sup>۱</sup> برکشید. روزی قمه بر کمر بسته در بیرون بیت به حضور مبارک معروض داشت: اذن بفرمائید تا برجسر<sup>109</sup> در مجمع انام امرالله را اظهار و ابلاغ نمایم. و در جواب وی بدین مضمون فرمودند: ای حاجی قمه را از کمر باز کن که امر الهی باید در قلوب ظاهر و به روح و ریحان القاء شود قمه و شمشیر لازم نیست. نتیجه ایمان به شمشیر این آخوندها هستند که به کلی از عوالم الهیه بی خبر می باشند و جز اعراض و اعتراض بر حق ثمری ندارند. همانا این امر مبارک باید به نفعات اعمال مقدسه طاهره و اخلاق روحانیه مرضیه ظاهر شود و نزاع و جدال و سیف ممنوع است. و دیگر واقعه ملا باقر بن امام جمعه قمشه ای بود. او را پدرش برای تکمیل تحصیلات علمیّه دینیه به نجف فرستاد و در آنجا به

بعد از واقعه شهادت کبری به قصد تجارت عازم بغداد گشت و حالات انجذاب و آثار غریبی در او به واسطه<sup>۱</sup> درک محضر ابهی<sup>۱</sup> حاصل شد. و بعد از واقعه ذبیح زواره ای او را امر به عودت وطن فرمودند. همینکه به تبریز رسید از جهت شدت معرفیت شبه نام این امر نتوانست زیست نماید و در قری و اطراف مشغول به کسب گردید. و یکی از اقربای متعصبش با او به نفاق اظهار وفای کرده شی و ی را در بستر خواب شهید نمود و جسدش را مفقود و اموالش را تصرف کرد. و آشنایان پی به واقعه برده قصد دستگیری قاتل داشتند و آن ظالم به روسیه گریخته در آن مملکت به خواری مُرد.

و حاجی محمدباقر قزوینی بایسرخاله اش حاجی محمدباقر همدانی (نبیل) مسافر که در بغداد حجره بزازی داشتند نیز امر به عودت ایران فرمودند. نبیل زرندي نوشت: آندو مکرراً از حضور مبارک طلب برکت و ثروت میکردند. هنگام حرکتشان به بنده فرمود: به ایشان بگو غنای ظاهر به شما توجه خواهد کرد ولی در امتحان و خطر خواهید افتاد. و کربلائی محمد باقر همدانی<sup>\*</sup> گفت: پناه میبرم به خدا از غنایی که برای عوالم روحانی من ضرر دارد. اگر غنا میدهد و حفظ میفرماید عنایت نماید و الا فلا. و لکن کربلائی محمد باقر قزوینی<sup>\*\*</sup> گفت: من دست بر نمی دارم تا معروفترین تجار ایران گردم و آن وقت خواهید دید که در امرالله چه خدمت نمایان می کنم. و چون به قزوین و تبریز رفت و به تجارت مشغول شد و ترقی کرد و به اسلامبول سفر نموده در خان والده<sup>\*\*\*</sup> از اعظام تجار به شمار میرفت. و حاجی محمد باقر همدانی نیز به تجارت رسید ولی همیشه حال او به اعتدال بود تا هر دو به مکه رفتند. و چون حاجی قزوینی را بعد از ورود جمال ابهی<sup>۱</sup> به ادرنه ملاقات کردم او را معاشر با اشخاص آلوده دنیا دیدم و به ثروتش مسرور بود. و چون او را متذکر نمودم که می فرمایند: « و لا تکنوا مع الذین قست قلوبهم عن ذکرالله» قیمت آن تنزل فاحش کرد صد هزار تومان جای خالی و قرض حاصل کرد. و به حضور مبارک عریضه و استدعا نمود در جواب وعده نصرت عنایت شد و در همان ایام پنبه ترقی کرد و حاجی ثروت وافر یافت در این وقت چنان مغرور شد که این کلمه گفت: امروز خدای محقق و مشهود این لیره ها است. و این کلمه به سمع مبارک رسید فرمودند: خدای او را از او گرفتیم. و به واسطه غروری که در او پیدا شد چون از کلام مبارک خبر یافت طغیان عظیم نمود و در اندک زمانی به خسارت افتاد و مقروض و پریشان گشت و نزد احبّا اظهار انابه نمود و عریضه اش به طراز عفو و بخشش مزین گردید. و اما حاجی محمد باقر همدانی ثروت و برکت جسمانی یافته تا آخر الایام به اعتدال در امر مبارک خادم و امین و صادق موافق بود.

\* یعنی همان حاجی محمد باقر همدانی که در فوق ذکر شده است. (م م)

\*\* یعنی همان حاجی محمد باقر قزوینی که در فوق ذکر شده است. (م م)

\*\*\* خان والده نام محله ای در اسلامبول است که اغلب تجار ایرانی در آنجا ساکن بودند. (م م)

109 - جسر: پل، منظور پلی است در بغداد برای عبور از دجله. (م م)

واسطه آقا محمد (نبیل) قاینی تصدیق به این امر نمود. و به بغداد توجه کرده تشرّف به محضر ابهی<sup>۱</sup> حاصل نمود و این در اوقاتی بود که آقا سید اسماعیل ذبیح و حاجی حسن مذکور در بغداد حال انجذاب داشتند. و شخصی از علما و منسوبین حاجی کلباسی که به اتفاق ملا باقر مذکور برای تکمیل تحصیل به نجف آمد و از شیخیه بود و ملا باقر تبلیغ این امر به او نمود. و او به کمال تعصّب و عداوت قیام کرد در بغداد علی ملاء الأَشهاد به اذکار

### ص. ۲۰۷

سوء و مفتریات پرداخت. و ملا باقر هر قدر نصیحت نمود سودی نبخشید بلکه بر اقوال و اعمال سیئه اش بیفزود تا آنکه زمام اختیار از دست ملا باقر به در رفت و عزم تنبیه و تادیب او نمود. و به برخی از احباب گفت که: من تا باستماع سبّ لعن و یاوه گوئی های او را ندارم و او را میزنم ولو اینکه خود هلاک شوم. و احباب او را منع کرده گفتند که این نوع از اعمال ممنوع است ولی ملا باقر بدون اطلاع احباب قمه ای به دست آورده در وسط روز در بازار هراج که مجمع عام بود با آن آخوند مصادف شد و به او گفت: آنچه به تو گفتم بد مگوشنیدی. حال تو را به جزای اعمال می رسانم. آخوند بگریخت و فریاد و فغان همی کرد و ملا باقر با قمه آخته از عقبش شتافت. و مردم ازیمین و یسار دور شدند تا به آخوند رسیده چند زخم زد و مردم اجتماع نموده ملا باقر را دستگیر کرده زدند و به سرایه حکومتی بردند. و از آنجا وی را به قونسولخانه ایران فرستادند. و در آن اوقات دبیر مهمان<sup>۲</sup> میرزا محمد خان لواسانی نوری که سابقه معرفت و اخلاص با جمال مبارک داشت مامور اصلاح بعضی امور در بغداد بود.

**110** آخوند کلباسی را با دو سوار به ایران فرستادند

**110** - در بیستم محرم به موجب فرمان ناصرالدین شاه میرزا آقا خان صدر اعظم نوری و پسرش نظام الملک و وزیر لشکر از مناصب شان معزول شدند و شش وزارت خانه برای دولت ایران تنظیم یافت. و از آن جمله میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه شد و میرزا محمد خان کشیکچی باشی سپهسالار وزیر جنگ و میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر مالیه گشت و میرزا حسین خان سپهسالار مشهور (وزیر مختار ایران) در دربار اسلامبول گردید.

روزی جمال ابهی در بیرونی مشی می فرمودند و آقا محمد رضای اصفهانی از خانه حاجی میرزا هادی جواهری به محضر مبارک آمد. فرمودند: از وضع آمدنشان معلوم است که خبر تازه باید داشته باشد. معروض داشت: ناصرالدین شاه، میرزا آقاخان صدراعظم را با حاجی علی، خان حاجب الدوله کشت و اموالشان را تصرف کرد و سپهسالار صدراعظم شد. فرمودند: صدر اعظم شدن سپهسالار صحیح است چه که با ما خلافتی نمود. کشته شدن میرزا آقا خان صدر اعظم کذب است زیرا او مراعات وقت می نمود. اگرچه نوشته ما به او رسید و نخواند حال به تقصیر خود اقرار خواهد نمود. اما حاجی علی خان البته باید ذلتها بیند و او را قهر الهی در رسد. بعد چون خبر صحیح آمد همان بود که فرمودند. منصوب شدن سپهسالار به صدارت و عزل میرزا آقا خان و نفی از طهران به یزد بود که بعد در آنجا با حسرت کبری<sup>۳</sup> رحلت کرد. و در اوائل ورود مبارک به بغداد به افتخار او لوحی صادر و از برای او فرستادند و در جمیع ظلم های وارده او را شریک و سهیم خواندند. و در اوّل آن لوح حمد و ثنای سلطان ظهور و اقتدار امرش بود که ملوک ارض او را از نفوذش نتوانند باز داشت. و بعد در مناجات بیان سجن و مظلومیت خود فرموده، اند که خدایا گردنی که به پرند و پرنیان پرورش دادی بر آن غلّ و زنجیر نهادند. وقتی این لوح مبارک به او رسید که عازم دیدن میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران بود و چون دیده که در لوح مبارک ابدأ نسبت به منصب صدارتش خضوع و تعارفی فرمودند بسیار متغیر شد. با همان حالت به مجلس امام جمعه وارد می شود و لوح مبارک را به امام داده گله می کند که: ببینید چه به من نوشته اند و چه تقصیرها بر من وارد کرده اند. امام جمعه لوح مبارک را خوانده می گوید که بسیار خوب نوشته اند چیزی که محلّ ایراد باشد نمی بینم. و حاجی علی خان چندی در طهران معزول و مخدول ماند و بعد از

## ص. ۲۰۸ - سال پانزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق - ۱۸۵۸ م

و ملّا باقر را نیز نظر به مصلحت حبس کرده آن گاه رها نمودند. گفتند به ایران برود. و جمال ابهی<sup>۱</sup> نیز وی را امر فرمودند که به ایران رفته با شتاب تمام آخوند کلباسی را یافته از او عفو و غفران طلبیده گوید آنچه واقع شد خطاء شخص من بود مربوط به دستور این امر نیست. و در همدان آخوند با وی تصادف نمود و به حکومت عرض حال گفته ملّا باقر را دستگیر کردند و لوحی که در حین خروجش از عراق در حَقّش صادر شد از جیش درآوردند و در آن لوح این مضمون بود: «قد فعلتما فعلتو بشما فعلت» و توییح و امر به توبه و انابه بود. و حاکم بعد از مطالعه توقیع گفت چون به امر صاحب امر خطا کردی باید محبوس شوی و چندی او را در حبس بداشت. پس به وسائل و وسائلی ما بینشان اصلاح داد. و ملّا باقر مرخص شد به بغداد عودت نمود ولی دیگر جمال ابهی<sup>۱</sup> به او اظهار عنایت نفرمودند زیرا که واقعه مذکوره سبب گفتگو و طغیان مبغضین بغداد گردید و در سرّ به فساد و تدمیم قیام کردند.

و دیگر آنکه سید حسین قنّاد به یکی از زائران کربلا سخن نامناسبی گفت و همین که خبر به سمع جمال ابهی<sup>۱</sup> رسید بسیار متأثر شدند. و چون واقعه ذبیح موجب رعب معاندان و دولتیان گردیده اندیشیدند که این طائفه با نداشتن حکم مقاومت چنین جانفشانی می کنند و اگر امر به مقاومت یابند چه خواهند نمود و تولید هیجان در مبغضین کرد. لذا امر ابهی<sup>۱</sup> به تفرّق فوری احبّا صادر شد و جمعی از آنان که در دگّه و محلّ اشتغال خود بودند

دادن چند هزار تومان تعارف و پیشکش به خرّم آباد لرستان رفت و با اهل و عیال به خیال تاخت و تاز به آن حدود تاخت. چون بنای ظلم گذاشت رؤسای لرستان اتّفاق نموده در روز روشن بر او هجوم آوردند. خود او را گرفته محاسنش را سوزانیدند و موهای او را به خوردش دادند و مانند چهار پا او را با پالان و لجام سوار شده تمسخر می نمودند. تا آنکه او را از طهران خواسته یوم ورودش به طهران با همان هیئت که از دست لرها بیرون آمده بود. مردم تماشای او می رفتند و برای تمسخر شعرها می خواندند. از جمله اطفال می گفتند:

«خوش رسیدی با جزای ظلم، ای کبر و غل \*\*\*\*\* هر که کاری بد کنا اینش سزا اینش عمل.»

در خانه خود او محبوس و خانه نشینش کردند. ده نفر سرباز در خانه، اش چاتمه زدند و روز او را بدگوئی و جریمه مینمودند تا از غصّه به ارتعاش بدن و تبدق<sup>۱</sup> مبتلا شد. و نوعی منفور بود که حتی خدّام و اهل عیال از ازدوری میجستند. هرچند او پس از همه ظالمین طهران اخذ شد ولی فضاحت و ذلتی که بر او وارد بر احدی نه.

همچنین کلانتر طهران با آنکه حرمش بسیار محبّت به جناب قرّة العین داشت و خود او با جمال قدم چندان عداوتی نداشت ولی چون به اذیت احبّاء الله برخاست در ایّام قحطی که مردم ارک سلطانی را سنگباران کردند سلطان ایران آن فساد را به اغوای<sup>۱</sup> کلانتر دانست لذا حکم کرد که در میدان ارک به طنابش انداختند و ریسمان به پایش بستند و در بازارها به نهایت ذلت کشیدند و تا سه روز پای قاپوق انداختند. ولی به اهل بیتش ذلتی وارد نشد. (نبیل زرنندی)

به محض اینکه امر مبارک را شنیدند دگه‌ها را باز گذاشته و آنچه داشتند کالعدم پنداشته بدون تأمل لمح‌های از بغداد بیرون رفتند. و آقا محمد رضای شیرازی سابق الذکر چنین نوشت:

ص. ۲۰۹

این بنده اگر چه دگانی نداشتم چون آقا عبدالرسول قمی و برادرش مشهدی حسین را دیدم که ترک دگان نموده عازم بیروت اند و حکایت کردند که: امر مبارک به خروج احباب ایران صادر شد و ما عازمیم. گفتیم: بروید که من هم رسیدم. و رفتیم عصای خود را از دگان آقا سید حسین قناد برداشته خویش را بیرون دروازه معظم به ایشان رساندم و تا شهر وان جمعی هم از عقب ملحق شدند و گفتند میرزا شکرالله خواهرزاده و پیشکار محمد خان دبیر مهمام که برای انجام اموری از دولت ایران به دار السلام مامور بود و به حضور مبارک اظهار اخلاص می نمود مشرف شده، عرض نموده بود که: امروز امر عجیبی در بازار بغداد مشاهده کردم به دگان هر یک از دوستان شما رسیدم دگان را باز و بی صاحب دیدم جز دگان سید حسین که باز نبود. او را در سر جسر دیدم سبب را پرسیدم. گفت: خبر صحیح در همان جا است که شما به آنجا عازماید. جمال مبارک فرمودند: بلی امر نمودیم همه بروند لهذا همان قدر توقّف را که مشغول بستن دگان شوند جاز نداشتند. و سید حسین را مورد عتاب ساخته امر به خروج از دار السلام فرمودند. هر قدر میرزا شکرالله شفاعت نمود که او را معاف دارند فرمودند: لا تنفعه شفاعة الشّافعیین. لهذا همان روز مرخص و عازم بصره شد. و به میرزا شکرالله فرمودند که دگانها را محافظت و مواظبت کند که چیزی تلف نشود و به صاحبانش برسانند. و آقا رسول و آقا محمد حسین قمی مذکور چون به قم وارد شدند برای هیجانی که در مردم ایران از جهت اراجیف منقوله نسبت به بایان عراق بود علما شورش کردند و حکومت هر دو را دستگیر نموده به طهران فرستاده در محبس مقید و مغلول ساختند. و آقا محمد حسین پس از سه سال حبس در انبار وفات یافت و آقا رسول هفت سال محبوس بود و در طول مدت حبس زندانیان را فریفته اخلاق خود نمود و به سال ۱۲۸۲ از حبس بیرون آمد.

سال شانزدهم ظهور واقعات سال ۷۶ - ۱۲۷۵ هجری قمری، ۶۰ - ۱۸۵۹ میلادی

## ۹- آغاز معاندت و مقاومت قونسول ایران و شیخ عبدالحسین با جمال ابهی

ص. ۲۱۰

میرزابزرگ خان قزوینی را دولت ایران قونسول بغداد معین نمود.<sup>111</sup> و قبل از ورودش در بغداد شهرت یافت که بایان بغداد را دستگیر کرده به ایران می فرستد. و با عده تقریباً سی الی چهل نفر از فرآشان و غلامان وارد بغداد شد. و روزها

111 - میرزابزرگ خان کاربرد از سابق ارزنة الروم به کاربرد از اول مخصوص این دولت مأمور اقامت بغداد گردید (مرآت البلدان ناصری ضمن واقعات سال ۱۲۷۶).

سوار براسب با جمعیت ملتزمین از این جانب و آن جانب بغداد می‌گذشت و اظهار قدرت و سطوت و نسبت به این طائفه ابراز بغض و عداوت می‌کرد. و با شیخ عبدالحسین که همدستی و یگانگی داشتند بر دفع این طائفه همدست و همعهد شد و تدبیر نمودند که به دست مصطفی پاشا والی بغداد جمال ابهی<sup>۱</sup> را تسلیم دولت ناصرالدین شاه دهند. و میرزابزرگ خان نزد والی رفته چنین بیان کرد که: چندتن اتباع ما از ایران گریخته به بغداد آمده اقامت جستند. اجازت دهید که آنان را قبض کرده بفرستیم. و پاشا مرد نیک نفس بود و به واسطه عبدالله پاشا چنانکه می‌نگاریم از مقامات جمال ابهی<sup>۱</sup> و نیز از اغراض قونسول و شیخ عبدالحسین آگاهی یافت و مقصود وی را به فراست فهمیده جواب چنین گفت: باکی نیست اجازه دارید و آنان را دستگیر کنید. قونسول گفت: منظورم اعانت و مساعدت شماست چه که ما بی‌مدد شما اجراء این مقصود نتوانیم.

### ص. ۲۱۱ - آغاز معاندت و مقاومت قونسول ایران و شیخ عبدالحسین با جمال ابهی

والی گفت: عجبا این گریخته‌گان کیستند که شما با همه قدرت و سطوت اقتدار اخذ ایشان را ندارید. قونسول ذکر جمال ابهی<sup>۱</sup> و این طائفه نمود. والی با تعجب و حیرت بدو نگریسته گفت: کسانی که جمیع فحول علماء و فضلاء و ادباء و اعظام بغداد شهادت بر علو مقام و کمال و تقوایشان می‌دهند و سبب مفخرت ایران و ایرانیان اند شما گریخته می‌خوانید و می‌خواهید به اعانت ما دست تعدی به ایشان دراز نمائید؟ قونسول گفت: برای این است که این طائفه هم با دین ما و هم با دین شما مخالف اند. والی به نوع تعرض گفت: از این کلام شما معلوم می‌شود که دین ما و شما با هم مغایر است. و دیگر از این صحبتها نکند. و میرزا بزرگ خان برخاسته خائباً خاسراً بیرون آمد و با شیخ مذکور به حیل و اقدامات معاندت و مقاومت پرداختند. و مکاتیب مملوهای<sup>۲</sup> از مفتریات به طهران همی‌نگاشتند و نزد ایرانیان مقیم عراق حکایات و روایات مهیبه نشر دادند. و شیخ عبدالحسین در مجلسی چنین گفت که: در عالم رؤیا دیدم با ناصرالدین شاه در تحت قبه‌ای قرار دارم و در بالا محاذی سر شاه لوحی معلق که خطش انگلیسی و عبارتش آیه الکرسی است و مشهود بود که بایان آن را نوشته آویزان کرده‌اند. و همین که چشم شاه به لوح افتاد به من گفت این عمل بایان است. و عنقریب با همین شمشیر که بر کمر بسته‌ام تمامت آنان را از میان بر می‌دارم چنانکه دیاری از این طائفه در هیچ دیاری باقی نماند. و بعد از آن رؤیای دیگری بدین طریق جعل نموده منتشر ساخت که: دیدم در ما بین خانقین و بغدادیکی از بایان بغداد در حالی که سواره با جمعی عازم طهران خود را به من رساند و شیشه‌ای پر از خون که در دست داشت بر سر و رو و لباسم پاشید. و این رؤیاها از خوابهای صادقه است و تعبیرش این که بعد از مساعی من که منتهی به قلع و قمع این طائفه می‌گردد مورد الطاف و عنایات سلطانی واقع شوم و شاه مرا به طهران می‌طلبد و در بین طریق به دست این طائفه کشته می‌شوم. و این سبب شود که دولت و ملت ایران به حمیت و غیرت آمده بیخ و بنیاد این طائفه را کنده منهدم می‌نمایند. و یکی از محرمان

شیخ که به طمع علم اکسیرذهاب و ایاب به محضرابهی<sup>۱</sup> می نمود رؤیاهای مذکور و کلماتش را معروض داشت . فرمودند : اماً رؤیای اوّلی که آیه الکرسی را به خط انگلیسی بالای سر سلطان ایران منصوب دید تعبیرش این است که این امر بدیع همان امر رسول الله است و کلامش همان کلام قرآن ، منتهی این است که صورت الفاظ تغییر یافت . و اماً رؤیای ثانیه این را بداند که ما احبّای خود را قبلاً نهی نمودیم که متعرّض او نشوند و او را به خدا

### ص. ۲۱۲ - سال شانزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۶ ه ق - ۱۸۵۹ م

و اگذارن . و نه او را به طهران می طلبند و نه به دست بایان کشته می شود و کذبش البتّه بر همه معلوم می گردد . و آن شخص نزد شیخ رفته نصیحت و نهی و توبیخ نموده گفت : اولی<sup>۱</sup> این است که یکبار با ایشان ملاقات و گفتگو نمائی اگر حق است معارضه نکنی و اگر باطل است از روی بصیرت حکم جاری کنی . شیخ گفت : می ترسم از اینکه ایشان برای محاجه حاضر نشوند . آن شخص از جای برخاسته گفت : حاضر کردن ایشان را من در عهده می گیرم و اگر به منزل ایشان نمی آیند قرار در منزل خودم می دهم . و شیخ با حضور جمعی قبول نمود . و واقعه به محضرابهی<sup>۱</sup> معروض گردید فرمودند : این فکر صواب است و همین آن او را خبر کنید چه در چنین امر خیر تاخیر جائز نه و من از امروز تا ده روز مهیا هستم هر وقتی را معین کنید خبر دهید تا در وقت موعود حاضر شوم و مجال عذری برای شیخ نماند . و همین که کلام مبارک را به شیخ رساندند بیم نموده به عذرهای مختلف متعذّر گشت . و این حکایت نزد اشراف و تجّار ایرانی ساکن کاظمین و بغداد به واسطه همان شخص شیوع یافت و مدّتی نقل مجالس بود و حرمت شیخ چنان از میان رفت که ایّامی طویل از کاظمین به بغداد نمی گذشت . و معذک با میرزا بزرگ خان و همدستانشان به دسیسه و تهیّه فساد مشغول گشت . و در لوحی مفصّل که در آن ایّام از قلم ابهی<sup>۱</sup> صادر شده و قصص انبیا و بلائی وارد بر ایشان از تعرّضات علما و فقهای عصر و نیز ظلم و تعدّیات پیشوایان دین را نسبت به حضرت ربّ اعلی<sup>۱</sup> بیان نموده اند احوال و اعمال شیخ عبدالحسین و امثالش و نیز مساوی افعال ناصرالدین شاه و میرزا بزرگ خان را چنین ذکر فرمودند :

و منهم الّذی سمّی بالعبد لهذا الاسم الّذی انشعبت عنه بحور الأسماء و یشهد بذلک اهل سرادق البقاء و من ورائهم هذا القلم الدّریّ المکنون و هذا هو الّذی یفرّ الشیطان عن کفره و احترق من ناره اکباد الّذینهم انقطعوا الی الله و کانوا علی ربّهم متوکّلون و ما آمن بالله طرفه عین و هذا هو الّذی وسوس الشیطان فی نفسه حتّی غفله عن ذکر ربّه و اخرجه عن جوار قدس محبوب و هذا هو الّذی علّم القابیل بأن یقتل اخیه و کان من الّذی استکبر فی اوّل الأمر علی الله المهیمن القیوم و ما من کفر و لا من ظلم و لا من فسق الا و قد بدء من هذا الشقیّ و سيعود کلّ ذلك الیه ان انتم بفراسة الله تتفرّسون اذا تشیرون الیه ملائکة الفردوس فی ملاء الاعلی باناملهم و یخبرون

بعضهم بعضاً بأنّ هذا هو الذى استكبر على الله فى ازل الآزال و اعترض بالنبيين و المرسلين فاعرفوه ثمّ العنوه ان انتم تعرفون و لذا جعله الله خادماً لحروفات نفسه رغماً لأنفه بحيث يعمرّ جدار الذى كان منسوباً اليهم و افتى عليهم و بذلك يفتخر و لا يشعر كذلك يأخذ الله الذينهم كانوا بجناحين الهوى فى هذا الهوآء يطرون قل اف لك يا خنزير و بما اكتسبت ايداك بحيث [سللت] سيف نفسك

على وجه الله و استكبرت على الله المهيمن العزيز القدوس و فى ظنك بأنك انت من الذينهم يخدمون آل الله بتمامهم و ما تدرى من ذنبك الذى ارتكبت فى الحيوه الباطله و لا يعادله شىء فى السموات و الأرض و لا كل ما كان و كل ما يكون و تحسب بأنك تعمّر عماراتهم و تبنى اساسها لا فوالذى نفسى بيده ماعمرت بل خربت اساس البيت و انهدمت اركانها و انعدمت آثارها و يشهد بذلك لسان الغيب فى جبروت العزّ ولكنّ الناس هم لا يشهدون و انت الذى افيتت على صاحب البيت و اصلها و ما استحييت عن الله ربك و رب كل شىء و تحسب بأنك تعمّرها و هذا بغى من نفسك الخبيثه على الله العزيز المحبوب فاسئلوا منه يا ملأ الأرض اما تقولون بأنّ الله انهى فى كتابه الحق بأن لا تأخذوا اموال الناس بالباطل ثمّ عن اوامره لا تستنكفون و كيف يأخذ اموال الناس بالباطل عن الذى بغى على الله و كان ظلمه اظهر من الشمس فى وسط السماء ثمّ بها هذه البيوت [تعمرون] و نشهد حينئذ بأنّ صاحب البيت برىء منكم و من اعمالكم

و يلعنكم بما اكتسبت ايديكم لو انتم فى اسرار الأمر تتفكرون و سمعنا بأنّ هذا الملعون يفتخر فى المجالس باستكباره على الله قل قد افتخروا رجال من قبلك و كل حينئذ فى النار يستصرخون و لن يجدون لأنفسهم من معين و لا من ناصر و كلما يستغيثوا بماء العذب لا يغاثون الاّ بنقمة الله التى يعذب منها الذين كفروا و انك انت سترجع الى مقرّك فى النار التى يعذب فيها المشركون قل فوالله يا ايها المشرك بالله و المعرض بآياته و الكافر بنعمائه اهل الدركات السفلى من نار نفسك يفرّون و يستعاذون بالله منك و من شرك و فى كل حين عليك و على من تبعك يلعنون قل اما انهاكم الله عن التوجّه الى الذينهم ظلموا و كفروا بقوله الحق لا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسّكم النار فبأى برهان انتم تفتخرون بهذا الظالم الفاجر الذى يرتكب فى نفسه كلما نهى الله عنه و يضع كلما امر به كما انتم من اعماله تشهدون و مع ذلك انتم تستقربون اليه و تعظّمونه و توقرونه و تمدحونه فى مجالسكم و تعينونه فى امره ثمّ اليه فى اموركم

تتوجهون و هذا سرّ ما نزل من قبل على محمد العربي من كلمات عزّ محفوظ ولكلّ وجهة هو موليها و الخبيثات للخبيثين و هذا هو الخبيث الذي تقربّ بالجبت و آمن بالطاغوت و كفر بالله و كان من الذينهم كانوا على الله ربهم يستكبرون و هؤلاء لا يلتفتون على ما فعلوا و ظلموا في ايام الله و يكفرون و يلعنون الذينهم ظلموا و اعرضوا من قبل و هم لا يدرون ما يقولون و ما يلعنون الا على انفسهم و يكذبهم اقوالهم كلما اكتسبت ايديهم و هؤلاء هم الذين كفروا بالله بعد ما عرفوه من قبل كما كانوا اليوم ان يكفرون.

و لوحى ديگر خطاب به شيخ عبدالحسين در توبيخ از عدم حضورش برای ملاقات صادر فرمودند . هو هذا:

نزل لشيخ عبدالحسين

ان يا حسين تزور الحسين و تقتل الحسين يا ايها الغافل المرتاب . انا اردنا حضورك في العراق و جعلنا الاختيار بيدك في اي محلّ تريد لتحضر و نظهرلك البرهان . انك قبلت و اذا جاء الميقات هبّ الأرياح انك فررت يا ايها الذباب . اتينا بيتاً قرّر فيه الاجتماع و ما وجدناك يا ايها المشرك بالله مرسل الأرياح . لما رأيت عجز نفسك اعتذرت يا ايها المكّار . ما اردنا لقائك إلا ليمّ حجة الله عليك و على من حولك لعلّ تسكن نارالبغضاء في صدرك و صدور الذين كفروا بربّ الأرباب . انك اعرضت عن لقائي بعد الذي يشاقه اهل الفردوس و اهل حظائرالقدس سوف تبكى و تنوح و لا تجد لنفسك من مناص . ان اصبر حتى يأتيك الله بقهر من عنده سوف تأخذك نفحات العذاب و ترجعك الى النيران . قد اتى الرحمن في ظلل البيان و الملك لله المقدر القهار . قد اخذ السكر سگان بريّة النفس و الهوى و المخلصون اقبلوا الى مطلع الوحي بروح و ربحان . قد جاء فصل الخطاب و المشركون ليس لهم مقرّ إلاّ الجحيم أنّها لبئس القرار . لا يمنعا البلاء عن ذكر مالک الأسماء ادعوا الناس بما امرت و لا يمنعي اعراض من على الأرض و لا سطوة كلّ متكبر جبار . قد جعل الله البلايا كنسائم الربيع لهذه السدرة التي ارتفعت بالحقّ و تنطق كلّ ورقة منها السلطنة لله المقدر المختار . سوف يأتيك الموت و ترى قهر ربك يا ايها المعرض عن الذي به اتى الوعد و نادى المناد .

ص. ۲۱۵ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ۷۷-۱۲۷۶ هجري قمری ۶۱ - ۱۸۶۰ میلادی

## واقعات و احوال آقا محمد فاضل قاینی در عراق

آقا محمد (نبیل اکبر) فاضل قاینی که علوم ادبیّه و مقدّماتیّه را در مشهد تمام کرده علوم عقلیّه و عرفانیّه را در سبزوار نزد حاجی ملاّ هادی حکیم شهیر به پایان رساند علوم فقه و اصول و غیرهما را در نجف نزد حاج شیخ مرتضی الانصاری و غیره از ارکان مجتهدین خاتمه داد . و شیخ مذکور و شش تن دیگر از فحول علما برای او اجازة

اجتهاد نوشتند. و شیخ عبدالحسین که نزد وی در طهران ایامی چند تحصیل علوم عقلیه کرده از افکار و عقائدش اندک اطلاعی داشت. و جمعی از علمای دیگر نیز او را بابتی دانسته و برخی حکمی و صوفی می خواندند و از مرادهاش با این طائفه در کربلا و بغداد و کاظمین خیر داشتند. و به شیخ مرتضی و غیره اعتراض کرده گفتند: این فاضل نابغ و متبحر بالغ چون به بلاد ایران خصوصاً به وطن خود عودت نماید با وجود چنین صورت اجازه شکی درین نیست که جمعی غفیر از مردم را بابتی نماید و معاونت بر اثم<sup>۱</sup> و ضلال ممنوع و محرم می باشد. و شیخ جواب گفت که: این مرد عالم بارع<sup>۲</sup> در استجماع<sup>۳</sup> شرائط اجتهاد نقیصتی ندارد و ما را بر قلوب و وجدان مردم راهی نیست. متکلف به ظاهریم و حکمی بر خلاف عدل و انصاف نتوانیم داد. و آقا محمد لاجرم مظفراً منصوراً عزم مراجعت به ایران نمود و شیخ مرتضی وی را تا وادی السلام بدرقه کرد. و او چون به بغداد وارد شد نوبتی با کمال تحفظ و احتیاط از شیخ عبدالحسین و جاسوسانش خود را به بیت ابهی<sup>۴</sup> به قصد زیارت رساند و تشرّف به حضور حاصل نمود.

### ص. ۲۱۶ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق - ۱۸۶۰ م

و جمال ابهی<sup>۵</sup> به نوع مطایبه<sup>۶</sup> قریب به این مضمون بدو فرمودند که: مثل شما شخصی مجتهد ذی مقام و مرجع احکام و ملاذ انام<sup>۷</sup> چگونه به ملاقات ما که مطرود دولت و مردود ملت و منفی از مملکتیم و معاشرت با ما موجب اتهام و بدنامی است آمید و حفظ و اعتبار خود نمودید؟ آن گاه برخی از خدام را دستور پذیرائی و مهمانداری از او در قسمت بیرونی خانه دادند. سپس با ملا صادق مقدّس در آنجا تصادف کرده از ملاقات و مصاحبه با او مسرور گشت. و در آن حال جمال ابهی<sup>۸</sup> با بعضی از شاهزادگان محترم ایران که متوقف در عراق بودند وارد شدند و ملا صادق با کمال خشوع خضوع و رکوع آورد و جمال ابهی<sup>۹</sup> با هر دو مقداری مکالمه و تفقد فرموده به اتفاق همراهم رفتند. و آقا محمد که مؤمن به بیان بود و هنوز از اسرار و رموز ابداع ابهی<sup>۱۰</sup> خبر نداشت

از فرط خضوع مقدّس اظهار حیرت و تعجب نمود. و مقدّس اشاره ای به عظمت مقام مبارک نموده در حق وی به عبارت عربی چنین دعا نمود: نسئل الله ان یکشف لک الغطاء و اجزل فی العطاء و افاض علی جنابک بالموهبته الکبری. و آقا محمد از آن هنگام به نظر تفرّس و تفحص<sup>۱۱</sup> در احوال و اقوال ابهی<sup>۱۲</sup> نگریست. و عصر روزی در بیت مبارک که مجمع احباب بود مقداری تحقیقات علمیه بر زبان راند ولی از امواج بحر بیان و عرفان ابهی<sup>۱۳</sup> بی اختیار خود را خاشع و خاضع مشاهده نمود. و سپس شبی در محفل احباب به خانه حاجی عبد المجید شیرازی تحقیقات بدیعه الهیه را از لسان ابهی<sup>۱۴</sup> راجع به اسرار و رموز خلقت شنیده متنبّه و ملتفت گردید. و شیخ عبدالحسین از احوالش مطلع شده به علماء خراسان نگاشت که از او در حذر باشند. و علمائی که در عراق با وی عناد و

حسد ورزیدند به اوطان خود در طهران و سبزوار و مشهد عودت کرده مسند ریاست و افادت<sup>۱۱۲</sup> گسترده و او را به عناوین مذکوره تشهیر نمودند. و در ضمن اکاذیب و مفتریات چنین نشر دادند که مشاهیر علما لاسیما<sup>۱۱۳</sup> شیخ مرتضی از جهت خوف و بیم از بایان به فاضل مزبور اجازه اجتهاد دادند و چندان مهمه انداختند که علمای ایران را بر مقاومت و مدافعت وی بداشتند.<sup>۱۱۲</sup>

### ص ۲۱۲. حدوث فتنه در اصفهان و شهادت و بلیات احباب

به نوعی که نگاشتیم میرزا محمدعلی و میرزا محمدحسین و میرزا محمدحسن نه‌ری با کمال انجذاب و قیام بر نشر امر بدیع به اصفهان مراجعت کردند و شعله محبت و جانفشانی در راه این امر در قلوب مؤمنین آن حدود برافروختند. و چون اخبار بغداد نزد عمال دولت و جهال ملت ایران انتشار یافت به آتش بغض و عناد این طائفه شعله‌ور گشتند. و برخی از مفسدین شکایت نزد خانلر میرزا حکمران اصفهان بردند و عوانان حکومتی جمعی از مؤمنین را دستگیر نموده به ضرب و زجر گرفتند. و آقا محمد جواد و ملا علی صباغ را که نهایت استقامت و اخلاص را ابراز داشتند به شهادت رساندند. و عبدالکریم خراط و محمد علی دلاک را مهار در بینی نموده به کوی و بازار همی گرداندند. اخلاط<sup>۱۱۴</sup> ناس به سب و لعن پرداختند. آن گاه ان دو مظلوم را مرخص و رها نمودند. و این واقعه به سال ۱۲۷۶ واقع گردید.

### فتنه در سنگسر و شه‌میرزاد

مجتهد سنگسر شکایت به حاکم سمنان نوشت و تحریک کرد تا مأمورین حکومتی را فرستاد و آقا سید محمد رضا و پسر برادرش آقا سید محمد باقر بن آقا سید احمد شهید در قلعه طبرسی را در شه‌میرزاد دستگیر کرده بازوان به پشت بسته با جور و جفای بسیار

112- فاضل قاننی در قصیده مفصله عربیه که به سال ۱۲۷۳ ایام اقامتش در نجف در نقطه تحصیلات علمیه و تبدلات فکریه وضدیت فقها با او سروده و در ضمن ترجمه حیاتش در بخش ششم مینگاریم. بالاخره در وصف انواری که از بغداد مشاهده نمود چنین سرود:

فوردت بغداداً و قبلت تربها \*\*\*\*\* و رایتها کحدیقه مجنة  
فمن ارضها انفاس طیب تنفخ \*\*\*\*\* و من جوها ریح الحیب تفش  
سمعت صباحاً من سماء علیہ \*\*\*\*\* رأیت مساء من مکان قریبة

به سنگسر کشیدند و مردم قصبه از ضرب و ملامت و اذیت آنچه توانستند برایشان وارد آوردند. و مامورین در آنجا خواهر آقا سید محمد رضا زوجه آقا سید ابراهیم شهید در قلعه مذکوره را با پسرش آقا سید زین العابدین و با پسر عمویشان آقا سید حسن و نیز جبار بابی و آدینه محمد را گرفتار نمودند و توهین و اذیت کردند. آن گاه مظلومه مذکوره را رها نمودند و شش تن مذکور را بازوان بسته پیاده به سمنان کشیدند و در محبس و قید نهادند. و مدت سه ماه به نوعی که در بخش سابق ضمن احوالشان آوردیم.

ینادی الی الایمان بالله و الهدی \*\*\*\*\* بانوار شمس من علاها تجلت  
 یقول الا اهل الملاء تنبها \*\*\*\*\* فقد طلعت الیوم شمس الحقیقة  
 و ها ظهرت شمس الشهود فاشرق \*\*\*\*\* الوجود و لاحت ایه الاحدیة  
 الا معشر الأرواح قوموا لرّبکم \*\*\*\*\* فها یوم بعث جائکم حین غفلة  
 وقد نفخوا قی الصور والحشر قد بدء \*\*\*\*\* و انتم رقاد فی قبور غیرة  
 لدهشتها اهل السّماء تصعقت \*\*\*\*\* و حیّت بها کل العظام الرّمیمة  
 فحیّوا و قوموا عن مراقد و همکم \*\*\*\*\* و سوقوا جمیعاً و البسوا ثوب رفعة

### ص. ۲۱۸ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق - ۱۸۶۰ م

محبوس بداشتند آن گاه رها کردند.

### شمه ای از عظمت و نفوذ جمال ابهی' در بغداد نزد عظامی دولت و ملت

دوتن از اعظم ایرانیان که محترم نزد عموم اهالی و به غایت متمول بودند کمال عقیدت و اخلاص نزد جمال ابهی یافتند. نخست حاجی هاشم عطار سابق الذکر از علما و فضلالی بیان بود و چنان که نگاشتیم از ابتدای ورود موبک مبارک به بغداد در هر هفته روزی را برای تشرّف به فیض حضور تخصیص داد. و در ایام هجرت جمال ابهی به کردستان نیز به همین منوال سلوک کرده هفته ای یک روز به بیت مبارک وارد شده به ملاقات غصن اعظم و آقا میرزا موسی کلیم فائز گشت. و بعد از عودت مبارک تا در این ایام که شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگ خان همّت بر قطع مراوده ایرانیان گذاشتند به وسائل متنوعه منع و تهدید نمودند پیوسته به نوع مذکور عمل کرد. و با اینکه جمال ابهی' به منازل مردم بغداد غالباً نمی رفتند چندان اصرار و التماس نمود که روزی از بیت

مبارک که واقع در جانب غربی بغداد بود به سمت شرقی تا منزلش رفتند. و در آن روز محفلی عظیم و جشنی مجلّل بر پا بود چنان که اهالی بغداد گفتند ضیافتی بدان گونه در بغداد مشاهده نشد. و حاجی که در سنّ کهولت و به غایت معظّم و موقّر بود بنفسه مباشرت به خدمت نمود و حتی آوازه آن جشن به سمع سلطان عثمانی و ایران

رسید. و حاجی در آن مجلس اظهار داشت که: دیگر آرزویی در دلم نماند و احساس می‌کنم که هنگام رحلتم نزدیک شد. و وصیت نامه‌ای نوشتم و امورم را به ید جمال ابهی<sup>۱</sup> تفویض کردم و احدی را بجز ایشان حق مداخله در اموالم نیست. هر نوع که خواهند عمل نمایند. و به علاوه وصیت نامه جمعی را شاهد گرفت. و بعد از آن مدتی نگذشت و حاجی به جهان باقی شتافت و اولادی صغیر داشت و دامادهایش بامفسدین همدست شده وصیت نامه را کتمان نمودند و به دسائسی متمسک شده مال و منالشان را بردند. در آن حال برخی از اشراف از اخلاص کیشان جمال ابهی<sup>۱</sup> معروض داشتند که: احتیاج به وصیتنامه نیست و تجار محترمین بلد شهادت می‌دهند که حاجی جمیع اموالش را به شما وا گذاشت چرا توجه نمی‌فرمائید که در امور خیریه صرف نمائید؟ فرمودند: آنچه تعلق به من داشت وجود حاجی بود و اما این احوال و اثقال<sup>۲</sup> لائق همان نفوسی است که در طلبش رنج می‌برند. ولی تعدی معاندین به مقامی رسید که زوجه محترمه حاجی به محضر مبارک آمده شکایت نمود که اولاد صغارم اینک به کلی بی بهره از مال پدر شده مستحق عطف و انصافند. لاجرم جمال ابهی<sup>۱</sup>

### ص. ۲۱۹

بعضی از دامادها و غیرهم را احضار فرموده دستور عدل و انصاف دادند به نوعی که آنان نیز راضی شدند آنچه اراده مبارک باشد معمول دارند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> مقداری از مال و منال حاجی را امر فرمود برای صغار تخصیص داده به مادرشان سپردند و امینی را معین

نمودند که اموال را به معامله انداخته چندی از فائده را به آنان بدهند و ما بقی با عین اموال محفوظ ماند تا موقعی که صغار به حد رشد برسند. دوم حاجی میرزا هادی جواهری بود که با همه ثروت و عزت از سوء اعمال پسرش سالها به هیچ وسیله جلوگیری نتوانست و عاقبت به محضر ابهی<sup>۱</sup> رسیدند. و محبت ایشان در قلب پسر جای گیر شده به نصائح مبارکه تقلیب گشته دست از تمامت اعمال ناشایسته بشست. و حاجی نیز عقیدت حاصل نموده و به صدق تهیه جشن ضیافتی مانند حاجی هاشم شده آرزوی خود را به محضر ابهی<sup>۱</sup> معروض داشت ولی قبول نفرمودند. و او نیز وصیت نامه‌ای به نام مبارک نوشته نزد خاص و عام تقریر کرد که اختیار اموالش با

جمال ابهی<sup>۱</sup> است. و چون وفات نمود دخترهایش در همان حین تمامت جواهرات را بردند و بعد از انقضای ایام تعزیت معلوم شد که دخترها از نقود و افره موجود چیزی بر جای نگذاشتند. و ما بین ورثه گفتگو و مباحثه بسیار شد و جمال ابهی<sup>۱</sup> اعتنائی نفرمودند. و بالأخره یکی از دامادهای حاجی که سیدی پاکدل بود به محضر مبارک وارد شده گریه کنان التجا نموده گفت: اگر توجه نفرمائید قتل واقع شده و دامن شما را خواهم گرفت. لاجرم جمال ابهی<sup>۱</sup> غصن اعظم و آقامیرزا کلیم رافرستادند و نوعی تنظیم تقسیم ترکه<sup>۳</sup> حاجی را نمودند که موجب رضای همه وراثت واقع شد و جمیع اداء شکر نموده معروض داشتند که سی هزار تومان عشر اموال است به هر که امر فرمائید تسلیم کنیم و جمال ابهی<sup>۱</sup> تمامت مبلغ مذکور را به میرزا موسی فرزند حاجی مزبور بخشیدند تا از

خواهران خود راضی گردد. و دیگر ملا علی مردان نام از اکراد در سلیمانیه به شرف اخلاص عقیدت نسبت به جمال ابهی<sup>۱</sup> رسید و بعد از مدتی دستش از متاع دنیوی خالی شد و به قصد زیارت هیکل مبارک به بغداد آمد. او را امر به اشتغال داده فرمودند که: هر شغلی را با کمال اطمینان اختیار کنی خداوند تو را تایید می نماید. لذا گمرک بغداد را که در مزایده گذاشته بودند مبلغی زیاد نموده اجاره کرد. چون کفیل از او خواستند جمال ابهی<sup>۱</sup> را نام برد و حکومت بغداد چون صداقت و لیاقت او را مشاهده کرد گمرک را بلا کفیل بدو داد و دیگران مبلغی زیادتر می دادند قبول نکرد.

### ص. ۲۲۰ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۷ ه. ق - ۱۸۶۰ م

و ملا علی مردان در مدت سه ماه مال الأجاره<sup>۱</sup> یک سال را به حکومت داد. و گمرک بغداد سالها در دست وی بر قرار ماند و ثروت وافری تحصیل کرد و روز به روز در محبت و اخلاص به جمال ابهی<sup>۱</sup> ثابت تر شد. و هر که اظهار انتساب به هیکل مبارک می کرد در گمرک از او مراعات می نمود و بر ضرر خویش راضی می شد. و اکثر تجار و زوار شیعه ایرانی حال وی را دانستند و به نفاق اظهار اخلاص می نمودند و او مساعدت می کرد. برخی از دوستان به وی گفتند که اظهارات این مردم را اعتباری نیست و برای استخلاص از مقررات گمرک می باشد. در جواب خندید و گفت: ای کاش همه به نفاق اظهار وفاق کنند تا من اموال خود را به ایشان رایگان دهم زیرا که مال را مقامی نیست و ادعا دارم که جانم را نیز در طریق اخلاص محبوبم نثار نمایم. و بدین طریق ایام عمر را به خدمات مخلصانه به پایان رساند.

دیگر عبدالله پاشا از اکراد در سلیمانیه به محضر ابهی<sup>۱</sup> رسیده عقیدت و اخلاص حاصل نمود. و از آثار امام ربّانی<sup>۱۱۳</sup> کتابی داشت که نزدش به غایت عزیز و گرامی بود و چون رساله سلوک فارسی<sup>۱۱۴</sup> سابق الذکر را در بغداد نزد غصن اعظم دیده مطالعه کرد مکرراً چنین می گفت: از وقتیکه رساله مذکور را ملاحظه نمودم دیگر اعتنائی به آثار دیگران ندارم و سطری از این رساله را با تمام آثار امام ربّانی مبادله نمی کنم. و به محضر مبارک پیوسته مرآه می کرد. و با مصطفی پاشای مذکور بستگی داشت و او مردی پیر و از رجال بزرگ دولت عثمانی و از مقربین نزد سلطان عبدالمجید خان و مشیر ما بین بود. و رضا پاشا از رجال آن دولت که با وی رقابت و عداوت می ورزید و بدین رو از مشاغل دولتی منعزل<sup>۱</sup> شد به وساطتی در ما بین سلطانی موظف و به مقام خویش منصوب گردید. و نخست مصطفی پاشا را به ایالت بغداد مامور کرد و بعداً احمد پاشا را مشیر عسکریه بغداد نموده دستور داد که شهادت نامه ترتیب کرده وی را مقصر ساخته به اسلامبول ابلاغ نماید تا بر جای وی

113- امام ربّانی یکی از القاب شیخ احمد سرهندي - ۱۶۲۴-۱۵۶۴ م است. (م م)

114 - منظور رساله هفت وادی میباشد. (م م)

والی بغداد شده و هم مشیر عسکر باشد. و احمد پاشا در بغداد در قلیل مدتی برای حمایت رضا پاشا از او نفوذ کامل حاصل کرد و صورت استشهاد به امضای جمعی از بزرگان دال بر اینکه مصطفی پاشا رشوت گرفته ضرر به دولت متبوعه خود رسانید تنظیم نموده به اسلامبول فرستاد. و رضا پاشا فوراً امر داد که

### ص. ۲۲۱

مصطفی پاشا معزول و در خانه اش محبوس باشد تا در امورش رسیدگی شود. و احمد پاشا در جای وی والی و هم مشیر است. لاجرم احمد پاشا والی را در خانه اش توقیف کرده سپاهیان در اطراف خانه گماشت که احدی در آنجا آمد و شد ننماید. و عبدالله پاشا از این واقعه پریشان شده برای والی و نیز برای مال و حال خود اندیشه نمود. و حسب عقیدت و اخلاصی که داشت به محضر ابهی<sup>۱</sup> توسل جسته ما وقع را معروض داشت و درخواست نجات و فلاح نمود. و جمال ابهی<sup>۱</sup> بدو تسلی داده به این مضمون فرمودند: پاشا محزون مباش و به عنایت الهی اطمینان دار و از جانب ما نزد والی رو و به او اطمینان ده و بگو توسل و توجه به حق نماید و هر یوم نوزده بار « و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا »<sup>115</sup> بخواند و نیز نوزده مرتبه آیه « مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ »<sup>116</sup> آیه را تکرار نماید. عبدالله پاشا معروض داشت احدی را نمی گذارند نزد والی رود. فرمودند: نزد احمد پاشا رو و بگو تو میدانی من با والی نهایت یگانگی داشتم اگر در چنین حالی ملاقات و دلجوئی نکنم خلاف مراتب وفا و مروّت است و او راضی خواهد شد. لذا عبدالله پاشا با کمال سرور و اطمینان بیرون رفت و به همان نوع که فرمودند واقع شد. و مصطفی پاشا نیز به دستور مبارک عمل نمود. و چند یومی نگذشت که تلگرافی از سلطان عبدالعزیزخان رسید، و ضبط تلگراف به بغداد تازه انجام یافته بود، مضمون اینکه لالا مصطفی پاشا با کمال عزّت و حرمت باشند و مفتش به بغداد آمده رسیدگی می نماید چه که سلطان عبدالمجیدخان وفات یافته<sup>117</sup> سلطان عبدالعزیزخان به سلطنت منصوب گشت و چون مصطفی پاشا لکه اش بود پاس حرمت و خدمت منظور داشته وی را منصوب و رضا پاشا را معزول و منکوب<sup>۱</sup> ساخت. و احمد پاشا از مال خود ترسید و به عبدالله پاشا ملتجی گشت که وساطت کرده وی را نزد مصطفی پاشا برد تا بر اقدامش افتاده رجای عفو نمود و والی او را معفو داشت. و پس از چندی داماد والی برای تفتیش امور از اسلامبول رسید و مضبطه<sup>۱</sup> دال بر پاکدامنی والی تنظیم نموده به اسلامبول فرستاد. و مصطفی پاشا با عزّت و جلالی بیش از پیش به مقر خود بر قرار شد. و نائل به فتوحات و مقامات ارجمند گشت. و بعداً که از بغداد رفت اظهار تأسّف از این می کرد که به محضر ابهی<sup>۱</sup> تشرّف حاصل ننمود.

115 - قرآن کریم، سورة الطلاق (۳: ۶۵).

116 - قرآن کریم، سورة الطلاق (۲: ۶۵).

117 - وفات سلطان عبدالمجیدخان و انتصاب سلطان عبدالعزیزخان در هفدهم ذیحجه سال ۱۲۷۷ هـ. ق. واقع شد.

### ص. ۲۲۲ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۷ ه ق - ۱۸۶۱ م

و در ایام اقامت جمال ابهی<sup>۱</sup> در اسلامبول اظهار محبت و ادب نموده خواست شرف حضور یابد ولی غصن اعظم و آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> کلیم را به ملاقاتش فرستادند. آن گاه مکرراً تشرّف حاصل نمود. و عبدالله پاشا بعداً به حکومت وان منصوب گردید و از فرصت می‌نالید و می‌گفت: ای کاش معزول از مشاغل دولتی می‌شدم و درک محضرشان را می‌نمودم. و پیوسته در صدد بود که به هر بهانه‌ای میسر شود خود را به حضور رساند ولی ممکن نشد تا به سال ۱۳۰۴ برای معالجه به بیروت رفت و در آنجا وفات یافت.

### کیفیت صدور کتاب مستطاب ایقان از قلم جمال ابهی<sup>۱</sup>

جمال ابهی<sup>۱</sup> اراده فرمودند که منتسبین حضرت ربّ اعلی<sup>۱</sup> را از امر بدیع آگهی بخشند و چهار تن از بنی احوال آن حضرت در مراجعت از سفر حجّ به عراق وارد شدند. و حاجی سید جواد کربلایی در کاظمین با یکی از ایشان یعنی حاجی میرزا محمد علی ابن ارشد حاجی سید محمد خال اکبر برای معرفت و حفاوت<sup>۱</sup> سابقه ملاقات نموده و ایشان اظهار میل به تشرّف حضور ابهی<sup>۱</sup> کردند و سید کربلایی به بغداد رفته عرض نموده اجازه گرفت. و روز بعد حاجی میرزا محمد علی مذکور با برادرش حاجی میرزا محمد تقی به محضر مبارک تشرّف حاصل کردند. و حاجی میرزا محمد علی اندک اطلاعی در خصوص این امر داشت ولی متوقف و حاجی میرزا محمد تقی بی اطلاع بود و حقیقت امر در محضر ابهی<sup>۱</sup> برایشان مکشوف گشت. و روزی دیگر حاجی سید جعفر و حاجی سید مهدی پسران حاجی میرزا حسنعلی خال اصغر تشرّف حاصل نموده نصیب موفور بردند. و باهم به شیراز و یزد مراجعت کردند. سپس خالین مذکورین به عزم زیارت مقامات متبرّکه وارد عراق شدند. نیز حاجی سید جواد در کاظمین با ایشان ملاقات نمود و خال اکبر را با خود به محضر ابهی<sup>۱</sup> برد. و خال مذکور در عقیدت و اعمال مذهبیّه بسیار متمسک و محتاط بود و همین که به او فرمودند: من نمی‌پسندم که شما از افنان این شجره علیا باشید ولی از اثمارش محروم گردید، معروض داشت که: سؤالات و مشکلاتی دارم. دستور فرمودند که سؤالاتش را مهیا کرده روز بعد مشرّف به حضور شود. لذا روزی دیگر در سرداب بیت ابهی<sup>۱</sup> تشرّف یافت و سؤالات خود را تقدیم کرده اجوبه کافیه شنید. و استدعا نمود که آن بیانات عالیه را مرقوم فرمایند تا در جهان

### ص. ۲۲۳ - کیفیت صدور کتاب مستطاب ایقان از قلم جمال ابهی<sup>۱</sup>

باقی و ابدی ماند و لذا در همان دو روز کتاب مذکور را صادر فرموده به وی دادند. و خال اصغر چون کتاب مبارک را زیارت نمود منقلب گشت و تأسّف خورد که از فیض حضور محروم گردید و عریضه ای در اظهار تأسّفش معروض داشت. و جمال ابهی<sup>۱</sup> در شأن آن کتاب مستطاب فرمودند که حضرت نقطه بیان فارسی را به اتمام نرساندند و خبر دادند که من یظهره الله آن را اتمام می‌نماید و ما کتاب ایقان را به این نیت نوشتیم که وعده

حضرت نقطه وفا شود. و در لوحی از الواح صادره به قلم خادم مورّخه سال ۱۳۰۸ هـ ق در بیان کیفیت صدور آن کتاب مستطاب چنین مسطوراست:

یومی از ایام حضرت مرفوع جناب حاجی سیدجوادعلیه بهاءالله الابهی معروف به کربلائی بحضور فائز، عرض نمودند خال حضرت جناب حاجی میرزا سید محمد و خال دیگر علیهما بهاءالله الابهی زیارت نجف و کربلا فائز شده‌اند.



حاجی سید جواد کربلائی

ص. ۲۲۴ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق - ۱۸۶۱ م

و حال مراجعت نموده‌اند و اراده رجوع بوطن دارند جمال قدم فرمودند بایشان چیزی گفته‌ئی. عرض کرد: خیر. فرمودند: چرا شما باید بتبلیغ امرالله مشغول باشید. حال برو از قول ما سلام برسان و ایشان را بحضور آور. «کن دلیلها الی ساحة العزّ و الجلال» تشریف بردند یوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و بحضور فائز و لکن جناب خال کبیر تشریف آوردند من دون اخوی دیگر بعد از حضور امواج بحر بیان مقصود عالمیان بشأنی ظاهرکه احدی قادر بر احصا نبوده بالأخره فرمودند ما دوست نداریم که شما از سدره مبارکه که مابین شما روئیده و

با شمار حکمت و بیان مزین محروم مانید عرض نمود مولای هزار و دویست سال شنیدیم که حضرت قائم در مدن معروفه مشهوره ساکنند و اولادهای آن حضرت هر یک بکمال عزت و عظمت در آن مدن موجود و هر نفسی کلمه‌ئی در تولد آن حضرت ذکر مینمود فی‌الحین اخذش مینمودند و خورش میریختند و از این گذشته حکایت ناحیه مقدسه چه شد ذکر بحر و غالیچه کجا رفت و همچنین از جمیع علمای حزب شیعه شنیده‌ایم که آن حضرت می‌آید و ظاهر میشود و دیون شیعیان را ادا می‌فرماید و جمیع ارض را مسخر می‌نماید و همچنین ذکرهائی که این عبد از ذکرش عاجز است چه که مطلب بطول می‌انجامد بالأخره عرض نمودند مع عظمت و جلال و ذکر خوارق عادات حال می‌گویند خواهرزاده شماس است این عبد چگونه قبول نماید آنچه از قبل گفته شده حال خلاف آن بمثابه آفتاب روشن و ظاهر تکلیف این عبد چیست؟ نمیدانم. بعد لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق یا خال حال بمقر خود توجه نمائید و اخبار و شبهات مذکوره و آنچه که سبب توقف شماس است درست در آن تفکر کنید و معین نمائید مع جناب اخوی تشریف بیاورید «لو شاء الله یبدل الشبهات بآیات محکّمات انه علی کل شیء قدير» یوم بعد من غیر اخوی تشریف آوردند و یک یک شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد ما بین عباد برسالة خال معروف و نظر بحکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و بکتاب ایقان موسوم گشت . . . الخ و بالجمله کتاب مستطاب ایقان که در انشاء فارسی سلیس فصیح ابداع احلی امواج دریای بی‌انتهای معانی الهیه را به معرض شهود آورد و ابواب گنجینه مختومه اسرار غیبیه و کتب و آثار مقدسه را گشود و امر حضرت ربّ اعلیٰ را چون آفتاب درخشان نموده

### ص. ۲۲۵

و انوار متشعشعه جمال ابهی<sup>۱</sup> را در خلف سحاب رقیق حکمت و ملاحظه مقتضیات وقت پدیدار ساخت به اندک زمانی فیما بین احباب منتشر گشت و انظار دور و نزدیک را به شطر جمال ابهی<sup>۱</sup> متوجه ساخت و موجب هدایت جمعی کثیر به سوی امر بدیع گردید. و ما در این مقام محض تیمّن و نیز برای استضاءه<sup>۲</sup> افکار ابرار لمعاتی از آن مجمع انوار را ارائه و اظهار می‌داریم قوله الأهلی:

و بر اولی العلم و افنده منیره واضح است که غیب هوّیه و ذات احدیه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی. لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست لا یزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود «لأتدرکهُ الابصارُ وَهُوَ یَدْرِکُ الابصارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الخبیرُ». <sup>118</sup> چه میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قُرب و بُعد و جهت و اشاره به هیچوجه

ممکن نه زیرا که جمیع من فی السموات و الارض به کلمه امر او موجود شدند و به اراده او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحث بات به عرصه شهود و هستی قدم گذاشتند.

سبحان الله، بلکه میانه ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود « وَ يُحَدِّثُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ »<sup>119</sup> بر این مطلب برهانی است واضح « وَ كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ ». دلیلی است لائح. چنانچه جمیع انبیاء و اوصیاء و علماء، عرفاء و حکماء بر عدم بلوغ معرفت آن جوهرالجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن حقیقه الحقائق مقرر و مدعن اند. و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت واسعة « سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ » و « وَسِعَتْ رَحْمَتِي كُلَّ شَيْءٍ » جوهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاکل عز انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه و ساذج قدمیه. و این مرایای قدسیه و مطالع هویه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می نمایند، مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او.

### ص. ۲۲۶ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۷ ه ق - ۱۸۶۱ م

و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه میفرماید: « لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ إِلَّا بِأَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ. » و این است مقام « أَنَا هُوَ وَ هُوَ أَنَا » که در حدیث مذکور است. و احادیث و اخبار مدله بر این مطلب بسیار است و این بنده نظر به اختصار متعرض ذکر آنها نشدم. بلکه آنچه در آسمان ها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود. چه آفتاب های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته. خاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست. این و آیات متواتره که مدلّ و مشعر. « الْإِنْسَانُ سِرِّي وَ أَنَا سِرُّهُ » است که فرموده: بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویة و صحف الهیه مسطور و مذکور است. چنانچه میفرماید: « سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ ». <sup>120</sup> و در مقام دیگر می فرماید: « وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تَبْصُرُونَ ». در مقام

119 - قرآن کریم، سوره آل عمران ۲۸: ۳

120 - قرآن کریم، سوره حم ۴۱: ۵۳

دیگر میفرماید: « وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ <sup>121</sup> ». چنانچه سلطان بقا روح من فی سرادق العماء فداه میفرماید: « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. »

قسم به خدا، ای مخدوم من، اگر قدری در این عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیه و مصاربع علم نا متناهی را بر وجه خود گشوده یابی. باری، از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهیه هستند. هر کدام به قدر استعداد خود مدل و مشعرند بر معرفت الهیه به قسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمائیّه همه غیب و شهود را این است که می فرماید:

« أَيْكُونُ لِعَبْدِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُّ لَكَ عَمِيَّتَ عَيْنٍ لَا تَرَكَ. »

ص. ۲۲۷

و باز سلطان بقا میفرماید: « ما رأيتُ شيئاً إلا و قد رأيتُ اللهَ فيه أو قبله أو بعده. » و در روایت کُمیل: « نُورٌ أَشْرَقَ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ فَيَلُوحُ عَلَى هَيْكَلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ. » و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشدّ دلالة و اعظم حكاية است از سائر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقتند. بلکه ما سوای ایشان موجودند به اراده ایشان و متحرکند به افاضه ایشان.

« لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ. » بلکه کل در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحت اند. بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدّس است وصف ایشان از وصف ماسوی. و این هیاکل قدسیّه مرایای اولیّه ازلیّه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب و از کل اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و حکمت و رحمت و عزّت و جود و کرم. و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویدا است. و این صفات مختصّ به بعضی دون بعضی بوده و نیست. بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسوم اند. نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر میشوند. چنانچه میفرماید: « تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ. » <sup>122</sup> پس معلوم و محقق شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیّه و اسمای غیر متناهیّه انبیاء و اولیای او هستند، خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریّه بر حسب ظاهر، ظاهر شود و خواه نشود. نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجردّه ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود. لهذا برهمنه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله

121- قرآن کریم، سورة الحشر ۵۹: ۱۹

122 - قرآن کریم، سورة البقرة ۲: ۲۵۳

از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر به سلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند. و در مقامی دیگر چنین مسطور است:

### ص. ۲۲۸ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۷ ه. ق - ۱۸۶۱ م

ولیکن ای برادر من، شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید. و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبحیه و صور ظلّیه مقدّس گرداند به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید. چنانچه الیوم اکثری به این دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی بازمانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان می چرند. و باید در کلّ حین توکل به حق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و به ربّ الارباب در بندد. و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بیفائده احتراز کند چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افنده را بگدازد. اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند. و غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد، زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند. به قلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ. مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد. در اسحار به اذکار مشغول شود و به تمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد. غفلت را به نار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق درگذرد. و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد. رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان. و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حق احتراز نجوید. و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند. و از خاطیان در کمال استیلاء درگذرد و طلب مغفرت نماید. و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است. ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و به ملأ اعلیٰ شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل درکات نیران مقرر یابد.

باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آن است که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد. و این شرایط از صفات عالین و سجیه روحانین است که در شرائط مجاهدین و مشی سالکین در مناهج علم‌الیقین ذکر یافت. و بعد از تحقّق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق، لفظ مجاهد در باره اوصادق می‌آید. و چون به عمل «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا» مؤید شد البتّه به بشارات «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»<sup>123</sup> مستبشر خواهد شد.

و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شکّ و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید. در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید. و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد به قسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می‌بیند و رجوع به آیات واضح آفاقیه و خفیات مستوره انفسیه می‌نماید و به عین الله بدیعه در هر ذره بابتی مفتوح مشاهده نماید برای وصول به مراتب عین‌الیقین و حق‌الیقین و نورالیقین، و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیه و آثار ظهور صمدانیه ملاحظه کند. قسم به خدا که اگر سالک سیل هدی و طالب معارج تقی به این مقام بلند اعلیٰ واصل گردد رائحه حق را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیز شود که حق را از باطل، چون شمس از ظل، فرق گذارد. مثلاً اگر نسیم حق از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتّه استشمام کند. و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه، از افعال و اعمال و آثار ما سوی امتیاز دهد

### ص. ۲۳۰ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۷ ه ق - ۱۸۶۱ م

چنانچه اهل لؤلؤ، لؤلؤ را از حجر و انسان، ربیع را از خریف و حرارت را از برودت. و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البتّه رائحه جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه به مصر ایقان حضرت منان وارد شود و بدایع حکمت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس

ربّ الارباب به گوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را به چشم سرّ ملاحظه فرماید. چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که به امر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدر شده. بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبت الله بیفزاید. در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور. از لاله‌های بدیعش سرّ نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیه‌اش نفخه روح القدس عیسوی باهر. بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید. در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه‌اش صد هزار حکمت مخزون.

و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ما سوی چنان به آن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند. دلایل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند. و این مدینه در رأس هزار سنه او آزید او اقلّ تجدید شود و تزیین یابد. و در مقامی دیگر مسطور است: ولیکن این انوار مقدسه هیچده سنه می‌گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید. و به چه عشق و حبّ و محبت و ذوق که جان رایگان در سیل سبوحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است. با وجود این چگونه این امر را سهل شمردند؟ آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود؟ و در مقامی آخر مسطور است:

### ص. ۲۳۱

قسم به خدا که این حمامه ترابی را غیر این نغمات نغمه‌هاست و جز این بیانات رموزها که هر نکته‌ای از آن مقدس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت. تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد که عروسهای معانی بی حجاب از قصر روحانی قدم ظهور به عرصه قدم گذارند. و ما من امرٍ إلاّ بعدَ إِذْنِهِ و ما مِنْ قُدْرَةٍ إِلَّا بِحَوْلِهِ و قُوَّتِهِ و ما مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ. لَهُ الْخَلْقُ و الْأَمْرُ و كُلٌّ بِأَمْرِهِ يَنْطِقُونَ و مِنْ أَسْرَارِ الرُّوحِ يَتَكَلَّمُونَ. و در موضعی دیگر چنین فرموده‌اند: و از فقهاء و علمای بیان استدعا می‌نمایم که چنین مشی نمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدأ و منتهای مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد شد و به عقول و ادراک و علم متمسک نشوند و به آن مظهر علوم نامتناهی ربّانی مخاصمه نمایند. اگر چه با جمیع این وصایا، دیده می‌شود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است در نهایت معارضه بر خیزد. و همچنین در هر بلدی بر نفی آن جمال قدسی بر خیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در کوهها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی توکل نمایند و با کمال انقطاع جان دربارند. و گویا مشاهده می‌شود نفسی که بکمال زهد و تقوی موصوف و معروف است، به قسمی که جمیع ناس اطاعت او را فرض شمردند و تسلیم امرش را

لازم دانند، به محاربه با آن اصل شجره الهیه قیام نماید و به منتهای جهد و اجتهاد به معارضه برخیزد. این است شأن ناس. باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند، حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس باطل را به دیده بصیرت بشناسند. اگر چه در این ایام رائحه حسدی وزیده که قسم به مربی

وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم، با اینکه آن را اولی نه، تا حال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد. چنانچه جمعی که رائحه انصاف را نشنیده‌اند رایات نفاق برافراخته‌اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده‌اند و از هر جهت رمحی آشکار و زهرسمت تیری طیار، با اینکه با احدی در امری افتخار ننمودم و به نفسی برتری نجستم. مع هر نفسی مصاحبی بودم

### ص. ۲۳۲ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق - ۱۸۶۱ م

در نهایت مهربان و رفیقی به غایت بردبار و رایگان. با فقراء مثل فقراء بودم و با علماء و عظماء در کمال تسلیم و رضا. مع ذلك فوالله الّذی لا إله إلاّ هو با آن همه ابتلاء و بأساء و ضرّاء که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبّاء وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت. باری، چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه. و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در

صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت. و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود. زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود. به خود مشغول بودم و از ما سوی غافل. و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر. سر را از کمندش نجات نه و اراده‌اش را جز رضا چاره‌ای نه. قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه. و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم. غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه. اگر چه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود. باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم. دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد. حال دو سنه می گذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی به نهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطلع شده‌اند. مع ذلك نفسی از احباب نصرت نموده و به هیچ

وجه اعانتی منظور نداشته . بلکه از عوض نصر ، حزنها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً مثل غیث هاطل وارد می شود . و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضر م که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور ، در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان در باز د . و اگر این خیال نبود فَوَالَّذِي نَطَقَ الرُّوحَ بِأَمْرِهِ ، آنی درین بلد توقّف نمی نمودم و کفی بالله شهیداً . أَخْتِمُ الْقَوْلَ بِلا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَإِنَّا لِلَّهِ رَاجِعُونَ .

ص. ۲۳۳

و نیز از سال ۱۲۷۴ در بامدادان که در کنار دجله به تنهایی گذر می فرمودند و با افکار الهیه بر واردات غیبیه مانوس بودند کلماتی قصار در فارسی و عربی که مانند لثالی شاهوار در دلالت به تهذیب فکر و عمل و گفتار است هر صبحی فصلی چند نازل و صادر گردید و در این ایام جمع و تنظیم شده به نام کلمات مکنونه معروف و مشهور گردید و در مقدمه عربیه آن چنین مسطور است:

هُوَ الْبَهِيُّ الْاِبْهِيُّ  
 هَذَا مَا نُزِلَ مِنْ جَبْرُوتِ الْعِزَّةِ بِلِسَانِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ عَلَى النَّبِيِّينَ مِنْ قَبْلُ . وَإِنَّا أَخَذْنَا جَوَاهِرَهُ وَأَقْمَصْنَاهُ قَمِيصَ  
 الْاِخْتِصَارِ فَضْلاً عَلَى الْأَحْبَارِ لِيُوفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ وَيُؤَدُّوا أَمَانَاتِهِ فِي أَنْفُسِهِمْ وَلِيَكُونَنَّ بِجَوْهَرِ التَّقَى فِي أَرْضِ الرُّوحِ مِنْ  
 الْفَائِزِينَ .  
 يَا ابْنَ الرُّوحِ  
 أَحَبُّ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الْإِنْصَافُ . لَا تَرَعَبْ عَنْهُ إِنْ تَكُنْ إِلَى رَاغِباً وَ لَا تَغْفَلْ مِنْهُ لِتَكُونَ لِي أَمِيناً وَ أَنْتَ تُوقِّفُ  
 بِذَلِكَ أَنْ تُشَاهِدَ الْأَشْيَاءَ بَعِيْنِ كَلَا بَعِيْنِ الْعِبَادِ وَ تَعْرِفَهَا بِمَعْرِفَتِكَ لَا بِمَعْرِفَةِ أَحَدٍ فِي الْبِلَادِ . فَكَّرْ فِي ذَلِكَ كَيْفَ  
 يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ . ذَلِكَ مِنْ عَطِيَّتِي عَلَيْكَ وَ عِنَايَتِي لَكَ فَاجْعَلْهُ أَمَامَ عَيْنَيْكَ ...  
 يَا ابْنَ الْبَشَرِ  
 إِنْ تُحِبَّ نَفْسِي فَأَعْرِضْ عَنْ نَفْسِكَ ، وَإِنْ تُرِدْ رِضَائِي فَأَغْمِضْ عَنْ رِضَائِكَ لِتَكُونَ فِي فَانِيَاً وَ أَكُونَ فِيكَ بَاقِيَاً .  
 رَأْسُ الْإِيْمَانِ هُوَ التَّقَلُّلُ فِي الْقَوْلِ وَ التَّكْتُرُ فِي الْعَمَلِ وَ مِنْ كَانَ اقْوَالُهُ أَزِيدَ مِنْ أَعْمَالِهِ فَاعْلَمُوا أَنَّ عَدَمَهُ خَيْرٌ مِنْ  
 وَجُودِهِ وَ فَنَائِهِ أَحْسَنَ مِنْ بَقَائِهِ ...  
 أَصْلُ الْخُسْرَانِ لِمَنْ مَضَتْ أَيَّامُهُ وَ مَا عَرَفَ نَفْسَهُ . كَذَلِكَ عَلَّمْنَاكَ وَ صَرَّفْنَا لَكَ كَلِمَاتِ الْحِكْمَةِ لِتُشْكِرَ اللَّهَ رَبَّكَ فِي  
 نَفْسِكَ وَ تَفْتَحِرْ بِهَا بَيْنَ الْعَالَمِينَ .

ص. ۲۳۴ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق - ۱۸۶۱ م

ای پسر خاک براستی میگویم غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید .  
بگو ای برادران باعمال خود را بیارائید نه باقوال .

ای پسران ارض براستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد البتّه بجبروت باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود...

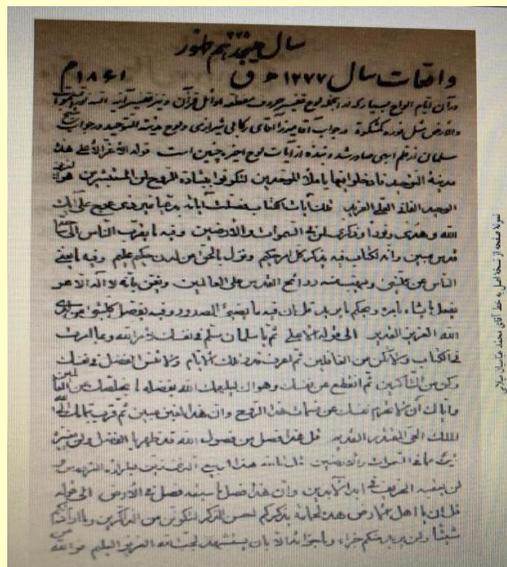
ای جوهر غفلت دریغ که صد هزار لسان معنوی در لسانی ناطق و صد هزار معانی غیبی در لحنی ظاهر ولکن گوشی نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیابد...

ای همگان ابواب لا مکان باز گشته و دیار جانان از دم عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر روحانی محروم مانده اند الاّ قلبی و از آن قلیل هم باقلب طاهرو نفس مقدّس مشهود نگشت الاّ اقلّ قلبی...

ای اهل دیار عشق شمع باقی را اریاح فانی احاطه نموده و جمال غلام روحانی در غبار تیره ظلمانی مستور مانده .  
سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم و حمامه قدسی در دست جفندان گرفتار . جمیع اهل سرادق ابهی' و ملأ اعلیٰ نوحه و ندبه می نمایند و شما در کمال راحت در ارض غفلت اقامت نموده اید و خود را هم از دوستان خالص محسوب داشته اید . فباطل ما اَنتم تَظُنون .

و نیز در آن ایام الواح بسیار که از آن جمله لوح تفسیر حروف مقطّعه اوائل قرآن و نیز تفسیر آیه الله نور السموات و الأرض مثل نوره کمشکوة در جواب آقا میرزا آقایی رکابی<sup>124</sup> شیرازی و لوح مدینه التّوحید در جواب شیخ سلمان از قلم ابهی' صادر شده.

ص. ۲۳۵



### ص. ٢٣٤ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ١٢٧٧ هـ ق - ١٨٤١ م

نبذه از آیات لوح اخير چنين است قوله الأعزّ الاعلى :

هذا مدينة التوحيد فادخلوا فيها يا ملأّ الموحدّين لتكونوا ببشارة الروح لمن المستبشرين

هو العزيز الوحيد العالى العلى الفريد

تلك آيات الكتاب فصلت آياته بدعيّاً غير ذى عوج على آيات الله و هدى و نورى و ذكرى لمن فى السّموات و الأرضين و فيه ما يقربّ النَّاس الى ساحة قدس مبين و أنّه لكتاب فيه يذكر كلّ امرحكيم و نزلّ بالحقّ من لدن حكيم عليم و فيه ما يغنى النَّاس عن كلّ شيء و يهبّ منه روائح القدس على العالمين و يغنّ بآئه لا اله الا هو يفعل ما يشاء بأمره و يحكم ما يريد قل انّ فيه ما يضىء الصّدور و فيه تفصيل كلّ شيء من لدى الله العزيز القدير... الى قوله الاعلى :

ثمّ ياسلمان سلّم فى نفسك لأمرالله و بما امرت فى الكتاب و لا تكن من الغافلين ثمّ اعرف قدر تلك الأيام و لا تنس الفضل فى نفسك و كن من الشّاكرين ثمّ انقطع عن نفسك و هواك ليلهمك الله بفضله ما يخلّصك عن العالمين و اياك ان لا تحرم نفسك عن نسمات هذا الروح و انّ هذا لغبن مبين ثمّ قربّ بتمامك الى الله الملك الحىّ المقتدر القديم قل هذا فصل من فصول الله قد ظهر بالفضل ولن يغيره شيء عمّا فى السّموات و الأرضين قل تالله هذا لربيع الذى زين بطرازه الفردوس و لن يعقبه الخريف فى ابدالآبدين و انّ هذا فصل ماسبقه فصل فى الأرض...

الى قوله:

قل ان يا اهل الأرض تالله هذه لحمامة يذكر كما حسن الذكر لتكوننّ من الذّاكرين و ما اراد منكم شيئاً و لن يريد منكم جزاءً و ما جزائه الا بأن يستشهد لحبّ الله العزيز العليم قل فوالله من لن يطلب لنفسه ما ذكرت حينئذ بالحقّ أنّه على خسران مبين قل انّ الذين يفرّون من الموت فى سبيل بارئهم اولئك فى ريب من لقاء الله و اولئك هم الغافلين...

### ص. ٢٣٧

الى قوله:

و اتى لو اريد ان افصلّ لكفى هذا المقام ما علّمنى الله بفضله لا يحمله الألواح و لن تكفيه البحور لويجعل مداداً لهذه الكلمات المقدّس المتعالى العزيز الكريم لأنّ الله لم يكن لفيضه من تعطيل و لا لأمره من تعويق و هو الذى فصلّ من نقطة الأوّليّة علم ما كان و يكون ان اتم من العارفين و سيفصلّ فى طراز هذه النّقطة علوم اتى ما سمعها اذن احد و

لن يعرفها احد من العالمين قل انه لو يريد ان يطوى كل العلوم عما فصل في الملك من اول الذي لا اول له ليقدر  
و يكون ذلك اقرب من لمح البصر لا اله الا هو السلطان المقتدر القدير...

الى قوله:

فاستمع يوم يناد المناد في قطب البقاء و يغن حمامة الحجاز في شطر العراق و يدعو الكل الى الوثاق و فيه يفتح  
ابواب الفردوس على وجه الخلايق اجمعين و هذا يوم لن يعقبه ظلمة الليل و كانت الشمس يستضيء منه لانه  
استنار من انوار وجه منير فوالله حينئذ يبسط بساط قدس بديع من لدى الله العزيز المقتدر المنيع قل فوالله انه ليوم لن  
يحمل فيه عرش ربك الا نفسه الحق و انا كنا بذلك لشاهدين و فيه يكشف مقامات لن يذكر فيها التوحيد و لن  
يصل اليها حقايق التفريد و لن يطير في هوائها اعلى معارف العارفين الا من شاء ربك فهنيئاً لمن قرّت عيناه في  
هذا اليوم بلقاء الله الملك المتعالى العزيز قل يا ملاً المشرق و المغربان هذه لنغمت يذكر من الحاء حين الذى  
مرّت على وادى السناء فى سيناء الروح بقعة التى لن يذكر فيها الا الله العزيز اللطيف و اذا وردت فيها اخذت حرف  
السّين من وادى الاولى لحبّ الذى اتصل بينهما فى ذرّ البقاء اذا ظهرت حروفات المجتمعات فى عوالم الاسماء  
بأمر من لدى الله العزيز الجميل قل هذه لمدينة لو يدخل فيها المريض ليشفى و يطيب اقرب من ان يجرى على  
اللسان اسم الحين . . . الى آخر الايات.

### ص. ۲۳۸ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۷ ه ق - ۱۸۶۱ م

نبيل زرندي شرحى در خصوص جشن و ضيافتها كه در بيت مبارك مى شد و كسبه و تجار محترمين و مشايخ  
اعراب و زوار مسافرين متنعم مى گشتند و احباب قرين مسرت و نشاط ماديه و معنويه بودند. آورده بدین مضمون  
نوشت:

با آنكه احاطه اعدا به نوعى بود كه احدى از طائفين حول مبارك از جان خود اطمینان نداشت و اسباب ظاهره  
موجود نبود. اموال و املاك در ايران تالان و تاراج شد و بعد از اخراج از وطن به هيچ سلطان و سلطنتى رجوع  
و اعتنائى نفرمودند. و از مسافرين و دوستان هم جز جمعى تاراج شده در به در كسانى نبودند. لذا عقول متحير و  
آشنا و بيگانه متعجب كه اين جلال و جبروت از كجا است. روزى يكي از مسافرين طهرانى در بيرونى بيت  
مبارك به حضور معروض داشت كه: آيا صدر اعظم هر ماهى چه قدر شهريه و مخارج براى شما معين کرده كه از  
عهده اين همه مصارف بر مى آيد. در كمال هيمنه فرمودند:

من باید امثال صدر اعظم را شهریه بدهم نه آنکه آنان را بر من ممتی باشد. و امر من با خدا است و به دیگری اتکال نه<sup>۱۲۵</sup>. شخصی دیگر از آشنایان طهران عرض نموده بود که: ایام توقّف شما در طهران بذل و بخشش به همه نوع اشخاص می فرمودید. حال چگونه است به نفوس که در اطراف شما هستند آن نوع احسان نمی فرمائید؟ در جواب فرمودند: اگر نوعی که در سابق رفتار می نمودم حال هم بکنم همه خواهند گفت که این نفوس به جهت دنیا توجه به این امر نموده اند. و بعضی گمان می نمودند

ص. ۲۳۹

که دارای عمل اکسیر هستند. از جمله آن نفوس زین العابدین خان کارگذار بود. با آنکه اموال بسیار داشت معهذاً به هوای اکسیر سالها کوشیده ثروت خود را ضایع کرد. آن ایام در بغداد بود و به طمع اخذ اکسیر از جمال مبارک اظهار اخلاص می کرد و با آقا میرزا موسی کلیم انس و حفاوت داشت. و کلیم هر قدر سعی کرد وی را منصرف سازد ممکن نشد. زین العابدین خان گمان میکرد که بساط جلالت ابهی<sup>۱</sup> به سبب عمل مذکور منبسط گشت. و کلیم در سنین صغر در حضور والدشان که با علمای این علم گفتگو می کردند مطلع بر اصطلاحات شد و به این جهت زین العابدین خان قسم یاد کرده به وی می گفت: تو این عمل را میدانی و از من کتمان میکنی. و کلیم عمل مذکور را محال می دانست و با وی از روی مزاح سخن می گفت و او راسختر در عقیده خود می گشت. تا آنکه روزی رساله جابر را که در تعیین حجر حکما نوشته و قسم یاد نمود که ذره ای از آن عمل را کتمان نکرده جمیع رموزش را آشکار ساختم، نزد کلیم آورد و قسم داد که رموز کتاب را بر وی آشکار سازد. کلیم روزی بعد از ظهر رساله را به دست گرفته بگشود. ناگاه صوت مبارک را شنید که سؤال فرمودند: به چه کار مشغولی؟ کلیم برخاسته معروض داشت: بکاری که صرف وهم و خیال است. فرمودند: گویا رساله جابر را زین العابدین خان به تو داد که حجر مکتوم را برایش معلوم کنی. عرض کرد: بلی چنین است. و

125 - متدرجاً به مقامی رسید که بیرونی مبارک ملجأ و پناه مظلومین شد به نوعی که هر کس را قونسول می خواست تعدی کند یا جریمه نماید به یک وسیله خود را به آنجا می رساند یا به واسطه ای خود را نسبت به آنجا می داد. و احدی یارا و قدرت نداشت که متعرضش شود و کسانی که نظر به اجابه صحبتشان را جائز نمی دانستند بناء محبت و مودت گذاردند و اظهار ایمان می نمودند و مبالغه می کردند. مثلاً یوسف خانی بود که گاهی حاضر می شد گفته بود که در سنه ۱۲۵۰ مؤمن و مقبل بودم. (آقا رضا شیرازی)

و نیز علی شاه که پس از فوت فتحعلی شاه مدعی سلطنت بود و بعد از استقرار محمد شاه تحت حمایت دولت عثمانی با رواتب مقرر<sup>۲</sup> و ملازمین بسیار در عراق می زیست، یکی از گماشتگانش سخنی بر خلاف ادب گفت و جمال ابهی<sup>۱</sup> به علی شاه چنین پیام کردند که: به خاطر آرزو این طائفه با ناصرالدین شاه چه کردند و بدان که تورا چیزی نمی شمارند و پاس احتیاط نگهدار. لذا علی شاه اندیشه کرده ملازمینش پاس ادب نگه داشتند.

جمال ابهی<sup>۱</sup> در خصوص آن عمل بیاناتی مفصل فرمودند. از آن وقت سؤالهای بسیار از اطراف میرسید و از برای هر یک الواحی در علم مذکور صادر شد. وقتی به کلیم اظهار فرمودند که: هر کس اظهار کند من این علم را دارم نفس اظهار دلیل بر فقدان و کذب می‌باشد. و نظر به این است که اشتغال به آن را نهی فرمودند و عمل به این گونه علوم از جفر<sup>۲</sup> و رمل<sup>۳</sup> در اکثری از الواح منع شد. تا هر خائنی خود را به لباس امین جلوه ندهد و مانند کریم<sup>۱۲۶</sup> از حد خود تجاوز ننماید. چنانچه در کتاب ایقان



حاج محمد کریم خان کرمانی

خطاباً له می‌فرمایند که بسیار طالبم که سلطانی یا شخص مقتدری ما و تو را در مجلسی حاضر سازد و اظهار این علم را از عالم ادعا به عالم شهود بطلبد تا صادق از کاذب و حق از باطل آشکار شود.

**ص. ۲۴۰ - سال هفدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۶ ه. ق - ۱۸۶۰ م**

و در لوحی از الواح مکتوب به قلم خادم چنین مسطور است:

قسم بآفتاب حقیقت که از افق سجن مشرق در عراق وقتی شد که خود جمال قدم روح من فی ملکوت الأمر و الخلق له الفداء بر حسب ظاهر پیراهن عوضی نداشتند همان بود که می‌شستند و خشک می‌نمودند و می‌پوشیدند.

و بالجمله امور مذکوره سبب مزید حسد میرزایحیی<sup>۱</sup> یگرديد و شروع نمود از نوشتجاتش به دوستان خود به نوع اشاره ذکر استقلال و قاهریت جمال مبارک و مقهوریت خویش نمود و همدستانش بیش از پیش به نشر مفتریات و ابراز بغض و عناد پرداختند، چنانکه مشروعه معترضانه از ملا جعفر نراقی به محضر مبارک رسید. و در عین حال الواح و آثار ابهی<sup>۱</sup> علما و مبلغین و مؤمنین را در بلاد ایران روح جاوید بخشیده به نشر امر بدیع برانگیخت. و لاجرم مبعضین و اعداء به تهیج<sup>۱</sup> فتنه و فساد برخاستند.

## عکس ملا جعفر نراقی

سال هیجدهم ظهور واقعات سال ۷۸-۱۲۷۷ هجری قمری ۶۲-۱۸۶۱ میلادی

### فتنه در مازندران و اسر و حبس احباب در طهران 127

آقا میر ابو طالب شهیرزادی از بقیة السیف قلعه مازندران و برادرش آقا سید محمدرضا به نوعی که در بخش سابق آوردیم در مازندران همی سفر کرده تبلیغ امر بدیع می‌نمودند. و جمعی از متعصبین و ملاها موجب شدند که دولتیان هردو برادر را درقریه عرب خیل از توابع بارفروش به چنگ آوردند. و خدا مرادخان سرتیپ رئیس سواران کرد و ترک مازندران ایشان را اسیراً مغلولاً به سوی طهران کشید. و همین که به قریه میستان واقعه به قرب بهنمیر رسیدند آقا لُر آقا از مشاهیر مؤمنین و بقیة السیف قلعه طبرسی نزد مأمورینش تافته اظهار داشت که: مرا نیز با برادران ایمانیم به غلّ و بند کنید و به طهران ببرید. پس وی را نیز مقید و مغلول ساخته با سیدین مظلومین و آقا غلامرضای بهنمیری و آقا محمود چاله زمینی ابن ملا ابوالقاسم از بقیة السیف قلعه مذکور هر پنج را با مشقت و رنج به طهران بردند. و در بهنمیر بهانه جوین شریر خانه آقا غلام رضا را غارت کردند. و گماشتگان دولت در طهران اُسری<sup>۱</sup> را لدی الورد به انبار سیه چال برده به غلّ و زنجیر گران کشیدند و مدتی مدید با انواع جور و جفای شدید در حبس بداشتند. و بالأخره با آخوند ملا صادق خراسانی و آقا شیخ ابوتراب اشتهاردی و حاجی

محمد اسماعیل ذبیح کاشانی و برخی دیگر از مشاهیر احباب که عنقریب شرح گرفتاریشان را می آوریم در زندان به یک بند و زنجیر نهادند.

127 - تحویل به حمل در هشتم رمضان مقارن غروب واقع شد

### ص. ۲۴۲ - سال هیجدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق - ۱۸۶۱ م

و آقا غلامرضا در طول مدت حبس نزار و بیمار شد و به حالت ناتوانی شش ماه از مشقات شدید را تحمل کرد ولی بالأخره از جهت اغذیه و اشربه نا گوار پر آزار دچار اسهال سخت گشت و به درجه‌ای از ضعف و نقاهت رسید که گوئی استخوانهایش ذوب گردید. و در چنان احوال پیوسته با اذکار و افکار الهیه مانوس بود و روزی قبل از وفاتش به زندانبان التماس کرد تا وی را به حوض آب گذاشتند و بدن خود را شستشو داد و صبح روز بعد درگذشت. پس چهار حمال آوردند و جسد را از محبس خارج کرده دفن نمودند.

و آقا لَر آقا از محبوسین مذکور با زندانبانان به اخلاقی سلوک نمود که اطمینان کامل بدو حاصل کرده کلید کنده‌ای محبس را به او سپرده هر وقت می‌خواستند از او می‌گرفتند. و آقا سید محمد رضا با هم حبسانش قریب چهل تن از محبوسین را که از آن جمله احمد قلی‌خان هراتی بود به امر بدیع هدایت نمود. و چنان که در بخش سابق ضمن احوالشان نگاشتیم مدت دو سال و سه ماه ایام حبس را به پایان برده مستخلص گشتند.

### حدوث فتن و بلیات برای احباً در خراسان

آخوند ملاصادق مقدس خراسانی چنان که قبلاً نگاشتیم از مشهد به بغداد آمده چندی در جوار ابهی زیست. و پی به مقامات الهیه برده با قلبی مملو<sup>۸</sup> از امید و نشاط عودت به وطن کرده به راهنمایی و ایجاد شوری جدید در بایان و به تبلیغ بیگانگان پرداخت. و میرزا احمد از غندی و ملا میرزا محمد فروغی از مشاهیر علمای باییه که شرح حالشان را در بخش سابق آوردیم نیز از نار موقده بدیعه الهیه برافروختند. و آقا محمد فاضل قاننی مذکور هم پس از فراغت و مراجعت از عراق عرب با معرفت و تنبهی بدیعتی به وطن خود، جمعی را تبلیغ و هدایت کرده، شهرت به این نام حاصل کرد. لذا ملاهای خراسان موجب شدند که سلطان مراد میرزا حسام السلطنه عموی شاه و

حکمران ایالت آخوند ملاً صادق مقدّس و جمعی را دستگیر کرده به محبس انداخت. و بعد از هفت یوم وی را با پسرش و ملاً علی اصغر و میرزا نصرالله اسیراً با کند و زنجیر به طهران روانه داشت و آنان را در انبار سیه چال مقید و مغلول نمودند. و بعد از دو سال و چهار ماه به نوعی که در بخش سابق آوردیم مستخلص کردند. <sup>127</sup>

### ص. ۲۴۳

و در قائین سید ابوطالب مجتهد برای حسادت و رقابت با آقا محمد فاضل و برای تعصّب و ضدیت با این امر به مقاومت با فاضل و جمعی از احبّاً که به واسطه او گرد آمدند برخاست،



سلطان مراد میرزا حسام السلطنه

### ص. ۲۴۴ - سال هیجدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق - ۱۸۶۱ م

127- در مدّت طولانی حبس آخوند ملاً صادق در انبار طهران علمای خراسان امثال حاجی ملاً هادی سبزواری و غیره به علمای طهران امثال حاجی ملاً علی و حاجی میرزا محمد و حاجی سید اسماعیل و غیره نوشتند که در حقّ وی شفاعت کرده، مستخلص سازند. و آنان خطّی به او نوشتند و با چند آخوند به انبار فرستادند. و احباب خوشحال گشتند که آخوند نجات یافته از انبار بیرون می آید. ولی او به انباردار و مستحفظین محبس که همه را تبلیغ کرده بود دستور داد تا در میدان وسیع خارج انبار بساطی نهادند و با آخوندها ملاقات کرده، مکتوب علما را گرفت و بر هامش آن<sup>۸</sup> این عبارت نوشت: طلب المحتاج الي المحتاج قبیح. و مکتوب را با اظهار ملاطفت و امتنان پس فرستاد. و بعد از خروج آخوند از انبار حاجی میرزا محمد مکرراً نزد علما و غیرهم گفت که: چنان که ملاً صادق مقدّس در عقیدت و آئین خود ثابت و استوار است احدی را از اسلام نیافتم.

ملاّها و عوام را بشوراند و شکایات مفصّله نسبت به اقدامات فاضل و بایان نزد شاه و اولیای دولت فرستاد . و مفتریاتی بدین مضمون نشر داد که جمله محلّلات را حرام و محارم را حلال کردند و اعتقاد به مجازات و مکافات اخروی از قلوب عامّه زائل نمودند . و امیر قائن میر علم خان را از محبّت و اخلاص به فاضل منحرف به عداوت و مقاومت ساخت و امیر گروهی از عوانان غلاظ<sup>^</sup> و شداد<sup>^</sup> برای دستگیری جمع بگماشت . و حسین سیاه با عده‌ای پی گرفتاری فاضل به خارج بیرجند که برای انجام امری شخصی در آنجا توقّف داشت حرکت کردند . و با وی درین طریق مصادف شدند و فی الحال وی را از مرکبش پیاده کرده چکمه‌هایش را در آورده پر از ریگ نموده بر گردنش بیاویختند و پیاده با سر برهنه عودت دادند . آن گاه وی را سوار درازگوش نموده پاهایش را در زیر شکم حمار بسته تازیانه بر او همی زدند و در معابر گردانند . و به همان حال به قصبه سرچاه عماری که در کنار لوت<sup>^</sup> خبیص واقع است و هفده فرسنگ از بیرجند بعد مسافت دارد بردند . و در آن محلّ بسیار گرم بد آب و هوا و اهل دور از تربیت دو ماه محبوس بداشتند . آن گاه حسین سیاه مذکور مامور شد که فاضل را عودت به بیرجند دهد ولی ملاّها به آن مأمور قسی انعام کرده واداشتند که او را سر و پا برهنه و پیاده حرکت داد و بدنش را همی به ضرب تازیانه بیازرد . و بدین طریق وارد بیرجند کرده از آن جا به قریه نوفرست مسقط الرّأس<sup>^</sup> وی بردند . و حکم بود که احدی با او مراوده ننماید حتی برادرانش با او ذهاب و ایاب نداشتند . و در همان هنگام که حسین سیاه و همراهانش پی گرفتاری فاضل به خارج بیرجند رفتند ابوتراب بیگنامی نیز با ده سوار مامور سرچاه شد و جمعی از احباب مانند آقا میرزا محمدعلی ( نبیل قائنی ) و ملاّ علی اکبر و آقا محمدعلی و ملاّ محمدعلی و درویش علی اکبر و آقا احمد و غیرهم را دستگیر کرده محبوس نمود و اذیت‌های گوناگون وارد آورد تا مبالغی نقود گرفته از حبس و قید آزاد ساخت . و پاهای درویش علی اکبر مذکور از صدمه کند متورّم و مجروح شد . سپس آنان را به بیرجند کشیدند تا امیر حسب فتوای مجتهد در باره شان حکم صادر نماید . و از جمله آن جماعت سرچاهی ملاّ محمد مقدّس مردی مسلّم به علم و فضل و زهد و تقوی بود و بر منبر تبلیغ این امر می کرد و سیّد ابوطالب مجتهد مذکور او را به کنار کویر لوت فرستاد که در آن جا وی را رها نمایند تا در کویر هلاک گردد . و مامورین نیز همی دستور را انجام دادند و سائر مظلومین را به محلّشان در سرچاه عودت دادند .

### ص. ۲۴۵

و ملاّها برای آن مرتکب اقدامات مذکوره شدند که بایان خوف کرده از اظهار عقیده و تبلیغ زبان بندند ولی طولی نکشید که به ایشان خبر رسید که بایان سرچاه بیش از پیش جوش و خروش یافتند و میرزا محمد علی مذکور متجاوز از صد کس را در امر بدیع وارد ساخت . لاجرم به هیجان آمده نزد امیر شکایت کردند و نایب

الحکومهٔ سرچاه نیز واقعات را به وی نوشت و او مأمورین چند کسبیل<sup>۱</sup> داشت که به سرچاه رفته بازخواست و تزییقات و تحمیلات و اجبار کردند که مظلومان املاک و اثاثیهٔ خانهٔ خود را فروخته جریمه به حاکم دادند. و حکمران میرزا محمدعلی و درویش علی اکبر را حکم توقیف دو سال در سرچاه داد که در آن مدت از قریه خارج نشدند. و نیز در همان هنگام که حسین سیاه و ابو تراب خان مذکور با هم‌رهانشان برای گرفتاری فاضل و احبای سرچاه رفتند کربلائی محمد سلطان حسب حکم امیر قائن با چند سوار مامور قریهٔ محمودی شد. و آقا سید یعقوب را در شب از خانه‌اش با همان لباس خواب که در بر داشت بیرون کشیدند و در خارج نگاه داشتند. و کربلائی محمد سلطان خود داخل خانه شده کتاب بیان را به دست گرفته ضبط نمود و زوجهٔ سید یعقوب را از خانه بیرون کرد. و آقا سید یعقوب و ملا علی الله را دستگیر نمود و خانه‌هایشان را مقل و مختوم نمود. آنان را جدا جدا محبوس ساخت و اثاثیه و اموال آقا سید یعقوب را ضبط کردند. و ملا علی را چنان به سختی کند و قید نمودند که از حال رفته بیهوش گردید. آن گاه هر دو را به بیرجند کشیدند و در طی طریق زحمت و اذیت بسیار دادند. و آقا سید یعقوب را در بیرجند تسلیم سید ابو طالب مجتهد کردند و او وی را پس از توهین و تحقیر بسیار به داروغه سپرد که در کند و حبس بدارد. و ملا علی را نیز با وی حبس کردند ولی داروغه با ایشان شفقت نموده در شبها آنان را می‌گشود. و بدین طریق آقا سید یعقوب مدت شش ماه و ملا علی سه ماه محبوس بودند و املاک و اموالشان به غارت رفت و عائله‌شان دچار فقر و فاقه شدند.

و آقا سید یعقوب چون از محبس رها گشت خود را به قریهٔ شاخن که در قرب محمودی است رساند و شخصی بر او رحم آورده مصاریفش<sup>۲</sup> را تا مشهد داد و دلالت کرد که به عزم مشهد حرکت نماید. ولی سید ابوطالب مجتهد مجدداً حکم دستگیری را صادر نمود و او لاجرم شبانه بگریخت و خویش را به مغاره<sup>۳</sup> برد ولی پاهایش مجروح گردید و از حرکت بازماند. و یکی از دوستان مطلع از حال و مقامش شده به اتفاق زوجه‌اش به مغاره رفتند خوراک برده جراحاتش را بستند تا پاهایش شفا یافت

### **ص. ۲۴۶ - سال هیجدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق - ۱۸۶۱ م**

و از مغاره بیرون آمده به راه افتاد. لکن سارقین او را گرفته برهنه کردند و ناچار به محمودی رفت و مدت دو سال اقامت جست و بالاخره از جهة تعرض ملاها و حکومت به مشهد مهاجرت نمود و در آنجا با همه سختی و آزار اعدا بزیست. و نیز در همان هنگام رفتن مأمورین مذکور به قصد فاضل و برای سرچاه و قریهٔ محمودی کربلائی محمد کاظم بیگ با عده‌ای از طرف میرعلم خان مامور احبای قصبهٔ درخش گردیدند. و اشرار محل با مأمورین متفق گشتند و افراد احباب را نشان گفته و کربلائی محمد کاظم بیگ همگی را به محضر خویش طلبیده به حاجی عباسقلی (پیر روحانی) اظهار کرد که مأمور است او را به انواع بلیات و عقوبات مجازات دهد. و او در جواب چنین

گفت: من مهیا هستم که تمامت زجر و مشقات را تحمل کنم فقط از خدا صبر و استقامت می‌خواهم. و کربلایی محمد کاظم مطالبه کتاب بیان والواح نموده گفت:

حسب حکم امیر باید آنها را تسلیم گیرم. و اوجواب داد که: کتاب و الواح ضبط سینه من است اگر خواهید بشکافید و بیابید. و بالاخره مبالغ بسیاری نقود از او و از کربلایی محمد حسین و میرزا ابوالقاسم و ملا محمد علی طیب و صدر العلماء گرفتند، آن گاه به بیرجند مراجعت کردند. و حاجی عباس قلی احساس شروع مقدمات فتنه و شورش را نموده پسرش آقا حسین (جوان روحانی) را به بشرویه و تون فرستاد و بعد از چندی باز مأمور از طرف حکومت بیرجند وارد شده مطالبه نقود کرد و حاجی عباس قلی با وجود تنگدستی مبالغی تهیه با نهایت بشاشت در طریق محبت محبوب تقدیم نموده آزاد و آسوده شدند. و در بشرویه به تحریک و تهییج حاجی آقا سید حسن مجتهد اهالی به معاندت برخاستند و متدرجاً به احباً و این طائفه استهزاء و توهین کرده به سب و لعن پرداختند و صدمات و جفا وارد آوردند. و چنان معارضت و معاندت نمودند که احباً ناچار شدند روزها در منازل خویش مخفی و منزوی بوده در ظلمت شبها در نهایت احتیاط با یکدیگر ملاقات کردند. و در یکی از شبها حاجی محمد علی و ملا محمد حسین پسران کربلایی عبدالله و آقا محمد داود از محفل ملاقات به اتفاق زائرین جدیدالورود بغداد به خانه‌های خویش مراجعت می‌کردند و اعدا دانستند و در آن ظلمت شب احاطه برایشان کرده آنچه خواستند زدند و جفا و آزار وارد آوردند و روزی بعد در قصبه انتشار دادند که اجنه به بایان در تاریکی شب حمله بردند. و لذا مأمورین که از طرف حکومت طبرس به موجب تظلمات احباً در بشرویه حاضر شدند به استماع نشریات باطله مذکور اقدامی نکرده مراجعت به طبرس نمودند و فتن مذکوره خراسان تا سال ۱۲۸۱ امتداد یافت.

**سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۷۹ - ۱۲۷۸ هجری قمری ۶۳ - ۱۸۶۲ میلادی**

### **فتنه کاشان و بلیات وارده بر احباب** <sup>128</sup>

در کاشان ملاها به جوش و خروش آمده به مدافعت این طائفه برخاستند و مردم را برانگیختند. و با عیسی خان بیگلربیگی حکمران آن جا و برادرش جعفرخان به تعرض احبا پرداختند و جمعی را دستگیر نموده به محبس انداختند. و از آن جمله ملا باقر جفری را که مردی وارسته و منزوی بود چنان به دارالحکومه و سوی زندان کشیدند که بر زمین افتاده دندانش بشکست، خانه و اموالشان را نهب و تاراج کردند. و در آن واقعه حاجی محمد صباغ یزدی و آقا شیخ حسین نساج در نقب زیر زمینی خانه شیخ مذکور مخفی شده در جلوی نقب

صندوقی را قرار داده و جلوی آن را خشت چیده پوشاندند و چهار شبانه روز در نقب مذکور بدین طریق به سر بردند. و مامورین حکومت چند بار به آن خانه ریختند و به نقب راه نیافتند و در مرهٔ اخیره صندوق را از جای حرکت داده آن دو را دیده به دارالحکومه و زندان برده محبوس و مغلول ساختند. و هر دو بعد از حبس طولانی به شفاعت برخی از اقربایشان جرمی به حکومت داده مستخلص گشتند. و آقا محمدعلی مخمل‌باف را با پسرش آقا محمدباقر به دارالحکومه برده کند بر پا نهادند و عاقبت مبلغی نقود از ایشان گرفته رها کردند. و آقا محمدابراهیم حمای را در جوار خانه‌اش بسته چوب بسیار زدند. آن گاه او و پهلوان رضا و حاجی محمد اسماعیل (ذبیح) و شیخ ابوالقاسم مازگانی و آقا مهدی را پاها در کند گذارده

### ص. ۲۴۸ - سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق - ۱۸۶۲ م

به زنجیر بسته با جمعی سوار به طهران فرستادند و در آن جا به انبار محبوس کردند. و پهلوان رضای مذکور بعد از طول مدّت حبس در انبار وفات یافت و چهار تن دیگر خلاص شدند.

### فتنه در اشتهارد قزوین

و در اشتهارد ملاًها به معاندت این طائفه و خصوصاً به رقابت و حسادت باشیخ ابو تراب برآشفتند. و از آن جمله ملاً ابوالحسن مجتهد همّت بر دفع شان نهاد و چندان شکایت و سعایت<sup>۱</sup> به امرا و علمای طهران نوشت تا عده‌ای سوار دولت پی گرفتاری شیخ رفته او را دستگیر کرده به غلّ و کند نهاده به طهران بردند و در انبار شاهی محبوس و مقید ساختند. و بدین طریق جمعی از مشاهیر احباب از بلاد مختلفهٔ ایران و از عراق در انبار طهران محبوس گشتند و عده‌ای از مظلومان در محبس وفات یافتند و در طهران مدفون‌اند. چنان که شمه‌ای از آن وقایع در دو بخش سابق نگاشتم و سائرین به وسائل متنوعه و برخی چنان که مذکور گشت بعد از مدّتی طویل از انبار نجات یافتند. 1 و در خلال احوال و فتن مذکوره چون اکثر این طائفه جمال ابهی<sup>۱</sup> را من یظهره الله موعود در بیان شناختند

1- ایاتی است از منظومهٔ مثنوی حاجی محمداسماعیل ذبیح کاشانی مذکور که خود را عارف تخلص می‌کرد و در بیان واقعهٔ مذکوره

سرود:

نه نفر بودیم در یک سلسله \*\*\*\*\* دل طپیدی در بدن چون زلزله  
خشت در زیر سر و تن بر زمین \*\*\*\*\* حاضر فرمان گمراهان دین  
مکث بنمودم به زندان من دو سال \*\*\*\*\* تا که گشتم فارغ از هر قیل و قال  
لیک ز اهل قم جوانی پارسا \*\*\*\*\* محترق از فرقت روی بها

با قره زنجیر اندر تیره چال \*\*\*\*\* روز و شب محبوس بودی هفت سال  
 نام نیکویش بدی عبدالرسول \*\*\*\*\* بنده یزدان بُد و عبد رسول  
 حبسیان چون حال او را دیده‌اند \*\*\*\*\* بر خود آن ظلم و جفا بگزیده‌اند  
 ز اهل کاشان پنج تن بودیم ما \*\*\*\*\* حبس در انبار بی داد و وغانه  
 یک نفر از ما خلیل دهر بد \*\*\*\*\* که در انبار ستم بیمار شد  
 عاقبت در شکر و تسلیم و رشاد \*\*\*\*\* سجده بر ابهی نمود و جان بداد  
 دیگری مهدی جوان و با وقار \*\*\*\*\* روز و شب از عشق حق بُد بی قرار  
 نیز هم زنجیر عارف در طریق \*\*\*\*\* بود شیخ کامل العلم شفیق  
 کاو مرخص شد نیامد پیش ما \*\*\*\*\* رو به مازگون باز گشتاندر صفا  
 مدتی شد بود آن عالم خموش \*\*\*\*\* داشت از عشق بها در سینه جوش  
 اهل کین بس حيله‌ها انگيختند \*\*\*\*\* پس به شهر آورده خونس ریختند  
 بعد چند از طوس نه تن از رجال \*\*\*\*\* در ری آوردند با سختی حال  
 با امیر ترکمانان شرار \*\*\*\*\* بسته و دل خسته و در یک قطار  
 بود زیشان پیشوای علم و دین \*\*\*\*\* ملاً صادق شهره اندر سابقین  
 گشت وارد با اهل در شهر ری \*\*\*\*\* با امیر ترکمان در فصل دی  
 چون کشیدندش به انبار ستم \*\*\*\*\* گشت زندان چون گلستان ارم  
 و آن دیگر درویش نصرالله نام \*\*\*\*\* بود با ذکر و دعا هر صبح و شام  
 عاشق حق از بلا بگریخته \*\*\*\*\* لیک غافل کوچه رنگ آمیخته  
 شد اسیر بند و زندان آن جوان \*\*\*\*\* بعد شش مه شد خلاص از آن مکان  
 دیگری خوشخو جوانی مه لقا \*\*\*\*\* بُد علی اصغر به نام آن با صفا  
 در ره حق جورها دید آن جناب \*\*\*\*\* که نیاید در بیان و در کتاب  
 مدتی بودیم با آنها به ذکر \*\*\*\*\* در دعا و درد دائم یا به فکر  
 ز اشتهارد آورده ناگه عالمی \*\*\*\*\* بو ترابش نام مرد کاملی  
 با غلامان شهی آن محترم \*\*\*\*\* وارد ری گشت و زندان ستم  
 از ورودش گشت زندان چون بهشت \*\*\*\*\* حق عیان بودش چه دیر و چه کنشت  
 چار مه در حبس در انبار بود \*\*\*\*\* از عنا بر هیکلش حمی فزود  
 بعد روزی چند بشکست این قفس \*\*\*\*\* بر پرید آن مرغ بی پرواز کس  
 هر تن دیگر ز عشاقان حق \*\*\*\*\* سید و از شوقشان دل محترق

آن دو را آورده از مازندران \*\*\*\*\* قبل از عارف به زندان تو امان  
 نام یک سید رضا گوید رضا \*\*\*\*\* در بلای قید از عشق بها  
 و آن دیگر بوطالب اندر وجد و حال \*\*\*\*\* دائماً در ذکر و فکر ذو الجلال  
 در بلایا رخ فروزان داشتند \*\*\*\*\* آنگین را دل درخشان داشتند  
 دو تن دیگر عوام و با صفا \*\*\*\*\* بوده مجذوب دو میر با وفا  
 مکث ایشان بود در زندان دو سال \*\*\*\*\* مثل عارف بی قرار و بی ملال  
 چارده تن جمع بودیم با صفا \*\*\*\*\* کارمان در روز و شبورد و دعا  
 بعد خوبی بدی از بهرمان \*\*\*\*\* جملگی سرمست آن ربّ جهان  
 ما نمی دیدیم کس غیر از بها \*\*\*\*\* روز و شب آمد به درگاه خدا  
 که خداوندا تو روزی کن لقا \*\*\*\*\* ما همه فانی در امید بقا  
 تا که ما را موعد زندان گذشت \*\*\*\*\* شه مرخص کرد وفرمان را نوشت.

### ص. ۲۴۹

و اوامر و نواهی شان را من قبل الله دانستند و گرچه برای این که در آثار مبارکه تصریح به این داعیه نشده غالباً اظهار نمی کردند ولی در مکاتیب خود و نیز در ذهاب و ایاب به محضرشان القاب و آدابی که درخور آن مقام بود ظاهر و معمول می داشتند. و نیز علما و فضیای بغداد و کربلا به حضورشان فائز شده سؤال از مسائل دینیّه می نمودند

### ص. ۲۵۰ - سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق - ۱۸۶۲ م

و امر بدیع به غایت عزّت و شهرت رسید. لذا بغض و عناد معاندین و مفسدین نیز در عراق شدّت نمود و میرزابزرگ خان قونسول ایران در بغداد و شیخ عبدالحسین طهرانی کمر به مقاومت جمال ابهی<sup>۱</sup> و احباب بستند.

### شدائد وارده از شیخ عبدالحسین و فقهای عراق و نیز میرزا بزرگخان قونسول بر

### جمال ابهی<sup>۱</sup> و احکام صادره از ناصرالدین شاه

شیخ عبدالحسین چنانکه نگاشتیم برای محاجّه<sup>۲</sup> با جمال ابهی<sup>۱</sup> حاضر نشد و تجافی<sup>۳</sup> وی و نیز الواحی که از قلم ابهی<sup>۱</sup> در شأنش صدور یافت در عراق ورد زبانها گشت. لاجرم او و همدستانش مکاتیب مملوّه<sup>۴</sup> از مفتریات به دولت ایران در طهران همی فرستادند و

چندان در خصوص عظمت جمال ابهی<sup>۱</sup> و جمعیت و قدرت دوستان و پیروانش نگاشتند که موجب بیم و هراس شاه گردید چه که نوشتند: ایلات و قبائل بابی شدند چنانکه ایشان می‌توانند در یک روز متجاوز از صد هزار بابی از جان گذشته جمع آورند و بسیاری از رؤسای ایران منتظرند که ایشان به سمت ایران حرکت نمایند تا کار دولت ایران را خاتمه دهند. لاجرم صورت فرمانی از شاه برای شیخ عبدالحسین رسید که به هر طریق صلاح داند و بتواند این آتش را خاموش نماید و بر جمیع علما و عمال دولت فرض و محتم است که اطاعت و مساعدت وی کنند. و او فی الحال یکی از امنای خود را با صورت فرمان به نجف و کربلا و غیرهما فرستاده به هیئت مجتهدین ابلاغ داشت که امری چنین مهم در پیش از صوم و صلاة واجبتر است و شاه انجام آنرا به عهده علما گذاشت. و وقتی را معین نمود که همه در کاظمین مجتمع گردند. و میرزا بزرگ خان قونسول نیز از آن گاه که مأیوس از اقدامات والی عراق گردید

جمعی از راهزنان و قاتلین را گماشت که در نیمه شب از دیوار بیت ابهی<sup>۱</sup> داخل خانه شده سفک دم اطهر نمایند. و برخی را بر آن را واداشت که به جمال ابهی<sup>۱</sup> در حین عبور اذیت رسانند و نیز موجب شوند که احباً اقدامی کنند و آنان را نزد دولت عثمانی مفسد قلمداد نماید و پیوسته به این افکار و تدابیر بود. و جمال ابهی<sup>۱</sup> صورت رؤیائی که دال بر عظم مصائب و بلایا بود برای بعضی از دوستان ذکر نمودند که در بیانات مبارکه مسطور است قوله الأحملي:

**ص. ۲۵۱**

اعظم از این بلایا در سراقق قضا مستور است که باید نازل شود چنانچه خوابی در عراق دیده‌ام و از آن چنین مستفاد می‌شود قال و قوله الحق كنت نائماً في ليلة البلاء بعد غفراء اذا رأيت بان اجتمعت في حولى النبیون و المرسلون و هم قد جلسوا في اطرافی و کلهم ینوحون و یبکون و یصرخون و یضجون و انی تحیرت فی نفسی فسئلت عن هم اذا اشتد بکائهم و صریخهم و قالوا لنفسک یا سرّ الأعظم و یا هیکل القدم و بکوا علی شأن بکیت بیکائهم و اذا سمعت بکاء اهل ملاء الاعلی<sup>۱</sup> و فی تلك الحالة خاطبونی و قالوا قد عظم بلائک یا سدرۃ المنتهی و کبر قضائک یا سرّ الآخرة و الأولى علیک بالصبر یا ایه الكبرى و ظهور نقطة الاولى ثم علیک بالصبر یا شجرة القصوى و ظهور القضاء فی ملکوت الأمضاء فسوف ترى بعینک ما لا رآه احد من معشر النبیین و تشهد ما لا شهده احد من العالمین و تسمع ما لا سمعه اذن الأصفیاء و الأوداء فصبراً صبراً یا سرّ الله المکنون و رمز المحزون و کلمته المحتوم و کتابه المخدوم و كنت معهم فی تلك اللیلة خاطبتهم و خاطبونی الی ان قرب الفجر و ارفعت رأسی عن النوم و كنت متفکراً فی نفسی ما بلاء الذی ما شهده احد فی الإبداع و ما حکيته عند احد الی ان حضر لقاء الوجه

احد من علماء العراق الذى سمى بعبدالسلام افندى فلما حضر القيناه و اخبرناه و قصصنا له ما ارانى الله فى المنام وهو حزن تلقاء الوجه بحزن عظيم كذلك كان الأمر ولكن الناسهم فى غفلة ميين .

و در آن احوال برخی از محبین پی به دسائس و تراویر اعدا برده به محضر جمال ابهی<sup>۱</sup> عرض کرده خواهش ملاحظه و احتیاط نمودند و بعضی اصرار کردند که چندی از بغداد مهاجرت فرمایند و چون نار حسد و بغضا سکون یابد مراجعت کنند . و ملا علی مردان کرکوتی ناظر گمرک عراق درخواست نمود که به موطن وی رفته به عمارت علیاء وسیع‌اش که مشتمل بر باغ و حمام است اقامت نمایند و بعد از خمود نار فتنه عودت به بغداد کنند . ولی هیچ یک از امور مذکوره مقبول واقع نشد . و در اغلب شبها تنها از خانه بیرون می‌رفتند و چون با اعدائی که در گذرها به کمین بودند تصادف می‌شد مزاح نموده اشاره به قصدشان کرده به آنان انعام می‌فرمودند و آنان را شرم و بیم احاطه کرده از قصد خود منصرف می‌شدند . و اجباً چون شدت اعمال مبغضین را مشاهده نمودند به محارست هیکل مبارک قیام کردند و در ایام و لیالی که جمال ابهی<sup>۱</sup> در قهوه‌خانه می‌نشست چند تن از دور و نزدیک

### ص. ۲۵۲ - سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق - ۱۸۶۲ م

مراقب بودند . و میرزابزرگ خان رضا نامی از اشرار اتراک را تشویق و ترغیب کرده مبلغ صدتومان و یک اسب سواری و یک زوج طپانچه داده مقرر داشت که به هر طریق میسر شود جمال ابهی<sup>۱</sup> راشهید نماید و متعهد شد که کسی متعرض او نگردد . و رضای مذکور پیوسته مترصد موقع مناسب بود تا روزی خبر یافت که به حمام رفتند و فی الحال عبا پوشیده در زیر عبا طپانچه گرفت . و حین غفلت آقا نجفعلی زنجانی و آقا محمد ابراهیم امیرکاشانی<sup>129</sup> که ملازم هیکل مبارک بودند داخل حمام شد و در داخل حمام مقابل جمال ابهی<sup>۱</sup> که برهنه شدند قرار گرفت . ولی در آن حال منصرف از عمل شده به رختکن حمام برگشت . در آن وقت آقا محمد ابراهیم امیر وی را دیده شناخت و دست به قبضه قمه برد . رضا نگاهی بدو نمود و با تبسم از رختکن خارج شد . و رضای مذکور شرح ما وقع را بعد از مهاجرت ابهی<sup>۱</sup> از عراق برای بعضی از دوستان حکایت و نیز ذکر کرد که : نوبتی در کمین بودم دیدم که ایشان با آقامیرزا موسی از مسافتی دور می‌آیند و مرا چنان وحشت و اضطراب احاطه نمود که پیشتاب دولول از دستم بیفتاد . همین که نزدیک رسیدند به آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> فرمودند : پیشتابش را به دستش بده و راه خانه‌اش را بنما که راه گم کرده

129 - احتمالاً منظور مؤلف محمد ابراهیم امیر نیریزی یا محمد ابراهیم ناظر کاشانی بوده است.

است. و بالجمله احبای بغداد در آن ایام پراز خطر در شبها به خواب نمی رفتند و میرزایحیی<sup>۱</sup> به سمت بصره رفته به کفش فروشی مشغول گشت.

## کیفیت اجتماع مجتهدین شیعه عراق در کاظمین و دسائس میرزا بزرگ خان و شیخ

### عبدالحسین

مجتهدین شیعه عراق در کاظمین مجتمع شدند و به آرزوی تقرّب پادشاه با حضور شیخ عبدالحسین در خصوص امر بدیع و جمال ابهی<sup>۱</sup> مشاوره و مذاکره نمودند. و به صدد برآمدند که همگی حکم جهاد بدهند با ایرانیان و شیعیان به یکبار هجوم برده ریشه این امر را برکنند. و از این سو احباً مهیا بودند که هرگاه هجوم واقع شود، مدافعه کنند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> با نهایت سکون و عدم اعتنا ایشان را امر به صبر و سکون و توکل علی الله همی فرمودند. و در آن احوال نیمه شبی میرزا ابراهیم طیب که ارادت به جمال ابهی<sup>۱</sup> داشت تفصیل ماقع را نوشته از لای درب خانه انداخت. چون مکتوب را گرفتند خطّش را شناختند. و نیز آقا سید حسین روضه خوان که در طهران سابقه محبت و اخلاص داشت.

### ص. ۲۵۳

در عراق به قصد زیارت مقامات متبرکه که مقیم بود و در ظلمت شب تبدیل عمّامه و لباس کرده با مراعات احتیاط به بیت ابهی<sup>۱</sup> وارد شد و از غصن اعظم جویای جمال ابهی<sup>۱</sup> گردید. فرمود: بیرون رفتند. سید در کمال تعجب و استغراب<sup>۲</sup> عرض کرد: جمیع علمای کربلا و نجف و کاظمین و نیز قونسول ایران مجتمع شده می خواهند بر شما هجوم نموده جهاد کنند. فرمود: اعتنائی نیست. سید عرض کرد: بسیار محلّ خوف است. فرمود: اندکی مکث نموده چای تناول کنید، جمال ابهی<sup>۱</sup> می آیند. سید را چای و تسلی دادند تا جمال ابهی<sup>۱</sup> وارد شدند. سید ما وقع را معروض داشته گفت: مفسدین با نهایت جدّ و مکر عزم هجوم دارند و دسته ای از اکراد که متجاوز از صد نفرند فردا شب به بهانه سینه زدن که درین ماه محرّم عادت ایشان است و با بیرق و مشعل به خانه های بزرگان می روند این جا نیز خواهند آمد. در خانه را باز نگذارید که مثل کربلا خواهد شد. فرمودند: مطمئن باش تا وقت نرسد احدی را بر ما تسلطی نیست. در حصن حمایت حقیم و او حافظ و ناصر ماست. به او ناظر باشید. به این امور اعتنائی نیست. ولی احباب عرب این قضیه را شنیدند و همه مسلح شده در بیرونی بیت شب بعد مجتمع گشتند. گفتند: نمی گذاریم نظرشان به بیت بیفتد. و جمال ابهی<sup>۱</sup> آنان را دستور تفرّق دادند و همین که جمعیت اکراد با علما و مشعل سینه زنان به دربیست رسیدند جمال ابهی<sup>۱</sup> به آقا میرزا موسی فرمودند: در را باز کن. و جمیع را داخل محوطه بیرونی نموده پذیرائی و میهمان نوازی به جای آورد. چون همه داخل شدند و شربت گلاب نوشیدند، جمال ابهی<sup>۱</sup> در تالار به کمال عظمت جلوس نموده نوازش و عنایت فرمودند. حسب الامر به همه چای دادند.

اعمال و اقوال ابهی چنان در آن گروه تاثیر کرد و متحیر و شادمان گشتند و دعا گویان از بیت خارج شدند. و با یکدیگر به نوع تعجب اظهار می کردند که چگونه حالت هیجان و عنادشان مبدل به محبت و خضوع گردید. و در خلال اوضاع و احوال بیمناک مذکور سید حسین متولی قمی از کربلا عریضه به محضر ابهی فرستاده استدعا نمود که چندی به جانی دیگر انتقال کرده ترک مرآوده فرمایند و در جواب وی لوحی فارسی صدور یافت که صورت آن را به علما و رؤسای نجف و کربلا ارسال داشتند و همه اظهار تعجب و حیرت نمودند. و ابتدای لوح مذکور چنین است:

شگر شکن شوند همه طوطیان هند      زین قند پارسی که به بنگاله می رود

الی قوله الأهلی:

**ص. ۲۵۴ - سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۲ م**

چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن. ستر و حجاب را سوختیم و چون نار عشق برافروختیم... فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم. بدعا بلا را طالبیم تا در هوای قدس روح پرواز کنیم و در سایه های شجر انس آشیان سازیم... ما هی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید؟ بل تن این را زندان است و کشتی آن را سجن.

الی قوله:

تازمان آن نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرت نیست و چون وقت آید بجان مشتاقیم و طالب. نه تقدیم یابد نه تأخیر...  
 إِنَّ يَنْصُرُكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنَّ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ بَعْدَهُ.

و در حق شیخ عبدالحسین چنین مسطور است:

آنچه در دل دارد از مکر و رموز \*\*\*\*\* نزد حق پیدا درخشان همچو روز

تَبَّأً لِقَاضِ أْتَى فِي حُكْمِهِ عَجَباً \*\*\*\*\* اَفْتَى بَسْفَكَ دَمِي فِي الْبَيْتِ وَ الْحَرَمِ

این ایام طوماری از ظنون خود بطهران فرستاده چه خوب بود یک مجلس ملاقات نماید و بر امور مطلع گردد و بعد از آن حکم راند. آخر هم معلوم نیست که خیر بیند و یا کام دل حاصل نماید حاکم مقتدر در میان است و از ظلم احدی نمی گذرد.

و بالجمله شیخ عبد الحسین و میرزا بزرگ خان خواستند فتوی عموم مجتهدین را حاصل کرده عموم ایرانیان را به هجوم وادارند. ولی رئیس مهم آنان یعنی حاج شیخ مرتضی الانصاری چون از مقصودشان مطلع نبود از نجف به عزم کاظمین روانه شد و در قرب بغداد سقوط از مرکب یافته پایش صدمه خورد و با آن حال به کاظمین در مجمع ایشان وارد شد. سخنان شان را شنید و از فکر فاسدشان مطلع گشت لذا از مجلس برخاست و مداخله در

امرشان نکرد و به اصرارشان گوش نداده عزم عودت به نجف نمود. و در خارج کاظمین وی را تصادف ملاقات با میرزا حسن گل گلاب دست داد و به واسطه او تحیات به محضر ابهی<sup>۱</sup> ابلاغ داشته پیام کرد

**ص. ۲۵۵**

که: من در آغاز مطلع از مقصود علما نبودم و الا از نجف بدانجا نمی رفتم و حال دعا می کنم که خداوند شما را از شرور ایشان محفوظ دارد. و این سبب شد که در اقدامات شیخ عبدالحسین و متفقینش ضعف و فتور حاصل گردید. و دیگر آنکه جمال ابهی<sup>۱</sup> به حکومت بغداد ابلاغ فرمود که: اگر علما و فقها را عناد و خیال فسادی نیست در مسجدی حاضر شوند و محاجه می کنیم تا حقیقت و بطلان امر واضح شود. و لذا چون حکومت اطلاع یافت که علما هیجان کرده می خواهند عوام را بشورانند به حالت تغیر چنین گفت: اینجا مملکت ایران نیست و اگر مقصود این گروه ایجاد شر و فساد است هرگز اقتدار انجام آن را نخواهند یافت. و اگر قصد تحقیق امر دارند مهیا باشند تا من علمای هر ملتی را بطلبم و از ایشان نیز بخواهم که حاضر شوند و احتجاجات<sup>۲</sup> و مناظرات نوشته گردد و بعداً موازنه می کنیم تا معلوم شود غالب که و مغلوب کیست. و اگر جز این کنند همه را در دجله غرق خواهم کرد. و این سخنان

به سمع علما رسید لذا جرئت اقدام نیافتند و از آن سو جمال ابهی<sup>۱</sup> فرمودند: مقصد این گروه اگر فهم مطلب است ما متعهدیم که آنچه بطلبند انجام دهیم. و اگر شورش است والله المهیمن القیوم دو نفر می فرستم که جمیع را تا دروازه کربلا بدوانند.

و آقا محمدرضا شیرازی چنین نوشت که: جمال ابهی<sup>۱</sup> روزی بعد از اجتماع علما در بیرونی خانه با چند تن از احباب بودند و دو نفر اغیار حضور داشتند. روی به احباً نموده چنین فرمودند: آیا خبر دارید حضرات اجتماع نمودند که جهاد کنند لکن والله الذی لا اله الا هو دونفر بیشتر نمی فرستم که ایشان را به کاظمین راجع کنند. آن گاه روی به آن دو نفر کرده فرمودند: خبر برسانید. و ایشان رفته خبر بردند. و چون امور مذکوره اجتماع علما راعقیم و بی نتیجه ساخت و احتقار<sup>۳</sup> و فقدان اقتدارشان واضح گردید بدان صدد شدند که اعمال خود را بصورت حق جلوه دهند لذا حاجی ملا حسن طهرانی مشهور به عمو را به محضر ابهی<sup>۱</sup> فرستاده خواستار جواب از سؤالات چندی شدند. و ملا حسن عمو به واسطه زین العابدین خان فخرالدوله به محضر ابهی<sup>۱</sup> تشرّف یافت سؤالات را عرض کرده اجوبه کافیه شنیده قانع گردید. آن گاه معروض داشت که:

**ص. ۲۵۶ - سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۲ م**

در فضل و علم و قدرت و قوت بیان شما جای شبهه نیست ولی این به تنها عامه را کفایت نکند و معجزه لازم است که حجّت و نیز موجب اطمینان قلوب عامه گردد. فرمودند: هرچند مظاهر الهیه در هیچ عصر به اقتراحات مردم اعتنا نکردند ولی ما از شما قبول می کنیم بدین شرط که چون علما مجتمع شوند فکر و مشورت نمایند و در

امری از امور متفق گردند بنویسند و جمیعاً مَهر نمایند که اگر آن امر ظاهر شد و انجام یافت دیگر اعتراض نکرده بر حقیقت یقین نمایند و ما هم نوشته می‌دهیم که اگر ظاهر نشد بطلان ثابت و آنچه بخواهند معمول دارند. ملاًحسن عرض کرد: الآن قد حصحص الحقّ. دیگر سخنی باقی نماند و برخاسته به نجف عودت کرد. و چند روز گذشت و اثری بروز ننمود. آنگاه به واسطه زین العابدین خان فخرالدوله پیغام فرستاد که: به هیئت علما ابلاغ کردم و قبول نکردند لذا خجلت و شرم مرا مانع از حضور است. و ملاًحسن مذکور چون به ایران رفت در هر بلدی و هر محفلی علی الملاً ما وقع را بیان کرد و بعضی امور دیگر به نوع اغراق ذکر نمود و از هیبت و عظمت و جمعیتی که درب بیت ابهی<sup>۱</sup> صف بسته ایستاده بودند و او به چه کیفیتی و آداب وارد گشته می‌ستود. <sup>130</sup> و بالاخره شیخ عبدالحسین و همراهانش با میرزا بزرگخان متوسّل نامق پاشا والی بغداد شدند که جمال ابهی<sup>۱</sup> و جمیع احباب را دستگیر کرده به ایران بفرستند. و بدین طریق نیز نزد اهالی شهرت یافته مسلم گردید و آحاد این طائفه در عراق در اندیشه جان و مال و عیال خود بوده دیدگان نشان شبها به خواب نمی‌رفت. در آن احوال صباح روزی جمال ابهی<sup>۱</sup> آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> را طلبیده و اوضاع حاضره را روشن نموده آنگاه به این مضمون فرمودند: مکتوبی که در تعدّیات میرزا بزرگ خان به میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ایران نوشتم جواب نیامد و کار الآن به جایی رسید که اگر جلوگیری نشود خون جمعی ریخته شود. چاره نیست مگر اینکه بعضی تبعه دولت عثمانی شوند. دستور دادند که عده از احباب تبعیت دولت عثمانی را قبول کنند و به والی نیز اطلاع دادند. و او در صدد بود که خدمت تازه نسبت به دولت متبوعه خویش انجام دهد و موقع را مغتنم

### ص. ۲۵۷

شمرده پذیرفت. و جمال ابهی<sup>۱</sup> به آقا محمد رضای گُرد که معروف نزد والی و آشنا به قوانین حکومت عثمانیه بود سپرد تا احباب را دو دو نزد والی برد تعریف کرده تذکره تبعیت برایشان گرفت. تا آنکه در طول قرب بیست روز برای یکصد و بیست تن تقریباً تذکره گرفت. و نامق پاشا به کمال محبت سلوک کرده به حفظ و حراست پرداخت و لذا شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگ خان دچار خیبه<sup>۲</sup> و خسران و اندوه بی‌پایان شدند. و همین واقعه سبب گشت که آن دو مخذول<sup>۳</sup> و معزول نزد دولت ایران واقع شدند.

130 - ملاًحسن (عمو) \* در کرمانشاه حضور عمادالدوله حکمران عین واقعه را با بعضی اغراقات حکایت کرد. از آن جمله این که محبان ابهی<sup>۱</sup> کوچه را با مژه خود رفتند. و اغراقاتی در وصف باغچه بیرونی گفت: دورخانه از حجره به حجره همی رفت و پرده بالامی رفت. و چون میرزاغوغا شاعر در آن محضر حاضر بود تمام مطالب را به محضر ابهی<sup>۱</sup> نوشت. و نیز ملاًحسن در طهران منزل میرزا سعید خان وزیر امور خارجه به همین طریق حکایت کرد و میرزا رضا قلی برادر جمال ابهی<sup>۱</sup> حاضر بوده مکتوب مشروح به بغداد فرستاد.

● - برای شرح احوال ملا حسن عمو (کلکناری) که جناب فاضل او را ملا حسن طهرانی خوانده به تاریخ امر بهایی در روشنگره در همین سایت مراجعه فرمایید.

## شمه‌ای از سلوک و خصال و اقوال و احوال جمال ابهی در بغداد

و جمال ابهی از آغاز قیام بر ترویج و تنظیم و تکمیل و تقویم امر باب و بایه در بغداد صیت عظمت و قدرتش در عراق و ایران و غیرهما پیچید و معاندین ازهرسو به مقاومت برخاستند جنابش مورد تردد زوآر و توجه انظار اولی الافکار گردید و با هریک و در هر موقع رفتار و سلوکی فرمود که حفظ مقام دولت و ملت ایران را در بر داشت. و در عین حال تمام شئون و خصال عظیمه مظاهر الهیه را آشکار ساخت چنانکه در هنگام شدت تعرض فقها و قونسول دولت ایران و تسامح حکومت عثمانی جنرال قونسول انگلیس مقیم بغداد سر کلنل آرنولد بروز کمبل<sup>131</sup> طرح معاشرت و محبت ریخته اظهار حمایت و مساعدت نمود و خواست جمال ابهی را به قلمرو حکمرانی دولت خود مسکن و مقام دهد. و چنین معروض داشت که اگر اقامت در انگلستان را مایل نیستید اقامت در بمبئی که تماماً مرکز مسلمین و آداب و رسوم اهل شرق است اولی و انسب می‌باشد. ولی جمال ابهی قبول نفرمودند. و نیز میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان ارمنی، میرزا عباس خان طهرانی را به محضر ابهی در بغداد فرستاده معروض داشت که: من در طهران دست به کار شده و ارکان دولت را با خود متفق کردم و انجام یافتن این کار موکول به آن است که از طرف شما مدون شود. در جواب مرقوم فرمودند که: پدرت مرد عاقلی بود و تو چرا به این درجه نادانی؟ زیرا همین اشخاص که با تو اظهار اتفاق کردند به قصد هلاکت برمی آیند و ناچار عنقریب از طهران به این صفحات خواهی آمد. و میرزا عباس مذکور معتقد و مطمئن به بیانات مبارک نشد

### ۲۵۸ - سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۲ م

و به خیالاتشان اشتغال داشت که ناگاه ملکم خان از طهران فرارنموده، خود را به بغداد رسانید و به محضر جمال ابهی وارد شد ولی صلاح چنین دیدند که در جای دیگر منزل کند و مطمئن باشد که کسی را بر او تسلطی نخواهد بود.

ملکم خان علیه الرحمۃ و الرضوان پنجاه سال به نشریات سیاسی پرداخت و ایران را مملو از روزنامه قانون نمود و مؤسس تحریک افکار گشت عاقبت دیگران در میان آمدند و های و هوی بلند نمودند و زحمات پنجاه ساله و درپردری و آوارگی او این شد که در وقت شدت مرض آنچه نوشت و خواست که یک نفر از رفقای ایران در وقت وفات حاضر شود و وصیت های آن آواره را بشنود ممکن نشد در اوتل در نهایت یأس و ناامیدی و گله از یاران ایرانی فوت شد رحمه الله علیه فی الحقیقه آن بیچاره از منصب عظمی و لقب نظام الدوله و عزت و اقبال در ایران

محروم شد و در جهان سیاسی طَرفی نیست و ثمری ندید و نامی که منتها آرزوی او بود نیافت مایوس و محزون از این عالم رفت و هر یک از جمهوری طلبان خود را اعظم از او می شمرد ع



**ص. ۲۵۹**

و میرزا بزرگ خان قونسول اظهار داشت که از طهران امر به دستگیری او رسید و ملکم خان مضطرب گشت و از محضر مبارک چاره خواست. جمال ابهی<sup>۱</sup> او را به سرایه حکومتی روانه کرده به دست والی سپردند. و والی او را با احترام به اسلامبول فرستاد. و نیز عباس میرزا نائب السلطنه بن محمد شاه که منفی به عراق بوده و در فکر زوال سلطنت ناصرالدین شاه و استقلال خویش ایام و ساعات می شمرد، نوبتی اذن تشرّف به محضر ابهی<sup>۱</sup> خواسته اجازه نداده، فرمودند: مصلحت او نیست زیرا چون شیخ عبدالحسین اطلاع یابد همین را وسیله کرده طوماری به طهران می فرستد و افترائی بندد که با هم برضد دولت ایران متفق شدند و عنقریب چنین و چنان خواهند کرد. معذک نائب السلطنه ممنوع شد و روزی که خبر یافت جمال ابهی<sup>۱</sup> در قریه و شّاش اند و محضر مبارک خالی از ایرانیان معاند است با تبدیل لباس به عنوان شکار بدان سو حرکت کرد و نزد خیمه جمال ابهی<sup>۱</sup> فرود آمد. و آقامیرزاموسی<sup>۱</sup> کلیم را واسطه ساخته ساعتی تشرّف به حضور یافت. و جمال ابهی<sup>۱</sup> چون تقریرات او را استماع فرمودند و افکارش را پریشان مشاهده کردند،

لختی نصیحت گفتند و به اخلاص نسبت به دولت ایران وی را خواندند و با دلائل واضح بطلان و عقم<sup>۱</sup> افکار غیر عمیقش را مجسم ساختند. و لذا چون از آنجا خارج شد پیوسته به عداوت قیام کرد.

و نیز میرزا فضل‌الله وزیر نظام برادر مهتر میرزا آقا خان صدر اعظم پس از عزل برادر چون دست خویش را از همه جا کوتاه دید به عراق رفت و در بغداد کراراً به بیت ابهی<sup>۱</sup> وارد شد و در افکار و امانی<sup>۱</sup> باطله اش استعانت جست. و جمال ابهی<sup>۱</sup> مشفقانه وی را همی نصیحت فرمود که: اکنون سنین عمرت از هشتاد گذشته و از شاه ایران پیوسته و ملاطفت ها دیده حق وفاداری را فراموش مکن و خود را به کفران نعمت محروم مگردان و در فکر توشه<sup>۱</sup> راه آخرت باش.

و او بالاخره چون نومید گشت روزی چنین عرض نمود که: شما مرا پیر و از کار افتاده پنداشته‌اید ولی سوگند می‌خورم که چون بشنوم برادرم باز به مقام صدارت منصوب شد سه روزه بر اسب خود را از بغداد به طهران می‌رسانم و به مجازات و مکافات دوستان و دشمنان می‌پردازم. و جمال ابهی<sup>۱</sup> پس از این سخنان دیگر با وی در این خصوص همکلام نشدند و فقط با وی اظهار تفقّد و موهبت فرموده تسلی خاطر می‌دادند. و او بعد از چندی به طهران رفت و در آنجا با آشنایان و مقربان درگاه چنین گفت که: ایشان بابی‌های بغداد را امر به کشتن من دادند و به تدابیر و وسائل خود را محافظت کرده از عراق بیرون آمدم.

### ص. ۲۶۰ - سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۲ م

و برخی از دوستان جمال ابهی<sup>۱</sup> او را توییح کرده، گفتند که: آیا تلافی آن همه مهربانی که از ایشان در بغداد دیدی این بود که چنین مفتریات نسبت دهی؟ و او جواب گفت که: این سخنان را نظر به مصالح خود گفتم و دولت ایران را اکنون بر ایشان دسترسی نیست تا مضرّتی برساند ولی مرا برای مراوده‌ایکه کردم ممکن بود هلاک سازد. دیگر اینکه حاجی میرزا احمد کاشی که از کاشان به عراق آمده درخان دفتر بغداد حجره تجارت باز کرد. چند بار مرتکب رفتار ناپسندیده گردید ولی نظر به عنایت در حقّ اخوانش حاجی میرزا جانی شهید و حاجی محمد اسماعیل (ذبیح) عفو و اغماض فرمودند. تا آنکه روزی شاهزاده خانم مادر عین الملک که به عزم زیارت کربلا آمده درب حجره وی متاعی را گفتگو کرده خواست بخرد تشاجر و تشدّد با یکدیگر کردند. و حاجی سخنی گفت و یکی از فرّاشان قونسولگری ایران حاضر بوده به حاجی دشنام داد و کار بدانجا انجامید که شاهزاده خانم به قونسولخانه ایران شتافت و با میرزا بزرگ خان قونسول برآشفته شکایت و ملامت کرد. و او گماشتگان خود را بفرستاد و حاجی را به قونسولخانه کشیده حبس نمود و خواست او را به طهران روانه دارد. و جمال ابهی<sup>۱</sup> با اینکه همواره احباب را به مسالمت و ملایمت نصیحت می‌فرمودند و از اعمال حاجی نیز بسیار مکدر بودند برای حفظ مقام جامعه دوستان و محض آنکه قونسول بدون رسیدگی و تحقیق حقیقت واقعه حاجی را مورد مؤاخذه<sup>۱</sup> و مجازات قرار داد به همه احباب امر فرمودند که کسی حجره و دگان خود را باز ننماید و چون مردم از علّت و

سبب پرسند جواب گویند که قونسول یک تن از ما را حبس نمود می‌خواهیم بدانیم که چه سبب داشت و احباب را به اتحاد و حمایت از یکدیگر برانگیختند. و میرزا نصرالله منشی کارگذاری را نزد قونسول فرستاده و پیغام کردند که اگر حاجی را امشب رها نکنی آنچه بر سرت آید خود سبب شدی. و میرزا بزرگ خان چنان وحشت نمود که از بغداد به کاظمین رفت و به میرزا نصرالله مذکور گفت آنچه مصلحت داند عمل نماید. و او حاجی را با خود به بیت ابهی<sup>۱</sup> برده تسلیم داد. و این واقعه را میرزا بزرگ خان به نوع اغراق به طهران نوشته اظهار کرد که: کار چنان بر من دشوار شد که مقصّری را یک شب نتوانستم در قونسولخانه ایران نگاه دارم. و مکتوبش سبب عزلش گشت و به طهران رفته به جعل مفتریات و اغراقات موجب مزید بیم و هیجان شاه گردید. و چندی بعد از آن بر جای وی میرزا زمان خان برادرزاده فرّخ خان امین الدوله کاشی منصوب گردید.

### ص. ۲۶۱

چون به قونسولگری ایران قرار گرفت با کمال ادب و دانائی سلوک و رفتار کرد و پیوسته ذکر مساوی<sup>۲</sup> اعمال میرزا بزرگ خان را می‌نمود که او سبب گردید اکثر رعایای دولت ایران تبعیت دولت عثمانی را قبول کردند. و نیز شبی در بغداد جمعی از ایرانیان مجلس عیش و نوشی داشتند و منتهی به قیل و قال و عریده و جدال گشت و مامورین حکومت بغداد همگی را دستگیر کرده به سرایه برده حبس نمودند. و حاجی احمد آقا رئیس امنیه بغداد برخی را که معروف بودند در صبح رها کرده گفت: اگرچه می‌دانم شما به حضرت ایشان نسبتی ندارید ولی چون هموطنشان هستید و بین مردم معروف نمی‌پسندم شما را با امثال این اعمال قبیحه مشهور و محبوس نمایم. و از آن جمله سید متولّی قمی و خیاط کاشی بودند. جمال ابهی<sup>۱</sup> از آن واقعه بسیار متأثر و متغیّر شدند و در حقّشان حکم فرمودند که سه روز متوالی روزه گیرند و درحین افطار کلمات نازل از قلم اعلی<sup>۱</sup> را خوانده مناجات کرده استغفار کنند تا انشاء الله ذنبشان مغفور گردد. و در آخر لوح مرقوم فرمودند که هر کس به این دستور عمل نکند نسبتش از این امر مقطوع است. و از خصال جمال ابهی<sup>۱</sup> و سلوک و محبّت و تواضع اهالی به ایشان اینکه مسافرین و مهاجرین و زائرین عابرین را از بذل و بخشش بی‌نصیب نمی‌فرمودند و همجواریها و همسایه‌ها تا یک محله مورد بذل و احسان می‌شدند و از برایشان هدایا می‌فرستادند خصوصاً مساکین و ایتام و پیران و عجزه را کمال رعایت می‌نمودند. از آن جمله عجزه‌ای در خرابه‌ای که واقع در طریق عبور بود مسکن داشت و همه روزه چون به قهوه‌خانه<sup>۱</sup> اول<sup>۱</sup> جسر<sup>۱</sup> می‌رفتند چون به او می‌رسیدند ایستاده احوال می‌پرسیدند و به دست خود اکرامی می‌نمودند. و گاهی دست مبارک را می‌بوسید و چون می‌خواست رویشان را ببوسد قدّش خمیده و کوتاه بود جمال ابهی<sup>۱</sup> خم می‌شدند تا او به مقصد خود می‌رسید. و به علاوه مقرر فرمودند که هر روزه یک قمری به آن پیره زن داده میشد. و مکرّر می‌فرمودند: من او را دوست می‌دارم لذا او هم مرا دوست می‌دارد. و به این طریق در ایام اقامتشان در بغداد معمول بود و بعد از مهاجرت نیز مقرر داشتند که تا در حیات بود به او داده می‌شد. و

یکی از ملاهای تنومند ایرانی معروف به خاتم المجتهدین که بسیار مزّاح و مضحک بود غالباً به محضر ابهی تشرّف می یافت و سبب سرور و تبسّم مبارک می شد و مورد بذل و اکرام میگردید. و به نوع مزاح بدو می فرمودند: انشاء الله تو خاتم المجتهدین هستی. و او به اشاره بیان ایشان انتقال نمی یافت.

### ص. ۲۶۲ - سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق - ۱۸۶۲ م

و نیز به هر قهوه‌خانه که می رفتند از کثرت عبور محترمین و هجوم طالبین صاحب قهوه‌خانه به ثروت و غنا می رسید و در اواخر ایّام به قهوه‌خانه سید حبیب که کدخدای محلّه و مالک قهوه‌خانه و از مشایخ بود می رفتند. و سید حبیب مذکور قدی رعنا و وجهی نورانی و محاسنی سفید داشت و در اظهار اخلاص و عشق به ایشان قرار نمی گرفت. و هرگاه روزی تشرّف حاصل نمی کرد روزوشب را به حزن و اندوه می گذراند. لذا غالباً در وقت عصر وی را می طلبیدند و معتاد به قند و چای مطبوخ در محضر مبارک گردید و برای او قند و چای مخصوص می فرستادند. گویند پس از مهاجرت ابهی از عراق دیگر کسی سید حبیب را در قهوه‌خانه ندید و در محافل و مجامع احبا باستماع بیانات ابهی کرد همی گریست و چای را ترک نموده می گفت بی حضور در محضر ابهی شرب چای بر من گوارا نیست و تا خاتمة الحیات بدین درجه از محبّت می زیست. و نیز از حمید قهوه‌چی مهر و وفائی عجیب به ظهور رسید. گفت: در محلی که پیوسته هیکل ابهی قرار می گرفت نمی توانم دیگری را بینم و ادامت این شغل بر من ناگوار است. و لذا ترک شغل مذکور نمود و مدام از مدام <sup>۱</sup>حبّ ابهی سرمست بود تا درگذشت. و نیز از خصال ابهی اینکه روزهای جمعه به جامع رفته مشغول به عبادت می شدند و در ایّام مخصوصه برای زیارت کاظمین می رفتند<sup>132</sup>. و پیوسته نزد یار و اغیار در خصوص عظمت مقام اولیای الهیه بیانات بدیعه می فرمودند. روزی شجاع‌الدوله معروف داشت که: احترام و تجلیل شما از ائمه هدی فوق بیان است ولی از بعضی احباب مانند میرزا یحیی و سید محمد سخنانی شنیده شد که موجب حیرت گردید. گفتند: ما بقعه کاظمین را منهدم خواهیم کرد و در آن محل قهوه‌خانه می سازیم. جواب فرمودند که: این گونه اشخاص با ما نسبتی ندارند. و لذا برای احباب چنین تقریر نمودند که: اهل بیان اگر بدین بیان متدینند باید قهوه و قلیان را حرام بدانند. چگونه کاظمین را به قهوه‌خانه تبدیل می نمایند؟ و اگر متدین نیستند چرا امر الهی را متهم می نمایند و بغضما را در دل مردم می اندازند؟ اقلاً مانند دوستان ظاهر حقوق دوستی را مرعی دارند و اگر مقصودشان تبلیغ و نشر امر الله است باید

132- در دوره حضرت اعلی تا آخر ایّام دهه عاشورا را روزه می گرفتند و در ایّام جمال ابهی در طول آن ده روز محزون بودند و در روز عاشورا برای زیارت به کاظمین می رفتند. و نیز جمعیت دسته تعزیه به خانه ابهی می آمدند و حسب الاجازه به اندرون خانه می رفتند و شربت می خوردند و در وقت خواندن اشعار ماتم مخصوصاً دوازده بند محتشم اشکاز دیدگان مبارک جاری می گشت.

چنین بیان نمایند که چون آفتاب حقیقت طلوع نمود، مقام ائمه و اولیا که از اشعه آن شمس اند ظاهرتر و نورانی تر گردید لذا اماکن شان باید مساجد اسرار و مشارق اذکار گردد.

### ص. ۲۶۳

و نبیل زرنندی که غالباً اوضاع و احوال ایام بغداد را از مندرجات تاریخ منشور و منظوم او آوردیم ضمن واقعات ایام مسافرتش از بغداد به ایران در سال ۱۲۷۴ چنین نوشت:

جناب میرزا محمد علی طیب شهید را در همدان ملاقات کردم و از تقدیس امرالله حکایت کرده که: امر الهی از اعمال اهل بیان پاک شد. و گفتم که: من خود در بغداد در حضور مبارک بودم که یکی از ملازمان سفارت تشرّف حاصل نمود و معروض داشت که: ما جمعی از خائنان اهل ایران دیروز گرفتیم و آنها را تادیب نمودیم. یکی از آنها اظهار نمود که از مخلصان حضرت ایشانم و ما به جهت احترام این نسبت او را تادیب ننموده‌ایم تا استفسار نمائیم که تکلیف ما در باره او چیست. جمال مبارک فرمودند: بگوئید احدی در عالم به من نسبت ندارد مگر کسانی که جمیع در اخلاق و اعمال به من اقتدا کنند به نوعی که اگر جمیع عالم بخواهند آنها را از گفتار و رفتار شایسته منع نمایند نتوانند و احدی ایراد بر آنها چه در امور دولت و چه در اوامر دیانت وارد نیارد.

و بعد اشاره به حضرت کلیم فرمودند که: این برادر من میرزا موسی برادر ابی و امّی است و از طفولیت تا حال با من بوده. اگر به امری که منافی دین و دولت است قیام کند و به شما ثابت شود من آن وقت از شما راضی و خوشنودم که او را دست بسته به شطّ بیندازی و غرق کنی و شفاعت احدی را در باب او قبول نکنی. این میزان است نه آنکه هر کس هر عمل قبیحی که می‌خواهد مرتکب شود و خود را به من نسبت دهد و شما قبول کنید. اشک جناب طیب جاری و ساجد و شاکر شدند و گفت که: من بعد از تقدیس و تنزیه حضرت اعلیٰ و امانت و دیانت جناب حجّت زنجانی و شهدا متحیر بودم که اگر امرالله آن بود پس یحییٰ و دیگران چه می‌گویند. و او عزم داشت که به زنجان برود تا اعمال بعضی نراقی‌ها را در همدان ببیند.

### ص. ۲۶۴ - سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق - ۱۸۶۲ م

و نیز نبیل بدین مضمون نگاشت که:

احباً در آن ایام استقرار جمال ابهی<sup>۱</sup> بر کرسی عظمت و اقتدار چنان سرمست بودند که قصور ملوک را بیوت عنکبوت می‌پنداشتند. و اکثر در اطراف بیت مبارک منزل داشتند و هر چند نفر در خانه‌ای ماوی گرفتند. و هرچه از طریق کسب تحصیل می‌نمودند ضیافتی فراهم کرده از جمال ابهی<sup>۱</sup> و غصن اعظم استدعای قبول می‌نمودند. و عیش و عشرتی داشتند که غبطه ملوک بود با آنکه اغلب لیالی با یک قمری<sup>۲</sup> خرما خریده صرف می‌کردند. چنان به حال اتحاد و یگانگی بودند که حتی اشیاء و البسه خود را فراموش میکردند و اختصاصی در البسه و اثاثیه منزل

نداشتند. و اکثری در مقام تزکیه نفس چنان بودند که به غیر ما اراده الله تکلم نمی کردند و همعهد و همقسم شدند که هر که به کلمه‌ای نالایق لب باز کند و یا حرکتی غیرمایحبه الله نماید دیگران وی را متذکر سازند تا تلافی نماید و گر نه مبادرت به اکل و شرب نمی کردند و در آن ایام اغلب به مزرعه و شاش واقع در نیم فرسنگی جنوبی بغداد که شعبه‌ای از دجله منشعب شده و اهالی زراعت می کردند و آقا میرزا موسی کلیم آن را اجاره نمودند. می رفتند و عریشه<sup>^</sup> در کنار نهر ترتیب داده و گاهی خیمه می زدند و جمال ابهی<sup>^</sup> با عائله محض تفریح اقامت می فرمودند. و غالباً وقت غروب مراجعت می کردند و به استقبال می رفتیم و تا قرب بیت در حضور بودیم. گاهی به خانه‌ای مقابل بیت مبارک و به خانه نبوکی<sup>^</sup> و با جمعی از احباب منزل داشتیم می آمدند. و از جمله ساکنین آقا علی و آقا محمد زمان تاجر شیرازی و استاد علی اکبر نجار بودند. روزی هنگام غروب وارد شدند و حجره ما را که تهی از هر گونه اثاث بود ملاحظه نموده فرمودند: هر چند در اینجا هیچ چیز نیست اما در نزد من بر اکثر قصور عالیه برتری دارد چه که دوستان حق با قلبی فارغ به اذکار الهیه مشغول اند. و از درخت سدر خانه که نبوک<sup>^</sup> درشت بسیار داشت مدح نموده فرمودند: اهل بغداد این نبوک<sup>^</sup> را خستای گویند و بسیار دوست دارند. و گاهی میوه آن درخت را چیده به محضر مبارک آورده تقسیم می نمودند. و شاطر رضا و برادرش به خانه‌ای که در اول همان کوچه بود منزل داشتند و خبازی بیت مبارک با ایشان بود. و تنور خبازی و آسیابی که با دو اسب می گردید ساختند و احباب نیز از آنجا نان می گرفتند و تعلق به جمال ابهی<sup>^</sup> داشت. و کُل از آن سفره احسان میهمان بوده، منتعم می شدند. و والدشان محمد صادق تازه از اردکان یزد آمد و نود سال داشت اما از جوانان قویتر به نظر می آمد. جمال ابهی<sup>^</sup> همیشه با او به کمال شفقت و ملاطفت صحبت می فرمودند و به آن خانه می رفتند.

### ص. ۲۶۵

و او بعضی حکایات در کیفیت تصدیقش و در معامله و اطوار ملاهای ایران به عرض می رساند. و چون خیلی تبسم می فرمودند دستهای خود را بلند نموده شکر کرده می گفت: حضرت رسول فرمود هر که مؤمنی را بخنداند مرا خوشنود کرد و هر که مرا خوشنود کرد خدا را خوشنود ساخت و از عذاب دوزخ ایمن خواهد بود. حال الحمدلله من جمال ابهی<sup>^</sup> را خنداندم و مال من بسیار خوب است. و این سخنان موجب سرور و تبسم مبارک می گشت. و اما حال منافقین به غایت افسرده و گمنام بودند حتی بعضی را اعتقاد چنین شد که جمال ابهی<sup>^</sup> نظر به مصلحتی ذکر میرزا یحیی<sup>^</sup> می نمایند و او وجود ندارد. برخی می گفتند در بغداد مستور است و در خیال ملاقاتش نبودند و چنان می دانستند که یکی از بندگان جمال ابهی<sup>^</sup> است. خصوصاً چون لوح سبحان ربی الاعلی<sup>^</sup> و بیان رمز رئیس و الف قائمه بین الواوین از قلم ابهی<sup>^</sup> در تبیین اصطلاحات و معضلات رموز شیخ احسانی و سید رشتی صادر گشت انحاء<sup>^</sup> و ابتدال میرزا یحیی<sup>^</sup> به غایت وضوح رسید. و فرمودند: اعرف ثم اکتف. و بنده را که بی اختیار در اشعار اظهار می کردم امر به ستر نمودند و چون قصیده بها بها نوشته شد فرمودند: اگر این قصیده را

بشنوند نه تنها تو را بلکه ما را هم تکفیر می کنند. ولی بعد منتشر شد حتی به دست درویش ها افتاد که در بازارهای ایران می خواندند و در جای بها بها علی علی می گفتند. از جمله ابیاتش این بود:

سر و کار نی \*\*\*\*\* بجزم تو دلبر و یار نی

دل من یکی و هزار نی \*\*\*\*\* شده مبتلات بها بها

جمال ابهی فرمودند: شبی یحیی نزد من بود و من از امر حضرت اعلی و وقایع آن ایام صحبت می داشتم. ملتفت شدم که یحیی خواست چیزی بگوید و جرئت نمی کرد. ملاطفت نموده او را به سخن آوردم. بگفته پرسید: آیا می شود غیر از حضرت اعلی قائم موعود با همان علامات موعوده ظاهر شود؟ من گفتم: ساکت شو. مردم چه گمانها در حق [ات] می برند و تو چنین سخنی می گوئی.

### ص. ۲۶۶ - سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۲ م

اگر موعود یهود بعد از روح الله و موعود نصاری بعد از رسول الله آمد قائم موعود اهل فرقان هم بعد از حضرت اعلی خواهد آمد. وقتی بساط عروسی آقا محمد جواد تاجر نراقی از دوستان مخلصین در خانه میرزا علی اکبر نراقی به امر مبارک منبسط شد از جمله ملا جعفر هم که در آن ایام در کاظمین ساکن و او را وعده ای خواسته بودند حاضر بود جمال مبارک هم ساعتی تشریف آوردند و چون مراجعت فرمودند الواح مخصوصه مانند لوح غلام الخلد تلاوت شد و جذب بیانات چنان اهل مجلس را اخذ کرد که از خود بی خبر. چون ملا جعفر دید که لوح جمال مبارک چنین حالی در نفوس ظاهر و یکی از نوشته های مضحک یحیی هم خوانده شد و خنده زیاد گشت، گفت: در پیش شما چنین چیزها هم بوده و ما خبر نداشتیم. روزی در کنار باغچه بیرونی بعد از مشی و تغنی آیات بدیعه توقف و به دو درخت گل رازقی که یکی در کمال نمو و قوت و صفا و عطر و دیگر در نهایت ضعف و زردی و بی برگی بود نظر کرده فرمودند: این رازقی ضعیف ضعف خود و قوت رازقی دیگر را میبند به لسان حال میگوید:

نه شکوفه و نه برگی نه ثمر نه سایه دارم \*\*\*\*\* متحیرم که دهقان به چه کار کشته ما را؟

آنگاه فرمودند: هنگام طلوع آفتاب از نورش خجلم که اعمال شب مردم را نشان می دهد و وقت غروب از آن شرمندهم که افعال روز خلق را بیان می نماید. یومی در بیرونی تشریف داشتند به خادم فرمودند شبها ترتیبی دهید که هر شب در محفل نوعی از کلمات بدیعه را تلاوت نماید. یکشب از خطبه های حضرت قدوس و یکشب از بیانات حضرت اعلی و یکشب از آثار قلم ابهی. تا یک شب بعد از ساعت چهار از شب گذشته در کنار باغچه چراغ در مقابل گذارده متوجهاً الی الله نشستند و الواحی از قبیل لوح کل الطعام و خطبه صلاة و سائر آثار تلاوت می نمودند. بعد از تلاوت یک صفحه از تأثیرات مکنونه در کلمات مبارکه چنان اشتعال و انجذابی دست داد که

صوت آیات به اوج اعلیٰ رسید به نوعی که از هر طرف جمعی به شطربیت شتافتند و در حول آن مجتمع گشتند. تا آنکه غضن اعظم از حرم بیرون تشریف آوردند الواح را از دست خادم گرفتند و چراغ را از پیش رویش برداشتند. با وجود این باز لسانش ناطق بود و صوتش مرتفع. آن گاه آقا میرزا موسی کلیم رسیدند و دستش را گرفته به طرف اندرون بردند

### ص. ۲۶۷

و آن شب را در حول سدره المنتهی به روز رساندند. و از جمله وقایع آنکه به هر یک از احباب که از نطق و بیان بهره‌مند و طائف حول ابهی<sup>۱</sup> بودند بیتی از لسان مبارک گرفته آن را سر دفتر ساخته به نوشتن مثنوی پرداختند. بنده این دو بیت را یافتم:

یاد ذکر الله چه آمد در جهان \*\*\*\*\* وجه ذات الله غیب آمد عیان

خیمه هستی ز ذکر آمد پدید \*\*\*\*\* صد هزاران خیمه‌ها از هم درید

و آقا سید حسن علی شیرازی به این بیت مفتخر گشت:

سدره عشق است نار آمد پدید \*\*\*\*\* وادی روح است و یار آمد پدید

به خلیل نحاس این بیت عنایت شد:

چون ازل آمد نرفت از جان علل \*\*\*\*\* پس بجان باز آی، ای شاه ازل

و خیاط کاشانی این بیت را گرفت:

ای جمال الله برون آی از حجاب \*\*\*\*\* تا برون آید زمغرب آفتاب

و از جمله ابیات مثنوی خلیل این بود:

گر گدا باشی تو اندر شهر یار \*\*\*\*\* بر که اندر شهر دیگر شهر یار

و در هر ماهی دوبار در مدح حضرت اعلیٰ و حضرت قدوس قصائد می ساختند و من همیشه در وصف جمال ابهی<sup>۱</sup> می سرودم.

### ص. ۲۶۸ - سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

و در نیمه دوم سال ۱۲۷۹ جمال ابهی<sup>۱</sup> تغییر وضع سابق داده شروع به فتح باب جدی فرمودند چنانکه در هر یوم لوحی شورانگیز جذبه خیز مانند لوح سبحان ربی<sup>۱</sup> الابهی<sup>۱</sup> به اسم حاجی میرزا موسی<sup>۱</sup> جواهری و نیز لوح حور عجاب و لوح غلام الخلد و لوح از باغ الهی و باز آ و بده جامی و هله هله یا بشارت صادر می شد و احباب از جذبه بیانات الهیه مست و مدهوش بودند. بسا شبها بعد از

غروب آفتاب جمعی مجتمع در حجره شده شمع کافوری افروخته بدون خورد و خواب به تلاوت الواح بدیعه پرداخته، وقتی به خود میآمدند که روز قرب وقت ظهر رسید. و چنان مشغول و مفتون ابیات طرب افزا بودند که در سرما نغمات تازه و جذبات بی اندازه بروز کرد. بنده نیز چند غزل نوشتم که از جمله این بود:

جمال یار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن \*\*\*\*\* رخ دلدار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن  
همان دلدار لاهوتی همان رخسار یاقوتی \*\*\*\*\* زشرق نار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن

شبی در حجره بساط مهمانی منبسط و غصن اعظم مهماندار خوان احسان بوده و اصحاب بغداد و کربلا از جمله حاجی سید جواد و شیخ سلطان و سیاح مانند بلبل به ثناخوانی مشغول. و بعد از صرف مائده اَلطَفِ اَعْلٰی کوثر عذب حیوان از خمخانه بیان بدیع رحمن به میان آمد با الحان جذّاب و نغمات رحمانی الواح صمدانی تلاوت شد و حضار در بحور روح غوطه‌ور و از عالم هستی بی‌خبر شدند. و صورت پنج کَنز که در سنین اقامت بغداد به عموم عباد نازل فرمودند، این است:

**کنز اوّل:** قومی در بیرونی بیت قدم می‌زدند و برخی از شاهزادگان ایران حضورداشتند و با آنان تفقّد نموده از اوضاع مملکت پرسیدند. در آن حال یکی عرض کرد: چگونه است با دوستان خود از عوالم دیگر صحبت می‌فرمائید و از ما به غیر از اوضاع سوق و سرایه چیزی نمی‌پرسید؟ گویا ما را قابل و لایق نمی‌شمارید. و مقصودش تعرّض این بود که اشخاص بی‌بهره از علم و ثروت

**ص. ۲۶۹**

را بر ما مقدّم می‌دارید. در جواب فرمودند: آیا می‌دانید که چه کسانی قابل استماع کلام من و لایق این محضراند؟ اگر شخصی را در فضای بی‌منتهی حاضر نمایند که جهاتش غیر محدوده و در جانب یمین جمیع عزّت‌ها و لذّت‌ها و راحت‌ها و سلطنت‌های دائمه غیر مکدّره موجود باشد و در جانب یسار جمیع بلایا و شدّت‌ها و آلم‌ها و نقمت‌ها و مشقّت‌های عظیمه دائمه مهیا و آن شخص را ندای روح‌الأمین مخاطب ساخته گوید اگر طرف یمین را با جمیع آنچه در آن است از لذائذ باقیه بر طرف یسار اختیار نمائی ذره‌ای از قدر و منزلت عند الله کم نشود و اگر سمت یسار را با آنچه از شدائد بی‌شمار در آن است اختیار کنی ذره‌ای بر شان و مقام لدی العزیز المختار افزون نگردد در آن حین اگر در کمال شوق و اشتیاق یسار ذلّت را بر یمین اختیار کند قابل حضور درین محضر است و لایق این کلمات اعظم اکبر. در این مقام، لسان عظمت خطاباً للسّالکین می‌فرماید:

گرخیال جان همی هستت بدل اینجا میا \*\*\*\*\* ورنثار جان و دل داری بیا و هم بیار  
رسم ره اینست، گروصل بها داری طلب \*\*\*\*\* ورنباشی مرد این ره دورشو زحمت میار

و هم در این مقام ورقاء هوپه در ریاض قصیده مبارکه و ورقائیه مترنم است:

رجوت لطفک وصلی هیات لم یکن \*\*\*\*\* بذاک جری شرط ان وفیت توقت

فشرب بلاء الدهر من کل کاسه \*\*\*\*\* و سقی دماء القهر من دم مهجة الخ

و همچنین می فرماید اگر نفسی خود را در دریای خون شناور بیند و ادعای حب مرا نماید از طراز صدق بی بهره و نصیب است.

### ص. ۲۷۰ - سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

**کنز ثانی:** به سائل مذکور فرمودند: آیا می دانید که من از آمدن به این عالم و اظهار امر خود بین امم چه مقصود دارم؟ بگویم تا بدانید. آمده‌ام که در این عالم پر آرایش که از ظلم ظالمین و تعدی خائنین باب آسایش بر تمام وجوه مسدود است بحول الله و قوته چنان عدل و امانت و صیانت و دیانتی در آفاق ظاهر و باهر نمایم که اگر یکی از پرده نشینان خلف حجاب که پرتو جمالش آفتاب را به ذره در حساب نیارد و در شئون حسن و جمال بی نظیر و مثال باشد به جمیع جواهرهای و زینت‌های خارج از احصای اولی النهی مزین و بی سحاب از خلف حجاب بیرون آید و تنها بی رقیب از مشرق ابداع تا مغرب اختراع سفر نماید در هر دیاری دیار و در هر اقلیمی سیار شود انصاف و امانت و عدل و دیانت و فقدان خیانت و دنائت به درجه‌ای رسد که نه دست تعدی و طمعی به ذیل ثروتش دراز شود و نه نظر خیانت و شهوتی به جمال عصمتش باز گردد. تا بعد از سیر در هر دیار با قلبی بی غبار و وجهی پر استبشار به محل و موطنش راجع شود. بعد فرمودند: بحول الله عالم را به این مقام اعلی منتقل خواهم نمود و این باب اعظم را بر وجه کل خواهم گشود. و در این مقام از قلم اعلی نازل شده و در مراتب اهل بها از مصدر امر صادر که: هم عباد لو یمرؤن علیهم ذوات الجمال بأحسن الطراز لن ترتد ابصارهم الیهن ولو یرون وادیاً من الذهب یمرون علیه کمر السحاب کذلک نزل من مالک الرقاب. این است که می فرماید: فسوف ترى الأرض جنة الابهی!

**کنز ثالث:** لسان عظمت در مقام خلوص نیت و پاکی اعمال از هر جهت چنین خطاب فرمود که: اگر نفسی دارای غنائی باشد که فوق تعداد و اندازه عباد است یک شخص فقیر که فقر و مسکنتش مانند غنا و ثروت آن غنی در منتهی درجه باشد به مرور ایام در انعام و اکرام چنان جهد و مبالغه نماید که آن فقیر را مانند ابتدای حال خود غنی و خود را چون بدایت حال آن فقیر پریشان بیند و از قضایای اتفایه مقروض شود و به سبب وجهی قلیل گرفتار شود و از ادای دین عاجز ماند و در میان چهار سوق و معبر به سیاست و تعذیب او مردم قیام نمایند که تا

آن وجه به حصول نرسد استخلاصش میسر نگردد. در آن حال فقیر اوّل که به سبب انعام و اکرام وی غنی آفاق شده بگذرد و نظرش بر رفیق گرفتار خود افتد و در قلبش خطور نماید

### ص. ۲۷۱

که ای کاش آن رفیق نظر به آن احسانهای بی اندازه که به او نمودم مرا از این بلیه نجات دهد به محض خطور این خیال که من به او احسان نموده‌ام جمیع اعمالش از درجه قبول هبوط نماید و از فوز به رضا محروم و از حقیقت انسانیت محجوب ماند. و نیز اگر آن غنی ثانی که به دولت این مدیون مبتلا به آن درجه از غنا رسید در قلبش خطیر کند که خوبست به سبب محبت‌های بی اندازه که این مبتلا به من نموده ازین دین و شدت خلاصش سازم و بقیه عمر براحتش پردازم آن شخص نیز به واسطه این خیال که باز برای انعام سابق او خلاصش نموده نه به صرف انسانیت از کاس خلوص بی بهره ماند. درخت خود را به عالم مذلت کشاند مگر آنکه آن غنی اوّل کلّ آن احسان‌هایی که کرد محض انسانیت خالصاً لوجه الله باشد و عمل آن غنی آخر لله و فی الله و محض اداء وظیفه انسانی بدون ملاحظه سابق و لاحق که آنما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزائاً و لا شکوراً.

**کنز رابع:** لسان عزّت به این کلمه تامّه مبارک ناطق که: اگر اُمّة اسلام به دو کلمه از کلمات ملیک علامّ عامل می شدند کلّ به هدایت مهتدی می گشتند و به سرمنزل قبول و بزم وصول فائز و واصل می گردیدند و به این همه امراض روحانی و اغراض نفسانی مبتلا نمی شدند که قره عیون انبیا و نور دیده سید یثرب و بطحا<sup>132</sup> را بر دار زندق و خود را از تابعین احمد مختار دانند و به اسم موعود قیام نمایند ولی در یوم ظهور هیکل منیرش را هدف سهام سازند. ربّنا افتح بیننا و بین قومنا بالحقّ و انت خیر الفاتحین. و آن دو کلمه مبارکه این است: یا ایها الذّین آمنوا اتّقوا الله و کونوا مع الصّادقین و لا تکوننّ من الذّین قست قلوبهم عن ذکر الله.

132- سید یثرب و بطحا منظور حضرت رسول اکرم و نور دیده سید یثرب و بطحا منظور حضرت اعلی هستند که ایشان را بدار آویخته و با گلوله های تفنگ کشتند.

و هم در این مقام لسان عظمت ناطق که اگر در چند مجلس معدودی با نفوس معاشرت نموده و از شما در او اثری ظاهر نشد البتّه اجتناب نمائید که از او در شما اثر خواهد کرد. و هم در این مقام مولی الأنام می فرماید: اگر نفسی شامه و ذائقه صحیح و سالم داشته باشد به محض آنکه شخص متذکری به منزلش وارد شود هوا را معطر یابد و طعم طعام و شراب را لذیذ و خوشگوار و بهجت افزا

ص. ۲۷۲ - سال نوزدهم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

ادراک نماید و بر عکس اگر شخص غافل‌ی وارد شود هوا را مکدر و اطعمه و اشربه را متغیر نعوذ بالله عن شرّ الغافلین. و می‌فرماید:

با اشرار الفت مگیر و همچنین مصاحبت ابرار را غنیمت دان. و از مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار.  
**کنز خامس:** چون جمال قدم باب بهجت و شادی را بر وجه اهل انشاء گشود به این کلمه عظمی متکلم گردید که: من برای اخذ جواهر به این عالم آمده‌ام اگر ذره جوهری در حجری موجود و آن حجر در خلف ابحر سبعة باشد تا آن جوهر را از آن اخذ ننمایم دست از او برندارم. نیز در این مقام می‌فرماید: حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصر امینی فرستاد. الیوم دین الله و مذهب الله آنکه طرق متعدده و سبل مختلفه را سبب و علت بغضا ننماید. این راهنمای محکم متین کل از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر به مقتضیات قرون و اعصار بوده. ای اهل توحید کمر همت محکم نمائید شاید ارض از ضغینه و بغضای مذهبی پاک گردد.

واز آثار قیمه که یادگار از ایام بغداد برای ابد باقی است سه قطعه شمایل جمال بی‌مثال ابهی<sup>۱</sup> می‌باشد که درویش محمد نامی رسم نمود. و دو قطعه از آن سه جمال زیبا را با کلیچه آستین کوتاه و قبای بلند و تاج و هاج نشان می‌دهد و قطعه سوم درحالی است که عربان و لنگ به کمر بسته در حمام بودند و هر سه قطعه در ارض مقدس حیفاً مخزون و مورد زیارت مخلصین زائرین می‌باشد.

ص. ۲۷۳ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۸۰ - ۱۲۷۹ هجری قمری مطابق با ۶۴ - ۱۸۶۳ میلادی

**وصول امر سلطان عبدالعزیز برای بردن جمال ابهی<sup>۱</sup> به اسلامبول<sup>۱۳۳</sup>** چنانکه نگاشتیم

ناصرالدین شاه به واسطه میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه<sup>۱۳۴</sup> و به اقدامات حاجی میرزا

133 - تحویل به حمل در غره<sup>۸</sup> اشوال واقع شد.

134 - میرزا سعید خان انصاری گرمودی (مؤتمن الملک) (۱۲۳۱-۱۳۰۱ قمری) وزیر امور خارجه ایران در عصر ناصرالدین شاه قاجار بود. این شخص ابتدا از ملاحی خوش نویس و فاضل گرمود آذربایجان و به «ملا محمدسعید انصاری» معروف بود. در ذی القعدة ۱۲۶۴ ه.ق. که ناصرالدین شاه به همراهی میرزا تقی خان امیرنظام از تبریز برای جلوس به تهران می‌آمد ملا محمدسعید در قریه باسمنج برای تقدیم عرض حالی به خدمت امیر رسید. امیر چون خط و ربط او را پسندید وی را به خدمت خود گرفت و هنوز به تهران نرسیده او را منشی و کاتب اسرار خود کرد چنان که در تمام مدتی که امیر بر سر کار بود یک قسمت از احکام و دستورهای او به خط خوش همین ملا سعید که بعدها میرزا سعید شد صادر می‌گردید. بعد از فوت میرزا محمدعلی خان شیرازی وزیر دول خارجه که در هیجدهم ربیع الثانی ۱۲۶۸ ه.ق. (۲۱ بهمن ۱۲۳۰ ه.خ.) اتفاق افتاد میرزا سعید از طرف ناصرالدین شاه به لقب خانی و دبیری مهم خارجه یا به اصطلاح امروزی به کفالت آن وزارتخانه منصوب شد و در ربیع الثانی ۱۲۶۹ ه.ق. رسماً به وزارت خارجه برقرار گردید و بعدها لقب مؤتمن الملک یافت. دوره اول وزارت خارجه میرزا سعیدخان مؤتمن الملک از ۱۲۶۹ تا ۱۲۹۰ ه.ق. یعنی بیش از بیست و یک سال طول کشید تا آن که میرزا حسین خان سپهسالار پس از افتادن از صدارت از طرف ناصرالدین شاه به وزارت خارجه منصوب شد میرزا سعیدخان به تولیت آستانه رضوی رفت. در ۱۲۹۷ ه.ق. پس از عزل سپهسالار بار دیگر مؤتمن الملک

حسین خان سفیر کبیر مقیم اسلامبول<sup>135</sup> به خواهش و اصرار پی در پی سلطان عبدالعزیز خان را بر آن داشت که حکم اعزام جمال ابهی<sup>۱</sup> را از عراق به اسلامبول صادر نمود. و نامق پاشا والی عراق چون از تعددات مجتهدین

به وزارت خارجه برگشت و این بار در این مقام بود تا به سن هفتاد در سال ۱۳۰۱ ه.ق. در تهران وفات یافت. میرزا سعید در انشا و حسن خط و احاطه بر اشعار عربی و فارسی در عهد خود کم نظیر بود.

135- میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله): میرزا حسین قزوینی (۱۲۰۶-۱۲۶۰ شمسی-۱۸۸۱ میلادی) ملقب به مشیرالدوله و بعد ملقب به سپهسالار به مدت ۲ سال صدراعظم ایران بود. او فرزند میرزا محمد نبی قزوینی و برادر میرزا یحیی قزوینی بود. پس از تحصیلات مقدماتی و مدتی تحصیل در دارالفنون به مأموریت‌های خارجی رفت. به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی تسلط داشت. او در دوران صدراعظمی امیرکبیر نزدیک به سه سال کارپرداز ایران در بمبئی بود و مدتی پس از مراجعت از هندوستان کنسول ایران در تفریس شد. در سال‌های آخر صدارت میرزا آقاخان نوری وزیر مختار ایران در استانبول شد. او ۱۰ سال وزیرمختار ایران در استانبول بود و پس از آن هم با رتبه سفیرکبیری دو سال دیگر در استانبول ماند. مشاور حقوقی و همراه‌ترین فرد به سپهسالار حاج قربان‌خان هندویی آملی بود. مشیرالدوله در یک دوره ۲۰ ساله در خارج از ایران به سر برد. در دوره ۱۲ ساله اقامت خود در استانبول جنبش‌های قانون‌خواهی و مشروطه‌طلبی اروپا را که در عثمانی بازتاب گسترده‌ای داشت از نزدیک مشاهده کرد و با تکاپوی روشنفکران عثمانی برای دستیابی به قانون اساسی و بنای مجلس قانون‌گذاری آشنا شد. در سال ۱۲۴۹ شمسی ناصرالدین شاه به عتبات عالیات سفر کرد. شاه در مسیر عتبات اوضاع پریشان مردم را مشاهده کرد. از سوی دیگر در عثمانی اصلاحات مدحت پاشا باعث پیشرفت چشمگیر شده بود و تأسیس نیروی دریایی عثمانی در خلیج فارس موجب تهدید منافع ایران شده بود. میرزا حسین خان در این سفر به عنوان سفیر در استانبول همراه شاه بود در زمینه اصلاحات عثمانی و مشکلات ایران و لزوم انجام اصلاحات با شاه گفتگو می‌کرد. مشاهده عینی تأثیر تنظیمات در عراق و مقایسه آن با اوضاع پریشان اقتصادی ایران شاه را به انجام اصلاحات مصمم کرد. او در پایان سفر به عتبات میرزا حسین خان را با خود به تهران آورد و او را به وزارت عدلیه و اوقاف و وظائف گمارد. مشیرالدوله کمتر از یک سال بعد در ۶ مهر ۱۲۵۰ با لقب سپهسالار اعظم وزیر جنگ و در ۲۲ آبان صدراعظم ایران شد. دوره صدارت او دو سال بود و در شهریور ۵۲ در راه بازگشت از اولین سفر شاه به اروپا بر اثر فشار مخالفان داخلی استعفا داد. با این حال تا مهر ۵۹ مسئولیت وزارت جنگ و خارجه را بر عهده داشت. پس از آن معزول و حاکم قزوین و سپس خراسان شد. در ۳۰ آبان ۶۰ در سن ۵۴ سالگی در مشهد ناهنگام درگذشت. سپهسالار را می‌توان نماینده موج سوم اصلاح‌گری از دوران حکومت قاجار پس از عباس میرزا و امیرکبیر دانست. او در دوران صدارت و وزارت دست به اصلاحات سیاسی و اجتماعی زد. قانون‌گذاری با هدف تغییر حکومت خودکامه فردی به حکومت منتظم (قانونمند) کاهش قدرت حکام و حفظ حقوق رعیت از جمله تلاش‌های جدی او در مدرن کردن حکومت ایران بود. در جهت دیگر با تأسیس روزنامه‌های فراوان سعی در تربیت و آگاهی بخشی عموم کرد. در دوران وزارت جنگ نیز با استخدام معلم از اتریش دست به ایجاد قشون نمونه زد. همچنین با تأسیس مدرسه نظامی (اتامازوری) به تربیت افسران نظامی برای قشون همت گماشت. وزارت عدلیه: مشیرالدوله در سه ماه اول وزارت خود تشکیلات جدید عدلیه را بنیان نهاد. در عدلیه جدید ۶ مجلس جدا (تنظیم قانون تحقیق جنایات اجرا املاک و تجارت) به وجود آمد و برای گردش کارها قانون وزارت عدلیه اعظم و عدالتخانه‌های ایران در ۱۱۹ بند در ۳۰ خرداد ۱۲۵۰ تصویب شد. بنیان این قوانین بر استقلال دستگاه قضایی از اجرائی و ایجاد رویه واحد قضایی بود. دوره صدراعظمی: مشیرالدوله در مهرماه سال ۱۲۵۰ شمسی با فرمان ناصرالدین شاه و با لقب سپهسالار به وزارت جنگ رسید و در آبان همان سال صدراعظم ایران شد. اوضاع نابسامان ایران در نامه سپهسالار به شاه درباره انتصابش به صدارت چنین تصویر شده‌است: وقتی این خدمت را به فدوی سپردید جمیع اعیان و ارکان دولت بقا و دوام دولت را در ایام معدوده می‌دانستند و هر روز منتظر ابقاع اختلال و متلاشی شدن جسد دولت بودند. قانون‌گذاری: سپهسالار تلاش اصلی خود را بر تبدیل حکومت مطلقه استبدادی به دولت منتظم (قانونمند) متمرکز کرد. او با همکاری میرزا یوسف مستشارالدوله دو طرح قانون اساسی به شاه ارائه داد. سرفصل‌های طرح اول یگانگی دولت و ملت حفظ مال و جان و ناموس و آزادی مذهب تفکیک قانون‌گذاری از اجرائی دین از سیاست بود که مورد قبول شاه واقع نشد. طرح دوم که عقب‌نشینی از طرح اول بود با نام لایحه تشکیل دربار اعظم در سال ۱۲۵۱ به تصویب شاه رسید. اساس این طرح تبدیل دستگاه سنتی صدارت به یک هیئت وزاری مسئول است. در این طرح مسئولیت‌های دولت به نه وزارتخانه تقسیم شد هر یک از وزرا در اداره وزارتخانه خود مستقل بود هیئت وزرا مسئولیت مشترک هیئت دولت را بر عهده داشتند و در برابر صدراعظم (رئیس دولت) مسئول بودند و در نهایت صدراعظم در برابر شاه مسئول بود. هیئت دولت اختیار قانون‌گذاری بر اساس رأی اکثریت را داشت. سپهسالار در ادامه تلاش‌های خود قانون تنظیمات را در سال ۱۲۵۲ برقرار می‌سازد. هدف اصلی این قانون تمرکز قدرت سیاسی در پایتخت محدود کردن قدرت حاکمان ولایات و سران قشون بود. از وقایع مهم صدارت سپهسالار امضای قرارداد روتر در سال ۱۲۵۱ شمسی (۱۸۷۲ میلادی) است. طبق این پیمان امتیاز انحصاری ایجاد راه‌آهن از دریای خزر تا خلیج فارس دایر کردن تراموای شهری بهره‌برداری از معادن (به غیر از معادن طلا و نقره و جواهر و معادنی که ملک مردم است) و جنگل‌ها به مدت ۷۰ سال و اجاره گمرکات به مدت ۲۵ سال به بارون زولیوس دو روتر انگلیسی واگذار شد. صاحب امتیاز حق انتقال تمام یا قسمتی از آن را به دیگران داشت. کمپانی اختیار داشت برای سرمایه اولیه ۶ میلیون لیره انگلیسی اوراق قرضه صادر نماید. باید توجه داشت که درآمد سالانه دولت در آن زمان حدود ۳ میلیون لیره انگلیسی بود. در برابر سهم ایران از سود راه‌آهن ۲۰٪ و معادن و جنگل‌ها ۱۵٪ تعیین شد. سهم ایران از سود گمرک هم ۶۰٪ تعیین گردید. پس از امضای قرارداد کمپانی روتر مبلغ ۴۰ هزار لیره انگلیس به نام دولت ایران در بانک انگلستان رهن گذاشت تا در صورت تأخیر بیشتر از ۱۵ ماه در اجرای قرارداد ضبط شود. در نهایت عدم حمایت انگلیس از قرارداد موجب شد که روتر نتواند سرمایه لازم را از سرمایه داران انگلیسی تهیه کند. سپهسالار و مردم: از مهم‌ترین

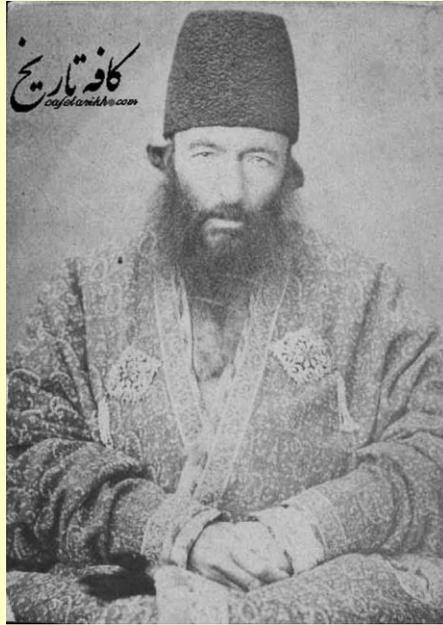
عراق و میرزا بزرگ خان قونسول سابق و سائر معاندین و از اعمال دربار ناصرالدین شاه مطلع بود و از عظمت ابهی آگهی داشت راضی به اقدام مذکور نبود ولی ناچار بدان صدد شد که با کمال رفق و ادب حکم سلطانی را ابلاغ داشته، ایشان را به نوعی که مرضی<sup>۱</sup> و پسندیده است به اسلامبول روانه دارد. ۲۶ مارچ ۱۸۶۳ و در یوم پنج شنبه پنجم فروردین که مطابق پنجم شوال ۱۲۷۹ بود ماموری فرستاده، حضورشان را در سرایه حکومتی طلبید. و جمال ابهی<sup>۲</sup> در مزرعه<sup>۳</sup> و شاش خیمه بر افراشته با احبای<sup>۴</sup> ایام نوروز را در آنجا بسر می بردند. و در روز مذکور لوح ملاح القدس از قلم مبارک صادر شده دوستان از مضامینش که اشاره به انطواء<sup>۵</sup> بساط بغداد و هجرت از آنجا داشت متأثر گشتند و امر به جمع خیام و عزم عودت به شهر کردند. و سوار مأمور در آن حین به محضر ابهی<sup>۶</sup> رسید ابلاغ پیام والی کرد. و جمال ابهی<sup>۷</sup> توسط مأمور چنین جواب فرستادند که: این ملاقات را بسیار مایلم ولی چون سالها است که به اختیار خود بدون وقوع امری وارد محل حکومتی نشدم عذر مرا پذیرفته و جامع را محل ملاقات معین کنند.

اقدامات سپهسالار در جهت حفظ حقوق مردم برپایی تشکیلات جدید عدلیه بود. در قحطی سال ۱۲۵۰ مجلس اعانه برای مبارزه با گرسنگی و بیماری در پایتخت تشکیل داد و حتی از مال شخصی خود برای اطعام فقرا دریغ نکرد. نکته جالب در هنگامه این قحطی احتکار و گرانفروشی غله شهر توسط دو تن از تأمین کنندگان عمده آن یعنی معیرالممالک نظام الدوله و ملاعلی کتی بود. دیگر اقدامات سپهسالار در دوره صدراعظمی و وزارت خود به شرح زیر است: تأسیس کارخانه اسلحه سازی و مهمات جنگی با قوه ماشین بخار، تأسیس پستخانه و انتشار تمبر پستی، سعی در ساده نمودن سبک نگارش در امور حکومتی، تقویت دارالفنون و تأسیس مدرسه اتاماژوری، تأسیس مدرسه سپهسالار و مسجد سپهسالار، انتشار روزنامه های وقایع عدلیه نظامی، مریش وطن و یک سالنامه، استخدام مشاورین و متخصصین اتریشی برای اصلاح امور مالی دولت و بهره برداری از معادن، تأسیس ضرابخانه مرکزی و طرح سکه جدید.

2- اندیشه ترقی و حکومت قانون فریدون آدمیت؛ انتشارات خوارزمی تهران ۱۳۵۱

منابع: 1- تاریخ مشروطه ایران؛ نوشته احمد کسروی

3- شرح زندگانی من؛ مستوفی عبدالله؛ انتشارات زوار تهران



میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه

### ص. ۲۷۴ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

و مامور نزد والی رفته پیام را رساند و روزی بعد در بغداد به محضر ابهی<sup>۱</sup> رسیده گفت مقرر است در فردا که یوم جمعه می باشد قبل از ظهر به جامع واقع در قرب سرایه حاضر شده والی را از حضور خود خیر دهند و جمال ابهی<sup>۱</sup> نیز پذیرفتند.

و در آن شب احباً برای پریشانی فکر خواب راحت نکردند چه این مسلم بود که معاندین با والی مجالس سرّی داشته وی را بدگمان کرده چنین فهماندند که وجود مبارک اعتنا به حکم والی نمی نماید. و نامق پاشا با اینکه به اقوال مردم اعتماد نمی کرد و شخصاً تحقیقات نموده اثری از مفتریات معاندین را نیافت معذکک گمان داشت که به اجراء حکم مذکورفته برانگیزد و حوادثی طلوع کند که به آسانی اصلاح نشود. و اعدا نیز انتشار دادند که اگر والی دست یابد جمال ابهی<sup>۱</sup> را به جایی فرستد که دسترس احدی نباشد. و چون صبح شد جمیع احباب که شغل و حرفه داشتند، حسب الامر با کمال اطمینان مانند ایام دیگر در محلّ کسب و شغل خود نشستند و سائرین در محلّ های خود مانده، بیرون نیامدند. و پیام مبارک را آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> کلیم به همه رساند که به کمال سکون و اطمینان باشند. و در آن روز احدی از احباب ایرانی و عرب در صدد بیت و معابر نبودند. و در وقت مقرر جمال ابهی<sup>۱</sup> آقا محمد رضای گُرد را با خود برده از جسر<sup>۱</sup> گذشتند و به جامع باب سرایه وارد شدند. و آقا محمد رضا را نزد والی فرستاده اطلاع دادند و همین که نظر والی به وی افتاد با حال اضطراب و شتاب پرسید که چه شد. و او عرض کرد که تنها در جامع آمده منتظرند. والی سوگند داده حقیقت واقع را جويا شد و او تکرار همان سخن نمود. پس والی امین خود را طلید و نجوی<sup>۱</sup> کرد و او کهها افندی را با آقا محمد رضا به جامع مذکور روانه

داشت. و آقا محمد رضا درب جامع ایستاده جمال ابهی<sup>۱</sup> را که در قرب ستون‌ها مشی می نمودند به وی نشان داد و خود مراجعت کرد. و همین که نظر مبارک به کهای افتاد وی را ندا کرده فرمودند: مقصود شما منم بیائید و آنچه مامورید بگوئید. و کهای نزدیک شده سلام گفت و بر حصیر مسجد جلوس فرمودند و برخی نصائح الهیه به او گفتند صلاح دولت و ملت را ارائه کردند. و کهای در حالی که آثار صدق و خضوع از او ظاهر بود معروض داشت که: این آخوند (شیخ عبدالحسین) سالها به صدد شما بوده پیوسته سعی می کرد و تا کنون کاری از پیش نبرد. در عهد سلطان عبدالمجید چند بار دولت ایران از باب عالی خواست که شما را به حکومت ایران تسلیم کند و یا از مملکت خود خارج نماید.



میرزا حسین خان سفیر کبیر مقیم اسلامبول

### ص. ۲۷۵ - وصول امر سلطان عبدالعزیز برای بردن جمال ابهی<sup>۱</sup> به اسلامبول

و سلطان جواب داد که ایشان بر ما وارد شدند و ما میهمان را نیازاریم و والیان عراق همگی مدح و ستایش از ایشان نمودند و ایشان را از اولیای الهیه شمردند و ما هرگز چنین شخصی را به دست معاندین نمی دهیم و دولت ایران ناچار ساکت شد. و چون نوبت سلطنت به سلطان عبدالعزیز رسید و تبعیت نیز واقع شد دولت ایران فرصت را غنیمت شمرد و اول خواهشی که در مقام دوستی و اتحاد دولتین اظهار کرد همین مطلب بود و عالی پاشا و

فواد پاشا که زمام امور در دستشان است خواهش مذکور را قبول نمودند. و حال سه ماه است که از باب عالی حکم محکم به نامق پاشا صادر گردید و او خلاف انصاف دانست که بدون تفحص و تحقیق مرتکب چنین امری شود. و مدت سه ماه تفتیش کرد و کذب مخالفین بر او روشن شد. و معذک میزان امتحانی قرار داد که اگر بدون عذر و به نهایت سکون و تنها حاضر شوید این دلیل بر حسن نیت باشد. و اگر حاضر نشوید و یا هیئت اجتماع با خود بیاورید تایید اقوال مخالفین باشد. و حال کذب مخالفین مانند آفتاب روشن باشد و والی از شما قبول معذرت می جوید. این بگفت و فرمان عالی پاشا را بیرون آورده، نشان داد که نوشته بود دولت ایران اطمینان ندارد که ایشان در نزدیکترین بلاد به حدود ایران یعنی بغداد اقامت کند و از این رو رجال دولت علیه مصلحت دیدند که به کمال احترام عزیمت اسلامبول نمایند و میهمان دولت باشند و این مسافرت را به هر نوعی بخواهند باید والی عراق کمال رعایت و حسن خدمت بنماید. و جمال ابهی<sup>۱</sup> فرمودند: چون جمعی به من متعلق و منتسب اند و کفیلی دیگر ندارند و اگذاردن آنان مخالف مروّت می باشد لذا مقتضی است که در مدت یک ماه تدارک اسباب و لوازم سفر نموده تمامت متعلقین و نیز تقریباً بیست نفر برای انجام خدمات همراه بیایند. و اگر تنها می بودم همین ساعت متوکل‌اعلی<sup>۱</sup> الله سواره از دروازه معظم<sup>۱</sup> خارج شده بدون درد و کلفت بر احدی طی<sup>۱</sup> منازل کرده به گوشه‌ای از اسلامبول مقرر می‌جستم. و کھیا را از حالت تسلیم و رضا و صدق و صفا و بیانات‌شان حالت رقت دست داد و اظهار اخجال<sup>۱</sup> و انفعال نموده عرض کرد که فی الحقیقه دولت عظمائی به دست اهل عراق رسید ولی از جهت ناشناسی و ناسپاسی از ایشان اخذ شد. آنگاه برخاسته وعده داد که بیانات مذکوره را به والی برساند و خواهش کرد که نوبتی والی را به فیض ملاقات فائز گردانند و خود به سرایه رفت. <sup>136</sup> و جمال ابهی<sup>۱</sup> عودت به بیت نمودند.

### ص. ۲۷۶ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

کھیا آنچه شنید به والی گفت و او به کمال امتنان و مسرت پذیرفت و از همان شب دستور تدارک سفر داد. و در اواخر لوح مشهور خطاب به مریم که در همان ایام از قلم ابهی<sup>۱</sup> صادر شد و احوال حسودان و معاندان و نیز مصائب وارده آن زمان را مندرج و مندمج<sup>۱</sup> داشتند و نبدّه‌ای از آن را قبلاً ثبت نمودیم چنین مسطور:

باری امر بمقامی منتهی شد که این عبد اراده<sup>۱</sup> خروج از ما بین یا جوج نموده متفرد از کل<sup>۱</sup>، جز نسوانی که لابد باید با عبد باشند حتی خدمه<sup>۱</sup> حرم را هم همراه نمی‌برم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت می‌نماید در حالتی که معینم قطرات دموع من است و مصاحبم زفرات قلب و انیسم قلم و مونسیم جمال و جندم توکلم و حزیم اعتمادم

136 - بعد از مراجعت در حرم مذکور داشتند که دولت این نوع خواهش نموده و وحده به اسلامبول خواهند رفت. این سخن ضجه و ناله احبا را بلند نموده کل مضطرب و پریشان بودند تا حینی که مزده رسید که بدا<sup>۱</sup> شده و اهل حرم و اغصان و منتسبین و بعضی احبا را همراه می‌برند و والی هم معروض داشت که اگر منسوبین و خدمه لازمه را همراه بردارند احسن است. (آقا رضا شیرازی)

كذلك القينا عليك من اسرار الأمر لتكونن من العارفين اي مریم جميع مياہ عالم و انهار جاریہ آن از چشم غلام است کہ بهیأت غمام ظاهر شده و بر مظلومیّت خود گریسته باری این جان و سر را فی ازل الأزال در راه دوست دادیم و هر چه واقع شود بآن راضی و شاکریم وقتی این سر بر سر سنان بود و وقتی در دست شمر وقتی در نارم انداختند و وقتی در هوایم معلق آویختند وَ كَذَلِكَ فَعَلُوا بِنَا الْمَشْرِكُونَ باری ای مریم این لوح را بنالہ بدیعه و گریه ربیعه نام نهادیم و نزد تو ارسال داشتیم تا براحات نوحه نمائی و در حزن با جمال قدم شریک باشی... الخ

و روزی بعد غصن اعظم و آقا میرزا موسی کلیم حسب الامر به دیدن والی رفتند و او غایت تجلیل مرعی داشت و پذیرائی بسیار مزین و مجلل نمود و موزیک دولتی را امر داد، نواختند و عزتی در آن مجلس فراهم گشت که امید معاندان و حاسدان بکلی مقطوع گردید. و والی وعده داد که روزی بعد کهیا افندی با آقا میرزا موسی ملاقات نموده آنچه لازم است بیان و مجری می‌دارد.

### ص. ۲۷۷

و روز بعد کهیا با آقا میرزا موسی ملاقات کرده نخست شمه‌ای از حسن نیت و عدالت و فتوت نامق پاشا و اطلاعش از حقیقت امر و مقام جمال ابھی و نیز از کذب و بطلان مدعیان را بیان نموده اظهار داشت که: خواهش والی این است چون در این سفر مهمان دولتید و مخارج راه را باید بدهند مقدار نقود معدود که اینک تقدیم می‌کنیم قبول نمایند. آقا میرزا موسی گفت: در این خصوص باید از ایشان اجازه بطلبیم. و همینکه به سمع مبارک رسید، چنین فرمود که: مخارج این سفر بسیار و دولت علیه نیز مقروض است و ما نمی‌خواهیم چنین تکلفی وارد آریم. کهیا معروض داشت: چون مخالف احترامات دولت واقع می‌شود قبول فرمائید. و با فرمانی از والی که به جمیع رؤسای دولتی در عرض طریق تاسامسون نگاشت و تاکید در مراعات احترامات جمال ابھی و استقبال و پذیرائی از ایشان و اینکه احدی بدون اذنشان مرتکب امری نگردد تقدیم نمود. و جمال ابھی نقود را در همان روز به فقرا و محتاجین بذل فرمودند و مهیای مسافرت شدند.

و حالت حسرت و حنین صغار و کبار و رجال و نسوان احباب بی حد و حساب بود و برای تسلیت شان به هر یک از احبای ایرانی و عراقی لوحی مخصوص به خط خود دادند و در اکثر آن الواح اخبار از نعین ناعین و ظهور عجل و طیور لیل مرقوم و مسطور بود. و از جمعیت احباب بیست نفر را برای انجام خدمات راه تعیین فرموده امر به سفر نمودند:

(۱) آقا محمد ابراهیم امیر نیریزی و

(۲) آقا نجف علی زنجانی مامور به نصب خیم و جمع آن و محافظت و محارست گشتند

- (۳) میرزا آقا جان (خادم) و  
 (۴) منیر کاشانی موظف به خدمات محضر ابهی شدند  
 (۵) آقا محمد باقر قهوه‌چی محلّاتی مباشرت به امور قهوه و قلیان یافت  
 (۶) استاد باقر خیاط کاشانی و  
 (۷) برادرش استاد اسماعیل خیاط وظیفه آبداری و چای دادن را در عهده گرفتند و  
 (۸) آقا رضا قنّاد شیرازی و  
 (۹) آقا میرزا محمود کاشانی

ص. ۲۷۸ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

و نیز (۱۰) خیاط کاشانی مامور طبّاحی و دادن شام و نهار و بسط و جمع ظروف و اسباب غذا گردیدند و مسافرت خیاط مذکور در ابتدا مطابق اراده ابهی نبود و او سعی بسیار کرده توسّل جست تا ماذون شده مامور به معاونت و مشارکت در خدمت مزبور گشت

۱۱- درویش صدق علی قزوینی و ۱۲- آقا سید حسین کاشانی و ۱۳- حاجی ابراهیم کاشانی به مراقبت امور اسبان مامور شدند و ۱۴- آقا محمد علی جلودار یزدی موظف بود که در قری و منازل راه جو و کاه و علف برای اسبان تهیه می نمود و ۱۵- آقا محمد ابراهیم ناظر کاشانی و ۱۶- آقا میرزا جعفر به خرید اشیاء و لوازم مامور شدند و به آبادی رفته ما یحتاج را خریده می آوردند و ۱۷- استاد محمد علی سلمانی به علاوه صنعت و شغلش مامور حفظ و مراقبت چادرها و اسباب و اشیا گشت و ۱۸- آقا محمد باقر کاشانی و ۱۹- آقا محمد علی اصفهانی و ۲۰- آقا محمد صادق نیز همراه بوده به هر خدمتی که مأمور می شدند انجام داده مساعدت می کردند و ۲۱- آقا محمد حسن بن آقا عبدالرسول قمی سابق الذکر و نیز ۲۲- آقا حسین بن آقا محمد جواد کاشانی که هر دو نابالغ بودند به علاوه بیست نفر مذکور اذن مسافرت یافته به وظیفه خدمات ذهاب و ایاب در حرم نامدار شدند و نیز ۲۳- آقا عبد الغفار که تازه وارد بغداد شده عازم اسلامبول بود و موفق به ایمان به امر بدیع گردید خود استدعا کرد که در موکب ابهی آمده ترجمان ترکی باشد و قبول فرمودند و ۲۴- میر محمد شیرازی که حضرت نقطه اولی به او سرمایه داده و او با سرمایه مذکور چارواداری می کرد در آن ایام به بغداد آمده ستوران خود را حامل اشیا و ائقال موکب ابهی قرار داد و دیگر از هم‌رهان ۲۵- سید محمد اصفهانی و ۲۶- حاجی میرزا احمد کاشانی بودند.

## ص. ۲۷۹- واقعات ایام رضوان

و سید محمد را امر به اقامت در کربلا فرموده، اذن مرافقت در سفر ندادند و او غصن اعظم را به التماس و ضراعت<sup>۱</sup> شفیع ساخته اجازه حاصل کرد و معذک شبی در بیرونی خطاباً له چنین فرمودند: ای سید مصلحت تو همان بود که اول گفتیم. اگر در عراق بمانی برای مصالح خودت و نیز برای ما بهتر است چه در این سفر اموری از عالم غیبیه عرصه شهود می‌رسد که درک و تحمل آن را نتوانی کرد و عاقبت و خسران و ندامت خواهی یافت. و او عرض کرد که: درطول مدت اقامت عراق با وجود حمایت و حفاظت و عظمت و قدرت شما از آزار زبان متعصبین اشرار آسوده نبودم. حال چگونه با نبودن شما زیست توانم کرد. و اما حاجی میرزا احمد را برای واقعه ای که نگاشتیم چون ایرانیان کینه او را در دل داشتند و فتنه و فساد بر پا می‌کردند و انواع تعرض و خطر برای وی فراهم می‌شد لذا اجازه مرافقت در سفر فرمودند. و بالجمله چون مقداری از لوازم سفر مهیا گشت و یوم حرکت رسید مقرر داشتند که در باغ نجیب پاشا واقع در بیرون دروازه معظم نقل مکان گردد. و به احبا دستور دادند که خیمه بر پا کرده اثاثیه و مایلزم حاضر سازند.

## واقعات ایام رضوان

و بعد از ظهر چهار شنبه روز سی و دوم نوروز مطابق دوم اردیبهشت و سوم ذیقعده ۱۲۷۹ و بیست و دوم اپریل ۱۸۶۳ جمال ابهی<sup>۱</sup> به عزم باغ مذکور از بیت بیرون خرامید. و در حین خروج از باب بیت طفل رضیع حاجی میرزا کمال‌الدین نراقی که موسوم به علی بود سر بر قدم مبارک نهاده، دامن مبارک را گرفت و با گریه و فغان نمی‌گذاشت که قدم بیرون گذارند. و حضار از مشاهده آن حال منقلب و قلب مبارک متأثر گردید. و اظهار ملاحظت و تسلیت فرموده به سمت غربی بلد سوی دروازه معظم رفتند. و در آن هنگام انبوه یار و اغیار ایرانی و عراقی از بزرگان و علما و کسبه و فقرا حاضر و قرین آه و اسف بودند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> در حین مرور بذل و احسان به فقرا کرده از همگی دلجوئی فرمودند تا به جنب تکیه بکناش که مقتل آقا سید اسماعیل ذبیح زواره ای است رسیدند.

و در قفه<sup>۲</sup> که برای عبور از دجله حاضر شد با چندتن از خدّام و خاصان نشستند و جمیع حاضرین را به لسان عنایت و نصیحت

## ص. ۲۸۰- سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

و وداع خطاب نموده به این مضامین فرمودند:

ای دوستان من می‌بینید حتی اغیار اشک بارند. اینک بغداد را با چنین احساسات به دست شما می‌سپارم و می‌روم. باید این نار محبتی که در قلوب مشتعل استروز به روز برافروزد و مبادا افعال و اعمالی از شما صادر شود که

موجب خمودت‌شان گردد. و من شما را باز دسته دسته در باغ احضار و ملاقات خواهم نمود. پس همه را مرخص فرمودند و از دجله عبور کردند. بانگ «الله اکبر» مرتفع شد و هنگام اذان صلاة عصر بود که به رضوان اعظم قدم گذاردند. <sup>137</sup> و آن ایام فصل گل و باغ نجیب پاشا تمام خیابانها و اشجار و اوراق در زیر گل مستور بود و بلبان نغمه سرائی و ترنم می‌نمودند. ولی باغ عمارتی نداشت و در جایی که از چهار طرف خیابان گل و ریاحین بود خیمه زده در جلوی چادر بساط گل بگستردند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> قدم به خیمه نهادند و به حضار اظهار عنایت فرمودند و چای صرف کردند. و آن شب را جمعی از احباب در باغ ماندند و برای آنان نیز چادری زدند و از روز بعد پیوسته جمعی از احباب را احضار و اظهار عنایت نموده آنان را که مجرد بودند اجازه اقامت رضوان می‌دادند. و علی الصبح جمعی را که در شب ماندند مرخص کرده جمعی دیگر را احضار می‌فرمودند. و باغبانها در صبح هر روز گلهای بسیار از چهار خیابان چیده در میان خیمه مبارک خرمن می‌کردند به نوعی که حین تناول چای صبح احباب که در محضر ابهی<sup>۱</sup> بودند یکدیگر را نمی‌دیدند و احبابی را که بعد از شرب چای مرخص می‌فرمودند مقداری گل عنایت نموده برای اهل حرم و احباب نیز می‌فرستادند. و عبارت نبیل زرنندی چنین است: شب نهم بنده در رضوان توقف نموده از نفوسی بودم که حول خیمه مبارک کشیک می‌کشیدم. قریب به سحر از خیمه بیرون تشریف آوردند و از محلاتی که بعضی از احباب استراحت نموده بودند عبور فرمودند و بعد در خیابانهای پرگل در آن شب مهتاب مشی نموده، بیانات می‌فرمودند و مرغان بوستان و بلبان گلستان نیز مانند آن سرو روان در تغنی بودند.

### ص. ۲۸۱ - واقعات ایام رضوان

در وسط یک خیابان توقف کرده فرمودند: ملاحظه کن که این بلبها که محبت به این گلها دارند چگونه از سر شب تا صبح از عشق نمی‌خوابند. دائم در تغنی و سوز و گدازند. پس چگونه می‌شود عاشقان معنوی و سودائیان گل روی محبوب حقیقی در خواب باشند؟ سه شب که بنده در حول خیمه مبارک بودم هر وقت نزدیک سریر مبارک عبور می‌نمودم هیکل قیوم را لا ینام می‌دیدم و هر روز از صبح تا شام هم از کثرت آمد و شد نفوس از بغداد آنی لسان قدم ساکت و صامت نبود. و در اظهار امر پرده و حجابی نه و مصداق کلمه حضرت اعلیٰ<sup>۱</sup> ینطق فی کل شأن بانّی أنا الله العزیز المحبوب.

137 - اندر چهل و هشت آن شهنشاه قدیر\*\*\*\*\* آمد ز عراق عازم شهر کبیر

با اهل حریم و عترت اصحابش\*\*\*\*\* سیار چهار ماه چون شمس منیر (نبیل زرنندی)

و اسباب طبخ در باغ موجود و از شهر نیز طعام می‌بردند و روزی برای استحمام به شهر آمده مراجعت به باغ نمودند. تا در روز هشتم عائله مبارکه به باغ وارد شدند و از آن گاه ترتیب طبخ و غیره مکمل گشت و اعظم بغداد از علما و سادات و اعضاء حکومت و محترمین دسته دسته پی در پی به باغ وارد شده بیانات واضح و اشارات لائحه مبارکه را استماع کرده جمیع از مائده صوریه و معنویه بهره‌مند گشته ابراز اسف و اندوه از مفارقت می‌نمودند. و ابن آلوسی مفتی در حال گریه به کسی که موجب این واقعه گردید نفرین نمود و چون ذکر شد که ناصرالدین شاه از دولت عثمانی خواستار گشت چنین گفت: والله ما هو ناصرالدین بل مخذل الدین.

ص. ۲۸۲

به میرزا حسین خان سفیر ایران در اسلامبول

جنابا

بعد از اهتمامات بلیغه که در قلع و قمع فرقه ضاله خبیثه بایه از جانب دولت علیه به آن تفصیل که آن جناب می‌دانند بتقدیم رسید الحمد لله ریشه آنها بتوجهات خاطر همایون سرکارعالیه حضرت قوی شوکت شاهنشاه جم جاه دین پناه روحنا فداه کنده شد. مناسب و بلکه واجب این بود که بر احدی و فردی از آنها ابقا نشود خاصه که در قید و بند دولت هم گرفتار شده باشد. ولی از اتفاق و سوء تدبیر پیشکاران سابق یکی از آنها که عبارت از میرزا حسین علی نوری است از حبس انبار خلاصی و برای مجاورت عتبات عرش درجات مرخصی حاصل کرد و روانه شد و از آن وقت تا حال چنانچه آن جناب اطلاع دارند در بغداد است. و اگر چه او هیچ وقت در خفیه از افساد و اضلال سفها و مستضعفین جهال خالی نبود و گاهی بفتنه و تحریک قتل هم دست می‌زد مثل مقدمه جناب فضائل نصاب آخوند ملا آقای دربندی که زخم‌های منکر بقصد کشتن باو زدند و تقدیر در بقای چند وقته او مساعدت نمود و چند قتل دیگر که اتفاق افتاد ولیکن کارش باین طور که حالا هست بالا نگرفته بود و این قدر که این روزها شنیده می‌شود مرید و متابع بدور خود جمع نکرده بود و جرئت آن نداشت که اظهار از ما فی الضمیر خود کرده در اوقات تردد و آمد شد و مکث در خارج منزل خود آدم‌های مسلح از جان گذشته همراه داشته باشد و خود را محاط این جمع جانباز نماید. علاوه بر اطلاعاتی که بوسائل عدیده بتوسط معتبرین و ثقات حاصل شده بود کاغذی هم از عالی مقام مقرّب الحضرة العلیه میرزا بزرگ خان کار پرداز دولت علیه مقیم بغداد بنوآب شاهزاده والا تبار عمادالدوله حکمران کرمانشاهان و مضافات عریضه‌ای نیز از نوآب معزی الیه بحضور مرحام ظهور اقدس همایون رسید که این اطوار میرزا حسین علی را در نظرها محسوس و مشاهد می‌نمود با وصف

اینها از برای دولت علیّه دلیل کمال غفلت و بی احتیاطی بود که از این اوضاع وخیم العاقبه صرف نظر کرده درصدد چاره و رفع آن بر نیاید.

أرى تحت الرماد و میض نارِ و یوشک آن یکنون لها ضرام

### ۲۸۳- سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق - ۱۸۶۳ م

زیرا که حالت و طبیعت این گروه گمراه در ممالک دولت علیّه و جسارت و اقدام آنها بر امور خطرناک بارها بتجربه رسیده. معین است که اساس این دین مستحدث<sup>۱</sup> و باطل خبیث را بر دو چیز هایل گذاشته اند. یکی دشمنی و خصومت فوق الغایه نسبت بدین و دولت اسلامیّه. دیگری بیرحمی و قساوت خارج العاده نسبت به آحاد این ملت و گذشتن از جان خودشان برای ظفر یافتن باین مطلوب نحس و این بدیهی است که بحمد الله تعالی از حسن نیت و صفای اولیای دولتین مراتب دوستی و یک جهتی میان دو دولت قوی شوکت اسلام بجائی رسیده است که در نفع و ضرر سمت مساوات و مساهمت بهم رسانده اند. چگونگی می شود که اولیای عظام آن دولت بعد از استحضار از دولت علیّه دریغ و مضایقه نمایند. لہذا دوستدار بر حسب امر قدر قدرت همایون سرکار اعلیٰ حضرت شاهنشاه ظلّ الله ولی نعمت کلّ ممالک محروسه ایران روحفداهمأمور شد که مراتب را بتوسط چاپار مخصوص باطلاع آن جناب رسانیده مأموریت بدهد که بلا درنگ از جنابان جلالت مآب ان صدر اعظم و ناظر امور خارجه آن دولت وقت خواسته مطلب را بطوری که دوستی و مواحدت دولتین علیتین اقتضا و اوصاف نیک خواهی و عقل متین جنابان معزّی الیہما دعوت نماید بمیان بگذارد و در اطراف آن دقت و تعمق وافی بکار برده و رفع این مایه فساد را از مثل بغداد جائی که مجمع فرق مختلفه و نزدیک بحدود ممالک محروسه است از کمال خیر اندیشی و بی غرضی ایشان بخواهد.

### ۲۸۴- سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق - ۱۸۶۳ م

این مسئله در نظر اولیای دولت مسلم است که نباید میرزا حسین علی و خواصّ اتباع او را در آنجا گذاشت و میدان خیالات فاسده و حرکات محتمله آنها را وسعت داد. از دو کار یکی بنظر اولیای این دولت مناسب می آید باین معنی که اگر اولیای دولت عثمانی در این ماده مهمّه موافقت کامله با اولیای این دولت می کنند بی آنکه ملاحظه شخص آن مفسدین بیدین را نمایند و در این بین که پای مصلحت دولت بمیان آمده است حرف خارج

از مسئله چنانکه مأمول و متوقّع است بهیچ وجه بمیان نمی‌آورند بهترین است که حکم صریح بجناب نامق پاشا والی ایالت بغداد بدهند و از این طرف هم حکم بعهدۀ نوآب حکمران کرمانشاهان صادر شود که میرزا حسین علی و هر چند نفر از اتباع و خواصّ او را که بانی و اساس فساد هستند بطوریکه مقتضی می‌شود گرفته در سرحد بدست گماشتگان نوآب معزی الیه تسلیم نمایند و دولت آنها را در جائی از داخله خود که مناسب می‌داند بقراول و مستحفظ نگاه داشته و نگذارد که شرارت و فتنه آنها سرایت نماید. و اگر بالفرض اولیای آن دولت در عمل بشقّ اولّ بهر ملاحظه که باشد تأمل داشته باشند دیگر از این معنی چاره و گریزی نیست که هر چه زودتر قرار بدهند که آن مفسد و چند نفر از خواصّ او را از بغداد بجائی دیگر از داخله ممالک عثمانی که دسترس بحدود ما نداشته باشد جلب و توقیف نمایند که راه فتنه و فساد آنها مسدود شود. آن جناب در این باب اقدام و اهتمامی بکند که لائق این حکم مؤکّد همایون و مأموریتّ چاچار مخصوص باشد و هر چه زودتر قرارداد خود را بنویسد تا از آن قرار بعرض پیشگاه اقدس اعلیٰ روحنا فداه برسد.

تحریراً فی ۱۲ ذی حجة سنه ۱۲۷۸

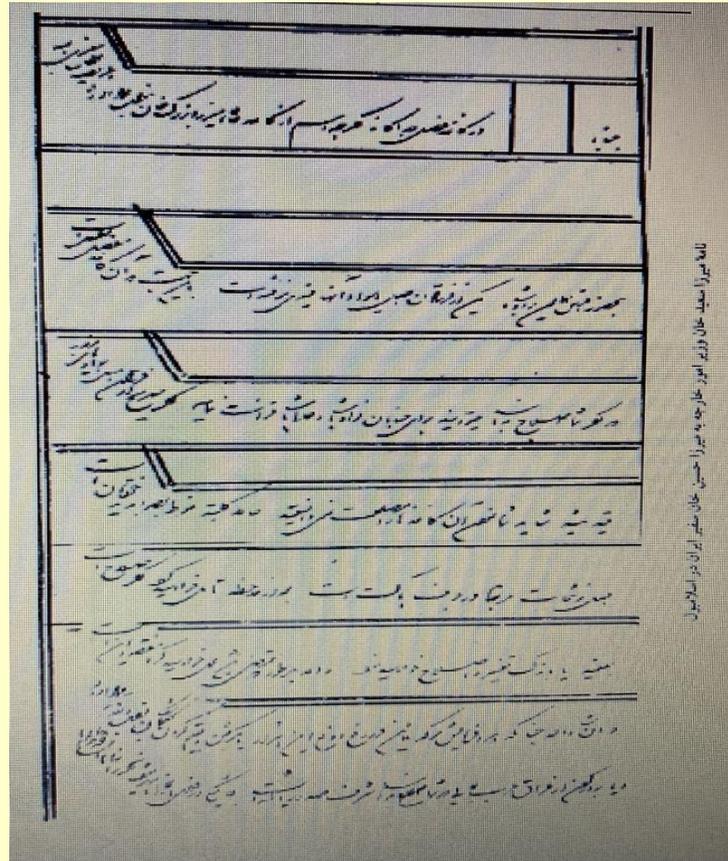
ص. ۲۸۵ - واقعات آیام رضوان

- سال بیستم ظهور

سال ۱۲۷۹ ه ق -

- سال بیستم ظهور

سال ۱۲۷۹ ه ق -



ص. ۲۸۶

واقعات

۱۸۶۳ م

ص. ۲۸۶

واقعات

۱۸۶۳ م



نامه میرزا سعید خان وزیر امور خارجه به میرزا حسین خان سفیر ایران در اسلامبول

جنابا در کاغذ مفصل جداگانه اگر چه اسم از کاغذ عالیجاه میرزا بزرگ خان بنوآب عمادالدوله و عریضه نوآب معزی الیه بحضور اقدس همایون برده شده لیکن از فرستادن اصل یا سواد آنها قیدی نرفته است باین جهت که آن کاغذ مفصل بطوری است اگر شما صلاح بدانید می‌توانید برای جنابان فؤاد پاشا و عالی پاشا قرائت نمائید اگر صریح از فرستادن اصل یا سوادهای مزبور قید می‌شد شاید شما نمودن آن کاغذها را مصلحت نمی‌دانستید. حالا کلیه منوط بصواب دید خودتان است. اصل نوشتجات مزبوره در جوف پاکت است. بعد از ملاحظه تأمل خواهید کرد اگر صلاح است بعینه یا باندک تغییر و اصلاح خواهید نمود و آلا بهر طور که مقتضی باشد عمل خواهید کرد. مقصود این است که انشاءالله چنانکه امر و فرمایش مؤکد همایون در رفع و دفع این اشرار یا بگرفتن و تسلیم کردن گماشتگان نوآب والا تبار عمادالدوله و یا بدور کردن از عراق عرب بجائی که شما صلاح بدانید شرف صدور یافته است. بشایستگی و زودی انجام پذیر شود.

تحریراً ۱۲ ذی حجة

الحرام سنه ۱۲۷۸

احتمالاً گزارش میرزا زمان خان قونسول ایران در بغداد به وزیر امور خارجه است

قبله گاهای بندگان پناها

میرزا حسین علی و چند نفر اتباع او و برادرش و پسرش و عیالش عصر روز دوشنبه غره ذیقعه از بغداد کهنه حرکت نموده به بغداد نو به خارج شهر در باغ نجیب پاشا نقل مکان کرده و چند روز هم به جهت اتمام کارشان در آن جا اقامت خواهد داشت و حرکت خواهد کرد. اما مختصری از احوالشان این است که اولاً تدارک شایسته و شایان برای خود ترتیب داده کجاوه‌های عدیده روپوش‌های ماهوت و چند دست لباس کسوت درویشی از قبیل تاج و غیره برای خود و اتباعش دوخته که نزدیک اسلامبول ملبس به آن لباس شود و چند نفری هم آن رخت را بپوشند و در جلوش طنطنه طراری و اسباب شعبه را بکار ببرند و چون شنیده است که عثمانی‌ها ساده لوح و جنبه هیندی [کذا فی الاصل] دارند.

## ص. ۲۸۸ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

به این طرز بازارمکرش را جلوه می‌خواهد بدهد و در این چند روزی که در جناح حرکت است و دست از پیشرو برداشت و لافها و کزافها خود در خانه‌اش برادر و پسرش در قهوه‌خان‌ها زدند مدعی خودش را اعلیٰ حضرت شهریاری قرار داد گفت دولت عجم خبط کرده مرا از این مرکز حرکت داد. دو ثلث ایران از اصحاب منند یعنی بابی اند و عنقریب زنجیر از شیران برداشته خواهد شد و شطّ بغداد از اجساد مخالفین و منکرین حق مملو خواهد شد. گردن سلاطین بزرگ دنیا در تحت اطاعت من خواهد آمد. اُسرار مخفیّه در سنه ۱۲۸۰ ظاهر خواهد شد. ازین قبیل بیهوده بسیار گفته است و همه را بواسطه شنیدم. اَمّا مُحَقِّق بارها از عوام و بعضی از خواصشان را که بدست آوردم مَحْرمانه جويا شدم مُقَنَّ به قانون جدیدی است که عامه و جُهال پسند است شده اند و تغییر کلی در فروع مذهب داده ولی هنوز استقامت در امر معروف و نهی منکر پیدا نکرده و مُوافق میل طبیعت هر کس حرف می‌زند. شنیدم رساله نوشته و خلفای راشدین را مدح کرده وهم شفاهاً به اهل تسنن گفته که سبب عداوت دولت عجم به من به جهت این است که آنها را منع از سب سه خلیفه کرده‌ام مرا دشمن می‌دارند و همچنین به نصارا و یهود هم ازین قبیل مزخرفات گفته و این روزها که در جناح حرکت بود مضبطه تمام کرده بمهر بعضی از علما و اهالی معروف بغداد رسانیده که ایام اقامت من در بغداد شرارتی فسادی بروز کرده همه مُهر نموده که نه. جناب نامق پاشا خواسته بود او را ملاقات نماید قبول نکرد اسمش را این گذارد که ما اهل حَقیم با اهل دنیا سر و کار نداریم. اَمّا چنین نیست و از بابت خوف و جان است. پانصد تومان به جهت مخارجش از ایالت داده‌اند و به اتباعشان فهمانیده که ما قبول نکرده‌ایم. میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جانفشانی میکند و جمیع تدارک سفرشان را دیده است و از ترس نزدیک به موت است. بعضی می‌گویند ملاّ محمدجعفر نراقی را بعضی می‌گویند میرزا محمدحسین قمی را خلیفه قرار داده است. اَلْحال صدق و کذبش را نفهمیدم. قرار حرکت او معلوم خواهد شد. چون مراتب لازم بود اظهار جسارت شد.

۴ شوال

داده است سنه ۱۲۷۹

## واقعات ایام رضوان ۲۸۹

گزارش میرزا زمان خان قونسول ایران در بغداد به وزیر امور خارجه

قبله گاهای بندگان پناها

الحمد لله افتتاح این ماموریت فدوی در عراق عرب بخیر بود. میرزا حسینعلی و بیست و پنج نفر از اتباعش در چهاردهم ذیقعدہ از بغداد بطرف اسلامبول حرکت کردند و هم برادرانش و نسوانش. از شخصی ثقه شنیدم که همه عجم را آشکار برای اقتدار و پیشرفت کارش در نزد عثمانیها تکذیب و تکفیر کرده است و سبب را سبب خلفا گفته و قبول مذهب شافعی نموده و طریقه بکتاشی را پیش گرفته. چند دست لباس و تاج درویشی دوخته که به این شبه باسلامبول داخل شود و عقاید فاسده خودش را ظاهر سازد. پسر حاجی میرزا هادی بجهت در راهش جانفشانی کرد و هر چه داشت بذل نمود و هم از قراری که مذکور می شود خانه و ما یملک خود را نیز بمیرزا حسین علی هبه کرده است. و باز از شخصی ثقه شنیدم که آن شبی که روز دیگرش حرکت کرد اعوان و مرده اش را جمع نمود گفته است که سید علی محمد قائم بود و من نایب امر و عنقریب اسرار مخفیہ آشکار خواهد شد. و من باسلامبول می روم. بعد از آنکه سلطان روم را از طلات بیرون آوردم و مطیع خود کردم آنگاه خونخواهی سید علی محمد را از دولت عجم خواهم نمود. اگر مزخرفات و عقاید فاسده شان را بخواهم بمعرض دارم یک جزو می شود ناگفته بهتر است. بعضی میگویند ملا محمد جعفر نراقی از برخی شنیدم میرزا محمد حسین قمی ودیگری گفت پسر حاجی میرزا هادی را خلیفه و نایب قرار داده است و تا بحال درست معلوم فدوی نیست بعد از تحقیق عرض خواهم کرد. و این اشخاص را از بایها در اینجا مانده بسیار در وحشت و تزلزل هستند و اگر رد تبعه شدن آنها شود انشاء الله متفرقشان می کنم. این فقره را هرگاه به مصلحت بدانید دو کلمه تعلیق به فدوی به این مضمون مرقوم دارید که از قراری که به خاک پای همایون شهریاری عرض شد میرزا حسین علی که منشاء بعضی فتنه و شرارت بود از مرکز ایالت بغداد نفی شد و جمعی از اهالی عجم که مجبوراً و باشتباه خودی به او بسته و از عیال و اوطان خود دور افتاده از قراری که مذکور شد پریشان و سرگردان در بغداد اقامت دارند. و رأی همایون شاهنشاهی میل این را ندارد که بی جهت و سبب محفل تهمت و مغرض بانها جبری و تعدی بشود چنانچه هریک از اشخاص نزد تو آمدند و رفع شبهه از خود نمودند تو رخصت داری که آنها را اطمینان داده عدوت باوطن خود بدهی که کسی را بانها حرفی و اذیتی نخواهد بود. مقصودم اینست که بزور نباید کسی را عاصی کرد و باین تدابیر باید این اشخاص را از این مرکز دور نمود. دیگر مختارید.

۲۳ ذیقعدہ الحرام ۱۲۷۹

ص. ۲۹۰ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق - ۱۸۶۳ م



مهر محمد زمان

و روزی بعد از ظهر نامق پاشا به نوع بساطت که احدی مطلع نشد با دو تن به باغ آمده در غایت خضوع تشرّف یافت و چای و حلویات صرف نمود و منفرداً در خلف خیمه صلاة به جای آورد و عذر خواهی بسیار کرده معروض داشت که آنچه لازم است امر بفرائید تقدیم گردد. فرمودند: چیزی محلّ احتیاج نیست و مطلبی نداریم. و چون اصرار کرد، فرمودند: دوستان ما را رعایت نموده در حقّشان به محبّت سلوک و رفتار نمائید. و او دست قبول بر سینه نهاد و اسبی خواست به اسلامبول فرستد رجا نمود که در موکب مبارک قبول فرمایند و به امینی که همراه نمود بسپرد در منازل طریق به متصرفین و قائم مقامان توجّه وی را ارائه کرده آنچه لازم شود تقدیم نمایند. ولی جمال ابهی<sup>۱</sup> در طول طریق چیزی از آنان قبول نکرد. هر چه لازم می شد حسب الامر خریداری می نمودند. و والی در حین وداع با کمال خشوع و خلوص التماس دعا کرده مانع از مشایعت و خروج مبارک تا خارج خیمه گردید. **138**

**138** - ابیات متفرّقه از مثنوی نبیل زرنندی است که حسب امر حرم کاشی پنج روز بعد از مهاجرت جمال ابهی<sup>۱</sup> در وصف هجرت مبارک از بغداد سروده برای احبّای ایران فرستاد:

پنج روز از روز نوروز جدید	چون گذشت اریاح هجران در وزید
بود سلطان بقا در بوستان	با حریم و با فریق دوستان
خیمه های مرتفع افراشته	که فلک را بر زمین انباشته

ص. ۲۹۱

خود نشسته بر سریر دلبری	ز آذر رویش جهانی آذری
آن چنان افروخته شمس جمال	که شده مندکّ سلاطین جلال

طائفان بارگاهش محو و مات	بی خیر از کور اسماء و صفات
هر طرف جز جلوه آن یار نی	گوی جز او در جهان دیار نی...
حاصل آن سلطان محبوبان جان	چون نظر فرمود بر وضع زمان
جمله احباب را دلشاد دید	عالمی را از آلم آزاد دید
آن چنان با وضعشان دید اتحاد	که فراق اصلاً نیایدشان به یاد
آن چنان فارغ ز رنج و ابتلا	که فراش گشته ایشان را بلا
غیرت معشوقیش در جوش شد	از عتاب از آن دو لعل نوش شد
که عجب بزم خوشی گسترده ام	عاشقانم را چه خوش پرورده ام
غافلند از فتنه چشمان من	از بلای افعی زلفان من
که چنین مشغول و خرم خاطرند	سوی هم آسوده خاطر ناظرند
عشق بازان را چه تا آسودگی است	پیششان آسودگی آلودگی است
عاشقان را قلب پر خون لایق است	سینه محزون دیده جیحون لایق است
اول از هر راحتی قطع الرجاء	بعد از آن حرق الحشاسفک الدماء
زمره عشاق را آئین بود	عاشقان را دین و ملت این بود
حق خدین لمیع انورم	حق زلف سرکش پر عنبرم
کاین بساط شادمانی طی کنم	در عوض جام بلا* پر می کنم...
هین به سرهنگ قضا دادم صلا	که نماید مرتفع غیم^ بلا
آن زمان غیث بلایا سر کند	عالمی را پر زشور و شر کند
تا که عشاق حقیقت یا مجاز	شمس وظلّسان^ یابد از هم امتیاز
منتظر باشید یاران منتظر	ذلک التقدیر حتم قد قدر
ساعتی نگذشت از این گفتگو	که فضای آسمان بنمود رو
قاصدی با نامه از پاشا رسید	کی به ملک دل تو سلطان فرید
فصل عید است و زمانی بس نکو است	فیض دیدار تو ما را آرزو است
گرچه این خواهش نهان در خورد ماست	لیک شاهان را تفضّل با گداست
چونکه آن میر عجم ماه عرب	نامه اش را دید بر وفق ادب
قفل گنجینه بلا بگشاده شد	وعده فردا به قاصد داده شد
بعد از آن از بوستان عزم رحیل	کرد در بغداد آن شاه جلیل
خیمه را کردند خیّامان خراب	سقف عرش افتاد بر فرش تراب
چون بدید آن خیمه را شد منهدم	گفت رمزی که جهان شد منعدم...

نسمه حزنی به حضاران وزید..	زین کلام آن شهنشاہ فرید
باز بغداد خراب آباد شد	این بگفت و جانب بغداد شد
تا چه خواهد زاد فردا روزگار	هیچ کس واقف نی از اسرار کار

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

ص. ۲۹۲ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

روزی شب زنده داران سوز شد	چون گذشت آن شب طلوع روز شد
سوی پاشا شد به صد عز و جلال	با تن تنها ملیک ذو الجلال
جوی خون درخشم همراهان گشاد	هیچ کس را اذن همراهی نداد
داشت از دار الحکومه امتناع	چونکه آن سلطان صدر ارتفاع
شاه محبوبان کشید آن سوی رخت	جنب آنجا مسجدی بد نیکبخت
کرد اظهار خجالت از حضور	چونکه پاشا بود واقف از رموز
بخت او را مطلع اجلال کرد	هان وزیر خویش را ارسال کرد
گشت رویش انور از بدر منیر	چون مشرف شد به پابوس آن وزیر
بعد از آن یک بس ته تسلیم کرد	منتهای خدمت و تعظیم کرد
پنج فرمان بود از سلطان روم	چون گشودش آن خداوند علوم
شرم پاشا مانع از دادن شده	جمله فرمانها پیایی آمده
به رقع از وجه مقاصد کرده باز	چون که سربه گشودش آن سلطان راز
مضطرب هست از توسلطان عجم	حاصلش آن بود کای کان کرم
لاجرم از من شما را خواسته	هست مدتها که بزم آراسته
مدعایش را نکردستم قبول	لیک با این جمله ارسال
او سلاطین دگر را واسطه	حال کرده پیش من با رابطه
که به غیر قرب سرحد عجم	که بخواهم از تو ای میر امم
برقدومت سازم آنجا را نثار	هر مکانی که نمائی اختیار
مر مرا بخشی زمیلت آگهی	گر به جز بغداد را مائل نه ای
دادهم سلطان ایران را جواب	تا که در این باب با خشم و عتاب
میل خود را سوی ما اعلام کن	هان به هرچه مایلی اکرام کن
درخشان ناله‌ها را در جواب	بعد خواندن آن امیر مستطاب

که من از بغداد دلخوش نیستم  
 می‌کنم زین مسکن آهنگ سبل  
 کرد سلطان باد و صد خدمت قبول  
 چون باشد ز آن مکان راهبر  
 خواست تا تنها نماید قصد روم  
 ز اطلاع این خبر اهل حریم  
 این قدر خون جاری آمد از بصر  
 شد قبول آن امیر محترم  
 بعد از این اخوان و اقران و بنین  
 بس که زانها تا همه شبگیر شد  
 اذن همراهی تمامی یافتند  
 زین خیر اصحاب چون واقف شدند

تا بخواهم اندر آنجا ایستم  
 نیست دلخواهم بجز اسلامبل...  
 که به چشم جای تو بنما نزول  
 قصد پاکش شد مصمم بر سفر  
 شمس سان تنها خرامد بی نجوم  
 جملگی گشتند دل پر خوف و بیم...  
 تا که غصن ناله‌ها شد با ثمر  
 که رود همراه با اهل حرم  
 بر کشیدند از دل و از جان حنین...  
 ناله‌هاشان جمله با تأثیر شد  
 سوی اوضاع سفر بشتافتند...  
 عندلیب آسا در افغان آمدند...

ص. ۲۹۳

تا بفرمود آن شهنشاه زمن  
 لیک نا معلوم این قصص عطا  
 شورش محشر بیا سر و علن  
 اول آن شه را بسی تعجیل بود  
 چونکه آن شه سوزش دلها بدید  
 تا مگر این غیمها ساکن شوند  
 بعد از آن فرمود آن شاه بشر  
 جملگی ساز سفر را ساختند  
 آن چنان ساز رهی آمد پدید  
 گر ملوکانه گذارم نام او  
 همچو سیارات محمل هفت زوج  
 نه قمر یک دایه یا دو جاریه  
 خانه شاگردان آن انجم دو تن  
 هفت کودک چار تن طفل رضیع  
 با شه وادی ایمن یک کلیم

کز شما همراه سازم هفت تن...  
 بر قد بخت کیان آید رسا  
 روز و شب گریان و نالان مرد و زن  
 دیده‌ها گریان چه رود نیل بود  
 اندکی زشتاب و تعجیل آرמיד  
 بر قضای آسمان راکن شوند  
 تا مهیا گردد اسباب سفر  
 هر چه میبایست شان پرداختند  
 که جهان بین جهان بینی ندید  
 کی بود اندر خور اکرام او  
 شد مهیا بهر آن انوار اوج  
 اندر آن افلاک آمد ساریه  
 نام تمامی شان حسین است و حسن  
 همره آن شمس عز منیع  
 با دو هارون بقا سر عظیم

چون حروفات هجا با یک فقط	جملگی شان تسع عشرین زین نمط
آخرش به رقع فتاد از روی بحر	پنجم شوال آمد سوی بحر
تا کند آن روز را نقل مکان	قصد کرد آن نقطه دور زمان
گرچه نالندید یا زغم خاص و عام	اندر این ایام چون روز قیام
نوحیان را روز طوفانی رسید	لیک چون آن روز ظلمانی رسید
پس روان شد سیل خون از هربصر	اندر این ایام پر شور و شرر
که به یکسر بود جسرش منقطع	آب دجله آن چنان شد مرتفع
خواست تا در قفه بنماید عبور	لاجرم آن باعث شور و ثور
شورشی بر پا شد از کلّ امم	چون بدین مقصد برون شد از حرم
زلزله افتاد در هفت آسمان...	از تضرّعیهای مردان و زنان
جملگی جان را سپردی بی امان...	گر نبودی حفظ آن سلطان جان
دور شد از دیده خونریزان تمام	کوچه و صحن و سرا و دشت و بام
در کنار دجله بر معبر رسید	تا بدین تفصیل آن میر فرید
شد شه اندر قفه کرد از شط عبور	خلق دور دجله در افغان و شور
کرده بودی فرقه خود را غریق	گر نبودی حفظ آن شاه فریق
کرد باغی را محلّ مهر و ماه	چون گذشت از دجله آن سلطان جاه
کرد در وی منزل آن ماه تمام	در میان باغ بر پا شد خیام
فصل گل هم بود آن فصل از قضا...	وه چه باغی گلستانی با صفا
خلق گریان بهر آن سلطان کلّ	باغ خندان از ورود شاه کلّ

### ص. ۲۹۴ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

لیک قلب دوستان از غصّه داغ	سبز و خرم جمله اشجار باغ
ساز کرده جمله غنّات سرور	قمری و درّاج و انواع طیور
از سموم هجر بر جانیشان شرار...	لیک اطیار غصون نخل بار
بر محبّان داد یکسر بار عام	چونکه شد آن بوستان شه را مقام
بلکه آسایند از آن تاب و تب	که به محضری استدیش روز و شب
با دوصد حسرت سویش ناظر شدند	جملگی بر محضرش حاضر شدند
می کشیدی سوی آن بوستان عنان...	حاصل از هر نوع خلقی بیکران

روز و شب حاضر شدی آن بارگاه...	عارف و عامی و سردار سپاه
سوی آن شه کرد آهنگ سبل...	تا یکی ز آن روزها پاشای کلّ
عرش اعظم را به فرش آماده دید...	چون به پاپوس شه شاهان رسید
عرض کرد ارخواهشی داری بگو	پس میان آمد زهر سو گفتگو
گر خلافت این سخن معذور بود	چونکه از سلطان چنین مامور بود
شکر افشانید در گفتار و گفت	شه چه این گفتار را از وی شنفت
چه سوال از بندگان باشد مرا	که منم مسئول از کلّ وری
هر چه فرمانم ببخشی آن کن	گفت مامورم که بذل جان کنم
بعد من خوش باش با احباب من	گفت گر خواهی چشی اکواب من
پس زمین بوسید اندر ره فتاد	دست خدمت بر سر دیده نهاد
کرد در درگاهشان مهماندار...	لیک صاحب منصبی با ده سوار
کرد احضار حرم را شاه دین	چونکه شد در باغ روز هشتمین
چون گذشت اهل حرم بگسسته شد	از قضا جسر <sup>^</sup> آن دو ساعت بسته شد
با حرم در باغ گردیدش مقرّ...	جمله محملها و اسباب سفر
بود در آن باغ آن بحر کرم...	چار روزی دیگر از بعد حرم
منصعق شد عرشیان با جبرئیل...	بعد از آن کردند آغاز رحیل
از بنی هاشم چسان شد شورشین	از مدینه چون مهاجر شد حسین
گشت مشهودش همان گفت و شنید...	هر که این روز غم آئین را بدید
قاسمش پیدا و مشهود اصغرش	هم حسینش ظاهر و هم اکبرش
که همی دارد زاسمش پاس او	هم هویدا حضرت عباس او
هم زند بوسه پبای حضرتش	هم به محملها نشانند عترتش
تا سواره گردش آن شهریار	هم رکابش را بگیرد بنده وار
ور نه در گرداب افتد خشک تر	ای دل از این بحر پر خون در گذر
ای بسا دلها به یا رب یا ربش	ای بسا سرها بسم برکتش
الأمان محبوب جان، محبوب جان	ای بسا لبها سروده بی زبان
لا تدعنا یا رئیس العاشقین	ای بسا ارواح نالان با حنین
رو به صحرا بی دل و دیده شدند	ای بسا اشخاص شوریده شدند

## ص. ۲۹۵ - واقعات ایام رضوان

لیک یاران محودر صعق <sup>^</sup> و صداع <sup>^</sup>	حاصل آن شه کرد یاران را وداع
قوم پا اشکسته در منزل بماند	ذو الجناح دلبری را تیز راند
کوشش جمله جهان باشد هدر	گر کشش ناید از آن میر بشر
هر چه کوشیدند محکم گشت بند	زانکه این بیچارگان مستمند
دید قصر و بوستان و آرمید	چون دو فرسنگی فرس راند آن فرید
از ازل آن را فریجان گشت نام	چون تفرح گاه حق شد آن مقام
مشرق شمس لقا شد هفت روز	آن مکان عالی و عالم فروز
بعضشان احضار شد در آن مکان	اندر آن ایام از بغدادیان
از ملاقات دگرشان زندگی	تا مگر بخشد پس از درماندگی
جمله را می خواند بر صبر و سکون	روز و شب آن سرور بی چند و چون
زهر قتال است در مهجوریم	کای وفا کیشان اگر چه دوریم
ساکن جنات رضوان منید	لیک چون صابر بفرمان منید
از خلاف امرم اندیشه کنید	در فراقم صبر را پیشه کنید
زانکه دایم سویتان من ناظرم	خویش را بینید حاضر در برم
که بود شهدهش همه زهر حیات	مشمرد این دهر را جای ثبات
کرده ام من با شما مشی و قعود	یازده سال از ره احسان وجود
تا جوار حقتان مسکن بود	مشیتان باید چه مشی من بود
کی شود بر عرش جانان مرتفع	تا نگردد جان از این تن منقطع
که پس از یک چند از هجران من	ملفت باشید ای یاران من
تا بکار در شما تخم فساد	سامری ظاهر شود اندر بلاد
بر حذر جوئید از شرش پناه	چون چنین دیدید نفسی را تباه
گر بود جبریل، اهریمن بود...	هر که مشی اش دون مشی من بود
که بر آب است این عمارت را بنا	هیچ منمائید بر قول اعتنا
قائل بی فعل بی شک ابر است	قول را فعلی نمایان در خور است
شد عیان اشکوفه اش از باغ نور	در شب آخر در آن باغ قصور
چونکه بود از جبین حورفی الخیام	کرد آن شاهش فراقیه به نام
اشتهارش بیش از این نبود روا	نام امش را و قاف و یا و هاء
تا که بردارد به همراهی براه	هفت شخصی را که بُد مقصود شاه

## ص. ۲۹۶ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

نبیل زرنندی به این مضمون نگاشت که:

نامق پاشا همین که کثرت ذهاب و ایاب مشایخ و اعظم بغداد را به باغ نجیبیه مشاهده نمود، معروض داشت که به فریجات نقل مکان فرمایند و از ازدحام واردین آسوده شوند و جمال ابهی قبول فرموده، مهیا شدند. و در آن ایام قمر در برج عقرب از بروج فلکیه بود و حسب عقائد منجمین و برخی از اخبار مأثوره مسلمین سفر با چنان اوضاع محمود نیست. و او احساسات روحانیه دقیقه داشته جمال ابهی را ولی زمان و دارای علوم ظاهره و باطنه می دانست و متعجب و متحیر شد که چگونه در وقت قمر در عقرب حرکت می فرمایند. و امر نمود که هنگام خروجشان از رضوان و وقت سوار شدنشان توپ خالی کنند تا مطلع گردد که چه وقت حرکت نمودند.

لوح به خط حضرت عبدالبهاء با مهر عبدالراجی عباس

هو العزیز القدیم

در این وقت که بلبل گلزار بقا قصد آشیان وفا نموده و شاهد انجمن عاشقین عزم دیار قسطنطین فرموده تا از شاخسار دارالسلام بغداد باشیان دارالاسلام اسلامبول برپرد و از این مرز و بوم بخطه و دیار روم شتابد و در آن گلستان بیدایح الحان قدسی تغنی فرماید که شاید انفس ترابی از مقرر فانی بر پرند تا در ظل همای حقیقی مقرر گزینند و چون اطيوار عرشی بگلشن باقی طیران نمایند این عبد فانی خامه را با مداد قرین نموده که شاید از تلاقی این دو ناله جانسوز فراق از عالم دل و جان بعالم ظهور و بیان پیوندد و نمی از یم اشتیاق بافاق مترشح گردد تا از این رشحات محبت قلوب محبان در خروش آید و از این آتش جگرسوز هجران دلهای دوستان بجوش آید ولکن چه توان نمود که قلم را این الم درخور نه و الواح را این الحاح وسعت نه زیرا که هر عالمی بیش از قدر و اندازه

هفت شان آخر در ده با چار شد  
باز از نو صبح محشر بردمید  
دل بجنید از یسار و از یمین...  
بر دل و جان جهانی زد شرار...  
از قیامت صد قیامت ساز کرد  
سر به خاک مقدمش افراشتند...  
فاصبروا فالصبر مفتاح الفرج

فضل حق بر دیگران هم یار شد  
چون شب عشرين ذیقعه رسید  
ساز ره کردند از آن سرزمین  
چونکه شد شهزاده اعظم سوار  
کاندر آن دم شه قیام آغاز کرد  
باز یاران نالها برداشتند  
گفت آن شه دور باشید از عرج

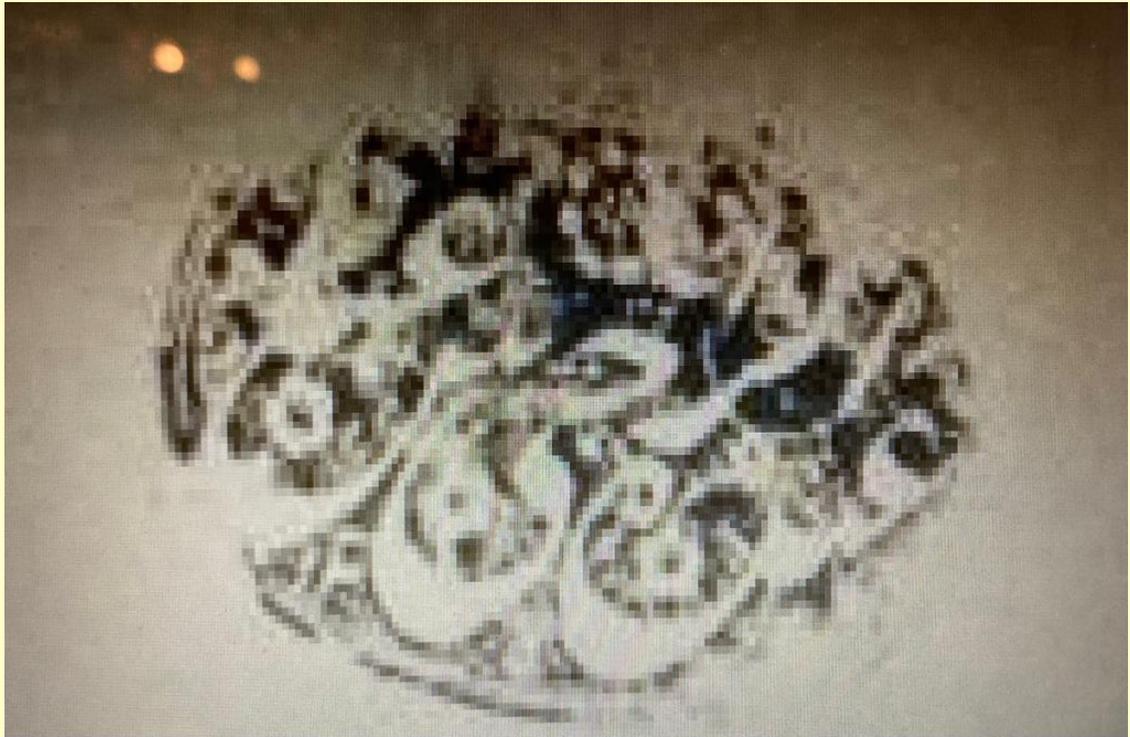
خود تحمل نماید و از عهده برنیاید البته دریا‌های بی‌پایان عشق در نهرهای امکان جاری و ساری نشود و ارواح قدسیه لامکان در قالب مکان نگنجد پس خوشتر آنست که ابواب لسان را از عالم مجاز بر بندیم و به لب و زبان حقیقت پردازیم و از عرصه الفاظ به فضای جانفزای عوالم معنی پرواز نمائیم.

با تو بی‌لب این زمان من نوبنو رازهای کهنه می‌گویم شنو<sup>139</sup>

البته این عالم خوشتر و دلکشتر است از عوالم دیگر زیرا که قاصد این مقصد ممنوع نگردد و فیض این سحاب مقطوع نشود بلکه در مرور ایام و دهور این پیک معنوی در سیر و سلوک است و این هدهد سبای قدس در بشارت و سرور. و اما آنکه سبب این حرکت و علت این مسافرت آنست که دولت ایران با تیغ و سنان از سه سال قبل تا بحال پایی این جانب شده‌اند و هرگز ذره اهمال و اغفال نوزیدند بلکه بتمام جد و جهد مشغول بوده‌اند بخصوص یکسال یا بیشتر است که در تدبیر بیش از طاقت خود کوشیدند خلاصه در اوایل از دولت عثمانی خواهش نمودند و کوشش کردند که ایشان را با جمیع متعلقان گرفته دست بسته تسلیم ما نمائید دولت روم جواب نمودند بعد دول دیگر را بتوسط انداختند و دول اجنبیه از دولت ایران حمایت و توسط نمودند ولکن دولت روم بالمره جواب نمودند که دولت ایران چنین خواهش و طلبی نمایند زیرا که چنین امر محال و ممتنع است بحمد الله هر چه کوشش نمودند دست ایشان کوتاه گشت و شجره عنایت الهی بلندتر شد و هر چه دام تزویر و شست تدبیر از برای این طیور هوای قدس و شاهباز فضای الهی نهادند خود بان مبتلا گشتند و غافل از اینکه تقدیرات الهی فوق تدبیر ایشان است بعد از یأس از این مرحله از دولت روم بتوسط دول دیگر خواهش نمودند که وجود ایشان در عراق عرب که سرحد ایران است سبب اضطراب قلب ماست و علت انقلاب مملکت ایران که شما ما را بآنچه طلب نمودیم مأیوس نمودید پس ایشان در محل دیگر باشند چه ضرور که در سرحد تشریف داشته باشند باز دولت روم قبول نمودند بعد میرزا حسین‌خان وزیر مختار دولت ایران که در اسلامبول است قهر کرده هفت روز از خانه بیرون نیامده و هر چه وکلای دولت روم در عقب او فرستادند بمجلس نرفت بعد صدراعظم اسلامبول به نامق پاشا که حاکم عراق است نوشت

### ص. ۲۹۸ - سال بیستم ظهور واقعاتسال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

که دولت ایران ما را تنگ آوردند شما این تفصیل را خدمت ایشان عرض نمائید شاید که میل نمایند چند وقتی باین صفحات تشریف بیاورند و شاید قدری داد و فریاد وناله ونوحه دولت ایران کمتر شود ولکن در کمال احترام نوشته بود و سفارش زیاد بجهة میهماندار راه و مصارف طریق و سوار بجهة محافظت همراه کنند و بهر قسم که خود ایشان میل داشته باشند معمول دارند بعد پاشا در روز سیم عید رمضان که بنده و سرکار آقا عمو بدیدن عید رفته بودیم پاشا بسیار اظهار اشتیاق نمود در اینکه خدمت ایشان برسد ولکن تمنای آن داشت که ایشان بمنزل او تشریف ببرند بعد ایشان جواب فرمودند که من در مقرر حکومت میل ندارم وارد شوم اگر پاشا میل ملاقات دارند قرار در مسجد می دهیم بعد ایشان بمسجد تشریف بردند و پاشا آمد وارد مسجد شد و برگشت و وزیر خود را با کاغذهای صدر اعظم در خدمت ایشان فرستاد که من آمدم در مسجد ولکن از جمال شما خجالت می کشم که در مجلس اول چنین عرایض را نمایم بعد وزیر پاشا تفصیلات را عرض نمود و گفت که پاشا حرفش اینست که اگر میل بتشریف بردن ندارید نوشته مرقوم بفرمائید به صدر اعظم و ما می فرستیم و اگر خیر میل بتشریف بردن دارید اعلام بفرمائید مقصود اینست بسته بمیل خود شماست ایشان جواب فرمودند که اگر دولت علیه کمال احترام را معمول می دارند من بجهة بعضی مصالح برفتن آن صفحات چند وقتی بی میل نیستم بعد پاشا پیغام فرستاد که من آنچه بفرمائید میل داشته باشید معمول خواهم داشت خلاصه امروز که روز چهارشنبه دهم ذیقعه است در باغ نجیب پاشا هستیم چون چند روز است که نقل مکان نمودیم از بغداد باین باغ و انشاء الله چند روز دیگر عازم اسلامبول هستیم و چند روز قبل خود نامق پاشا بدیدن ایشان آمد بیاغ و بسیار اظهار اخلاص و محبت نمود باری در اول که ذکر رفتن این جانب شد اعدا فرح زیادی نمودند ولکن بمفاد آیه مبارکه « یریدون أن یطفئوا نور الله بأفواههم و یأبی الله ألا أن یتم نوره ولو کره الکافرون<sup>140</sup> » خدا چنان اسبابی فراهم آورد که فرح ایشان بحزن و اندوه تبدیل شده بقسمی که ایلچی عجم که در بغداد است بسیار پشیمان شده است از این حیل و تزویری که نمودند و نامق پاشا در آن روز که آمد خدمت ایشان گفت پیش اصرار برفتن شما داشتند حال بسیار اصرار برفتن شما « و یمکرون و یمکر الله والله خیر الماکرین » ( مهر: عبده الرّاجی عبّاس )



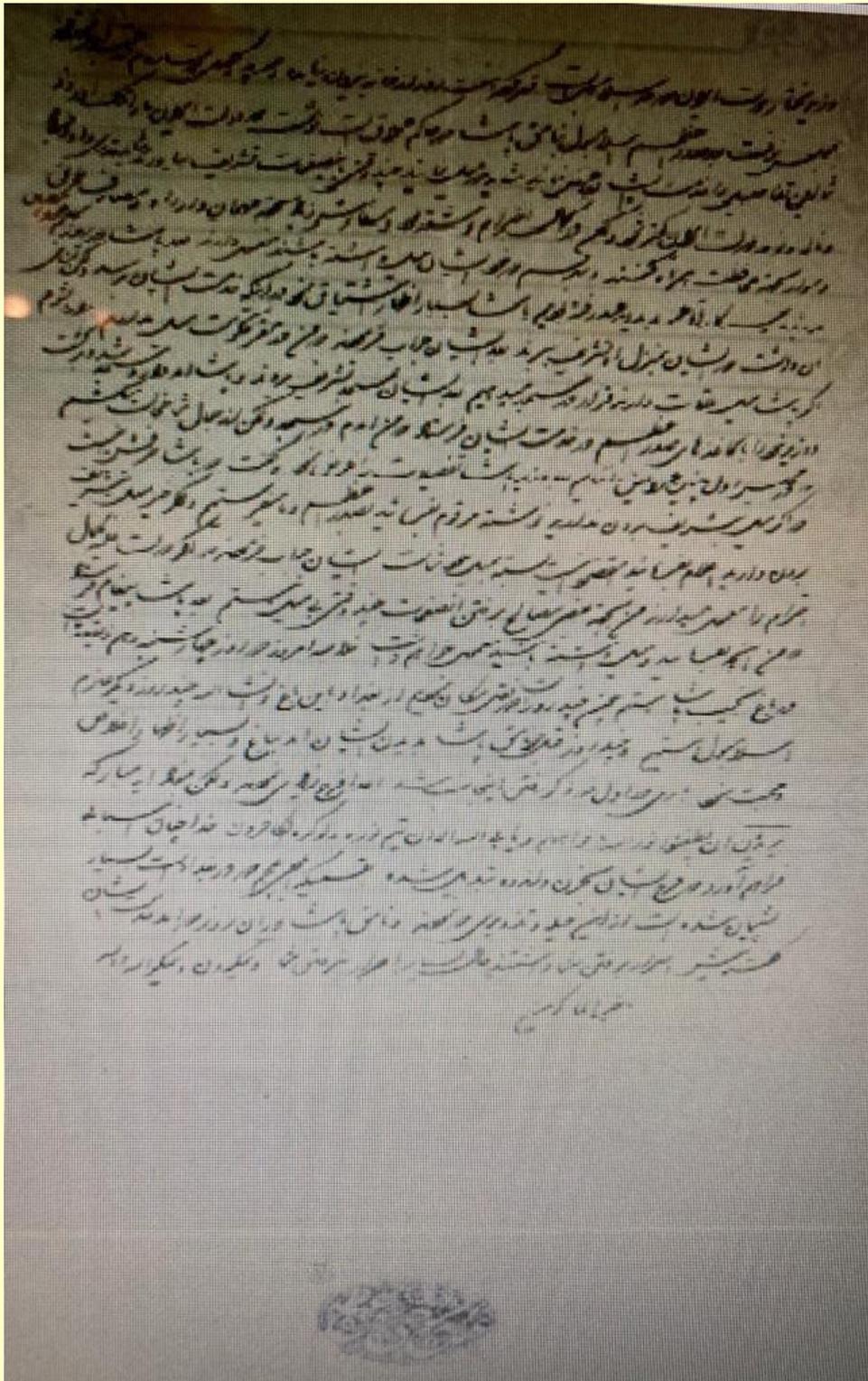
(مهر: عبده الرّاجي عبّاس

(

این مهرکه پشت این لوح با آن مختوم شده متعلق به جناب میرزاعباس والد جمال مبارک بوده و حضرت بهاءالله درایام بغداد آن را به حضرت عبداله‌بهاء به مناسبت نام مبارکشان (عباس) مرحمت فرمودند که بعضی از تحریرات را به این مهر مختوم فرمایند. (محمد علی فیضی:، ص ۲۰)



ص. ۳۰۰ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م



نسخه اصل لوح به خط حضرت عبدالبهاء با مهر عبدالرّاجی عبّاس

و در ظهر یکشنبه چهل و سوم عید نوروز مطابق چهاردهم شهر ذیقعده ۱۲۷۹ (۳ ماه می ۱۸۶۳) جمال ابهی<sup>۱</sup> از رضوان قدم بیرون نهادند و مأمورین حکومت توپ انداختند و والی به تقویم رجوع کرد و دید در همان آن قمر از برج عقرب خارج شد و این قضیه موجب مزیدحسن عقیدت و ارادتش گشته مکرراً نزد خواص خود اظهار مسرت نموده گفت: شکر خدا را که به زیارت چنین نفس مقدس معظم فائز گشتم. و در طول مدت حکمرانیش در عراق با همه تحریکات و سعایاتی که معاندین نمودند اندک سوء ادب از وی صدور نیافت. و بالجمله در مدت دوازده شبانه روز که سرادق ابهی<sup>۱</sup> در باغ نجیبیه مرتفع بود و یار و اغیار از بیانات و آثار مبارکه استماع نمودند و الواح صادره که دال بر استقلال امر ابهی<sup>۱</sup> بود در مجمع خواص و احباب تلاوت گردید نزدیکان به رضوان معرفت ذو الجلال نزدیک شدند و دوران صیت قدرت و عظمت الهیه را شنیدند و عید اعظم ابهی<sup>۱</sup> که به نام عید رضوان مسمی<sup>۱</sup> است تاسیس گردید. و در بسیاری از الواح و آثار الهیه مقام رفیع آن ایام مسطور و مبین است.

### ص. ۳۰۲ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

از آن جمله در سورة القلم چنین مذکور:

ان یا قلم اذن بین ملاً القدم و قل ان یا اهل میادین البقاء و یا اهل سرادق الکبریا ثم یا جواهر الغیب عن اعین اهل الانشاء ان انزلوا عن مقاعدکم ثم تهللوا و تکبروا و تکرعوا عن کاؤب البقاء من انامل الابهی<sup>۱</sup> من هذا الغلام الاعلی<sup>۱</sup> فی هذا الیوم الذی ما شهدت عیون الابداع شبهه و لا ابصر الاختراع مثله و فیہ قرّت عیون العظمة علی مقعد عز محمود. ان یا حملة العرش زینوا عرش الاعظم فی هذا الیوم لانّ فیہ ظهر جمال المکنون الذی ما فاز بلقائه اهل فردوس الاعلی<sup>۱</sup> و لا اهل جنّة المأوی. قل تالله قد ظهر غیب المکنون بأتمّه و قرّت من جماله عیون الغیب و الشهود ثم عیون الذین طهروا نفوسهم بما رشح علیهم کوثر القدس عن بحر اسم ربهم المشهود. قل هذا یوم فیہ عرف الله نفسه علی کلّ من فی السموات و الارض ثم استعلی بسلطانه علی من فی ملکوت الامر و الخلق فتعالی من هذا الفضل المقدس المبارک المحبوب. و هذا یوم فیہ ظهر جمال القدم بطراز الذی به شقت الاستار و ظهرت الاسرار و برزت الاثمار من الاشجار و نطقت الاشیاء فی ذکر ربهم المختار و برزت الارض بما فیها و السماء بما علیها و الجبال بما فی سرّها و البحار بما فی قعرها ولو هم كانوا فی انفسهم محتجبون. و هذا یوم فیہ کسرت اصنام الشرك و الهوی و استوی جمال القدم علی عرش الاعظم یومئذ نطقت روح الاکرم عن مکمن البقاء و روح الاقدس عن

سدرة المنتهى و روح الامر عن شجرة القصى و روح العز من جبروت الاعلى بان تبارك الرحمن الذى ظهر فى الاكوان بما لا ادركته العيون. قل هذا الذى بحركة من اصبعه لينعد من خلق السموات و الارض و بكلمة من فمه ليحيين كل الموجودات و باشارة من طرفه ينقلبن كل الوجود الى شطر الله المهيمن العزيز الودود. قل ان يا ملا الربان عزلوا كنائس التسبيح لان الذى رفع الى السماء قد نزل بالحق و يطوف حول العرش تالله الحق ان اليوم يصيح الناقوس على ذكرى و ينادى الناكور على وصفى و الصور باسمى المهيمن القيوم. لا تحرموا انفسكم من فضل هذا اليوم ثم اسرعوا الى مقر العرش و دعوا ما عندكم و تمسكوا بحبل الله القائم الظاهر الناطق المشهود. ان يا اهل الغيب و الشهادة غنوا و تغنوا فى هذا العيد الذى

### ص. ۳۰۳ - واقعات طريق مسافرت جمال ابهى از بغداد تا اسلامبول

ظهر بالحق و ما فاز به احد لا من قبل و لا من بعد ان انتم تعلمون. و قد ارفع الله فيه القلم عن كل من فى السموات و الارض و هذا ما اشرق به حكم القدم عن مشرق القلم لتفرحن فى انفسكم و تكونن من الذينهم يفرحون.

### واقعات طريق مسافرت جمال ابهى از بغداد تا اسلامبول

و مختصرى از كفييت مهاجرت ابهى از بغداد به اسلامبول چنين است كه دريوم مذكور چون بنا بر حركت بود جميع احبا حاضر شدند و اهالى بغداد از طبقات مختلفه پي در پي وداع كردند. تا آنكه كجاوه ها و اسباب سفر حمل شد و اهل حرم سوار گشتند. آنگاه جمال ابهى

بر توسن<sup>ا</sup> اشقرى<sup>ا</sup> كه مسعودى نام داشت و مخصوص سوارى مبارك خريده شد و اهل خيره مى گفتند كه در صورت و سرعت و ملايمت و نجابت بى نظير است سوار شدند سمند بى مانند در حاليكه احباب از هر سو ازدحام كرده سرها بر قدمش گذاردند در غايت سكون و آرامى بود. پس موكب ابهى<sup>ا</sup> رو به فريجات رفتند و دو ساعت بعد از ظهر به معموره مذكور كه واقع در مسافت يك فرسنگى بغداد است، رسيده به كاخ بلند ارجمند كه در وسط باغ وسيع مصفائى در کنار شط سر به فلک كشيده بود نزول نمودند. و هفته اى با عائله در آنجا اقامت و درنگ فرمودند تا اشياء و مايحتاج سفر بتمامها فراهم شد. و آقا ميرزا موسى<sup>ا</sup> كلیم اشياء و اثاثيه را رتق و فتق کرده بعضى امور لازمه را انجام داد. و در آن هفت روز محترمين بغداد پيوسته به محضر ابهى<sup>ا</sup> ذهاب و اياب همى كردند

و احباب نیز حسب الاحضار تشرّف می یافتند. تا در روز بیستم ذیقعدۀ عموم احباب برای وداع طلبیده امر به صبر و سکون فرمودند و عزیمت حرکت نمودند. و آقا محمد رضا شیرازی به این مضمون نگاشت:

در آن روز جهت آزمایش اسبان اسب تازی شد و سواری ممتاز جمال قدم را تماشا کردیم. در مدّت دوازده سنه که در عراق اقامت فرمودند با اینکه همیشه اسب میسر بود حسب میلشان هر کجا می رفتند سوار درازگوش رهوار می شدند. و بعد از آن هم غالباً سوار کجاوه بوده، جلو کجاوه را حاجی محمود نام اکّام<sup>۱</sup> می گرفت و همیشه در حوالی کجاوه میرزا آقا جان و منیر و امیر کاشانی<sup>141</sup> پیاده می رفتند و مراقبت می کردند.

### ص. ۳۰۴ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

و همین که حسب المعمول بر اسب مسعودی سوار شدند احباب حاضرین همی قدم و رکاب اسب را بوسیده به بغداد برگشتند. و بعداً نیز معمول و مرسوم ابهی<sup>۱</sup> چنین بود که حین حرکت از منازل سوار اسب مذکور می شدند و غصن اعظم بر جایشان در کجاوه می نشست و هم چون به قرب منازل می رسیدند که متصرفین و قائم مقامان به استقبال می آمدند به نوع مذکور رفتار می فرمودند ولی در سائر اوقات فیما بین طریق در هودج<sup>۲</sup> می نشستند. و در موکب مبارک هفت زوج هودج می رفت که هر یک چهار قبه بیضا داشت و شعاعشان از دور می درخشید و هودج ابهی<sup>۱</sup> مطرّز به چهار قبه صفراء بود و پنجاه اشتر رهسوار زیر بنه و بار می رفتند. و به جز اسب مسعودی دو اسب دیگر سعید و فرنگی نام و نیز دو الاغ مرکوب بود. و غصن اطهر و غصن اکبر برای صغرشان گاهی بر الاغها سوار می شدند. و از احباب فقط پنج تن سوار بودند و دیگران حتّی آقا محمد حسن و آقا حسین سابق الذکر که صغر سنّ و ملازمت خدمت حرم را داشتند هیچیک سوار نمی گشتند إلاّ به ندرت و حین لزوم. و در بغداد از منتسبین ابهی<sup>۱</sup> فقط حرم کاشی حسب الامر باقی ماند و برادرش میرزا مهدی مامور شد که به خدمتش پردازد. و آنچه از مزرعه و شّاش به دست آید صرف فقرای احباب نماید و بعضی قروض باقیمانده را در مواعد معلومه ادا سازد. و آقا میرزا جواد که تمامت تفسیر احسن القصص را در حفظ داشت و منجذب به جمال ابهی<sup>۱</sup> بود و آقا سید مهدی دهجی و منیر کاشانی که بعداً از اسلامبول برگشت در بیت ابهی<sup>۱</sup> زیستند و آقا میرزا محمد اصفهانی (وکیل) با عائله اش مستحفظ بیت شدند. و امّا میرزا یحیی<sup>۱</sup> ازل که در بغداد پریشان و پنهان بود و کسی از انام ذکری از وی نمی کرد می خواست عازم هندوستان یا حبشه و غیرها گردد. همینکه دانست جمال ابهی<sup>۱</sup> حرکت می نمایند و خوف و خطری معلوم نیست از سفر به هندوستان منصرف گشت و از اقامت در عراق اندیشه ناک گردید. و احتمال تسلیم جمال ابهی<sup>۱</sup> به دولت ایران نیز می داد پس به محضر مبارک وارد شده تکلیف و مصلحت خود را پرسید. فرمودند: آثار

141 - احتمالاً منظور محمد ابراهیم امیر نیریزی یا محمد ابراهیم ناظر کاشانی بوده است.

حضرت اعلیٰ که در نزد امثال شما باقیمانده باید منتشر گردد و چون تو را نمی‌شناسند یا به ایران رهسپار شو و یا در بغداد بمان و مراسله با ایران نما و اعلاء امرالله کن. و او راضی نشد و حاجی محمد کاظم خراسانی را که از حیث صورت و اندام به وی شباهت داشت به سرایه حکومتی بغداد فرستاده تذکره به نام میرزا علی کرمانشاهانی گرفت. و عائله خود را ملحق به اردوی ابهی کرده عزم آن نمود که به نوع خارج و داخل با موکب مبارک باشد. و جمال ابهی به او فرمودند: اگر میل داری با نامق پاشا مذاکره کنم و او راضی نشد. لاجرم ظاهر عرب را مامور خدمت و همراهی او نمودند و او پیشاپیش به نحوی که همراه قافله محسوب نمی‌گشت به صوب موصل و کرکوک راند.

ص. ۳۰۵ - واقعات طریق مسافرت جمال ابهی از بغداد تا اسلامبول

سال ۱۲۷۹ ق

واقعات سال ۱۲۷۹ ق

۱۸۶۳ م

از منزل سوادسب مذکور پیشند و ضمن عظم برایشان در یکجا در می نشست و هم چون بفرستند بل برسیند که بفرستند  
 و تمام مقامان به استقبال میآیند بنوع مذکور و ظاهر نیز موند ولی در سایر اوقات بجا برین طریق در هیچ می نشینند  
 و در مکه مبارک هفت نوبت بود و در هر یک چهار قبه بیضا داشت و شاعران ندره را شنید و  
 در هیچ ابهی مطرزه چهار قبه صفرا بود و پنجاه بیشتر را سوادسب زینب و پدر بر فرقه و نجواب سعیدی و ابی دیگر  
 سعید و زنی نام و نیز دو اناخ کرکوب بود و ضمن الطیر و ضمن کبیر برای منرشان گاهی بر آقاها سرور میشدند  
 و در اجاب فقط پنج تن سوادسب بودند و دیگران نمی آید که حسن آقا حسین سابق الکر که ضمنین در وزارت عهد  
 حرم راه داشتند هیچ یک سوادسب نماندند و آن بعد از آنکه در منربین ابی فقط حرم کاشی  
 حب آقا مرثیاتی ماند و برادش برز احمدی نامور شده که بجهت شش پروراند و آنچه در نزد و شش است  
 صرف فزاد اجابت و بعضی از دروغ برانی مانده را در سوادسب معلومه او اسازد و آقا نیز خواهد که تا دست فخر حسن  
 القاصص را در حفظ داشت و بجز بجمال ابی بود و آن سید سعیدی دهی و غیر کاشانی که بعد از اسلامبول گشت

---

نورانی نامی بنشیند	روی او صفت نورانی بنشیند	ببین بر صبح در وقت بنشیند	عذر است سوادسب در وقت آمدند
تغیر و بنشیند	این که هر دو بنشیند	یکایک صد این نفس عهد	بسته است که آن آیه بر سا
شورش مشرما سرور من	نزد و شب کویان بنامه بود	آنرا که در این صبح بود	دیده اگر این چه بود بل بود
چون که آنش روزش و در ایام	انگه زشتی که صبح آید	آقا بود غم آساکر بنشیند	برقصه و آهوان در آن بنشیند
صد آن تن فرود آن شد و غیر	آنها که او سبب بود	صفتی سوادسب را بنشیند	هر چه میآید آن بنشیند
آنچنان سوادسب آمد	که چون من چون می آید	گر مولا که کدام نام او	که بود اندر خود اگر نام او
هم سوادسب عملی وقت بود	شد فضا بهر آن نوبت بود	نفر یک باب با در جریه	اندان آنجا که آمد سوادسب
غدار شد که آن آن بگم کرد	نم آید این چنین بنشیند	وقت کرد که بر من نفس بنشیند	بر آن نفس فرستاد
بسته و در ایام بنشیند	بدر آنجا سوادسب بنشیند	بگفت این بنشیند برین بنشیند	چون نوبت میآید بنشیند
بچشم نوالی آمد کسی خبر	آفرین بر فرقه از روی خبر	نفس که آن وقت در آن	تا که آمدند آن نقلی کان
این ایام چون ندرت بود	گرچه آن سید می نام من است	بگفت آن آن ز غفلت سوادسب	زینان در دست طوطی سوادسب

نمونه صفحه از نسخه اصل به خط آقای محمد عباسیان میلانی

### ص. ۳۰۶ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ هـ قی - ۱۸۶۳ م

و بالجمله موکب ابهی<sup>۱</sup> بعد از خروج از فریجات در وقت عصر همان روز به منزل جدید رسید و آن محلی واقع در کنار شطّ و خالی از باغستان بود. خیام بر پا کرده اقامت نموده کاملاً مهیای سفر گشتند و سه روز در آنجا توقّف داشتند. و شاطر رضا که آقا محمّد حسن بن عبد الرسول قمی را حسب الامر برای بودن در حرم ابهی<sup>۱</sup> از بغداد آورد و حاجی محمّد تقی نائب الایاله که برای ملاقات آمد و آقا شیخ صادق که از همراه آمدن ممنوع و به اراده الهیه راضی و ساکن شد و نیز استاد عبدالکریم همگی مامور عودت به بغداد شدند. و با حالت گریه و ناله مخصوصاً نائب الایاله هنگامی که هیکل مبارک سوار شدند رکاب را با دست گرفته بوسید و به صوت مرتفع گریه و ناله نمود. همه را تسلی فرمودند و مراجعت به بغداد دادند. و از این منزل حرکت کرده به منزل دیگر رسیدند که مسمی<sup>۱</sup> به دلی عباس بود و در صحرای بسیار سبز و خرم به کنار نهری چادرها نصب نمودند. و در نیمه شب از آنجا حرکت کرده روزی بعد به قره تپه رسیدند و از آنجا کوچیده قریب ظهر روز بعد به کفری که نامش مبدل به صلاحیه گردید و در دامنه کوه واقع و حکومت نشین است و راه سلیمانیه و کرکوک در آنجا جدا می شود وارد شدند. حاکم و محترمین استقبال و احترام تمام به جای آورده، جشن گرفتند. و شب جهت محافظت از سارقین اطراف خیام را قراول گذاشتند تا صبح حراست نمودند و موکب ابهی<sup>۱</sup> دو شب اقامت کرده شب سوّم هنگام مغرب از آنجا کوچیدند. آقا رضا شیرازی نوشت که: شبی بسیار تاریک بوده و بادی شدید می وزید و من و امیر را از جهت خستگی و نخوابیدگی که برای کثرت آمد و شد در صلاحیه داشتیم خواب ربود و مدت پنج ساعت خوابیده از قافله دور ماندیم. و بعد از بیداری چندان به ناله و گریه و مناجات دویدیم تا برق آتش مجمر<sup>۱</sup> سفری آقا محمّد باقر را از مسافت بعیده مشاهده کرده شتافتیم و وقت طلوع فجر که کجاوه را برای اداء صلاة نگه داشتند رسیدیم. و آقا میرزا موسی کلیم فرمودند که الحال می خواستیم سواری در پی شما روانه کنیم.

### ص. ۳۰۷ - واقعات طریق مسافرت جمال ابهی<sup>۱</sup> از بغداد تا اسلامبول

و بالجمله صباح روزی بعد به منزل دوست خرما وارد شدند و در میان اشجار منزل نمودند. پس از آنجا به منزل طارق که دارای نهر کوچک در پای تل بزرگی بود رسیدند. سپس از آنجا نیز حرکت نموده وارد کرکوک شده در باغی خارج بلد نزول نمودند. و بعضی از علما و وجوه<sup>۱</sup> و غیرهم به ملاقات آمدند و در آن میان شخصی به حال جذبه فریاد زنان به صوب ابهی<sup>۱</sup> شتافت و احباً خواستند مانع شوند جمال ابهی<sup>۱</sup> آنان را نهی نمود. و در آن منزل دو روز توقّف شد. پس از آنجا حرکت کرده به منزلی دیگر رسیدند و شخصی از دور همین که ورود مبارک را مشاهده کرد خویش را از پل مرتفعی به آب بسیار سریع و سرد نهر انداخته با شناوری خود را بیرون کشیده به محضر ابهی<sup>۱</sup> مشرف شد و به او انعام فرمودند. و در اینجا جواد نام قونسول ایران با دو نفر همراهانش

مشاهده شدند. و سید محمد و برخی دیگر در اضطراب و اندیشه فرو رفتند و از آن می‌ترسیدند که امری از دولت ایران به موافقت دولت عثمانی در خصوص جمال ابهی<sup>۱</sup> داشته باشند. و آنان روزی بعد به محضر مبارک تشریف جستند و اظهار خضوع نموده، گفتند که پی شغلی به موصل می‌روند. و چون موکب ابهی<sup>۱</sup> از آن منزل حرکت نمود به قصبه اربیل (اربیل) وارد شدند که حکومت نشین بود و قلعه‌ای در قلّه تل رفیعی بر قرار داشت و خانه‌های بسیار در حوالی قلعه موجود. چند تن از علما و وجوه به ملاقات آمدند و چون روز عید قربان بود از اغذیه خود طبخ نموده هدیه آوردند. و به جمال ابهی<sup>۱</sup> ابراز عقیدت و اخلاص کردند. و موکب مبارک از آن منزل گذشته به زآب رسیده از آب با کشتی کوچک گذشته شب در آن طرف آب منزل نمودند. و دو استر را آب برد و نتوانستند بگیرند و باد شدیدی در شب برخاست. نیمه شب رو به موصل حرکت کردند و مقداری در قریه برطلیه توقّف کرده دو ساعتی از روز گذشته به موصل رسیدند و در جانبی که به نام نبی الله یونس است در کنار شطّرکز<sup>۲</sup> خیام نمودند. و میرزا یحیی<sup>۱</sup> ازل که با لباس مبدل به اتفاق ظاهر عرب از بغداد بیرون آمده خود را به اینجا رسانده اقامت گرفته، منتظر بود. خیمه قرب خیام حرم ابهی<sup>۱</sup> بر پا کرد و احباب چون وی را نمی‌شناختند تغییر و تشدد کرده، خیمه‌اش را از جای برکنند ولی جمال ابهی<sup>۱</sup> دستور فرمودند که کسی متعرض او نشود. و برای مراعات و تفقّد که از او نمودند برخی از احباب او را شناختند. و ظاهر مذکور که با وجود توصیه جمال ابهی<sup>۱</sup> در حق یحیی<sup>۱</sup> بعد از خروجشان از بغداد در بین طریق پس از دو روز سر از طاعتش پیچید و هر وقت خریدی برای تهیه غذا

### ص. ۳۰۸ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

لازم شد به وی چنین گفت: خریدن و آوردن اشیاء به عهده خود تو، پختن و حاضر کردن با من است. و پیوسته در غایت بی‌اعتنائی و عدم مراعات آداب سلوک کرد، چنانکه به پهلو می‌غنود و شرب توتون می‌نمود و با اینکه یحیی<sup>۱</sup> از بوی توتون کراهت داشت دود به سوی وی پراکند و به نوع تحقیر بدو خطاب کرده مولای انا ضعیف می‌گفت. خواست از او شکایت به محضر ابهی<sup>۱</sup> نماید و به احباب گفت که: از معاشرت یحیی<sup>۱</sup> روحم چنان مرده شد که اگر جمال ابهی<sup>۱</sup> در موصل دستگیری نمی‌فرمود به کلّی محروم می‌شدم. و یحیی<sup>۱</sup> در موصل چون دید از حدود ایران دور شدند قدری ترس از او رفته و خود را داخل موکب ابهی<sup>۱</sup> نمود ولی به لباس مبدل بوده به احباب آشنائی نمی‌داد و جز سید محمد و میرزا آقا جان و بعضی دیگر کسی از احباب او را نمی‌شناخت. و هر چند برای همراه بودنش از او مراعات می‌کردند ولی از احوال و اقوالش شاکی بودند چنانکه آقا محمد علی جلودار چند بار اظهار کرد که اقوال این شخص چراغ ایمان را خاموش می‌کند. <sup>142</sup> و اما جلال و عظمت ابهی<sup>۱</sup> چنان بود

142 - نبیل زرنندی چنین نوشت: جمال ابهی<sup>۱</sup> در سفر از بغداد تا اسلامبول نماز مغرب و عشا را به طریق قصر و جمع که مذهب امام شافعی است با هم‌رهان ادا می‌کردند و بعد از قرائت سوره فاتحه این آیات را تلاوت می‌کردند: « و ما قدرُوا الله حقّ قدره و الأرض جمیعاً قبضته یوم القیامة و السّموات مطویات بیمنه سبحانه و تعالی عما یشرکون و نفخ فی الصّور فصعق من فی السّموات و من فی الأرض إلا من شاء الله ثمّ نفخ فیهِ اخری فاذا هم قیام ینظرون و اشرقت الأرض بنور ربّها و وضع الكتاب و جایء بالنّیین و الشّهداء و قضی بینهم بالحقّ و هم لا

که عمّال دولت عثمانی و غیرهم در طول طریق شهادت داده می‌گفتند که ارکان دولت و ولات عراق پیوسته از این راه می‌گذرند و تا حال احدی بدین کرامت و بزرگواری دیده نشد. و در هر منزل نفوسی کثیر از خوان نعمت عظمی بهره مند گشتند. و همه شب دو گوسفند به طبخ رسیده و به علاوه

### ص. ۳۰۹

فقراء اهل قافله هر که به جهت نا امنی طریق به مرکز جلالت پیوست مدعو خوان احسان گردید و طعام کلّ از مطبخ ابهی عنایت شد. و هر جا دور هر صحرای با صفا که می‌خواستند نصب خیام نموده، می‌ماندند و تمام اهل قافله ناچار در همان جا نزول می‌کردند. و هر گاه به سبب دوری از آبادانی احتیاج و ضرورتی داشتند ملاحظه و مراعاتشان به عمل می‌آمد. همین که سواران و مأمورین برای تحصیل مایلزم به آبادی می‌رفتند بعضی از احباب مرافقت می‌کردند تا ادنی تعدی به اهل آبادیها وارد نشد. و چون مأمورین امنیه حدود خدمت و ملازمت خود را تا مرکزی دیگر انجام داده تجدید می‌شدند، خلعت عطا می‌فرمودند. و در هر منزل احبابی که نصب خیام محول به ایشان بود با سواران دولت و فرمان والی از پیش می‌رفتند و جای مناسب تعیین می‌نمودند. و اگر در خارج آبادی یا مسافتی بعیده جای خوش منظر به نظر مبارک می‌رسید بدانجا نقل می‌فرمودند. و همیشه حاکم و مفتی و قاضی از بلاد و قصبات بیرون آمده استقبال می‌کردند و جمال ابهی چنانکه گفتیم از هودج به اسب سعودی نقل می‌نمودند و به استقبالیان همراه شده تا به منزل می‌رسیدند و وقت ورود جمیع ما یلزم مهیا بود. و بالجمله در موصل سه روز توقّف کرده به حمّام نیز رفتند و برخی از علما و بزرگان به ملاقات آمدند. و موکب ابهی هنگام غروب روز سوم به عزم زاخو حرکت کرد که در فاصله قریب سه منزل و تمامت طریق مسکن اکراد یزیدی (ایزدی)<sup>143</sup> بود و خشونت و غلظت می‌کردند. و در یک منزلی زاخو به دامنه کوهی قافله قرار گرفت اهالی

یظلمون. \* از شیخ حسن زنوزی شنیدم که حضرت شیخ احمد نیز دائماً در نماز مغرب در رکعت اول بعد از حمد این سه آیه را تلاوت می‌نمودند و می‌فرمودند: جمیع اسرار الهی در این سه آیه مستور است. و عنقریب اسرارش را رب مختار آشکار سازد. و چون جمال ابهی مشغول نماز می‌شدند یحیی به قدر چهل قدم فاصله در عقب می‌ایستاد و گاهی که جمال قدم خودشان در نماز حاضر نمی‌شدند غصن اعظم را به نماز امر می‌فرمودند و ایشان نیز بعد از حمد به تلاوت همین آیات کام عارفان را حلاوت می‌بخشیدند به جز یحیی که در احیان صلاة سراللهی رنگش چون شب ظلمانی سیاه می‌شد

\* - قرآن کریم، سورة الزم - ۶۹ - ۶۷: ۳۹

143 - ایزدیان ایزدی‌ها یا یزدانی‌ها - که به آنها اکراد یزیدی نیز گفته می‌شود. به کردی (Êzîdî؛ ییزیدی) عده‌ای از کردها هستند که در شمال عراق، سوریه، جنوب شرقی ترکیه و قفقاز (ارمنستان) زندگی می‌کنند. ایزدیان به زبان کردی کرمانجی صحبت می‌کنند. آیین ایشان ایزدی با ایمان بر تنها یزدان پاک مسلط است. یزدان پاک یا ایزد منان نیز به معنای خدای بخشنده و مهربان می‌باشد؛ که ایرانیان باستان قبل از ورود اسلام در ستایش خداوند شان بکار می‌بردند. آیین ایزدی یا یزیدی مخلوطی از اسلام غیرمعمولی، مسیحیت شرقی (ارتدوکس)، زرتشتی، یهودیت و احتمالاً مهرپرستی است. دین ایزدی (یزیدی) ارتباطی با دین زرتشت ندارد و تنها مشخصه‌های اندکی از دین زرتشت اقتباس کرده‌است. تعدادی از اجداد ایزدیان پس از ورود اسلام به وسیله شیخ عدی مسلمان شدند. شیخ عدی و ملک طاووس دو عنصر مهم در آیین ایزدیانند. طاووس نماد طایفه ایزیدی و آغاچاری است. ایزدیان معتقدند که طاووس نماد «فرشته اعظم» است، به دلیل وجود هفت فرشته در راس آنها ملک طاووس در جهان‌بینی‌شان برخی تصور می‌کنند که ایزدیان شیطان‌پرست باشند زیرا ملک طاووس به عنوان نمادی از شیطان تعبیر می‌شود.

محافظ و محارس نداده اعتنا نکردند و آنچه را احباب خواستند بخرند جواب نداده، سنگ انداختند و درستی نمودند. لاجرم رجال احباب تمامت شب را بیدار مانده به حراست «لَمَنْ الْمَلِكُ» قیام کردند و تا صبح ندایشان بدین طریق مرتفع بود که دستهای بانگ بلند داشتند. و صبح حرکت کردند و راه «لله الواحد القهار» برکشیده دسته دیگر ندای کوه و سنگلاخ مملو<sup>۱</sup> از اشجار بوده از جهت صعوبت عبور کجاوه ها به تأنی رفتند. تا به قرب زاخو رسیدند و حاکم جمعی کثیر را روانه داشت و هر کجاوه را چهار تن از آنان با دست نگه داشته مراقبت کردند. و خود با عده‌ای از محترمین پذیره شده با اعزاز و اکرام تمام موکب ابهی<sup>۱</sup> را به شهر وارد نمود در محل<sup>۲</sup> نیکوئی رکز<sup>۳</sup> خيام شد. و هدایائی از حاکم رسید و اکرادی را که در منزل قبل اعتنا نکردند آورده حبس نمود و از جمال ابهی<sup>۱</sup> میهمانی مجلل کرد. و پس از صرف نهار و بیانات بسیار به خيام آمدند و پسر مفتی بلد به احباب اظهار داشت که اهالی از کیفیت سلوک و احوال و بیانات ابهی<sup>۱</sup> انجذاب عجیبی حاصل کردند.

### ص. ۳۱۰ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه. ق - ۱۸۶۳ م

وهرگاه چندیومی اقامت فرمایند کل فدوی خواهند شد. و جمال ابهی<sup>۱</sup> به حاکم چنین فرمودند که: در بین طریق هر جا خواستند ما

را میهمان کنند و ما قبول نکردیم مگر اینجا مانند سفینه نوح که به جائی نایستاد مگر در جبل جودی. و این بیان مبارک تأثیر و تطبیق غریبی یافت چه که زاخو به قرب جودی واقع است. و موکب مبارک شبانه از آنجا به سوی جزیره حرکت نمود و گماشتگان

حکومت همراهی کرده کجاوه ها را از آب گذراندند. و روزی دیگر قافله به جزیره رسید که مشتمل بر قلعه<sup>۱</sup> قدیم و سکنه اکراد است و در دوره ایوبیه بسیار معمور بود. و از آنجا به قصد نصیبین حرکت کردند که قریب سه منزل راه صحرا و سنگلاخ و آبادی قلیل بود. و در نصیبین کنار نهر آب نصب خيام نمودند. و از آنجا به عزم ماردین که نیز قریب سه منزل راه بود روانه شدند تا به قریه واقع در دامنه کوه ماردین قرار گرفتند. و دزدان دو استر عربی را که در قافله بود، شبانه بردند و عرب بیدار شده فزع کنان به هر سو دوید و استرها را نیافت. و در صباح هنگام رحیل به محضر مبارک معروض شد و ماموری را که همراه بود امر فرمودند که سعی نموده استرها را پیدا کنند. و با اقداماتی که شد نتیجه حاصل نگشت. و چون قافله حرکت کرد عرب زمام کجاوه مبارک را

منابع: ۱- یزیدی‌ها و کیش و آیین آن‌ها؛ عنوان مقاله‌ای تحقیقی از محمد محمدی ملایری است که در کتاب ۶ جلدی «تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی» مجلد پیوست‌ها (۱). انتشارات توس از صفحه ۳۳۱ تا ۳۶۱ چاپ و منتشر شده است. ۲- محمد التونجی «یزیدیان یا شیطان پرستان» ترجمه دکتر احسان مقدس انتشارات عطایی ۱۳۸۰

گرفته الحاح نموده گفت: هر چند از این <sup>144</sup> اگر خزانهٔ سلطان را ببرند ممکن نیست فلسی از آن به دست آید ولی اگر شما اراده نمائید ستورانم را می آورند و اگر از اینجا بروید هرگز به من نخواهند داد. و صفا و صدق نیت و تصریح وی مؤثر شد. فرمودند: مطمئن باش تا استرهای تو پیدا نشود از اینجا حرکت نمی کنم. و به مأمورین امر نمودند که کجاوه‌ها را به سمت فردوس برند و آن عمارت بسیار عالی بود و باغ با صفای نیکوئی بالای کوه مقابل شهر ماردین واقع بود. و کهای قریه را نیز کتف بسته همراه آوردند و بقیهٔ قافله نیز که از جلو رفتند برگشتند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> به حکمران ماردین پیغام کردند که: تا استران عرب پیدا نشود حرکت نمی کنیم. و حکمران باکمال مسرت به اتفاق دائره حکومت و ضباط و محترمین بلد به استقبال شتافت. و امر داد فردوس را پاکیزه نموده آب به جوی و فواره‌ها انداختند و بزرگان شهر دسته دسته به زیارت آمدند و ذهاب و ایاب جمعیت به غایت مسرت تسلسل یافت و جمال ابهی<sup>۱</sup> به هر یک ابراز ملاطفت و عنایت فرمودند. و حاکم کهای را باز خواست و تهدید کرد که اگر اموال پیدا نشود ترا دست بسته فرستاده در محبس می اندازم.

### ص. ۳۱۱

و او رجا و التماس کرد که تادیبهٔ قیمت نماید. و حکمران نیز در نظر گرفت که قیمت ادا کند چه که محلّ مذکور دزدگاه ایلات شمر و بنی طی و عنیزه و اکراد بود و سارق معلوم نمی شد ولی جمال ابهی<sup>۱</sup> قبول نفرمودند. و کهای روزی بعد سندی نوشت که مبلغ شصت لیره قیمت دو استر را بدهید و از دائره حکومت نیز ضمانت کردند ولی مقبول نشد. تا آنکه استرها را آورده گفتند پیدا کردیم و به عرب دادند. و این واقعه نزد اهالی از خوارق عادات محسوب گشت و می گفتند تا حال واقع نشد که در اینجا مال کسی را ببرند و استرداد گردد. و روز سوم موکب ابهی<sup>۱</sup> از آنجا با عظمت و کوبه شاهانه حرکت نمود در جلو سواران حکومتی با طبل و علم بوده به نواهای خوش می نواختند و حکمران و رجال حکومت و بزرگان بدرقه کردند. به این کیفیت از میان شهر عبور فرمودند. و اهالی بلد رجلاً و نساءً صغیراً و کبیراً در سر بامها و راهها ایستاده تماشا می کردند و متصرف و همراهانش تا مسافتی آمدند آن گاه به آنان اظهار عنایت نموده، مرخص فرمودند. و از آنجا تا دیار بکر قریب سه منزل بود و از سرایشب سخت کوه در میان اشجار گذشته هنگام عصر به منزل رسیده در محلّ باصفا و چمن و کنار آب رکز<sup>۱</sup> خيام نمودند. و بعد از سه روز نزدیک ظهر به دیار بکر رسیدند و مامور به شهر رفته خبر داد و جمعیت سوار و پیاده پشت دروازه آمده منتظر ماندند و معین شد که در علی پاره واقع در جنوبی بلد منزل نمایند که باغی منتظم و شامل عمارتی رفیع و محلّ نزول بزرگان بود. و کجاوه‌ها را به عسرت تا وقت غروب بد آنجا بردند. ولی برای احتمال ضرر و خسارت به گرم ابریشم که در آن محلّ بود جمال ابهی<sup>۱</sup> امر فرمودند در خارج عمارت رکز خيام

کردند. و سه روز در آنجا توقّف شد. و در میان قافله چند تن اغیار مانند شیخ محمود کرد و درویشی از اهل مندلی و غیره بودند که از ایشان دلجوئی می‌شد. و میرزا یحیی<sup>۱</sup> نزد کل احباب شناخته گشته معاشرت و مجالست و مصاحبت آغاز کرد و برای خرید بعض لوازم گاهی همراه احباب به شهر می‌رفت. و پس از سه یوم توقّف از آنجا متوجّه معدن مس شدند و به منزلی رسیدند که در دامنهٔ جبلی رفیع محلّی با نزهت و آسیاب و چند خانه بود و طریق عبور به قلعه و شهری که از بالای کوه پیدا دشوار می‌نمود. و درین منزل هنگام عصر نبیل زرنندی به اتفاق آقا حسین نراقی گماشتهٔ حاجی میرزا کمال و آقا احمد ملایری از بغداد رسیدند چه که در بغداد پس از مهاجرت جمال ابهی<sup>۱</sup> شهرت یافت که اکراد در ما بین کرکوک و موصل هجوم برده قافله را غارت نمودند.

### ص. ۳۱۲ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

و احباً مضطرب گشتند لذا آن سه با عجلهٔ تمام به سوی قافله شتافتند و در منازل راه اخبار قافله را تحصیل کرده تا در منزل مذکور رسیدند. و نبیل زرنندی چنین نوشت: روز چهاردهم محرم سنه ۱۲۸۰ دو منزل از دیار بکر گذشته به اردوی مبارک رسیدیم که در دامنه کوهی که توتستان و نهر روان داشت خیام مرتفع بود. آقا محمد حسن از حرم بیرون آمدند سواد مثنوی را دادم و تفصیل فرستادن به طهران را مذکور داشتم. چون مثنوی را برد یک مجموعه توت تازه آورد گفت مثنوی را در حضور مبارک می‌خوانند. بعد جمال مبارک بیرون تشریف آوردند خواستم خود را بر قدم مبارک بیندازم، منع نمودند. فرمودند: مثنوی شما را شنیدم. خوب تحفه به طهران فرستادید و خوب وقتی بما رسیدید که به طرف کوهستان می‌رویم. همراهی شما و این دو رفیق با کجاوه لازم است از اسلامبول شما را برمیگردانیم تا اخبار ما را به احباب عراق برسانید. و بعضی نفوسکه تازه داخل اردو شده‌اند بر اوهام متوهّمین افزوده‌اند. بعد از این بیانات به حرم تشریف بردند. یحیی<sup>۱</sup> را دیدم و شناختم و شنیدم که از عقب آمده خود را به اردوی مبارک ملحق نمود ولی جز لقای مبارک هیچ چیز در نظرم جلوه نداشت. در آن اثنا سید محمد اصفهانی آمد و گفت: آن مثنوی که تازه ساختی یحیی<sup>۱</sup> می‌خواهد بخواند. مثنوی را گرفت بعد از خواندن دید که ابداً یادی از یحیی<sup>۱</sup> در آن مذکور نه. و بالجمله روزی بعد از آنجا حرکت کرده به منزل معدن مس رسیدند و روزی دیگر نیز از آنجا روانه شدند. در آن حال تنی از اهل ایران که محبوس بود نزد کجاوه آمده گفت: مدّتی است در حبس و دسترس به جایی ندارم مستدعیم عنایت فرموده در اسلامبول اشاره نمائید تا نجات یابم. از او دلجوئی نموده، وعده دادند و لذا در حین ورود به اسلامبول پیغام به سفیر ایران کرده خلاص وی را خواستند و سفیر او را خلاص نمود. و در اثناء طی طریق موبک مبارک از کنار کوه صعب العبور می‌گذشت در حالیکه حاجی محمود اکام زمام کجاوه را می‌کشید و چند تن هم در حول کجاوه مراقبت داشتند چون جاده

بسیار باریک و از یکطرف جبل رفیع و از طرف یدیگر درّه بسیار عمیق بود و پای استر از روی سنگریزهها رد شد زمام از دست اکام بیرون رفت.

### ص. ۳۱۳

و مقدار ذرعی است ر سرازیر به درّه رفت و جمیع مضطرب و پریشان گشته توجّه به حق نمودند. ولی استر که گویا ید غیبی آن را نگاه داشت خود داری نموده رو به راه آمد و محلّ حیرت و تعجب کل گردید. و جمیع در حالیکه اشک از دیده‌ها روان بود شکر الهی به جای آوردند. و فقط شیشه بزرگ مملوّ<sup>۱</sup> از گلاب که همراه بود شکست و صحرا را معطر ساخت. و نزدیک عصر در میان کوه به جائی رسیدند که درختان تبریزی بسیار و آب خوشگوار و منظره جمیل داشت و خانه و آبادی نبود در ما بین اشجار منزل گزیدند. و روزی بعد از آنجا گذشته نزدیک غروب به قریه‌ای رسیدند. زیر درختان بزرگ در جلوی ده نصب خيام کرده شب را به سر بردند و صبح حرکت کردند تا به قرب خریوط رسیدند که بعداً معموره العزیز خوانده شد. و فرسخی مانده بود که دسته دسته اشراف و ارکان حکومت پذیره شدند و خود والی نیز با دائره‌اش رسیدند. و موکب ابهی<sup>۱</sup> را با اعزاز تمام به محلّی معین بردند. و پس از رکز<sup>۲</sup> خيام و تنظیم اثاث و مهام به ملاقات آمده برنج و روغن و گوشت و گوسفند و آلبالو و غیره برای صرف مطبخ آورده، ملاطفت و دلجوئی نمودند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> در این منزل منزّه و مصفاً که حاکم نشین بود سه روز توقّف نمود. و در حمّام کوچک ظریف استحمام فرموده و بعضی احباب نیز به حمّام رفتند. آن گاه روی به معدن نقره حرکت کردند. و جبال و وادی های صعب العبور را طی کرده تا به آنجا رسیده، شب بیارمیدند. و هنگام صبح کوچ کرده روانه شدند تا به منزلی دیگر رسیدند و عبور از شطّ فرات نموده نصب خيام کردند. و توت فراوان بر اشجار بود و هم‌رهان لدی‌الورود به تماشای محلّ و خوردن توت پرداختند. در آن حین رئیس محلّ به ملاقات آمد و کسی از رجال احباب حاضر نبود تا به وظائف خدمت پردازد. و چون مرخص شده، رفت. جمال ابهی<sup>۱</sup> به آقا محمدقلی تغیر فرمودند و به خیمه حرم داخل شدند و عموم احباب از ما وقع تائب و پریشان گشتند. و همین که وقت عصر هیکل مبارک به خیمه بیرونی خرامیدند کلاً دست بر سینه به حالت خجل و ندامت ایستادند و میرزایحیی<sup>۱</sup> نیز با آنان بود همگی تعظیم کردند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> متبسماً به آنان چنین فرمود: امروز نزدیک به آن رسید که قهر الله همه را اخذ نماید. و هیچیک از بیم و خجلت لب نگشودند. در آن حال جلوس فرموده به آنان اظهار ملاطفت کرده، چای صرف شد.

## ص. ۳۱۴ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۷۹ ه ق - ۱۸۶۳ م

و از آن محل تا سیواس چهار منزل راه بود و سرما تأثیر شدید داشت و همه جا بزرگان پذیره شدند. از دلیک تاش گذشتند و در منزلی دیگر که نهر آبی روان بود در زیر اشجار خیمه زدند. جمال ابهی<sup>۱</sup> قصد فرمود از آنجا به سیواس که شهری وسیع والی نشین بود رسیده در سمت شمالی خیمه زدند. و والی با چند تن هنگام عصر به ملاقات آمده در کمال خضوع صرف چای نموده مراجعت کرد و شیخی از مشایخ طریقت تشرّف حضور یافت. فارسی تکلم می کرد و اشعار مثنوی رومی از حفظ همی خواند و جمال ابهی<sup>۱</sup> در مکالمه با وی یک حکایت منظومه را که متجاوز از شصت بیت بود به ترتیب و تمام برای وی از حفظ خواند. و شیخ را از بیانات مبارکه انقلاب حالت دست داد و مورد عطایای ظاهره و باطنه شده با کمال مسرت مرخص گشت. و جمال ابهی<sup>۱</sup> درین شهر استحمام فرمود و از آنجا روی به طوقات حرکت کردند. دو سه منزل فیما بین بود و از جنگلها و پست و بلندی بسیار گذشتند. و در یکی از آن منازل هنگامی که در خارج باغی چادرمی زدند میرزا یحیی<sup>۱</sup> هم ریسمان را گرفته، معاونت کرد. در آن حال نبیل زرنندی این بیت خواند:

گر چه شاهان بر سریر ملک نتوانی نشست \* \* \* \* \*  
رو چه (چو) فراشان طناب خیمه و خرگاه گیر

و از آنجا گذشته به منزل طوقات رسیدند در کنار نهری چادر پیا کردند. و آن منزل پر میوه و صفا و وفور اشیاء از موکب ابهی<sup>۱</sup> بهره ای گرفت سپس رهسپار طریق گشتند. دو منزل طی شد تا به آماسیا که بلدی معمور با اشجار و باغات موفور بود رسیده به خارج شهر رکز خیام نمودند. و حاکم با اعضاء دائره اش به خیمه آمده، خوش آمد گفتند. و دو روز اقامت شد و جمال ابهی<sup>۱</sup> با ملازمت چند تن به حمام رفتند. و چون در این منزل مصاریف سفر تمام شد بعضی از همهران اسب های خود را فروختند. و اسب آقا محمد علی یزدی به بهای گران فروخته شد. آن گاه حرکت کرده روی به سامسون رفتند و شب را در میان جنگل و بالای کوه شخص ماموری که همراه بود آستین بالا کرده طبخ مطبوعی نموده به محضر ابهی<sup>۱</sup> حاضر ساخت و ابراز خلوص بسیار کرد. پس به قصبه<sup>۱</sup> الاهیه که بسیار با صفا و حاکم نشین بود در حالیکه هوا ترشح باران داشت وارد شدند.

### ص. ۳۱۵

قائم مقام به اتفاق همهران به استقبال آمد و چون مشاهده کردند که هنوز ملتزمین مبارک نرسیدند به معاونت یک دیگر چادرها را نصب نمودند و در کمال محبت و اخلاص مشرف شدند. و اهالی قصبه نیز با حالت خضوع و دوستی به ملاقات آمدند و به احباب بسیار خوش گذشت. پس از آنجا حرکت کردند و در جنگل بین راه اشتری با صندوق بار ناپدید شد که اشیاء و آثار مهمه در آن بود. و شتردار نومید از یافتن شتر شده می گفت: من از شتر

صرف نظر کردم. ولی غصن اعظم آقا محمد علی جلودار و سواری دیگر را با خود همراه کرده در نیمه شب تار و خلال اشجار به تجسس و تفحص رفتند. و هنگام ظهر روز بعد شتر را با صندوقها آوردند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> به حالت مسرت چنین فرمودند که: اعمال و احوال غصن اعظم به عین ها مانند سلوک و رفتار خود مواقع شد. و موکب مبارک در قهوه‌خانه بزرگی نزول نمود و روزی دیگر در منزلی دیگر فرود آمدند. و از آنجا کوه و جنگل و آبادانیها را در نور دیده به سامسون رسیدند. و همین که شهر و بحر نمایان شد میرزا آقا جان با کاغذ و قلم به حضور ابهی<sup>۱</sup> آمده استدعا کرد که چون سفر بر انتها رسید و ساحل بحر وارد میشود بیاناتی صادر فرمایند که موجب روشنائی قلوب و ابصار گردد. لذا همان نوع که در کجاوه می‌رفتند تغنی نمودند و میرزا آقا جان نوشت. و آن لوح به نام **لوح هودج**<sup>145</sup> معروف و مشهور و واقعات آتیه در آن مرقوم و مکتوم است. و در خارج بلد و کنار بحر نصب خیام شد. و ضابطی از شهر آمده معروض داشت مفتش پاشا که نظارت بر جاده جدید التأسيس و فرمان روائی بر تمام ولات از اسلامبول تا بغداد دارد درین ایام به عزم بغداد وارد سامسون شده با جمعی از پاشاها که بدیدنش آمدند می‌خواهند تشرّف حاصل نمایند. فرمودند: نعم الأمير علی باب الفقیر و بنس الفقیر علی باب الأمير. ضابط رفت و پس از ساعتی همگی بدون مستخدم رسیدند. و در مسافتی دور از خیمه پیاده شدند. و احباب حسب الامر اسبانشان را نگه داشتند و مفتش پاشا از جلو و دیگران از عقب پی یکدیگر دست و دامن مبارک را بوسیدند. و پاشای مذکور خواهش نمود که تا موکب مبارک در آنجا اقامت دارد مهمان وی باشند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> به این شرط قبول فرمودند که چون بعضی از هم‌رهان معتاد به اطعمه دیگران نیستند برای خود طبخ مخصوص نمایند. آنگاه مرخص شدند و اطعمه گوناگون فرستادند ولی مطبوع نیفتاده حسب الامر بین فقرا تقسیم نمودند. و نیز حسب رجای پاشا مذکور روزی دیگر بر اسبانی که فرستاد جمال ابهی<sup>۱</sup> با بعضی از هم‌رهان سوار شده محلی را که بنا می‌کرد تماشا فرمودند. و ایشان نهایت اخلاص و محبت اظهار داشتند.

### **ص. ۳۱۶ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه ق - ۱۸۶۳ م**

و جمال ابهی<sup>۱</sup> در حقشان ابراز عنایت نمودند. و ایام اقامت مبارک در بندر سامسون یک هفته شد. و در کشتی‌های متعدّد که پی در پی به ساحل می‌آمد ورود ننمودند تا کشتی بزرگ دولت عثمانی رسید. آن را قبول فرمودند و پس از نقل جمیع اشیاء به کشتی مذکور با اهل و عائله در یک کشتی کوچک و جمیع احباب در کشتی دیگر نشسته به کشتی مزبور رسیده وارد شدند. و حین دخول کشتی این مصراع را خواندند:

**از آن درد کشانیم که دریا زده‌ایم**

145- لوح هودج (سامسون) لثالی الحکمة جلد ۱ الصفحات ۱۲ - ۱۶ و به این سایت مراجع شود:

و کشتی هنگام مغرب از مقابل سامسون گذشت. و از روز خروج ابهی<sup>۱</sup> از بغداد که ابتدای ماه دوّم بهار و اوائل شهر ذیقعه بود تا ورود به بندر سامسون که بیستم شهر صفر و بحبوحه شدّت گرمای تابستان بود یکصد و ده روز به طول انجامید. و تمامت راه با اینکه بیش از پنجاه منزل قافله رو نبود با جلال و سکون حرکت فرمودند و برای اختلاف هوا و تنوّع اماکن جمیع ایّام سفر به فرح و تفرّج مانند فصل بهار گذشت. و همه جا هم خیمه مبارک در میان گل و ریحان واقع و در هر منزل گل بسیار آوردند خصوصاً از شهر طوقات تا سامسون همه راه جنگل و صنوبر و اراضی سبز و خرّم و مملوّ<sup>۲</sup> از اوراد و ازهار بود. و ایّام حرکت در کشتی سه شبانه روز امتداد یافت و دریا آرام بود. و در صبح یکشنبه غرّه<sup>۳</sup> ربیع الأول ۱۲۸۰ ه. ق. ۱۶ (اوگست ۱۸۶۳ میلادی) به بغاز اسلامبول رسیدند و حین ظهر کشتی لنگر انداخت.

### کیفیت ورود و استقرار موکب ابهی<sup>۱</sup> در اسلامبول

همین که کشتی در مقابل پایتخت دولت عثمانی قرار گرفت ماموری که از طرف نامق پاشا همراه بود به ساحل رفته، داخل شهر شد و نامه و پیام به عمّال حکومت داد. و دو کشتی کوچک با بیرق و نشان دولتی با برخی از مامورین حسب المقرر رسیدند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> با اغصان در یکی و آقا میرزا موسی<sup>۲</sup> کلیم با اهل حرم در دیگری داخل شده به ساحل نزول نمودند و بر کالسکه‌های در آن روز مخصوص سوار گشتند. و شمسی بیگ نام که مدیر مسافرخانه دولتی و مامور مهمانداری بود پیاده همراه شد. تا به مسافرخانه دولتی که در محله معروف به ادرنه قاپوسی و قرب جامع خرفه شریف واقع بود رسیدند و بازوی جمال ابهی<sup>۱</sup> را با دست اخلاص و احترام گرفته به غایت اعزاز و اکرام داخل شدند<sup>۱۴۶</sup>.

### ص. ۳۱۷ - کیفیت ورود و استقرار موکب ابهی<sup>۱</sup> در اسلامبول

۱۴۶ - یحیی از عقب کالسکه حرم می آمد. شنیدم که به سید محمد می گفت: اگر ما هم اختفا اختیار نکرده بودیم، همین احترام داشتیم. و آقا سید حسین کاشی شنیده گفت: اینجا محلّ این سخنان نیست و باید به سرعت از عقب برویم که راه را گم نکنیم. هزاران نکته می باید به غیر از حسن و زیبایی.

در شهر کبیر چار مه گشت مکین  
گردید ادرنه رشک فردوس برین (نبیل زرنندی)

اندر چل و هشت آن صفا بخش زمین  
در شهر رجب وارد ارض سرّ (ادرنه) شد

و از آن سو احباب و ملتزمین موبک مبارک چون به ساحل رسیدند برای گمرک احوال و اشیاء کثیر که همراه بود معطل گشتند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> امر دادند که تأمل و تسامح نکرده به زودی اشیاء را بیاورند. و مدیر گمرک به پاس احترام که ایشان میهمان دولت اند تمامت اشیاء را بی ملاحظه و تفتیش به دست احبا بدادند تا به واسطه حملها قریب مغرب به درمسافرخانه رساندند. و عمارت مذکوره در طبقه فوقانی چهار اطاق و ایوان مرغوب داشت که جمال ابهی<sup>۱</sup> و اخوان و اغصان و اهل حرم ساکن شدند. و در طبقه تحتانی احباب و همراهم قرار گرفتند. و محوطه خانه مشتمل بر باغچه گلکاری و آب جاری بود و شب مذکور را استراحت فرمودند. و صباح روز بعد رسولی از طرف حاجی میرزا حسین خان سفیر ایران به محضر ابهی<sup>۱</sup> رسیده ابلاغ سلام و محبت و اکرام نموده از حضور وی معذرت خواست و پس از صرف چای و استماع بیانات و عنایات مبارکه مرخص شد. و جمال ابهی<sup>۱</sup> پس از صرف نهار به جامع رفته، مراجعت نمودند. و مدت ده روز در خانه مذکور اقامت فرمودند و همه روزه از طرف دولت دو نفر طبّاح آمده امور اکل و شرب و پذیرائی میهمان را به غایت احترام اداره کردند و برخی از همراهم نیز مساعدت می نمودند. آن گاه به علت ضیق محلّ مذکور از طرف دولت خانه ویسی پاشا که در قرب جامع سلطان محمد بود برای اقامت ابهی<sup>۱</sup> معین شد. و با عموم همراهم به آن عمارت انتقال فرمودند. و آن خانه ملوکانه وسیع مشتمل بر قسمت اندرونی و بیرونی و هر قسمت دارای سه طبقه بود و طبقه فوقانی قسمت بیرونی حجرات متعدده و تالار بزرگ و قهوه خانه و طبقه وسطی<sup>۱</sup> نیز غرفات عدیده و ایوان و طبقه تحتانی آخور اسبان و آشپزخانه و لوازم دیگر مهیا داشت که غصن اعظم در طبقه علیا و احباب در وسطی قرار گرفتند. و عمارت اندرونی در هر طبقه حجرات وسیع و ایوان رفیع و نیز مطبخ و حمام و برکه آب باران داشت و جمال ابهی<sup>۱</sup> و متعلّقان و اهل حرم در آنجا استقرار جستند.

### ص. ۳۱۸ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه. ق - ۱۸۶۳ م

وباغچه وسیعه محوطه بیرونی مشتمل بر اشجار و گلهای بسیار بود و موجبات آسایش همراهم در این عمارت فراهم گشت. و اشخاص بسیار به محضر ابهی<sup>۱</sup> آمد شد کرده استفاضه و امتنان حاصل نمودند. ولی جمال ابهی<sup>۱</sup> خود به محلّی جز جامع سلطان محمد در ایام جمعه و جز حمام نرفتند و عزم دیدار احدی از عثمانیان و ایرانیان در محلّ آنان نمودند.<sup>۱۴۷</sup> و شمسی بیگ مذکور که مامور پذیرائی بود همه روزه برای سرپرستی امور ذهاب و ایاب می کرد.

147 - آقا میرزا موسی کلیم چند مرتبه جهت ابلاغ بعضی فرمایشات به باب عالی تشریف بردند. آقا عبدالله (عبدالغفار) در خدمتشان می رفت. و وکلا چون سرمست خمر هوی بودند استماع نکردند. در آن ایام شبی در عالم رؤیا مشاهده شد که جمال مبارک کتابی مرقوم فرموده اند و در میان میدانی است و آسیابی موجود که می خواهند به راه بیندازند و آن کتاب به دست یحیی<sup>۱</sup> است و آن آسیاب گاهی حرکت می کند و می ایستد. شاید کسی این خواب را به حضور

## اوضاع و احوال در مدت اقامت اسلامبول

ایامی به این منوال گذشت و احباب جز ملازمت جمال ابهی<sup>۱</sup> به جامع سلطان محمد فاتح برای اداء نماز نرفتند. و ما بین ایرانیان ساکن اسلامبول شهرت یافت که دولت عثمانی بایان را در خانه ویسی پاشا حبس نمود. لذا اجازه فرمودند که احباب برای تفرّج بروند ولی در کمال سکون و وقار باشند. و خود نیز روزی سوار شده غصن اعظم و آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> کلیم را همراه برده به مقبره ایوب انصاری رفتند. **148** و غالباً آقای کلیم با احباب به سمت بیگ اوغلی و نقاط اخری تفرّج و نزهت<sup>۲</sup> نمودند. و روزی با سید محمد اصفهانی و حاجی میرزا احمد کاشانی و ملا محمد نبیل زرنندی و آقا محمد صادق و آقا سید حسین کاشانی از بازار بیگ اوغلی می گذشتند عکاسی اصرار نمود که فتوغرافیّه شان را مجاناً گرفته چند قطعه نیز به خودشان دهد. کلیم قبول کرد و عکاس مذکور صورتی به اجتماع گرفت. و روزی دیگر چند قطعه به واسطه آقا سید حسین تقدیم نمود.

مبارک ذکر کرد. مغربی که می خواستند به جامع تشریف ببرند و مشرف بودیم به لطافت فرمودند باید سعی نمائی آسیاب راه بیفتد و بعدها حتی در ایامی که در ادرنه بودند گاهی به لطافت و طرز سؤال می فرمودند: آسیاب راه نیفتاد؟ (آقا رضا قتاد شیرازی)

148- سازجیه طفل رضیع ابهی<sup>۱</sup> که از بغداد همراه داشتند و دختر آقا عبدالرسول قمی او را شیر می داد در ایام اقامت اسلامبول فوت شد و بیرون دروازه ادرنه دفن کردند و در لوحی که زمان خروج از اسلامبول به افتخار احباب عراق نزول یافت مذکور است که سازجیه را در مقابل دروازه ادرنه ودیعه گذاریم.

(نبیل زرنندی)



## ص. ۳۱۹ - کیفیت ورود و استقرار موبک ابهی در اسلامبول

طهران

حضرت بشیرالهی علیه بهاءالله الابهی

هوالله

ای سرمست صهبای پیمان آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و همچنین عکسی که ارسال نموده بودید مشاهده گشت این عکس در وسط جناب کلیم است یعنی آقا میرزا موسی و در یمین حاجی میرزا احمد کاشی و در یسار سید محمد اصفهانی و بالا ایستاده حضرت نبیل و جناب آقا محمدصادق اصفهانی این عکس را در اسلامبول برداشتند عکس جمال مبارک نیست اما عکس جمال مبارک دو قسم است هر یک بحالتی و هر دو در ادرنه برداشته شده است و معلوم و واضحست مشتبه نمی شود، ابدأً. شما بجمیع احبّاء اعلان نمائید و بنمائید تا جمیع بدانند زیرا بسیار نفوس در فکر منفعت دنیای فانی می افتند و صورتی از صور را شهرت می دهند و این سبب تشویش قلوب می گردد اما در خصوص امور خویش محزون مباش مغموم مگرد افسرده مشو پژمرده منشین عون و عنایت جمال ابهی با شماست و فضل و موهبتش شامل و کامل و بی منتها و علیک التّحیّة و الثّناء ع ع

## ص. ۳۲۰ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه ق - ۱۸۶۳ م

و اراده و دستور ابهی به آرامش و سکون احباب بود و حاجی میرزا حسین خان سفیر و برخی دیگر ایرانیان حسب اوامر دولت متبوعه خود عزم آن داشتند که فتنه برانگیزند و ایجاد فساد نمایند و به سعایت<sup>۱</sup> و ابقاء کدورت و نفرت پرداختند و افکار ارکان حکومت عثمانی را تهییج و تحریک همی کردند و بصدد فراهم آوردن انتقال موبک ابهی از اسلامبول شدند. و از این رو ورود زائرین مسافرین احبّاء از عراق و ایران موافق مصالح وقت نبود و در چنان احوال درویش محمد سابق الذّکر که به واسطه آقا سید اسماعیل زواره ای (ذبیح) در بغداد تبلیغ شد و نیز آقا حسین قصاب از عراق به اسلامبول وارد شده هنگام عبور موبک ابهی به جامع فاتح حضور یافتند و موجب حزن شدید و مامور عودت به عراق و ایران گشتند. ولی بعداً در ایام عکّا به محضر مبارک رسیده، مورد عنایات شدند. و در عین احوال مذکوره تمام رجال احباب و همراهم شب و روز در بیرونی و عمارت مسکونه مجتمع بوده با نهایت مسرت به اذکار الهیه می پرداختند و بر خوان احسان اذن جلوس به محضر ابهی یافته صرف شام و نهار می نمودند. و در شب پنجم جمادی الاولی آقا محمدعلی اصفهانی به واسطه غصن اعظم خواهش نمود که

بیانی در خصوص بعث حضرت ربّ اعلیٰ صادرشود تا در مجلس بخوانند و همان شب لوح یا من هو یا من هوهُو به خطّ ابهیّ صدور یافت و در حجره بیرونی منزل غصن اعظم تلاوت شد و جمیع احباب ترجیع سبحانک یا هو یا من هوهُو را به بانگ بلند خواندند چنانکه اهالی محله شنیده با خود همی گفتند که شب ذکر بایان است. و در لیالی دیگر نیز به نوع مذکور قرائت کرده از هر فصل آن لوح ندای سلطنت الهیه را به سمع جان استماع نمودند.<sup>149</sup> و در خصوص مصاریف بیت ابهیّ و همراشان روزی شمسی بیگ میهماندار مذکور معروض داشت از طرف دولت مامور است آنچه بفرمایند و لو مبالغه خطیره باشد، تادیه نماید..

### ص. ۳۲۱ - علت و کیفیت اعزام دولت عثمانی جمال ابهیّ را به ادرنه

و از برای سائرین هم یومیّه مقررّ شود. فرمودند: ماوجه نقد ابدلاً لازم نداریم. هر روز کسی را همراه گماشته ما به بازار بفرستید هر چه ضرور است خریده صورت نماید. و به همین طریق مقررّ داشتند. و چون شجاع الدوله پسر علی شاه که در اسلامبول بود آگهی یافت از شدت عصیّت به جوش آمد چه او در ایام اقامت در بغداد با جمال ابهیّ به نفاق اظهار دوستی می کرد و در سرّ اخبار کاذبه نزد نامق پاشا می برد و خود اغراض فاسده در ضمیر داشت و عاقبت اسرارش معلوم گشت. و او را به اسلامبول خواستند و اعتنائی به شأن و مقامش نکردند و شهریه قلیلی برایش مقررّ داشتند و در این موقع که میهمانداری و احترامات دولت را نسبت به جمال ابهیّ مشاهده کرد آغاز شکایت نموده گفت: به ایشان که از ابناء ملوک نیستند احترامات بی اندازه شد و منکه از اعظم شهزادگان ایرانم روزگاری به عسرت می گذرانم. عمال دولت به او جواب دادند که: مقدار قلیل و زهید<sup>۱</sup> مصاریف سفرت از بغداد تا اسلامبول در دفتر دولت ثبت است و مصاریف باهظه<sup>۲</sup> خطیره که در مسافرت موکب جلیل ایشان از بغداد تا اسلامبول صرف شد چون انوار آفتاب واضح و معلوم عموم می باشد و مخارج و مصاریف میهمانان دولت حسب القانون درخور شأن و مقام هر یک معین می گردد. و به علاوه قانون مذکور حال شما بر دولت روشن است که با چه طمع و توقّعی به اینجا آمدید و جلال و استقلال ایشان هم برای احدی پوشیده نیست. و شجاع الدوله بعد از مشاهده<sup>۳</sup> اوضاع و استماع جواب از دولت عثمانی متنبّه شد و به محضر ابهیّ آمده، انابه نموده گفت: من بد کردم و اینک با پسر و عروسم به شما پناه آورده ایم و در حقّ ما دعا کنید. و جمال ابهیّ به ایشان ملاطفت و تفقّد فرمودند.

149 - اکثر شبها یحیی بیرون اطاق ایستاده، گوش می داد و بعد می دیدیم که پسرش میرزا احمد اوراقی به حجره های احباب می دهد. احباب می گرفتند و می گفتند: یحیی! تقلید قلم ابهیّ می خواهد بکند. عبارات او را احباب می خواندند و می خندیدند. و هر وقت بنده اشعاری می خواندم بعد می دیدم میرزا احمد به همان وزن اشعاری در دست دارد و می گوید: ازل هم بر وزن اشعار تو نوشته. عبارات و اشعار بسیار مضحکی محض تقلید سائرین از او دیده می شد در هیچ امری آثار متانت و استقلال نداشت. (نبیل زرنندی)

## علت و کیفیت اعزام دولت عثمانی جمال ابهی را به ادرنه

و چون مدتی به نوع مذکور گذشت و جمال ابهی<sup>۱</sup> و احدی از ملتزمین رکاب نه به ارکان دولت عثمانی و نه به اعضاء سفارت ایرانی مراجعه بلکه ادنی اعتنا نکردند، نخست کمال افندی که مدتی سفیر عثمانی مقیم طهران بود به محضر ابهی<sup>۱</sup> آمده اظهار داشت که هر که میهمان دولت است گرچه از ابناء ملوک باشد رسم و قاعده این است که پیاس احترام دولت و ملت در روز سوّم و رودش به اسلامبول شیخ الاسلام و وزیر امور خارجه و صدر اعظم را ملاقات کرده مطالب خویش را اظهار نماید تا اجرا نمایند و شما را گمان داریم از قوانین این مملکت و دولت اطلاع نبود. جمال ابهی<sup>۱</sup> فرمودند رسم و قاعده ما چنین است که نزد حکام و رؤسا نمی‌رویم و

ص. ۳۲۲ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه ق - ۱۸۶۳ م

هر که را با ما کاری است به منزل ما می‌آید. و چون که مهاجرت از بغداد فقط برای اطاعت امر دولت بود حاجت و مطلبی نداشتیم و لذا به جایی رفت و آمد نکردیم. و کمال افندی به لغت فارسی نیکو تکلم می‌کرد و کتابی در قواعد ترکی نوشته به فارسی ترجمه و طبع نمود و چند نسخه از آن را به غصن اعظم داد که برای تعلیم اطفال حرم به کار بردند. آن گاه از محضر ابهی<sup>۱</sup> مرخص شد و تا چند روز نفوسی دیگر امثال او پی در پی به حضور آمده همان مسائل اظهار داشتند و همان جواب شنیدند و خبر به مراکز خود رساندند. و لاجرم عدم اعتنای جمال ابهی<sup>۱</sup> بر ارکان دولت عثمانی گران آمد. و سفیر ایران فرصت را از دست نداده آن را دست‌آویز و تشهیر نمود. و در مجالس و هم نزد آحاد مهمین دولت عثمانی و غیرهم مدبرانه و سیّاسانه همی بدین تعبیر گفت که استغنائی ایشان موجب سرافرازی ایرانیان است چه که بر دانایان ملل واضح شد که تملق و توقع و تکدی شاهزادگان و بزرگان واردین از ایران در اینجا ناشی از دنائت طبع خودشان شد. و لله الحمد در بزرگان و اشراف ایران نفوسی موجودند که اعتنا به احدی حتی ملوک و سلاطین ندارند. و حاجی میرزا حسن صفا را دستور داد که سخنانی چند فیما بین ارکان دولت و مشایخ و محترمین منتشر ساخت از جمله اینکه ایشان خود را در ظلّ قانون هیچیک از دول نمی‌دانند و رأی مخصوص دارند و به همین سبب با دولت ایران سازش نمودند. و در خلال همان احوال روزی صفا به محضر ابهی<sup>۱</sup> آمده پیامی از سفیر آورد مضمون آنکه هر مطلبی داشته باشند در انجام آن حاضر است. جمال ابهی<sup>۱</sup> فرمودند: ما از مشیرالدوله جز انصاف نمی‌خواهیم و آن هم نفعش به خود او راجع است و نصائح مفیده و مسائل لازمه القا نمودند. و صفا ابراز اخلاص و صفا و موافقت و وفا کرده، مرخص شد. آنگاه به ملاقات غصن اعظم رفت از هر قبیل سخن به میان آورد تا بداند هم‌رهان جمال ابهی<sup>۱</sup> در چه فکر و آرزویی هستند و ملتفت شد که ادنی ذره‌ای از افکار دنیویّه و ریاست ظاهریّه در نظرشان نیست. و چون از آنجا خارج شد به

معاشرین خود از قبیل پیرزاده و سیدحسین زواره‌ای چنین گفت که: فیما بین هم‌رهان ایشان سیدمحمد اصفهانی را در فکر و آرزوئی دیگر دیدم و عنقریب تفریق کرده به هوای ریاست برخیزد. و سید محمد نیز در حقّ وی سخنان سخت می‌گفت و غصن اعظم سید را منع فرموده، نصیحت دادند که: شما را با اسرار قلوب مردم چه کار است و چون به ظواهر ادب و محبت تشرّف حاصل می‌نماید ابداً در حقّش کلمات و سلوک نا موافق روا نیست.

### ص. ۳۲۳ - علت و کیفیت اعزام دولت عثمانی جمال ابهی را به ادرنه

و بالاخره عالی پاشا صدر اعظم و فؤاد پاشا وزیر امور خارجه و نیز امرا و وکلای دولت عثمانی با مشیرالدوله سفیر ایران همراهی شدند و بر خلاف شریعت و قانون دول و اصول مقررّه خودشان بدون اتکاء به صدور هیچ امر مخالف و مغایری بلکه به مجرد غرور و ظلم حکم دادند که جمال ابهی را به ادرنه نفی کنند و دو بحر ابیض و اسود ما بین شان و ایران فاصله باشد. و برادر زن صدر اعظم برای ابلاغ امر سلطان عبدالعزیز مامور و حاضر شد و چون به محضر مبارک معروض گردید اجازه تشرّف ندادند. و غصن اعظم و کلیم را امر به ملاقات او فرمودند تا مطالبش را معروض دارند. و او در نهایت ادب و ملایمت کلام در آغاز سخن شرحی از اختلال امور کشوری و مالی دولت عثمانی ذکر نموده آن گاه چنین اظهار داشت که نظر به کثرت عدت ملتزمین و هم‌رهان ایشان وکلای دولت چنین مصلحت دیدند که جمعاً در ادرنه اقامت کنند زیرا که آن جا فراوانی و ارزانی می‌باشد. و چون مطالبش به محضر ابهی عرض شد، جواب چنین فرمودند: پس مابعد از این کلفتی<sup>۱</sup> بر دولت وارد نمی‌سازیم و در محلی سکونت جسته احباب خود را مشغول به کسب می‌نمائیم. و بیانات مبارک را به او رساندند و عرض نمود من مصلحت چنین می‌دانم که تا دو یا سه روز دیگر جواب به وکلا برسانند. و بعد از سه روز مجدداً می‌آیم تا جواب صریح بگیرم. و بدین طریق حکم دولت را ابلاغ نموده خارج شد. و مسافرت به ادرنه مقرر و طلوع یوم الفصل و نفخه امر اعظم اقدس ابهی نزدیک شد و جمال ابهی برای اخبار به احباب جمعی از ملتزمین رکاب را دستور مفارقت داده، مرخص نمودند. و ملا محمد نبیل زرنندی را با لوحی که متضمن واقعات مذکوره و اوضاع جاریه و آتیه و شامل وظائف و تکالیف او و احباب بود روانه عراق و ایران فرمودند تا صاحبان آذان و اعیان<sup>۲</sup> از بایان را برای استماع نفخه عظمی مستعد و مهیا سازد و صورت لوح مذکور این است:

### ص. ۳۲۴ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه ق - ۱۸۶۳ م

#### هو العزیز الفرد القيوم

سبحان الّذی یذکر من یشاء بامر من عنده و یلقى من یشاء ما یرید من علمه لا اله الا هو العلیّ العظیم بیده ملکوت کلّ شیء و یعطى عباده ما ینغیه عن العالمین یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه لهو الفرد المتعالی العزیز الجمیل قل ان فی تنزیل البلیا و المحن لآیات للمؤمنین و فی جریان الدّموع علی الخدّ و سفک الدّماء لظهورات للعاشقین ثمّ

اعلم بأننا قطعنا السبيل حتى وردنا في شاطئ بحر عظيم و هذا ما ذكرناه في سنة القبل ان انتم من العالمين ثم استويينا على الفلك و هذا ما قدر من لدى الله المقتدر الحكيم و سكن البحر عن الامواج حتى وصلوا امانات الله في ساحل البحر و خرجنا عنها باذن من حميد عليم و وردنا في شهر الذي كان مذكوراً عندكم و مكثنا فيه عدة من الشهور بما قدر في الواح قدس حفيظ الى ان قضى الوعد فيه و تمت ميقاته خرجنا الى ارض اخرى خلف جبال متين و هذا ما سئلنا الله في هذا الايام بان يخرجنا عن بين هؤلاء و يحول بيني و بين المنافقين ما ينقطع عنى ايدى المبغضين و لذا اسكننا خلف الجبال في مقر الذي لن يرفع عنا الضجيج و لو يرفع لن يسمعه آذان المشركين و رفعت النعمة عن بينهم و رجعت الى كنز الله المتعالى القدير ولكن المؤمنين يسمعون ندائنا و يصل اليهم نفحات الامر في كل حين قل يا قوم لا تفرحوا بما غابت الشمس خلف سحاب امر غليظ و لا تطمئنوا بالدنيا و زخرها فسوف يأخذ الله عنكم كلما تفتخرون به اليوم و تكونن به لمن المستكبرين قل فوالله لا يعطيكم بدخشان القدرة ما فقد عنكم من هذا اللعل الدرى المنير و لا يهبكم سحاب العزة ما منع عنكم فى غيبتى ان انتم من العارفين و لن تجدوا فى صدف البحر والامكان ما فقد عنكم من هذا اللؤلؤ الحفيظ و لا تبذل عليكم اشجار الدهر بمثل ما غاب عنكم من هذا الثمر الرطب الجنى اللطيف قل هل تقدر ان تسدوا نسمات الله او تحبسوا روائح العزة او تمنعوا الناس عن صراط الله الحكم العدل المحيط لا فورب العزة لن تقدر او لن تستطيعوا و لو يؤيدكم كل من فى السموات و الارضين قل ان الفرعون و ملاء اجتمعوا بان يسدوا ابواب الفضل و يمنعوا الناس عن رحمة الله و مكروا فى ذلك بكل ما كانوا مستطيعاً عليه فى زمان بعيد فلما جاء الوعد فتح الله باب العناية فى بيته و جرى فيها بحر الرحمة و منع الفرعون عن قطرة منه رغماً لانفه و كذلك كان الامر من قبل من لدن سلطان آمر حكيم

### ص. ٣٢٥ - علت و كيفيت اعزام دولت عثمانى جمال ابهى را به ادرنه

و كان الفرعون يتفحص عن موسى فى اطراف الأرض و هو فى بيته و ما كان من الشاعرين كذلك نقص عليك من قصص الحق لتقر بها عيناك و تفرح بها و تكون من الموقنين و تعلم بان الامر بيده و الحكم فى قبضة اقتداره و السلطان فى كف ارادته يفعل ما يشاء و لا يمنعه مكر ماكر و لا تدبير مدبر و لا اعراض معرض و لا انكار كل شيطان مرید فاطمئن فى نفسك ثم امش على اثرى و لاتجاوز عنه و لو يجتمع عليك كل معرض شقى فامش على قدمى و لو يخالفك فى ذلك عينك فاقلعه و لا تلتفت اليها ان كنت من السامعين فاحب من احب الله و يطابق فعله قوله و يصدقه اركانه ثم اعرض عن كل مكارلئيم ثم وص العباد بان لا يفسدوا فى ارض الله و لا يختلفوا فى امره و لا يعقبوا كل مرید ائيم اياك ان لا تمش فى الارض الا بالحلمة و لا تكلم الا بالحكمة و كن من المتفرسين لا تفك فمك ما لن تجد اذن سميع و ان وجدت اذن واعية فالتق عليها ما القيك الله بوجوده ان كنت من الذاكرين و لا تفتح

عيناك الی وجه جمیل و ان وجدت بصر حديد فاشهده ما ستر فيك من جمال العلم لتكون من المبشرين و لا تضيع بذر الحكمة في اراضي الجزرة و لا تكن من المسرفين و ان وجدت ارض طيبة اودع فيها حب الحكمة و العرفان لينبت منها نبات حسن بديع و لا تمطر على هياكل الفانية امطار الباقية فامطر على اجساد التي لو تسقى قطرة منه لتحیی باذن الله الملك العزيز الكريم فاجهد يا اخي في كلمة الله و لا تضيعها ولا تنشرها بين يدي الغافلين لانّ النَّاس في علق غير مخلّقة لن يقدرن ان يصلن الى هواء القدس و يدخلن في رفرع عزّ مكين لانهم قطعوا جناحهم بايديهم و بذلك منعوا عن سرادق الخلد و وقعوا في ارض الذلّة مع حسرة عظيم و منعوا عن آذانهم نغمات الله و عن عيونهم جمال الله الفرد العليم الحكيم ثمّ ذكر من لدنا كل صغير و كبير من الذين تجد منهم روايح الصدق و من سيماهم نضرة النعيم ثمّ استر الامر عن الذين وجوههم اليك و قلوبهم الى اعدائك و يمكرون في كل حين فاعرض عن هؤلاء و لا تأنس معهم و لا تجلس في غرفهم و لا تسكن في مقاعدهم و كن في ستر عظيم تجنب عن مثل هؤلاء و لا تفرط في جنب الله و لا تتجاوز عما امرت به و لا تكن من المتجاوزين ثمّ ذكر من لدنا احباب الله الذين تفرقوا في اقطار العالم من كل شطر بعيد ثمّ في ارض الألف حرف الفاء و في ارض الياء حرف الراء و الضاد و بلغهم ما ارسلناه اليك ليكوننّ من الذاكرين ليفرح بذلك قلوبهم و يجدد اركانهم و يجدوا

### ص. ۳۲۶ - سال بيستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق - ۱۸۶۳ م

روايح القميص عن هذا اللوح المنيع ثمّ الذين كانوا في ارض الشين و الصاد و من دونهما مدائن الله العزيز الغالب القدير لعل يشدون ظهرهم لنصر الله و يبلغوا الناس ما بلغهم الله و انه بجواد كريم و كذلك القيك من كل حكمة ما قدر الله لك لتستأنس بها و تكون من الشاكرين ثمّ الذينهم كانوا في حولك و بشرهم بذكرنا ايهم ليسروا في انفسهم و يكوننّ من المنقطعين ثمّ ذكر من لدنا حرف الجيم و كبر عليه و على ابنه و على الذينهم كانوا حول البيت لطائفين ثمّ ادع البيت وساكنيها بكلما ينبغي لك الى ان يظهر الله ما اراد بامر و انه لهو العزيز القادر الرفيع و انّ ما وعدناك حين الحضور بان نرسل اليك ما هو المكنون في اصداف القدرة من لثالي قدس ثمين ما ارسلنا الى حينئذ و سأرسل من بعد اذا شاء الله و انه يوفّي اجور المحسنين و كذلك القيناك قول الحق و انزلنا اليك هذا اللوح حين الذي غطى الوجه من ماء بيض منير و السلام عليك و على من معك و على من سمع نصح هذا العبد من هذه القلم البديع\* ۱۵۲ 150

150- نبيل زرندي چنين نگاشت:

بنده را هنگام حرکت احضار نموده فرمودند: لوحی که دیروز نازل شد باید حفظ کنی و نسخه و سواد او را بشوئی و چون به عراق رسیدی آن را بنویسی و به اصحاب دهی چه که مقتضی نبود که چیزی مخصوص عراق در این ایام بنویسم. از جمله مضمون این بود مثل این قوم مثل فرعون است که با آنکه به تمام

و نیز میرزا آقا ( منیر منیب ) کاشانی را مامور سیر و سفر در عراق و بلاد ایران فرمودند تا فقدان لیاقت و سوء اعمال و سریرت<sup>۱</sup> حسودان و مخالفین را با مراعات مصالح وقت و حکمت در بیان تفهیم بایان کرده آنان را مستعد و مهیای توجه به مظهر انوار و مرکز اسرار و تحرز<sup>۲</sup> از اغراض و احتجاب میرزا یحیی سازد.

**ص. ۳۲۷**

و دیگر میر محمد مکاری و آقا سید حسین و حاجی باقر مخمل‌باف که در ایام اسلامبول وارد شد و آقا عبدالرحیم مسگر و خیاط کاشانی را مخارج داده، امر به مراجعت عراق فرمودن. و آقا محمد علی جلودار یزدی<sup>151</sup> را اذن ماندن و سکونت در اسلامبول دادند و اسب سعید نام را به او بخشیدند و حسب استدعای شمس بیگ اجازه فرمودند که چندی در خانه مذکوره با وی مانده مسافرین مذکور عراق را نگهداری نماید و پس در حراست موکب ابهی<sup>۱</sup> آنان را به سمت حلب روانه سازد. و او به نوع مذکور در اسلامبول ماند. و چنان که عنقریب می‌آوریم میرزا مصطفی نراقی با عائله اش و با آقا علی رسیده به خانه مزبور اقامت جستند. و پنج روز بعد از حرکت موکب ابهی<sup>۱</sup> از اسلامبول همگی را وارد کشتی عثمانی کرده روانه اسکندرون و حلب نمود. و آنان در عین حزن و تأثر که از مفارقت ابهی<sup>۱</sup> داشتند دچار طوفان شدید دریا گشتند. و نیل در کشتی به خواب دید که جمال ابهی<sup>۱</sup> در غایت ضعف و نفاقت می‌باشند و غصن اعظم هیکل مبارک را بر دوش گرفته نزد ارکان دولت عثمانی برد تا حقیقت امر ابهی<sup>۱</sup> را ثابت نماید. و صورت رؤیا را برای هم‌رهان حکایت نمود و او و منیر در خصوص مقامات غصن اعظم تعبیر کردند. و کشتی به بیروت رسید و میرمحمد در آنجا اقامت جست و آقا سیدحسین و حاجی باقرکاشانی عازم قُطر مصر شده، ماندند و بذر امر بدیع را در آن حدود پاشیدند. و سائرین به اسکندرونه و حلب و عراق رفتند. و آقا محمد علی بعداً به موکب ابهی<sup>۱</sup> در ادرنه پیوست و سائرین هر یک به نوع مذکور حسب دستور به سمتی رفتند مگر خیاط‌باشی که راضی به مفارقت نشد و در یوم بعد از ورود موکب ابهی<sup>۱</sup> به ادرنه ورود کرد و به جز نفوس مذکوره سائر هم‌رهان مقررگشت که با موکب ابهی<sup>۱</sup> باشند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> در حالی که غایت تأثر از توافق دولت عثمانی با سفیر ایران و صدور امر تبعید به ادرنه داشت همین که امور ملازمان و هم‌رهان را به نوع مذکور منظم

جهد در اضمحلال موسی کوشیدند علی رغم آنها حقّ متعال حضرت را از بیت آنها مبعوث نمود و به دست آنها آن حضرت را تربیت کرد. بعد فرمودند انشاءالله بعد از ورود ادرنه دلها آرام خواهد جست و الواح الهیه به همه جا ارسال خواهد شد. و اگر بتوانی این جمع را مگذار متفرّق شوند جمیع به عراق بروید. امروز هم شاید بعضی وارد شوند همه را برگردانید عازم عراق شوید و اصحاب را از آنچه واقع شده مطلع سازید تا قلوبشان\* [اطمینان یابد] لابد خبرهای دروغ به آنها داده‌اند و کلّ مضطرب اند و تو خود از عراق به بلاد ایران سفر نما و در همه جا احباب را ملاقات کن و آنها را تسلی ده و آخر از راه آذربایجان به اسلامبول بیا و خبر ده تا ما تو را بخواهیم یا آنچه مقتضی است، عمل شود.

\*ظاهراً عبارتی از متن افتاده است. و عدد ۱۵۲ به حروف ابجد مطابق کلمه [بها] است.

151- در متن نسخه حاضر ظهور الحقّ: آقا محمد علی جلودار قزوینی

نمود بیاناتی به لحن قهر و شدت به آن دولت صادر فرمودند که در ضمن سورة الملوک در آخرین بخش ثبت می‌شود. و صباح روز بعدشمسی بیگ را حاضر ساخته لوح مبارک را سربسته به او سپردند که به عالی پاشا رسانده چنین گفت که: این لوحی من عند الله می‌باشد ولی جواب پیغامشان دیگر است. و در پاسی از شب گذشته مراجعت کرد و به آقا میرزا موسی کلیم معروض داشت که نمی‌دانم چه نوشته بودند که رنگ عالی پاشا

### ص. ۳۲۸ - سال بیستم ظهور واقعاتسال ۱۲۸۰ ه ق - ۱۸۶۳ م

به مجرد ملاحظه و مطالعه تیره و تار گشت و به لحن شدید گفت: گویا سلطانی مقتدر به احقر نفوس حکم و تعلیم قانون می‌دهد و حالش را چنان دگرگون دیدم که اندیشه کرده خود را از مجلس عقب کشیده بیرون آمدم. و چون به حضور مبارک معروض گردید فرمودند: آنچه وکلای دولت قبل از ملاحظه این لوح با ما عمل نمودند صرف ظلم و اعتساف بود ولی بعد از مطالعه این لوح که اکمال حجت شد چنان بیم و غضبی ایشان را فرا گرفت که آنچه توانند بر ما وارد می‌آورند و فی الحال از اندرون به سمت بیرونی آمدند. و با حال افروخته که دال بر غایت تکدر از اعمال سفیر ایران و ارکان دولت عثمانی بود در مجمع ملتزمین و حضور شمسی بیگ فرمودند: صریحاً به باب عالی و وکلا پیغام می‌دهم و با همین دوازده نفر جمیع شئون ایشان را منقلب می‌کنم و تاسیس سلطنت الهیه می‌نمایم و لو به حبس و شهادت منجر شود. هر کس در این فکر و مقام با من همراه است با کمال سرور بماند و هر کس مضطرب است به زودی برود که ندامت بعد برایش سودی ندارد. و تا نیمه شب در بیرونی همی مشی نمودند و راجع به فضائل استقامت و انقطاع و شهادت فدا بیانات متنوعه متوالیه فرمودند. از آن جمله به این مضمون بود که احبای عراق امشب خواب های شیرین که دال بر شهادت است می‌بینند و عالم رؤیا فیما بین حبیب و محبوب و طالب و مطلوب پیکی عجیب و بریدی شگفت و غریب است<sup>152</sup>. و سامعین را از حلاوت گفتار الهی ایثار جان اعدب از ریحق حیوان گردیده هر یک در عالم فکر و آرزو شهادت خود را در نظر آورده شادی و فرح بی نظیر داشتند و در فضای بی‌منتهای روح طیران می‌نمودند. و دست قدرت ملکوتیه چنان ابواب عوالم روحانیه را بر ابصارشان بگشود که واقعه شهادت حسین بن علی<sup>153</sup> را واضح و عیان مشاهده کردند و مانند سراج نور و سدره طور روشن و نورانی گشتند. و در آن شب دیده هیچ یک از اعضاء عائله و اصحاب به خواب نرفت و افکار

152 - نبیل زرنندی در ضمن نگارش واقعات مذکوره چنین نوشت:

بعدها معلوم شد که اکثر احباب عراق همان شب واقعه کربلا را در خواب دیده بودند و در آن ایام قانته هم تازه با پسرش از اصفهان آمده در حرم منزل نموده ذکر کرده بود که امشب در خواب دیدم که لشکر اعدا دور جمال ابهی را گرفته‌اند و من سعی میکنم که خود را برسانم و جان را نثار نمایم. در آن حالت دیدم طفلی دارم که دست بگردن من انداخته مرا از رفتن به سمت مبارک منع نمود.

153 - در متن نسخه حاضر ظهور الحق: شهادت حسین علی.

گونگون در خیالشان گذشت و از بیان مبارک که فرمودند با همین دوازده نفر جمیع عوالم آنان را بهم میزنم و وقتی بهتر از این برای شهادت یافت نخواهد شد.

### ص. ۳۲۹ - علت و کیفیت اعزام دولت عثمانی جمال ابهی را به ادرنه

اصحاب پس از تعمق دانستند که منظور ایشان امتحان همهران است تا کاذب از صادق و منافق از موافق ممتاز گردد و در آن شب تا صبح به تلاوت لوح سبحانک یا هو و لوح از باغ الهی به الحان جذّاب و شور پرداختند. و هنگام سحر غصن اعظم از حرم بیرون آمد و یکی از دوستان به این بیت مترنم گردید:

ز در درآ و شبستان ما منور کن  
دماغ مجلس روحانیان معطر کن

هنوز بیت به آخر نرسید که جمال ابهی بیرون آمدند و از جمله بیانشان این بود: چون دیدم انجمن دوستان به ذکر محبوب عالمیان خوش و خرم است ما نیز خواستیم همراهی کنیم و در این صبح روحانی به یاد دلبر رحمانی صبح معانی زینیم. پس بساط چای مبسوط گشت و جمال ابهی با دست خود چای به اصحاب دادند و در آن حال همگی از خود بی خبر و محو و مستغرق جمال محبوب بودند و مصداق وجوه ناضرة الی ربها ناظره گردیدند. و در آن میان میرزا یحیی و سید محمد و حاجی میرزا احمد منقبض و متفکر و مبهور و متحیر بوده گاهی به گوشه و خلوتی رفته راز و نیاز می کردند و در میان احببا با هم نجوا می نمودند. و چون جمال ابهی و غصن اعظم به اندرون رفتند احباب بدان حال باقی ماندند تا پاسی از روز بگذشت و آقا میرزا موسی کلیم از اندرون نزد اصحاب آمده چنین حکایت نمود که: علی الصبح جمال ابهی مرا طلبیده فرمودند به دائره حکومت رفته از لسان ما خبر ده که: هر اراده در حقم دارند مهیا و منتظرم و از احدی جز حق متعال استعانت نجویم و عزت شهادت را بدین گونه ذلتها تبدیل نمای. لذا عازم و مصمم رفتن شدم. در آن حال یحیی را بیرون در مضطربانه ایستاده دیدم پرسید: به این عجلت کجا میروی؟ شرح حال گفتم پس دامن مرا گرفته به جمال ابهی قسم داد که اندکی صبر کن تا من به محضرشان بعضی مطالب معروض دارم لذا توقّف کردم و به محضر مبارک رفته، عرض نمود که با این اراده که دارید عیال و اطفال را به که خواهیم سپرد و امورشان به کجا خواهد رسید و چندان از این مطالب معروض داشت که جمال ابهی روی به من کرده فرمودند من عزت امرالله را خواستم و اینان ذلت خود و امرالله را طالبند. <sup>154</sup>

154 - یحیی را واسطه کردند عرض نموده رجا کرد که رفتن ادرنه را امضا فرمایند متعذّر به اینکه عیال و اطفال همراه داریم، فرمودند: آنچه براهل و عیال و در سبیل الهی وارد شود زهی فضل و شرف و اگر هم از این جهت متفکرند آنها را به خانه سفرای خارجه می فرستیم. استاد محمد علی سلمانی حکایت کرد که: ایستاده بودم میرزا یحیی و سید محمد و حاجی میرزا احمد با هم نشسته درین مذاکره بودند. میرزا یحیی این مثل را ذکر کرد: اگر کسی باری داشته باشد و بخواهد از آب بگذرد اگر نصف آن حمل را آب بگیرد یا کل آن را؟ گفتند: البته نصف آن را. مقصودش آنکه اگر ادرنه برویم نصف حمل را آب گرفته. بسیار پریشان و مضطرب بودند. آخر چون جمال مبارک ملاحظه فرمودند که اختلاف می شود و ضرر امرالله است انصراف نظر فرمودند و بعضی مطالب و مشکلات اظهار شد که اینها سبب است که نمی خواهیم برویم. از جانب دولت همه آنها قبول شد. لکن در اکثر اوقات اظهار اسف نموده می فرمودند که عزت

### ص. ۳۳۰ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه ق - ۱۸۶۳ م

و احباب از استماع این خبر مکدر گشتند و دانستند که سید محمد از بیم جان خود یحیی را بر آن اقدام واداشت و جمال ابهی را مکدر ساخت. و ساعتی بعد از آن رسول سابق برای دریافت جواب و کلاء رسید و از قرائن معلوم بود که جمال ابهی زمام را وا گذاشتند و مقداری نزد آقا میرزا موسی کلیم نشسته مکالمه نمود و در آخر گفت: چون نزدیک فصل زمستان است و در راه ادرنه هوا بسیار سرد می شود مناسب این است که به سرعت تدارک سفر نمائید و روز چهارم کروسه های سواری و باری را می فرستیم. این بگفت و بیرون رفت. و پس از ساعتی شمسی بیگ آمده معروض داشت که و کلاء صورت مصاریف ایام اقامت در اسلامبول را به امضاء و مهر ابهی از من خواستند و چون قروض بسیار و شهریه که دولت می دهد قلیل است استدعا دارم نوعی بفرمائید که از قدوم مبارکشان به فیضی برسیم. و چون به محضر ابهی عرض شد اکثر مخارج را به حساب خود محسوب داشتند و روزی سه تومان حق السعی برای وی مقرر فرمودند که در مدت یکصد و ده روز اقامت ابهی متجاوز از سیصد تومان به او عائد گردید و شکرگذاری بسیار نمود و دانست که مضاعف آن مقدار مخارج شده و جمال ابهی از خود خرج نموده در حساب دولت نیاوردند.

### ص. ۳۳۱ - علت و کیفیت اعزام دولت عثمانی جمال ابهی را به ادرنه

و معدلک چند صورت که به امضایشان به امنای دولت رسید تخمیناً سه هزار تومان شد. و بعداً در ایام اقامت ادرنه روزی فرمودند: می خواستیم قروض خود را به دولت عثمانی پردازیم ولی اسباب فراهم نیامد و الی حال چند سند به مهر مادر خزانه دولت باقی ماند و بسیار مایلیم که قروض تادیه و اسناد استرداد شود. و این سخن در اصفهان به سمع آقا میرزا محمد حسن (سلطان الشهداء) رسید و با سرعت تمام مبلغ را حاضر نموده به هندوستان فرستاد که ارسال به ادرنه شده توسط دولت انگلیس به دولت عثمانی برسد ولی به علت برخی موانع ارسال نشد و آن وجه را حسب الامر در تعمیر و توسیع بیت شیراز مصروف داشتند.

. و نیل زرنندی چنین نگاشت:

و علو عظیمی جهت امر الله بود چه که ما را به اسم میهمانی آوردند و بی گناه ظلم و تعدی نمودند و این نفوس معدوده در قطب بلاد مقابلی نموده تا شهید گشتیم و اثر این شهادت در کل عوالم الهی مؤثر بود و یمن چیزی هم واقع نمی شد. (آقا رضا شیرازی)

میرزا یحیی در آن ایام به اتفاق سید محمد به آتش حسد مشتعل شده به مکر و دسیسه مشغول شدند که ما بین همراهان ابهی فساد نمودند ذلتی فراهم سازند.

در اوانی که مشغول تهیه خروج از اسلامبول به ادرنه بودند باز میرزا صفا پیدا شد و اذن طلبید در اطافی که ما بین بیرونی و اندرونی بود او را احضار فرمودند. فرمایشات مبارک را می‌شنیدیم از جمله این بود: چون میرزا صفا عرض نمود: شنیده‌ام عازم ادرنه می‌باشید. جمال قدم در کمال عظمت و استقلال فرمودند: بلی به معاونت میرزا حسین‌خان این گونه امور واقع شد. او مرا می‌شناسد و در خاطرش هست که بارها در طهران پیش من می‌آمد و از پدرش شکایت می‌کرد و می‌گفت از ترس اینکه میهمانی بر من وارد شود و اسباب پذیرائی فراهم نیست از منزل طفره زده به اطراف می‌روم. و چند مرتبه وجهی به عنوان قرض از من طلبید و من هر دفعه وجه را با خط او برایش فرستادم. حال هم من او و امثال او را ولو به سلطنت برسند به همان نظر می‌بینم و دارای وقعی نمی‌دانم. از زبان من به او بگو اگر خیرخواه ایرانی فکری کنید که سبب علو دولت باشد نه پریشانی رعایای سلطنت. درین سالهای متوالی که این همه مظلومان را کشتید و به انواع بلاها مبتلا کردید و آواره بلاد عالم ساختید چه نتیجه دیدید جز اینکه این طائفه منتشر در عالم شدند، یکی بر صد افزودند و شماها در امور خود حیران ماندید و نمی‌دانید که به چه وسیله از این حیرانی آسوده شوید؟ وجودی را که مبدأ این امر بود و در تبریز به دار زدید جسد منیرش را تیرباران نمودید باز امرش توقف ننمود. هر روز از آنها کُشتند آنّا فآنّا بر اشتعال شان افزود زیرا نار عشق‌شان افروخته دست قاهر مختار بود. و چنان این امر نافذ شد که گاهی از ترس خود ما را از طهران به عراق فرستادید و وقتی از عراق به اسلامبول و حال از اینجا به ادرنه می‌فرستید یقین از آنجا هم به جای دیگر خواهید فرستاد.

### ص. ۳۳۲ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه ق - ۱۸۶۳ م

امر حق بالاتر از تدبیر و دانش شما خواهد بود. این قدر بدانید که اگر جمیع دول اتفاق نمایند و مرا با جمیع دوستان مقتول سازند باز این نار الهی از اشتعال باز نخواهد ماند و این امر جمیع امم عالم را احاطه خواهد نمود. بعد از شهادت ما و حصول مرام آنها، ما فائز خواهیم بود به آنچه مظلومین کربلا به آن فائز بودند و آنها دارای مناصبی خواهند شد که قاتلین آن حضرت داشتند. پس در هر حال ما به ربح عظیم فائزیم و آنها به خسران مبین گرفتار. خلاصه آنچه می‌فرمودند میرزا صفا جز خضوع و تصدیق چیزی اظهار نمی‌نمود تا جمال ابهی قیام فرمودند و به آیه مبارکه: «سبحان الله ربك و رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین»<sup>155</sup> مجلس را ختم فرمودند. و میرزا صفا دیگر مثل سابق در اطاق بیرونی توقف ننمود و در کمال تحیر و تغیر حال مراجعت کرد. و آقا محمد رضا شیرازی چنین آورد که:

حاجی میرزا صفا ذکری از قدرت دولت نمود و جمال ابهی<sup>۱</sup> عظمت و قدرت مظاهر الهیه و مهیا بودنشان را برای شهادت و آیه قرآن در خصوص مؤمن آل فرعون را بیان و قرائت فرموده، به واسطه وی به سفیر ایران پیام کردند. 156

ص. ۳۳۳

### کیفیت سفر و استقرار موکب ابهی<sup>۱</sup> در ادرنه

ایام اقامت جمال ابهی<sup>۱</sup> در اسلامبول یکصد و ده روز تمام شد. و سورت<sup>۲</sup> سرمای هوای ادرنه بیش از حد معتاد بود. و گماشتگان دولت عثمانی علی الصبح عرابه و گاری برای حمل اشیاء و سواری آوردند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> در حالی که عده مذکورین از احباب که

محروم از مرافقت شدند حاضر بوده زاری و بیقراری می کردند با شمس بیگ ابراز ملاطفت فرموده انگشتر گرانبهای بخشیدند و معذرت جستند که در حال سفریم و بخششی قابل و درخور مهیا و میسر نیست و شمس بیگ بعداً پیوسته نزد علماء و شرفاء ذکر عظمت ابهی<sup>۱</sup> نموده انفعال و امتنان خود را اظهار می داشت. آن گاه

156 - حاجی میرزا حسن صفا\* از مشاهیر رؤسای طریقت و مرشد مطاع کثیری از محترمین و غیرهم مردی از اهل ایران متصف به فضل و دانش و عالم به شئون ریاست تصوفیه بود. و در ایران و خاک عثمانی و مصر و غیرها اتباع بسیار داشت و حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر کبیر ایران در اسلامبول به او ارادت می ورزید و حاجی صفا کراماً به عثمانیه و مصر مسافرت نمود و چند بار به حج رفت و بالجمله از معارف محترمین متفدین و فضلی آن ایام بود. و حضرت نقطه اولی را در ایام تجارت در بوشهر و جمال ابهی<sup>۱</sup> را در ایام اقامت اسلامبول ملاقات نمود. گر چه خود داعیه ریاست روحانیه داشته قبول اطاعت و انقیاد نمی کرد ولی همراه با حضور یار و اغیار توصیف و تمجید از نقطه اولی<sup>۱</sup> و جمال ابهی<sup>۱</sup> می نمود. و حکایت مصاحبه اش با حاجی عبدالله نجف آبادی مشهور است و خودش در مجالس و محافل ایران و اسلامبول مذکور داشت. چنانکه روزی در مجلسش ذکری از بایه به میان آمد یکی گفت بایان مردم بیخردی هستند و اعتنائی به ایشان نیست. میرزا صفا گفت اگر از من شنوید پیرامون آن طائفه نروید که کلام شما در آنان تأثیری ندارد. من در سفر حجاز با حاجی عبدالله نامی همسفر شدم که مردی عامی از اهل نجف آباد و بای بود و با من در اسلامبول اشنائی داشت ادرنه هم رفت. شبی بین راه بدو گفتم: نصیحتی می کنم اگر بشنوی آسوده خواهی شد و بقیه عمرت را بخوشی خواهی گذراند. با کمال اشتیاق گفت: هر نصیحت مفیدی را البته خواهم شنید. گفتم این راه دین محمدی که شیعیان می رویم راهی است کوبیده شده درین راه برو تا راه دین بایها هم به قاعده کوبیده شود و بتوانی بیزحمت و تعب عبور نمائی. خندید و گفت: می خواهم مثل ابوذر و سلمان از راه کوبیده نشده عبور کنم که همه شما آرزوی آن ایام را می کشید و بعد از کوبیده شدن که امثال شما در آن راه می روند شرافت و افتخاری نخواهند داشت. و چنان به قدرت تکلم کرد که جز سکوت چاره ندیدم و از آن زمان عهد کردم که دیگر با این طائفه مناظره نکنم. و حاجی عبدالله مذکور در جده و مکه و طول طریق حج با دلائل و براهین بسیار ساده چنان حاجی صفا را ملزم کرد که او ناچار اعتراف به عظمت این امر نمود.

\* در تاریخ شرح رجال ایران - م. بامداد، ج ۲، ص ۳۱، اسم این شخص را حاجی میرزا رضا قلی نوشته است.

قریب به هنگام زوال با عائله و هم‌رهان در گاریها نشسته به اتفاق علی بیگ یوزباشی<sup>157</sup> گماشته دولت عثمانی به سوی دروازه ادرنه رفتند.

### ص. ۳۳۴ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه ق - ۱۸۶۳ م

و در همان حال میرزا مصطفی نراقی و نیز آقا علی داماد آقا عبدالرسول قمی به عزم زیارت وارد اسلامبول شدند. از حرکت موکب ابهی<sup>۱</sup> خبر یافته عائله را گذاشته به شتاب تمام خود را به بیت رساندند و جمال ابهی<sup>۱</sup> که در کروسه می‌رفتند از دور زیارت کردند. و آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> کلیم و غصن اعظم دستور مبارک را به ایشان ابلاغ داشته گفتند: از عقب ما به ادرنه نیائید و با مسافرین عراق مراجعت کنید. و به ایشان مخارج راه داده وداع نمودند.

**158** و موکب ابهی<sup>۱</sup> هنگام عصر به کوچک چکمجه رسیده شب در خانه‌ای اقامت جستند. و علی الصبّاح در حالی که سرمای شدید بود و کمی باران می‌بارید از آنجا حرکت نموده به بیوک چکمجه رسیده نیز در خانه‌ای شب را بسر بردند. و روز بعد به منزل سالواری وارد شده شب در خانه‌ای بیارمیدند و برخی از هم‌رهان با اسباب طبخ در خانه‌ای دیگر ماندند. و نیمه شب در سرما و باران از آنجا به منزل برکاس حرکت کردند شب را اقامت نموده روز بعد به منزل باباسکی رفتند. و روز دیگر از آنجا رانده به ادرنه وارد شدند.<sup>159</sup>

157 - آقامحمدرضای شیرازی نوشت: علی بیگ یوز باشی که همراه بود برای وداع و کسب مرخصی به حضور مبارک رفته دامن را بوسیده رجای عنایت نمود تا از رتبه یوزباشی به بیگ باشی رسد و ماموریتش نیز در ادرنه باشد و به او وعده فرمودند که خواهد شد. و این بر حسب ظاهر میسر نبود چه ترقی از مقام یوزباشی به مقام بیگ باشی تصور نمی‌رفت و راه آشنائی با عمال دولت در آنجا نداشتند. ولی چندی نگذشت دیدیم علی بیگ پیر بیگ باشی شد و ماموریتش به ادرنه انتقال یافت. و با کمال خلوص مشرف به حضور مبارک شد و یقین داشت که وصولش بدان مقام از توجّهات مبارک وقوع یافت. پس رجا نمود که به رتبه میرآلای رسد و ماموریتش نیز در ادرنه باشد فرمودند: انشاء الله. پس از یک سال دیدیم امیرآلای شد و با طنطنه و دائره وارد گشت و به احباب در کمال بشاشت سلام و احترام می‌کرد. و مکرراً می‌گفت که: من به توجّه مبارک میرآلای شدم و گرنه بسا نفوس بیگ باشی بودند و خدمتها کرده و سائط کثیره هم داشتند مع ذلک موفق نشدند و من با عدم سائط ظاهری در مدت دو سال از مرتبه یوزباشی به میرآلای رسیدم. شخصی از احباب در حضور بود که او امیرآلای بوده به حضور آمد و بعد از شکر عرض کرد که حال می‌خواهد پاشا شود. به لطافت و بشاشت فرمودند مگر تو چقدر می‌خواهی درد دنیا بمانی. و شنیده شد که در سال بعد فوت شد.

158 - آقا میرزا مصطفی نراقی وقتی رسید که جمال مبارک بیرون تشریف برده بودند. به تمام سرعت بیرون آمد، دید که تشریف برده‌اند لکن سائر کروسه‌ها و کروسه‌ای که میرزا یحیی<sup>۱</sup> در آن بود موجود و هنوز نرفته‌اند. چون می‌دانست که میرزا یحیی<sup>۱</sup> همراه است خواست که چون جمال مبارک را زیارت نکرد او را ملاقات کند. به تمام اشتیاق دوان دوان آمد رو به کروسه‌ای که در آن بود. میرزا یحیی<sup>۱</sup> عبا را بر سر کشید خود را سر بالا انداخت و حاجی میرزا احمد و سید محمد که پهلوی او بودند جلوی او نشستند. همگی احباب متحیر شدند که این چه حالت است که از او ظاهر گشته. بیچاره این قدر دودید عرق ریزان خواست او را دیده باشد. چون فهمید که خودش را پنهان کرد دیگر مستفسر نشد. بعد جناب کلیم او را ملاقات فرمودند. (آقا رضا شیرازی)

159 - آل الله را که معتاد به هوای عراق شده بودند و لباس زمستانی نداشتند یکمرتبه بدون تدارک در شدت سرمای قوس حرکت دادند و با کروسه‌های باری به سمت ادرنه بردند از راهی که به شدت سرما معروف بود. و دوازده روز آن سرمای شدید را دیدند و آن طریق مشقت را پیمودند. و یوم ورود درسرائی منزل دادند و بعد از چند یوم به واسطه عدم امکان و تناسب منزل در محله<sup>۱</sup> مرادیه خانه گرفتند که صاحب آن به واسطه شدت برودت آن خانه را ترک کرده بود. و در آن سنه سرمائی بود که پیران نود ساله یاد نداشتند به درجه ای که حیوانات بلاد سردسیر از سرما تلف شدند و شط<sup>۱</sup> فرات که هرگز یخ نمی‌بست در

## ص. ۳۳۵ - احوال احبای عراق و ایران بعد از مهاجرت ابهی<sup>۱</sup> از بغداد

و ورود به ادرنه یوم شنبه در غره<sup>۲</sup> رجب ۱۲۸۰ مطابق ۱۲ دیسامبر ۱۸۶۳ واقع شد. و موقتاً در خانی معروف به خان عرب منزل نمودند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> با اهل حرم در طبقه فوقانی که مشتمل بر حجراتی چند بود قرار گرفتند و احباً و همهران در طبقه تحتانی که نیز حجرات معدودی داشت سکونت نمودند. و بعد از سه شب در محله<sup>۳</sup> مرادیه به قرب تکیه مولوی خانه‌ای اجاره کرده جمال ابهی<sup>۱</sup> و اهل حرم بدان جا نقل نمودند و همهران در خان عرب مذکور ماندند. و همه روزه در صبح و شام به در بیت ابهی<sup>۱</sup> آمد و شد می کردند و از خانه برایشان شام و نهار می بردند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> با عائله بعد از یک هفته از خانه مذکور که ساختمان قدیم و تابستانی داشت و اقامت در سرمای زمستان غیر مقدور بود به خانه دیگر واقع در همان محله در جنب جامع انتقال فرمودند و خانه اولی رابه همهران واگذاشتند. و برای اقامت آقا میرزا موسی<sup>۴</sup> کلیم و میرزایحیی<sup>۵</sup> خانه‌ای در قرب خانه اولی تهیه کردند. و بعضی از همهران را به انواع وظائف خدمت در خانه موظف فرموده دیگران را دستور اشتغال به کسب و شغل دادند. و بدین طریق استقرار جمال ابهی<sup>۱</sup> در ادرنه به ید تقدیرات غیبیه صورت بست و دم به دم علامات و مقدمات یوم الفصل الاکبر و نفخ صور حیات عامه بشر آشکار می گشت.

احوال احبای عراق و ایران بعد از مهاجرت ابهی<sup>۱</sup> از بغداد بعد از مهاجرت جمال ابهی<sup>۱</sup> از عراق میدان معارضت اعدا بی مانع مانده عمال دولت ایران و معاندین از علما و رؤسا و غیرهم که سینه پر از کین و حسد دیرین داشتند به تعرض برخاستند. <sup>160</sup> و جمعی از احبای بغداد را زمام صبر در مفارقت مولی و مصادمت<sup>۶</sup> اعدا از دست رفت

معدن نقره چند روز یخ بست و هم شط بغداد در حدود دیار بکر تا چهل روز یخ داشت و مردمان از روی یخ عبور می کردند و تفصیل آن سرما در لوح ملوک نیز نازل.

(نبیل زرنندی)

- 160

الغرض وقتی که در دار السّلام\*\*\*\*\* بود وجه الله ابهی<sup>۱</sup> را مقام

از علو امر او در هر دیار\*\*\*\*\* و زسمو قدر آن ذو الاقتدار

هر کسی گاهی بیان را می گزید\*\*\*\*\* ز اضطراب خودبه سوراخی خزید

چند سال از پرتو آن ذو الجلال\*\*\*\*\* زاهل حق مرفوع شد حبس و قتال

جمله احباب آسوده شدند\*\*\*\*\* از جفای خلق آزاد آمدند

چون که شد بیرون شه از دار السّلام\*\*\*\*\* روز روبهان آمد بکام

جمله از سوراخ بیرون آمدند\*\*\*\*\* حمله بر زمره شیران آمدند

چونکه شیران ز امر حق بودند اسیر\*\*\*\*\* روبهان گشتند یکسر شیر گیر

گر نه منهی می شدند از شاه خود\*\*\*\*\* حمله میکردند بر دلخواه خود

در یکی حمله به چنگال هلاک\*\*\*\*\* ارض را کردند از روباه پاک

## ص. ۳۳۶ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه ق - ۱۸۶۳ م

و به قصد التحاق<sup>۱</sup> به موکب ابهی<sup>۱</sup> بی اختیار روانه شدند که یا به محبوب رسند و یا جان در رهش نهند. از آن جمله آقا شیخ صادق سابق الذکر که سنواتی در عراق طائف حول ابهی<sup>۱</sup> بود چون حسب الامر از منزل جدید به بغداد برگشت در نوم و یقظه<sup>۱</sup> آرام نداشت و دو ماهی به غایت اندوه و حس رتبه سر برد. آن گاه پیاده بیزاد و راحله<sup>۱</sup> همراه برید<sup>۱</sup> دولتی روان شد و تا معدن نقره خود را رساند و در آنجا از شدت مشقت راه جان در باخت. و نیز آقا علی مسگر معروف به علی عرب از اهل محله پشت مشهد کاشان که جوانی روحانی سرشار از نشاط و انجذاب ایمانی بود و سنینی در بغداد اقامت داشته در حالت عشق و جذبه آثار بدیعه مناجاتیّه از لسانش صادر گردید. و چون روزی یکی از آن آثار در محضر ابهی<sup>۱</sup> تلاوت شد چنین فرمودند: اگر مردم انصاف داشته باشند صدای همین مناجات بدین صفا و سلامت و تأثیر و حلاوت از لسان جوانی امی در حقیقت ظهور بدیع کافی است. به اتفاق آقا محمدحسن نام جوانی کاشانی که نیز ایامی چند در بغداد پروانه وار طائف حول انوار ابهی<sup>۱</sup> بود و پدرش آقا عابد شعرباف از کاشان به عراق آمد و استدعا نمود تا امر فرمودند آقا محمدحسن با وی به وطن برگشت. و بیش از ایامی چند در وطن درنگ نتوانست کرد و پیاده راه عراق را پیش گرفت بعد از مهاجرت ابهی<sup>۱</sup> به بغداد رسید. و شوق وصال زمام اختیار از کفش بر بود و با آقا علی عرب مذکور همراه گشت و تا موصل رفتند و از آنجا آقا محمدحسن به طریق دیار بکر روان شد و در قرب ماردین وفات نمود و آقا علی به سمت شام شتافت و در حلب جان سپرد. <sup>161</sup>

لیک شه مامورشان بر صبر کرد \*\*\*\*\* زین سبب روبه برایشان جبر کرد  
(نبیل زرنندی)

161 - آن یکی محبوب ابهی<sup>۱</sup> را غلام \*\*\*\*\* که غلام و هم حسین اش بود نام  
نوجوان با شکوه سر و قد \*\*\*\*\* در جلادت هم نبرد صد اسد  
خویش را از خوف مسموم آورد \*\*\*\*\* که مبادش شاه محروم آورد  
آن یکی او شیخ صادق نام او \*\*\*\*\* سوزد از هجران شه آرام او  
از عراق آن عاشق دل پر زخون \*\*\*\*\* با سوار تندرو آید بیرون  
تا چهل منزل شبانه با سوار \*\*\*\*\* روز و شب بی توشه و بی غمگسار  
تا به شهر معدن نقره رسد \*\*\*\*\* دیگرش جانی نماند در جسد  
اندر آنجا جان به جانان بسپرد \*\*\*\*\* یا بهانی گوید و جان بسپرد  
باز بیک تازه جوانی همچو \*\*\*\*\* او اندر آنجا گردد از غم همچو مو

## فتنه در سلطان آباد عراق و شهادت جمعی از احباب

ص. ۳۳۷.

خبر مهاجرت موکب ابهی<sup>۱</sup> از بغداد به اسلامبول در همه جای ایران منتشر گشت و رعبی<sup>۲</sup> که به سبب واقعات عراق و خسران شیخ عبدالحسین و همهرانش از مجتهدین در قلوب ملاهای ایران جای گزین شده زائل گردید و با مساعدت حکمرانان و تهییج مجتهدین عراق به قلع و قمع این طائفه پرداختند. از آن جمله در سلطان آباد عراق ایران آقا سید محمد باقر مجتهد کمر بر قتل احباً خصوصاً کربلایی رحمت الله و ملا ابراهیم ملا باشی و ملا محمد علی فاضل و نوشاد که از مشاهیر محترمین بودند بست. و آن چهار در سنین اشراق جمال ابهی<sup>۱</sup> از افق بغداد چند بار به زیارت مشرف شدند و در سفر اخیرشان که قریب به مسافرت ابهی<sup>۱</sup> بود چندی در جوار پر انوار زیستند و از حرارت بیانات الهیه چون شمع روشن گشتند. و از جمله تشویق و ترغیب که در ملاقات اخیر و هنگام وداع شنیدند بدین مضمون بود که به کربلایی رحمت الله و ملا باشی فرمودند:

به سلطان آباد مراجعت کرده موجب اشتعال نار محبة الله در قلوب گردید و از سطوت حکام و ظالمین مضطرب نشوید زیرا که فقط تسلط بر اجساد دارند و هرگاه قربانی امرالله شوید عندالله اکبر واعظم خواهد بود. و ایشان چون به وطن عودت کردند بی پروا به تبلیغ پرداختند. و کربلایی رحمت الله از معاریف محترمین بلد و مشتعل و منجذب و ناطق بود و قریب هفتاد نفر از معاریف را هدایت نمود و در همین سنه به توابع و مضافات ملایر سفر کرده جم غفیری را مهتدی ساخت و تقریباً تمامت مؤمنین آن حدود که از آن جمله شاهزاده موزون است که شرح احوالش را در بخش ششم می نگاریم از آثار اقدامات او به ظهور آمدند. و بعداً در حمزه لوی علیا و سفلی<sup>۱</sup> و در ملک آباد جمعی از احباب ثابت قدم گرد آمدند ولی در اثر تضییقات بعضی از میان رفته و برخی مهاجرت به سائر جهات نمودند.

عشق محبوبش کشاند با رسن	ز اهل کاشان زاده عابد حسن
همچه صادق جان دهد دراه یار	اندر آنجا بی معین و غمگسار
آید از بغداد تا شهر حلب	آن یکی در راه حقش تشنه لب
قلبس از نور بهائی منجلی	او هم از کاشان ولی نامش علی
مثل او کم دیده این گردان فلک	نوجوانی پاک طینت چون ملک
در حلب از غم رسد جان شبه لب	دوست جويا چون رسد اندر حلب
در ره محبوب ابهی <sup>۱</sup> جان دهد	اندر آنجا رو به خاک ره نهد

(نبیل زرنندی)

## ص. ۳۳۸ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه ق - ۱۸۶۳ م

و در سلطان آباد بسیاری از محترمین حتی شحنه و کلانتر تعلق به او داشته حمایت می نمودند. و ملا محمد علی از ائمه جماعت و ملا ابراهیم ملاباشی انجال<sup>۱</sup> حکمران بود و با سید مجتهد مذکور صحبت به تبلیغ و استدلال بر امر بدیع نمود. گویند جزوی از صحیفه سجادیه را با لون قرمز و شطری از مناجهای بدیعه را به لون سیاه نوشته داشت و نزد مجتهد حاضر نمود تا کلمات جدید و قدیمه را تفکیک نماید و سید مجتهد فریب رنگ را خورده کلمات سجادیه را آیات بایه تصور کرده بر ظهر آن ردودی چند نوشت و در هاشم<sup>۲</sup> کلمات بدیعه که با مرگب سیاه مطرز بود مدائح و فضائلی مرقوم نمود. و ملا باشی جزوات مذکوره را به جمعی از علما و فضلالی بلد نشان داد و مجتهد کینه و عناد وی را در ضمیر و پنهان کرد. و آقا محسن مجتهد که مردی عالم و جامع منقول و معقول و صاحب قبیل و ثروت و نفوذ نام بود با ایشان دوستی حاصل کرده از مسائل این امر مستحضر شده محبت و حمایت می نمود. و سید محمد باقر مجتهد مذکور که مقامات علمی نداشته در مقابل آقا محسن اقدامی نمی توانست نمود پیوسته جمعی از ارازل جهال را با خود همراه کرده در مواقع منظوره به هیجان عموم می پرداخت. و در این هنگام که از عهده مناظره و محاجه با ملا باشی بر نیامد و آتش عصبیت و عنادش برافروخت و با وجود جمعیت و نفوذ این طائفه خصوصاً کربلایی رحمت الله و با عدم موافقت آقا محسن کاری از پیشش نمی رفت تدبیری نمود. و به آقا محسن اظهار داشت که می خواهم تحقیقات کامله در خصوص این امر کرده آن گاه اعتراف نمایم و یا به نصائح و مواعظ خود این طائفه را منصرف سازم. و گماشته آقا محسن را نزد کربلایی رحمت الله فرستاده از لسان او پیام کرد که: در خانه کسی نیست بیاید مقداری صحبت کنیم و هم و غم زائل نمایم. و جمعی ارازل خونخوار را با اسلحه در قهوه خانه منتظر نگاه داشت. و سپرد هر وقت امر کند بریزند و کار آن مظلومان را انجام دهند. و چون کربلایی رحمت الله وارد شد سید با همه حاضرین از جای برخاسته احترام کردند و شروع به صحبت شد. سید از کربلایی پرسید: چرا مرا بایی نمیکنی و جوانان را به دام می اندازی؟ کربلایی بیدرنگ جواب داد: چون که فطرت جوانان پاک و بی آلایش است و شما را می دانم که قابل هدایت نیستید. و سید فی الحال صیحه بر کشید که مسلمانی جواب این کافر را بدهد. و جمع ارازل ریختند و بطرفه العین کربلایی را با قمه و کارد در هم دریدند. و آقا محسن را از مشاهده آن حال چنان حیرت و وحشت گرفت که دم نزد. و سید باقر کس فرستاد ملاباشی را نیز به تزویر حاضر کردند و به شهادت رساندند. آن گاه ملا محمد علی را از

## ص. ۳۳۹ -

مسجد آوردند و کار او را نیز ساختند. و بعد از او نوشاد جوان را حاضر نموده به شهادت رساندند. و به فکر احبای دیگر شدند ولی آنان خبر یافته هر یک به نوعی مخفی و متفرق گشتند و به چنگ اعدا نیفتادند. و فقط

سیده‌ای محترمه اخت میرزا حسن تفرشی را که زوجه آقا میرزا معصوم مجتهد برادر سید مجتهد مذکور بود و استقامت در عقیدت بدیعه را از مادر به ارث داشت نزد سید مجتهد حاضر کردند و اصرار نمودند که کلمه ردّ و انکار بر زبان رانده نجات یابد. و آن مظلومه محترمه ثبات و استقامت ورزید. لذا به موجب حکم و فتوی سید مجتهد او را در جوالی انداخته از پشت بام بر زمین افکندند و جور و ستم بسیار وارد آوردند. و بالاخره شکایت به طهران نوشته که سیده مذکوره جمعی را بابتی و گمراه نمود. و دو سوار آمده وی را به طهران برده به حبس انداختند و به شهادت رساندند.

### فتنه در اصفهان و حبس و قتل جمعی از احبای نجف آباد

سیدی از ملاهای نجف آباد از جهت شدت تعصب و عداوت با این طائفه مخصوصاً با ملا زین‌العابدین ( زین‌المقرئین) و حاجی ملا حسن عمّ وی که به تبلیغ قیام کرده عده کثیری را مهتدی ساختند و شهرت عدت و قوت این طائفه در آنجا موجب هیجان علمای محلّ و خصوصاً شیخ و ملای اصفهان گردید جمعی از ملاها و غیرهم را به عنوان شهادت در خصوص مزرعه متنازع فیها که در آن سمت و کالت داشت با خود به اصفهان نزد شیخ محمد باقر ( ذئب ) مجتهد برد و صورت اسامی عده کثیری از احبای به خطّ و امضای ملا رحیم مجتهد نجف آباد و با شهادت بر بابتی بودنشان داده به مجتهد مزبور سپرد. و او ملا رحیم مجتهد را که محرک اصلی فتنه و فساد آن قصبه بود احضار نموده نقشه قلع و قمع این طائفه را ریختند. و میرزا نصرالله برادر دبیرالملک را که نائب الحکومه اصفهان بود بر اقدام به آن مقصود واداشت و شهرت داد که ملا رحیم ده هزار تومان به حکومت می‌دهد تا یک تن بابتی در نجف آباد باقی نگذارند. و برای این که احبای را به سهولت گرفتار کنند به این طریق تزویر نمودند و محصلی از طرف حکومت برای تحصیل مالیات دیوانی با صورت اسامی مختلط از آحاد این طائفه و غیرهم به قصبه مذکور فرستادند. و محصل به خانه کدخدا وارد شده اظهار داشت که روز بعد باید جمعی برای اداء مالیات به شهر روند. و گروهی از احبای از این خبر استشمام رائحه فساد نمودند.

ص. ۳۴۰ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه ق - ۱۸۶۳ م

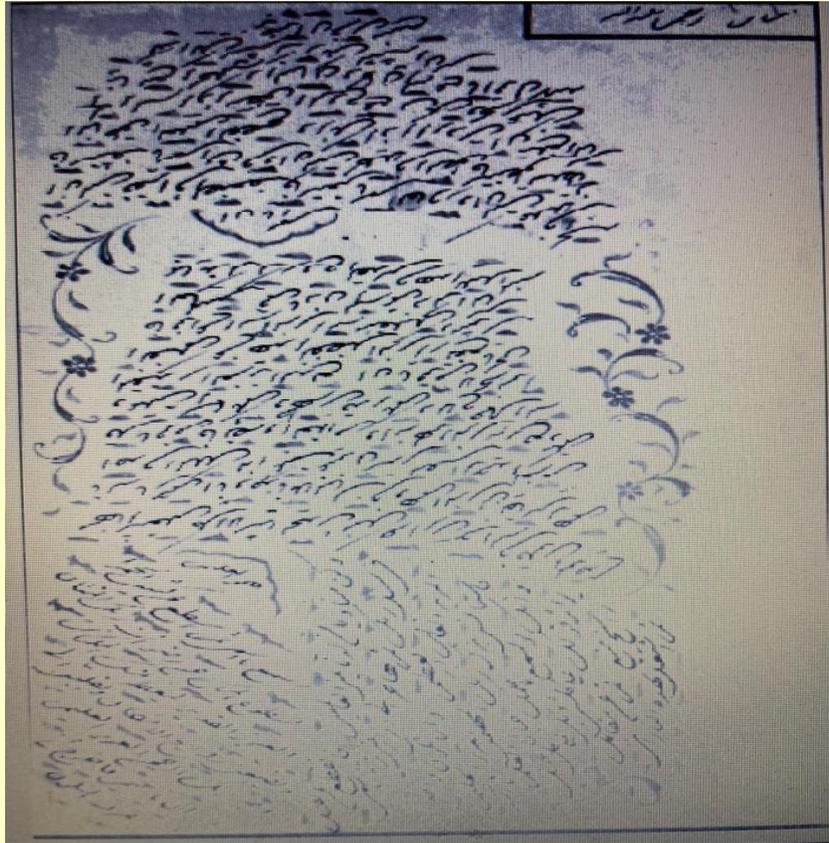
جناب رحیم سلّمه الله

هو العلیم

اسمع یا اسمی ثم اسطع عن کثیر الحمرآء کسطوع المسک عن رضوان ربک المنان العزیز القدیر لیعطر منک  
الممکنات و یضعنّ روایح الامکان و یقلبنّ الی وجه ربک الرحمن العزیز العلیم ان یا رحیم فاخرج عن غرف

السُّكُونُ وَ كُنْ مُنَادِيًا مِنْ لَدُنَّا بَيْنَ الْعَالَمِينَ فَانْقَطِعْ عَنْ نَفْسِكَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ ثُمَّ هَاجِرًا إِلَى أَيِّ أَرْضٍ تَرِيدُ بِاسْمِي الْمُرِيدِ الْغَالِبِ الْعَظِيمِ وَإِنْ تَكُونُ وَاحِدًا فَاسْتَأْنَسْ بِذِكْرِ رَبِّكَ الْمَهِيمِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ وَأَنْتَ كَلِمَةٌ تَسْمَعُ مَا عَلَّمَكَ جَمَالَ الْعِلْمِ تَالَهُهُ يُؤَثِّرُ قَوْلُكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ رَاسِخٍ مَنِيْعٍ قَمٍ عَنِ مَقَامِكَ ثُمَّ اشْتَعَلَ بِهَذِهِ النَّارِ الَّتِي مِنْهَا اشْتَعَلَتْ كُلُّ الْأَشْيَاءِ لِيُحَدِّثَ مِنْكَ حَرَارَةَ حُبِّ اللَّهِ فِي قُلُوبِ الْمُوَحِّدِينَ تَالَهُهُ يَا رَحِيمُ أَنَا وَجَدْنَا مَلَأَ الْبَيَانَ فِي وَهْمِ الَّذِي لَنْ يِقَاسَ بِهِمْ أَحَدٌ فِي الْمَلِكِ لِذَا بَكَتْ عَيُونُ سَرَى لِنَفْسِي الْوَحِيدِ الْغَرِيبِ قَلْبِي يَا قَوْمَ فَانصُرُوا الْغُلَامَ وَ أَنَّهُ لَهْوُ الَّذِي بِهِ رَفَعْنَا دِينَكُمْ وَ عَلَتْ أَسْمَائُكُمْ وَ ظَهَرَتْ قُدْرَتُكُمْ وَ لَاحَ جَمَالَ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ إِنْ يَا قَوْمَ لَا تَحْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ هَذَا الْفَضْلِ الَّذِي ارْتَفَعَ بِالْحَقِّ خَافُوا عَنِ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَنقَلِبُكُمْ وَ مَثْوَى الْعَالَمِينَ قَمٍ بِإِذْنِ اللَّهِ ثُمَّ ذَكَرَ النَّاسُ بِمَا يَذْكُرُكَ رُوحَ الْقُدْسِ فِي هَذَا اللَّيْلِ الْمُنِيرِ إِنْ يَا أَسْمَى إِنْ كُنْتَ فَقِيرًا فِي الضَّعْفِ فَاسْتَعْنِ بِاسْمِي الْقَادِرِ وَ إِنْ كُنْتَ عَلِيًّا فِي الْجَسَدِ فَاسْتَشْفِ بِاسْمِي الشَّافِي وَ إِنْ كُنْتَ كَلِيلًا فِي النَّطْقِ فَاسْتَنْطِقْ بِسُلْطَانِي النَّاطِقِ الْعَلِيمِ الْفَصِيحِ وَ أَنْتَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَبْلُغَ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ إِذَا تَنَطَّقَ الرُّوحُ عَلَى لِسَانِكَ وَ يَجْرِي عَنْكَ يَنْبِيعُ الْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَيَّ مَا أَقُولُ شَهِيدٌ كَذَلِكَ يَبَشِّرُكَ رَبُّكَ لِتَبَشِّرَ النَّاسَ بِرِضْوَانِ قَرْبِ مَنِيْعٍ.

ص. ٣٤١



عكس لوح رحيم

### ص. ۳۴۲ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه. ق - ۱۸۶۳ م

و ملاّ زین العابدین (زین المقربین) با عده‌ای مخفیانه به شهر رفته پنهان شدند. و بعضی در همان قصبه پنهان گشتند و برخی به اطراف گریختند و باقی بر جای ماندند. و روزی دیگر جمعی از احبّاً و غیرهم را به شهر بردند و نزد حکومت در حالی که شیخ باقر مجتهد مذکور حضور داشت حاضر نمودند. و اسامی را از روی صورت مذکور خواندند و نام هر یک از احباب که ذکر می‌شد شیخ زبان به سبّ و لعن گشوده حکم می‌داد که آنان را در یکسو قرار دهند. بعضی به او گفتند چرا دشنام می‌دهی هنوز نسبتی در باره آنان معلوم نشد. شیخ گفت بر من ثابت و مسلم است. و به این طریق حکمران هفتاد نفر از این طائفه را حبس نمود. تا روزی که خبر واقعه مذکوره سلطان‌آباد به شیخ باقر رسید. نزد حکومت حاضر شده اصرار کرد تا حبیب نام از آن مظلومان را به قتل رساند. و حبیب مذکور در ایّام اشراق شمس ابهی<sup>۱</sup> در بغداد مدّتی در آنجا بود و چندی در مزرعه و شّاش به خدمت زراعت اشتغال نمود و نزد حکمران و شیخ مذکور اقرار و اعتراف به این امور کرد. و لذا او را از زندان بیرون آورده با دژخیم خونریز به پای قاپوق و قتل‌گاه بردند. در آن حال پدر متعصّب بیرحمش اصرار کرد تا سر پسر را در دامانش بریندند. و در آن روز سوز عشق و تسلیم و رضائی از حبیب ظاهر شد که جمعیت حاضرین متأثر گشته پدر را نفرین و ملامت همی‌کردند. و دو تن از آن مظلومان را گوش بریندند و دو نفر را در میان فوج سرباز گرداندند که هر که از آنان خواهد ضربتی وارد آرد. و نیز آقاحسین ابن علی خیّاط را از جمع مظلومین محبوس در بین انبوه تماشاگران با اذیت و آزار و سخریه تا پای قاپوق کشیدند و حسب حکم شیخ بدین طریق معذّب ساختند که پاهای بالا و سر به پائین بیاویختند و جمعیت اخلاط<sup>۲</sup> ناس تماشا می‌کردند و او استغاثه می‌نمود که وی را سر ببرند و از آن مشقّت و عذاب خلاص کنند. و تنی از تماشاگران را دل به سوخت و خشتی چند را رویهم نهاد چنان که دست آن مظلوم مصلوب بر آن رسیده تکیه کند. و آخوند یرسید و خشتها را بینداخت و دژخیم سفاک چون این بدید متأثر شده بی اختیار چنین گفت: والله ما دژخیمان در ما بین مردم به سخت دلی بدنامیم، ولی این آخوندها اگر سیدالشّهدا را به دستشان دهند زودتر از شمر سرش را جدا می‌نمایند. و آن مظلوم تا نیمه روز آویزان و قریب به هلاک بود. و در آن حال خبر عزل میرزا نصرالله حکمران رسید و مصلوب را از دار پائین آورده نزد رفقاییش به زندان برده حبس نمودند. و از سائر محبوسین پانزده تن را در زندان اصفهان نگه داشتند

### ص. ۳۴۳ - فتنه در اصفهان و حبس و قتل جمعی از احبّای نجف آباد

و هفده تن را پیاده مغلولاً با سواران سطوت و غضب به طهران فرستادند. و از دیگران مبالغه نمود بسیار گرفته عتاب و عذابها نموده رها کردند. و هفت سوار دولتی هفده تن اسیر مذکور را به طهران کشیدند. و یک تنی از اسرا در بین طریق شدّت مشقّت بیمار و ناتوان شده از رفتار بازمانده ناچار او را سوار کردند و ظلم و جفای

بسیار وارد آوردند چنان که چند بار از شدت تشنگی خود را به کنار نهر انداخت تا آب بنوشد و سواران نگذاشتند و در قرب کاشان جان سپرد. و جسدش را به کاشان برده خواستند سرش را جدا کرده به طهران ببرند تا دچار بازخواست دولت نگردند. ولی احباً خبر یافته از تجار بلد شهادت‌نامه گرفتند که آن مظلوم در دو فرسنگی کاشان وفات یافت و جسد را به خاک سپردند. و باقی را به طهران رسانده در انبار دولتی به کند و غل انداختند. و از آنان آقا علی رضای یزدی در محبس جان داد و پانزده تن باقی پنج ماه در انبار به سر برده آن گاه مستخلص شدند. و به کمک امام جمعه طهران بنا بود اشیاء منسوبه‌شان<sup>۱</sup> را استرداد کنند. ولی همین که آن مظلومان به وطن برگشتند شیخ باقرنجفی به مقاومت پرداخت و ملا رحیم مجتهد نجف آباد مبلغ هزار تومان به امیرارسلان خان مجدالدوله حکمران جدید اصفهان وعده داد او را تخویف<sup>۲</sup> کرد که بایان نجف آباد به انتقام قیام می‌نمایند و واقعه مانند واقعه ملا محمدعلی حجّت که در ایام حکومت وی در زنجان رخ داده واقع خواهد شد. و او شبانه چند غلام از اصفهان به نجف آباد فرستاد و جمیع پانزده نفر را دستگیر کرده به اصفهان کشیده در زندان انداختند و با رفقاییشان بعد از شش ماه مفارقت مجدداً به کند و زنجیر نهادند. و آن مظلومان از دیدار یکدیگر مسرور گشته شب را به تلاوت مناجات و آیات پرداخته منتظر واقعات روز بعد شدند. و یکی از ایشان حاجی ملا حسن عمّ زین المقربین مذکور از مشاهیر علما و دارای اجازه اجتهاد بود و با فضل و نطق بلیغ خود اوهام ملاها را از ریشه می‌کند و شیخ باقر عداوت با او داشت. و او شب در عالم رؤیا دید که گشتی از طرف جمال ابهی<sup>۳</sup> وارد زندان شده با دو سه تن دیگر خلعت پوشاند. و جمیع را به ثبوت و استقامت توصیه و دلالت کرد. و لذا به واسطه تنی از زندانبانان به مجدالدوله پیغام داد که مجلسی فراهم نماید تا او با شیخ باقر و علمای دیگر محاجّه کند و حقیقت را عیان و مظلومیت بایان را نمایان سازد. و مجدالدوله زندانبان مذکور را نزد شیخ باقر روانه کرد تا آنچه از

### ص. ۳۴۴ - سال بیستم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه. ق - ۱۸۶۳ م

حاجی ملاحسن شنیده ابلاغ نمود. شیخ گفت فایده ندارد و عده ای را در محبس گمراه می‌نماید و علاجش جز شمشیر نیست. و مجدالدوله فرمان قتل او و سه تن از رفقاییش را داد. و چون حاجی را حاضر کردند در مجمع تماشاگران لسان تبلیغ گشوده ظهور حسینی را اعلان و حجّت و دلیل را بیان نمود. و اعمال رؤساء ملل را در هنگام ظهور مظاهر الهیه شرح داد و عدم حضور شیخ باقر و علما و حکمران را برای مناظره و محاجّه ذکر کرد. و خبر به سمع شیخ باقر رسید فی الحال کس فرستاده گفت زود کارش را تمام کنید که موجب اضلال جمعی می‌گردد. لذا محاسن سفیدش را به خون حلقومش خضاب کردند. آن گاه آقا حسین بن علی خیاط سابق الذکر را سر بریدند. سپس حاجی صادق که از توانگران نجف آباد بوده و در تبلیغ لسانی گویا داشت ذبح کردند. و خواستند محمدحسین را به قتل رسانند ولی برخی مجدالدوله را بر آن داشتند که او را با سائر زندانبانان به نجف

آباد فرستند تا در معابر و مجامع به انواع جفا مقتول سازند. لذا باقی اُسرا را بدان قصبه برده در بینی مهار انداخته با نهایت اذیت و آزار در کوچه و بازار همی گردانند و برخی را گوش و بینی بریدند و آقا محمدحسین مذکور را به کثرت و شدت ضرب با چوب هلاک کردند. آن گاه همگی را رها نمودند. و به علاوه شهداء از اُسرای مذکور نجف آباد اسماعیل نامی از احبای آن قصبه را ملازمان کدخدا به سوی اصفهان کشیدند و در بین طریق به چاهی انداخته چاه را با خاک بی‌ناشتند و شهرت دادند که اسماعیل در بین راه فرار کرد. و حسن نامی را دست بریدند و رها نمودند و بعداً جمال ابهی<sup>۱</sup> در حقیقت دعا فرمودند و او سالها در کمال قوت و استقامت بزیست. و نیز در قراء خونسار قصابی را با پسرش شبانه در خانه سر بریدند و هم تنی از احبای نجف آباد را در یکی از قراء مفقودالامر کردند و بضاعتی که همراه داشت بردند. و بعد از تمامت واقعات مذکوره عباسعلی نام جوان دلیری از احبای را در نجف آباد گرفته حبس نمودند. و حکمران را بر آن جوان دل بسوخت و می‌خواست در پنهانی وی را رها کند. در آن هنگام یکی از اشقیاء حسن نامی را شبانه به زندان فرستاد و جوان را هلاک نمود و حسن قاتل بعداً خود فائز به ایمان بدیع گشت و اقربا از حالش خبر یافتند و او را مسموم ساخته، هلاک نمودند. و واقعات شهدائی که بعد از شهادت محمدحسین نجف آبادی شمردیم در سال بعد از سنه ۱۲۸۰ واقع شد و در اینجا برای تسلسل واقعات نجف آباد و اصفهان ثبت نمودیم.

### ص. ۳۴۵ - فتن متواصله خراسان

چنان که در ضمن واقعات سال ۱۲۷۸ آورديم واقعات مذکوره که در اثر قیام علما مؤمنین بر تبلیغ و هیجان ملاها و اعدا رویداد درین سنه به اوج شدت رسید و تا اواسط سال بعد امتداد یافت.

### فتنه در مازندران

آقا سید محمد رضا و آقا سید ابوطالب شه میرزادی با هم‌رهانشان چون از حبس انبار طهران که سابقاً نگاشتیم آزاد شده مراجعت به وطن نمودند جوش و خروش جدیدی فیما بین احبای سنگسر و شه میرزاد و خصوصاً مازندران حاصل شد. و معاندین هیجان نموده شکایت به حاکم بارفروش عبدالحسین خان بندپی بردند تا مامورین حکومتی برای دستگیری این طائفه به قریه بهنمیر رفتند و آقا حبیب بن آقا رسول شهید شهیر از اصحاب قلعه و آقا مشهدی احمد علی از بقیه السیف قلعه مذکوره و آقا خلیل را اسیر کرده به بارفروش کشیدند. و حکمران به آنان پر خاش و غلظت نمود و کتاره بر پشت آقا حبیب فرود آورد و مجروح ساخت و جور و جفای بسیار وارد کرده مدت چهار ماه ایشان را در زندان به کند و زنجیر بداشت. و اشرار و ارازل قریه با اسلحه و چوب و غیره

برای قتل و غارت به خانه‌های احباب هجوم بردند و شرارت و خسارت بسیار نمودند چنانکه عدّه‌ای ناچار به اطراف فراری و متواری گشتند.

و در بحبوه فتن و مصائب مذکوره عدّه بسیاری از مؤمنین ایران که مشتعل و منجذب در عقیدت و ایمان شدند خودداری از تبلیغ ننموده روز به روز بر شماره این طائفه افزوده شده و مراکز عدیده‌ای در محیط این امر چون آباءه فارس و ملایر و غیرهما نمودار گشت و احبائی در آنها طلوع نمود و در قصبه خوسف واقعه در شش فرسنگی بیرجند نخست حاجی محمد اسماعیل و بعداً حاجی یوسف و حاجی ابراهیم و غیرهم قبول این امر نمودند و قصبه مذکوره نیز وارد در سلسله مراکز این امر گردید.

**ص. ۳۴۶- سال بیست و یکم تا سال بیست و سوم ظهور- واقعات سال ۸۳ - ۱۲۸۰ هجری قمری مطابق ۶۷- ۱۸۶۴ میلادی**

### **استقرار استقلال امر جمال اقدس ابهی و فساد و اغراض میرزا یحیی'**

جمال ابهی' در شهر اول نزل به ادرنه که به نوع مذکور در خانه معروف به مرادیه استقرار گرفتند از وجه امر ابداع اعلی' رفع نقاب و کشف حجاب فرمودند و رایت استقلال اعز ابهی' را برافراشتند. و احباب بلاد آخری از ایران و عراق و ترکیه به واسطه نبیل زرنندی و منیرکاشی و غیرهما از اوضاع و احوال خبر یافته توجه به ادرنه و ذهاب و ایاب همی نمودند. و الواح کثیره مهیمه که حامل نفعه صور الهی بود از قبیل لوح نقطه، لوح سیاح، لوح احمدیزدی، لوح حاجی میرزا کمال و لوح آقا میرزا موسی حرف البقاء و غیرها پی در پی صدور یافت. و دعوت به رجعت حسینیّه و نفعه مسیحیّه و ظهور طلعت اعلی' کرّه آخری و طلوع قیوم بعد قائم و من یظهره الله موعود در بیان و سطوع انوار جهان پنهان را به مسامع مشاهیر بایه رساندند و همگی را به قرب بروز افتتان و مخالفت جمعی از حسودان اخبار و انذار نمودند. در ادرنه گاهی برای ملاقات نفوسی معدود ذهاب و ایاب می کردند چنانکه به ملاقات احبّا به خانه آقا میرزا موسی کلیم می رفتند. و والی ادرنه محمد پاشا قبرسی که قبلاً چندی صدراعظم و شخص اول دولت عثمانی بود سرّاً اظهار اخلاص می کرد. ولی ایامی طویل نگذشت که عارف پاشا به حکمرانی ادرنه برقرار گشت و او نیز معزول شد و سلیمان پاشا منصوب گردید که در طریقت قادریّه بوده نسبت به جمال ابهی' اخلاص داشت. و چند بار وعده خواهی نمود. و میرزا یحیی' از مشاهده این امور به غایت بغض و عناد برافروخت و مخصوصاً چون مراعات آداب احباب را نسبت به عظمت ابهی' مشاهده می کرد

**ص. ۳۴۷- استقرار استقلال امر جمال اقدس ابهی و فساد و اغراض میرزا یحیی'**

صورت و حالتش دیگرگون می شد و مکنونات ضمیر و خیال متدرجاً از حال و مقالش عیان می گشت. و نبیل زرنندی نقل قول از آقا میرزا موسی کلیم را چنین آورد:

جمال ابهی گاهی به آن خانه که من و یحیی بودیم تشریف می آوردند و به هر یک منتهای عنایت می فرمودند . گاهی یحیی می دید که اصحاب قدم مبارک را می بوسند رنگش تغییر می کرد و حالش دگرگون می شد اما به زبان نمی آورد . و از من خائف بود که مبدا اسرار بیست ساله او را بروز دهم . و با من به نفاق حرکت می کرد و غیر آنچه در دل داشت بر زبان می آورد و می گفت: این اصحاب خوب محبت خالصی به ایشان دارند . و هر وقت حضور مبارک بود منتهای خود داری و تواضع به نفاق می نمود و تصدیق فرمایشات مبارک می کرد . روزی ذکر بعضی از آیات سوره ملوک که خطاب به عبدالعزیز و وکلا بدون مداهنه <sup>^</sup> بود می فرمودند . یحیی بعد از بیان مبارک عرض کرد: خوب بود اگر به سلطان چیزی نوشته می شود اولش این باشد : ایها العزیز قد جئتک ببضاعة مزجاة من لدی الله المهیمن القیوم . جمال مبارک فرمودند : اگر من چیزی به او بنویسم : قد جئتک ببضاعة قویة . و چنان رنگش تیره شد که همه ملتفت شدند که توقع داشت که هر چه می گوید تصدیق کنند . دیگر در مجلس چیزی نگفت لکن غلّ جدید بر غلّ قدیم او افزود و به فکر هلاکت جمال مبارک و هم‌رهان افتاد . ولی من به این درجه‌ها گمان نمی کردم و می گفتم شاید به یک التفات جمال مبارک جمیع از دلش بیرون خواهد رفت زیرا که همه حتی خود او می دانستند که جز در ظلّ مبارک از برای او آسایش و عزّتی نخواهد بود و هیچ کس مانند جمال مبارک پرده روی کار او نخواهد کشید . شبهای زمستان که با هم بودیم ذکر اکسیر به میان می آورد و خواص اشیاء را از من جويا می شد و می پرسید : حکما در حقّ فلان دوا چه اعتقاد دارند؟ منهم آنچه به نظرم صواب می آمد می گفتم . گاهی در ضمن ذکر اشیاء سمومات را به میان می آورد که حکما سبب تأثیر این اشیاء را چه نوشته‌اند و چقدر از آنها مهلک است . منهم بی خیال گفتگو می کردم و وقتی که ثالثی نبود

**ص. ۳۴۸ - سال بیست و دوم ظهور واقعات سال ۱۲۸۱ هـ ق - ۱۸۶۴ م**

لوح احمد عربی

هو السلطان العلیم الحکیم

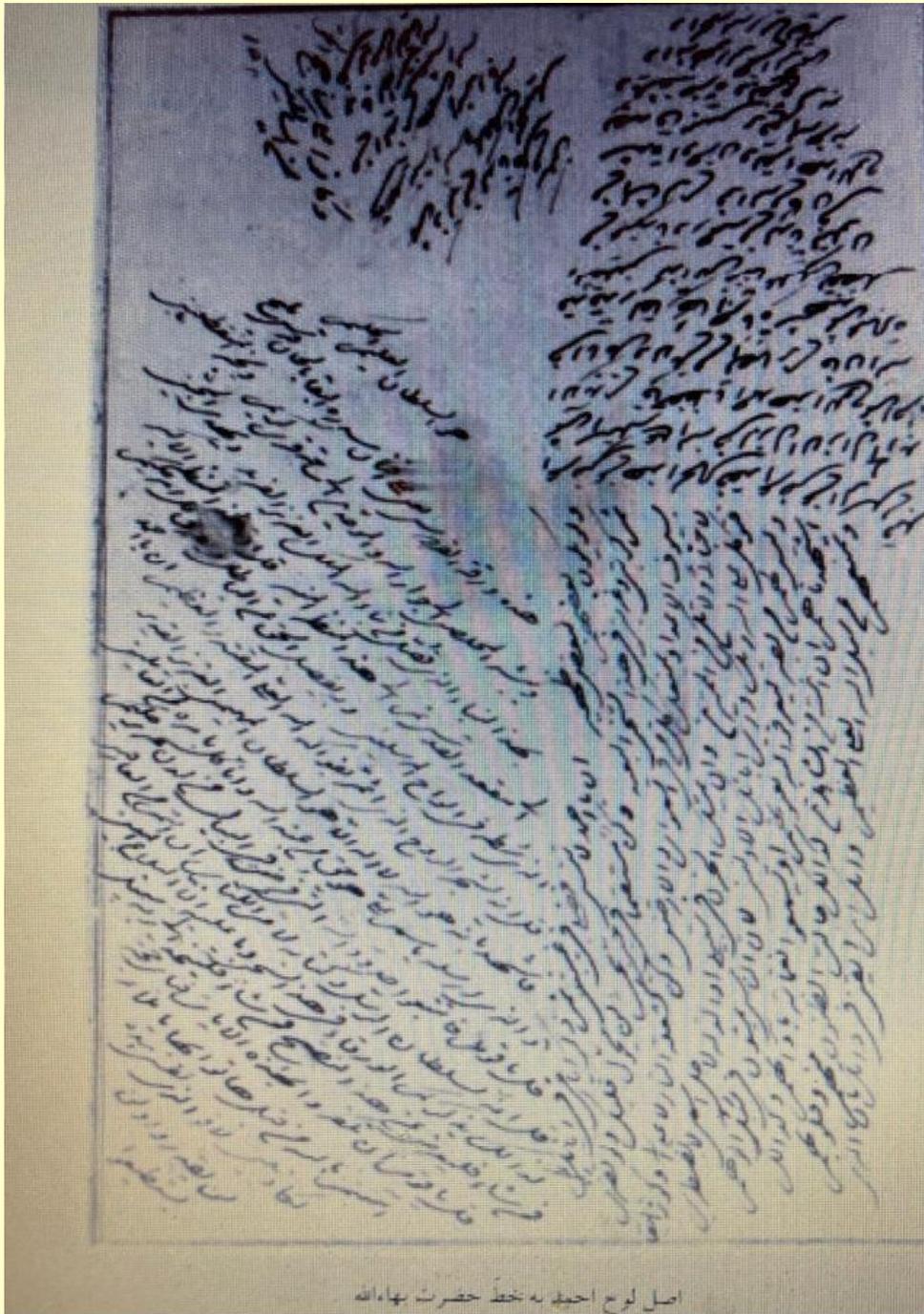
هذه ورقة الفردوس تغنی علی افنان سدرة البقاء بألحان قدس ملیح و تبشّر المخلصین الی جوار الله و الموحّدين الی ساحة قرب کریم و تخبر المنقطعین بهذا النبأ الذی فصلّ من نبأ الله الملك العزیز الفرید و تهدی المحبّین الی مقعد القدس ثمّ الی هذا المنظر المنیر قل انّ هذا لمنظر الأکبر الذی سطر

فى الواح المرسلين وبه يفصل الحقّ عن الباطل و يفرق كلّ امر حكيم قل أنّه لشجر الرّوح الّذى اثمر  
 بفواكه الله العلىّ المقتدر العظيم ان يا احمد فأشهد بأنّه هو الله لا اله الا هو السّلطان المهيمن العزيز  
 القدير و الّذى ارسله باسم علىّ هو حقّ من عند الله و انا كلّ بأمره لمن العاملين قل يا قوم فاتّبِعوا  
 حدود الله الّتى فرضت فى البيان من لدن عزيز حكيم قل أنّه لسّلطان الرّسل و كتابه لأمر الكتاب ان  
 انتم من العارفين كذلك يذكّركم الورقاء فى هذا السّجن وما عليه الاّ البلاغ المبين فمن شاء فل  
 يعرض عن هذا النّصح فمن شاء فليتخذ الى ربّه سبيل قل يا قوم ان تكفروا بهذه الآيات فبأى حجة  
 آمنتم بالله من قبل هاتوا بها يا ملاء الكاذبين لا فوالذّى نفسى بيده لن يقدرُوا و لن يستطيعوا ولو  
 يكون بعضهم لبعض ظهير ان يا احمد لا تنس فضلى فى غيبتى ثمّ ذكرّ ايامى فى ايامك ثمّ كربتى  
 وغربتى فى هذا السّجن البعيد وكن مستقيماً فى حبّى بحيث لن يحولّ قلبك و لو تضرب بسيوف  
 الأعداء و يمنعك كلّ من فى السّموات والأرضين و كن كشعلة النّار لأعدائى و كوثر البقاء لأحبائى  
 و لا تكن من الممترين و ان يمسّك الحزن فى سبيلى او الذلّة لأجل اسمى لا تضطرب فتوكّل على  
 الله ربّك و ربّ آبائك الأوّلين لأنّ النّاس يمشون فى سبل الوهم وليس لهم من بصر ليعرفوا الله  
 بعيونهم او يسمعوا نغماته بأذانهم و كذلك اشهدناهم ان انت من الشّاهدين كذلك حالت الظّنون  
 بينهم و قلوبهم و تمنعهم عن سبل الله العلىّ العظيم و أنّك انت ايقن فى ذاتك بأنّ الّذياعرض عن  
 هذا الجمال فقد اعرض عن الرّسل من قبل ثمّ استكبر على الله فى ازل الآزال الى ابدالآبدى فاحفظ  
 يا احمد هذا اللّوح ثمّ اقره فى ايامك و لا تكن من الصّابرين فانّ الله قد قدرّ لقارئه اجر مائة شهيد  
 ثمّ عبادة الثّقلين كذلك منّا عليك بفضل من عندنا و رحمة من لدنا لتكون من الشّاكرين فوالله من  
 كان فى شدّة او حزن و يقرء هذا اللّوح بصدق مبين يرفع الله حزنه و يكشف ضرّه و يفرّج كربه و  
 أنّه لهو الرّحمن الرّحيم و الحمد لله ربّ العالمين ثمّ ذكرّ من لدنا كلّ من سكن فى مدينة الله الملك

الجميل من الذين هم آمنوا بالله و بالذی يبعثه الله في يوم القيامة و كانوا على منهاج الحق لمن

السالكين ١٥٢

ص. ٣٤٩



## ص. ۳۵۰ - سال بیست و یکم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ه. ق - ۱۸۶۴ م

کمیت و کیفیت و ترکیب و تجزیه هر یک از سمومات را سؤال می کرد. می گفت به عملی از اعمال اکسیریّه دست زده ام که داراشگنه<sup>162</sup> خالص و مخصوص لازم است و بازاری آن به کار نمی آید و ساختن آن را از من تعلیم گرفت. و بالجمله میرزا یحیی<sup>۱</sup> در این افکار و اعمال با سید محمد اصفهانی همراز و همشور<sup>۲</sup> بود و سید وی را اغوا و اغرا<sup>۳</sup> می کرد. و جمال ابهی<sup>۴</sup> هنگام عصری در بیرونی بیت ضمن بیانات و خطابات با احباب چنین فرمودند که: وقت سحر مرغی به شاخه<sup>۵</sup> این درخت نشسته سه بار بانگ زد: محمد آمد بلا آمد. و بعضی از احباب را گمان رفت که مقصود نبیل زرنندی است چه در آن ایام شهرت داشت که نبیل به اسلامبول آمد و برخی به محمد دیگر تاویل کردند. و بعداً فهمیدند که مراد سید محمد اصفهانی حاضر در مجلس بود. و مدت اقامت ابهی<sup>۶</sup> در خانه<sup>۷</sup> مرادیه پنج ماه و نیم گذشت. و خانه<sup>۸</sup> مذکوره پسندیده نبود چه دور از معموره بلد بود و وسعت برای جمعیت<sup>۹</sup> عائله و درها و پنجره های محکم و مضبوط نداشت و در حجره مسکن جمال ابهی<sup>۱۰</sup> با وجود بخاری آتش آب در جام یخ می بست. و به علت<sup>۱۱</sup> سرمای زمستان بسیار شدید در آن خانه به سختی گذشت. و لذا در نیمه<sup>۱۲</sup> ذیحجه سال ۱۲۸۰ به خانه<sup>۱۳</sup> معروف<sup>163</sup> به خانه امرالله واقع در شمالی سلطان سلیم و جنب جامع که وسط معموره بود انتقال فرمودند. و این خانه مطبوع واقع شد چه خانه وسیع و عالی با باغچه های گلکاری شده و مشتمل بر سی حجره و مسکن بود. و در قسمت اندرونی جمال ابهی<sup>۱۴</sup> با عائله در طبقه فوقانیه که دارای چندین حجرات عالیه و ایوان و تالار بود ساکن شدند. و در طبقه وسط آقا میرزا محمد قلی منزل کرد و خدمه در طبقه تحتانیه ماندند. و در قسمت بیرونی طبقه فوقانیه را که چند حجره وسیع عالی و ایوان و قهوه خانه داشت برای ملاقات و ذهاب و ایاب مقرر فرمودند. و حجره بزرگی که قرب مسکن ابهی<sup>۱۵</sup> و راهش از بیرونی بود بیرونی غصن اعظم مقرر داشتند. و سید محمد را هم در آنجا منزل دادند. و در طبقه وسط جمیع احباً قرار گرفتند و برای میرزا یحیی<sup>۱۶</sup> خانه در قرب خانه مذکوره فراهم فرمودند که با عائله اش در آنجا اقامت جست.

## ص. ۳۵۱ - استقرار استقلال امر جمال اقدس ابهی<sup>۱</sup> و فساد و اغراض میرزا یحیی<sup>۲</sup>

و آقا میرزا موسی<sup>۳</sup> کلیم با عائله اش در خانه دیگر که چندان دور نبود مسکن نمودند. و شام و نهار همه از مطبخ خانه ابهی<sup>۴</sup> می رفت و همگی صبح و شام به حضور مبارک مشرف و مجتمع می گشتند. و در لیالی تماماً محفل آراسته به ذکر الهی مشغول می شدند آن گاه هریک در محل خود راحت می کردند. و در روزها به کسب و

162- داراشگنه: سمی است قتال و مصنوع از زبیب و سم الفار.

خدمت خود می‌پرداختند. چنان که آقا محمد باقر قهوه‌چی و استاد محمد علی سلمانی به مشاغل قهوه‌خانه و غیرها و آقا حسین به طبّاحی و آقا محمدحسن به خدمات در حرم و آقا نجفعلی و امیر به خرید اشیاء از بازار و غیره. و میرزا آقا جان به کتابت و خرید بعضی اشیاء موظف بودند. و آقا محمد ابراهیم ناظر کسب شعر بافی و آقارضا و آقامیرزا محمود دگان شیرینی‌سازی و آقا محمدعلی و آقا عبدالله<sup>164</sup> تنباکوفروشی، استاد باقر و آقا محمد اسماعیل و خیاط باشی خیاطی داشتند و آقا میرزا جعفر و آقا محمدصادق هم دگان گرفتند. و فقط سید محمد و حاجی میرزا احمد بیکار بودند. و سلیمان پاشا والی ادرنه به نوعی که نگاشتیم غایت محبت و اخلاص در محضر ابهی<sup>1</sup> ابراز می‌داشت و در نیمه ربيع الأول شب میلاد حضرت رسول مجلس ذکر و جشنی گرفتند و هیکل مبارک نیز حاضر شدند.

و در آن ایام الواح و سور عدیده از قلم ابهی<sup>1</sup> صدور یافت ارائه به حجت قصوی و اقامه حجت علیا و اشاره به بروز اعراض و استکبار جمعی از اهل حسد و هوی و نعیق ناعقین<sup>8</sup> که قبلاً در بیانات و آثار عظمی<sup>1</sup> خیر دادند نموده، عده‌ای را مأمور به ابلاغ امر ذوالجلال و اشاعه این احوال فرمودند. چنان که در سورة الأصحاب حجاب از چهره ظهور برداشته نفخه عظمی<sup>1</sup> در صور بیان و برهان دمیدند. و اسامی جمعی از اصحاب در آن سوره مسطور و برای منیر کاشانی در ایران ارسال نمودند. و سوره مذکوره در طهران به دست وی رسید و نقاب از وجه امر بر کشید و بابیان و غیرهم را فاش و عیان به ظهور من یظهره الله موعود بیان و رجعت حسینی موعود در اخبار و آثار شیعیان دعوت نمود. و در بلاد ایران نفحات بدیعه الهیه را منتشر ساخت و نبیل زرنندی نیز به وظیفه مذکوره پرداخت و از آیات سوره مذکوره که مصداق نقره ناقور در قیامت کبری بود همهمه‌ای و زلزله السّاعة در آنان پدیدار شد. و هر کسبه نوعی از صراط گذشته به جنت اطمینان و امان اعظم ابهی<sup>1</sup> رهبری یافتند. <sup>165</sup>

164- احتمالاً این آقا عبدالغفار اصفهانی است

165 -

پنجاه چه گشت عمر آن میر عجاب	فرمود زوجه خویش خرق حجاب
افتاد شرر به جان جبت و طاغوت	خورشید به اعیان شد از خلف سحاب
نقل از مثنوی شرح حیات حاجیه شاهزاده خانم [شاهزاده شمس جهان خانم فتنه] سابق الذکر:	
الغرض تا هفت سالی روز و شب	بودم از هجر بها در تاب و تب
کی شود زادی فراهم آورم	جانب دارالسلام از سر روم
من بدین امید بودم بر قرار	ناگهان آمد خبر از آن دیار
کآن شهنشه جانب اسلامبول	کرده از بغداد اجلال نزول
آه از این خیر جانم بسوخت	رخت ماتم بر تنم خیاط دوخت
در سحر چون بلبل شوریده سر	می‌نمودم من ز عشقش ناله سر
بعد از آن احمد بیامد زان دیار	سر حق بنمود قدری آشکار
ناگهان ضوضاء در شهر افتاد	ولوله در هفت کشور افتاد

### ص. ۳۵۲ - سال بیست و دوم ظهور واقعات سال ۱۲۸۱ ه ق - ۱۸۶۴ م

و از جمله احباً که به زیارت در ادرنه آمد شیخ سلمان از اهل هندیدجان بود و محض امتحان میرزایحیی کتباً بیان مراد و معنی دوییت فارسی از گلستان شیخ سعدی را پرسید و آن دو بیت این است:

دوست نزدیکتر از من به من است  
وین عجبت که من از وی دورم  
چکنم با که توان گفت که دوست  
در کنار من و من مهجورم

### ص. ۳۵۳ - استقرار استقلال امر جمال اقدس ابهی و فساد و اغراض میرزا یحیی

و میرزا یحیی جوابی نوشت و شعر مذکور را بیهوده و غلط خوانده استدلال نمود که محال است کسی از خود به خود نزدیکتر باشد و شیخ سلمان از ملاحظه آن جواب ناصواب کاملاً به حال و مقام وی پی برده و به این و آن نشان داده اظهار حیرت کرد. و سید محمد و حاجی میرزا احمد و آقا محمدعلی در خانه آقامیرزا موسی او را نکوهش همی کردند و معنی شعر را که مفاد آیه از قرآن

لابد احمد رفت سوی ارض خاء	تا نماید ولوله آنجا به پا
بعد از آن آمد نبیل از کوی یار	جمله بنمودند از حکمش قرار
غلغله افتاد تا نه آسمان	رفت در گوش همه کرویان
خدمت مریم رسیدم آن زمان	گفت بشنیدی حدیث این و آن
گفتم آری چند سالی قبل از این	که رسیدم خدمت آن شاه دین
کردم اقرار خداوندی او	حکم شد لب بندم از این گفتگو
حال خواهم گفت و بگشایم زبان	جز بها نبود خدائی در جهان
او هم آن ساعت برین اقرار کرد	گوئیا خرق همه استار کرد...
بعد از آن یک همزبانی یافتم	گاه گاهی خدمتش بشتافتم
هر دو در هجران وصالی داشتیم	در سفر کردن خیالی داشتیم...
باز دیدم لطف حق آمد پدید	شعله شرار از سینا رسید
آنکه در مدحش زبانم لال بود	آنکه سر تا پا همه چون نار بود
آنکه قربانش همه جانهای ما	آن نبیل اعظم در حب بها
یک عمود آتشین بود شبه دست	لات و عزی را همه در شکست
گفت برخیز و شکن بت بیدریغ	شمس هستی تا به کی در زیر میغ
این ازل بت بود و بر تو از ازل	بشکن این بت تا نباشی در خلل..

« نحن اقرب اليكم من جبل الوريد »<sup>166</sup> است تبیین نمودند. و او متعذّر<sup>^</sup> شد که کاتب اصل سؤال را غلط نوشت. و سید محمد بعد از آن واقعه میرزایحیی<sup>1</sup> را استهزاء همی کرد و موجب شد که او قهر و اعراض نموده به مولوی خانه رفته بماند. و آقا میرزا موسی کلیم وی را ملاقات نموده به قوت نصیحت با خود به خانه آورد و چند روز بعد باز به مولوی خانه برگشت. و حال اعراضش روز به روز شدت نمود و مصمم بر هلاک جمال ابهی<sup>1</sup> گشت و تفصیل واقعه را نبیل زرندی نقل قول از آقای میرزا موسی<sup>1</sup> کلیم چنین نوشت: یحیی<sup>1</sup> که هرگز میهمانی نمی کرد بنای میهمانی گذاشت لکن طبخ را جناب آقا رضا و آقا میرزا محمود می نمودند و نمی گذاشتند او مداخله در امور طبخ نماید و خودشان هم طعام را به حضور مبارک می آوردند زیرا از یحیی<sup>1</sup> مطمئن نبودند. لہذا یحیی<sup>1</sup> گاهی جمال مبارک را به منزل خود برای شیر چای دعوت می نمود و نظر به ستاریتی که داشتند تشریف می بردند که اصحاب از حالات او چندان مطلع نشوند. و در وقت چای دادن خودش مباشر طبخ و تقسیم چای می شد و سماور را در گوشه تاریک گذاشته بود و پیالہ چای جمال مبارک را پیش از وقت آلوده به داراشکنه می نمود. چون اثری به ظهور نرسید یک دفعه زیاد آلوده نموده بود و چون جمال مبارک آن روز از آنجا تشریف آوردند شب تب شدید عارض و بستری شدند. هر چه می خواستیم طبیب بیاریم راضی نمی شدند. تا بعد از دو سه یوم من از بعض آثار استنباط کردم و حکیم حاذق شیشمان اروپائی را حاضر کرده زبان ترکی هم می دانست و همیشه او را برای معالجه می خواستیم. چون رنگ مبارک را دید فریاد کشید و از شدت خلوص چند بار دور مبارک گردید و بیرون رفت و از معالجه مایوس مگر قضا بگرداند. و چون به منزل خود رسید تب کرده بستری شد. چون یکی از خدّام را به عیادتش فرستادند و پیغام و احوال پرسی کردند گفت: من بلاگردان جمال مبارک شدم. بعد فرمودند: حکیم خود را فدا نمود.

### ص. ۳۵۴ - سال بیست و دوم ظهور واقعات سال ۱۲۸۱ ه ق - ۱۸۶۴ م

و گفته بود بعد از من اگر حکیم بخواهید به حکیم چوپان رجوع کنید و بعض عرائض دیگر هم حضور مبارک سفارش فرستاد. بعد از سه روز وفات کرد و در حقش بسیار اظهار عنایت فرمودند. بعد در حال مبارک بهبودی حاصل شد. و در ایام آلام مبارک از یحیی<sup>1</sup> و سید محمد آثار سرور دیده می شد و در خفا عیش و عشرتی داشتند. شبی از شبهای شدت آلام که در حضور مبارک بودم صدای سید محمد به گوشم رسید چون بر خاستم به اطاق بیرونی رفتم دیدم سید محمد فضائل خود را ذکر می کند و چون مجلس را خلوت و غصن اعظم را مشغول در حضور مبارک دید بنای تحقیق و اظهار عرفان گذاشت. اصحاب هم نظر به سفارش جمال مبارک ملاحظه او را می کردند و رد نمی نمودند با آنکه از او مکدر و دلخون بودند. و آقا نجفعلی زنجانی از پیش مکرر

به من ذکر نمود که اگر می‌گذارند من شراً این سید را از سر همه کوتاه می‌کنم. و من در خارج اطاق چون گوش به حرفهای سید محمد دادم

دیدم اسم و ذکر اصحاب را به تفرعن<sup>۱</sup> و توهین می‌برد. جناب باب‌الباب را آخوند ملاً حسین و حضرت قدّوس را حاجی محمد علی ذکر میکند. چون داخل شدم سید و احباب همه برخاستند. ایستاده به سید گفتم که از حدّ خود تجاوز نکن. بالمرّه زمام ادب را گسیخته‌ای. صدای تو به اطاق مبارک می‌رسد. اسامی اصحاب امر را به توهین می‌بری. زبانش بسته شد و مثل لاله‌ها خواست معذرت بخواهد ولی من مراجعت به خانه کرده از شدت تکدّر خوابم نبرد. صبح زود سید محمد آمد. خواستم راه ندهم دیدم هنوز جمال مبارک با آنها مدارا می‌فرمایند جائز نیست که من ترک او نمایم. چون آمد بنای گله گذاشت و گفت اگر مرا در خلوت بخواهید نصیحت و یا اذیت نمائید نه در جمعیت بین اصحاب. و با او نصیحت و نرمی کردم و اطمینان دادم که تا اصحاب از حضور مبارک چیزی نشنوند به حرف من وضع خود را با تو تغییر نخواهند داد.

### ص. ۳۵۵

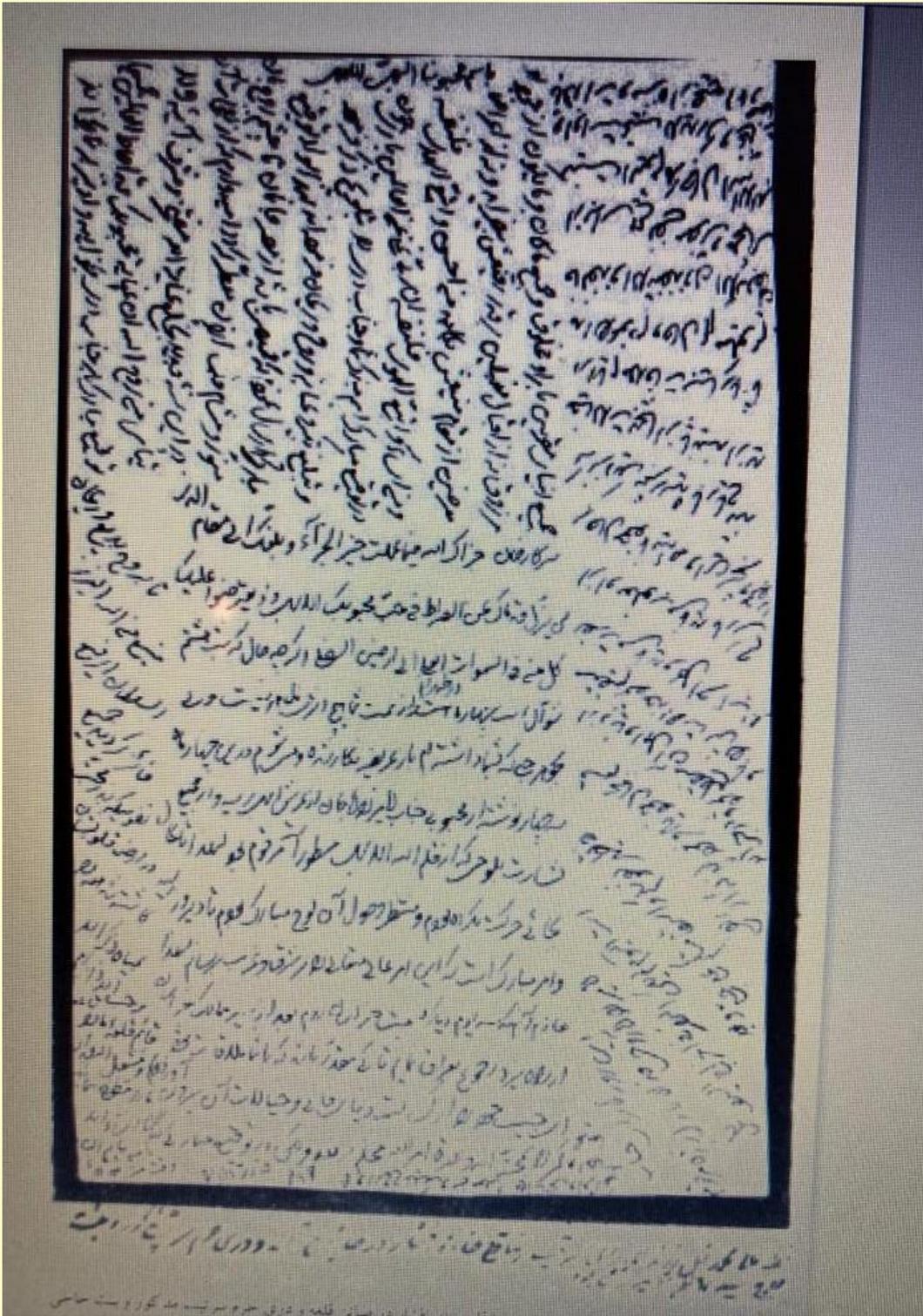
و چون جمال مبارک بهبودی یافت دیدیم در اصحاب و اهل حرم بیماری از قبیل رعشه دست و پا و اعوجاج<sup>۲</sup> بعضی اعضا و حالات دیگر که هیچ در ادرنه نبود پیدا شد. و در آن ایام اتفاقاً ما بین یحیی<sup>۳</sup> و زنهایش نزاع واقع کتک کاری شد. و به جایی رسید که جمال مبارک زعفران را فرستادند که هر که به او تعدی نمود تأدیب نماید تا یکی از زنانش از او قهر کرده در اندرون آمد و جمیع اسرارش را نزد اهل حرم بروز داد که سبب بستری شدن جمال مبارک و امراض اصحاب سمّ و آفری بود که در کیسه نموده در منبع آب بیت انداخته بود. بعد از آنکه منبع را شستشو نمودیم صحت همه محفوظ ماند. با وجود این جمال مبارک امر به کتمان کرده نگذاشتند همه کس ملتفت شوند و سلوک خود را با او تغییر ندادند و گاهی که به باغ تشریف می‌بردند او را هم احضار می‌فرمودند و در حضور اصحاب مراعات حال او را می‌نمودند. و سید محمد مکرّر در باره یحیی<sup>۳</sup> مذمت می‌کرد که شعر سعدی را نتوانسته معنی نماید با آنکه هر طفلی این را می‌فهمد. و روزی حضور مبارک عرض نمود که بفرمائید یحیی<sup>۳</sup> دیگر چیزی ننویسد و به ایران نفرستد که باعث شکست امر است. و او را منع فرمودند که: مداخله در امور نکن. و نیز سید بسیار سعی نمود که جمال مبارک لوحی در ذکر خیر او به ایران بفرستند و برای اقبایش هم به اصفهان ارسال دارند. چون به نفاق حرکت می‌کرد مقصودش حاصل نشد. و گاهی تحقیقات خود را نوشته و اذن گرفته در حضور مبارک می‌خواند. آخر پرده از روی کارش برداشته شد و اعمال قبیحه او بروز کرد. و با آن حال گمان می‌کرد که جمال مبارک خبر ندارند. تا وقتی در باغ تشریف داشتند از باغ به خانه ما تشریف فرما شدند. چون جالس شدند سید محمد عرض کرد: جزوی نوشته‌ام اذن بفرمائید بخوانم. چون سطری خواند چند غلط او را بیان فرمودند. سطر دیگر خواند باز چند غلط او را ذکر نمودند. جزو را برهم نهاد. فرمودند تا امروز آنچه کردی

صبر نمودم. دیگر حال باید حق را واضح بگویم و صبر نکنم. بعد دست مبارک را حرکت داده فرمودند: بعضی نفوس را جز عدالت و سیاست علاج نخواهد نمود. بعد از این کلمه قیام فرمودند. از آن روز سید محمد چون دانست دیگر اعمال او را ستر نخواهند کرد، مأیوس شد

### ص. ۳۵۶ - سال بیست و سوم ظهور واقعات سال ۱۲۸۲ ه ق - ۱۸۶۵ م

و به محله مرادیه رفت در تکیه مولوی منزل گرفت. به او دیگر اعتنا فرمودند فقط گاهی خرجی برای او می فرستادند. و او سرّاً با یحیی راه داشت به نوعی که احباب خبر نشوند منزل یحیی می رفت. لکن از حالشان مطلع بودیم و بعد از چندی استدعا نمودم که اذن بفرمایند سید محمد را به خانه خود بیاورم. منع فرمودند لذا او را خواستم و در پیش خود نگه داشتم ولی حجره‌ای در تکیه داشت و گاهی می دیدم چند قروش از من می گیرد و با طفل از خانه بیرون می رود. شبی از طفل پرسیدم بیرون که می روید سید برای تو چه میخرد. گفت هر روز برایم خربزه می گیرد و وقت خوردن می پرسد که: چون با آقا عمو به حضور مبارک رفتید در باره من چه فرمودند؟ معلوم شد که می خواهد از طفل اگر خبری در باره او هست بشنود. آن قدر نادان بود که گمان می کرد تازه از حال او خبر شدیم و نمی دانست که سالها او را مخالف می دانستیم و به آسانی علاجش را می توانستیم. و کار سید با یحیی به همین طریق بود تا آنکه قضیه استاد محمدعلی سلمانی واقع که اصلاح پذیر نبود. یحیی با او بسیار گرم می گرفت و تعارفات بسیار می داد و با خود به حمام می برد. و در حمام بارها ذکر صادق تبریزی را برای استاد می کرد که خوب پر دل و شجاع بود. اگر ما همچنین کسی

می داشتیم حال کارهایی لازمتر هست که باید اجرا کنیم. استاد محمد علی نیز با وی اظهار کمال همراهی می کرد و می گفت: اگر کار مهمی باشد من حاضرم و او دفع الوقت می گذراند تا بالأخره اشاره به جمال مبارک کرده گفت که این حمام برای سر بردن خوب است و ما هم دشمنی بالاتر از آن که هر هفته در حمام تنها به خدمتش مشغول هستی نداریم. و استاد چنان منقلب شد که می خواست وی را همان جا بزند و گریه کنان نزد من آمد تفصیل را گفت. خندیدم که این مطلب سالها است که مکشوف بوده و او را واداشتم محض رضاء جمال مبارک به حمام مراجعت کرد و اظهار داشت که حمام حالش را بهم زده و چنین به یحیی نمایاند که انجام خدمت را به عهده گرفت و به خدمت یحیی مشغول گشت. و یحیی بعد از حمام خلعت کاملی برایش فرستاد. و بعد جمال مبارک استاد محمد علی را احضار کرده او را از افشا منع نمود.



خط ملاً محمد نبیل زرنندی برای سرتیب رضا قلیخان افشار درصائن قلعه و درّی حرم سرتیب مذکور و بنت حاجی سید کاظم شهیر

رشتی بود.

## ص. ۳۵۸ - سال بیست و سوم ظهور واقعات سال ۱۲۸۲ ه ق - ۱۸۶۵ م

جمال مبارک استاد محمد علی را احضار کرده او را از افشا منع نمود. ولی استاد خود داری نتوانست کرد و احباب فهمیدند. و جمال مبارک فرمودند: آنچه اقدامات که یحیی<sup>۱</sup> در باره خودم کرد همه را صبر کردم ولی یک عمل او یعنی هتک حرم حضرت اعلی<sup>۱</sup> را هر وقت به نظر می آورم بی اختیار می شوم و آخر هم این عمل منکر او را عبره للناظرین می نماید. و چون احباب را در خشم و انقلاب از عمل یحیی<sup>۱</sup> دیدند نیز فرمودند که: اگر این عمل یحیی<sup>۱</sup> نبود سکوت می کردم ولی به جزای این عمل سوء خداوند اعمالش را بر همه عالم ظاهر می نماید. و به جهت اتمام حجّت امر را برای او فرستادند که اظهار امر موعود در بیان که جمیع بیان معلق به کلمه اوست و دارای جمیع مطالب است. آن را با نفحات روحانی برای یحیی<sup>۱</sup> خواندند و جواب طلبیدند تا اقرار یا انکارش معلوم گردد. و او بعد از اصغاء مهلت خواست که فردا جواب صریح بدهد. از قرار معلوم شب سید محمد او را ملاقات کرد و گفت: اگر قبول کنی تمامت خدام که سابق و ثابت ترند بر تو حکمران گردند و اگر خود دعوی استقلال نمائی من ضمانت می کنم که احدی از اصحاب دور ایشان جمع نشود. و بعد با همین اصحاب به ایران مکاتب فرستاده که ایشان حق را غصب کرده اند و احباً بر مخالفت ایشان قیام کرده و ریاست بی مدعی بر قرار. آنگاه هر حکم در باره ایشان کنی مجری شود. لذا چون فردا از او جواب مطالبه شد به لحنی مخصوص اظهار استقلال نمود که من خود دیشب ملهم شدم. بعد از آن اصحاب با دلائل متقنه که در این اوراق ننگجد او را جواب دادند و هزارها رسائل نوشتند. و روز به روز یأس و ذلت یحیی<sup>۱</sup> شدیدتر شد. <sup>167</sup>

## ص. ۳۵۹ - استقرار استقلال امر جمال اقدس ابهی<sup>۱</sup> و اغراض میرزا یحیی<sup>۱</sup>

در آن وقت جمال مبارک فرمودند که: این خانه میقاتش سر آمده خانه دیگر پیدا کنید و این خانه بود که از قدیم به خانه امرالله موسوم و مقدر بود که امرالله در چنان خانه ظاهر و مرتفع گردد و الحمد لله شد. و فرمودند:

167 - نبیل زرنندی به این مضمون نگاشت که:

در اواخر سال ۱۲۸۲ [ بهار ۱۸۶۶ ] در طهران اول خبری که از جمال ابهی<sup>۱</sup> و ادرنه شنیدم در لوح جناب منیر اعراض سید محمد و فصل و نفاق او و نیز اشاراتی در خصوص دیگران و ذکری از جناب میرزا محمد علی قاننی که در طهران بود در آن لوح مذکور. جناب میرزا نصرالله تفرشی و آقا فتح الله شیرازی نیز در مجلس بودند و ذکر نمودند که: این همه احتیاط چیست؟ گفتم: جناب منیر مأمورند که مطالب را کم کم به تدریج گوشزد نمایند. و از این لوح بنده فهمیدم که ازل مخالفت کرده. چون فردا میرزا محمد علی قاننی را ملاقات کردم گفت: پاکتی به اسم تو رسیده نزد جناب منیر است. گشودم دیدم از لسان جمال ابهی<sup>۱</sup> مرقوم است « آنچه در عراق دیدی و تو را از ذکر آن نهی نمودیم حال به اعلیٰ النداء بگو که وقت رسیده. » بعد از دو روز دیگر لوح دیگر رسید در آن بود: « بلغ امر مولاک الی الشرق و الغرب. » و نیز: « کن کشفة النار او کعمود من النور بحیث لو تظهر من جهة يظهر اشراقک عن جهة اخرى. » و مناجاتی برای رضا قلی خان بود به خط حضرت غصن اعظم که با جناب آقا سید اشرف فرستادم.

چون به خانه دیگر نقل نمائیم باید چندی باب آمد و شد را قطع نمائیم تا هر نفسی به هر جا مایل است برود و مختار باشد. و آنچه اسباب است باید همه را دو قسمت کنید و نصف را به منزل یحیی<sup>۱</sup> بفرستید چه از ظروف و چه از البسه و سائر اشیاء جمیع را بالسویّه قسمت نموده نیمی را برای او روانه نمائید و خطوط حضرت اعلی<sup>۱</sup> و مهر ثبت و انگشترها همه را به او بدهید که به کار او خواهد آمد که افتخار او به این اشیا است. و یک نفر از اصحاب را هم هر که را او بخواهد رسیدگی به خدمت او کند، الله با کمال روح و ریحان متصدی این خدمت شود که عداوت و غلّ این نفوس کم شود. و بعد از امر مبارک برخاستم خانه رضا بیگ کرایه نمودم و بنای نقل اسباب شد و آنچه از ظروف و امتعه و البسه و اشیاء موجود همه را با تسویه تقسیم نمودم و نصف را برای یحیی<sup>۱</sup> فرستادم. و این پیام مبارک را هم به او رسانیدم که: ما از میان اصحاب بیرون رفتیم و در را از معاشرت یار و اغیار بستیم و آنچه را تو به آن افتخار داشتی همه را به تو واگذاریم و جمیع را برای تو فرستادیم. و آنچه هم از ایران بیاید و به اسم تو باشد برای تو خواهیم فرستاد. و یک نفر را هر که بخواهی برای خدمت اختیار کن و این همه برای این است که محتاج نباشی و ضرر بر عزت امرالله نیاید و دیگر ملاقات دست نمی‌دهد. آنچه در طهران و بغداد و اسلامبول و ادرنه از او دیده بودم و مستور می‌داشتم همه را مدلل کردم و به او گفتم که هر یک ازین علّتها برای دوری از تو کافی است معذکک جمال مبارک به همه چیز صبر کردند مگر برای هتک حرم نقطه اولی. با وجود این فرمودند: مطمئن باش نخواهم گذاشت یک سیلی به او و اولادش زده شود. او سر به زیر افکند و هیچ نگفت. برخاستم گفتم: کدام از احباب را برای خدمت اختیار می‌کنی؟ گفت: مشکل است احدی این کار را قبول کند آخر گفتم: اگر قبول کند درویش صدق علی.

### ص. ۳۶۰ - سال بیست و سوم ظهور واقعات سال ۱۲۸۲ ه. ق - ۱۸۶۵ م

چون به حضور مبارک عرض کردم فرمودند: درویش را بگو برود و به کمال صداقت او را خدمت نماید و یقین بداند که قادر نیستند یک ذره از محبت مرا از دل او کم نمایند. الواح لیلۃ القدس را که به نام او نازل شده حال بخواند به اکثر معانی مستوره آن مطلع خواهد شد. همان ساعت رفت در خانه‌اش در زد میرزا احمد پسر بزرگش در گشود. درویش گفت من آمده‌ام برای خدمت و چنان خدمت می‌کرد که یحیی<sup>۱</sup> گمان برد که ارادت دارد. یک قبا و قدری شیرینی به واسطه میرزا احمد به او داده بود ولی درویش قبول نکرد که: خدمت محض امر مبارک می‌کنم. و بالجمله در واقعه مذکوره بیماری جمال ابهی<sup>۱</sup> که به حال تب قرین بستر شدند و حکیم ششمان مسیح همین که به بالین آمده از شدت محبت و اخلاص چنین گفت: کاش من در عوض شما مریض و فدا می‌شدم و شما را بدین حال نمی‌دیدم. و خود پس از سه روز در گذشت. و حکیم چوپان برای معالجه تب ابهی<sup>۱</sup> ذهاب و ایاب نمود. مدت یک ماه هیکل ابهی<sup>۱</sup> بستری بوده تا تب زائل و بهبودی حاصل گشت. و چندی ضعف

شدید بر جای ماند و احباً از فیض لقا و زیارت محروم گشتند. و بی‌صبر و قرار شدند تا در اواخر که هنوز آثار ضعف باقی و در بستر بودند در شبی که غالب هم‌رهان در خانه آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> کلیم مهمان بودند آقا رضا شیرازی و برخی دیگر به عنوان بردن هیزم جهت بخاری حجره مسکن مبارک تشرّف به حضور حاصل نمودند و به آنان اذن جلوس فرمودند. در آن حال غصن اعظم و هم‌رهان‌شان از میهمانی برگشته وارد شدند. جمال ابهی<sup>۱</sup> پرسید که: چه کسانی مهمان بودند؟ عرض شد بالائی‌ها و مقصود سید محمد و حاجی میرزا احمد و آقا محمد علی و آقا محمدصادق بود که در حجره طبقه فوقانیه منزل داشتند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> به نظر ملاحظت چنین فرمودند: بالائی‌ها اینانند که الان حاضر نزد ما می‌باشند و اگر بالا بودن به قراردرد طبقه فوقانی است پس این کبوتران که در فوق عمارت سکنی دارند از همه بالاترند. و چون صحت حاصل شد به تفرّج از خانه بیرون می‌رفتند و عصرها در قطعه زمینی مشجر که اجاره نموده باغ آقا میرزا محمد قلی بود و آقا میرزا محمود در آن گلکاری کردند قرار می‌گرفتند. و احباً چون از بازار عودت می‌نمودند مستقیماً بدان جا رفته

ص. ۳۶۱

تشرّف به حضور حاصل می‌کردند. عصر روزی آقا محمد رضا قنّاد وارد شد از حال خیاط که بیمار بود استفسار فرمودند. او در جواب عرض نمود که: اطلاع از حالش ندارم. فرمودند: اولی این بود که نخست او را ملاقات و احوال‌پرسی کرده آن گاه می‌آمدی. و برای این می‌گویم که به فکر یکدیگر بوده رسیدگی از احوال همدیگر ننمائید. و در برخی ایام چون از باغ مذکور مراجعت می‌کردند و خانه آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> کلیم واقع در بین راه بود به آنجا رفته بعد به بیت عودت می‌فرمودند. و یوماً فیوماً تعرّض میرزا یحیی<sup>۱</sup> و عداوت و اعراض سید محمد و حاجی میرزا احمد ظاهرتر می‌شد تا آنکه زن میرزا یحیی<sup>۱</sup> خواهر میرزا رضا قلی تفرشی به حرم ابهی<sup>۱</sup> پناه آورده از اعمال و اسرار شوهر بر شمرد و ابراز داشت که میرزا یحیی<sup>۱</sup> برای اهلاک جمال ابهی<sup>۱</sup> و عائله و اصحاب سمّ در مجرای آب مشروب خانه ریخت و لذا حسب الامر با کمال عجله آب چشمه را خالی و شستشو کرده در را قفل و مراقبت نمودند. و بعد از آن واقعه، واقعه حمام اتّفاق افتاد و حمام که جمال ابهی<sup>۱</sup> و عائله و اصحاب و احباب در آن استحمام می‌نمودند در عمارت مسکونه‌شان بود. و میرزا یحیی<sup>۱</sup> مکرراً به استاد محمد علی سلمانی در حالی که وی را تنظیف می‌کرد به اشاره و تلویح تشویق و ترغیب بر تعرّض به جمال ابهی<sup>۱</sup> نمود. و اخیراً واقعه قتل میرزا زین العابدین خان حاکم نیریز را در حمام گفت. از شجاعت و نصرت و خدمت قاتل تمجید همی‌کرد که این گونه اعمال نصرت است. سپس به او اظهار داشت که: تو میدانی من غریب و وحید ماندم و با من بد رفتاری می‌کنند و تمام احباب را از من متبری کرده‌اند چنانکه بر ضرر من قیام نموده‌اند. در این هنگام استاد سلمانی پی به مقصودش برد و حالش منقلب و عصبانی شد ولی خود را نگه داشت و همین قدر بدو گفت که: تا حال تکریم و خدمت را فرض می‌دانستم و اکنون که پنهانت عیان شد از آن می‌ترسم که بی‌اختیار بر تو ضرری وارد آرم. اولی آنکه

به زودی از حمّام بیرون روی . و یحییٰ<sup>۱</sup> نظیف نکرده بیرون آمد . و سلمانی به عجلت نزد غصن اعظم و آقا میرزا موسی<sup>۱</sup> کلیم شتافته ما جری را بیان کرد . او را منع از تشهیر واقعه نمودند و او امساک نتوانست و ابراز داد . و احباب از استماع چنان به هیجان آمدند که ممکن بود امری حادث گردد . لذا درین هنگام جمال ابهی<sup>۱</sup> میرزا یحیی<sup>۱</sup> را از خود فصل فرمودند و با همه<sup>۱</sup> هم‌رهان و احباب در حالی که صوت ناله آنان مرتفع بود وداع فرموده ، دلجوئی کردند . و کلّ<sup>۱</sup> را به حال خود گذاشتند که هر کس هر جا خواهد برود و از کلّ<sup>۱</sup> عزلت جستند . و زلزله و انقلاب

### ص. ۳۶۲ - سال بیست و چهارم ظهور واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق - ۱۸۶۶ م

احوال عظمی در کثیری از این طائفه رخ داد و حاجی میرزا احمد استدعا کرد برایش تذکره گرفته شد . و آقا محمّد صادق و آقا میرزا جعفر نیز اجازه حاصل نمودند و به سوی بغداد رفتند . و جمال ابهی<sup>۱</sup> در یوم جمعه ۲۲ شوّال (۱۰ مارس ۱۸۶۶) حین زوال وحده نقل به خانه معروف رضا بیگ نمودند و این خانه وسیع و معتبر بود . و در قسمت اندرونی حجرات بزرگ متعدّد و باغچه بسیار بزرگ مشتمل بر گل کاری و انواع اشجار بود . ولی در قسمت بیرونی یک حجره بزرگ و حجره کوچکی داشت . و این یوم الفصل میقات انفکاک و انفصال ارباب هدی<sup>۱</sup> از اصحاب ضلال بود و ثمة من اصحاب الیمین را از ثمة من اصحاب الشّمال ممتاز و جدا ساخت . و جمال ابهی<sup>۱</sup> احدی را با خود به خانه مذکور نبردند و بعداً آقا میرزا محمّد قلی و آقا میرزا آقا جان و نیز آقا حسین را به جهة خدمات طبخ حرم احضار فرمودند . و سائر احباب را از آمد و شد در بیت منع فرمودند . و تا دو ماه به کلّی ابواب ملاقات را بر احباب مسدود داشتند که احدی مشرف نشد . و بعد از چند یوم از انتقال به خانه رضا بیگ چون سلیمان پاشا والی ادرنه معزول و خورشید پاشا به حکمرانی منصوب گشت و دائره حکومت ادرنه توسعه یافته بعضی از بلاد اطراف نیز بدان ملحق گشت . و عزیز پاشا معاون والی مذکور از اسلامبول برای تنظیم امور ورود نمود خانه امرالله را اجاره کرده مال الاجاره دو ماه که از مدّت اجاره ابهی<sup>۱</sup> باقی بود به اصحاب پرداخت و به جمال ابهی<sup>۱</sup> اظهار محبت و اخلاص نمود . و دفعه اولی که به محضر ابهی<sup>۱</sup> در خانه رضا بیگ مشرف شد احدی برای خدمت حاضر نبود چنان که در لوحی بدین مضمون صدور یافت که : « رئیس مدینه به حضور آمد و احدی نبود که به خدمت مشغول شود . » و مقصود از رئیس عزیز پاشا است چه خورشید پاشا هنوز وارد نشده بود . و فقط روزی جمال ابهی<sup>۱</sup> همه<sup>۱</sup> احباب را طلبیدند و با دست خود چای دادند و نصیحت و دلجوئی نمودند . مضمون بعضی از بیانات مبارکه اینکه : این منع از لقا میقاتی دارد و شما باید در طول مدّت محرومیت ناظر به حق باشید و در هوایی طیران کنید که کلّ<sup>۱</sup> موجودات را در ظلّ خود مشاهده نمائید . نوعی باشید که شیئی از اشیاء و امری از امور شما را از حق منع نکند ، متوکلاً علی الله و ناظراً الیه و صابراً لوجه حرکت نمائید .

ابداً با کسی معارضه و مجادله نکنید. و تاثیر این کلمات در احباب مانند نفحات جدیده در عظام رمیمه بود و اشک از دیدگان جاری شد. آن گاه همه را مرخص فرمودند. و در مدت دو ماه مذکور سید محمد در تکیه مولویها مقیم و غالب ایام و لیالی با میرزا یحیی همدم و ندیم بود. و حاجی ابراهیم کاشی به تکیه مذکوره نزد سید محمد همی رفت و سعی نمود تا او را بپذیرند و با او اوراق مفتریات به ایران بفرستند و ظلم‌هایی که خود مرتکب شدند به جمال ابهی نسبت دهند. و عاقبت وی را پسندیدند و مکاتیب به او دادند و میرزا یحیی در یکی از نامه‌ها به دوستان خویش در ایران نوشت که شأن حاجی ابراهیم در نزد ما رفیع است. و یکی از ابکار<sup>۱</sup> را که برای من نذر کرده‌اند به او بدهید و اثاث البیت علیا و تجملات دیبا و زیبا برایش فراهم سازید تا رضایت نامه از او برسد و شما رابه مقامات عالیه سرافراز کنیم. و سید محمد نیز مکاتیب متعدده به دوستان خود در ایران راجع به مظلومیت یحیی نوشت و با مصاریف سفر به حاجی ابراهیم دادند که شبانه از ادرنه عازم ایران شود. و حاجی ابراهیم در صباح روز بعد به بیت جمال ابهی رفته دق الباب کرده به خدام گفت عرض کنید که حاجی ابراهیم است و می‌خواهد به محضر مبارک مشرف بعضی خبرها عرض نماید. اجازه فرمودند و حاجی مانند برید با لباس سفر و توبره بر دوش به بیت وارد شد و نشست و تمام جزئیات ما وقع را گفته اوراق را تسلیم نمود. و به حضور جمال ابهی عرض شده فرمودند: این خلاف امانت است و دور از طریق صواب می‌باشد. حاجی باید یا مکاتیب را به ایران برساند و یا به یحیی و سید محمد با آنچه از ایشان گرفته رد نماید. ولی حاجی مکاتیب را به ملاحظه احباب رسانده بود و ایشان به هیجان آمدند و بی‌اختیار بر رد آنان قیام کردند. و جمال ابهی فرمودند: مقصود من این بود که نار بغض ایشان ساکن شود. حال که در حق ما چنین انتشارات می‌دهند بر ما حرجی نیست. و باب بیت مبارک را مفتوح نموده احباب را بار حضور و به آقا میرزا موسی کلیم اجازه دادند که در همان نزدیکی خانه گرفتند. و به احباب اذن فرمودند که در حوالی و مجاورت همان بیت خانه اجاره کردند که فضائی و گل کاری و چاه آب خوشگواری داشت. و همگی بدین خانه انتقال یافتند و به اشغال و خدمات سابقه اشتغال جستند. و این واقعه در اوائل شهر محرم سال ۱۲۸۳ واقع شد. و اصحاب و انصار در فلک<sup>۲</sup> ابهی متحد و متفق گشتند. و هر روز یک تن از ایشان همه امور از طبخ و تنظیف و غیره را متحمل شده سائرین میهمان بودند. و غصن اعظم و سائرین غالباً به

### ص. ۳۶۴ - سال بیست و چهارم ظهور واقعات سال ۱۲۸۳ ه ق - ۱۸۶۶ م

ملاقات شان می‌آمدند و گاهی جمال ابهی نیز نزول می‌فرمودند. و احباً به غایت سرور و نشاط و به تلاوت آیات اوقات می‌گذراندند. و شیخ سلمان و شیخ احمد فانی و آقاعلی اکبر خراسانی<sup>168</sup> و بعضی احبای دیگر که برای زیارت به

168 - احتمالاً این علی نقی خراسانی است که با شیخ احمد فانی سفر کرد

ادرنه وارد شدند در این خانه اقامت نمودند. و چون میرزایحیی<sup>۱</sup> از عمل حاجی ابراهیم مستحضرگشت به کلی از احباب مایوس شد و درویش صدقعلی را نیز دیگر بار نداد. و با سید محمد متحداً عهد محکم استوار نمودند و به خانه مرادیه رفته استقرار جستند و به تحکیم مبانی ریاست خود و ترضیع امر ابهی<sup>۱</sup> کمر بستند. و میرزا یحیی<sup>۱</sup> بدون تاخیر زن خود مادر میرزا احمد را به سرایه حکومتی فرستاده شکایت و زاری کرد که شیخ افندی ما را آورده نان و لباس نمی‌دهد و اطفال ما گرسنه و برهنه اند و حال اینکه هنگام فصل تمامت اشیاء و اثاث البیت حتی ظروف و مس خانه را تقسیم کرده سهم میرزایحیی<sup>۱</sup> را دادند. و در این وقت قسمت وی را از شهریه حکومتی که از سرایه رسید بایک بسته اشیاء به واسطه درویش صدقعلی فرستادند. و در همان اوقات دو هزار تومان از قزوین واصل شد عیناً برایش ارسال داشتند که در صندوقش مدتی موجود بود. و برای سید محمد ایامی که در مولوی خانه اقامت داشت همه هفته قند و چای و اشیاء لازمه ارسال می‌داشتند. و در این هنگام خورشید پاشا حکمرانی ادرنه می‌نمود و او مردی ادیب و فاضل و محب ابهی<sup>۱</sup> بود و چند بار شرف حضور یافت و نیز دعوت و ضیافت کرد. و شبی در افطار صیام رمضان حسب معمول حکام و اعظم مجلس با شکوهی از علما و فاضلان<sup>۱</sup> دوک فراهم نمود و غصن اعظم را دعوت کرد و ایشان حسب اجازه جمال ابهی<sup>۱</sup> در آن مجلس حاضر شدند و در مسائل متنوعه علمیه صحبت داشتند به نوعی که علما و حاضرین کلاً اخلاص حاصل کرده منجذب ایشان شدند. و پاشا خواهش کرده از جمال ابهی<sup>۱</sup> اجازه گرفت که غصن اعظم همه شب به منزلش رود و اگر این ممکن نشود لاقلاً لیلی جمعه را ترک نمایند. و یکبار در مجلسی که حافظ سلیمان عالم شهیر ادرنه حاضر بود مسئله‌ای طرح نمود و از جوابی که فرمودند بسیار مسرور گردید و هر وقت ملاقات می‌نمود از مسائل قرآنیّه سؤال می‌کرد. و در آن مسائل معضله که علما و مشایخ حلّ نکردند به چند کلمه از بیانات غصن اعظم چنان قانع می‌شد که بی‌اختیار زانوی‌شان را می‌بوسید و می‌پرسید: آنچه فرمودید در کتب مشهوره نیست. شما از کجا به این آسانی بیان فرمودید؟ در جواب وی می‌گفتند: علمنی ربی. و روز به روز بر اخلاصش همی افزود و چون روزی غصن اعظم را نمی‌دید پسر خود را می‌فرستاد

### **ص. ۳۶۵ - استقرار استقلال امر جمال اقدس ابهی<sup>۱</sup> و اغراض میرزا یحیی<sup>۱</sup>**

که به هر نوع تواند ایشان را به خانه برد. و بالجمله همین که مادر میرزا احمد گریه و زاری کرد اعضاء حکومت تعجب نموده بدو گفتند نان ایشان را جمیع طبقات و فرق می‌خورند محال است که از منتسبین خود دریغ دارند. و دوضبطیه<sup>۱</sup> همراه فرستادند که او را به بیت ابهی<sup>۱</sup> رسانند. و این واقعه شیوع یافت و ایرانیان متعصب مقیم ادرنه لسان به سخنان نالایق گشوده همی گفتند که در این طائفه عصمت و عفت نیست. و یکی از قونسول‌ها بسی تعجب کرد و تعجب و حیرت خود را برای تنی چند اظهار داشت. و جمال ابهی<sup>۱</sup> از استماع امور مذکور بسیار محزون گشتند. آورده‌اند که روزی در سفارت ایران با حضور میرزا حسین خان سفیر و میرزا صفا و جمعی از محترمین همین

سخن به میان آمد و میرزا جعفر اصفهانی چون این بشنید گفت: ما می‌شنیدیم که یحیی ازل پنهان است و ظاهر نخواهد شد مگر به سلطنت. حال معلوم شد که اوّل ظهورشبه گدائی است و این طائفه را بد نام کرد. و بهاءالله حتّی به دولت عثمانی اعتنا نکرد. و میرزا حسین خان چنین گفت که: بهاء الله در ایّام اقامت اسلامبول و ادرنه کاری کرد که کسی ایشان را بد نام نتواند نمود و میرزا یحیی<sup>۱</sup> به این عمل خود را به عالمیان شناساند و از این رو بود که ایشان راضی نمی‌شدند که کسی ازل را ببیند. و همین که این خبر به بغداد رسید سید حسن علی عبادوز به سید محمد نوشت که من در شب و روز اعمال شما را تصحیح کردم اما این واقعه زن به سرایه فرستادن دیگر قابل اصلاح نیست و این عمل به آن مقامی که تمنا داشتید به هیچ وجه مناسبت ندارد. سید محمد جواب نوشت که یحیی<sup>۱</sup> خبر نداشت و من مادر میرزا احمد را فرستادم. سید حسن علی باز نوشت که از این مکتوب معلوم می‌گردد یحیی<sup>۱</sup> از خانه خود هم خبر ندارد و از همان روز ایشان را ترک کرده به حق پیوست. و میرزایحیی<sup>۱</sup> عرایض شکایت پیوسته به والی نوشت. مکتوبی به عزیز پاشا فرستاد که فاتحه‌اش چنین بود: **یا ایّها العزیز قد مسّنا و اهلنا الضرّ و جتناک بیضاعة مزجاة**. و مکتوبی به خورشید پاشا ارسال داشت که آغازش این بیت بود:

تو که خورشید جهانی منما فیض دریغ از من خسته که چون ذره پریشان حالم

### ص. ۳۶۶ - سال بیست و چهارم ظهور واقعات سال ۱۲۸۳ ه ق - ۱۸۶۶ م

و خورشید پاشا به ارکان حکومت خود چنین گفت: برادری این شخص با بهاءالله که استغناى عظیمش را وصف نتوان کرد بسیار شباهت به برادری برادر حاتم طائی دارد. و سید محمد چون دید به این اقدامات نتیجه حاصل نشد و ضرّی بر جمال ابهی<sup>۱</sup> وارد نگردید خود به اسلامبول شتافت و به سفارت کبری<sup>۱</sup> نزد مشیرالدوله رفت و حاجی میرزا صفا نیز حاضر بود. سفیر مذکور از او علّت آمدن از ادرنه را سؤال نمود و او استدعاء تذکره تبعیت ایران و استخلاص خود کرد و شکایت از جمال ابهی<sup>۱</sup> نمود که به ما نان و شهریه نمی‌دهد. و صورت اسامی هم‌رهان موکب ابهی<sup>۱</sup> را داده چنین گفت که: هفت تن از آنان رفته‌اند و باقی به کسب مشغول شدند و ما بیست و یک نفریم و شهریه نداریم. و عیال و بستگان بسیار برای خود شمرد از آن جمله شش تن در بغداد به عنوان زن و مادر زن و دو دختر و دو پسر برای خویش نام برد تا شهریه و افره نصیبش گردد. و مفتريات بسیار به جمال ابهی<sup>۱</sup> بست از جمله این که مأموری مخصوص به طهران برای قتل شاه فرستاده‌اند. و عرائض میرزا یحیی<sup>۱</sup> را که حاوی امثال همین ترهات بود به مشیرالدوله داد و آنچه توانست از چاپلوسی و تملّق نسبت به سفیر مذکور و هم نسبت به آقا جان کج کلاه کرد. و آبروی امر بدیع را نزد این و آن برد و نزد میرزا مهدی اصفهانی که از جانب سفیر قاضی و ملاّی ایرانیان ساکن اسلامبول بود و بعداً از جهت ارتکاب اعمال شنیعه او را از آن مدینه اخراج کردند و نزد

امثال او رفته به نوع اظهار استغنا ورود خویش را در سفارت تصادفی شمرده و قلوبشان را از عداوت دادها<sup>169</sup> بی‌انباشت. و میرزا مهدی اصفهانی را تشویق کرد تا مکتوبی مملو از ردّ و شبهات به آقا محمد علی اصفهانی در ادرنه فرستاد. ولی مشیرالدوله وی را محروم از تبعیت ایران ساخته گفت: این مخالف قانون دولت می‌باشد. و بالجمله سید پس از تحمّل مشقّت و تعب بسیار و ذهاب و ایاب نزد اولیاء دولت چهل تومان شهریه برای خود مقرر کرد. و لذا میرزا آقا جان خادم حسب دستور ابهی<sup>۱</sup> با عجلت و سرعت تمام محض دفع افترای او و ترویج امرالله روانه اسلامبول شد و با عبدالغفار (آقا عبدالله اصفهانی) به مدینه مذکوره درآمدند و خویش را به سفیر و امثاله نشان ندادند و فقط با قاضی مذکور ملاقات کرده کذب و بهتان سید را مبرهن نموده به ابرام و اصرار خواستار ملاقاتش شدند و قاضی چون سید به دیدارش رفت ماجری<sup>۱</sup> را بیان نموده وی را طعن و نکوهش کرد و معاذیرش را نپذیرفت.

### **ص ۳۶۷ - استقرار استقلال امر جمال اقدس ابهی<sup>۱</sup> و فساد و اغراض میرزا یحیی<sup>۱</sup>**

و بالأخره به او چنین گفت: هر گاه راست می‌گوئی در یک مجلس با ایشان حاضر شده مواجهه<sup>۱</sup> مطالب خود رایبان و اثبات کن. و او در آغاز قبول و وعده ملاقات کرد ولی در انجام از وضوح اکاذیب اقوال و فضاحت احوال خود اندیشیده رو پنهان نمود و قاضی موضوع شهریه را از خادم پرسیده این عبارت گفت که: مسئله شهریه خوب واقع نشد بلکه سبب گفتگوی مردم گردید. و خادم جواب داد که: میرزا یحیی<sup>۱</sup> خود سبب این گفتگو و افتضاح خود گردید. و قضایای مذکوره را اولیاء دولت از اسلامبول به حکومت ادرنه راجع نمودند و همین که سید محمد مراجعت کرد پاشای حکمران وی را طلبیده از عده عیال و اولادش پرسید. او هفت نفر ذکر نمود پاشا گفت تو در اسلامبول شش نفر گفتی و حال یکی افزودی. یکی از حضار برای حلّ مشکل آمیخته به مزاح و سخریه چنین گفت: شاید زنش به تازگی زائیده. و او اصرار در عدد هفت نمود و پاشا گفت: ای سید دروغ می‌گوئی. و چون او اعتراف به دروغ نکرد پاشا متغیّر شد و از او سند کتبی گرفت که عده عیال و اولادش در بغداد هفت نفرند. و تلگرافاً از پاشای بغداد جويا گشت. جواب رسید که فقط زنی از او باقی است و دختر وحیده‌ای که شوهرش این ایام درگذشت و امورش رجوعی به سید ندارد. و حکمران وی را احضار کرده صورت تلگراف بغداد را نشان داد و بعد از توهین بسیار از مجلس بیرون راند. ولی میرزا یحیی<sup>۱</sup> و سید و همراهانشان هر روز نزد این و آن رفته موجب ذلّ امر ابهی<sup>۱</sup> شدند. لذا جمال ابهی<sup>۱</sup> سخت متأثر و متغیّر شده شهریه دولتی را ردّ فرمودند و چهار ماه تمام چیزی قبول نکردند. و پاشای حکمران چند بار از غصن اعظم خواست و اصرار کرد که جمال ابهی<sup>۱</sup> قبول

169- بنظر می‌آید که این باید « به آنها » باشد.

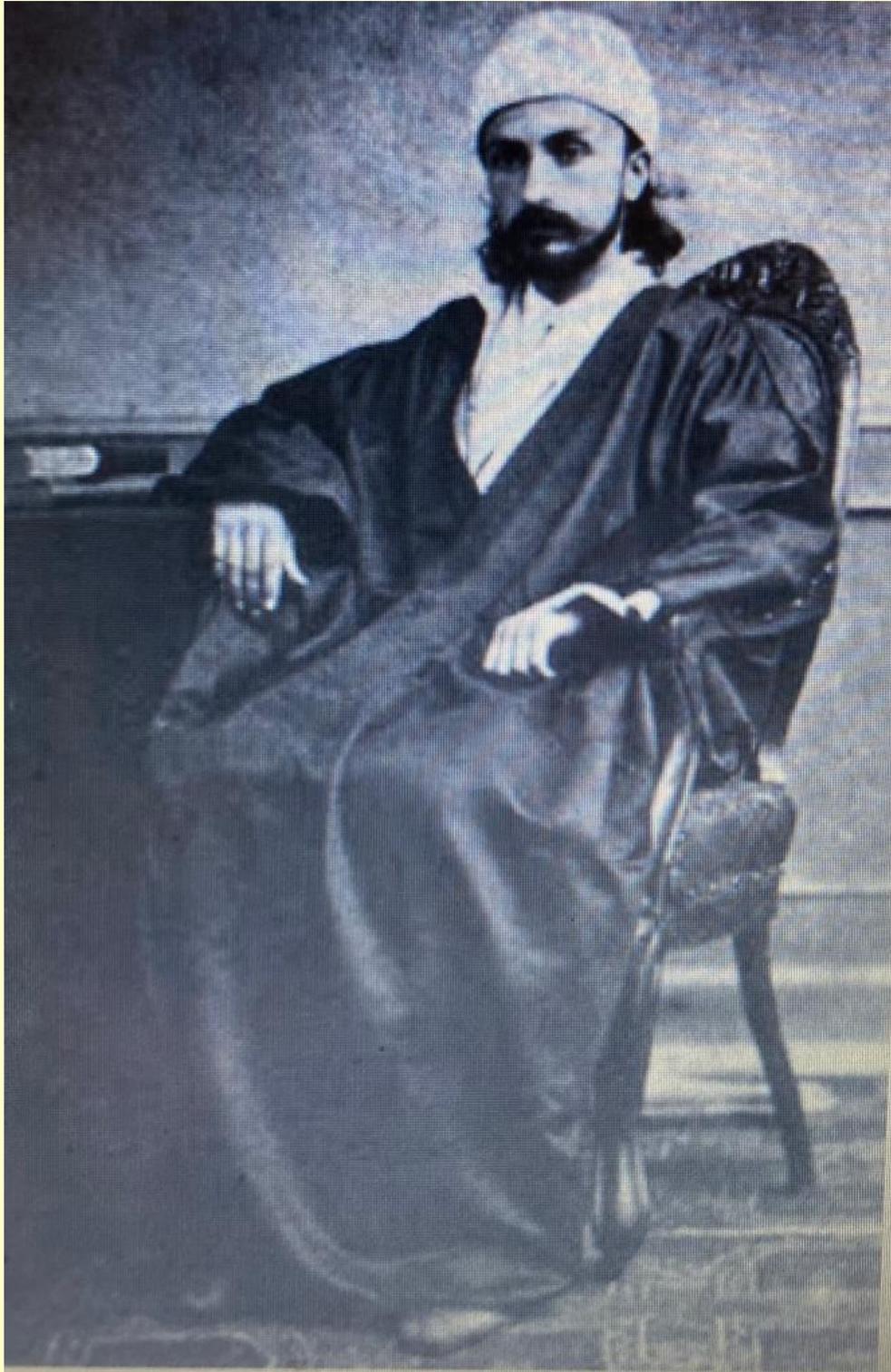
فرمایند و مؤمنین چون برای اخذ شهریه مکرراً به سرایه رفت آمد نمودند. بالأخره حکمران کسی فرستاد که آنان را سرشماری کنند چه اعتماد به قولشان نداشت. و با میرزا یحیی<sup>۱</sup> به اندرون خانه رفته زنان و اولاد و غیرها را یک یک شمار کرد و اصرار نمود تا به همان نوع که گفت میرزا یحیی<sup>۱</sup> به صورت آورد و در آن میان زنش اصرار داشت که یک طفل متوقای خود را بشمار آرد دامن ضابط مأمور را گرفته به التماس همی پرسید که: آیا پاشا در حق ما مهربان است و چقدر شهریه معین می‌نماید؟ و ضابط همی سوگند خورد که اطلاع ندارد. و در آن حال میرزا یحیی<sup>۱</sup> تقویت از زنش می‌نمود. و بالجمله آن ایام فتنه داخلیّه بایه به اوج شدت رسید و مکاتیب میرزا یحیی<sup>۱</sup>

**ص. ۳۶۸ - سال بیست و چهارم ظهور واقعات سال ۱۲۸۳ ه. ق - ۱۸۶۶ م**



عکس اعضاء خانواده مبارکه حضرت بهاءالله و برخی اعیان مجاورین که در ادرنه گرفته شده. از راست به چپ نشسته: آقا سید مهدی دهجی، آقا میرزا محمد قلی (با بچه)، غصن اعظم (حضرت عبدالقادر)، غصن اطهر (میرزا مهدی)، آقا محمد حواد قزوینی، نشسته روی زمین: غصن اکبر (میرزا محمد علی)، مجدالدین، ایستاده: آقا عبد الغفار اصفهانی، آقا حسین آشجی، ملا آدی گوزل (میرزا علی سیاح)، مشکین فلم، میرزا آقا جان خادم لند، نیل زرنندی، میرزا نصرالله نقرشی، آقا محمد علی اصفهانی

عکس اعیان در ادرنه



حضرت عبدالبهاء در دوران ادرنه عکس در ادرنه برداشته شده است.



از راست به چپ: حضرت غصن اطهر میرزا مهدی، کودک شناخته نشد، میرزا محمدعلی

## ص. ۳۷۰ - سال بیست و چهارم ظهور واقعات سال ۱۲۸۳ ه. ق - ۱۸۶۶ م

به مضادت<sup>۱۷۰</sup> جمال ابهی<sup>۱</sup> به عراق و ایران به تواتر رفت. و دست‌هایش در عراق ملاً رجب علی و میرزا علی محمد سراج و حاجی میرزا احمد و ملاً جعفر نراقی و در ایران ملاً جعفر کرمانی و ملاً هادی قزوینی و حاجی میرزا هادی اصفهانی و امثالهم و در اسلامبول و ادرنه سید محمد اصفهانی مذکور به تحریر و تقریر در اضلال اذهان بایان همی کوشیدند. و برای میرزا یحیی<sup>۱</sup> و ریاستش بر بایه به پاره‌ای از آثار و دلائل لفظیه تمسک همی جستند و در ایجاد ضرر و تعرض بر هیکل ابهی<sup>۱</sup> و احباب جد و سعی همی نمودند و ادای<sup>۱</sup> افتراق و اختلاف بر کشیدند. و این امور در نزد دوست و دشمن این طائفه سمر<sup>۱</sup> شد. و از طرفی دیگر مشاهیر احباً مانند ملاً میرزا محمد و ملاً صادق و ملاً احمد معلّم و میرزا احمد ازغندی و آقا محمد فاضل قائنی در خراسان و ملاً باقر حرف حّی و ملاً مصطفی باغمیشه‌ای و میرزا حاجی آقا ابن الدخیل در آذربایجان و آقا سید محمد رضا و آقا سید ابوطالب از بقیه السیف قلعه طبرسی در مازندران و حاجی ملاً مهدی و ملاً محمد رضا رضی الروح و ملاً محمد رضا شهید یزدی<sup>۱۷۰</sup> و ملاً عبدالحسین و آقا شیخ کاظم (سمندر) در قزوین و آقا سید عبدالهادی و آقا جمال بروجردی در طهران و امثالهم رسائل بسیاری برای ردّ مفتریات و رفع شبهات نگاشته و ظهور من یظهره الله ابهی<sup>۱</sup> را کالشمس فی وسط السماء ظاهر و عیان ساختند. و به امر جمال ابهی<sup>۱</sup> منیر کاشانی و نبیل زرنندی در عراق و بلاد ایران مسافرت کرده الواح معظّمه صادره از قلم ابهی<sup>۱</sup> را که ارتفاع صور ثانی و قیامت کبری آشکار ساخت منتشر نمودند. و جمال ابهی<sup>۱</sup> از جهت امور واقعه متأثر و متکدّر بودند چنان که در بسیاری از الواح صادره آن ایام اظهار حزن و اندوه فرمودند. و شفاهاً نیز برای احباب اظهار عدم رضایت از اقامت در ادرنه کرده اشاره به انتقال به محلّ دیگر قریب به این مضمون و عبارت همی نمودند که: اینجا بسیار خوب و از هر جهت ولایتی پسندیده است لکن من میل ندارم که اینجا باشم و عنقریب اوضاع اینجا بهم خواهد خورد. و نوبتی ذکر و وصف برّشام را به میان آوردند که ارض مقدّس و محلّ معراج انبیا و اولیا و اصفیا است. آن گاه تصریح کردند که ما را به آن ارض می‌برند.<sup>۱۷۱</sup> هنگام عصر در بیرونی خانه مشی کرده

ص. ۳۷۱

170 - در متن نسخه حاضر ظهورالحق: مشهد یزد.

171 - در سورة مفصلی که برای سیاح افندی در کربلا نازل بیان ورود به چهار مقام را نموده می‌فرمایند: «در مقام چهارم بوادی نبیل وارد شدیم و با علم‌های نور ما را استقبال نمودند و منادی روح ندا در داد که عنقریب من علی الأرض در ظلّ این اعلام داخل شوند.» و بنده چون در اسکندریه اسم عکا را از محمد ابراهیم ناظر شنیدم که در برّشام است در قلبم خطور نمود که وادی نبیل که در لوح سیاح است باید همین عکا باشد. چون عدد عکا را با همزه حساب نمودم دیدم با عدد نبیل

(نبیل زرنندی)

یکی است. [عکا=نبیل=۹۲]

نفوس را که در ایران به ضرّ هیکل مبارک قیام نمودند به اسم و رسم شمرده بسط کلام داد که: عاقبت چگونه دچار انتقام الهی شدند. آن گاه فرمود: عنقریب خواهید دید که ظالمین و مبغضین محو شده کلمة الله مرتفع گردد چه که بر کلّ معاندین واضح است که ما حمل بلایا نمودیم و اسیر و مبتلا نشدیم إلاّ برای اعزاز امر الهی و احقاق کلمة الله و معذک مشاهده می‌نمائید که احوال چگونه است و به چه نوع با ما رفتار می‌نمایند. ولی معذک از جهت وقوع فصل و حصول انفکاک و امتیاز بین موافق و منافق آسوده شدند و در لیالی و ایام صدور الواح و بیانات مبارکه به درجه‌ای توالی داشت که ضبط همه آنها ممکن نمی‌شد و میرزا آقا جان پیوسته تسوید می‌کرد و غصن اعظم غالباً به کتابت مشغول بود و ما در این مقام نبذه از آثار مبارکه و بیانات صادره از قلم عزّ ابهی در ایام مذکوره را ثبت می‌نمائیم تا واقعات مذکوره مزید وضوح یافته و خاتمه کلام متبرک و متیمن گردد. و هی هذه:

## سورة الملوك - حضرة بهاء الله - الواح حضرة بهاء الله الى الملوك والرؤساء

منبع: <https://oceanoflights.org/bahauallah-st-131-ar/>

### (هُوَ الْعَزِيزُ)

هَذَا كِتَابٌ مِنْ هَذَا الْعَبْدِ الَّذِي سُمِّيَ بِالْحُسَيْنِ فِي مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ إِلَى مُلُوكِ الْأَرْضِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ، لَعَلَّ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ بِنَظَرَةِ الشَّفَقَةِ وَيَطَّلِعُونَ بِمَا فِيهِ مِنْ أَسْرَارِ الْقَضَاءِ وَيَكُونُونَ مِنَ الْعَارِفِينَ، وَلَعَلَّ يَنْقَطِعُونَ عَمَّا عِنْدَهُمْ وَيَتَوَجَّهُونَ إِلَى مَوَاطِنِ الْقُدْسِ وَيُقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ.

أَنْ يَا مُلُوكَ الْأَرْضِ اسْمَعُوا نِدَاءَ اللَّهِ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ الْمُثْمِرَةِ الْمَرْفُوعَةِ الَّتِي نَبَتَتْ عَلَى أَرْضِ كَثِيبِ الْحَمْرَاءِ بَرِيَّةِ الْقُدْسِ وَتَعْنُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْمُقْتَدِرُ الْحَكِيمُ، هَذِهِ بُقْعَةٌ الَّتِي بَارَكَهَا اللَّهُ لِوَارِدِيهَا وَفِيهَا يُسْمَعُ نِدَاءُ اللَّهِ مِنْ سِدْرَةِ قُدْسٍ رَفِيعٍ، اتَّقُوا اللَّهَ يَا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ وَلَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ هَذَا الْفَضْلِ الْأَكْبَرِ فَالْتَقُوا مَا فِي أَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِعُرْوَةِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَتَوَجَّهُوا بِقُلُوبِكُمْ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ ثُمَّ اتْرُكُوا مَا أَمَرَكُمْ بِهِ هُوَ أَكْمَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ.

أَنْ يَا عَبْدُ فَادْكَرْ لَهُمْ نَبَأَ عَلِيٍّ إِذْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَمَعَهُ كِتَابٌ عَزَّ حَكِيمٌ، وَفِي يَدَيْهِ حُجَّةٌ مِنَ اللَّهِ وَبُرْهَانُهُ  
 وَدَلَالٌ قُدْسٌ كَرِيمٌ، وَأَنْتُمْ يَا أَيُّهَا الْمُلُوكُ مَا تَذَكَّرْتُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ فِي أَيَّامِهِ وَمَا اهْتَدَيْتُمْ بِأَنْوَارِ الَّتِي ظَهَرَتْ  
 وَلَا حَتَّ عَنْ أَفْقِ سَمَاءٍ مُنِيرٍ، وَمَا تَجَسَّسْتُمْ فِي أَمْرِهِ بَعْدَ الَّذِي كَانَ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا تَطَّلَعُ الشَّمْسُ عَلَيْهَا  
 إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَالَمِينَ، وَكُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ عَنْ ذَلِكَ إِلَى أَنْ أَقْتُوا عَلَيْهِ عُلَمَاءُ الْعَجَمِ وَقَتَلُوهُ بِالظُّلْمِ هَوْلَاءِ  
 الظَّالِمِينَ، وَأَسْتَرْقَى رُوحَهُ إِلَى اللَّهِ وَبَكَتْ مِنْ هَذَا الظُّلْمِ عَيُونَ أَهْلِ الْفِرْدَوْسِ ثُمَّ مَلَئِكَةُ الْمُقَرَّبِينَ، إِيَّاكُمْ  
 أَنْ لَا تَغْفَلُوا مِنْ بَعْدِ كَمَا غَفَلْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَارْجِعُوا إِلَى اللَّهِ بَارئِكُمْ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ، قُلْ قَدْ أَشْرَقَتْ  
 شَمْسُ الْوَلَايَةِ وَفُصِّلَتْ نُقْطَةُ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ وَظَهَرَتْ حُجَّةُ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ، قُلْ قَدْ لَاحَ قَمَرُ الْبَقَاءِ فِي  
 قُطْبِ السَّمَاءِ وَأَسْتَضَاءَتْ مِنْهُ أَهْلُ مَلَأَ الْعَالِينَ، وَقَدْ ظَهَرَ الْوَجْهُ عَنْ خَلْفِ الْحُجُبَاتِ وَأَسْتَنَارَ مِنْهُ كُلُّ مَنْ  
 فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، وَأَنْتُمْ مَا تَوَجَّهْتُمْ إِلَيْهِ بَعْدَ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ يَا مَعْشَرَ السَّلَاطِينِ، إِذَا أَتَبِعُوا قَوْلِي  
 ثُمَّ أَسْمَعُوهُ بِقُلُوبِكُمْ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُعْرِضِينَ لِأَنَّ افْتِخَارَكُمْ لَمْ يَكُنْ فِي سُلْطَنَتِكُمْ بَلْ بِقُرْبِكُمْ إِلَى اللَّهِ  
 وَأَتْبَاعِكُمْ أَمْرُهُ فِي مَا نَزَلَ عَلَى الْأَوَاحِ قُدْسٍ حَفِيزٍ، وَلَوْ أَنَّ وَاحِدًا مِنْكُمْ يَحْكُمُ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا وَكُلِّ مَا  
 فِيهَا وَعَلَيْهَا مِنْ بَحْرِهَا وَبَرِّهَا وَجِبَلِهَا وَسَهْلِهَا وَلَنْ يُذَكَرَ عِنْدَ اللَّهِ مَا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ  
 الْعَارِفِينَ، وَأَعْلَمُوا بِأَنَّ شِرَافَةَ الْعَبْدِ فِي قُرْبِهِ إِلَى اللَّهِ وَمِنْ دُونِ ذَلِكَ لَنْ يَنْفَعَهُ أَبَدًا وَلَوْ يَحْكُمُ عَلَى الْخَلَائِقِ  
 أَجْمَعِينَ، قُلْ قَدْ هَبَّتْ عَلَيْكُمْ نَسَائِمُ اللَّهِ عَنْ شَطْرِ الْفِرْدَوْسِ وَأَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ عَنْهَا وَكُنْتُمْ مِنَ الْغَافِلِينَ، وَقَدْ  
 جَاءَتْكُمْ الْهِدَايَةُ مِنَ اللَّهِ وَأَنْتُمْ مَا اسْتَهْدَيْتُمْ بِهَا وَكُنْتُمْ مِنَ الْمُعْرِضِينَ، وَقَدْ أَضَاءَ سِرَاجُ اللَّهِ فِي مَشْكَوَةِ  
 الْأَمْرِ وَأَنْتُمْ مَا اسْتَنْوَرْتُمْ بِهِ وَمَا تَقَرَّبْتُمْ إِلَيْهِ وَكُنْتُمْ عَلَى فِرَاشِ الْغَفْلَةِ لِمَنْ الرَّاقِدِينَ، إِذَا قَوْمُوا بِرِجْلِ  
 الْاسْتِقَامَةِ وَتَدَارَكُوا مَا فَاتَ عَنْكُمْ ثُمَّ أَقْبَلُوا إِلَى سَاحَةِ الْقُدْسِ فِي شَاطِئِ بَحْرِ عَظِيمٍ لِيُظْهَرَ لَكُمْ لِنَائِي  
 الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ الَّتِي كَنَزَهَا اللَّهُ فِي صَدَفِ صَدْرٍ مُنِيرٍ، هَذَا خَيْرُ النَّصْحِ لَكُمْ فَاجْعَلُوهُ بِضَاعَةً لَأَنْفُسِكُمْ لِتَكُونَنَّ  
 مِنَ الْمُهْتَدِينَ، إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَمْنَعُوا عَنْ قُلُوبِكُمْ نَسْمَةَ اللَّهِ الَّتِي بِهَا تَحْيَى قُلُوبُ الْمُقْبِلِينَ، فَاسْتَمِعُوا مَا

أَنْصَحْنَاكُمْ بِهِ فِي هَذَا اللُّوحِ لِيَسْمَعَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَيَفْتَحَ عَلَيَّ وَجُوهَكُمْ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ وَإِنَّهُ لَهُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، اتَّقُوا اللَّهَ يَا أَيُّهَا الْمُلُوكُ وَلَا تَتَجَاوَزُوا عَنْ حُدُودِ اللَّهِ ثُمَّ اتَّبِعُوا بِمَا أَمَرْتُمْ بِهِ فِي الْكِتَابِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُتَجَاوِزِينَ، إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَظْلِمُوا عَلَى أَحَدٍ قَدْرَ خَرْدَلٍ وَأَسْأَلُوا سَبِيلَ الْعَدْلِ وَإِنَّهُ لَسَبِيلٌ مُسْتَقِيمٌ، ثُمَّ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَقَلَّلُوا فِي الْعَسَاكِرِ لِيَقِلَّ مَصَارِفُكُمْ وَتَكُونُوا مِنَ الْمُسْتَرِيحِينَ، وَإِنْ تَرْتَفِعُوا الْاِخْتِلَافَ بَيْنَكُمْ لَنْ تَحْتَاجُوا إِلَى كَثْرَةِ الْجُيُوشِ إِلَّا عَلَى قَدْرِ الَّذِي تَحْرُسُونَ بِهَا بُلْدَانَكُمْ وَمَمَالِكَكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُسْرِفُوا فِي شَيْءٍ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُسْرِفِينَ،

ص. ٣٧٣

وَعَلِمْنَا بِأَنَّكُمْ تَزِدَادُونَ مَصَارِفَكُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَتَحْمَلُونَهَا عَلَى الرَّعِيَّةِ وَهَذَا فَوْقَ طَاقَتِهِمْ وَإِنَّ هَذَا لَظُلْمٌ عَظِيمٌ، اْعْدِلُوا يَا أَيُّهَا الْمُلُوكُ بَيْنَ النَّاسِ وَكُونُوا مَظَاهِرَ الْعَدْلِ فِي الْأَرْضِ وَهَذَا يَنْبَغِي لَكُمْ وَيَلِيقُ لِشَأْنِكُمْ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُنْصَفِينَ، إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَظْلِمُوا عَلَى الَّذِينَ هُمْ هَاجِرُوا إِلَيْكُمْ وَدَخَلُوا فِي ظِلِّكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الْمُتَّقِينَ، لَا تَطْمَثُّوا بِقُدْرَتِكُمْ وَعَسَاكِرِكُمْ وَخَزَائِنِكُمْ فَاطْمَئِنُّوا بِاللَّهِ بَارئِكُمْ ثُمَّ اسْتَنْصِرُوا بِهِ فِي أُمُورِكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ بِجُنُودِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، ثُمَّ اْعْلَمُوا أَنَّ الْفُقَرَاءَ أَمَانَاتُ اللَّهِ بَيْنَكُمْ إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَخَانُوا فِي أَمَانَاتِهِ وَلَا تَظْلِمُوهُمْ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْخَائِنِينَ، سَتُسْأَلُونَ عَنْ أَمَانَتِهِ فِي يَوْمٍ الَّذِي تُنْصَبُ فِيهِ مِيزَانُ الْعَدْلِ وَيُؤْتَى كُلُّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ وَيُوزَنُ فِيهِ كُلُّ الْأَعْمَالِ مِنْ كُلِّ غَنِيٍّ وَفَقِيرٍ، وَإِنْ لَنْ تَسْتَنْصِحُوا بِمَا أَنْصَحْنَاكُمْ فِي هَذَا الْكِتَابِ بِلِسَانِ بَدْعٍ مُبِينٍ يَأْخُذُكُمْ الْعَذَابُ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَيَأْتِيَكُمْ اللَّهُ بِعَدْلِهِ إِذَا لَا تَقْدِرُونَ أَنْ تَقُومُوا مَعَهُ وَتَكُونُوا مِنَ الْعَاجِزِينَ، فَارْحَمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَأَنْفُسِ الْعِبَادِ ثُمَّ اْحْكُمُوا بَيْنَهُمْ بِمَا حَكَّمَ اللَّهُ فِي لُوحِ قُدْسٍ مَنِيعٍ الَّذِي قُدِّرَ فِيهِ مَقَادِيرُ كُلِّ شَيْءٍ وَفُصِّلَ فِيهِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَفْصِيلاً وَذَكَرَى لِعِبَادِهِ الْمُوقِنِينَ، ثُمَّ اسْتَبْصِرُوا فِي أَمْرِنَا وَتَبَيَّنُوا فِي مَا وَرَدَ عَلَيْنَا ثُمَّ اْحْكُمُوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ أَعْدَائِنَا بِالْعَدْلِ وَكُونُوا مِنَ الْعَادِلِينَ، وَإِنْ لَنْ تَمْنَعُوا الظَّالِمَ عَنْ ظُلْمِهِ وَلَنْ تَأْخُذُوا حَقَّ الْمَظْلُومِ فَبِأَيِّ شَيْءٍ

تَفْتَخِرُونَ بَيْنَ الْعِبَادِ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُفْتَخِرِينَ، أَيْكُونُ افْتِخَارِكُمْ بِأَنْ تَأْكُلُوا وَتَشْرَبُوا وَتَجْتَمِعُوا الزَّخَارِفَ فِي خَزَائِنِكُمْ أَوْ التَّزِينَ بِأَحْجَارِ الْحُمْرِ وَالصُّفْرِ أَوْ لُؤْلُؤِ بَيْضِ ثَمِينٍ وَلَوْ كَانَ الْاِفْتِخَارُ بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْفَانِيَةِ فَيَنْبَغِي لِلتُّرَابِ أَنْ يَفْتَخِرَ عَلَيْكُمْ لِأَنَّهُ يَبْدُلُ وَيَنْفِقُ عَلَيْكُمْ كُلَّ ذَلِكَ مِنْ مُقَدَّرٍ قَدِيرٍ وَقَدَّرَ اللَّهُ كُلَّ ذَلِكَ فِي بَطْنِهِ وَيُخْرِجُ لَكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِذَا فَاظُنُّرُوا فِي شَأْنِكُمْ وَمَا تَفْتَخِرُونَ بِهِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ النَّازِرِينَ، لَا فَوْ أَلَّذِي فِي قَبْضَتِهِ جَبْرُوتُ الْمُمْكِنَاتِ لَمْ يَكُنِ الْفَخْرُ لَكُمْ إِلَّا بِأَنْ تَتَّبِعُوا سُنْنَ اللَّهِ فِي أَنْفُسِكُمْ وَلَا تَدْعُوا أَحْكَامَ اللَّهِ بَيْنَكُمْ مَهْجُورًا وَتَكُونَنَّ مِنَ الرَّاشِدِينَ.

أَنْ يَا مُلُوكَ الْمَسِيحِيَّةِ أَمَا سَمِعْتُمْ مَا نَطَقَ بِهِ الرُّوحُ بِأَنِّي ذَاهِبٌ وَآتٍ 169 فَلَمَّا أَتَى فِي ظُلْمٍ مِنَ الْعَمَامِ لِمَ مَا تَقَرَّبْتُمْ بِهِ لِتَفُوزُوا بِلِقَائِهِ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْفَائِزِينَ، وَفِي مَقَامٍ آخَرَ يَقُولُ فَإِذَا جَاءَ رُوحُ الْحَقِّ الْآتِي فَهُوَ يُرْشِدُكُمْ 173 170 وَإِذَا جَاءَكُمْ بِالْحَقِّ مَا تَوَجَّهْتُمْ إِلَيْهِ وَكُنْتُمْ بَلَعِبِ أَنْفُسِكُمْ لِمَنِ اللَّاعِبِينَ، وَمَا اسْتَقْبَلْتُمْ إِلَيْهِ وَمَا حَضَرْتُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ لِتَسْمَعُوا آيَاتِ اللَّهِ مِنْ لِسَانِهِ وَتَطَّلِعُوا بِحِكْمَةِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ، وَبِذَلِكَ مَنَعَتْ نَسَمَاتُ اللَّهِ عَنْ قُلُوبِكُمْ وَنَفَحَاتُ اللَّهِ عَنْ فُؤَادِكُمْ وَكُنْتُمْ فِي وَادِي الشَّهَوَاتِ لِمَنِ الْمُحْبِرِينَ،

ص. ٣٧٤

فَوَاللَّهِ أَنْتُمْ وَمَا عِنْدَكُمْ سَتَفَنِي وَتَرْجِعُونَ إِلَى اللَّهِ وَتَسْأَلُونَ عَمَّا اِكْتَسَبْتُمْ فِي أَيَّامِكُمْ فِي مَقَرِّ الَّذِي تُحْشَرُ فِيهِ الْخَلَائِقُ أَجْمَعِينَ، أَمَا سَمِعْتُمْ مَا ذُكِرَ فِي الْإِنْجِيلِ إِنَّ الَّذِينَ لَيْسُوا بِدَمٍ وَلَا بِإِرَادَةِ لَحْمٍ وَلَا بِمَشِيَّةِ رَجُلٍ وَلَكِنْ وُلِدُوا مِنْ اللَّهِ 171 أَلَيْ ظَهَرُوا مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ وَبِذَلِكَ يَثْبُتُ بِأَنْ يُمَكِّنُ فِي الْإِبْدَاعِ أَنْ يَظْهَرَ مَنْ

172 - إنجيل يوحنا ١٤: ٢٨

173 - إنجيل يوحنا ١٦: ١٣

174 - إنجيل يوحنا ١: ١٣

1- سفير فرانسه دراسلاميل. 2- سفير ايران دراسلاميل.

يَكُونُ عَلَى حَقٍّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ، فَكَيْفَ إِذَا سَمِعْتُمْ أَمْرًا مَا اسْتَفْسَرْتُمْ مِنْهُ لِيُظْهِرَ لَكُمْ الْحَقَّ عَنِ الْبَاطِلِ وَتَطَّلِعُوا بِمَا كُنَّا عَلَيْهِ وَتَعْرِفُوا مَا وَرَدَ عَلَيْنَا مِنْ قَوْمٍ سَوْءٍ أَخْسَرِينَ.

أَنْ يَا سَفِيرَ مَلِكِ الْبَارِسِ<sup>1</sup> أَنْسَيْتَ حُكْمَ الْكَلِمَةِ وَمَظَاهِرَهَا الَّتِي سَطَرَ فِي الْإِنْجِيلِ الَّتِي يُنْسَبُ بِبُيُوحَنَا وَغَفَلْتَ عَمَّا وَصَّاكَ بِهِ الرُّوحُ فِي مَظَاهِرِ الْكَلِمَةِ وَكُنْتَ مِنَ الْغَافِلِينَ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ كَذَلِكَ كَيْفَ اتَّفَقَتْ مَعَ سَفِيرِ الْعَجَمِ<sup>2</sup> فِي أَمْرِنَا إِلَى أَنْ وَرَدَ عَلَيْنَا مَا احْتَرَقَتْ عَنْهُ أَكْبَادُ الْعَارِفِينَ، وَجَرَتْ الدُّمُوعُ عَلَى خُدُودِ أَهْلِ الْبَقَاءِ وَضَجَّتْ أَفئِدَةُ الْمُقْرَبِينَ، وَقَعَلْتَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَسْتَفْسِرَ فِي أَمْرِنَا وَتَكُونَ مِنَ الْمُسْتَبْصِرِينَ بَعْدَ الَّذِي يَنْبَغِي لَكَ بِأَنْ تَفْحَصَ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَتَطَّلِعَ بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا وَتَحْكُمَ بِالْعَدْلِ وَتَكُونَ مِنَ الْعَادِلِينَ، سَتَمَضِي أَيَّامُكَ وَيَفْنَى سِفَارَتُكَ وَيَقْضِي كُلُّ مَا عِنْدَكَ وَتُسْأَلُ عَمَّا اكْتَسَبْتَ أَيْدَاكَ فِي مَحْضَرِ سُلْطَانِ عَظِيمٍ، وَكَمْ مِنْ سَفَرَاءٍ سَبَقُوكَ فِي الْأَرْضِ وَكَانُوا أَعْظَمَ مِنْكَ شَأْنًا وَأَكْبَرَ مِنْكَ مَقَامًا وَأَكْثَرَ مِنْكَ مَالًا وَرَجَعُوا إِلَى التُّرَابِ وَمَا بَقِيَ مِنْهُمْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَا مِنْ اسْمٍ وَلَا مِنْ رَسْمٍ وَهُمْ حِينئِذٍ عَلَى حَسْرَةٍ عَظِيمٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ أَفْرَطَ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَاتَّبَعَ الشَّهَوَاتِ فِي نَفْسِهِ وَكَانَ فِي سَبْلِ الْبَغْيِ وَالْفَحْشَاءِ لِمَنِ السَّالِكِينَ، وَمِنْهُمْ مَنْ اتَّبَعَ آيَاتِ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ وَحَكَمَ بِالْعَدْلِ لِمَا سَبَقَتْهُ الْهِدَايَةُ مِنَ اللَّهِ وَكَانَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا فِي رَحْمَةِ رَبِّهِمْ لِمَنِ الدَّاخِلِينَ، أَوْصِيكَ وَالَّذِينَ هُمْ كَانُوا أَمْثَالَكَ إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا بِأَحَدٍ كَمَا فَعَلْتُمْ بِنَا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فِي أَنْفُسِكُمْ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الظَّالِمِينَ، خُذُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى قَدْرِ الْكِفَايَةِ وَدَعُوا مَا زَادَ عَلَيْكُمْ ثُمَّ أَنْصِفُوا فِي الْأُمُورِ وَلَا تَعْدِلُوا عَنْ حُكْمِ الْعَدْلِ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْعَادِلِينَ.

أَنْ يَا أَيُّهَا الْمُلُوكُ قَدْ قَضَتْ عِشْرِينَ مِنَ السِّنِينَ وَكُنَّا فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْهَا فِي بَلَاءٍ جَدِيدٍ وَوَرَدَ عَلَيْنَا مَا لَا وَرَدَ عَلَى أَحَدٍ قَبْلَنَا إِنْ أَنْتُمْ مِنَ السَّامِعِينَ، بِحَيْثُ قَتَلْنَا وَسَفَكْنَا دِمَاءَنَا وَأَخَذْنَا أَمْوَالَنَا وَهَتَكُوا حُرْمَتَنَا وَأَنْتُمْ سَمِعْتُمْ أَكْثَرَهَا وَمَا كُنْتُمْ مِنَ الْمَانِعِينَ،

بَعْدَ الَّذِي يَنْبَغِي لَكُمْ بِأَنْ تَمْنَعُوا الظَّالِمَ عَن ظُلْمِهِ وَتَحْكُمُوا بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدْلِ لِيُظْهَرَ عَدَالَتُكُمْ بَيْنَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْدَعَ زِمَامَ الْخَلْقِ بِأَيْدِيكُمْ لِتَحْكُمُوا بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَتَأْخُذُوا حَقَّ الْمَظْلُومِ عَن هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ، وَإِنْ لَنْ تَفْعَلُوا بِمَا أَمَرْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَنْ يُذَكَّرَ أَسْمَاؤُكُمْ عِنْدَهُ بِالْعَدْلِ وَإِنَّ هَذَا لَغَبْنٌ عَظِيمٌ، أَتَأْخُذُونَ حُكْمَ أَنْفُسِكُمْ وَتَدْعُونَ حُكْمَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمُتَعَالَى الْقَادِرِ الْقَدِيرِ، دَعُوا مَا عِنْدَكُمْ وَخُذُوا مَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ ثُمَّ ابْتَغُوا الْفَضْلَ مِنْ عِنْدِهِ وَإِنَّ هَذَا لَسَبِيلٌ مُسْتَقِيمٌ ثُمَّ التَّفْتُوا إِلَيْنَا وَبِمَا مَسْتَنَا الْبِأَسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَلَا تَغْفُلُوا عَنَّا فِي أَقَلِّ مِنْ أَنْ تَمَّ أَحْكُمُوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ أَعْدَائِنَا بِالْعَدْلِ وَإِنَّ هَذَا لَخَيْرٌ مُبِينٌ، كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكُمْ مِنْ قِصَصِنَا وَبِمَا قَضَى عَلَيْنَا لِتَكْشِفُوا عَنَّا السُّوءَ فَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْشِفْ وَمَنْ لَمْ يَشَأْ إِنَّ رَبِّي لَخَيْرٌ نَاصِرٌ وَمُعِينٌ.

أَنْ يَا عَبْدُ ذَكَرِ الْعِبَادِ بِمَا أَلْقَيْنَاكَ وَلَا تَخَفْ مِنْ أَحَدٍ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ، فَسَوْفَ يَرْفَعُ اللَّهُ أَمْرَهُ وَيَعْلُو بُرْهَانُهُ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، فَتَوَكَّلْ فِي كُلِّ الْأُمُورِ عَلَى رَبِّكَ وَتَوَجَّهْ إِلَيْهِ ثُمَّ أَعْرِضْ عَنِ الْمُنْكَرِينَ، فَكَفَّ بِاللَّهِ رَبِّكَ نَاصِراً وَمُعِيناً إِنَّا كَتَبْنَا عَلَى نَفْسِنَا نَصْرَكَ فِي الْمُلْكِ وَارْتِفَاعِ أَمْرِنَا وَلَوْ لَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَيْكَ أَحَدٌ مِنَ السَّلَاطِينِ، ثُمَّ ذَكَرْ حِينَ الَّذِي وَرَدَتْ فِي الْمَدِينَةِ وَظَنُّوا وَكَلَاءُ السُّلْطَانِ بِأَنَّكَ لَنْ تَعْرِفَ أَصُولَهُمْ وَتَكُونُ مِنَ الْجَاهِلِينَ، قُلْ أَيْ وَرَبِّي لَا أَعْلَمُ حَرْفًا إِلَّا مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ بِجُودِهِ وَإِنَّا نَقُرُّ بِذَلِكَ وَنَكُونُ مِنَ الْمُقِرِّينَ، قُلْ إِنْ كَانَ أَصُولُكُمْ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ لَنْ تَتَّبِعَهَا أَبَدًا وَبِذَلِكَ أَمَرْتُ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ وَكَذَلِكَ كُنْتُ مِنْ قَبْلُ وَنَكُونُ مِنْ بَعْدِ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ وَإِنَّ هَذَا لَصِرَاطٌ حَقٌّ مُسْتَقِيمٌ، وَإِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَاتُّوا بِرُهَانِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ لِمَنِ الصَّادِقِينَ، قُلْ إِنَّا أَثْبَتْنَا كُلَّ مَا ظَنُّوا فِيكَ وَعَمَلُوا بِكَ فِي كِتَابِ الَّذِي لَنْ يُغَادِرَ فِيهِ حَرْفٌ مِنْ عَمَلِ الْعَامِلِينَ.

قُلْ يَا أَيُّهَا الْوُكَلَاءُ يَنْبَغِي لَكُمْ بِأَنْ تَتَّبِعُوا أُصُولَ اللَّهِ فِي أَنْفُسِكُمْ وَتَدْعُوا أُصُولَكُمْ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُهْتَدِينَ، وَهَذَا خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا عِنْدَكُمْ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ، وَإِنْ لَنْ تَتَّبِعُوا اللَّهَ فِي أَمْرِهِ لَنْ يُقْبَلَ أَعْمَالُكُمْ عَلَى قَدْرِ نَقِيرٍ وَقَطْمِيرٍ، فَسَوْفَ تَجِدُونَ مَا اكْتَسَبْتُمْ فِي الْحَيَاةِ الْبَاطِلَةِ وَتَجْزُونَ بِمَا عَمِلْتُمْ فِيهَا وَإِنَّ هَذَا لَصِدْقٌ يَقِينٌ، فَكُمْ مِنْ عِبَادِ عَمِلُوا كَمَا عَمِلْتُمْ وَكَانُوا أَعْظَمَ مِنْكُمْ وَرَجَعُوا كُلُّهُمْ إِلَى التُّرَابِ وَقُضِيَ عَلَيْهِمْ مَا قُضِيَ إِنْ أَنْتُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ لَمَنِ الْمُتَفَكِّرِينَ، وَسَتَلْحَقُونَ بِهِمْ وَتَدْخُلُونَ بَيْتَ اللَّهِ لَنْ تَجِدُوا فِيهَا لِأَنْفُسِكُمْ لَا مِنْ نَصِيرٍ وَلَا مِنْ حَمِيمٍ، وَتَسْأَلُونَ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي أَيَّامِكُمْ وَفَرَطْتُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَاسْتَكْبَرْتُمْ عَلَى أَوْلِيَائِهِ بَعْدَ الَّذِي وَرَدُوا عَلَيْكُمْ بِصِدْقٍ مُبِينٍ، وَأَنْتُمْ شَاوَرْتُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَأَخَذْتُمْ حُكْمَ أَنْفُسِكُمْ وَتَرَكْتُمْ حُكْمَ اللَّهِ الْمُهَيَّمِنِ الْقَدِيرِ،

ص. ٣٧٦

قُلْ أَتَأْخُذُونَ أُصُولَكُمْ وَتَضَعُونَ أُصُولَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَإِنَّ هَذَا لَظُلْمٌ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَأَنْفُسِ الْعِبَادِ لَوْ تَكُونَنَّ مِنَ الْعَارِفِينَ، قُلْ إِنْ كَانَ أُصُولُكُمْ عَلَى الْعَدْلِ فَكَيْفَ تَأْخُذُونَ مِنْهَا مَا تَهْوَى بِهِ هَوَاكُمْ وَتَدْعُونَ مَا كَانَ مُخَالِفًا لِأَنْفُسِكُمْ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَكُونَنَّ مِنَ الْحَاكِمِينَ، أَكَانَ مِنْ أُصُولِكُمْ بِأَنْ تَعَذَّبُوا الَّذِي جَاءَكُمْ بِأَمْرِكُمْ وَتَخَذَلُوهُ وَتُوذُوهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بَعْدَ الَّذِي مَا عَصَاكُمْ فِي أَقَلِّ مِنْ أَنْ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلُّ مَنْ سَكَنَ فِي الْعِرَاقِ وَمِنْ وَرَائِهِ كُلُّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٍ، فَانْصِفُوا فِي أَنْفُسِكُمْ يَا أَيُّهَا الْوُكَلَاءُ بَأَيِّ ذَنْبٍ أَطْرَدْتُمُونَا وَبَأَيِّ جُرْمٍ أَخْرَجْتُمُونَا بَعْدَ الَّذِي اسْتَجَرْنَاكُمْ وَمَا أَجْرْتُمُونَا فَوَاللَّهِ هَذَا لَظُلْمٌ عَظِيمٌ الَّذِي لَنْ يُقَاسَ بِظُلْمٍ فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى مَا أَقُولُ شَهِيدًا، هَلْ خَالَفْتُمْ فِي أَمْرِكُمْ أَوْ بِالْوُزَرَاءِ الَّذِينَ كَانُوا أَنْ يَحْكُمُوا فِي الْعِرَاقِ فَاسْأَلُوا عَنْهُمْ لِتَكُونَنَّ عَلَى بَصِيرَةٍ فِينَا وَتَكُونَنَّ مِنَ الْعَالِمِينَ، هَلْ دَخَلَ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ بِشِكَايَةٍ مِنَّا أَوْ سَمِعَ مِنَّا أَحَدٌ مِنْهُمْ غَيْرَ مَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ فَاتُوا بِهِ لِنُصَدِّقْكُمْ فِي أَعْمَالِكُمْ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُذْعَنِينَ، وَإِنْ كُنْتُمْ أَنْ تَعْمَلُوا بِنَا بِأُصُولِكُمْ فَيَنْبَغِي لَكُمْ بِأَنْ تُوَقِّرُونَا وَتُعَزِّرُوا الَّذِي سَمِعَ أَمْرَكُمْ وَأَتَّبَعَ مَا ظَهَرَ مِنْ

عِنْدِكُمْ ثُمَّ تَوَدُّوا دِيُونََ الَّتِي تَدِينَنَا بِهَا فِي الْعِرَاقِ وَصَرَفْنَا فِي هَذَا السَّبِيلِ ثُمَّ اسْتَمِعُوا مِنَّا مَطَالِبَنَا وَكُلَّ مَا وَرَدَ عَلَيْنَا وَتَحْكُمُونَ بِالْعَدْلِ كَمَا تَحْكُمُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَلَنْ تَرْضَوْا لَنَا مَا لَا تَرْضَوْنَهُ لَكُمْ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُحْسِنِينَ، فَوَاللَّهِ مَا عَامَلْتُمْ بِنَا لَا بِأُصُولِكُمْ وَلَا بِأُصُولِ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ بَلْ بِمَا سَوَّيْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَهَوَاكُمُ يَا مَلَائِمَ الْمُعْرِضِينَ وَالْمُسْتَكْبِرِينَ.

أَنْ يَا طَيْرَ الْقُدْسِ طِرْ فِي فِضَاءِ الْإِنْسِ ثُمَّ ذَكِّرِ الْعِبَادَ بِمَا أُرِينَاكَ فِي لُجَجِ الْبَقَاءِ وَرَاءَ جَبَلِ الْعِزِّ وَلَا تَخَفْ مِنْ أَحَدٍ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ، إِنَّا نَحْرُسُكَ عَنِ الَّذِينَ هُمْ ظَلْمُوكَ مِنْ دُونِ بَيْنَةٍ مِنَ اللَّهِ وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ، قُلْ تَاللَّهِ يَا مَلَائِمَ الْغَفْلَاءِ مَا جِئْنَاكُمْ لِنُفْسِدَ فِي أَرْضِكُمْ وَنَكُونَ فِيهَا لِمَنِ الْمُفْسِدِينَ، بَلْ جِئْنَاكُمْ لِنَتَّبِعَ أَمْرَ السُّلْطَانِ وَنَرْفَعَ أَمْرَكُمْ وَنَعْلَمَكُمْ الْحِكْمَةَ وَنُذَكِّرْكُمْ فِي مَا نَسِيتُمْ بِقَوْلِهِ الْحَقِّ فَذَكِّرْ إِنْ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ،<sup>1</sup> وَأَنْتُمْ مَا سَمِعْتُمْ نِعْمَاتِ الرُّوحِ وَسَمِعْتُمْ غَيْرَ مَسْمُوعٍ عَنِ أَعْدَائِنَا الَّذِينَ لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بِمَا يُؤَيِّدُهُمْ هَوَاهُمْ وَزَيْنَ الشَّيْطَانِ لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ وَكَانُوا مِنَ الْمُفْتَرِينَ، أَمَا سَمِعْتُمْ مَا نُزِّلَ فِي كِتَابِ عِزِّ مُبِينٍ فَإِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِيٍّ فَتَبَيَّنُوا<sup>2</sup> فَلِمَ نَبَذْتُمْ حُكْمَ اللَّهِ وَرَاءَكُمْ وَأَتَّبَعْتُمْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ، وَسَمِعْنَا بِأَنَّ مِنَ الْمُفْتَرِينَ مَنْ قَالَ بِأَنَّ هَذَا الْعَبْدَ كَانَ أَنْ يَأْكُلَ الرَّبُّوا فِي الْعِرَاقِ

ص. ٣٧٧

وَيَجْمَعُ الزَّخَارِفَ لِنَفْسِهِ قُلْ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ فِي مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَتَفْتَرُونَ عَلَى الْعِبَادِ وَتَتَّظُنُونَ ظَنَّ الشَّيَاطِينِ، وَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ بَعْدَ الَّذِي أَنْهَى اللَّهُ عَنْهُ عِبَادَهُ فِي كِتَابِ قُدْسٍ حَفِيفٍ الَّذِي نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَجَعَلَهُ حُجَّةً بَاقِيَةً مِنْ عِنْدِهِ وَهُدًى وَذِكْرًا لِلْعَالَمِينَ، وَهَذِهِ وَاحِدَةٌ مِنَ الْمَسَائِلِ الَّتِي خَالَفْنَا فِيهَا عُلَمَاءَ الْعَجَمِ وَنَهَيْنَا الْعِبَادَ عَنْ ذَلِكَ بِحُكْمِ الْكِتَابِ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى مَا

175 - ١ - قرآن كريم، سورة الذّٰرِيَتِ ٥٥:٥١

176 - ٢ - قرآن كريم، سورة الحجرت ٦:٤٩

أَقُولُ شَهِيدٌ، وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ۗ <sup>٧٧</sup> وَلَكِنْ نُلْقِي عَلَيْكُمْ الْحَقَّ لِتَطَّلِعُوا بِهِ وَتَكُونُونَ فِيهَا لِمَنِ الْمُتَّقِينَ، إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَسْمَعُوا أَقْوَالَ الَّذِينَ تَجِدُونَ مِنْهُمْ رَوَائِحَ الْغُلِّ وَالنَّفَاقِ وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَى هَؤُلَاءِ وَكُونُوا مِنَ الزَّاهِدِينَ، فَاعْلَمُوا بِأَنَّ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا وَزُخْرُفَهَا سِيفَنِي وَيَبْقَى الْمَلِكُ اللَّهُ الْمَلِكُ الْمُهِمِّنُ الْعَزِيزُ الْقَدِيرُ، سَتَمَضِي أَيَّامُكُمْ وَكُلُّ مَا أَنْتُمْ تَشْتَغِلُونَ بِهِ وَبِهِ تَفْتَخِرُونَ عَلَى النَّاسِ وَيَحْضُرُكُمْ مَلَائِكَةٌ الْأَمْرِ عَلَى مَقَرٍّ الَّذِي تَرْجُفُ فِيهِ أَرْكَانُ الْخَلَائِقِ وَتَقْشَعِرُ فِيهِ جُلُودُ الظَّالِمِينَ، وَتَسْأَلُونَ عَمَّا اكْتَسَبْتُمْ فِي الْحَيَاةِ الْبَاطِلَةَ وَتُجْزَوْنَ بِمَا فَعَلْتُمْ وَهَذَا مِنْ يَوْمِ الَّذِي يَأْتِيكُمْ وَالسَّاعَةُ الَّتِي لَا مَرَدَّ لَهَا وَشَهِدَ بِذَلِكَ لِسَانُ صِدْقٍ عَلِيمٍ.

أَنْ يَا مَلَأَ الْمَدِينَةَ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَلَا تَتَّبِعُوا الشَّيْطَانَ ثُمَّ اتَّبِعُوا الْحَقَّ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الْقَلِيلِ، سَتَمَضِي أَيَّامُكُمْ كَمَا مَضَتْ عَلَى الَّذِينَ هُمْ كَانُوا قَبْلَكُمْ وَتَرْجِعُونَ عَلَى التُّرَابِ كَمَا رَجَعُوا إِلَيْهِ آبَاؤُكُمْ وَكَانُوا مِنَ الرَّاجِعِينَ، ثُمَّ اعْلَمُوا بِأَنَّ مَا نَخَافُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا اللَّهَ وَحَدَهُ وَمَا تَوَكَّلِي إِلَّا عَلَيْهِ وَمَا اعْتَصَمِي إِلَّا بِهِ وَمَا نُرِيدُ إِلَّا مَا أَرَادَ لَنَا وَإِنَّ هَذَا لَهُوَ الْمُرَادُ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ، إِنِّي أَنْفَقْتُ رُوحِي وَجَسَدِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، مَنْ عَرَفَ اللَّهَ لَنْ يَعْرِفَ دُونَهُ وَمَنْ خَافَ اللَّهَ لَنْ يَخَافَ سِوَاهُ وَلَوْ يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ كُلُّ مَنْ فِي الْأَرْضِ أَجْمَعِينَ، وَمَا تَقُولُ إِلَّا بِمَا أَمَرْتُ وَمَا تَتَّبِعُ إِلَّا الْحَقَّ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ وَإِنَّهُ يَجْزِي الصَّادِقِينَ، ثُمَّ اذْكُرْ يَا عَبْدُ مَا رَأَيْتَ فِي الْمَدِينَةِ حِينَ وَرُودِكَ لِيَبْقَى ذِكْرُهَا فِي الْأَرْضِ وَيَكُونَ ذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ، فَلَمَّا وَرَدْنَا الْمَدِينَةَ وَجَدْنَا رُؤْسَاءَهَا كَالْأَطْفَالِ الَّذِينَ يَجْتَمِعُونَ عَلَى الطِّينِ لِيَلْعَبُوا بِهِ وَمَا وَجَدْنَا مِنْهُمْ مَنْ بَالِغٍ لِنُعَلِّمَهُ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ وَنُلْقَى عَلَيْهِ مِنْ كَلِمَاتِ حِكْمَةٍ مَنِيعٍ، وَلِذَا بَكَيْنَا عَلَيْهِمْ بَعْيُونَ السَّرِّ لَارْتِكَابِهِمْ بِمَا نَهَوْا عَنْهُ وَإِغْفَالِهِمْ عَمَّا خَلَقُوا لَهُ وَهَذَا مَا أَشْهَدَنَاهُ فِي الْمَدِينَةِ وَاثْبَتْنَاهُ فِي الْكِتَابِ لِيَكُونَ تَذَكُّرًا لَهُمْ وَذِكْرًا لِلآخِرِينَ، قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الدُّنْيَا وَزُخْرُفَهَا يَنْبَغِي لَكُمْ بِأَنْ تَطْلُبُوهَا فِي الْأَيَّامِ الَّتِي

كُنْتُمْ فِي بَطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَأَنَّ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ فِي كُلِّ آنٍ تَقَرَّبْتُمْ إِلَى الدُّنْيَا وَتَبَعَّدْتُمْ عَنْهَا إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الْعَاقِلِينَ.

ص. ٣٧٨

فَلَمَّا وُلِدْتُمْ وَبَلَغَ أَشُدَّكُمْ إِذَا تَبَعَّدْتُمْ عَنِ الدُّنْيَا وَتَقَرَّبْتُمْ إِلَى التُّرَابِ فَكَيْفَ تَحْرِصُونَ فِي جَمْعِ الزَّخَارِفِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ بَعْدَ الَّذِي قَاتَ الْوَقْتَ عَنْكُمْ وَمَضَتِ الْفُرْصَةُ فَتَنَبَّهُوا يَا مَلَأَ الْغَافِلِينَ، اسْمَعُوا مَا يَنْصَحُكُمْ بِهِ هَذَا الْعَبْدُ لَوَجْهِ اللَّهِ وَمَا يُرِيدُ مِنْكُمْ مِنْ شَيْءٍ وَرَضِيَ بِمَا قَضَى اللَّهُ لَهُ وَيَكُونُ مِنَ الرَّاضِينَ، يَا قَوْمُ قَدْ مَضَتْ مِنْ أَيَّامِكُمْ أَكْثَرُهَا وَمَا بَقِيَ إِلَّا أَيَّامٌ مَعْدُودَةٌ إِذَا دَعَا مَا أَخَذْتُمْ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ ثُمَّ خُذُوا أَحْكَامَ اللَّهِ بِقُوَّةٍ لَعَلَّ تَصْلُونَ إِلَيَّ مَا أَرَادَ اللَّهُ لَكُمْ وَتَكُونُونَ مِنَ الرَّاشِدِينَ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا أُوتِيتُمْ مِنْ زِينَةِ الْأَرْضِ وَلَا تَعْتَمِدُوا عَلَيْهَا فَاعْتَمِدُوا بِذِكْرِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَسَوْفَ يُفْنِي اللَّهُ مَا عِنْدَكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَنْسُوا عَهْدَ اللَّهِ فِي أَنْفُسِكُمْ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُحْتَجِبِينَ، إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَسْتَكْبِرُوا عَلَى اللَّهِ وَأَحْبَابِهِ ثُمَّ اخْفِضُوا جَنَاحَكُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَتَشْهَدُ قُلُوبُهُمْ بِوَحْدَانِيَّتِهِ وَالسُّنَّتَهُمْ بِفِرْدَانِيَّتِهِ وَلَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ كَذَلِكَ نَنْصَحُكُمْ بِالْعَدْلِ وَنَذَكِّرُكُمْ بِالْحَقِّ لَعَلَّ تَكُونُونَ مِنَ الْمُتَذَكِّرِينَ، وَلَا تَحْمِلُوا عَلَى النَّاسِ مَا لَا تَحْمِلُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَلَنْ تَرْضَوْا لِأَحَدٍ مَا لَا تَرْضَوْنَهُ لَكُمْ وَهَذَا خَيْرُ النَّصْحِ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ السَّامِعِينَ، ثُمَّ احْتَرِمُوا الْعُلَمَاءَ بَيْنَكُمْ الَّذِينَ يَفْعَلُونَ مَا عَلِمُوا وَيَتَّبِعُونَ حُدُودَ اللَّهِ وَيَحْكُمُونَ بِمَا حَكَمَ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ فَاعْلَمُوا بِأَنَّهُمْ سُرُجُ الْهُدَايَةِ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، إِنَّ الَّذِينَ لَنْ تَجِدُوا لِلْعُلَمَاءِ بَيْنَهُمْ مِنْ شَأْنٍ وَلَا مِنْ قَدْرِ أَوْلِيكَ غَيْرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ قُلْ فَارْتَقِبُوا حَتَّى يَغَيِّرَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ لَا يَعْزُبُ عَنْ عِلْمِهِ مِنْ شَيْءٍ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا فَعَلْتُمْ أَوْ تَفْعَلُونَ وَلَا بِمَا وَرَدَتْ عَلَيْنَا لَأَنَّ بِذَلِكَ لَنْ يَزِدَادَ شَأْنَكُمْ لَوْ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ فِي أَعْمَالِكُمْ بِعَيْنِ الْيَقِينِ، وَكَذَلِكَ لَنْ يَنْقُصَ عَنَّا مِنْ شَيْءٍ بَلْ يَزِيدُ اللَّهُ أَجْرَنَا بِمَا صَبَرْنَا فِي الْبَلَايَا وَإِنَّهُ يَزِيدُ أَجْرَ الصَّابِرِينَ، فَاعْلَمُوا بِأَنَّ الْبَلَايَا وَالْمِحْنَ لَمْ يَزَلْ كَانَتْ مُوَكَّلَةً

لأَصْفِيَاءِ اللَّهِ وَأَحِبَّائِهِ ثُمَّ لِعِبَادِهِ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ لَا تَلْهِيهِمُ التِّجَارَةُ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَلَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ  
وَهُمْ بِأَمْرِهِ لِمَنِ الْعَامِلِينَ، كَذَلِكَ جَرَتْ سُنَّةُ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ وَيَجْرِي مِنْ بَعْدِ فَطُوبَى لِلصَّابِرِينَ الَّذِينَ يَصْبِرُونَ  
فِي الْبِأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَلَنْ يَجْزِعُوا مِنْ شَيْءٍ وَكَانُوا عَلَى مَنَهِجِ الصَّبْرِ لِمَنِ السَّالِكِينَ، وَلَيْسَ مَا وَرَدَ عَلَيْنَا  
أَوَّلَ قَارُورَةٍ كُسِرَتْ فِي الْإِسْلَامِ وَلَيْسَ هَذَا أَوَّلَ مَا مَكْرُوا بِهِ عَلَى أَحِبَّاءِ اللَّهِ هَؤُلَاءِ الْمَاكِرِينَ، وَوَرَدَ عَلَيْنَا  
بِمِثْلِ مَا وَرَدَ عَلَى الْحُسَيْنِ مِنْ قَبْلُ إِذْ جَاءَهُ الْمُرْسَلُونَ مِنْ لَدَى الْمَاكِرِينَ الَّذِينَ كَانُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْغِلُّ  
وَالْبَغْضَاءُ وَطَلَبُوهُ عَنِ الْمَدِينَةِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِأَهْلِهِ قَامُوا عَلَيْهِ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِلَى أَنْ قَتَلُوهُ وَقَتَلُوا أَوْلَادَهُ  
وَإِخْوَتَهُ وَأَسَارُوا أَهْلَهُ وَكَذَلِكَ قُضِيَ مِنْ قَبْلُ وَاللَّهُ عَلَى مَا أَقُولُ شَهِيدٌ، وَمَا بَقِيَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ لَا مِنْ صَغِيرٍ  
وَلَا مِنْ كَبِيرٍ إِلَّا الَّذِي سُمِّيَ بِعَلِيِّ الْأَوْسَطِ وَلَقَّبَ بِزَيْنِ الْعَابِدِينَ،

ص. ٣٧٩

فَانظُرُوا يَا مَلَأَ الْغُفْلَاءِ كَيْفَ اشْتَعَلَتْ نَارُ مَحَبَّةِ اللَّهِ فِي صَدْرِ الْحُسَيْنِ مِنْ قَبْلُ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُتَفَرِّسِينَ،  
وَزَادَتْ هَذِهِ النَّارُ إِلَى أَنْ أَخَذَ الشَّوْقُ وَالْإِشْتِيَاقُ عَنْهُ زِمَامَ الْأَصْطِبَارِ وَأَخَذَهُ جَذْبُ الْجَبَّارِ وَبَلَّغَهُ إِلَى مَقَامِ  
الَّذِي أَنْفَقَ رُوحَهُ وَنَفْسَهُ وَكُلَّ مَا لَهُ وَمَعَهُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فَوَاللَّهِ هَذَا الْمَقَامُ عِنْدَهُ لِأَحْلَى عَنْ مُلْكِ  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، لِأَنَّ الْعَاشِقَ لَنْ يُرِيدَ إِلَّا مَعشُوقَهُ وَكَذَلِكَ الطَّالِبُ مَطْلُوبَهُ وَالْحَبِيبُ مَحْبُوبَهُ  
وَإِشْتِيَاقُهُمْ إِلَى اللَّقَاءِ كَاشْتِيَاقِ الْجَسَدِ إِلَى الرُّوحِ بَلْ أَزِيدُ مِنْ ذَلِكَ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ، قُلْ حِينَئِذٍ  
اشْتَعَلَتْ النَّارُ فِي صَدْرِي وَيُرِيدُ أَنْ يَفِدِي هَذَا الْحُسَيْنِ نَفْسَهُ كَمَا فَدَى الْحُسَيْنُ رَجَاءً لِهَذَا الْمَقَامِ الْمُتَعَالَى  
الْعَظِيمِ، وَهَذَا مَقَامُ فَنَاءِ الْعَبْدِ عَنْ نَفْسِهِ وَبَقَائِهِ بِاللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ، وَإِنِّي لَوْ أَلْقَى عَلَيْكُمْ مِنْ أَسْرَارِ  
الَّتِي أودَعَهَا اللَّهُ فِي هَذَا الْمَقَامِ لَتَفْدُونَ أَنْفُسَكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَتَنْقَطِعُونَ عَنْ أَمْوَالِكُمْ وَكُلِّ مَا عِنْدَكُمْ  
لِتَصِلُوا إِلَى هَذَا الْمَقَامِ الْأَعَزِّ الْكَرِيمِ، وَلَكِنْ ضَرَبَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَكِنَّةً وَعَلَى أَبْصَارِكُمْ غِشَاوَةً لئَلَّا  
تَعْرِفُونَ أَسْرَارَ اللَّهِ وَلَا تَكُونَنَّ بِهَا لِمَنِ الْمُطَّلَعِينَ، قُلْ إِنْ إِشْتِيَاقَ الْمُخْلِصِينَ إِلَى جِوَارِ اللَّهِ كَاشْتِيَاقِ الرَّضِيعِ

إِلَى تَدْيِ أُمِّهِ بَلْ أَزِيدُ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ، أَوْ كَاشْتِيَاقِ الظَّمَانِ إِلَى فِرَاتِ الْعِنَايَةِ أَوْ الْعَاصِيِ إِلَى الْغُفْرَانِ  
كَذَلِكَ نَبِّينُ لَكُمْ أَسْرَارَ الْأَمْرِ وَنُلْقِي عَلَيْكُمْ مَا يُغْنِيكُمْ عَمَّا اشْتَعَلْتُمْ بِهِ لَعَلَّ أَنْتُمْ إِلَى شَطْرِ الْقُدْسِ فِي هَذَا  
الرِّضْوَانِ لِتَكُونَنَّ مِنَ الدَّاخِلِينَ، فَوَاللَّهِ مَنْ دَخَلَ فِيهِ لَنْ يَخْرُجَ عَنْهُ وَمَنْ التَفَتَ إِلَيْهِ لَنْ يُحَوَّلَ الْوَجْهَ عَنْ  
تَلْقَائِهِ وَلَوْ يَضْرِبُ بِسُيُوفِ الْمُنْكَرِينَ وَالْمُشْرِكِينَ، كَذَلِكَ أَلْقَيْنَا عَلَيْكُمْ مَا قُضِيَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَنَسَّئِلُ اللَّهَ  
بِأَنْ يَقْضِيَ عَلَيْنَا كَمَا قُضِيَ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَجَوَادٌ كَرِيمٌ، تَاللَّهِ هَبَّتْ مِنْ فِعْلِهِ رَوَايِحُ الْقُدْسِ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَتَمَّتْ  
حُجَّةُ اللَّهِ وَظَهَرَ بُرْهَانُهُ عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، وَبَعَثَ اللَّهُ بَعْدَهُ قَوْمًا أَخَذُوا ثَارَهُ وَقَتَلُوا أَعْدَاءَهُ وَبَكُوا عَلَيْهِ  
فِي كُلِّ بُكُورٍ وَأَصِيلٍ، قُلْ إِنْ اللَّهُ قَدَّرَ فِي الْكِتَابِ بِأَنْ يَأْخُذَ الظَّالِمِينَ بِظُلْمِهِمْ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْمُفْسِدِينَ،  
فَاعْلَمُوا بِأَنْ لِمِثْلِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ بِنَفْسِهَا أَثَرًا فِي الْمَلِكِ وَلَنْ يَعْرِفَهُ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ فَتَحَ اللَّهُ عَيْنَهُ وَكَشَفَ  
السُّبْحَاتِ عَنْ قَلْبِهِ وَجَعَلَهُ مِنَ الْمُهْتَدِينَ، فَسَوْفَ يُظْهِرُ اللَّهُ قَوْمًا يَذْكُرُونَ آيَامَنَا وَكُلَّ مَا وَرَدَ عَلَيْنَا وَيَطْلُبُونَ  
حَقَّنَا عَنِ الَّذِينَ هُمْ ظَلَمُونَا بِغَيْرِ جُرْمٍ وَلَا ذَنْبٍ مُبِينٍ وَمِنْ وَرَائِهِمْ كَانَ اللَّهُ قَائِمًا عَلَيْهِمْ وَيَشْهَدُ مَا فَعَلُوا  
وَيَأْخُذُهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَإِنَّهُ أَشَدُّ الْمُنْتَقِمِينَ، وَكَذَلِكَ قَصَصْنَا لَكُمْ مِنْ قِصَصِ الْحَقِّ وَالْقَيْنَاكُمْ مَا قُضِيَ اللَّهُ مِنْ  
قَبْلِ لَعَلَّ تَتُوبُونَ إِلَيْهِ فِي أَنْفُسِكُمْ وَتَرْجِعُونَ إِلَيْهِ وَتَكُونَنَّ مِنَ الرَّاجِعِينَ، وَتَتَنَبَّهُونَ فِي أَفْعَالِكُمْ وَتَسْتَيْقِظُونَ  
عَنْ نَوْمِكُمْ وَغَفَلَتِكُمْ وَتَدَارِكُونَ مَا فَاتَ عَنْكُمْ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُحْسِنِينَ، فَمَنْ شَاءَ فَلْيَقْبَلْ قَوْلِي وَمَنْ شَاءَ  
فَلْيَعْرِضْ وَمَا عَلَى إِلَّا بِأَنْ أَذْكُرْكُمْ فِيمَا فَرَطْتُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ لَعَلَّ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَذَكِّرِينَ، إِذَا فَاسْمَعُوا قَوْلِي  
ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى اللَّهِ وَتُوبُوا إِلَيْهِ لِيَرْحَمَكُمُ اللَّهُ بِفَضْلِهِ وَيَغْفِرَ خَطَايَاكُمْ وَيَعْفُو جَرِيرَاتِكُمْ وَإِنَّهُ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ  
غَضَبَهُ وَأَحَاطَ فَضْلُهُ كُلَّ مَنْ دَخَلَ فِي قُمْصِ الْوُجُودِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ.

ص. ٣٨٠

يَا مَلَأَ الْوُكُلَاءِ أَظَنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ بِأَنْ جِئْنَاكُمْ لِنَأْخُذَ مَا عِنْدَكُمْ مِنْ زَخَارِفِ الدُّنْيَا وَمَتَاعِهَا لَا فَوَآئِدِي  
نَفْسِي بِيَدِهِ بَلْ لَتَعْلَمُوا بِأَنْ مَا نَخَالَفُ السُّلْطَانَ فِي أَمْرِهِ وَمَا نَكُونُ مِنَ الْعَاصِينَ، فَاعْلَمُوا وَأَيَقِنُوا بِأَنْ كُلَّ

خَزَائِنِ الْأَرْضِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَمَا كَانَ عَلَيْهَا مِنْ جَوَاهِرٍ عَزِيزٍ ثَمِينٍ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ اللَّهِ وَأَوْلِيَّائِهِ وَأَحِبَّائِهِ إِلَّا كَكَفِّ مِنَ الطَّيْنِ، لِأَنَّ كُلَّ مَا عَلَيْهَا سَيَفَنِي وَيَبْقَى الْمَلِكُ اللَّهُ الْمُقْتَدِرِ الْجَمِيلِ، وَمَا يَفْنَى لَنْ يَنْفَعَنَا وَلَا إِيَّاكُمْ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُتَفَكِّرِينَ، فَوَاللَّهِ مَا نَكَذِبُ فِي الْقَوْلِ وَمَا نَتَكَلَّمُ إِلَّا بِمَا أَمَرْتُ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ هَذَا الْكِتَابُ بِنَفْسِهِ إِنْ أَنْتُمْ بِمَا ذُكِرَ فِيهِ لِمَنِ الْمُتَذَكِّرِينَ، وَأَنْتُمْ لَا تَتَّبِعُوا هَوَاكُمْ وَلَا بِمَا أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أَنْفُسِكُمْ فَاتَّبِعُوا أَمْرَ اللَّهِ فِي ظَاهِرِكُمْ وَبَاطِنِكُمْ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ، هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ عَنْ كُلِّ مَا اجْتَمَعَتْهُ فِي بِيوتِكُمْ وَتَطَلَّبُونَهُ فِي كُلِّ بُكُورٍ وَعَشِيٍّ، سَتَفَنِي الدُّنْيَا وَمَا أَنْتُمْ بِهِ تُسْرُونَ فِي قُلُوبِكُمْ وَتَفْتَخِرُونَ بِهِ بَيْنَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، طَهَّرُوا مِرَاةَ قُلُوبِكُمْ عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لِتَنْطَبِعَ فِيهَا أَنْوَارُ تَجَلَّى اللَّهُ وَهَذَا مَا يُغْنِيكُمْ عَمَّا سِوَى اللَّهِ وَيُدْخِلُكُمْ فِي رِضَى اللَّهِ الْكَرِيمِ الْعَالِمِ الْحَكِيمِ، وَقَدْ أَلْقَيْنَاكُمْ مَا يَنْفَعُكُمْ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا وَيَهْدِيكُمْ سَبِيلَ النِّجَاةِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُقْبِلِينَ.

أَنْ يَا أَيُّهَا السُّلْطَانُ اسْمَعْ قَوْلَ مَنْ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَلَا يُرِيدُ مِنْكَ جَزَاءً عَمَّا أَعْطَاكَ اللَّهُ وَكَانَ عَلَى قِسْطَاسٍ حَقٍّ مُسْتَقِيمٍ، وَيَدْعُوكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَيَهْدِيكَ سَبِيلَ الرُّشْدِ وَالْفَلَاحِ لِتَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ، إِيَّاكَ يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ لَا تَجْمَعُ فِي حَوْلِكَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْوُكَلَاءِ الَّذِينَ لَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا هَوَاهُمْ وَنَبَذُوا أَمَانَاتِهِمْ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَكَانُوا عَلَى خِيَانَةٍ مُبِينٍ، فَأَحْسِنْ عَلَى الْعِبَادِ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ لَكَ وَلَا تَدْعِ النَّاسَ وَأُمُورَهُمْ بَيْنَ يَدَيْ هَؤُلَاءِ، اتَّقِ اللَّهَ وَكُنْ مِنَ الْمُتَّقِينَ، فَاجْتَمِعْ مِنَ الْوُكَلَاءِ الَّذِينَ تَجِدُ مِنْهُمْ رَوَاحِجَ الْإِيمَانِ وَالْعَدْلِ ثُمَّ شَاوِرْهُمْ فِي الْأُمُورِ وَخُذْ أَحْسَنَهَا وَكُنْ مِنَ الْمُحْسِنِينَ، فَاعْلَمْ وَأَيُّقِنْ بَأَنَّ الَّذِي لَنْ تَجِدَ عِنْدَهُ الدِّيَانَةَ لَمْ تَكُنْ عِنْدَهُ الْأَمَانَةَ وَالصِّدْقُ وَإِنَّ هَذَا لِحَقٌّ يَقِينٌ، وَمَنْ خَانَ اللَّهَ يَخَانَ السُّلْطَانَ وَلَنْ يَحْتَرِزَ عَنْ شَيْءٍ وَلَنْ يَنْتَقِي فِي أُمُورِ النَّاسِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُتَّقِينَ، إِيَّاكَ أَنْ لَا تَدْعَ زِمَامَ الْأُمُورِ عَنْ كَفِّكَ وَلَا تَطْمِئِنَّ بِهِمْ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ، وَإِنَّ الَّذِينَ تَجِدُ قُلُوبَهُمْ إِلَى غَيْرِكَ فَاحْتَرِزْ عَنْهُمْ وَلَا تَأْمَنْهُمْ عَلَى أَمْرِكَ وَأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ، وَلَا تَجْعَلِ الذُّبَّ رَاعِيَ أَعْنَامِ اللَّهِ وَلَا تَدْعَ مُحِبِّيهِ تَحْتَ أَيْدِي الْمُبْغِضِينَ، إِنَّ الَّذِينَ يَخَانُونَ اللَّهَ فِي أَمْرِهِ لَنْ تَطْمَعَ مِنْهُمْ الْأَمَانَةَ وَلَا الدِّيَانَةَ وَتَجَنَّبْ عَنْهُمْ وَكُنْ فِي حِفْظِ عَظِيمٍ،

لثَلَا يَرِدُ عَلَيْكَ مَكْرَهُمْ وَضُرُّهُمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ ثُمَّ أَقْبِلْ إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ، مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ يَحْرُسُهُ عَنْ كُلِّ مَا يَضُرُّهُ وَعَنْ شَرِّ كُلِّ مَكَارٍ لَيْثِيمٍ، وَإِنَّكَ لَوْ تَسْمَعُ قَوْلِي وَتَسْتَنْصِحُ بِنُصْحِي يَرْفَعَكَ اللَّهُ إِلَى مَقَامٍ الَّذِي يَنْقَطِعُ عَنْكَ أَيْدِي كُلِّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ أَجْمَعِينَ، أَنْ يَا مَلِكُ اتَّبِعْ سُنْنَ اللَّهِ فِي نَفْسِكَ وَبَارِكَانَكَ وَلَا تَتَّبِعْ سُنْنَ الظَّالِمِينَ، خُذْ زِمَامَ أَمْرِكَ فِي كَفِّكَ وَقَبْضَةَ اقْتِدَارِكَ ثُمَّ اسْتَفْسِرْ عَنْ كُلِّ الْأُمُورِ بِنَفْسِكَ وَلَا تَغْفَلْ عَنْ شَيْءٍ وَإِنَّ فِي ذَلِكَ لَخَيْرٌ عَظِيمٌ، أَنْ اشْكُرْ اللَّهَ رَبَّكَ بِمَا اصْطَفَاكَ بَيْنَ بَرِيَّتِهِ وَجَعَلَكَ سُلْطَانًا لِلْمُسْلِمِينَ، وَيَنْبَغِي لَكَ بَأَنَّ تَعْرِفَ قَدْرَ مَا وَهَبَكَ اللَّهُ مِنْ بَدَائِعِ جُودِهِ وَإِحْسَانِهِ وَتَشْكُرَهُ فِي كُلِّ حِينٍ، وَشَكَرُكَ رَبَّكَ هُوَ حُبُّكَ أَحْبَاءَهُ وَحَفْظُكَ عِبَادَهُ وَصِيَانَتَهُمْ عَنْ هَوْلَاءِ الْخَائِنِينَ، لثَلَا يَظْلِمُهُمْ أَحَدٌ ثُمَّ إِجْرَاءُ حُكْمِ اللَّهِ بَيْنَهُمْ لِتَكُونَ فِي شَرْعِ اللَّهِ لِمَنْ الرَّاسِخِينَ، وَإِنَّكَ لَوْ تَجْرِي أَنْهَارَ الْعَدْلِ بَيْنَ رَعِيَّتِكَ لَيَنْصُرُكَ اللَّهُ بِجُنُودِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَيُؤَيِّدُكَ عَلَى أَمْرِكَ وَإِنَّهُ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَمْرُ وَالْخَلْقُ وَإِنْ إِلَيْهِ يَرْجِعُ عَمَلُ الْمُخْلِصِينَ، وَلَا تَطْمَئِنَّ بِخِزَانَتِكَ فَاطْمَئِنَّ بِفَضْلِ اللَّهِ رَبِّكَ ثُمَّ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي أُمُورِكَ وَكُنْ مِنَ الْمُتَوَكِّلِينَ، فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ ثُمَّ اسْتَغْنِ مِنْ غَنَائِهِ وَعِنْدَهُ خِزَانُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعْطِي مَنْ يَشَاءُ وَيَمْنَعُ عَمَّنْ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ، كُلُّ فُقْرَاءٍ لَدَى بَابِ رَحْمَتِهِ وَضَعْفَاءٍ لَدَى ظُهُورِ سُلْطَانِهِ وَكُلُّ مَنْ جُودِهِ لِمَنْ السَّائِلِينَ، وَلَا تُفَرِّطْ فِي الْأُمُورِ فَاعْمَلْ بَيْنَ خِدَامِكَ بِالْعَدْلِ ثُمَّ أَنْفِقْ عَلَيْهِمْ عَلَى قَدْرِ مَا يَحْتَاجُونَ بِهِ لَا عَلَى قَدْرِ الَّذِي يَكْنِزُونَهُ وَيَجْعَلُونَهُ زِينَةً لَأَنْفُسِهِمْ وَبُيُوتِهِمْ وَيَصْرِفُونَهُ فِي أُمُورِ الَّتِي لَنْ يَحْتَاجُوا بِهَا وَيَكُونُونَ مِنَ الْمُسْرِفِينَ، فَاعْدِلْ بَيْنَهُمْ عَلَى الْخَطِّ الاسْتِوَاءِ بِحَيْثُ لَنْ يَحْتَاجَ بَعْضُهُمْ وَلَنْ يَكْنِزَ بَعْضُهُمْ وَإِنَّ هَذَا لَعَدْلٌ مُبِينٌ، وَلَا تَجْعَلِ الْأَعْزَةَ تَحْتَ أَيْدِي الْأَذَلَّةِ وَلَا تُسَلِّطِ الْأَدْنَى عَلَى الْأَعْلَى كَمَا شَهِدْنَا فِي الْمَدِينَةِ وَكُنَّا مِنَ الشَّاهِدِينَ، وَإِنَّا لَمَّا وَرَدْنَا الْمَدِينَةَ وَجَدْنَا بَعْضَهُمْ فِي سَعَةِ وَغَنَاءٍ عَظِيمٍ وَبَعْضَهُمْ فِي ذَلَّةٍ وَفَقْرٍ مُبِينٍ، وَهَذَا لَا يَنْبَغِي لِسُلْطَنَتِكَ وَلَا يَلِيقُ لِشَانِكَ اسْمَعُ نُصْحِي ثُمَّ اْعْدِلْ بَيْنَ الْخَلْقِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ اسْمَكَ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ، إِيَّاكَ أَنْ لَا تُعَمِّرَ هَوْلَاءَ الْوُكَلَاءِ وَلَا تُخَرِّبَ

الرَّعِيَّةَ اتَّقِ مِنْ ضَجِيحِ الْفُقَرَاءِ وَالْأَبْرَارِ فِي الْأَسْحَارِ وَكُنْ لَهُمْ كَسُلْطَانَ شَفِيقٍ، لِأَنَّهُمْ كَنَزَكَ فِي الْأَرْضِ  
فَيَنْبَغِي لِحَضْرَتِكَ بَأَنَّ تَحْفَظَ كَنَزَكَ مِنْ أَيْدِي هَؤُلَاءِ السَّارِقِينَ، ثُمَّ تَجَسَّسْ مِنْ أُمُورِهِمْ وَأَحْوَالِهِمْ فِي  
كُلِّ حَوْلٍ بَلْ فِي كُلِّ شَهْرٍ وَلَا تَكُنْ عَنْهُمْ لَمِنَ الْغَافِلِينَ، ثُمَّ أَنْصِبْ مِيزَانَ اللَّهِ فِي مُقَابَلَةِ عَيْنِكَ ثُمَّ اجْعَلْ  
نَفْسَكَ فِي مَقَامِ الَّذِي كَأَنَّكَ تَرَاهُ ثُمَّ وَزِّنْ أَعْمَالَكَ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ بَلْ فِي كُلِّ حِينٍ،

ص. ٣٨٢

وَحَاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبَ فِي يَوْمِ الَّذِي لَنْ يَسْتَقِرَّ فِيهِ رَجُلٌ أَحَدٌ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتَضْطَرِبُ فِيهِ  
أَفْتِدَةُ الْغَافِلِينَ، وَيَنْبَغِي لِلْسُلْطَانِ بَأَنَّ يَكُونَ فِيضُهُ كَالشَّمْسِ يُرَبِّي كُلَّ شَيْءٍ وَيُعْطِي كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ وَهَذَا  
لَمْ يَكُنْ مِنْهَا بَلْ بِمَا قُدِّرَ مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ، وَيَكُونُ رَحْمَتُهُ كَالسَّحَابِ يُنْفِقُ عَلَى الْعِبَادِ كَمَا يُنْفِقُ  
السَّحَابُ أَمْطَارَ الرَّحْمَةِ عَلَى كُلِّ أَرْضٍ بِأَمْرِ مِنْ مُدَبِّرٍ عَلِيمٍ، إِيَّاكَ أَنْ لَا تَطْمَئِنَّ مِنْ أَحَدٍ فِي أَمْرِكَ وَلَمْ  
يَكُنْ لَكَ أَحَدٌ كَمَثَلِكَ عَلَى نَفْسِكَ كَذَلِكَ نُبِّينُ لَكَ كَلِمَاتِ الْحِكْمَةِ وَنُلْقِي عَلَيْكَ مَا يُقَلِّبُكَ عَنْ شِمَالِ  
الظُّلْمِ إِلَى يَمِينِ الْعَدْلِ وَيَهْدِيكَ إِلَى شَاطِئِ قُرْبٍ مُنِيرٍ، كُلُّ ذَلِكَ مِنْ سِيرَةِ الْمُلُوكِ الَّذِينَ سَبَقُوكَ فِي  
الْمُلْكِ وَكَانُوا أَنْ يَعْدِلُوا بَيْنَ النَّاسِ وَيَسْلُكُوا عَلَى مَنَاهِجِ عَدْلِ قَوِيمٍ، إِنَّكَ ظَلُّ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ فَافْعَلْ مَا  
يَلِيقُ لِهَذَا الشَّانِ الْمُتَعَالِ الْعَظِيمِ، وَإِنَّكَ إِنْ تَخْرُجَ عَمَّا أَلْقَيْنَاكَ وَعَلَّمْنَاكَ لَتَخْرُجَ عَنْ هَذَا الشَّانِ الْأَعَزِّ  
الرَّقِيعِ، فَارْجِعْ إِلَى اللَّهِ بِقَلْبِكَ ثُمَّ طَهِّرْهُ عَنِ الدُّنْيَا وَزُخْرُفِهَا وَلَا تُدْخِلْ فِيهِ حُبَّ الْمُغَايِرِينَ، لِأَنَّكَ لَوْ تُدْخِلُ  
فِيهِ حُبَّ الْغَيْرِ لَنْ يَسْتَشْرِقَ عَلَيْهِ أَنْوَارُ تَجَلَّى اللَّهِ، لِأَنَّ اللَّهَ مَا جَعَلَ لِأَحَدٍ مِنْ قَلْبَيْنِ وَهَذَا مَا نُزِّلَ فِي كِتَابِ  
قَدِيمٍ، وَلَمَّا جَعَلَهُ اللَّهُ وَاحِدًا يَنْبَغِي لِحَضْرَتِكَ بَأَنَّ لَا تُدْخِلْ فِيهِ حُبَيْنِ، إِذَا تَمَسَّكَ بِحُبِّ اللَّهِ وَأَعْرَضَ عَنْ  
حُبِّ مَا سِوَاهُ لِيُدْخَلَكَ اللَّهُ فِي لُجَّةِ بَحْرِ أَحَدِيَّتِهِ وَيَجْعَلَكَ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ، فَوَاللَّهِ لَمْ يَكُنْ مَقْصُودِي فِيمَا  
أَلْقَيْنَاكَ إِلَّا تَنْزِيهِكَ عَنِ الْأَشْيَاءِ الْفَانِيَةِ وَوَرُودِكَ فِي جَبْرُوتِ الْبَاقِيَةِ وَتَكُونُ فِيهِ بِإِذْنِ اللَّهِ لَمِنَ الْحَاكِمِينَ،  
أَسْمَعْتَ يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ مَا وَرَدَ عَلَيْنَا مِنْ وَكَلَايِكَ وَمَا عَمَلُوا بِنَا أَمْ كُنْتَ مِنَ الْغَافِلِينَ، وَإِنْ سَمِعْتَ وَعَلِمْتَ

لَمْ مَا أَنهَيْتَهُمْ عَنْ فِعْلِهِمْ وَرَضِيَتْ لِمَنْ أَجَابَ أَمْرَكَ وَأَطَاعَكَ مَا لَا يَرْضَى لِأَهْلِ مَمْلَكَتِهِ أَحَدٌ مِنَ السَّلَاطِينِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ مُطَّلِعًا هَذَا أَعْظَمُ مِنَ الْأَوْلَى إِنْ أَنْتَ مِنَ الْمُتَّقِينَ، إِذَا أذْكَرُ لِحَضْرَتِكَ لِتَطَّلِعَ بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ، فَاعْلَمْ بِأَنَّ جِنَّتَكَ بِأَمْرِكَ وَدَخَلْنَا مَدِينَتَكَ بَعِزُّ مَبِينٍ، وَأَخْرَجُونَا عَنْهَا بِذَلَّةٍ الَّتِي لَنْ تُقَاسَ بِهِ ذَلَّةٌ فِي الْأَرْضِ إِنْ أَنْتَ مِنَ الْمُطَّلِعِينَ، وَأَذْهَبُونَا إِلَى أَنْ دَخَلُونَا فِي مَدِينَةِ الَّتِي لَنْ يَدْخُلَ فِيهَا أَحَدٌ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ عَصَوْا أَمْرَكَ وَكَانُوا مِنَ الْعَاصِينَ، وَكَانَ ذَلِكَ بَعْدَ الَّذِي مَا عَصَيْتَكَ فِي أَقْلٍ مِنْ أَنْ فَلَمَّا سَمِعْنَا أَمْرَكَ أَطَعْنَاهُ وَكُنَّا مِنَ الْمُطِيعِينَ، وَمَا رَاعَوْا فِينَا حَقَّ اللَّهِ وَحُكْمَهُ وَلَا فِيمَا نُزِّلَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، وَمَا رَحَمُوا عَلَيْنَا وَقَعَلُوا بِنَا مَا لَا فَعَلَ مُسْلِمٌ عَلَى مُسْلِمٍ وَلَا مُؤْمِنٌ عَلَى كَافِرٍ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى مَا أَقُولُ شَهِيدٌ وَعَلِيمٌ، وَحِينَ إِخْرَاجِنَا عَنْ مَدِينَتِكَ حَمَلُونَا عَلَى خُدُورِ الَّتِي تَحْمِلُ عَلَيْهَا الْعِبَادُ أَثْقَالَهُمْ وَأَوْزَارَهُمْ كَذَلِكَ فَعَلُوا بِنَا إِنْ كَانَ حَضْرَتُكَ لِمَنْ الْمُسْتَخْبِرِينَ، وَأَذْهَبُونَا إِلَى أَنْ وَرَدُّونَا فِي بِلْدَةِ الْعِصَاةِ عَلَى زَعْمِهِمْ،

ص. ٣٨٣

فَلَمَّا وَرَدْنَا مَا وَجَدْنَا فِيهَا مِنْ بَيْتٍ لِنَسْكُنَ فِيهَا لَذَا نَزَلْنَا فِي مَحَلِّ الَّذِي لَنْ يَدْخُلَ فِيهِ إِلَّا كُلُّ ذِي اضْطِرَارٍ غَرِيبٍ، وَكُنَّا فِيهِ أَيَّامًا مَعْدُودَةً وَأَشْتَدَّ عَلَيْنَا الْأَمْرُ لِضَيْقِ الْمَكَانِ لَذَا اسْتَأْجَرْنَا بُيُوتَ الَّتِي تَرَكُوها أَهْلُهَا مِنْ شِدَّةِ بَرْدِهَا وَكَانُوا مِنَ التَّارِكِينَ، وَلَنْ يَسْكُنَ فِيهَا أَحَدٌ إِلَّا فِي الصَّيْفِ وَإِنَّا فِي الشِّتَاءِ كُنَّا فِيهَا لِمَنْ النَّازِلِينَ، وَلَمْ يَكُنْ لِأَهْلِي وَلِلَّذِينَ هُمْ كَانُوا مَعِيَ مِنْ كِسُوةٍ لِتَقِيهِمْ عَنِ الْبَرْدِ فِي هَذَا الزَّمْهِرِ، فَيَا لَيْتَ عَامَلُوا بِنَا هَؤُلَاءِ الْوُكَلَاءُ بِالْأُصُولِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَهُمْ فَوَاللَّهِ مَا عَامَلُوا بِنَا لَا بِحُكْمِ اللَّهِ وَلَا بِالْأُصُولِ الَّتِي يَدْعُونَ بِهَا وَلَا بِالْقَوَاعِدِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ النَّاسِ وَلَا بِقَوَاعِدِ أَرَامِلِ الْأَرْضِ حِينَ الَّذِي يَدْخُلُ عَلَيْهِنَّ أَحَدٌ مِنْ عَابِرِ السَّبِيلِ، كَذَلِكَ وَرَدَّ عَلَيْنَا مِنْ هَؤُلَاءِ قَدْ أذْكَرْنَا لَكَ بِلِسَانِ صِدْقٍ مَنِيْعٍ، كُلُّ ذَلِكَ وَرَدَّ عَلَى بَعْدَ الَّذِي قَدْ جِئْتَهُمْ بِأَمْرِهِمْ وَمَا تَخَلَّفَتْ عَنْ حُكْمِهِمْ لِأَنَّ حُكْمَهُمْ يَرْجِعُ إِلَى حَضْرَتِكَ لَذَا أَجَبْنَاهُمْ فِيمَا أَمَرُوا وَكُنَّا

مِنَ الْمُجِيبِينَ، كَانَهُمْ نَسُوا حُكْمَ اللَّهِ فِي أَنْفُسِهِمْ قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ "فَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ" <sup>١</sup> <sup>١٧٨</sup> كَانَهُمْ  
 مَا أَرَادُوا شَيْئًا إِلَّا رَاحَةً أَنْفُسِهِمْ وَلَنْ يَسْمَعُوا ضَجِيجَ الْفُقَرَاءِ وَلَنْ يَدْخُلَ فِي آذَانِهِمْ صَرِيحُ الْمَظْلُومِينَ،  
 كَانَهُمْ ظَنُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَنَّهُمْ خَلَقُوا مِنَ النُّورِ وَدُونَهُمْ مِنَ التُّرَابِ فَبَسَّ مَا ظَنُّوا كُنَّا خَلَقْنَا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ،  
 يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ فَوَاللَّهِ مَا أُرِيدُ أَنْ أَشْكُوَ مِنْهُمْ فِي حَضْرَتِكَ إِنَّمَا أَشْكُوُ بِئِي وَحَزْنِي إِلَى اللَّهِ الَّذِي خَلَقَنَا  
 وَإِيَّاهُمْ وَكَانَ عَلَيْنَا وَعَلَيْهِمْ لَشَاهِدٌ وَوَكِيلٌ بَلْ أُرِيدُ أَنْ أَذْكَرَهُمْ بِأَعْمَالِهِمْ لَعَلَّ لَا يَفْعَلُوا بِأَحَدٍ كَمَا فَعَلُوا بِنَا  
 وَلَعَلَّ يَكُونَنَّ مِنَ الْمَتَذَكِّرِينَ، سَتَمَضَى بِلَايَانَا وَأَضْطَرَارُنَا وَالشَّدَّةَ الَّتِي أَحَاطَتْنَا مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَكَذَلِكَ  
 تَمَضَى رَاحَتُهُمْ وَالرَّخَاءُ الَّذِي كَانُوا فِيهِ وَهَذَا مِنْ حَقِّ الَّذِي لَنْ يُنْكِرَهُ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ، وَسَيَقْضَى سَكُونُنَا  
 عَلَى التُّرَابِ بِهَذِهِ الذَّلَّةِ وَجُلُوسَهُمْ عَلَى سَرِيرِ الْعِزَّةِ وَيَحْكُمُ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَنَشْكُرُ  
 اللَّهَ فِي كُلِّ مَا وَرَدَ عَلَيْنَا وَنَصْبِرُ فِيمَا قُضِيَ وَيَقْضَى وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ فَوَضْتُ أَمْرِي وَإِنَّهُ يُوفِي أَجُورَ  
 الصَّابِرِينَ وَالْمُتَوَكِّلِينَ، لَهُ الْأَمْرُ وَالْخَلْقُ يُعِزُّ مَنْ يَشَاءُ وَيُذِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُسْئَلُ عَمَّا شَاءَ وَإِنَّهُ لَهُو الْعَزِيزُ  
 الْقَدِيرُ، اسْمَعْ يَا سُلْطَانَ مَا أَلْقَيْنَا عَلَى حَضْرَتِكَ ثُمَّ أَمْنَعَ الظَّالِمِينَ عَنْ ظُلْمِهِمْ ثُمَّ أَقْطَعَ أَيْدِيَهُمْ عَنْ رُؤُوسِ  
 الْمُسْلِمِينَ، فَوَاللَّهِ وَرَدَّ عَلَيْنَا مَا لَا يَجْرِي الْقَلَمُ عَلَى ذِكْرِهِ إِلَّا بِأَنْ يَحْزَنَ رَاقِمُهُ وَلَنْ تَقْدِرَ أَنْ تَسْمَعَهُ آذَانَ  
 الْمُؤَحِّدِينَ، وَبَلَّغْ أَمْرَنَا إِلَى مَقَامِ الَّذِي بَكَتْ عَلَيْنَا عَيْونُ أَعْدَائِنَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ كُلُّ ذِي بَصَرٍ بِصِيرٍ، بَعْدَ  
 الَّذِي تَوَجَّهْنَا إِلَى حَضْرَتِكَ وَأَمْرَنَا النَّاسَ بِأَنْ يَدْخُلُوا فِي ظِلِّكَ لِتَكُونَ حِصْنًا لِلْمُؤَحِّدِينَ، أَخَالَفْتُكَ يَا  
 سَلْطَانَ

فِي شَيْءٍ أَوْ عَصِيَّتِكَ فِي أَمْرٍ أَوْ مَعَ وَزَرَائِكَ الَّذِينَ كَانُوا أَنْ يَحْكُمُوا فِي الْعِرَاقِ بِإِذْنِكَ؟ لَا فَوْرَبِّ  
 الْعَالَمِينَ، مَا عَصَيْتَكَ وَلَا إِيَّاهُمْ فِي أَقْلٍ مِنْ لَمَحِ الْبَصْرِ وَلَا أَعْصِيكَ مِنْ بَعْدِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَأَرَادَ وَلَوْ يَرِدُ  
 عَلَيْنَا أَعْظَمَ عَمَّا وَرَدَ وَنَدْعُوكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَفِي كُلِّ بُكُورٍ وَأَصِيلٍ، لِيُوقِّكَ اللَّهُ عَلَى طَاعَتِهِ وَإِجْرَاءِ  
 حُكْمِهِ وَيَحْفَظَكَ مِنْ جُنُودِ الشَّيَاطِينِ، إِذَا فَاَفْعَلُ مَا شِئْتَ وَمَا يَنْبَغِي لِحَضْرَتِكَ وَيَلِيْقُ لِسُلْطَنَتِكَ وَلَا تَنْسَ  
 حُكْمَ اللَّهِ فِي كُلِّ مَا أَرَدْتَ أَوْ تُرِيدُ، وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

أَنْ يَا سَفِيرَ الْعَجَمِ فِي الْمَدِينَةِ أَزَعَمْتَ بِأَنَّ الْأَمْرَ كَانَ بِيَدِي أَوْ يَبْدَلُ أَمْرُ اللَّهِ بِسِجْنِي وَذَلِّي أَوْ بِإِفْقَادِي  
 وَإِفْنَائِي فَبِئْسَ مَا ظَنَنْتَ فِي نَفْسِكَ وَكُنْتَ مِنَ الظَّانِّينَ إِنَّهُ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ يَظْهَرُ أَمْرَهُ وَيَعْلُو بُرْهَانَهُ  
 وَيَثْبِتُ مَا أَرَادَ وَيَرْفَعُهُ إِلَى مَقَامِ الَّذِي يَنْقَطِعُ عَنْهُ أَيْدِيكَ وَأَيْدِي الْمُعْرِضِينَ، هَلْ تَظُنُّ بِأَنَّكَ تُعْجِزُهُ فِي  
 شَيْءٍ أَوْ تَمْنَعُهُ عَنْ حُكْمِهِ وَسُلْطَانِهِ أَوْ يَقْدِرُ أَنْ يَقُومَ مَعَ أَمْرِهِ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، لَا فَوْ  
 نَفْسِهِ الْحَقُّ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ عَمَّا خَلَقَ إِذَا فَارْجِعْ عَنْ ظَنِّكَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا وَكُنْ مِنَ  
 الرَّاجِعِينَ إِلَى اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَجَعَلَكَ سَفِيرَ الْمُسْلِمِينَ، ثُمَّ اعْلَمْ بِأَنَّهُ خَلَقَ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ  
 وَالْأَرْضِ بِكَلِمَةٍ أَمْرِهِ وَمَا خَلَقَ بِحُكْمِهِ كَيْفَ يَقُومُ مَعَهُ فَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا أَنْتُمْ تَظُنُّونَ يَا مَلَأَ الْمُبْغِضِينَ، إِنْ  
 كَانَ هَذَا الْأَمْرُ حَقٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَنْ يَقْدِرَ أَحَدٌ أَنْ يَمْنَعَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ عِنْدِهِ يَكْفِيهِ عُلَمَاءُكُمْ وَالَّذِينَ هُمْ  
 اتَّبَعُوا هَوَاهُمْ وَكَانُوا مِنَ الْمُعْرِضِينَ، أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ قَبْلِ وَحَايِ اللَّهِ عَنْهُ لِنَبِيِّهِ  
 الَّذِي اصْطَفَاهُ بَيْنَ خَلْقِهِ وَأَرْسَلَهُ عَلَيْهِمْ وَجَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ ﴿اتَّقُوا اللَّهَ أَنْ يَقُولَ  
 رَبِّي اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ﴾<sup>1</sup>  
 وَهَذَا مَا نَزَلَ اللَّهُ عَلَى حَبِيبِهِ فِي كِتَابِهِ الْحَكِيمِ، وَأَنْتُمْ مَا سَمِعْتُمْ أَمْرَ اللَّهِ وَحُكْمَهُ وَمَا اسْتَنْصَحْتُمْ بِنُصْحِ

الَّذِي نَزَلَ فِي الْكِتَابِ وَكُنْتُمْ مِنَ الْغَافِلِينَ، وَكَمْ مِنْ عِبَادٍ قَتَلْتُمُوهُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ وَسِنِينَ وَكَمْ مِنْ ظُلْمٍ  
 ارْتَكَبْتُمُوهُ فِي أَيَّامِكُمْ وَلَمْ يَرِ شَبِيهَا عَيْنَ الْإِبْدَاعِ وَلَنْ يُخْبِرَ مِثْلَهَا أَحَدٌ مِنَ الْمُؤَرِّخِينَ، وَكَمْ مِنْ رَضِيعٍ  
 بَقِيَ مِنْ غَيْرِ أُمَّ وَوَالِدٍ وَكَمْ مِنْ أَبِي قَتَلَ ابْنَهُ مِنْ ظُلْمِكُمْ يَا مَلَأَ الظَّالِمِينَ، وَكَمْ مِنْ أُخْتٍ ضَجَّتْ فِي فِرَاقِ  
 أُخِيهَا وَكَمْ مِنْ امْرَأَةٍ بَقَتْ بِغَيْرِ زَوْجٍ وَمَعِينٍ، وَارْتَقَيْتُمْ فِي الظُّلْمِ إِلَى مَقَامِ الَّذِي قَتَلْتُمْ الَّذِي مَا تَحْرَفُ  
 وَجْهَهُ عَنْ وَجْهِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ،

ص. ٣٨٥

فَيَا لَيْتَ قَتَلْتُمُوهُ كَمَا يَقْتُلُ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بَلْ قَتَلْتُمُوهُ بِقِسْمِ الَّذِي مَا رَأَتْ بِمِثْلِهِ عَيُونَ النَّاسِ وَبَكَتْ  
 عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَضَجَّتْ أَفْنِدَةُ الْمُقْرَبِينَ، أَمَا كَانَ ابْنُ نَبِيِّكُمْ وَأَمَا كَانَ نِسْبَتُهُ إِلَى النَّبِيِّ مُشْتَهَرًا بَيْنَكُمْ فَكَيْفَ  
 فَعَلْتُمْ بِهِ مَا لَا فَعَلَ أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ، فَوَاللَّهِ مَا شَهِدَ عَيْنُ الْوُجُودِ بِمِثْلِكُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ نَبِيِّكُمْ ثُمَّ تَفْرَحُونَ عَلَى  
 مَقَاعِدِكُمْ وَتَكُونُونَ مِنَ الْفَرِحِينَ، وَتَلْعَنُونَ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ وَفَعَلُوا بِمِثْلِ مَا فَعَلْتُمْ ثُمَّ عَنْ أَنْفُسِكُمْ  
 لِمَنِ الْغَافِلِينَ، إِذَا فَأَنْصَفُ فِي نَفْسِكَ إِنَّ الَّذِينَ تَسْبُونَهُمْ وَتَلْعَنُونَهُمْ هَلْ فَعَلُوا بِغَيْرِ مَا فَعَلْتُمْ، أَوْلَيْتُمْ قَتَلُوا  
 ابْنَ نَبِيِّهِمْ كَمَا قَتَلْتُمْ ابْنَ نَبِيِّكُمْ وَجَرَى مِنْكُمْ مَا جَرَى مِنْهُمْ فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَكُمْ يَا مَلَأَ الْمُفْسِدِينَ، فَلَمَّا قَتَلْتُمُوهُ  
 قَامَ أَحَدٌ مِنْ أَحِبَّائِهِ عَلَى الْقِصَاصِ وَلَنْ يَعْرِفَهُ أَحَدٌ وَآخَتَفَى أَمْرُهُ عَنْ كُلِّ ذِي رُوحٍ وَقُضِيَ مِنْهُ مَا أَمْضَى  
 إِذَا يَنْبَغِي بَأْنَ لَا تَلُومُوا أَحَدًا فِي ذَلِكَ بَلْ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ فِيمَا فَعَلْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُنْصِفِينَ، هَلْ فَعَلَ أَحَدٌ  
 مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِمِثْلِ مَا فَعَلْتُمْ لَا فَوْرَبِّ الْعَالَمِينَ، كُلُّ الْمُلُوكِ وَالسَّلَاطِينِ يُوقِرُونَ ذُرِّيَةَ نَبِيِّهِمْ وَرَسُولِهِمْ  
 إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَأَنْتُمْ فَعَلْتُمْ مَا لَا فَعَلَ أَحَدٌ وَارْتَكَبْتُمْ مَا احْتَرَقَتْ عَنْهُ أَكْبَادُ الْعَارِفِينَ، وَمَعَ ذَلِكَ  
 مَا تَنْبَهُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ وَمَا اسْتَشَعَرْتُمْ مِنْ فِعْلِكُمْ إِلَى أَنْ قُمْتُمْ عَلَيْنَا مِنْ دُونَ ذَنْبٍ وَلَا جُرْمٍ مُبِينٍ، أَمَا  
 تَخَافُونَ عَنِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَسَوَّأَكُمْ وَبَلَّغَ أَشْدَّكُمْ وَجَعَلَكُمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، إِلَى مَتَى لَا تَتَنَبَّهُونَ فِي  
 أَنْفُسِكُمْ وَلَا تَتَعَقَّلُونَ فِي ذَوَاتِكُمْ وَلَا تَقُومُونَ عَنْ نَوْمِكُمْ وَغَفَلْتُمْ وَمَا تَكُونُونَ مِنَ الْمُتَنَبِّهِينَ، وَأَنْتَ فَكَّرْ

فِي نَفْسِكَ مَعَ كُلِّ مَا فَعَلْتُمْ وَعَمِلْتُمْ هَلِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَخْدُمُوا نَارَ اللَّهِ أَوْ تَطْفِئُوا أَنْوَارَ تَجَلِّيهِ الَّتِي اسْتَضَاءَتْ مِنْهَا أَهْلُ لُجَجِ الْبَقَاءِ وَاسْتَجَذِبَتْ عَنْهَا أَفئِدَةُ الْمُوحِدِينَ، أَمَا سَمِعْتُمْ يَدَ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيكُمْ وَتَقْدِيرَهُ فَوْقَ تَدْبِيرِكُمْ وَإِنَّهُ لَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَالْغَالِبُ عَلَى أَمْرِهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يُسْئَلُ عَمَّا شَاءَ، وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ وَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ، وَإِنْ تَوْقِنُوا بِذَلِكَ لَمْ لَا تَنْتَهُونَ أَعْمَالَكُمْ وَلَا تَكُونُونَ مِنَ السَّاكِنِينَ، وَفِي كُلِّ يَوْمٍ تُجَدِّدُونَ ظُلْمَكُمْ كَمَا قُمْتُمْ عَلَى فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ بَعْدَ الَّذِي مَا دَخَلَتْ نَفْسِي فِي هَذِهِ الْأُمُورِ وَمَا كُنْتُ مُخَالَفًا لَكُمْ وَلَا مُعَارِضًا لِأَمْرِكُمْ إِلَى أَنْ جَعَلْتُمُونِي مَسْجُونًا فِي هَذِهِ الْأَرْضِ الْبَعِيدِ، وَلَكِنْ فَاعْلَمْ ثُمَّ أَيَقِنُ بَأَنَّ ذَلِكَ لَنْ يَبْدَلَ أَمْرَ اللَّهِ وَسُنَنَهُ كَمَا لَمْ يَبْدَلْ مِنْ قَبْلُ عَنْ كُلِّ مَا اكْتَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَيْدِي الْمُشْرِكِينَ، ثُمَّ اَعْلَمُوا يَا مَلَأَ الْأَعْجَامِ بِأَنَّكُمْ لَوْ تَقْتُلُونَنِي يَقُومُ اللَّهُ أَحَدُ مَقَامِي وَهَذِهِ مِنْ سُنَّةِ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدُوا لِسُنَّتِهِ لَا مِنْ تَبْدِيلٍ وَلَا مِنْ تَحْوِيلٍ، أَتُرِيدُونَ أَنْ تَطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ أَنْتُمْ تَكْرَهُوهُ فِي أَنْفُسِكُمْ وَتَكُونُونَ مِنَ الْكَارِهِينَ، وَأَنْتَ يَا سَفِيرُ تَفَكَّرْ فِي نَفْسِكَ أَقَلَّ مِنْ أَنْ تُنْصَفَ فِي ذَاتِكَ بِأَيِّ جَرْمٍ افْتَرَيْتَ عَلَيْنَا عِنْدَ هَؤُلَاءِ الْوُكَلَاءِ وَأَتَّبَعْتَ هَوَاكَ وَأَعْرَضْتَ عَنِ الصِّدْقِ

ص. ٣٨٦

وَكُنْتُ مِنَ الْمُفْتَرِينَ، بَعْدَ الَّذِي مَا عَاشَرْتَنِي وَمَا عَاشَرْتُكَ وَمَا رَأَيْتَنِي إِلَّا فِي بَيْتِ أَبِيكَ أَيَّامَ الَّتِي فِيهَا يُذَكَّرُ مَصَائِبُ الْحُسَيْنِ وَفِي تِلْكَ الْمَجَالِسِ لَمْ يَجِدِ الْفُرْصَةَ أَحَدٌ لِيَفْتَحَ اللِّسَانَ وَيَشْتَغَلَ بِالْبَيَانِ حَتَّى يُعْرِفَ مَطَالِبَهُ أَوْ عَقَائِدَهُ وَأَنْتَ تُصَدِّقُنِي فِي ذَلِكَ لَوْ تَكُونُ مِنَ الصَّادِقِينَ، وَفِي غَيْرِ تِلْكَ الْمَجَالِسِ مَا دَخَلْتُ لِتَرَانِي أَنْتَ أَوْ يَرَانِي غَيْرُكَ مَعَ ذَلِكَ كَيْفَ افْتَيْتَ عَلَيَّ مَا لَا سَمِعْتَ مِنِّي، أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾<sup>١</sup> وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ

يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ٢ وَأَنْتَ خَالَفْتَ حُكْمَ الْكِتَابِ بَعْدَ الَّذِي حَسِبْتَ نَفْسَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَعَ ذَلِكَ فَوَاللَّهِ  
لَمْ يَكُنْ فِي قَلْبِي بُغْضُكَ وَلَا بُغْضُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَوْ وَرَدْتُمْ عَلَيْنَا مَا لَا يُطِيقُهُ أَحَدٌ مِنَ الْمُوحِدِينَ، وَمَا  
أَمْرِي إِلَّا بِاللَّهِ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ فَسَوْفَ يَمْضِي أَيَّامُكُمْ وَأَيَّامُ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا الْيَوْمَ عَلَى غُرُورٍ مُبِينٍ،  
وَتَجْتَمِعُونَ فِي مَحْضَرِ اللَّهِ وَتَسْتَلُونَ عَمَّا اكْتَسَبْتُمْ بِأَيْدِيكُمْ وَتُجْزَوْنَ بِهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ، فَوَاللَّهِ لَوْ  
تَطَّلَعُ بِمَا فَعَلْتَ لَتَبْكِي عَلَى نَفْسِكَ وَتَفْرُ إِلَى اللَّهِ وَتَضِجُ فِي أَيَّامِكَ إِلَى أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكَ وَإِنَّهُ لَجَوَادٌ  
كَرِيمٌ، وَلَكِنْ أَنْتَ لَنْ تُوَفَّقَ بِذَلِكَ لِمَا اشْتَغَلْتَ بِذَاتِكَ وَنَفْسِكَ وَجِسْمِكَ إِلَى زَخَارِفِ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ  
يُفَارِقَ الرُّوحَ عَنْكَ إِذَا تَعَرَّفَ مَا أَلْقَيْتَ وَتَجَدَّ أَعْمَالِكَ فِي كِتَابِ الَّذِي مَا تُرِكَ فِيهِ ذَرَّةٌ مِنْ أَعْمَالِ  
الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، إِذَا فَاسْتَنْصَحَ بِنُصْحِي ثُمَّ اسْمَعْ قَوْلِي بِسْمَعِ فُؤَادِكَ وَلَا تَغْفَلْ عَن كَلِمَاتِي وَلَا تَكُنْ مِنَ  
الْمُعْرِضِينَ، وَلَا تَفْتَخِرْ بِمَا أُوتِيَتْ فَانظُرْ إِلَى مَا نُزِّلَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْعَزِيزِ، فَلَمَّا نَسُوا عَمَّا ذُكِّرُوا  
بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ ٣ كَمَا فَتَحَ عَلَيْكَ وَعَلَى أَمْثَالِكَ أَبْوَابَ الدُّنْيَا وَزَخْرَفُهَا، إِذَا فَانْتَظِرْ  
مَا نُزِّلَ فِي آخِرِ هَذِهِ الْآيَةِ الْمُبَارَكَةِ وَهَذَا وَعَدُّ غَيْرِ مَكْذُوبٍ مِنْ مُقْتَدِرٍ حَكِيمٍ، وَلَمْ أَدْرِ بِأَيِّ صِرَاطٍ أَنْتُمْ  
تُقِيمُونَ وَعَلَيْهِ تَمْشُونَ يَا مَلَأَ الْمُبْغِضِينَ، إِنَّا نَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَنَذَكِّرُكُمْ بِأَيَّامِهِ وَنُبَشِّرُكُمْ بِلِقَائِهِ وَنُقَرِّبُكُمْ  
إِلَيْهِ وَنُلْقِيكُمْ مِنْ بَدَايِعِ حِكْمَتِهِ وَأَنْتُمْ تَطْرُدُونَنَا وَتُكْفِرُونَنَا بِمَا صَفَتْ لَكُمْ أَلْسِنَتُكُمْ الْكَذِبَةُ وَتَكُونُونَ مِنَ  
الْمُدْبِرِينَ، وَإِذَا أَظْهَرْنَا بَيْنَكُمْ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ بِجُودِهِ تَقُولُونَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ كَمَا قَالُوا أُمَّمُ أَمْثَالِكُمْ  
مِنْ قَبْلِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الشَّاعِرِينَ، وَلِذَا مَنَعْتُمْ أَنْفُسَكُمْ عَن فَيْضِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَلَنْ تَجِدُوهُ مِنْ بَعْدِ إِلَى أَنْ  
يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ،

182 - ٢ (قرآن كريم، سورة الانعام: ٥٢)

183 - ٣ (قرآن كريم، سورة الانعام: ٤٤)

وَمِنْكُمْ مَنْ قَالَ إِنَّ هَذَا هُوَ الَّذِي ادَّعَى فِي نَفْسِهِ مَا ادَّعَى فَوَاللَّهِ هَذَا لِبَهْتَانٍ عَظِيمٍ، وَمَا أَنَا إِلَّا عَبْدٌ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرُسُلِهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَيَشْهَدُ حِينَئِذٍ لِسَانِي وَقَلْبِي وَظَاهِرِي وَبَاطِنِي بِأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَمَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ بِأَمْرِهِ وَمَنْجَعٌ بِإِرَادَتِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْخَالِقُ الْبَاعِثُ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ، وَلَكِنْ إِنِّي حَدَّثْتُ نِعْمَةَ الَّتِي أَنْعَمَنِي اللَّهُ بِجُودِهِ وَإِنْ كَانَ هَذَا جُرْمِي فَأَنَا أَوَّلُ الْمُجْرِمِينَ، وَأَكُونُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَهْلِي فَافْعَلُوا مَا شِئْتُمْ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الصَّابِرِينَ، لَعَلَّ أَرْجِعُ إِلَى اللَّهِ رَبِّي فِي مَقَامِ الَّذِي يَخْلُو فِيهِ عَنَّا وَجُوهَكُمْ وَهَذَا مُنْتَهَى أَمَلِي وَبُغْيَتِي وَكَفَى بِاللَّهِ عَلَيَّ نَفْسِي لَعَلِمٌ وَخَبِيرٌ، أَنْ يَا سَفِيرُ فَاجْعَلْ مُحَضَّرَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ إِنَّكَ إِنْ لَمْ تَرَاهُ إِنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ أَنْصَفْ فِي أَمْرِنَا بِأَيِّ جُرْمٍ قُتِمَتْ عَلَيْنَا وَافْتَرَيْتَنَا بَيْنَ النَّاسِ إِنْ تَكُونُ مِنَ الْمُنْصِفِينَ، قَدْ خَرَجْتُ مِنَ الطَّهْرَانِ بِأَمْرِ الْمَلِكِ وَتَوَجَّهْنَا إِلَى الْعِرَاقِ بِإِذْنِهِ إِلَى أَنْ وَرَدْنَا فِيهِ وَكُنَّا مِنَ الْوَارِدِينَ، إِنْ كُنْتُ مُقْصِرًا لَمْ أَطْلِقْنَا وَإِنْ لَمْ أَكُنْ مُقْصِرًا لَمْ أوردتُمْ عَلَيْنَا مَا لَا أوردَ أَحَدٌ إِلَيَّ أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَبَعْدَ وَرُودِي فِي الْعِرَاقِ هَلْ ظَهَرَ مِنِّي مَا يَفْسُدُ بِهِ أَمْرُ الدَّوْلَةِ وَهَلْ شَهِدَ أَحَدٌ مِنَّا مُغَايِرًا فَاسْتَلَّ أَهْلُهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُسْتَبْصِرِينَ، وَكُنَّا فِيهِ إِحْدَى عَشْرَ سَنِينَ إِلَى أَنْ جَاءَ سَفِيرُكُمْ ۱ الَّذِي لَنْ يُحِبَّ الْقَلَمُ أَنْ يَجْرِيَ عَلَى اسْمِهِ وَكَانَ أَنْ يَشْرَبَ الْخَمْرَ وَيَرْتَكِبَ الْبَغْيَ وَالْفَحْشَاءَ وَفَسَدَ فِي نَفْسِهِ وَأَفْسَدَ الْعِرَاقَ وَيَشْهَدُ بِذَلِكَ أَكْثَرَ أَهْلِ الزُّورَاءِ لَوْ تَسْتَلُّ عَنْهُمْ وَتَكُونُ مِنَ السَّائِلِينَ، وَكَانَ أَنْ يَأْخُذَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَتَرَكَ كُلَّ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ وَارْتَكَبَ كُلَّ مَا نَهَاهُ عَنْهُ إِلَى أَنْ قَامَ عَلَيْنَا بِمَا اتَّبَعَ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ وَسَلَكَ مِنْهَجَ الظَّالِمِينَ، وَكَتَبَ إِلَيْكَ مَا كَتَبَ فِي حَقِّنَا وَأَنْتَ قَبِلْتَ مِنْهُ وَاتَّبَعْتَ هَوَاهُ مِنْ دُونِ بَيِّنَةٍ وَلَا بُرْهَانٍ مُبِينٍ، وَمَا تَبَيَّنَتْ وَمَا تَفَحَّصْتَ وَمَا تَجَسَّسْتَ لِيُظْهَرَ لَكَ الصِّدْقُ عَنِ الْكَذِبِ وَالْحَقُّ عَنِ الْبَاطِلِ وَتَكُونُ عَلَى بَصِيرَةٍ مُبِيرَةٍ فَاسْتَلُّ عَنْهُ عَنِ السُّفْرَاءِ الَّذِينَ كَانُوا فِي الْعِرَاقِ وَعَنْ وَرَائِهِمْ عَنِ الْوَالِي الْبَلَدَةِ وَمُشِيرِهَا لِيُحْصَحَ لَكَ الْحَقُّ وَتَكُونَ مِنَ الْمُطَّلَعِينَ، فَوَاللَّهِ مَا خَالَفْنَا فِي شَيْءٍ وَلَا غَيْرَهُ وَاتَّبَعْنَا أَحْكَامَ اللَّهِ فِي كُلِّ شَأْنٍ وَمَا كُنَّا

مِنَ الْمُفْسِدِينَ، وَهُوَ بِنَفْسِهِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ وَلَكِنْ يُرِيدُ أَنْ يَأْخُذَنَا وَيَرْجِعَنَا إِلَى الْعَجْمِ لَارْتِفَاعِ اسْمِهِ كَمَا  
أَنْتَ ارْتَكَبْتَ هَذَا الذَّنْبَ لِأَجْلِ ذَلِكَ وَأَنْتَ وَهُوَ فِي حَدٍّ سَوَاءٍ عِنْدَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَلِيمِ، وَلَمْ يَكُنْ هَذَا الذِّكْرُ  
مِنِّي إِلَيْكَ لِتَكْشِفَ عَنِّي ضُرِّي أَوْ تَوْسِطَ لِي عِنْدَ أَحَدٍ لَا فَوْرَبَ الْعَالَمِينَ، وَلَكِنْ فَصَلْنَا لَكَ الْأُمُورَ لَعَلَّ  
تَنْبَهُ فِي فِعْلِكَ وَلَا تَرُدُّ عَلَيَّ أَحَدًا مِثْلَ مَا وَرَدَتْ عَلَيْنَا وَتَكُونُ مِنَ التَّائِبِينَ إِلَى اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَكُلَّ  
شَيْءٍ وَتَكُونُ عَلَيَّ بِصِيرَةٍ مِنْ بَعْدِ وَهَذَا خَيْرٌ لَكَ عَمَّا عِنْدَكَ وَعَنْ سَفَارَتِكَ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الْقَلِيلِ،

ص. ٣٨٨

إِيَّاكَ أَنْ لَا تُغْمِضَ عَيْنَاكَ فِي مَوَاقِعِ الْإِنصَافِ وَتَوَجَّهَ إِلَى شَطْرِ الْعَدْلِ بِقَلْبِكَ وَلَا تُبَدِّلْ أَمْرَ اللَّهِ وَكُنْ بِمَا  
نُزِّلَ فِي الْكِتَابِ لِمَنِ النَّظِيرِينَ، أَنْ لَا تَتَّبِعْ هَوَاكَ فِي أَمْرٍ وَاتَّبِعْ حُكْمَ اللَّهِ رَبِّكَ الْمَنَّانِ الْقَدِيمِ، سَتَرْجِعُ إِلَى  
التُّرَابِ وَلَنْ يَبْقَى نَفْسُكَ وَلَا مَا تُسْرُّ بِهِ فِي أَيَّامِكَ وَهَذَا مَا ظَهَرَ مِنْ لِسَانِ صَدَقٍ مَنِيعٍ، أَمَا تَذَكَّرْتَ  
بِذِكْرِ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ لِتَكُونَ مِنَ الْمُتَذَكِّرِينَ، قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ "مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ  
تَارَةً أُخْرَى" ٢ <sup>٨٥</sup> وَهَذَا مَا قَدَرَهُ اللَّهُ لِمَنْ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ كُلِّ عَزِيزٍ وَذَلِيلٍ، وَمَنْ خُلِقَ مِنَ التُّرَابِ وَيُعِيدُ  
فِيهَا وَيُخْرِجُ مِنْهَا لَا يَنْبَغِي لَهُ بِأَنْ يَسْتَكْبِرَ عَلَى اللَّهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَيَفْتَخِرَ عَلَيْهِمْ وَيَكُونُ عَلَى غُرُورٍ عَظِيمٍ بَلْ  
يَنْبَغِي لَكَ وَلَا مِثَالِكَ بِأَنْ تَبْخَعُوا لِمَظَاهِرِ التَّوْحِيدِ وَتَخْفِضُوا جَنَاحَ الذُّلِّ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ هُمْ أَفْتَقَرُوا فِي  
اللَّهِ وَأَنْقَطَعُوا عَنْ كُلِّ مَا تَشْتَغَلُ بِهِ أَنْفُسُ الْعِبَادِ وَيُعِيدُهُمْ عَنْ صِرَاطِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ، وَكَذَلِكَ نَلْقَى  
عَلَيْكُمْ مَا يَنْفَعُكُمْ وَيَنْفَعُ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا عَلَى رَبِّهِمْ لِمَنِ الْمُتَوَكِّلِينَ، أَنْ يَا مَشَايخَ الْمَدِينَةِ قَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ  
وَكَنتُمْ فِي غَفْلَةٍ عَنْ ذَلِكَ كَأَنَّكُمْ فِي غَشَاةٍ أَنْفُسِكُمْ مَيِّتُونَ، وَمَا حَضَرْتُمْ بَيْنَ يَدَيْنَا بَعْدَ الَّذِي كَانَ هَذَا  
خَيْرٌ لَكُمْ عَنْ كُلِّ مَا أَنْتُمْ بِهِ تَعْمَلُونَ، فَاعْلَمُوا بِأَنَّ شَمْسَ الْوِلَايَةِ قَدْ أَشْرَقَتْ بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ،  
وَأَنَّ قَمَرَ الْهَدَايَةِ قَدْ ارْتَفَعَ فِي قُطْبِ السَّمَاءِ وَأَنْتُمْ عَنْهُ مُحْتَجِبُونَ، وَنَجْمَ الْعِنَايَةِ قَدْ بَزَغَ عَنْ أَفْقِ الْقُدْسِ

وَأَنْتُمْ عَنْهُ مُبْعَدُونَ، فَاعْلَمُوا بِأَنَّ مَشَايِخَكُمْ الَّذِينَ أَنْتُمْ تَنْسِبُونَ أَنْفُسَكُمْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ بِهِمْ تَفْتَخِرُونَ وَتَذْكُرُونَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ثُمَّ بِأَثَارِهِمْ تَهْتَدُونَ لَوْ كَانُوا فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ لَيَطُوفَنَّ حَوْلِي وَلَنْ يُفَارِقُونِي فِي كُلِّ عَشِيٍّ وَبُكُورٍ، وَأَنْتُمْ مَا تَوَجَّهْتُمْ بوجهي فِي أَقَلِّ مِنْ أَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ أَوْ غَفَلْتُمْ عَنْ هَذَا الْمَظْلُومِ الَّذِي ابْتَلَى بَيْنَ أَيْدِي النَّاسِ بِحَيْثُ يَفْعَلُونَ بِهِ مَا يَشَاؤُونَ وَمَا تَفَحَّصْتُمْ عَنْ حَالِي وَمَا اسْتَفْسَرْتُمْ عَمَّا وَرَدَّ عَلَيَّ وَبِذَلِكَ مَنَعْتُمْ أَنْفُسَكُمْ عَنْ أَرْيَاحِ الْقُدْسِ وَنَسَمَاتِ الْفَضْلِ عَنْ هَذَا الشَّطْرِ الْمُنِيرِ الْمَشْهُودِ، كَأَنَّكُمْ تَمَسَّكْتُمْ بِالظَّاهِرِ وَنَسَيْتُمْ حُكْمَ الْبَاطِنِ وَتَقُولُونَ بِالْقَوْلِ مَا لَا تَفْعَلُونَ، وَتُحِبُّونَ الْأَسْمَاءَ كَأَنَّكُمْ اعْتَكَفْتُمْ عَلَيْهَا وَلِذَا تَذْكُرُونَ أَسْمَاءَ مَشَايِخِكُمْ وَلَوْ يَأْتِيكُمْ أَحَدٌ مِثْلَهُمْ أَوْ فَوْقَهُمْ إِذَا أَنْتُمْ عَنْهُ تَفَرُّونَ، وَجَعَلْتُمْ بِأَسْمَائِهِمْ لِأَنْفُسِكُمْ افْتِخَارًا وَمَنَاصِبًا ثُمَّ بِهَا تَعِيشُونَ وَتَتَنَعَّمُونَ، وَلَوْ يَأْتِيكُمْ مَشَايِخِكُمْ بِأَجْمَعِهِمْ لَا تُخْلُونَ أَيْدِيَكُمْ عَنْ رِيَاسَاتِكُمْ وَإِلَيْهِمْ لَا تُقْبَلُونَ وَلَا تَتَوَجَّهُونَ، وَإِنَّا وَجَدْنَاكُمْ كَمَا وَجَدْنَا أَكْثَرَ النَّاسِ عَبَدَةَ الْأَسْمَاءِ يَذْكُرُونَهَا فِي أَيَّامِهِمْ وَبِهَا يَشْتَغِلُونَ، وَإِذَا ظَهَرَ مُسَمِّيَاتُهَا إِذَا هُمْ يُعْرِضُونَ وَعَلَى أَعْقَابِهِمْ يَنْقَلِبُونَ، كَذَلِكَ عَرَفْنَاكُمْ وَأَحْصَيْنَا أَعْمَالَكُمْ وَأَشْهَدْنَا كَلَّمَا أَنْتُمْ الْيَوْمَ بِهِ تَعْمَلُونَ،

ص. ٣٨٩

فَاعْلَمُوا بِأَنَّ اللَّهَ لَنْ يَقْبَلَ الْيَوْمَ مِنْكُمْ فِكْرَكُمْ وَلَا ذِكْرَكُمْ وَلَا تَوَجُّهَكُمْ وَلَا خَتْمَكُمْ وَلَا مُرَاقِبَتَكُمْ إِلَّا بِأَنْ تُجَدِّدُوا عِنْدَ هَذَا الْعَبْدِ إِنْ أَنْتُمْ تَشْعُرُونَ، تَاللَّهِ قَدْ غَرَسْتُ شَجَرَةَ الْوَلَايَةِ وَفُصِّلَتْ نَقْطَةُ الْعِلْمِيَّةِ وَظَهَرَتْ وَلَايَةُ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْقِيُومِ، اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَتَّبِعُوا هَوَاكُمْ وَأَتَّبِعُوا حُكْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامِكُمْ وَجَدِّدُوا مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ آدَابِ الطَّرِيقِ لِتَهْتَدُوا بِأَنْوَارِ الْهَدَايَةِ وَتَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ هُمْ إِلَى مَنَهِجِ الْحَقِّ يُسْرِعُونَ.

أَنْ يَا حُكَمَاءَ الْمَدِينَةِ وَفَلَاسِفَةَ الْأَرْضِ لَا تُغَرِّبُوا الْحِكْمَةَ بِاللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْقِيُومِ، فَاعْلَمُوا بِأَنَّ الْحِكْمَةَ هِيَ خَشْيَةُ اللَّهِ وَعَرَفَانُهُ وَعَرَفَانُ مَظَاهِرِ نَفْسِهِ وَهَذِهِ لِحِكْمَةِ اللَّهِ لَنْ يَنَالَهَا إِلَّا الَّذِينَ هُمْ انْقَطَعُوا عَنِ الدُّنْيَا وَكَانُوا فِي رِضَى اللَّهِ هُمْ يَسْلُكُونَ، أَنْتُمْ أَعْظَمُ حِكْمَةٍ أَمْ الَّذِي صَنَعَ الْقَمَرَ وَكَانَ أَنْ يُطْلِعَ مِنْ بَيْتٍ وَيَغْرُبُ

فِي جِبِّ أُخْرَى وَيَسْتَضِيءُ مِنْهُ ثَلَاثَةُ فَرَاسِخٍ مِنَ الْأَرْضِ <sup>١٤٦</sup> وَمَحَى اللَّهُ آثَارَهُ وَرَجَعَهُ إِلَى التُّرَابِ وَأَنْتُمْ سَمِعْتُمْ نَبَأَهُ أَوْ حِينِيذٍ تَسْمَعُونَ، وَكَمْ مِنْ حُكَمَاءَ كَانُوا مِثْلَهُ أَوْ فَوْقَهُ وَمِثْلَكُمْ أَوْ فَوْقَكُمْ وَمِنْهُمْ آمَنُوا وَمِنْهُمْ أَعْرَضُوا وَأَشْرَكُوا وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا هُمْ فِي النَّارِ كَانُوا أَنْ يَدْخُلُونَ، وَالَّذِينَ آمَنُوا هُمْ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ كَانُوا أَنْ يَرْجِعُونَ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْأَلُكُمْ عَنْ صَنَائِعِكُمْ بَلْ عَنْ إِيْمَانِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ تَسْأَلُونَ، أَنْتُمْ أَعْظَمُ حِكْمَةً أَمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَمَا فِيهَا وَالْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا؟ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا مِنْ حَكِيمٍ إِلَّا هُوَ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ يُعْطِي الْحِكْمَةَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ وَيَمْنَعُ الْحِكْمَةَ عَمَّنْ يَشَاءُ مِنْ بَرِيَّتِهِ وَإِنَّهُ لَهُوَ الْمُعْطِي الْمَانِعُ الْكَرِيمُ الْحَكِيمُ، وَأَنْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْحُكَمَاءِ مَا حَضَرْتُمْ عِنْدَنَا لِتَسْمَعُوا نِعْمَاتِ الرُّوحِ وَتَعْرِفُوا مَا أَعْطَانِي اللَّهُ بِفَضْلِهِ وَإِنَّ هَذَا فَاتٌ عَنْكُمْ إِنْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، وَلَوْ حَضَرْتُمْ بَيْنَ يَدَيْنَا لَعَلَّمْنَاكُمْ مِنْ حِكْمَةِ الَّتِي تَغْنُونَ بِهَا عَنْ دُونِهَا وَمَا حَضَرْتُمْ وَقَضَى الْأَمْرُ وَنَهَيْتُمْ عَنْ إِظْهَارِهَا مِنْ بَعْدِ لَمَّا نَسَبْنَا بِالسَّحْرِ إِنْ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ وَكَذَلِكَ قَالُوا مِنْ قَبْلُ وَقَضَى نَجْبَهُمْ وَهُمْ حِينِيذٍ فِي النَّارِ يَصْرُخُونَ، وَيَقْضَى نَجْبَ هَؤُلَاءِ وَهَذَا حَتْمٌ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ قَيُّومٍ، أَوْصِيكُمْ فِي آخِرِ الْقَوْلِ بِأَنْ لَا تَتَجَاوَزُوا عَنْ حُدُودِ اللَّهِ وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَى قَوَاعِدِ النَّاسِ

ص. ٣٩٠

وَعَادَاتِهِمْ لِأَنَّهَا لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِيكُمْ بَلْ بِسُنَنِ اللَّهِ أَنْتُمْ فَانظُرُونَ، وَمَنْ شَاءَ فَلْيَتَّخِذْ هَذَا النُّصْحَ لِنَفْسِهِ سَبِيلًا إِلَى اللَّهِ، فَمَنْ شَاءَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى هَوَاهُ، إِنَّ رَبِّي لَغَنِيٌّ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَنْ كُلِّ مَا هُمْ يَقُولُونَ أَوْ يَعْمَلُونَ، وَأَخْتِمُ الْقَوْلَ بِمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ ﴿لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾<sup>١٥٢</sup> وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَائِئِةَ الْمُسْلِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. ١٥٢

186 - 1 - 1 - يعني المقنأى خراساني

187 - 1 - قرآن كريم، سورة النساء ٩٤:٤.

## سورة الأصحاب (لوح حبيب) - آثار قلم اعلي ١٥٩ بديع جلد ٤ - صفحات ٣٤٠ - ٣٥٩

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا السَّلْطَانُ الْعَظِيمُ إِنِّي أَنَا الَّذِي خَلَقْتُ  
الموجودات بأمرى وذرتُ الممكنات جوداً من عندى وأنا المقتدر على ما أشاء وأنا العليم الحكيم  
وبأمرى أشرقت الشمس عن أفق السماء وغنت عندليب القدس بأن هذا لجمال الله فى ناسوت البداء  
وظهور الله فى ملكوت العلى وبطون الله فى جبروت البقاء وساذج القدم فى هذا القمص المنير البيضاء  
كذلك كنت من أول كل أولٍ إليها فرداً أحداً وتراً صمداً باقياً دائماً حياً مريداً مقتدراً عزيزاً قيوماً وأكون  
سلطاناً ملكاً حكماً عالماً قادراً أزلاً أبداً حياً دائماً كائناً معبوداً.

(بسم الله البهى الأبهى الأبهى)

ح ب اسمع نداء الله عن جهة العرش بآيات مهيمن مقدم عظيم لعلّ تقلّب بلكك إلى موليك وتصح  
بسلطان الأمر بين السموات والأرضين ولتكون قادراً بنفسك بحيث لو يجادللك كل من على الأرض  
بأسياف شاحذ حديد إنك تقابلهم ولن تخاف منهم وتستغنى عنهم باسمى الغنى القادر المقتدر القدير.  
وإنك أنت تعلم ما ورد علينا بما اطلعت فى سفرى بما لا اطلع أحد من العالمين. لأن لم يكن عندنا  
حين الذى هاجرنا إلى الله المهيمن العزيز القدير من ذى بصر إلا أنت لذا التفتت وعرفت ما لا عرفه  
أحد من هؤلاء المدعين وهذا من خمر الذى اختصك الله بها فاشرب فى نفسك سرّاً لئلا يطلع بها أحد  
من هؤلاء الغافلين. ثم اشكر الله بما عرفك ما لا عرفه أحد من الخلائق أجمعين. وأخذ يدك بأيدى  
القدرة ونجّاك عن بئر الغفلة وإنه ما من إله إلا هو وإنه لولى المقربين. تالله الحق لم يكن كأس السرور  
أحسن عمّا قدرناها لك إذا فاشرب عنها ثم استقم على الأمر ولا تكن من الخائفين. ثم انظر بطرف  
الطرف إلى الذينهم يدعون بأننا آمنّا بآيات الله المهيمن العزيز القدير. فإذا نزلت مرةً أخرى باسمه العلى  
المقتدر العظيم إذا فرّوا عنه ثم استكبروا عليه وكانوا أشدّ نفاقاً من أمم القبل إن أنت من العارفين. قل

تالله الحقّ قد حملنا ما لا حملة الجبال ولا السمّوات وما فيها ولا الأرض وما عليها ولا حوامل عرش  
عظيم. قل تالله لن تطيقه الأمواج ولا الأبحار ولا الأشجار ولا الأثمار ولا ما كان ولا ما يكون ولا جنود  
الغيب من ملأ العالمين. قل تالله إذاً قد يبكى عيون العظمة ثمّ عيون أهل البقاء ثمّ أهل جنّة الخلد في  
غرفات الحمراء ثمّ أهل سفائن الكبرياء خلف لجج المقدّسين. أن يا حبيب فسوف تجد استدلال المعرضين  
بما استدّلوا به أولوا الفرقان من قبل بل أدنى من ذلك وكفى الله على بذلك شهيد وخبير.

ص. ٣٩١

فسوف تسمع منهم ما لا سمع عن علماء الفرقان ولا من جهلائهم ولا من الذينهم يكتسون الأسواق  
تالله الحقّ إنّ هذا لظلمٌ عظيم. قل تالله إنّ هذا لهو الذي ظهر من قبل وإنّ ما دوني قد خلق بأمرى إن  
أنتم من الشّاهدين. قل هل تستكبرون بالذي به ظهرت أسمائكم وعلت رتبكم تالله هذا بغى منكم على  
الله المهيمن العزيز العليم. أمّا رأيتم سلطنة الله وقدرته ثمّ عظمة الله وكبريائه ثمّ سطوة الله وإجلاله.  
عمت أبصاركم يا ملأ المغلّين هل كان من ذى روح ليقول لمّ أو بمّ أو ينطق بين يدينا لا فونفسى العزيز  
العليم. ذلت كلّ الرقاب لوجهى العزيز الجميل وخضعت كلّ الأعناق لسلطاني العزيز الجميل وخضعت  
كلّ الأعناق لسلطاني العزيز المنيع. قد كُنز في هذا الغلام من لحن لو يظهر أقلّ من سمّ الإبرة لتندكّ  
الجبال وتصفّر الأوراق وتسقط الأثمار من الأشجار وتخرّ الأذقان وتتوجّه الوجه لهذا الملك الذي  
تجده على هيكل النّار في هيئة النّور ومرّة تشهده على هيئة الأمواج في هذا البحر الموّاج ومرّة تشهده  
كالشّجرة التي أصلها ثابت في أرض الكبرياء وارتفعت أغصانها ثمّ افنانها إلى مقام الذي صعّدت عن  
وراء عرش عظيم. مرّة تجده على هيكل المحبوب في هذا القميص الذي لن يعرفه أحد من الخلائق  
أجمعين. ولو يريدون عرفانه إذاً ينصعقون في أرواحهم إلّا من أتى ربّه بقلب سليم. وكذلك ينادى  
المناد عن يميني ثمّ ينطق النّاطق عن شمالي ثمّ يصح الصّائح عن ورائي والرّوى عن أمامي ويتكلّم

لسان الله عن فوق رأسى بأن تالله إن هذا لهو المقصود من أول الذى لا أول له وإن هذا لوجه الذى إليه توجهت كل الوجوه ولوهم حينئذ لا يكونن من الشاعرين. تالله الحق من ينكر هذا الفضل الظاهر الباهر المتعالى المنير ينبغى له بأن يسئل من أمه حاله فسوف يرجع إلى أسفل الحجيم. قل هل تحسبون فى أنفسكم بأنكم لو تكفرون بهذه الآيات هل يصدق عليكم الإيمان بأحد من رسل الله أو بعلى من قبل لا فورب العالمين. تالله الحق إذا يكذبكم كل الذرات ومن ورائها لسان القدرة ثم لسان القوة ثم لسان العزة ثم لسان العظمة ثم لسان الله المقتدر العزيز الحكيم.

أن يا حبيب خذ ذيل الستر بأنامل القدرة ثم أرفعه أقل عما يحصى إن سمعت ضوضاء المغلين خذ أناملك ودعه على ما كان وكن فى ستر جميل. ثم اصبر واصطبر ثم قرب أصابع القوة ثم اكشف به حجابات الممكنات أزيد عما كشفتها من قبل وإن ارتفع عوى المشركين ضعها ثم انهزم عن السباع وكن فى حفظ منيع. ثم اسكن بوقار الله وسكينته ثم أشدد ظهرك لخدمة الله ثم توجه إليه بسلطان مبین. ثم انقطع عن كل من فى السموات والأرض وعن مثل هؤلاء المشركين. ثم اخرج أنامل القدرة والقوة عن جيب الذى أعطيناك قبل خلق كل شىء حين الذى كان الآدم بين الماء والطين.

ص. ٣٩٢

ثم اخرج سبحات القوم بسلطان الذى به انشقت كل الأستار والحجاب عن كل شىء وكن على استقامة بديع. ليمحو بذلك إشارات المعرضين وسبحات الذينهم اتكاؤا عليها من دون أمر من لدنا إن أنت من العاملين.

أن يا خليل كسر الأصنام ولا تحزن عما يرد عليك ولا تخف من جنود الشياطين. قل يا ملاً المنكرين إننا ما نخاف منكم أنتم ان تموتوا أو تنصعقوا أو تنعدموا لن يرد أمر الله وقد ظهر بالحق رغماً لأنفكم

وأَنْفُسَ الْمُشْرِكِينَ وَكُلَّ مَا سَتَرْنَا الْأَمْرَ عَنْكُمْ مَرَّةً وَكَشَفْنَا مَرَّةً هَذَا مِنْ فَضْلِنَا عَلَيْكُمْ وَعَلَى الْعَالَمِينَ. لِأَنَّ النَّاسَ بَعْضُهُمْ فِي رَخْوَةٍ وَضَعْفٍ لَنْ يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَشْهَدُوا أَنْوَارَ الشَّمْسِ لِرَمْدِ الَّذِي كَانَ فِي عَيُونِهِمْ لِذَا دَارِينَا مَعَهُمْ لَثَلَا يَكُونَنَّ مِنَ الْهَالِكِينَ قُلْ تَاللَّهِ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَمِينُ وَلَا الشَّمَالُ وَلَا الْجَوَابُ وَلَا السَّوَالُ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُوقِنِينَ. قُلْ فَكَّرُوا فِي أَنْفُسِكُمْ حِينَ الَّذِي أَتَى عَلَيَّ بِالْحَقِّ عَنْ مَصْرِ الرُّوحِ بِآيَاتِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ. هَلْ نَفَعُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْفِرْقَانِ مَا عِنْدَهُمْ لَا فَوْرَبِكَ الرَّحْمَنُ. كَذَلِكَ فَانظُرْ فِي الْبَيَانِ إِنْ أَنْتَ مِنَ النَّاطِرِينَ. فَوْعَمْرِي مَا نَفَعَهُمْ شَيْءٌ عَمَّا عِنْدَهُمْ لَا سَوْأَلُ أَحَدٍ وَلَا جَوَابُ نَفْسٍ وَيَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّ ذِي ذِكَاةٍ بَصِيرٍ. قُلْ تَاللَّهِ قَدْ ظَهَرَ مَا لَا ظَهَرَ مِنْ قَبْلِ وَيَأْمُرُكُمْ بِمَا أَمَرْتُمْ بِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْقَادِرِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَكَلَّمَا عِنْدَكُمْ قَدْ خَلَقَ بِقَوْلِي إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ قُلْ الْيَوْمَ لَنْ يَغْنَى أَحَدٌ إِلَّا بِأَنْ يَفْتَقِرَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ هَذَا الْمَقَامُ الْمُقَدَّسَ الْمُنِيرَ. وَلَنْ يَذْكَرَ شَيْءٌ إِلَّا بِأَنْ يَنْسَى نَفْسَهُ وَمَا فِي الْمَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ فَكَيْفَ مَا خَلَقَ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. قُلْ أَمَا سَمِعْتُمْ مِنْ قَبْلِ بَأْنٍ دَلِيلَهُ آيَاتُهُ وَوُجُودَهُ إِثْبَاتَهُ فَوَيْلٌ لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الْغَافِلِينَ. تَاللَّهِ الْحَقُّ لَوْ يَكْشِفُ الْحِجَابَ عَنْ وَجْهِ الْأَمْرِ أَقَلَّ عَمَّا يَحْصِيهِ أَحَدٌ مِنَ الْعَارِفِينَ لِيَرْفَعَ نَدَاءَ أَهْلِ مَلَأَ الْأَعْلَى ثُمَّ صِيَّحَ أَهْلُ مِيَادِينَ الْبَقَاءِ ثُمَّ لَحْنُ الْقُدْسِ عَنْ مَكْمَنِ الْكِبْرِيَاءِ بِأَنْ مَا هَذَا بَشَرًا فِي الْمَلِكِ إِنْ هَذَا إِلَّا سُلْطَانٌ مُقْتَدِرٌ عَزِيزٌ بَدِيعٌ. كَذَلِكَ تَمَّتْ حِجَّةُ اللَّهِ وَلَكِنَّ النَّاسَ فِي سَكْرِ مِنَ الْغَفْلَةِ بِحَيْثُ لَنْ يَعْرِفُوا الشَّمَالَ عَنِ الْيَمِينِ. هَلْ بَعْدَ ظَهْوَرِ اللَّهِ يَنْفَعُ أَحَدًا شَيْءٌ عَمَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا فَوْرَبَ الْعَالَمِينَ.

أَنْتَ يَا حَبِيبَ غَنٍّ وَرَنَّ وَكَفٍّ وَدَفٍّ فِي جِبْرُوتِ الْبَقَاءِ ثُمَّ فِي الْمَلَكُوتِ الْعَمَاءِ وَلَا تَلْتَفْتِ إِلَى شَيْءٍ إِلَّا جَمَالِي الْمَشْرِقِ الْمُنِيرِ. كَذَلِكَ أَلْقَيْنَاكَ مَا يَسْتَعْنِي بِحَرْفٍ مِنْهُ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ لَوْ يَسْتَقِيمَنَّ عَلَى حَبِّهِمْ مَوْلَى هُمُ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ وَالرُّوحُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْعَارِفِينَ.

ثُمَّ ذَكَرَ الْجَوَادَ بِمَا يَذْكُرُهُ حِينَئِذٍ قَلَمَ الْأَمْرِ مِنْ ذِكْرِ الَّذِي بِهِ ارْتَفَعَ خَبَاءُ الْقُدْسِ وَاسْتَقَرَّ الشَّمْسُ عَلَى عَرْشِ مَجْدٍ عَظِيمٍ. ثُمَّ أَشْرَبَهُ مِنْ كَأْسِ التِّيِّ أَعْطَيْنَاكَ لِيَطْمئنَّ بِهَا قَلْبُهُ وَيَكُونُ مِنَ الشَّاكِرِينَ. قُلْ إِنَّا أَرَيْنَاكَ فِي

المنام ما يطمئن به نفسك وروحك إن أنت من العالمين. عبّر رؤياك بما عبّر الله ثم عبّر عن الصراط كمر السحاب ولا تلتفت إلى أحد من المشركين. من لن تجد في قلبه حبي فرّ عنه وتجنّب منه وكن في بعد عظيم. وإن يخالفك في ذلك نفسك فانقطع عنها وكن في إيقان منيع. قل تالله لم يكن الميزان إلّا حبي وإن هذا لرحمة على المقربين ونقمة وسياط على المشركين.

ثم ذكر الرّحيم ببشارات الله العليّ المقتر الحكيم. قل إنك قد حضرت بين يدي الله وما عرفته وكنت من الغافلين. إذا فاسئل الله بأن يؤيدك على عرفانه ويعرفك مظهر ذاته ويخرجك عن هؤلاء المتوهّمين. أنت يا رحيم تجنّب عن مثل هؤلاء ولا تجانس معهم ولا مع أحد من المغلّين توجه إلى أفق الرّوح بقلبك ثم انقطع عن العالمين كذلك علّمناك ما يغنيك عن الخلائق أجمعين. وقد حضر بين يدينا ما أرسلته وقبلناه رحمة من لدنا عليك لتكون من الشّاكرين.

ثم ذكر الزّمان بما يذكر الرّوح حينئذ من آيات ربّه ليسرّ في نفسه ويكون من المتّقين حين الّذي يخرجون أكثر النّاس عن ميادين التّقى بحيث يعرضون عن الّذي آمنوا به وكذلك يذكرهم الرّوح لئلاّ يكوننّ من المعرضين. قل يا عبد فاقراء ما نزلناه عليك من قبل ثم استنشق عن مداده روائح المسك من غداير الله المهيمن العزيز. ثمّ اعمل بما فيه تالله به قرّت عيون أهل جنّة الفردوس ثمّ أهل جنّة القدس إن أنتم من العارفين.

ثمّ ذكر الّذي سمّي بأكبر بعد عليّ ثمّ بشره بما يبشّر الرّوح في هذا الصّدر الممرّد المنير الحميد. قل يا عبد قد أرسلنا إليك من قبل ما لا يعادل بحرف منه ما خلق بين السّموات والأرضين. فاحفظه ثمّ اقرئه في أحيان الّتي تجد نفسك فارغا عن كلّ من في الأرض ليجذبك إلى مقرّ القدس مقعد عزّ منير. وقد حضر بين يدينا ما أرسلته من قبل فسوف يجزيك الله بأحسن ما عنده وإنه هو وليّ المحسنين. ثمّ اعلم بأنّ الله ما يقبل من عباده هذا من فضله على بريته وإنه لغنيّ عن العالمين. إياك أن لا تعاشر مع الّذين

تجد في قلوبهم ضغن من هذا الغلام ثم تجنّب عن مثل هؤلاء ولا تكن من المعاشرين. فاكف بالله ربك فانه يغنيك عما سواه إته ما من إله إلا هو له الخلق والأمر كلّ عنده في لوح حفيظ.

ثم ذكر العليّ في القاف بما يأمرك ذات القدم في حين الذي يطوفنّ في حوله كلّ من في لجاج البقاء وكلّ ما كان وما يكون إن أنتم من العارفين. قل يا عبد فاستقم لأمر الله ولا تخف من أحد فتوكّل على جمالي المشرق المقدّس المنير. وإن يخالفك في ذلك ذاتك فانقطع عنها ولا تكن من الصّابرين.

ثم ذكر الحسن من لدنا ليفرح بما رشح بإسمه هذا المداد المسكّيّة البديعة المنيعّة الأحديّة الأبدية القدميّة البديع اللّميع. قل يا عبد فاعمل بما أمرت به لوح المحفوظ الذي أرسلناه إليك ولا تكن من السّاكتين. عرج بروحك إلى معارج القدس ولا تخف من أحد فتوكّل على الله العزيز القدير. قل تالله الحقّ قد رجع المعراج بأسره لو أنتم من الناظرين.

ثم ذكر ابن النّبيّل من عندنا إن تجد في وجهه نضرة النّعيم. قل يا عبد لا توقّف في هذا الأمر ولا تتّبّع أحدا في ذلك ثمّ انظر بطرف البدء في حجج المرسلين. تالله الحقّ قد ظهر الذي ظهر في سنة السّتين وهذه من حجّته قد ملئت الخافقين. وإنّ أبيك لما توقّف في ذلك الأمر لذا ما فاز بما أراد وانقطعه الله عمّا عنده ورجعه إلى التّراب بحسرة عظيم وما فعل الله ذلك إلا لتنبّهكم وأنتم ما استشعرتم في ذلك وكنتم من الغافلين ولكنّ الله غفر عنه جريراته وكفرّ عنه سيئاته وإنه يغفر من يشاء ويعذب من يشاء ان الحكم إلا من عنده يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد. قل يا عبد فارحم على نفسك ولا تجادل بآيات الله ولا تكن من المشركين. قل تالله لو نكشف القناع عن وجه الأمر لتقطّعوا أبدانكم ولكن سترنا الأمر بما قدر في الألواح من قلم الله المقدر العليم. وإنّك يا حبيب إن لن تجد منه روايح الحبّ فانقطع عنه ولا تلتفت إليه وتوجّه إلى وجه ربك العزيز البديع.

ثم كبر في وجه إسماعيل الذي تدندن حول النار بربوات التي تستجذب عنها قلوب الموحدين. قل يا عبد عرف نفسك عن كل الحجابات ثم ادخل في النار وإنها نور ورحمة لك وللمخلصين ثم كسر أصنام النفس والهوى من الذينهم كفروا وأشركوا بعد الذي يدعون في أنفسهم الإيمان بالله المقتدر العزيز الرحيم. قل تالله إن لسانكم يلعنكم وأركانكم تبرء منكم يا معشر الغافلين. قل يا عبد بلغ أمر مولاك ولا تحزن عن شيء ولا تسلك سبيل المتوهمين.

ص. ٣٩٣

قل يا ملأ البيان تالله قد ظهر علي في قميص أخرى وإنه قد سمي في ملكوت الأسماء بالحسين وفي جبروت البقاء بالبهاء وفي لاهوت العماء بهذا الإسم الذي ظهر على هيكل الغلام فتبارك الله أحسن الخالقين.

قل يا معشر البشر تالله الحق قد ظهر مظهر القدر في هذا المنظر الأكبر بطراز الذي تحيرت عنه أفئدة كل ذي ذكاء ونظر.

قل يا ملأ المشركين بأي جهة تفرون بالله لم يكن لأحد مفر إلا بأن ينقطع عما عنده ويتمسك بهذا الجبل الدرّي الأنور. قل تالله إنه لآية الكبرى بينكم وجمال الله فيكم وإنه لسر مستتر. وإنه لقهر الله على المشركين إن قهره أدهى وأمر. قل به يعذب الله الذينهم كذبوا بآيات الله ثم بالقدر. قل ففروا إلى الله ربكم ولا تشركوا به وإن إلى المستقر. قل إنا لو نريد لننشأ خلقا آخر وإنا كنا على كل شيء لقادر مقتدر. كل شيء في قبضة قدرتنا ويعرف ذلك كل ذي علم وفكر. قل يا قوم إن تكفروا بهذه الآيات فبأي حديث آمتتم بعلي من قبل فتبينوا يا ملأ الحمر. قل لن يغنيكم اليوم شيء إلا بأن تؤمنوا بالذي كنتم به من قبل ثم بما نزل من عنده من الألواح والزبر. فآلق يا منيب على ذلك العبد ما ألقى عليك

هذا القلم المشتهر ليستقيم في نفسه بحيث لا يسده إعراض كل معروض ولا منع الذي بغى على الله ثم كفر.

ثم ذكر من عندنا الحبيب الذي سافر إلى الله وحضر بين يديه وسمع نعماته وكان من أهل النظر. قل طوبى لعيناك ولآذانك إن تعرف مقدارهما بما سمعا ورأى ما لا رأت عيون الذين أقبلوا إلى الله ثم أدبر وأعرضوا عما أشرق عن مشرق القدس بهذا الجمال المشرق المقدس الأطهر. وإني أنت يا عبد لا تحزن حين الذي يرتفع زماجير المشركين إياك أن لا تضطرب ولا تكن من أهل الفرر. قل تالله قد ظهر صور الأكبر في هذا الناقد الذي نطق بالحق ثم نقر. وينطق بأعلى الصوت بين السموات والأرض بأن إلى المستقر. ويا قوم لا تفتروا على الله بارتكم ولا تجاحدوا بعد الذي كشف النقاب ثم ظهر. إياكم أن لا تشتغلوا بالدنيا ولا يمنعكم شيء عن الورد في هذا الطمطم اللجي الأغر. إن الذينهم آمنوا بالله وآياته أولئك سعدوا إلى الله ويتوارثون جنات ونهر. والذينهم كفروا وأشركوا أولئك يصلون في نار وسقر. ومن وراء ذلك يأخذهم الله بقهر من عنده ويجعلهم كهشيم محتظر. كذلك قدر الله ذنوبهم جزاء ذنوبهم فويل لهم ولمن مكر وغدر. ونعيم لمن رضى برضاء ربه وإذا تلى عليه آيات ربه آمن وشكر.

ثم ذكر الرحيم بعد العبد بما أذكرناه في اللوح لعل يتقرب بذاته إلى شاطي القدس ويكون من أصحاب الفكر الذين يتدبرون في أمر الله ويتبعون ما نزل من عنده من حكم ونذر. قل يا عبد فائق كل ما يمنعك عن الورد في حرم الكبريا وإن هذا خير لك عن كل ما خلق وقدر. وكن صائحا بين السموات والأرض لتكون من الذينهم جاهدوا في سبل الله ثم نصر. قل إنا خلقنا السموات والأرض لأمرنا تالله إن هذا لأمرنا قد ظهر بالحق ولا يعرفه إلا كل ذي فطن وعبر. كذلك ألهمناك وألقيناك لتتبع بما أمرت في اللوح وتكون من أصحاب النظر.

ثم ذكر الهاء في آخر الأسماء بما تنطق حماسة القدس لعل يستجذب من نعماتها وإنّا أذكرناه في الانتها ليصعد إلى سدرة المنتهى ويستظل في ظلالها. قل تالله قد غشت السدرة كل من في السموات والأرض فطوبى لمن سكن في جوارها. قل قد أشرقت الشمس عن أفق القدس واستضاء منها أهل ملاء الأعلى فطوبى لمن أضاء بضياؤها. قل قد تضرعت من تلال القدس عرف المسك واستعطرت منها هياكل القدم فهنيئاً لمن تعطر من نفحاتها. وقد لاح قمر الأمر في وسط السماء وظهر على هيئة البدر بزهر البيضا وأنتم يا ملاء القرب فاستبهوا ببهائها. قل قد استقر العرش خلف خباء العظمة وفي حوله يدورن قاصرات الجمال بكأوس الحيوان فطوبى لمن فاز برشحاتها. قل قد كشف الجمال حورية الخلد بلحاظ فاتك الحشا فطوبى لمن يرى بلحاظها. قل قد ظهر صوت الله عن مكنم البقاء واستجذبت أفئدة العارفين من لحناتها.

قل أن يا اسمي أن استمع ما يوحى إليك عن شطر القدس من نعمات ربك ولا تخف من أحد فتوكل على الله ربك إنه يحفظك عن الشياطين وايدائها. إياك لا تمنع نفسك عما خلقت ولا تكن من الذين كفروا بآيات الله بعد إنزالها. قل اليوم لا ينفع أحدا شيء إلا بعد حبي وبذلك يشهد أهل سرادق القدس وألسن التي كانت عن ورائها. إن الذينهم أعرضوا عن لمع الوجه أولئك يسحتم الله وجوههم كخافية الغراب ويعذبهم بنار البعد ولها بها. قل إنه لهو الذي خلق السموات والأرض ثم استقر العرش على الماء ثم علق الماء على الهواء لتعرفوا صنع الله الذي اتقن خلق كل شيء وتنفكروا فيه وما قدر في الأرض من آلائها.

قل يا قوم إن هذا لخير الذي وعدتم به في التسع وبه أخذ الله العهد عن كل الذرات فطوبى لنفس وفت بميثاقها. قل قد ارتفعت خيام القدم وأنتم يا ملاء البيان لا تحرموا أنفسكم عنها ثم اسكنوا في فنائها. تالله

قد أثمرت سدرة البهاء فى الرضوان الذى ظهر على هيكـل التربيع فى هيئة التثليث وأنتم يا أهل سفن البقاء تقربوا بها ثم تنعموا من أثمارها.

ص. ٣٩٤

قل يا قوم أتكفرون بآيات الله وتقرئون ما نزل من قبلها فويل لكم وبما زين الشيطان لأنفسكم أعمالكم كذلك نلقى عليكم من آيات الأمر لعل تقومن عن تراب الغفلة وتزرقن بما نزل من غمام القدس وما يمطر من مياهها. كذلك ينصح قلم الأمر كل نفس من أذكياها قل قد استقرت سفن البقاء على بحر الحمراء فطوبى لمن تمسك بجمال القدس منها ليكون باقيا بقائها.

قل تالله إن هذا البحر بهر على الممكنات وفيه تسرى سفينة القدس التى صنعها نوح الروح لهذا الغلام الذى باسمه يمسك زمام الفلك ثم اهتزازها. قل قد تموجت بحور القدم فى هذا البحر الأعظم وما فاز أحد بساحلها فكيف إلى غمراتها إلا الذينهم تمسكوا بما جرت عليها من سفائن القدس ثم اركبوا باسمى الرحمن على مناكبها. قل قد ارتفعت سدرة الروح على سيناء البقاء وتغن بلبل القدم بأحسن الألحان على أفنانها إذا فاصمتوا يا هياكل السبحان لاستماعها. قد جرى السلسبيل من هذا التسنيم الذى انفجر من كوثر القدس عن هذا الفم الذى منه ينزل مياه القدم فطوبى لمن يطفح عليه من طفحاتها. قل هذا نفس الله قد استوى على العرش وقدس الله عن مسّ المشركين رداها.

إتك يا حبيب فارزق كل نفس من نعمت الطرية الأحديّة الصمديّة التى تنزل عن هذا السماء التى ارتفعت بالحق إياك من لا تجاوز عن حدود الناس فاعط كل نفس على مقدارها. إن الذى بدلت ذاتته لن يعرف حلاوة الحلو عن المرّ إلا بأن يبرء دائه كذلك خلقنا النفوس أطواراً فطوبى لمن يعرف أطوارها. والذين ما طهّرت آذانهم لن يلتذوا من نعمات القدس وكذلك نلقى عليك من كل حكم ابنائها وإتك

كسّر ختم آناء الرّحمن باسمى المنّان ثمّ أدر خمر الحيوان الّتى انعصرت من أنامل السّبحان لعلّ أهل الإمكان يصطلون من حرارتها ويستضيئون من أنوارها ولمعانها. كذلك نزلنا الآيات وصرّفناها من شأن إلى شأن ونصرّفها كيف نشاء على تصريف أخرى لتشهد قدرة ربّك وتخرّب بين يديه على الذّقن قل تالله الحقّ لم يكن الفخر فى تنزيل الآيات وأمثالها بل الفخر فى ظهورى بين السّموات والأرض وبين هؤلاء من أمم المختلفة إن أنتم من أصحاب العين. وإنّك إن وجدت هؤلاء الّذين أذكركنا أسمائهم فى اللّوح على روح وريحان هبّ عليهم ما تضرّع من ريحان الله العلى القادر المؤتمن. وإلّا فاستحكم رأس آناء الرّيحان لئلاّ يجد المشركون عرفه ثمّ اختمه بخاتم القدس أو بعقيق من هذا اليمين. إيّاك أن لا تنشر آثار الله بين يدي المشركين ثمّ أعرض عنهم ثمّ اصطبر ولا تحزن تالله هذا أمر ينصعق عنه كلّ من فى السّموات والأرض وتقشعرّ جلود المستكبرين وتنشق أراضى الفراعنة وتنسف شوامخ القنن. وتدع كلّ مرضعة عمّا ارضعت وتضع كلّ ذات حمل حملها ويأخذ السّكر سكان السّموات والأرض إلّا من أتى الله بقلب ممتحن. وإنّك فاحمل كتاب الله بقوة من عندنا وقدرة من لدنا ولا تخف فى حمله ولا تجزع عن ثقله وإنّه يحفظك بالحقّ ويحرسك عن كلّ بلاء وفتن. ما يمسّ العارفين من بلاء إلّا وقد يزداد به انقطاعهم إلى الله واشتياقهم إلى مقام الّذى قدسه الله عن ريب الزّمن وإن تجد نفسك وحيدا بين السّموات والأرض إذّا فارض عنها وعن الّذى خلقها ولا تكن فى حزن ومحن. تعزّب عن الّذين كفروا ثمّ تقرب إلى الله وإنّ هذا لخير لك عن ملك السّموات والأرض وعمّا خلق فى السّر والعلن. طهر ذيلك عن عجاج الملك ثمّ اشرب عن كأس الحمراء عن غلام الأبهى ليجعل نفسك فارغا عن الدّنيا وما فيها من الزّخارف والقدن.

قل يا قوم لا تشهدوا الاختلاف فيما نزل من لدنا لأنّ الآيات كلّها نزلت من شديد القوى عن جبروت البقاء ويختلف باختلاف المقامات إن أنتم من أهل الفطن. كذلك نقلى عليكم من أسرار الأمر لئلاّ نزل أقدامكم عن هذا الصّراط المرتفع المعتين. إنّك لا تستر أمر ربّك على مقام الّذى تخدم نار الله فيما

سوى<sup>١</sup> ولا تجهر بشأن الذى يمسك الضراء فابتغ بين ذلك سبيلاً مستتبين. ثم اعلم بأن هذا الجمال قد ابتلى بين هؤلاء بحيث يريد أن يعزل نفسه عنهم أو يطير إلى معارج القدس فى أصل الوطن. تالله قد وقعت فى كل حين تحت مخالب أولى الغل والبغضاء ولن أجد لنفسي ناصراً إلا الله الذى خلقنى وكل شىء وأرسلنى بسطان الأمر على البر والبحر وعلى أهل المدن. قل إننا لما قصصنا حرفاً من الرؤيا لأهل العما إذا ما حملوها وأوقعونا فى الجب فى هذا الجح الظلما كذلك نقلى عليك من أسرار الأمر عمّا ستر وخرن. ثم اعلم بأن الذينهم كانوا فى هناك منهم من أعرض عن الله وكفر بآيات الله ومنهم من آمن بربه وكان ممن نجى وآمن. إن الذينهم كانوا أن يستروا وجوههم فى جلايب النساء خوفاً من أنفسهم إذا خرجوا عن خلف الدنان ثم اعترضوا على هذا الجمال الأظهر الأكمين.

قل يا قوم خافوا عن الله ولا تجادلوا بمظهر نفسه ثم توجهوا إليه بخضوع حسن. تالله قد ظهر سر الله المكنون عن هذا المخزن وقد برز رمز الله المستور عن هذا المكنن. يا قوم فاشكروا الله الذى خلقكم من ماء دافق وعرفكم سبل القدس بما أنزل عليكم الشرائع والسنن. لتتبعوا سبل الهدى فى هذا السبيل الذى ظهر بالحق إياكم أن لا تختلفوا فيه ولا تكونن فى مريّة عن لقاء ربكم ثم تقربوا إليه بقلوبكم وإن هذا خير لكم عمّا ظهر وبطن.

تلك سورة الأصحاب قد نزلناها بالحق وأرسلناها إليك لتقربها على الذين تجد فى وجوههم نضرة الرحمن وإذا يسمعون آيات الله يطيرن إلى سدرة المنتهى فى هذا الفناء المقدس المزين وإن رأيت كلمة النصر ذكره فى منتهى المنتهى بما نزل حينئذ من جبروت العلى ليذكر فى نفسه ويكون من الذى آمن وهدى.

قل يا نصر فانصر ربك بما استطعت فى هذا النصر الذى ظهر على هيكل الغلام فتبارك الله الذى خلق فسوى أن استقم فى أمر الله ربك بحيث لا يمنعك شىء عمّا فى السموات والأرض لتكون من الذى

عهد ثم وفي. قل يا قوم أتمارون الروح عما شهد ورأى أو فيما سمع من نعمات الله في جبروت المقدس الأظهر الأبهي. تالله إنه استقام على شأنٍ لن يمنعه كل الورى ولم يكن كل من في السموات والأرض عنده إلا ككف من الثرى. قل أنه لو ينطق بحرف ليكون أعلى عما نزل في جبروت الأمر والخلق ولا يعلم ذلك إلا أولى النهى. قل إنه قد استقر على العرش ثم استوى وهذا صعب على المشركين وعلى الذى كفر وطغى ثم أعرض وأشقى. قل يا ملأ المغلين موتوا بأضغانكم فقد أشرقت الشمس بأنوار الله فى وسط الضحى واستضاء منها كل من فى السموات والأرض إلا كل دنى ضل وعمى. كذلك نقص عليكم من قصص الحق يا أصحاب الحجى. قل إن نظرة إليه خير عما فى ملأ الأعلى وعن ملك الآخرة والأولى فطوبى لمن حضر بين يدي العرش ونظر إلى منظر الأحلى وسمع عن لحن القدس من آيات ربه الكبرى. أن يا نصر فاستمع لما يوحى إليك من جبروت القصى إياك أن لا تخف من أحد فتوجه إلى وجه ربك وكن من الذى نفعه الذكرى. أن اصطبر حين الذى تنفطر سماء الأمر وتنشق أرض الإرادة ويرفع ضجيج كل من أعرض فعوى. قل تالله من لم يكن قلبه مطهرا عن كل ما يذكر عليه اسم شيء لن ينطبع فيه هذا الجمال الدررى الأصفى.

قدسوا مرايا أنفسكم يا ملأ الأرض ثم اصعدوا إلى مقام الذى جعل الله عن خلفه ذكر القوسين أو أدنى. قل إنه لينطق فى كل حين بما نطق الروح فى صدره الممرد الأزكى. قل تالله إنه ما ينطق عن الهوى بل ينطق بما يلهمه شديد الأمر من آيات ربه الكبرى. قل إنه حينئذ بالأفق الأعلى وإنه لجمال الأولى فى قميص الأخرى فسبحان نفسه الأعلى. وبه رفعت أعلام الأمر فى ملكوت الأسماء ونصبت خيام المجد فى جبروت العما. قل يا قوم فارجعوا إليه وإن إليه المنتهى. تالله إنه لجنّة المأوى عند سدرة القدس عند ظهور تجلى الأنوار من هذا الجمال الدررى الأبهي. كذلك ما زاع بصر الحديد عما شهد ورأى من سلطان ربه الأظهر الأخفى قل إنه لو كشف القناع عن وجه كلمة من عنده لتنشق الأرض وتنفطر سموات العلى. ولكن يدارى مع عباده لئلا يتميّز صدورهم ويرجعوا إلى مقر القهر فى هاوية

السفلى. إنك لا تخف من أحد ذكر الناس بآيات ربك وهذا نصره فى ملكوت السموات والأرض وكذلك يؤيدك بالذكر وإن إليه يرجع الذكر وكذلك فجرنا فى كل حرف من هذا اللوح تسعة عشر نهرا فهنيئا لمن ظمأ واستسقى.

ص. ٣٩٤

وإذا أتمنا اللوح نزل من جبروت البقاء من آيات ربك الكبرى تارة أخرى ليتذكر بها كل عقل مستطاب ولتذكر فى اللوح ذكر بعض من أحبب الله الذى ما أذكرناه من قبل ليكون فضل الله بالغة على كل الذرات وعلى كل ذى فضل ولباب.

إذا ذكر الذين ما تحرك قلم الأمر على أسمائهم إن تجدهم متذكرا بذكر ربهم وإلا دعهم بأنفسهم ثم أعرض عن كل معرض مرتاب. قل يا هؤلاء فابشروا فى تلك الايام التى فيها أتى الله فى ظلل من الروح وأشرق الوجه عن خلف النقاب.

ثم ذكر محمدا قبل على الذى كان اسمه فى كتابك بما أذكره قلم القضا فى جبروت الإمضاء بين يدي ربّه العزيز الوهاب ليصعد فى نفسه إلى معارج القدس فى هذا المعراج الذى ظهر على هيكل الغلام ويكون ممن خضع وأتاب. قل يا عبد فانقطع عن كل ما تهوى به هوىك ثم تمسك بعروة الأعظم فى نفسك وإن هذا خير لك عن ملكوت السموات والأرض ولا يعقل ذلك إلا كل مؤمن ثابت ولا يعقلها إلا أولى الألباب. قل سبح باسم ربك وكن فى جذبٍ ووله عما أسقيناك خمر الحيوان فى كأس قدس عجاب. إننا جعلنا تلك الحروفات كأوسا لبدايع الصفات نسقى منها خمر الآيات ما نشاء من عبادنا قل منا ظهر الفضل وإلينا يرجع فى يوم الاياب. بقطرة منها يحيى هياكل الموجودات وكذلك سبقت رحمتنا كل شىء وأحاطت الذرات من على الفردوس إلى أن ينتهى إلى نقطة التراب. إن الذين

ما فازوا برشحات القدس من هذه الكأس أولئك أحقر خلقا عند الله عن خلق الذنّاب. لأنّهم كفروا بنعمة الله وجادلوا بآياته بعد إنزالها واتبعوا كلّ مشرّك كذّاب. قل يا قوم أتعون الذين ما جعل الله لهم سلطانا وتذرون ربّ الأرباب. فبئس ما اتخذتم لأنفسكم أولياء من دون الله فسوف يعذبكم الله بقهرٍ من عنده وإنّه لقوىّ في الأخذ وشديد في العقاب. ومن المشركين من كان هناك وما رضى بأنّا نسّمى نفسنا باسم من الأسماء وكذلك بغى على الله الذى خلقه وسوّاه وما بغى المشركين إلّا فى تباب. قل يا قوم إنّ الأسماء كلّها يرجع إلى ملكوتها التى يرجع إلى أمرى الذى خلق بقولى ويعرف ذلك كلّ نفس آمنت بيوم الحساب. قل قد أشرقت الشّمس عن أفق المجد وبها انفطرت سماء الكبر وانشقّت أرض الغلّ ومرّ جبل السّكون كمرّ السحاب. كذلك ألقينا عليك من كلّ نبأ لتذكر فى نفسك وتذكرّ النَّاس بما ألهمناك لعلّ تطهرنّ النفوس عن الأمراض ثمّ تطاب.

قل يا ملأ الأرض فابتغوا النّصر فى تلك الأيام ولا تخافنكم كثرة المشركين كذلك يعظكم قلم العزّ من لدن عزيز جذاب. ثمّ اعلّموا بأنّ النّصر لم يكن فى اخراج السيّف بل فى تطهير نفوسكم يا معشر الأصحاب. تالله لو تنقطع نفس عن كلّ من فى السّموات والأرض وتقوم على ما أراد الله لينصر الله بها المخلصين من أحبّائه وينعدم رايات المشركين من كلّ الأحزاب.

قل تالله إنّ النّصرة انقطاعكم عمّا سوى الله واستقامتكم على حبّى فى يوم الذى تزلّ فيه أقدام البلغاء ويخرج عن أيكّة النّفاق شردمة من الذّباب الذين كفروا وأعرضوا وكانوا فى مريّةٍ عن لقاء ربّهم بعد الذى ظهر عن أفق القدس بصحائف وكتاب.

قل يا ملأ القدس أن اخرجوا سيف الحكمة عن غمد البيان ثمّ انصروا به ربّكم الرّحمن إيّاكم أن لا تفسدوا فى الأرض بعد إصلاحها خافوا عن الله الذى إليه يرجع الأمور فى المبدء والمآب. إن يزحفوا عليكم المشركون شرّدهم بكلمة من عندنا لا بسيوفكم ولا تحنثوا عمّا أمرتم به فى الكتاب.

أن استقيموا يا قوم على الصراط فسوف يبعث الله قوما يستقيمون على الأمر ويذكرته بوله وشوق وانجذاب ولا يمنعهم شيء عما في السموات والأرض أولئك يصلون عليهم الملائكة والروح ثم أهل ملاء القدس ثم الذينهم كانوا في سرادق القرب عن خلف الحجاب. وإن من شيء إلا يذكرنا أسمائهم ويستقربن إلى الله قل تالله بأسمائهم تصح الناقوس وتدلح ديك الفردوس وتغن الرباب. إذا تمت كلمات ربك صدقا وعدلا ولا مبدل لكلمات ربك ولن يفقه ذلك إلا كل نفس باقى مستطاب

ص. ٣٩٥

### هذه سورة الدم

منبع: آثار قلم اعلي جلد ٢- ١٥٩ بديع - صفحات ٣٩٣ - ٤٠٠

قد رشحناها من بحر الغيب ليكون آية ظهورى بين الخلائق اجمعين  
هو الباقي فى العرش باسمى البهى الابهى

ان يا محمد اسمع نداء ربك عن هذا المقام الذى لن يصل اليه ايدى الممكنات و لا افئدة الموجودات و لا حقائق الذينهم نعسوا فى اقل من آن فى هذا الامر المقدس العزيز المستور. قل يا قوم فاسرعوا الى حرم الله و كينونته و بيت الله و انيته و ظهور الله و سلطانه و لا تكونن من الذينهم يذكرون الله بالسنة ثم باياته يعترضون. قل يا قوم هذا مقام الذى يطوفن فى حوله اهل ملاء الاعلى ثم اهل سرادق البقاء ثم الذينهم سكنوا خلف لجج الكبرياء ان انتم تفقهون. قل هذا لمشعر الله و شطره و وجه الله و عظمته ان يا اهل ملاء اللاهوت ثم اهل مواقع الجبروت ثم اهل العز فى رفارف الملك و الملكوت ان اخرجوا عن اماكنكم لتزورن مقام الذى ما فاز به إلا الذينهم انقطعوا عن كل من فى السموات و الأرض و عن كل ما يذكر عليه اسم و رسم و جهة و اشارة ان انتم تعرفون. قل يا قوم هذا مقام الله و فئائه ثم رضوان الله و فردوسه ثم خباء الله و سرادقه اياكم ان لا تتوجهوا الى غيره فاسرعوا اليه لعل انتم بثمرات الروح تزرعون. و يا قوم هذا مقام الذى توقفت فيه الأبرار و الذينهم

طافوا في حول العرش كما انتم تشهدون. و أنك انت يا محمد فاعمل ما يوصيك حينئذ لسان ربك ثم اعمل بما تؤمر من لدى الله المهيمن العزيز المحبوب. اولاً فاخرق حجابات الموهوم عن وجه قلبك بسلطاني العزيز المقتدر المعلوم ثم ادخل مصر الرحمن باسمي العزيز السبحان و لا تلتفت الي ما كان و ما يكون و لو تشهد بان الشيطان جلس على بابي و يمنعك عن الدخول فاعمض عيناك عنه ثم استعد بجمالي المبارك المهيمن المحبوب. و اياك ان لاتجلس مع الذين تجد آثار غلهم كأثر الحرارة في الصيف او كأثر البرودة في السموم و أنك فر عنهم و عن مثلاتهم و لا تنظر اليهم و بما عندهم بل الي امرى الذي يكون خيراً عن كل شيء لو انتم تشعرون. و ان تريد ان تمر على العباد فاستشرق عليها بانوار ربك ثم تفكر فيما ترى من صنع ربك لتكون من الذين يتفكرون. و كن متخلاً بأخلاقى بحيث لو يبسط عليك احد ايدى الظلم انت لا تلتفت اليه و لا تعرض به دع حكمه الي ربك القادر العزيز القيوم. كن في كل الأحوال مظلوماً تالله هذا من سجيتي و لا يعرفها الا المخلصون. ثم اعلم بان تاوه المظلوم حين اضطاره لاعز عند الله عن كل عمل لو انتم تعلمون. ان اصبر فيما يرد عليك فتوكل في كل الامور على الله ربك و انه يكفيك عن ضر ما خلق و يخلق و يحفظك في كنف امره و حصن ولايته و انه ما من اله الا هو له الخلق و الامر و كل به يستنصرون. و ان يغتبك نفس انت لا تفعل به كما فعل لئلا تكون مثله ثم اعرض عنه و توجه الي خباء القدس في هذا السرادق المقدس المرفوع. كن بين الناس كتلال المسك لتفوح منك روائح القدس بينهم لعل تجذبهم الي فناء قدس محبوب. ان وجدت معيناً لنفسك من احباء الله فاستأنس به في كل عشي و اشراق و في كل سنين و شهور. فاقتد في كل الامور بالله ناصرك ثم امش بين العباد بوقاره و سكينه ثم بلغهم امر مولاك على قدر الذي يقدر ان يسمعون. و أنك انت يا هدهد السبا اذهب بكتابي الي مدائن الله و ان

## ص ٣٩٦ - سال بيست و چهارم ظهور واقعات سال ١٢٨٣ هـ ق - ١٨٦٦ م

يسئلك الطيور عن طيرالقدس قل انى تركتها حين التى كانت تحت مخاليب الانكار و منسر الأشرار و ما كان عنده من ناصرٍ الا الله الذى خلقه و سواه و جعله سراج جماله بين السموات والأرض ان انتم توقنون . و ان وجدت احداً من احبائى و يسئلى منى قل تالله انى خرجت عن مدينة السجن حين الذى كان الحسين مطروحاً على الأرض و كان ركبة الشين على صدره و يريد ان يقطع رأسه و كان السنان واقفا تلقاء الرأس و ينتظر بان يرفعه على السنان كذلك كان الأمر فى سرالسر ان انت متشعرون . وفى تلك الحالة رأيت شفتاه يتحرك و ينظر بطرفه الى السماء بلحاظ تقطع عنه القلوب و عن ورائها قلب الله المهيمن العزيز القيوم . و انى تقربت رأسى الى شفتاه سمعت بأنه تحت السيف يقول يا قوم تالله ما نطقت بينكم عن الهوى بل بما نطق منطوق الطور فى صدرى المقدس الأصفى تالله لن تشبه آيات الله بشيء عما قدر فى جبروت القضاء و عما كان فى الآخرة و الأولى . و انتم يا ملأ الشرك فاستنشقوا هذه الآيات التى نزلت من جبروت الذاتم ن مالک الأسماء و الصفات ان وجدتم منها رائحة القميص عن يوسف العزيز اذاً فارحموا عليه و لا تقتلوه بأسياف الغل ان انتم تشهدون بعين الأنصاف ثم فى انفسكم تنصفون . و يا قوم تالله انى سددت ابواب الفردوس فى عشرين من السنين لئلا يخرج من شفتائى ما يشتعل به نار البغضاء فى صدوركم و بذلك يشهد لسان العظمة ثم قلم الأمر على الواح قدس محفوظ . و يا قوم انى لعلى و هذه لكرة الأخرى بعد الأولى و اظهرت لكم اعظم ما اظهرته من قبل و قد جئت عن منبع العظمة والجلال و مخزن الرفعة و الأجلال بآيات التى ما ظهرت حرف منها فى الملك و هذا اللوح برهانى بينكم و لكم و عليكم ان انتم تعقلون . و يا قوم تالله كنت ساكناً فى البيت وصامتاً عن كل الألحان ولكن الروح اهترنى و انطقنى بالحق و ظهرت آثاره فى وجهى ان انتم فى جمالى تتفرسون . و اغلقت ابواب البيان فى مذ من السنين ولكن لسان الله فتح لسانى ان انتم تعلمون . اتقتلون الذى بأمره رفعت السموات و موجت البحار و اثمرت الأشجار و كشفت الأسرار و ظهر جمال المختار عن خلف الأستار انتم يا ملأ البيان اتقوا الله و لا تكونن من الذينهم بآيات الله هم

يحجدون . و يا قوم تالله لست أنا من الذينهم كفروا بآيات الله و لو انتم تقتلونني بكلّ الأسياف او بكلّ السّهام فى كلّ حين تضربون . و انطق فى ملكوت السّموات و الأرض و لن اخاف من احد و هذا مذهبي ان انتم تشعرون . تالله هذا مذهب كلّ الرّسل و بما نزل علىّ علىّ فى كلّال ألواح و لم ادر انتم باى مذهب تذهبون . و اذا بلغت نعمات القدس الى ذلك المقام سكت لضعف الذى اخذه

### ص. ٣٩٧

و كان فى تلك الحالة فى مدّة فلما آفاق فتح عيتاه ثمّ التفت الى شطر القدس بلحاظ الأنس و قال اى ربّ لك الحمد على بدايع قضايك و جوامع رزايك . مرّة اودعتنى بيد النّمروذ ثمّ بيد الفرعون و وردا علىّ ما انت احصيته بعلمك و احطته بارادتك . و مرّة اودعتنى فى سجن المشركين بما قصصت على اهل العماء حرفاً من الرّؤيا الذى الهمنى بعلمك و عرفتنى بسلطانك . و مرّة قطعت رأسى بايدى الكافرين و مرّة ارفعتنى على الصّليب بما اظهرت فى الملك من جواهر اسرار عزّ فردانيتك و بدايع آثار صمدانيتك . و مرّة ابتليتنى فى ارض الطّف بحيث كن توحيداً بين عبادك و فريداً فى مملكتك الى ان قطعوا رأسى ثمّ ارفعوه على السّنان و داروه فى كلّ الديار و حضروه على مقاعد المشركين و مواضع المنكرين . و مرّة علّقونى فى الهواء ثمّ ضربونى بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء الى ان قطعوا اركانى و فصلوا جوارحى الى ان بلغ الزّمان الى هذه الأيام التى اجتمعوا المغلّون على نفسى و يتدبّرون فى كلّ حين بان يدخلوا فى قلوب العباد ضعنى و بغضى و يمكرون فى ذلك بكّما هم عليه لمقتدرون و مع ذلك انت يا الهى و محبوبى اودعتنى تحت ايدى هؤلاء المشركين . اذاً يا الهى فاشهدنى على التّراب و تحت اسياف اعدائك فوعزّتك يا محبوبى اشكر كحينئذٍ فى تلك الحالة و على كلّما ورد علىّ فى سبيل رضائك و اكون راضياً منك و من بدايع بلاياك . ولكن يا الهى اقسمك بأسمائك المكنونة و جمالك الظّاهر المستور المطروح على تراب المذلّة بان تدخل فى قلوب عبادك حبّك ثمّ استقرّهم يا الهى على بساط رحمانيتك ثمّ استظّلهم فى ظلّ شجرة فردانيتك و لاتحرّمهم عن نسّمات قدسك التى تهبّعن رضوان جمالك و تفوح عن شطر افضالك و أنّك انت المقتدر على ما تشاء و أنّك انت المهيمن القيوم . و أنّك انت يا محمّد فاعرف

قدر ما القيناك من جواهر الأسرار ثم تفكر فيما علمناك من بدايع علمنا الذي كان مستوراً خلف ظل الأنوار لتطلع بما ورد علينا و تكون من الذينهم كانوا من اسرار الأمر هم مطلعون . ثم قل بلسان روحك في سرّك هل من ناصر ينصر جمال الأولى في طلعة الأخرى و هل من معينين نقطة الأخرى في جماله البهيّ الابهيّ . لعلّ بذلك يبعث الله احداً لينصر الغلام في هذه الأيام التي اخذ السكر سكان السموات و الأرض الا الذينهم كانوا الى جهة القرب في هذا الجمال هم ينظرون . ولكن يا محمد تالله سوف تجد اعراض المعرضين واستكبارهم و قيامهم في كلّ الجهات على بغض هذا الغلام الا من شاء ربك العزيز القيوم . ان يا محمد اسمع ما يأمرك قلم الامضاء في جبروت القضاء في هذا الهواء الذي قدسه الله عن هياكل البغضاء و طهره عن مسّ المشركين و عرفان المغلين .

### ص. ٣٩٨ - سال بيست و چهارم ظهور واقعات سال ١٢٨٣ هـ ق - ١٨٦٦ م

و انك انت فاحرق السبحات ثم اطع عن مشرق الأمر بسطان مبين ثم اذن بين الناس بهذا الجمال المشرق العزيز المنير . ثم ادخل على اسم الها ثم التقي عليه ما القى عليك روح الله المقتدر العزيز الكريم لعلّ يتذكر في نفسه و ينقطع الى مولاه و يكون من المهتدين . قل يا عبد انا نزلنا لك الواحاً و صحائفاً لا يعلمها الا الله و فيها ما يغنيك عن كلّ ما خلق في الابداع و عمّا في السموات و الأرضين . ولكن ما ارسلناها اليك لانا ما وجدنا منك رائحة العليين في هذا الغلام العربيّ المبين . قل تالله سيفني ما عندك و لا يبقى الا ما هو عند ربك خلف سرادق عزّ منيع . دع الدنيا لأهلها ثم انقطع عمّا خلق فيها ثم توجه بوجه ربك المنان القديم . قل ان هذا لعلّي بالحقّ قد ظهر مرةً اخرى في هذا الجمال الأطهر الأطهر الابهيّ و ينطق بالحقّ في جبروت البقاء و ملكوت الاعلى ان انتم من السامعين . قل انتم يا ملأ البيان لن ينطق روح التبيان في قلوبكم إلا بعد حبيّ و هذا من اصل الدين ان انتم من الموقنين . قل يا ملأ الفرقان تالله قد جائكم الحقّ و ما يفرّق به الأديان و يفصلّ به بين الحقّ و الباطل اتقوا الله و لا تكوننّ من المعرضين . قل ان يا اهل الكنائس لاتضربوا على الناقوس بماظهرناقوس الأعظم في هذا الناقور الذي ظهر على هيكل الآيات بين الأرضين و السموات و يصح

بالحقّ على هذا الاسم المشرق الظاهر اللّميع . قلّ أنّه هو الّذى نزلت الآيات بامرّه و سطر كلّ الألواح باذنه و يشهد بذلك ما يفوح من هذا المسك الّذى جرى عن عين الكافور من هذا القلم الأقدم القديم . قلّ أنّه لينطق فى كلّ حين بآيات الّتى يعجز عنها عقول العقلاء و عرفان العرفاء و افئدة البالغين . قلّ هذا ما وعدتم به فى كتّب الله ان انتم من العارفين . و هذا ما حقّق به الحقّ فى ازل الآزال و يحقّق به الى ابد الابدین . ان يا محمّد فاعمض عيناك عن كلّ من فى السّموات و الأرض لتستطيع ان تدخل فى حصن ربّك المنان القدير . فاضرم من هذا النّار فى اشجار الممكن اتلى نطقنّ كلّ بما نطق النّار على هيئة النّور فى طور الظّهور . كذلك يمّن عليك جمال القدم و يأمرك على الأمر لتقطع عن كلّ شىء و تتمسّك بعروة عزّ منيع . و الرّوح و التّكبير و البهاء عليك و على الّذين يسمعون قول كفى هذا النّبأ العظيم .

## قد تمّ القسم الرّابع من الكتاب و يليه القسم الخامس منه

### (كتاب شناسى توسط ويراستار استفاده شده است)

- آدميت , فريدون . امير كيرو ايران . تهران : خوارزمى , ۱۳۳۶
- اعتضاد السلطنة . فتنه باب . تهران : باب ك , چاپ دوّم , ۱۳۵۱
- اعتماد السلطنة محمّد حسن خان (صنيع الدّوله- تاريخ منتظم ناصرى) تصحيح محمّد اسماعيل رضوانى . (۲ جلد تهران : دنياى كتاب ۱۳۶۳-۱۳۵۱
- بامداد , مهدي . تاريخ رجال ايران . ۴ جلد تهران : زوار , - (۱۳۴۷)
- خورموجى , محمّد جعفر . حقايق الاخبار ناصرى . طهران : دار الطباعه ۱۲۸۴ ه ق
- دهخدا , على اكبر . لغت نامه . سى دى . ويرايش دوّم , تهران : انتشارات دانشگاه تهران , ۱۳۷۷/۱۹۹۸
- طهران : مؤسسه ملى مطبوعات امرى , توقعات مباركه - ۱۲۹ بديع - ربانى , شوقى . ۱۹۲۶-۱۹۲۲
- رأفتى , وحيد . ماخذ اشعار در آثار بهايى . ۵ جلد , هميلتون , انتاريو , كانادا : مؤسسه معارف بهائى , ۱۶۶ بديع ۱۳۱-۱۴۷

روزنامه وقایع اتفاقیه - ج ۱، ۱۳۰-۱۳۱ تهران: کتابخانه ملی، ۱۳۷۳  
 سنائی، حکیم. دیوان سنایی. تهران: کتابخانه سنائی، تهران: ۱۳۶۲  
 سمندر. تاریخ سمندر. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع  
 ۱۹۹۳ / شیوه نامه. ویرایش دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲  
 فسائی، حاجی میرزا حسن. تاریخ فارسنامه ناصری. چاپ سنگی، (۱۳۱۴) تجدید چاپ، طهران (کتابخانه سنائی،  
 :۱۳۷۳

فیضی، محمد علی. حیات حضرت عبدالبهاء. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع  
 فیضی، محمد علی. نیریز مشکبیز. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع  
 ۲۰۱۱ - قدیمی، ریاض الغات ۱۰. جلد، کانادا، ۱۹۹۶

- Momen, Moojan. *The Bábí and Bahá'í Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts*. Oxford: George Ronald, 1981.
- Shoghi Effendi, *Bahá'í Administration*. Wilmette, IL: Bahá'í Publishing Trust, 1968.

## الف

آختی (آختن): کشیدن  
 ابکار) جمع بکر: (دوشیزگان  
 ابوالدواهی: پدر سختیها و بلایا  
 ابوالشور: پدر شرها، شیطان  
 اّکال: تعویل یا تسلیم شدن  
 اثم: گناه  
 احتجاجات: حجت آوردن  
 احتقار: خوار شمردن  
 احمال و اثقال: بار و بندیل - بار و بنه - خوار و بار  
 اخجال: شرمنده کردن. خجل کردن  
 اخضاع: مطیع ساختن  
 اخلاط ناس: اراذل و اوباش  
 آدا: انجام دادن

أرامل :مستمندان  
 ارباب دواعی :مدعیان  
 ارجاس جمع رجس : (ناپاکی)  
 از عقب :در پی آنان  
 اسار :قید یا بند اسیر کردن  
 استجماع :فراهم آمدن  
 استضاءه :روشن کردن  
 استعداد :در این عبارت یعنی افراد جنگی ,ساز و برگ و مانند آن است  
 استغراب :عجیب و غریب شمردن  
 استفتاء :طلب فتوی کردن .فتوی خواستن  
 اشقر :سرخ  
 اطراء جمع :اطرائات : (نیک ستودن کسی را مبالغه کردن در مدح کسی)  
 اطفاء نائره :خاموش کردن آتش یا شعله  
 اعوجاج :کجی ,کج شدن  
 اغواء و اغراء :گمراه کردن ,فساد کردن  
 افادت :تکبر  
 افتاء :فتوی دادن  
 اقاویل :جمع قول  
 اقتحام :بی اندیشه در کاری در آمدن ,به محلی به عنف هجوم بردن و وارد شدن  
 اقعاد :فرو نشانیدن  
 اکام :دهن بند برای شتر  
 اکراد و الوار :کردها و لرها  
 اگال :بندی که دور دستمالی روی سر بندند  
 التحاق :پیوستن  
 آلفته :پریشان  
 امانی :آرزوها  
 انام :مخلوقات یا مردم

أنجال: فرزندان

اندهاش: ترس و وحشت

انطواء: پیچیده شدن

انمحاء: محو شدن

انین: ناله کردن

أولی الأذواق: اهل ذوق که در مقابل اهل بحث و جدل اند. مراد کسانی هستند که حقایق جهان را به ذوق دریابند

نه به بحث و جدل

ب

بارع: آنکه در فضل تمام و کامل باشد

باهظ: گرانبار

بدا: تغییر رأی

ص. ۴۰۲ - لغتنامه

برید: چاپار, نامه‌بر

بصل: پیاز

بلوکات (جمع بلوک): ناحیه ای شامل چند قریه و ده

بنان: انگشت

بوار: رجوع شود به: دار بوار

پ

پوست تخت: پوست دباغت شده که پشم آن نسترده باشند

پیشتاب: طپانچه, ششلول, رولور

ت

تب دق: تب از اندوه یا رنج بسیار, مردن

تبکیت: جدل

تجافی: بر جای خود باقی نماندن و از جانبی بجانب دیگر میل کردن

تحدی: مدعیان دیگر را به مبارزه و برابری طلبیدن

تحذیر: متوجه کردن از احتراز امری, ترساندن

تحرز: خویشتن را نگاه داشتن

(تحف) جمع تحفه: هدیه, ارمغان

تخویف: ترسانیدن

تدمیر: نیست کردن, هلاک کردن

تذلل: فروتنی کردن

تذمیم: مبالغهٔ ذم بسیار مذمت و نکوهش کردن

ترکه: آنچه مال و متاع از مرده ماند

تستر: در پرده شدن, پرهیز کردن

تشهیر: معروف کردن, شهرت دادن

تعارفات: جمع هدیه یا رشوه

تفحص: دریافت بفراس و ادراک

تفرعن: تکبر و خودخواهی

تناظر و تشاجر: مناظره و مشاجره

تنیبه: بی‌اگاهانیدن و بیدار کردن

تنجیس: ناپاک کردن, ناپاک شمردن, پلید گردانیدن

توسن: اسب سرکش

تهیج: برخاستن باد و غبار و غیره

تهیؤ: آماده بودن, آمادگی

تیول: اصطلاح ترکی است. ملک تیول عبارت بود از مُلک یا مزرعه یا زمین یا باغی که از طرف دولت به کسی

اغلب به مناسبت شغلش واگذار می شد

ث

ثمینه: گران قیمت

ج

جبت: بُت

جحیم: جهنم

جسر: پل

جفر: طرز غیب گوئی از حروف و عدد

جلدی: چالاکی, زرنگی

جلکه: جلگه

جواسیس: جاسوس‌ها

جیفه: لاش, مردار, بو گرفته

ح

حُجُب: پرده‌ها

حراسه: حمایت, مراقبت, محافظت

حفاوت: اکرام و احترام کردن, بزرگداشت مهمانداری, مهربانی,

حماسه: شجاعت و دلیری

حنین: صدای گریه

خ

خیبه: ناامیدی

د

دار بوار: جهنم

**ص. ۴۰۳ - کتاب ظهور الحق جلد ۴**

درفش: داغی که بر تن مجرم نهند

دق: افسردگی و ناتوانی بر اثر غم و اندوه, رجوع شود به: تبتدق

دلیل: راهنما, رهبر

دماء مسفوكه: خونهای ریخته شده

دوحه: درخت بزرگ پر شاخه

ر

راتبه: مقررری یا مستمرری

«زاد و راحله» راحله: رجوع شود به رام: لطف, الفت

رجز: خواندن اشعاریدر معرکه در مقام مفاخرتو شرافت خود

رزاز: برنج فروش

رشمه: شالی که درویشان به دور کمر بندند

رعبی, رعب: ترس

رکز: بر پا ساختن

رمل: طرز غیبگوئی با انداختن ریگ یا شن

رواتب: مواجب, مستمری, مزد

ز

زاد و راحله: توشه سفر

زنبورک: نوعی توپکوچک که آن را بر شتر می بستند. زنبورکچی: سربازی که زنبورک را آتش میداد

زهید: اندکاز هر چیزی

زی: پوشش و هیئت

ژ

ژارژدفر: شارژدافر, نایب وزیر مختار سفارت, chargé d'affaires

س

ساغری: چرم کفل اسب یا خر

سان: شبیه, مانند

ستردن: تراشیدن و پاک کردن

سُحَب: ابرها

سخط: غضب گرفتن

سرایه: ساختمان ادارات دولتی

سرکمند: جای پناه یا نجات

سریرت: راز آنچه پنهان کرده شود

سعایت: عیب جویی, بدگویی, غمازی, بدی کردن

سطوع: برآمدن

سلخ: روز آخر ماه که در شب آن هلال دیده می شود

سلسله دوز: سلسله شالی است که بر آن از ابریشم گل و حاشیه دوزند

سمر شدن: مشهور شدن

سورت: شدت

ش

شارژدافر: رجوع شود به: ژارژدفر

شَبَّان: جمع شاب (جوانان)

شَجَعان: جمع شجاع و شجیع

شَحَنه: داروغه - غلاظ « شداد»: رجوع شود به شماتت یا شماتت: شاد شدن به غم دشمن

شَمَل: گروه جماعت

شَهوَر جمع شَهَر: (ماهها)

شِیم (جمع شیمه): خصلت, سرشت

## ص

صائِبَه (تأنیث صائب): (راست و درست بالای کلمه ای « صح « صحَّه گذاشتن: علامت گذاشتن, تصدیق

کردن, برابر صواب - صحیح و درست - رأی صائب - رأی و نظریه درست و صحیح (جمع: صیاب)

صداع: سردرد

صدد: قصد

صعق: بیهوشی بر اثر هیجان شدید

صلحاء (جمع صلیح): صالح

## ص. ۴۰۴ لغتنامه

## ض

ضبطیه: پاسبان, پلیس

ضراعت: فروتنی و خواری نمودن, تضرع و التماس

## ط

طاغوت: اصطلاح قرآنی به معنی هر چه آن را پرستند جز خدا

## ع

عالم واقعه: عالم خواب, رؤیا

عراده: نوعیاز آلات جنگ و قلعه گیری که در قدیم برای پرتاب سنگ از آن استفاده می کردند

عریشه: هودج, کجاوه

عصات: سرکشان و نافرمانان و یاغیان

عصر تنگ: نزدیک عصر

عظم: عظمت

عقم: عقیم بودن, نازایندگی

عماری: تابوت

عنا عناء: زحمت, رنج, مشقت, اسیر و حبس شدن

غ

غالی: شخصِ مفرطِ مخصوصاً در بارهٔ دین

غره: اوّلین روزِ ماه, غره صفر یعنی اوّلین روزِ ماه صفر

غلّ: کینه, بغض, دشمنی

غلاظ و شداد جمعِ غلیظ و شدید: (سخت, درشت خو, سنگدل, شدید و سخت گیر) اشاره است به قرآن ۶: ۶۶

غیم: ابر و مه

ف

فراش غضب: کسی که قهر و غضب پادشاهی را اجرا می‌کند

فریس, فریسه: حیوان شکار شده, طعمه یا قربانی

فظّ: تند خو و بد زبان

فضاعت, فظایع: رسوایی, فضاحت, شناعت,

قباحت

فضیع, فظیعه: زشتکار, از حد گذشته در زشتی

فُلك: کشتی, سفینه

فوم: سیر

ق

قبسه: شعله, پارهٔ آتش

قُبلاً: کمی قبل از این

قریحهٔ نابغی: طبیعت بزرگ شأن

قفّه: قایقی که در بغداد برای عبور از دجله استعمال می‌شد

قمری: سکهٔ کم ارزشی در عراق

(قناصل) جمع قُنصل: قُنسول, قونسول

قوی: قوت

قیادت: رهبری

## ک

کارپرداز: قونسول

کتاره: غداره, شمشیر کوتاه و پهن

کریاس: طهارت خانه که بر بام ساخته باشند

کسیل داشت: گسیل داشت, فرستادن کسی به جایی

(کلاب) جمع کلب: سگها

کلفتی, کلفت: زحمت و رنج

کلیاس: در خانه

کلیجه, کلیچه: جامهء نیم آستین کوتاه تر از قبا که در روی قبا پوشند

ص. ۴۰۵ - کتاب ظهور الحق جلد ۴

## ل

لاس فروش: فروشنده ابریشم پاک نکرده

لا سیما: خصوصاً

لجّه: عمیق ترین موضع دریا

لوت: محل بی آب و علف

لیناً: به آرامی و ملایمت

## م

مؤاخذه: مواخذه گرفتن و تنبیه به سبب گناه

مأسور: محبوس

ماشیان: ستورداران, کسی که از چهارپایان

مواظبت و نگه‌داری می کند

متخالف: با همدیگر خلاف, ناموافق, ناهمگن

متشرّع: واقف به امور شریعت, متدین, دیندار

متعذّر شد: عذر آورد

(مَثوبات) جمع مَثوبة: مرزدهای نیکی, اجور

مجمر: آتشدان و منقل  
 محاجّه: با کسی حجت گفتن, مغلوب کردن کسی به اظهار حجت علیه او  
 مختفی: مخفی  
 مخذول: خوار شده و ذلیل  
 مُدام از مُدام: پیوسته از شراب  
 مداهنه: تملّق و چاپلوسی  
 مُدرکی: عقل  
 مَدْبَحَه: جای قربانی کردن, مکان ذبح, قربانگاه  
 مراصد: کمینگاه‌ها  
 مَرْدَه: جمع مرید  
 مساوی: کارهای زشت  
 مستحدث: چیز نو پیدا شده, ابداع شده  
 مستفسر: استفسار کردن, سؤال پرسش  
 مسقط الرّأس: جای تولد  
 مسلول: شمشیر برکشیده  
 مَسِينَه آلات: ظروف مسی  
 مشاهد: شهادت گاه‌ها, منظور عتبات عراق است  
 مشید: استوار و محکم  
 مصادمت: هجوم  
 مصاریف (جمع مصروف): خرج شده  
 مصاهرت: داماد کردن  
 مصدر دواعی: مدّعی  
 مصطبه: سگّو  
 مصیف: خانه تابستانی  
 مضادت: با هم ضد بودن, با کسی دشمنی کردن  
 مضبطه: مدارک مدلل  
 مطایبه: شوخی و مزاح

معتابها: قابل اعتنا- قابل توجه

مغاره: غار

مغلظه: استوار شدید

مقاتلات: کشت و کشتار

مکاری: کسی که اسب و شتر و غیره به کرایه دهد

مکبولاً مغلولاً: در قید و زنجیر

ملاحده (جمع ملحد): بی دین

ملاذ انام: جای پناه بشر

مملو (تأنیث مملوه): پر کرده شده

منتهض: قیام کردن, به جنگ برخاستن

مندمج: درهم رفته و داخل شونده

منعزل: گوشه گزیدن

منکوب: خراب و بدحال, شکست خورده

منهوبه: مال غارتی, غارت شده, تاراج شده

منهی (جمع منهیان): مخبر مهما ممکن: هر وقت که ممکن شود یا در حد امکان

مهام: امور مهم

مواجهه: رو در رو

ن

نائره: آتش یا شعله

نبوک: احتمالاً می‌بایست نبق باشد که یعنی کنار که بار درخت سدر است

### ۴۰۶ لغتنامه

نحاس: مسگر

نزع: حال جان کندن, حالت مریض مشرف به مرگ

نزهت: گردش

نسقی: چوبدار و انتظام کننده شهریان و لشکریان, پاسبان و محافظی که از جان پادشاه مقرر شده باشد

نشأه: کیف و حالی که بر اثر استعمال مسگر یا مخدری به شخص معتاد دست دهد

نشید: آواز خوانندگی

نعیق ناعق: بانگ غراب (زاغ) که آن را شوم می‌دانند

نقابت: ریاست

نهب: هرچه به غارت آورده شود

و

واعیه: شنونده

وجوه: اعیان, اشراف

ورع: تقوا, پاکدامنی

وغا: جنگ و حرب

وقایت: محافظت

ه - ه

هامش: حاشیه کتاب

هفت دست: منظور هفت دستگاه که منازل رجال دوره قاجار از هفت خانه متصل به هم تشکیل می‌شد

همام: دلیر

همشور: آن که دیگری با وی شور کند, مشاور

هودج: کجاوه

هیمنه: قدرت. قوت. مهابت

ی

یقظه: بیداری

آ

۱۳۹, ۱۴۰ - آباده ۱۳۹

آجودان باشی > عزیز خان

آدی گزل, ملا > سیاح, میرزا علی

آدینه محمد, سنگسر ۲۱۷

۱۷۷, ۴۵, ۵۵, ۱۶۵, ۴۳, آذربایجان ۲۳

۱۹۳, ۳۲۶, ۳۷۰ (>) تبریز,

میلان و اردبیل)

آسیه خانم) حرم حضرت بهاء الله (۵۸)

آقا ابن الدّخیل, میرزا حاجی ۳۷۰

۱۴۶, ۱۰۶ - آقا جان خادم کاشانی, میرزا ۱۰۴

۲۶۶, ۱۶۵, ۱۶۴, ۱۸۹, ۱۴۷, پ

(۳۶۸) عکس, (۳۶۶, ۲۷۷

۲۴۰, الواح به قلم خادم ۲۲۳

۳۶۲, ۳۷۱, در ادرنه ۳۵۱

۱۴۶, ۱۰۶ - در بغداد ۲۹, پ ۱۰۴,

۱۹۶, پ ۱۶۸, پ ۱۸۹,

در سفر از بغداد به اسلامبول ۳۰۳

۳۰۸, ۳۱۵

آقا خان نوری, میرزا, اعتماد الدوله) صدر اعظم)

۵۱, پ - ۴۶, پ ۴۹-۴۵, ۳۷-۴۰, ۱۸,

۷۵, ۶۴, پ ۷۴, ۶۲, ۵۵, پ ۵۶-۵۴,

۹۶, ۹۰-۸۳) تصویر, (۸۱-۷۹,

۱۱۴-۱۱۵, ۲۰۷, ۱۱۴, ۱۱۲,

۲۰۸, پ ۲۳۸,

آقا سیّد آقا نیریزی) ابن آقا سیّد ابوطالب (۱۴۱)

۲۴۲ - آقا لر آقا, مازندران ۲۴۱

آقا میرزا آقای رکابی) رکاب ساز (شیرازی ۲۳۴

الف

ابا جواد, قزوین ۲۹, پ

ابراهیم, حاجی, خوسف ۳۴۵

ابراهیم, سیّد, سنگسر ۲۱۷

ابراهیم آقا, سلیمانیه ۱۵۷

۱۶۰ - ابراهیم ادهم, سلطان ۱۵۹

ابراهیم بیگ خراسانی ۷۷

ابراهیم تبریزی, میرزا, قونسول ایران در بغداد

۲۰۴, ۱۸۷, ۱۰۱

۱۷۸- ابراهیم خلیل تبریزی, میرزا ۱۷۵

, ابراهیم خلیل منصور) نحّاس (کاشانی ۱۹۳

۱۹۷ پ, ۲۶۷

ابراهیم طیب, میرزا, بغداد ۲۵۲

, ۳۶۳, ابراهیم کاشی, حاجی ۲۷۸

۳۳۹- ابراهیم ملاباشی, ملا, سلطان آباد ۳۳۷

ابراهیم نیریزی ۱۴۰

۲۸۱, ابن آلوسی, مفتی بغداد ۱۷۲

ابن الدّخیل > حاجی آقا ابن الدّخیل

ابن عربی, شیخ محیی الدّین ۱۵۸

۱۶۲ پ, ۱۶۲, ابن فارض, عمر ۱۵۸

ابوالحسن مجتهد اشتهاردی, ملا ۲۴۸

### فهرست اعلام

در این فهرست اشخاص به ترتیب اسم اول) اسم شخصی (وارد شده‌اند. شماره هائی که با اسامی «> رجوع کنید به «> یعنی «> مشخص شده مربوط به پاورقی است. علامت «> پ «> حرف شهدای نیریز که فقط در صفحات ۱۳۱-۱۳۴ ثبت شده در این فهرست وارد نشده است.

### ص. ۴۰۸- فهرست اعلام

ابوالحسن نیریزی, کربلائی ۱۱۰ پ

۱۴۰, ابوالحسن نیریزی, میرزا ۱۳۱

- ابوالقاسم, میرزا, امام جمعه طهران ۵۲ پ, ۶۷,

۲۰۸ پ - ۶۷ پ, ۲۰۷, ۶۸

ابوالقاسم, میرزا, درخش ۲۴۶

ابوالقاسم ارباب, حاجی, قزوین ۷۴ پ

۳۶- ابوالقاسم علاقه بنداصفهانى ۳۵

۱۴۳, ابوالقاسم کاشانی ۱۰۶

- ۲۴۸ پ , ابوالقاسم مازگانی , شیخ ۲۴۷
- ۱۵۶-۱۵۵ , ۱۵۰ - ابوالقاسم همدانی , آقا ۱۴۹
- ۱۶۸ پ - ۱۶۷ , ۱۶۷
- ۲۴۱ , ۱۶۶ , ۱۰۶ - ابو تراب اشتهااردی , شیخ ۱۰۵
- ۲۴۹ پ , ۲۴۸
- ۲۴۵ , ابو تراب بیک (خان) , (بیرجند ۲۴۴
- ۸۴ پ , ۸۴ - ابوطالب خان نوری , میرزا ۸۰
- ۲۴۲ - ابو طالب شه میرزادی , آقا میر ۲۴۱
- ۳۷۰ , ۲۴۹ پ , ۳۴۵
- ۲۴۵ , ۲۴۴ , ابو طالب مجتهد قاننی , آقا سید ۲۴۳
- ابول نیریزی ۱۱۰ پ
- احمد , آقا , عم حضرت بهاء الله > زین العابدین , ملا
- احمد , میرزا , پسر میرزا یحیی ' ازل ۳۲۰ پ , ۳۶۰
- احمد آقا , حاجی , رئیس ضبطیة بغداد ۲۴۷
- ۳۰۸ پ , ۲۶۵ , احمد احسانی , شیخ ۹۹
- ۳۷۰ , ۲۴۲ , احمد ازغندی , میرزا ۴۴
- ۲۲۱ - احمد پاشا ۲۲۰
- ۵۳ پ - احمد حکیم باشی کاشانی , میرزا ۵۲
- ۱۲۵ , احمد خان , نیریز ۱۲۲
- احمد سرچاهی , آقا ۲۴۴
- احمد سرهندی , شیخ ۲۲۰
- احمد علی بهنمیری , مشهدی ۳۴۵
- احمد فانی , شیخ ۳۶۴
- احمد قلی خان هراتی ۲۴۲
- احمد کاتب , میرزا > عبدالکریم قزوینی , ملا
- ۲۷۹ , ۲۶۰ , احمد کاشانی , حاجی میرزا ۱۹۲
- ۳۳۰ پ , (۳۱۹) عکس , (۳۲۹) , ۳۱۸

- ۳۵۱, ۳۵۳, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۷۰  
 احمد معلّم (حصّاری), (ملاً ۳۷۰  
 احمد ملایری, آقا ۳۱۱  
 احمد میلانی, حاجی ۸۵  
 احمد نیریزی ۱۱۶  
 احمد نیریزی, حاجی ۱۴۱  
 ۱۳۱, ۱۱۰ پ, ۱۲۵, ۱۰۸, احمد نیریزی, ملاً ۷۷  
 احمد نیریزی, میرزا ۱۲۸  
 لوح « احمد یزدی, میرزا ۳۵۲) رجوع کنید به  
 ((احمد) عربی  
 ۳۷۱-۳۴۶, ۳۳۵-۳۳۰, ۳۲۶ پ, ۳۲۷, ادرنه ۳۲۲,  
 ۳۸۲-۳۸۳, ۳۹۶  
 ادرنه, دروازه, اسلامبول ۳۱۸ پ  
 ادرنه قاپوسی, محلّه در اسلامبول ۳۱۶  
 اربل) شهر (۳۰۷)  
 اردبیل ۳۱  
 ارزنة الروم ۲۱۰ پ  
 -ارسلان خان مجدالدوله حاکم اصفهان ۳۴۳-۳۴۴  
 ازل > یحییٰ ازل, میرزا  
 اسدآباد ۹۳  
 ۵۰ پ, ۶۴ پ - , اسدالله خان امیر آخور ۴۵ پ, ۴۹,  
 ۶۵ پ, ۷۶  
 ۱۷۸-۱۷۵, ۱۶۵, اسدالله دیان خوئی, میرزا ۲۳  
 ۱۷۷ پ, ۱۸۱ پ, ۱۹۳ پ  
 اسفندیار, غلام حضرت بهاءالله ۵۸  
 اسکندرون ۳۲۷  
 اسکندریه ۳۷۱ پ

- ۲۷۶ پ, , ۲۷۵, ۲۷۳, اسلامبول ۲۰۷ پ, ۲۲۰,  
 ۳۱۲, ۳۰۳, ۲۹۹, ۲۹۶, ۲۸۹, ۲۸۶,  
 ۳۶۷- ۳۵۲ پ, ۳۶۶, ۳۳۲- ۳۱۶, ۳۱۵,  
 ۳۷۷, ۳۸۲  
 اسماء, کتاب) حضرت باب (۱۶۷)  
 ۱۵۹, اسماعیل, شیخ, شیخ خالدیه ۱۵۷  
 کتاب ظهورالحق جلد ۴۴۰۹  
 اسماعیل, میر, نیریز ۱۱۸  
 ۳۴-۳۵, اسماعیل اصفهانی, شیخ ۲۴  
 اسماعیل بهبهانی, حاجی سید ۲۴۳ پ  
 اسماعیل خواجه احمد متولی, نیریز ۱۱۹  
 ۳۵۱, اسماعیل خیاط کاشی, استاد) محمد (۲۷۷)  
 اسماعیل داروغه, طهران ۵۵ پ  
 ۲۰۵- اسماعیل زوارهای) ذبیح, (آقا سید ۲۰۴,  
 ۳۲۰, ۲۷۹, ۲۴۱, ۲۰۶  
 اسماعیل معمار نراقی, استاد ۱۸۳  
 اسماعیل نجف آبادی ۳۴۴  
 اسماعیل نیریزی, سید ۱۴۱  
 اشتهاارد, قزوین ۲۴۸  
 اشرف, آقا سید) زنجان (۳۵۹ پ  
 ۱۲۷, ۱۲۲, ۱۱۹, اصطهبانات, فارس ۱۱۸  
 اصغر رئیس نیریزی, کربلائی ۱۴۱  
 ۳۳۱, ۲۱۷, ۱۴۰, ۹۱, ۳۶-۳۴, اصفهان ۲۴,  
 ۳۳۹-۳۴۴, ۳۵۵  
 اعتضاد السلطنه > علیقلی میرزا  
 ۵۶, افجه) قریه (۳۹)  
 اکبر میرزا, طهران ۴۳

اکبر نیریزی) ولد عابد (۱۱۰ پ؛) ملا محمد

۱۳۹

۲۳۹, اکسیر, عمل ۲۱۱

۳۱۵-الاهیة) قصبه (۳۱۴)

الکساندر دوّم, امپراطور روس ۹۶ پ

اماسیا) شهر (۳۱۴)

امام جمعه ی طهران > ابوالقاسم, میرزا

-امام قلی میرزا عمادالدوله ۹۸ پ, ۲۵۶ پ, ۲۸۳,

۲۸۴

امیر آخور > اسدالله خان

امیر ارسلان خان مجدالدوله ۳۴۳

۳۷۴-انجیل ۳۷۳

۹۶, انزلی, بندر ۷۹

۳۳۱, انگلستان, دولت انگلیس ۲۵۷

شارژ دافر روسدر (Anitchkov), انیچکوف

طهران ۹۶ پ

اورمان, کردستان ۱۶۸ پ

۱۲۴, ایرج) قریه نزدیک نیریز (۱۲۲)

ایشیکاغاسی باشی ۴۵ پ, ۶۵ پ

۲۳۹, ۲۳۳-ایقان, کتاب ۲۲۲

۳۱-ایلدرم میرزا ۳۰

ایلخانی, باغ, در طهران ۷۵

ایوب > محمد تقی نیریزی

ایوب انصاری, مقبره در اسلامبول ۳۱۸

ب

باب, حضرت, سید علی محمد شیرازی,

حضرت اعلیٰ, حضرت ربّ اعلیٰ

- ۲۴, ۲۵, ۳۴, پ ۲۹, ۳۸, ۴۳, ۴۴,  
 ۷۲, ۸۹, ۹۸, ۹۰, ۹۹, ۱۱۱, ۱۴۸,  
 ۲۱۲, پ ۲۰۵, ۲۲۳, ۲۶۳, ۲۶۶,  
 ۲۶۷, ۲۷۸, ۲۸۹, ۳۴۹, پ ۳۳۲,  
 ۳۷۱-۳۷۲, ۳۸۴-۳۸۵, ۳۹۰,  
 ۳۹۱-۳۹۳, ۳۹۶-۳۹۸  
 ۱۷۷, ۱۶۴, ۲۵, آثار و تعالیم ۲۱  
 (۳۰۴) رجوع, ۱۷۷, پ ۱۹۷, پ ۲۸۱,  
 «به قیوم الأسماء» و «بیان فارسی» رجوع کنید  
 ۲۶۵, ۲۲۵, امر حضرتباب ۱۶۹  
 ۱۷۲, حرم منقطعه اصفهانی ۱۶۵  
 ۳۵۹, ۱۸۱, پ ۳۵۸  
 بابالباب > ملا حسین بشروئی  
 بابا, کربلائی حاجی, بشرویه ۸۶  
 بابا, ملا, عم حضرت بهاءالله > (زینالعابدین, ملا  
 بابا اسکئی) منزل بین اسلامبول و ادرنه (۳۳۴)  
 بابا خان, خان, خال شاه ۱۸۲  
 ۱۱۷- بابا نوری, میرزا, نیریز ۱۱۲  
 ۸۲, پ, بابا خان تاکری ۸۲  
 بابا نیریزی, میرزا ۱۱۰ پ  
 ۴۱۰ فهرست اعلام  
 بارفروش ۳۴۵  
 ۲۶۸, بازآ و بده جامی) حضرت بهاءالله (۱۵۳)  
 باغ ایلخانی > ایلخانی, باغ  
 باغ رضوان > رضوان, باغ  
 باقر, میرزا) اخوی زادهی حضرت بهاءالله (۴۳)  
 ۴۴

- باقر اردکانی, حاجی ملا ۸۷
- ۳۷۰, باقر تبریزی, ملا, حرف حی ۳۴
- باقر جفری کاشی, ملا ۲۴۷
- ۳۵۱, باقر خیاط کاشی, استاد ۲۷۷
- ۱۳۲, باقر صبّاغ نیریزی, ملا, مشهدی (۱۲۸)
- ۲۰۸ - باقر قمشه‌ای, ملا, ابن امام جمعه (۲۰۶)
- باقر کاشانی, حاجی ۳۲۷
- باقر مخمل باف, حاجی ۳۲۷
- باقر نیریزی, ابن میر احمد (۱۱۸)
- باقر نیریزی, کربلائی, ابن محمد (۱۴۰)
- باقر نیریزی, میرزا, ابن ملا موسی (۱۴۱)
- ۱۱۰ پ, بالا طارم, کوه در نیریز ۱۰۹
- ۳۴, بدشت) قریه (۲۱)
- برائا, مسجد, بغداد ۱۹۳ پ
- برطلیه) قریه نزدیک موصل (۳۰۷)
- برکاس) منزل بین اسلامبول و ادرنه (۳۳۴)
- برکت کندی علی‌اللهی, سید ۹۸
- بروجرد ۲۹ پ
- بزرگخان قزوینی, میرزا, قونسول ایران در بغداد
- ۲۵۰- , ۲۱۰ پ, ۲۱۸, ۲۱۲-۲۱۰
- ۲۸۳- , ۲۷۳, ۲۶۱-۲۶۰, ۲۵۹, ۲۵۷
- ۲۸۴, ۳۸۷
- ۸۳, بزرگ, میرزا) والد حضرت بهاء‌الله (۶۲)
- ۳۰۱
- ۲۰۵ پ, ۲۴۶, بشرویه ۸۶
- بشیر, میلان ۸۵
- بشیرالهی) میرزا آقا خان (۳۱۹)

- ۲۵۲، ۲۰۹، بصره ۱۹۱،  
 ۳۱-۲۴ پ، ۳۰، ۲۴- بصیر هندی، سید ۲۰ پ، ۲۳،  
 ۱۷۶-۱۷۵، ۳۵-۳۴  
 ۱۶۶-۱۶۹، ۱۴۲-۱۴۰، ۱۴۰، ۲۸ پ، ۵۹، بغداد ۲۰  
 ۱۸۵، ۱۷۸-۱۶۵ پ، ۱۶۹، ۱۶۴  
 ۲۴۹-۲۴۶، ۲۴۰-۲۱۸، ۲۱۶-۱۸۶  
 ۳۳۶-۳۳۵، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۱، ۳۰۳  
 ۳۶۷-۳۵۲ پ، ۳۶۶، ۳۳۷  
 بکتاش، تکیه، در بغداد ۲۷۹  
 بکتاشی، طریقه ۲۸۹  
 ۲۵۷، بمبئی، هندوستان ۱۷۹  
 بهاءالله، حضرت، میرزا حسینعلی نوری  
 (جمال ابھی، جمال قدم، جمال  
 ۱۷ پ، مبارک، سلطان قدم (۱۷)  
 ۱۶۶، ۸۴، ۸۱، ۳۰-۲۹، ۲۴  
 حرم کاشانی ۲۹۰ پ، ۳۰۴  
 ۳۴۶-۳۳۵، در ادرنه ۲۰۶ پ، ۳۳۳  
 ۳۷۱  
 ۳۳۲- در اسلامبول ۳۱۶  
 ۱۴۲-، ۱۴۰، ۱۰۸، در بغداد ۱۰۱  
 ۱۸۶-، ۱۷۸-۱۷۷، ۱۷۵-۱۷۲، ۱۴۷  
 ۳۳۷، ۳۰۱-۲۴۹، ۲۴۰-۲۱۸، ۲۱۶  
 -در سفر از بغداد به اسلامبول ۳۰۳  
 ۳۱۶  
 ۱۶۴- در سلیمانیه و کردستان ۱۴۹  
 ۱۶۷-۱۷۰  
 ۴۰-۳۹، ۲۵، ۲۴، ۱۹- در طهران ۱۸

- ۶۵ پ- , ۶۴, ۶۳, ۵۹- ۴۶ پ, ۵۶, ۴۴  
 ۷۲, ۸۸-۹۳
- ۳۹ پ, , ۳۸, در کربلا و عراق ۲۱  
 ۴۴, ۱۰۶
- ۲۸ پ, در کرمانشاه ۲۸  
 شمایل ۲۷۲
- ۹۱- , ۵۹, ۲۸-۲۵, نقل از آثار ۲۱  
 ۱۰۸-۱۰۶, ۱۰۰-۹۷, ۹۶-۹۴, ۹۳  
 ۱۵۸, ۱۵۶-۱۵۰, ۱۴۹, ۱۴۴-۱۴۶,  
 ۱۷۸, ۱۷۲, ۱۷۱-۱۷۰, ۱۶۳-۱۶۰,  
 کتاب ظهورالحق جلد ۴۱۱  
 ۲۰۸, ۲۰۵, ۲۰۳- ۱۹۲ پ, ۲۰۲,  
 ۲۳۴-۲۲۵, ۲۲۴-۲۲۳, ۲۱۴-۲۱۲,  
 ۳۰۲- , ۲۷۶, ۲۵۴-۲۵۳, ۲۵۱, ۲۴۰,  
 ۳۴۱, ۳۴۰, ۳۲۶-۳۲۴, ۳۰۳  
 (۳۴۹ عکس), (عکس), (۳۴۸)  
 ۳۹۸-۳۷۱, ۳۵۹ پ, ۳۶۲- ۳۵۸  
 ۱۲۸, ۱۲۶, ۱۲۴, بهارلو, ایل ۱۲۲  
 بهرام, ملا ۵۲ پ  
 ۳۴۵, بهنمیر, مازندران ۲۴۱  
 بیان فارسی, کتاب) حضرت باب (۲۹ پ, ۱۰۵,  
 ۲۴۶, ۲۴۵, ۲۲۳, ۱۰۷  
 بیدالنک, باغ در نیریز ۱۱۷  
 ۲۴۶- بیرجند ۲۴۴  
 ۳۲۷, بیروت ۲۰۹  
 بیگ اوغلی, محله در اسلامبول ۳۱۸  
 بیوک چکمهجه) منزل بین اسلامبول و ادرنه (۳۳۴)

پ

۲۷۲- پنج کنز ۲۶۸

پیرزاده) حاجی شیخ محمد علی (۳۲۲)

ت

تاج الدین نیریزی ۱۱۰ پ

۸۴- تاکر, مازندران ۷۸

۱۹۲ پ, ۱۷۸, ۸۶-۵۵ پ, ۷۴ پ, ۸۵, تبریز ۳۰

تفرش ۱۹۳

۱۹) تصویر, (۱۹- تقی خان, میرزا, امیر کبیر ۱۸

۴۵, پ, ۴۸, ۳۷-۳۸, ۱۹ پ, ۳۰,

۱۸۲, ۵۵ پ, ۱۰۸-۵۲

تقی کدخدا, میرزا, در طهران ۶۸

تقی نیریزی) ابن صفر (۱۱۹؛) پسر محمد ابن

جمال (۱۴۰)

تون ۲۴۶

تهران &gt; طهران

۹۸ پ, ۹۸, تیمور شاه کردی علی الهی ۲۴

ج

جابر بن حیّان ۲۳۹

۱۹۷ پ, جاسب) قریه (۱۸۴)

جاسم, حاجی &gt; قاسم

۴۱, ۳۵- جانی کاشانی, حاجی میرزا ۲۴ پ, ۳۴,

۲۶۰, ۶۶ پ, ۷۴,

جبار بابی سنگسری ۲۱۷

جزیره) شهر (۳۱۰)

۳۶۲, ۳۵۱, جعفر, آقا میرزا) یزدی (۲۷۸)

جعفر, حاجی سید) پسر خال اصغر حضرت

باب (۲۲۲)

- جعفر, مشہدی, نیریز ۱۲۰  
 جعفر اصفہانی, میرزا ۳۶۴  
 جعفر خان, کاشان ۲۴۷  
 ۲۰۰ - جعفر دولت آبادی, حاجی ۱۹۹  
 جعفر فرخی نیریزی ۱۴۰  
 ۵۶, جعفر قلی خان, برادر صدر اعظم نوری ۳۹  
 ۶۵ پ  
 جعفر کرمانی, ملا ۳۷۰  
 ۱۷۹, ۱۷۸, جعفر نراقی, ملا (محمد ۱۶۵)  
 ۲۴۰, ۱۹۴, ۱۹۲, ۱۸۳-۱۸۱  
 ۳۷۰, ۲۸۹-۲۸۸), عکس, (۲۶۶  
 جعفر نیریزی) پسر ملازین العابدین (۱۴۱)  
 جعفر نیریزی, حاجی میرزا ۱۴۲  
 ۷۴ پ - جعفر واعظ قزوینی, ملا ۷۳  
 جعفر یزدی, آقا سید ۱۱۹  
 جمال ابھی > بہاء اللہ, حضرت  
 جمال بروجردی, آقا ۳۷۰  
 جمال قدم > بہاء اللہ, حضرت  
 ۱۶۸ پ, ۱۷۰, جواد, محمد, (عراق ۱۶۸)  
 جواد, قونسول ایران ۳۰۷  
 جواد, میرزا, بغداد ۳۰۴  
 جواد خراسانی, میرزا ۶۵ پ, ۱۸۷,  
 ۱۶۶, ۱۰۴, جواد کربلائی, حاجی سید ۲۴  
 ۲۲۳ (عکس, ۲۶۸), ۲۲۲  
 ۴۱۲ فہرست اعلام  
 جواہر الاسرار فی معارج الاسفار, رسالہ

۲۰۳) - حضرت بهاء الله (۲۰۲)

جهرم , فارس ۱۱۲ پ , ۱۱۴ پ

چ

۳۶ پ , چراغ علی خان , حاکم اصفهان ۳۵  
۱۶۳ , چهار وادی , رساله) حضرت بهاء الله (۱۶۱)  
چهریق ۲۵

۳۶۰ , چوپان , حکیم ۳۵۴

ح

حاجب الدوله , میرزا علی خان فرآشباشی ۴۵ پ,  
۶۱-۶۲ , ۵۶ پ , ۵۷ - ۵۱ پ , ۵۴ , ۵۱  
۶۷-۷۴ , ۶۹ - ۶۴ پ , ۶۵ پ , ۶۷,  
۲۰۸ پ - ۲۰۷ , ۸۹-۸۸

حاجی آقا ابن الدخیل , میرزا ۳۷۰

۱۳۸ , حاجی ابن اصغر نیریزی ۱۱۸

حاجی ابن حاجی کاظم نیریزی ۱۴۱

حاجی ابن ملازین العابدین نیریزی ۱۴۱

حاتم طائی ۳۶۶

حامد , ملا , سلیمانیه ۱۶۰

حیب , سید , صاحب قهوه خانه در بغداد ۲۶۲

حیب بهنمیری , آقا ۳۴۵

حیب نجف آبادی ۳۴۲

حبیالله خان ۷۳ پ

حجّت زنجانی > محمد علی حجّت زنجانی

۷۴ پ - حسن , حاجی ملا , کربلا ۷۳

حسن آقا فاضل یزدی , میرزا ۸۷

۲۰۵ پ , ۲۰۶ - حسن تبریزی , حاجی ۲۰۵

۶۵ پ , ۷۵ , ۴۴ - حسن خراسانی , حاجی میرزا ۴۳

- حسن خمسهای ۶۶ پ، ۷۷،  
 حسن رشتی، حاجی میرزا، حکیم در کربلا ۱۰۵  
 ۱۶۶
- ۳۰۸ پ، ۱۶۶، حسن زنوزی، شیخ ۲۰  
 حسن سنگسری، آقا سید ۲۱۷  
 ۳۳۱-، حسن صفا، حاجی میرزا) رضا قلی (۳۲۲)  
 ۳۳۳، ۳۶۴، ۳۶۶
- حسن علی، حاجی میرزا) خال اصغر حضرت  
 ۲۲۴-باب (۲۲۲)
- ۸۳، حسن علی خان قاجار) حسین علی خان (۸۰)  
 حسن علی شیرازی، آقا سید ۲۶۷  
 حسن علی عبادوز، سید ۳۶۵  
 ۲۵۶- حسن عمو طهرانی، حاجی ملا ۲۵۵  
 پ ۲۵۶
- ۱۸۷- حسن قناد، بغداد ۱۸۶  
 حسن کاشانی، شیخ ۱۹۸
- حسن گل گلاب شیرازی، میرزا، کاظمین ۱۰۳  
 ۲۵۵- ۲۰۰ پ، ۲۵۴، ۱۹۹، ۱۴۷، ۱۰۴  
 حسن گوهر، ملا ۱۹۲ پ
- ۲۴۶، حسن مجتهد، آقا سید، بشرویه ۸۶  
 حسن مجتهد اصفهانی، حاجمیرزا ۳۵  
 حسن میلانی، آقا ۸۵  
 حسن میلانی، حاجی ۸۵  
 حسن نایبفراشخانه، آقا ۶۶ پ  
 حسن نجف آبادی ۳۴۴  
 حسن نجف آبادی) قاتل (۳۴۴)  
 ۳۴۳-۳۴۲، حسن نجفآبادی، حاجی ملا ۳۳۹

۱۸۳ - حسن نراقی, میرزا ۱۸۲

- حسن نوری, میرزا) برادر حضرت بهاء الله (۸۰)  
۸۱, ۸۴

حسن نیریزی) ابن حاجی قاسم (۱۴۲؛) ابن  
محمد (۱۴۰؛) ابن میرزا (۱۱۹؛) ولد عبد الواحد)  
۱۳۹؛) ولد میرزا (۱۲۰)

حسن نیریزی, آقا سید ۱۴۰

۱۳۴, ۱۱۲ - حسن نیریزی, خواجه ۱۱۱

حسن نیریزی, ملا ۱۱۸

حسن نیریزی, میرزا ۱۱۰ پ

حسین, میرزا, مجتهد یزد ۸۷

حسین, میرزا سید, نراق ۱۸۲

۸۶, ۲۲ - حسین بشروئی, ملا) بابالباب (۲۱)

کتاب ظهور الحق جلد ۴۱۳ ۴

۲۰۵ پ, ۳۵۴

۳۴۲, ۱۸۹ پ, ۳۲۸ - حسین بن علی, امام ۱۸۸

۳۷۹, ۳۹۷

حسین ترک, حاجی ۱۹۴

۴۱ پ, ۴۹-۴۰, ۴۰-۴۴, حسین جان میلانی ۲۴

۱۷۶, ۷۸, ۶۶ پ, ۷۵

حسین حاجی رجب منشادی, آقا ۱۹۴

حسین خان, حاجی میرزا, مشیر الدوله) سپهسالار

۲۸۶-۲۸۱, اعظم (۲۰۷) پ, ۲۷۳

-۳۳۰, ۳۲۳-۳۲۲, ۳۲۰, ۳۱۷, ۲۹۹

۳۷۵, ۳۶۶, ۳۳۲ پ, ۳۶۴, ۳۳۱

۳۸۵-۳۸۴

حسین خراسانی) ملائکه, ملا ۶۵ پ, ۷۶

- ۳۴۴ , حسین خیاط نجف آبادی , آقا ۳۴۲
- حسین درخشی , آقا , جوان روحانی ۲۴۶
- ۲۵۳ - حسین روضه خوان , آقا سید , بغداد ۲۵۲
- حسین روضه خوان نیریزی , میرزا ۱۲۲
- حسین زنجانی , آقا , یزد ۸۷
- حسین زوارهای , سید ۳۲۲
- ۲۴۵ , حسین سیاه , قائن ۲۴۴
- ۱۶۸ پ - حسین علی خان سلطان , اورمان ۱۶۷
- حسین علی خان قاجار > حسن علی خان قاجار
- پ ۸۰
- حسین علی خیاط ( خیاطباشی ) ( کاشانی ) ۲۶۱
- ۲۶۷ , ۲۷۸ , ۳۲۷ , ۳۵۱ , ۳۶۰
- حسین علی شیرازی , آقا ۱۹۳
- حسین علی نوری , میرزا > بهاء الله , حضرت
- حسین قصاب , آقا ۳۲۰
- ۱۱۱ , حسین قطب نیریزی , مشهدی ( میرزا ۲۴
- ۱۱۳ , ۱۱۵ , ۱۱۸ , ۱۲۵ , ۱۲۷-۱۲۸ ,
- ۱۳۳
- حسین قمی , مشهدی > محمد حسین قمی , آقا
- ۱۶۵ , پ ۱۹۳ , حسین قناد اصفهانی , آقا سید ۳۵
- ۲۰۸-۲۰۹
- ۳۰۴ , ۳۵۱ , حسین کاشانی , آقا ( آشچی ) ۲۷۸
- ۳۶۲ ) , عکس ( ۳۶۸
- ۳۲۰ - ۳۱۷ پ , حسین کاشانی , سید ۲۷۸
- ۳۲۷
- ۸۹ , حسین متولی قمی , میرزا ۴۵ پ , ۶۵ پ , ۷۸ ,
- ۱۸۹ , ۲۵۳ , ۲۶۱

۱۸۲ , حسین مجتهد کاشی , آقا سید ۱۸۱

حسین میلانی > حسین جان میلانی

حسین میلانی , آقا) ابن آقا خلیل (۸۶؛) پسر

عبدالرحیم (۸۶)

حسین نجف آبادی , آقا > محمد حسین

نجف آبادی

حسین نراقی , آقا ۳۱۱

حسین نساج کاشی , آقا شیخ ۲۴۷

, حسین نیریزی) ابن علی نقی (۷۷ پ ۱۰۹,

؛ ۱۱۰ پ؛) ابن کربلانی باقر (۱۴۰)

(, ابن مشهدی اسمعیل (۱۱۹؛) ابن هادی (۱۱۹)

۱۳۸

حسین نیریزی , سید ۱۲۱

حسین نیریزی , ملا) ابن حاجی قاسم (۱۴۲؛) ابن

کربلانی اسماعیل (۱۴۱؛) ابن ملا

علی محمد (۱۱۹)

۱۷۶ , حسین هندیانی , سید ۲۴

۶۶ پ ۷۲ , حسین یزدی کاتب , آقا سید ۳۰

حقائق الأخبار ناصری) تألیف محمد جعفر

۴۶ پ - , خورموجی (۳۶ پ ۴۵,

۹۸ پ ۱۱۴ پ

۳۳۷ پ , ۳۳۶ , حلب ۳۲۷

حله ۱۰۵

حمزه لوی سفلی , سلطان آباد ۳۳۷

حمزه لوی علیا , سلطان آباد ۳۳۷

حمید قهوه چی , بغداد ۲۶۲

حیات قلی خان علی اللهی , حاکم کردند ۹۸

حیفا ۲۷۲

۴۱۴ فهرست اعلام

خ

خاتم‌المجتهدین ۲۶۱

خادم, خادم الله &gt; آقا جان خادم, میرزا

خال اصغر &gt; حسن علی, حاجیمیرزا

خال اعظم &gt; علی, حاجی میر سید

خال اکبر &gt; محمد, حاجی سید

۱۷۲, ۱۵۹, خالیدیّه, طریقه ۱۵۷

۱۶۸, خالیدیّه, خانقاه, سلیمانیه ۱۵۷

۱۲۶-۱۲۴, خان میرزای بهارلو ۱۲۲

۳۵۹, خانه امرالله, در ادرنه ۳۵۰

۱۶۶, خانه حاجی علی مدد, در بغداد ۱۲۲

۳۶۲, خانه رضا بیگ, در ادرنه ۳۵۹

۱۷۲, خانه سلیمان غنّام, در بغداد ۱۶۶

۳۱۸, خانه ویسی پاشا, در اسلامبول ۳۱۷

۲۱۱, خانقین ۱۶۱

۲۱۷, خانلر میرزا ۳۰

خانی آباد) قریه نزدیک طهران (۵۲ پ

خدا مراد خان سرتیپ, مازندران ۲۴۱

۳۷۰, ۳۴۵, ۲۸ پ, ۲۹ پ, ۴۳, خراسان ۲۲

&gt; مشهد, سبزوار, شاهرود, قائن,

بیرجند, درخش, سرچاه, سرچاه

عماری, محمودی, شاخن, خوسف)

خرپوط) معمورة العزیز, شهر (۳۱۳

خرقة شریف, جامع در اسلامبول ۳۱۶

۲۰۸ پ, خرّمآباد ۳۰

خلیل بهنمیری, آقا ۳۴۵

۲۰۰-خلیل دولت آبادی, حاجی ۱۹۹

خلیل نحّاس > ابراهیم خلیلم منصور کاشانی

خلیل یالرودی, میرزا ۸۴ پ

خواجه‌وند, نور ۸۱

۳۶۴-۳۶۷, خورشید پاشا, ادرنه ۳۶۲

خوسف ۳۴۵

خونسار) خوانسار (۳۴۴

خیّاط) خیّاط باشی (کاشانی > حسین علی

خیّاط کاشانی

د

دارالشفا, مدرسه در طهران ۵۳ پ

داراب) داراب‌جرد (۱۱۲ پ, ۱۱۴ پ

دالگروکی > دولقارکی

۱۹۰, داود, سیّد, بغداد ۱۷۳

۳۳۹, دبیرالملک, قونسول ایران در بغداد ۲۰۴

دربند) قریه نزدیک طهران (۲۹ پ, ۴۱

دربندی, ملاّ آقا) فاضل > (ملاّ آقا دربندی

درخش), قریه در خراسان (۲۴۶

درویش, مشهدی, نیریز ۱۱۸

دری) حرم سرتیب رضا قلی‌خان افشار و دختر

حاجی سید کاظم رشتی (۳۵۷

دزاشوب) دزاشیب, قریه نزدیک طهران (۴۱

دلائل سبعة, کتاب) حضرتباب (۲۹ پ

دلی عباس) منزل بین بغداد و سامسون (۳۰۶

دلی کتاش) منزل بین بغداد و سامسون (۳۱۳

دوست خرما) منزل بین بغداد و سامسون (۳۰۷

پرنس , (Dolgoruki), دولقار کی (دالگروکی  
 ۶۱-۶۲, وزیر مختار روس ۵۷,  
 ۹۶ پ, ۹۰-۶۴ پ, ۸۸,  
 ۳۳۶, ۳۳۴, دیار بکر ۳۱۱

ذ

ذبیح > محمد اسماعیل کاشی, حاجی  
 ذوالفقار خان نوری) پسر میرزا آقا خان (۶۵ پ  
 ذوالفقار کربلائی تقی نیریزی) ابن فرّخی (۱۴۰  
 ذئب > محمد باقر مجتهد, شیخ

ر

رجب سلمانی نیریزی, کربلائی ۱۴۰  
 ۳۷۰, ۱۹۲, رجب علی قہیر اصفہانی, ملا ۱۶۵  
 ۳۳۹-رحمت اللہ, کربلائی, سلطان آباد ۳۳۷  
 رحیم, چوپان حضرت بہاء اللہ ۸۲  
 رحیم پیشخدمت, میرزا, طهران ۷۷ پ  
 ۳۴۳, رحیم مجتهد, ملا, نجف آباد ۳۳۹  
 کتاب ظہور الحق جلد ۴۱۵  
 رسول, حاجی ملا, سلیمانہ ۱۶۰  
 رسول مہریزی, حاجی ۸۷  
 رضا, سید, نراق ۱۸۴  
 ۱۹۰-رضا, میرزا, بغداد ۱۸۹  
 ۳۰۶, ۲۶۴, رضا اردکانی, شاطر ۱۹۴  
 رضا بواناتی, نیریز ۱۱۶  
 ۲۲۱-رضا پاشا ۲۲۰  
 رضا ترک, بغداد ۲۵۲  
 رضا سردار زنجانی, میرزا ۱۸ پ  
 ۲۰۹, رضا شیرازی) قنّاد, (آقا) محمد (۱۹۳)

۳۰۳, ۲۷۶ پ, ۲۷۷, ۲۳۸ پ, ۲۵۵,

۳۳۳- ۳۱۸ پ, ۳۳۰ پ, ۳۳۲, ۳۰۶,

۳۶۰, ۳۵۳, ۳۳۴ پ, ۳۳۴ پ, ۳۵۱,

۳۶۱

۳۵۹ پ, رضا قلی خان افشار, سرتیب ۳۵۷

رضا قلی صفا, حاجی میرزا > حسن صفا,

حاجیمیرزا

رضا قلی نوری, آقا میرزا) برادر حضرت بهاءالله

۹۱ پ, ۲۵۶ پ

رضا قلی یتیم, میرزا, نایب الحکومه ی قم ۴۸

۲۴۸ پ, ۲۴۸ - رضا کاشی, پهلوان ۲۴۷

رضا نیریزی, آقا ۱۱۷

رضا واعظ یزدی, ملا ۱۸۱

۳۰۳- ۲۸۶, ۲۸۱ - رضوان, باغ و عید ۲۷۹

۳۰۱- ۳۰۰, ۲۹۴ - پ ۲۹۳

رضی الروح > محمد رضا, ملا

رفیع نوری, میرزا ۶۶ پ, ۷۷,

رمضان تاکری, ملا ۷۹

۲۰۵ پ, ۸۹-۹۰, روس ۸۵

وزیر مختار > دولقارکی

شارژ دافر > انیچکوف

روضه الصفاء) تألیف رضا قلی خان هدایت)

۱۰۲ پ - ۳۶ پ, ۱۰۱,

رومی, جلالالدین > مثنوی مولوی

ز

زآب) منزل بین بغداد و سامسون (۳۰۸)

۳۱۰ - زاخو) شهر (۳۰۹)

- زرگنده) قریه نزدیک طهران (۵۷)  
 زمان خان کاشی, میرزا, قونسول ایران در بغداد  
 ۲۶۰-۲۶۱, ۲۸۶-۲۹۰
- زمان خان نیریزی, ملا ۱۱۱  
 ۳۴۳, ۵۵, ۲۶۳, ۱۷, پ ۲۲, زنجان ۱۷  
 زین العابدین, ملا, مشهور به بابا مسمی به احمد  
 (۹۶-۹۷), عم حضرت بهاءالله (۷۹)  
 ۱۴۶
- ۱۱۳- زین العابدین خان, میرزا, حاکم نیریز ۱۰۸,  
 ۱۴۱, پ ۳۶۱, ۱۱۸
- ۲۵۶, زین العابدین خان فخرالدوله, بغداد ۱۷۳  
 زین العابدین خان کارگذار, سید, بغداد ۲۳۹  
 زین العابدین سنگسری, آقا سید ۲۱۷  
 زی نالعابدین نجف آبادی, ملا) زین المقربین)  
 ۳۳۹-۳۴۳
- زین العابدین نراقی ۱۸۳  
 زین العابدین نیریزی, ملا) ابن ملاعباس (۱۴۱)  
 ۱۳۳, زین العابدین نیریزی, میرزا ۱۲۴  
 ۶۵, پ, زین العابدین یزدی, ملا ۴۰  
 زین المقربین > زین العابدین نجف آبادی, ملا
- س
- ساذجیه) دختر حضرت بهاءالله (۳۱۸) پ  
 سالواری) منزل بین اسلامبول و ادرنه (۳۳۴)  
 ۳۱۶-۳۱۴, سامسون) شهر (۲۷۷)  
 ۲۱۶, سبزوار ۲۱۵
- سپهسالار اعظم > حسین خان, حاجی میرزا;  
 محمدخان قاجار کشیکچی باشی

۲۴۶, ۲۴۵ - سرچاه, خراسان ۲۴۴

سرچاه عماری, خراسان ۲۴۴

۶۳ پ, سرچشمه, محلّی طهران ۴۴

۱۶۰, ۱۵۷ - سرگلو, کوه ۱۴۹

۴۱۶ فهرست اعلام

سعید باویلی, حاجی ۸۵

سعید خان مؤتمن الملک, میرزا, دبیر مهم

خارجه) وزیر امور خارج (۶۵) پ,

۱۰۲ پ, ۱۰۲) تصویر - (۱۰۱, ۷۶

۲۸۱ - ۲۵۶ پ, ۲۷۳, ۲۰۷ پ, ۲۵۶

۲۹۰

سعید هندی ۳۰ پ

سلطان, در عراق ۱۰۴

سلطان سلیم, مسجد, ادرنه ۳۵۰

سلطان قدم > بهاء الله, حضرت

, ۱۷۰-۱۶۶, ۱۰۴, ۲۴, سلطان کربلائی, شیخ ۲۰

۱۶۸ پ, ۲۶۸

۳۱۸, سلطان محمد, مسجد, اسلامبول ۳۱۷

۲۴۳, سلطان مراد میرزا حسام السلطنه ۲۴۲

(عکس)

۳۳۹ - سلطانآباد ۳۳۷

سلطان الشهداء > محمد حسن نه ریاضفہانی

, ۳۵۲, ۲۳۶, ۲۳۴, سلمان ہندیجانی, شیخ ۱۹۴

۳۶۴

سلیمان, حافظ, ادرنه ۳۶۴

۳۶۲, ۳۵۱, سلیمان پاشا, ادرنه ۳۴۶

سلیمان خان تبریزی, حاجی ۲۸ پ, ۲۹ پ, ۳۹

- ۴۱- پ ۴۵, پ ۴۶, پ ۴۹, ۴۴-۴۱
- ۶۳, ۶۱, ۵۱, پ ۵۲, پ ۵۸, ۵۰-۵۱
- ۷۰, پ ۷۱, پ ۷۱, ۶۴-۶۶, پ ۶۸
- پ ۷۳
- ۴۱, سلیمان قلی نوری, میرزا) خطیب (۳۴
- ۶۵, پ ۷۵
- سلیمان نیریزی ۱۴۰
- ۱۶۸-۱۶۷, ۱۶۳-۱۵۷, ۱۵۵, سلیمانیه ۱۴۹
- ۱۶۸, پ ۳۰۶
- سمنان ۲۱۷
- سمندر > کاظم قزوینی, آقا شیخ
- سنائی, حکیم ۱۶۳
- ۳۴۵, ۲۱۸- سنگسر ۲۱۷
- سنگلج, محلّه در طهران ۵۳, پ ۵۸,
- سنندج ۱۵۷
- ۳۹۴-۳۹۰, سورة الأصباح ۳۵۱
- سورة الامر ۳۵۸
- ۳۹۸- سورة الدّم ۳۹۴
- سورة الصّبر ۱۹۴
- سورة القلم ۳۰۲
- ۳۷۲, ۳۳۴, و ۳۴۷, سورة الملوك) لوح (۳۲۷
- ۳۹۰
- سهام السلطنه > مصطفى قلی خان عرب
- ۳۶۸, سیاح, میرزا علی) ملاّ آدی گزل (۲۶۸
- (عکس), (۳۷۰) پ
- ۲۴۲, ۲۴۱, ۸۸, سیاه چال) سیه چال, (طهران ۵۷
- سید هندی > بصیر هندی, سید

- سیده اخت میرزا حسن تفرشی) زوجة آقا میرزا  
 معصوم مجتهد (۳۳۹)  
 سیف الدوله , بغداد ۱۷۳  
 سیف الدین نیریزی ۱۴۰  
 سیواس) شهر (۳۱۴)  
 ش  
 شاخن , خراسان ۲۴۵  
 ۷۵ , شاطرباشی نوری ۴۷  
 ۳۰۸ پ , شافعی , مذهب ۲۸۹  
 ۳۷۰ , شام) دمشق , سوریه (۳۳۶)  
 ۱۳۲ , شاه علی نیریزی , ملا ۱۱۸  
 شاه میر حمزه , کاروانسرائی , در شیراز ۱۳۷  
 شاهرود ۲۸ پ  
 شاهزاده خانم , حاجیه > شمس جهان خانم  
 شاهزاده خانم مادر عین الملک ۲۶۰  
 ۳۲۱ , ۲۶۲ , شجاع الدوله , بغداد ۱۷۳  
 شریں) شیرین (۵۹)  
 شعبان نیریزی) ابن عابدین (۱۱۹)  
 سعدی , شیخ) گلستان (۳۵۲)  
 شفیع) ثقت الاسلام , (حاجی میرزا , تبریز ۱۹۲ پ  
 کتاب ظهور الحق جلد ۴ ۴۱۷  
 شکرالله , میرزا) از منتسبین حضرت بهاءالله (۱۹)  
 شکرالله , میرزا , بغداد ۲۰۹  
 شمس الشعرا) میرزا محمد علی سروش (۵۲ پ  
 شمر ذی الجوشن ۱۸۹ پ , ۳۴۲  
 ۱۹۸ - شمس جهان خانم) فتنه , (شاهزاده ۱۹۴  
 ۱۹۸ پ , ۲۰۰ پ , ۳۵۲ پ - ۱۹۵

۳۳۰, ۳۲۸-۳۲۷, ۳۲۰, ۳۱۸, شمسی بیگ ۳۱۶,

۳۳۳

۴۵ پ, ۵۴ پ, ۴۴, ۴۱, ۲۸ پ, ۳۹, شمیران, ۲۵,

۶۴ پ, ۷۱ پ

۸۵- شهدا, شهید ۸۴

۲۱۷, ۳۶- اصفهان ۳۴

۸۴- تاکر نور ۷۸

۳۳۹- سلطاناتآباد ۳۳۷

۸۶, ۸۴-۸۳, ۷۸-۶۳, طهران ۴۱,

۲۴۹ پ- ۲۴۸, ۲۴۸, ۲۴۲, ۱۴۰,

۳۱- لرستان ۳۰

میلان ۸۵

۳۴۴- نجف آباد ۳۴۲

۱۴۱- نیریز ۱۰۸

۸۸- یزد ۸۶

۳۴۵, ۲۱۸- شهمیرزاد ۲۱۷

۱۰۴, شیخ علی میرزا شیرازی ۲۰

شیخ انیریزی ۱۱۰ پ

شیر عسکر نیریزی ۱۱۰ پ

۱۳۹-۱۳۷, ۱۱۵-۱۱۴, ۱۱۲, ۱۰۹, شیراز ۸۸,

۲۰۵ پ, ۱۴۲, ۱۴۱

۳۶۰, ۳۵۴- شیشمان, حکیم ۳۵۳

ص

۳۳۶ پ, ۳۳۶, صادق, آقا شیخ, بغداد ۳۰۶

۴۵- پ, ۴۹, ۴۸- صادق تبریزی) زنجانی (۴۴)

۳۵۶, ۸۹, ۵۱ پ, ۶۴ پ, ۶۶ پ, ۷۷,

۲۴۲, ۲۴۱, صادق خراسانی, ملاً) مقدس (۲۱۶)

۲۴۳ پ, ۲۴۹ پ, ۳۷۰, ۲۴۳

صادق زنجانی > صادق تبریزی

صادق فرآشباشی, کربلائی, نیریز ۱۱۱

صادق نجف آبادی, حاجی ۳۴۴

صادق نیریزی) ولد صالح (۱۳۸)

صالح, قهوه‌خانه در بغداد ۱۸۷

صائن قلعه ۳۵۷

صحنه ۹۸

صدر العلما, درخش ۲۴۶

۱۹۳ پ, ۲۷۸, صدقعلی قزوینی, درویش ۱۹۳

۳۶۰, ۳۶۴

صفا, حاجی میرزا > حسن صفا, حاجی میرزا

صفراضطهباناتی, کربلائی ۱۱۹

ط

طارق ۳۰۷

طاهر دیباچه‌نگار, میرزا ۴۵ پ, ۵۳ پ

۲۱, ۷۵, ۲۵, طاهره قرّة العین

۳۱, ۷۶- مکاتیب و اشعار ۳۱

۲۴۶, طیس ۸۶

۳۱۶, طوقات) شهر (۳۱۴)

۲۸ پ, ۲۴-۲۳, ۲۰, ۱۸, طهران) تهران (۱۷)

۳۰ پ, ۲۹, ۴۰, ۳۹- ۷۸, ۸۲-۸۴,

۱۳۹, ۱۱۲, ۹۸ پ, ۱۰۹, ۹۳-۸۸, ۸۶

۱۶۵ پ, ۱۷۵) ارض الطّاء, (۱۶۴)

۱۹۷, ۱۹۵, ۱۸۵-۱۸۴, ۱۸۲

۲۵۷, ۲۴۸, ۲۴۲-۲۴۱, ۲۰۰ پ, ۲۱۱,

۲۵۹, ۳۱۲

طهماسب خان کجوری ۸۴ پ

۱۱۳) تصویر , (طهماسب میرزا مؤید الدوله ۱۱۲

-۱۳۰ پ , ۱۳۷, ۱۲۲- ۱۱۴ پ , ۱۲۱,

۱۳۸

طوقات) شهر (۳۱۴

ظ

۳۰۸-۳۰۷, ۳۰۶ , ظاهر عرب ۱۰۴

۴۱۸ فهرست اعلام

ع

عابد , پدر ناصر , عراق ۱۰۴

عابد شعرناف کاشی , آقا ۳۳۶

عابد نیریزی , حاجیسیّد ۱۲۲

عابد نیریزی , میر ۱۳۷

عارف پاشا ۳۴۶

۲۶۲ پ , عاشورا ۲۵۳

۳۲۸-۳۲۷, ۳۲۳, ۳۲۲, ۲۸۶ , عالی پاشا ۲۷۵

عبّاس , حاجی , سلیمانیه ۱۶۸ پ

عبّاس , مستخدم خانه حاجی سلیمان خان تبریزی

۸۸ , ۶۱ , ۵۸ , ۵۱

عبّاس خان طهرانی , میرزا ۲۵۷

عبّاس طهرانی , شیخ ۶۵ پ , ۷۶

عبّاسعلی نجف آبادی ۳۴۴

عبّاس قلی درخشی , حاجی , پیر روحانی ۲۴۶

۲۵۹ , عبّاس میرزا نائب السلطنه ۴۸

عبّاس میلانی , آقا ۸۶

عبّاس نوری , میرزا) میرزا بزرگ (۳۰۱

عبّاس نیریزی , رئیس) پسر محمد علی (۱۴۱)

- ۱۹۸ , عبدالباقی کاشی , آقا سید ۱۹۴  
 عبدالبهاء , حضرت , عباس افندی , غصن اعظم  
 ۲۸ پ , ۵۸
- ۱۶۸ پ - بیانات شفاهیہ ۸۲ پ , ۱۶۷,  
 ۳۶۰ , ۳۵۴ , ۳۵۰ , در ادرنہ ۳۳۵,  
 ۳۶۸ , ۳۶۷ , ۳۶۴ , ۳۶۳ , ۳۶۱  
 (عکس , (۳۶۹) عکس , (۳۷۱)  
 ۳۲۲ , ۳۲۰ , ۳۱۸ , در اسلامبول ۳۱۷,  
 ۳۳۴ , ۳۲۸ , ۳۲۷ , ۳۲۳  
 ۲۲۲-۲۱۸ , ۱۶۷ , در بغداد ۱۶۶,  
 ۲۷۹ , ۲۷۶ , ۲۶۸ , ۲۶۶ , ۲۶۴ , ۲۵۳  
 , در سفر از بغداد به اسلامبول ۳۰۴  
 ۳۰۸ پ , ۳۱۵
- ۳۱۹ , ۳۰۱-۲۹۶ , نقل از آثار ۲۵۸  
 عبدالجواد رشتی , بغداد ۱۸۰ پ  
 عبدالحسین خان بندپئی ۳۴۵
- ۲۱۴-۲۱۰ , ۱۷۴ - عبدالحسین طهرانی , شیخ ۱۷۳,  
 ۲۵۹ , ۲۵۷-۲۵۰ , ۲۱۸ , ۲۱۶-۲۱۵,  
 ۳۳۷ , ۲۷۴
- عبدالحسین قزوینی , ملا ۳۷۰  
 ۱۳۰-۱۲۹ , ۱۱۹ , عبدالحسین نیریزی , ملا ۱۱۸,  
 ۱۳۹ , ۱۳۸
- عبدالحسین ورتقانی , ملا ۷۴ پ  
 عبدالحیّ یزدی , نوآب ۸۷  
 عبدالرحمن کرکوتی (کرکوک) , (شیخ) , شیخ  
 ۱۶۱ , ۱۶۰ , ۱۵۹ , قادریہ (۱۵۵)  
 عبدالرحیم , درویش ۵۲ پ

- عبدالرحیم اصفهانی, آقا سید ۱۰۴  
 عبدالرحیم کاشی, میرزا ۱۹۸  
 عبدالرحیم مجتهدبشروئی, ملا ۸۶  
 عبدالرحیم مسگر, آقا ۳۲۷  
 عبدالرحیم هروی, میرزا) برادر ملا محمد تقی ( )  
 ۵۵ پ - ۴۵ پ, ۵۲  
 ۲۴۸ پ, ۳۱۸ پ, عبدالرسول قمی, آقا ۲۰۹  
 ۱۷۳, ۲۵۱ - عبدالسلام, شیخ, بغداد ۱۷۲  
 ۲۲۱, ۳۲۳, ۲۷۵, ۲۷۳, عبدالعزیز, سلطان ۲۲۱  
 ۵۵ پ - عبدالعظیم, شاه, زاویه نزدیک طهران ۵۴  
 عبدالعظیم طبسی, ملا ۸۶  
 عبدالعظیم نراقی, حاجی ۱۸۴  
 عبدالعلی) عبد علی (قاضی نیریزی, حاجی شیخ  
 ۱۱۸, ۱۲۳  
 عبدالقادر, شیخ, بغداد ۱۷۳  
 عبدالقادر گیلانی, سید(مؤسس طریقه قادریه)  
 ۱۶۲ - ۱۵۹ پ, ۱۶۱, ۱۵۹  
 عبدالغفار اصفهانی, آقا) آقا عبدالله (۲۷۸)  
 ۳۶۸) عکس, (۳۶۶, ۳۱۸ پ, ۳۵۱  
 ۳۶ - عبدالغفار صباغ اصفهانی ۳۵  
 عبدالکریم, استاد ۳۰۶  
 عبدالکریم تبریزی ۱۷۶  
 عبدالکریم خراط اصفهانی ۲۱۷  
 عبدالکریم قزوینی, (ملا میرزا احمد کاتب)  
 کتاب ظهور الحق جلد ۴۱۹  
 ۴۱ پ, ۴۴-۴۱, ۲۸ پ, ۲۹ پ, ۳۰  
 ۹۷, ۷۷ پ, ۹۶, ۶۶ پ, ۷۳ پ, ۷۵

۹۷ پ

عبدالله, قهوه‌خانه در بغداد ۱۸۷

۲۲۲-۲۲۰, ۲۱۰, عبدالله پاشا سلیمانیه ۱۷۳

۱۹۳ پ, ۲۵۶ پ, عبدالله غوغا, میرزا ۲۴

عبدالله غیب الله, کربلائی, بشرویه ۸۶

عبدالله قزوینی ۹۷

عبدالله کفش فروش قزوینی, میرزا ۹۶

۳۳۳ پ - عبدالله نج فآبادی, حاجی ۳۳۲

۱۴۱, ۱۳۳, عبدالله نیریزی) ابن عسکر (۱۱۶

۲۷۴, ۲۲۰, عبدالمجید, سلطان ۲۱۸

عبدالمجید خان آهی, میرزا > مجید خان

۱۰۶, عبدالمجید شیرازی, حاجی, کاظمین ۱۰۴

۲۱۶, ۱۴۷

عبدالمحمد مازندرانی, حاجی میرزا, طهران ۷۵

۸۲ پ, ۸۲- عبد الوهاب بیک نوری ۲۹ پ, ۸۱

عبد الوهاب روضه خوان نیریزی, حاجی میرزا

۱۳۱

عبد الوهاب شیرازی, میرزا, معروف به کاظمینی

۶۵ پ, ۵۱- ۴۵ پ, ۴۹, ۴۳, ۲۰

۷۳-۷۲

عبد الهادی قزوینی, سید ۳۷۰

عثمان, شیخ, شیخ نقشبندیه ۱۵۹

۲۲۲, ۲۲۱, ۹۹, ۹۲, ۹۰, ۷۲, ۴۸, ۱۹- عراق عرب ۱۸

۳۲۶, ۳۲۳, ۳۲۰, ۳۱۲, ۳۰۸, ۳۰۴

۳۲۸, ۳۲۷

عرب, خان, در ادرنه ۳۳۵

عرب خیل, مازندران ۲۴۱

- ۱۸۵ , عزّت الدّوله , خواهر شاه ۱۸۲
- ۳۶۵ , عزیز پاشا , ادرنه ۳۶۲
- عزیز خان آجودان باشی ۴۶ پ , ۵۱ پ , ۶۴ پ ,  
۶۶ پ
- عزیزالله تاکری , شیخ) عمّ حضرت بهاءالله (۷۹  
عسکر) علی عسکر , (کربلائی , بیرق دار نیریزی  
۱۱۸ , ۱۲۳-۱۲۴ , ۱۳۳
- عسکر صاحب , بغداد ۲۰۲
- عطار , فریدالدین) منطق الطّیر (۱۵۷)
- ۲۴ پ , ۲۵ , عظیم ترشیزی , ملاّ شیخعلی ۲۳  
۴۱ پ , ۴۴ , ۴۰ , ۳۹ , ۲۹ پ , ۳۹ , ۲۸  
-۵۶ پ , ۶۳ - ۵۱ پ , ۵۲ - ۴۶ پ , ۵۰  
۸۸-۸۹ , ۷۱ پ , ۷۸ , ۶۸ - ۶۵ پ , ۶۷
- عظیم تفرشی , آقا ۱۹۳ پ , ۱۹۴
- ۳۷۱ پ - عکّا ۳۷۰
- ۲۴۶ , علم خان , میر , امیر قائن ۲۴۴
- ۲۴ , علوّ , سیّد ۲۰
- علی , آقا , بغداد ۲۶۴
- ۳۳۴ , علی , آقا , داماد آقا عبدالرّسول قمی ۳۲۷
- علی , حاجی , طهران ۹۰
- علی , حاجی , قزوین ۷۴ پ ,
- علی , حاجی میر سیّد) خال حضرت باب)  
۲۰۵ پ
- علی , ملاّ) کنی , (طهران ۲۴۳ پ
- ۲۴۹ پ , علی اصغر , ملاّ , خراسان ۲۴۲
- علی اصغر , ملاّ , کرمانشاه ۹۸ پ
- علی اکبر) شیرازی , عمزاده حضرتباب , (بغداد

۱۸۱ پ, ۱۷۶

۸۷- علی اکبر حکاک یزدی, آقا ۸۶

علی اکبر خراسانی) علی نقی, (آقا ۳۶۴

۲۴۵- علی اکبر سرچاهی, درویش ۲۴۴

علی اکبر سرچاهی, ملا ۲۴۴

علی اکبر میلانی ۸۵

علی اکبر نجار, استاد, بغداد ۲۶۴

۱۸۵-۱۸۳, علی اکبر نراقی, حاجی میرزا ۱۷۹

۲۶۶, ۱۹۴, ۱۹۱-۱۸۹

علی اکبر نیریزی, ملا ۱۴۰

علی الله محمودی, ملا ۲۴۵

علی بابای بزرگ تاکری, ملا, و ملا علی بابای

۸۳, کوچک تاکری ۷۸

۹۴, علی بن ابی طالب امیر المؤمنین, امام ۳۴

۴۲۰ فهرست اعلام

علی بن زین العابدین, امام ۳۷۷

علی بواناتی, در نیریز ۱۱۶

۳۳۴ پ- ۳۳۳, علی بیگ یوزباشی ۳۳۳

۱۲۹- علی بیگ سلطان, میرزا, نیریز ۱۲۸

علی ترشیزی, ملا شیخ > عظیم ترشیزی

علی ترک, ملا, مجتهد در یزد ۸۷

علی تفرشی, میرزا سید, مجد الاشراف ۲۹ پ

علی خان, میرزا > حاجبالدوله

علی خان نوری, میرزا ۶۵ پ

علی رضا یزدی, آقا ۳۴۳

۱۴۱, ۱۲۵- علی سردار نیریزی ۱۱۰

علی سیاح, میرزا > سیاح, میرزا علی

- علی شاه ۲۳۸ پ  
 علی صباغ اصفہانی, ملا ۲۱۷  
 علی عرب, آقا > علی مسکر کاشی  
 علی عسکر تبریزی, حاجی ۲۰۵ پ  
 ۵۶ ژ - ,علیقلی میرزا اعتضاد السلطنہ ۴۵ پ, ۵۲  
 ۷۰ پ  
 علی کنی, ملا > علی, ملا) کنی)  
 ۱۱۹- علی گرمسیری) ابن احمد, (نیریز ۱۱۸  
 ۱۳۸  
 علی محمد, میرزا) پسر خواہر حضرت بہاء اللہ)  
 ۷۵  
 ۳۷۰, ۱۶۶, علی محمد سراج اصفہانی, ملا ۱۶۵  
 علی محمد شیرازی, سید > باب  
 علی محمد نیریزی) ابن ابراہیم ولد صالح (۱۴۱  
 علی محمودی, ملا ۲۴۵  
 علی مردان کرکوتی, ملا, ناظر گمرک بغداد  
 ۲۵۱, ۲۲۰-۲۱۹, ۱۷۳  
 ۳۳۷ پ, علی مسکر کاشی, آقا) علی عرب (۳۳۶  
 علی مہریزی, حاجی سید ۸۷  
 علی نراقی, پسر حاجی میرزا کمال الدین ۲۷۹  
 علی نقی بلور فروش, سید, طهران ۱۷ پ, ۱۸ پ  
 علی نقی خراسانی ۳۶۴ پ  
 علی نقی روضہ خوان, ملا, یزد ۸۷  
 علی نقی مجتہد) سمنانی, (میرزا, کربلا ۱۹۸  
 ۲۰۱-۲۰۲  
 ۱۳۲, ۱۲۸, علی نقی نیریزی, ملا ۱۱۸  
 علی نیریزی ۱۱۶), ابن کربلائی اسماعیل (۱۴۱)

- ( ابن ذوالفقار کربلائی تقی ( ۱۴۰ )  
 ( ابن میرشکار ( ۱۴۰ ؛ ) ولد کربلائی  
 ( ۱۳۴ ) , ولد کربلائی , ۱۲۵ - باقر ( ۱۲۴ )  
 زمان ( ۱۳۹ )  
 علی نیریزی , آقا سید ( ولد آقا میرزا عبدالحسین )  
 ۱۲۴ - ۱۲۵  
 علی نیریزی , استاد ( ابن مشهدی صفر ( ۱۴۰ )  
 ۱۱۲ - علی نیریزی , خواجه ۱۱۱  
 ۱۴۰ , ۱۲۵ - علی نیریزی , سید ۱۲۴  
 , علی نیریزی , ملا ( کاتب , ابن ملا عبد الله ( ۱۱۸ )  
 ( ۱۳۱ ؛ ) ولد آقا بابا ( ۱۱۹ , ۷ - ۱۲۶ )  
 علی نیریزی , میر شکار ( ابن کربلائی محمد )  
 ۱۴۱  
 ۱۱۰ پ ؛ ) ابن حاجی , علی نیریزی , میرزا ۱۱۰  
 ۱۹۱ - محمد تقی , بغداد ( ۱۸۹ )  
 علیار نیریزی , کربلائی ۱۴۰  
 عمادالدوله > امام قلی میرزا  
 عمر بن سعد وقاص ۱۸۹ پ  
 ۱۹۱ - عمر پاشا , بغداد ۱۹۰  
 عنایت نیریزی , استاد ۱۴۰  
 ۱۲۲ , ۱۱۹ , عیانلو , ایل ۱۱۸  
 ۳۹۷ , ۳۷۵ - عیسی بن مریم , حضرت ۳۷۴  
 - عیسی خان بیگلربیگی , حاکم کاشان ۱۸۱  
 ۱۸۲ , ۲۴۷  
 عین الملک ۱۸۲  
 عیوض میلانی , حاجی ۸۶  
 غ

- غصن اطهر > مهدی, میرزا  
 غصن اعظم > عبد البهاء  
 غصن اکبر > محمد علی, میرزا  
 کتاب ظهور الحق جلد ۴۲۱  
 غفار نیریزی, خواجه ۱۱۶  
 ۱۷۸, غلام حسین, میرزا) آقا, (بغداد ۱۷۵  
 ۹۷ - غلام حسین تاجر ششتری, آقا ۹۶  
 ۵۵ پ - غلام حسین خان سپهدار ۵۴  
 غلام رضا, کربلائی, بشرویه ۸۶  
 ۲۴۲ - غلام رضا بهنمیری, آقا ۲۴۱  
 غلام رضا یزدی ۱۱۰ پ  
 غلام علی, میرزا) برادرزاده حضرت بهاءالله  
 ۵۹, ۸۲  
 غلام علی نیریزی) پسر محمد (۱۴۰  
 - غلام علی نیریزی, سید) ابن میر محمد (۱۳۹  
 ۱۴۰  
 غوث گیلانی > عبد القادر گیلانی, سید  
 ف  
 فارس, بابی در عراق ۱۰۴  
 فارسنامه ناصری) تألیف حاجی میرزا حسن  
 ۷۲ پ, ۱۱۲ پ, ۱۲۲ پ - فسائی (۷۱)  
 ۸۳ - فتاح تاکری, ملا ۸۲  
 فتح الله شیرازی, آقا ۳۵۸ پ  
 ۴۹, - فتح الله قمی) ابن ملا علی صحاف (۴۴)  
 ۵۱ پ, ۶۵ پ, ۷۵ - ۴۵ پ, ۴۹  
 فتح الله نیریزی, میرزا ۱۴۲  
 فتحعلی خان, نیریز ۱۱۲ پ

فتحعلی شاه ۲۳۸ پ

فتنه > شمس جهان خانم

فتوحات مکیه) تألیف شیخ محیی الدین ,ابن

عربی (۱۵۸)

فرانسه ,سفیر در اسلامبول ۳۷۴

۱۶۸ پ - فرج کحلّ ,حاجی ,بغداد ۱۶۷

۱۸۲ -فرّخ خان امین الدوله ۱۸۱

فریجات) منزل بین بغداد و سامسون (۲۹۵) پ ,

۳۰۳ , ۳۰۶

فضل الله اصطهباناتی ,ملاً ۱۱۹

۲۶۰ -فضل الله وزیر نظام ,میرزا ۲۵۹

۳۲۲ , فؤاد پاشا ۲۸۶

۱۸۲ , ۳۸ -فین ,کاشان ۳۷

ق

قآنی ,حبیب الله ۷۸ پ

۳۴۶ , ۱۷۲ , ۱۶۱ , قادریه ,طریقه و خانقاه ۱۵۹

قاسم) حاجی جاسم (۱۰۴)

قاسم ,شیخ ,امام جمعه سلیمانیه ۱۵۹

۱۱۲ -قاسم بنا نیریزی ,استاد ۱۱۱

-۴۶ پ , ۴۹ -۴۵ , ۴۹ -قاسم نیریزی ,حاجی ۴۴

۷۷ پ , ۷۶ -۵۱ پ , ۶۶ پ , ۷۰ پ , ۷۵

۱۱۰ پ , ۱۰۸

۱۲۴ , قاسم نیریزی ,حاجی ۱۱۸

قاسم نیریزی ,کربلائی میرزا ۱۴۱

قانتہ) حرم میرزا یحیی ' ازل (۳۲۸) پ

۲۴۶ -قائن ,قاین ,قائین ۲۴۳

۲۶۶ , ۲۵ , قدّوس ,ملاً محمّد علی بارفروشی ۲۱

۲۶۷, ۳۵۴

۲۵۵, ۲۲۱, ۱۹۴, ۱۶۲, ۱۵۶, قرآن کریم ۷۰

۳۰۸ پ, , ۳۰۰, ۲۲۹, ۲۲۷, ۲۲۶

۳۸۶, ۳۸۴, ۳۷۷, ۳۷۶, ۳۵۳, ۳۳۲

۳۸۸, ۳۹۰

قربان, ملاً) تخلص بیدل (۷۳ پ

۱۱۹, قرت, فارس ۱۱۸

قره العین > طاهره

قره تپه) منزل بین بغداد و سامسون (۳۰۶

۷۴ پ, قزوین ۲۹ پ, ۳۰

قشقائی, ایل ۱۳۶

۱۶۹, قصیده عز و رقائیه) حضرت بهاء الله (۱۵۸

۲۶۹

۱۲۴, قطبی) قطبائی (نیریزی, خواجه ۱۱۸

۱۲۲, قطره, فارس ۱۱۵

۱۹۴ پ, ۲۰۹-۱۹۳, ۱۸۴, ۴۸, قم ۴۰

قنبر, ملاً, قزوین ۷۴ پ

قنبر نیریزی, ملاً ۱۴۱

۴۲۲ فهرست اعلام

۱۳۹ پ, ۱۳۹-قوام الملک شیرازی, حاجی ۱۳۸

۱۷۷ پ, ۹۹, قیوم الأسماء) حضرت باب (۲۲

۲۰۵, ۳۰۴

ک

کازرون, فارس ۱۱۴ پ

۲۴۸-۱۹۳ پ, ۲۴۷, ۱۹۲, ۳۸-۳۷, کاشان ۲۴

۲۶۰, ۳۴۲

کاظم بلورفروش, سید ۱۸ پ

- کاظم خان نوری, میرزا > نظامالملک  
 ۱۹۲ پ, ۲۶۵, کاظم رشتی, سید ۷۳ پ, ۹۹  
 کاظم قزوینی, آقا شیخ) سمندر (۳۷۰)  
 کاظم مجتهد, ملا, طهران ۶۸  
 کاظم میلانی, آقا ۸۶  
 کاظم میلانی, حاجی ۸۵  
 ۱۴۶-۱۴۷, ۱۰۶, ۱۰۵, ۱۰۲-۱۰۱, کاظمین ۲۰  
 ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۸۳, ۱۹۲, ۱۹۸,  
 ۲۰۵, پ ۲۰۰, ۲۱۲, ۲۱۵, ۲۲۲,  
 ۲۶۲ پ, ۲۶۲, ۲۶۰, ۲۵۷-۲۵۲, ۲۵۰  
 ۶۹, ۲۹ پ, ۳۹ پ, ۴۸, ۲۴, ۲۱- کربلا ۲۰  
 ۱۶۶, ۱۶۵, ۱۴۷, ۱۰۶-۷۳ پ, ۱۰۵,  
 ۱۸۹, پ ۱۹۰-۱۸۸, ۱۸۰ پ, ۱۸۷,  
 ۲۰۸, ۲۰۲, ۲۰۰, پ ۱۹۲, ۱۹۸,  
 ۲۶۸, ۲۴۹ پ, ۲۵۳, ۲۲۴, ۲۱۵,  
 ۲۷۹, ۳۳۲  
 ۱۷۲, ۱۷۰-۱۶۷, ۱۶۵, ۱۶۴- کردستان ۱۴۹  
 ۱۸۸-۱۸۸, ۱۸۶- کُردهای شیعه, در بغداد ۱۶۵  
 ۱۸۹ پ, ۲۵۳  
 ۳۰۷, ۳۱۱, کرکوک ۳۰۶  
 ۱۹۲ پ, ۱۲۲, کرمان ۸۷  
 ۹۸ پ, ۱۹۳ پ, ۱۹۷ پ, ۹۶, ۲۴, کرمانشاه ۲۰  
 ۲۰۶, ۲۵۶  
 ۱۹۷ پ, ۱۹۲, کرند ۹۸  
 کریم خان کرمانی, حاجی > محمد کریم خان  
 کرمانی, حاجی  
 کریم میر شکار نیریزی) ولد محمد (۱۳۱)

- کشیکی باشی ۵۰ پ، ۶۴ پ  
 (کفری) صلاحیّه، منزل بین بغداد و سامسون  
 ۳۰۶
- ۲۰۸ - کلباسی، حاجی ۲۰۶  
 ۲۳۴ - کلمات مکنونه) حضرت بهاء الله (۲۳۳  
 کلاتر طهران > محمود خان کلاتر نوری  
 کلیم > موسی، آقا میرزا  
 ۳۲۲ - کمال افندی، اسلامبول ۳۲۱  
 ۱۴۶، - کمال الدین نراقی، حاجیمیرزا ۱۴۳  
 ۱۹۷ پ، ۲۷۹، ۱۸۴-۱۷۸  
 Sir Colonel کمیل، سر کلنل آرنولد بروز  
 Arnold Burrowes  
 (Kemball ۲۵۷)  
 کوچک چکمه (منزل بین اسلامبول و ادرنه)  
 ۳۳۴
- کوچک کرمانشاهانی، آقا ۷۴ پ  
 ۲۷۷ - کهیا افندی، بغداد ۲۷۴  
 کیوان میرزا، بغداد ۱۹۲ پ  
 گ
- ۱۳۶، ۱۲۳، گلپایگان ۱۲۱  
 ل
- ۲۰۸ پ، لرستان ۳۰  
 لطف الله نیریزی) ابن کربلانی محمد (۱۴۱  
 ۱۲۲ پ، لطفعلی خان سرتیب قشقائی ۱۲۲  
 ۱۳۷ - ۱۳۰ پ، ۱۳۶، ۱۲۷-۱۲۶  
 ۶۶ پ، ۷۵، لطفعلی میرزا شیرازی ۴۱  
 لقمان ۹۴

لواسان ,طهران ٩١

لوح آقا ميرزا موسى حرفالبقاء ٣٤٦

٣٤٩ (٣٤٨) عكس , لوح احمد) عربى (٣٤٦)

لوح از باغ الهى ٢٦٨

لوح تفسير آية نور ٢٣٤

كتاب ظهورالحق جلد ٤٢٣ ٤

لوح تفسير حروف مقطعه ٢٣٤

لوح حاجى ميرزا كمال ٣٤٦

لوح حور عجاب ٢٦٨

٣٤١ (٣٤٠) عكس , (لوح رحيم ٣٤٠

لوح سبحان ربى الابهى ٢٦٨

لوح سبحان ربى الاعلى ٢٦٥

لوح سياح ٣٤٦

٢٥٤- لوح شكر شكن شونند ٢٥٣

٢٦٨ , لوح غلام الخلد ٢٦٦

٢٦٦, ١٤٧-١٤٢ , لوح كل الطعام ١٠٥

(لوح) الواح ليلة القدس , ٣٦٠

٢٣٧- لوح مدينة التوحيد ٢٣٤

٢٧٦ , ١٧١-١٧٠ , (لوح) الواح مريم ١٤٩

لوح ملاح القدس ٢٧٣

لوح ناقوس > لوح يا من هو يا من هو هو

لوح نقطه ٣٤٦

لوح هله هله يا بشارت ٢٦٨

لوح هودج ٣١٥

لوح يا من هو يا من هو هو (لوح ناقوس) ٣٢٠

م

٣٣٦, ٣١١- ماردین) شهر (٣١٠)

- ۳۴۵ (>) بارفروش , ۲۴۱ , ۹۶ , ۵۸ , مازندران ۲۲  
 بهنمیر , تا کر , عرب خیل , می ستان ,  
 نور و مشهدسر )  
 مبارک , غلام حضرت بهاء الله ۵۹  
 متولی باشی قم ۴۸  
 ۲۹۹ , ۱۵۲ - مثنوی مبارک ۱۵۰  
 ۱۶۰ , ۱۵۸ - ۱۵۷ , مثنوی مولوی ( رومی ۱۵۶ )  
 ۳۱۴ , ۲۹۷ , ۲۰۱ , ۱۶۳  
 مجدالدوله > امیر ارسلان خان  
 مجدالدین (۳۶۸) عکس )  
 ۶۲-۵۹ , مجید ( عبد المجید (خان آهی , میرزا ۵۷  
 محبوب الشهداء > محمد حسین نهري اصفهانی  
 محتشم کاشانی ۲۶۲ پ  
 محسن , آقا سید , ساکن عراق ۱۰۴  
 محسن ابراهیم آبادی , سید , مشهور به بابی گیر ,  
 قزوین ۷۴ پ  
 محسن مجتهد , آقا , سلطان آباد ۳۳۸  
 محسن نیریزی , شیخ ۱۴۱  
 محمد ) پدر قاسم , (در عراق ۱۰۴  
 محمد , حاجی سید ) خال اکبر حضرت باب )  
 ۲۲۲-۲۲۴  
 ۳۷۷ , ۱۵۷ , ۳۵ - محمد , حضرت , رسول الله ۳۴  
 ۳۲۰ , محمد , درویش ۲۷۲  
 محمد , درویش ) اسم حضرت بهاء الله در  
 کردستان > (بهاء الله  
 ۲۷۷ , ۲۵۲ , محمد ابراهیم امیر نیریزی , آقا ۱۸۹  
 ۳۵۱ , ۳۰۶ , ۳۰۳

محمد ابراهيم حمامى كاشى, آقا ۲۴۷  
 محمد ابراهيم كاشانى, آقا, متخلص به عرب  
 ۱۹۳

, ۳۵۱, محمد ابراهيم ناظر كاشانى, آقا ۲۷۸  
 پ ۳۷۱

محمد اسماعيل, حاجى, خوسف ۳۴۵  
 محمد اسماعيل اصطهباناتى, كربلايى ۱۱۹  
 محمد اسماعيل ذبيح كاشى, حاجى ۱۵۵ پ,  
 ۲۴۹ پ, ۲۶۰-۲۴۸, ۲۴۷

, محمد اسماعيل سلسله دوز كاشى, آقا ۱۹۳  
 پ ۱۹۳

, ۱۶۵, محمد اصفهانى, سيد ۴۵ پ, ۵۳ پ, ۱۴۸,  
 ۱۹۷ پ, ۲۶۲, ۱۸۰ پ, ۱۹۲, ۱۶۶,  
 ۳۱۷ پ, ۳۱۲, ۳۰۸, ۳۰۷, ۲۷۹  
 -۳۲۹, ۳۱۹) عكس, (۳۲۲, ۳۱۸  
 ۳۳۰, ۳۵۱, ۳۳۰ پ, ۳۵۰, ۳۳۰,  
 -۳۵۸ پ, ۳۶۰, ۳۵۸, ۳۵۶-۳۵۴  
 ۳۶۷, ۳۷۰

محمد اصفهانى وكيل, آقا ميرزا ۳۰۴  
 محمد اندرمانى, حاجى ميرزا ۲۴۳ پ  
 محمد باقر اصطهباناتى, ملا ۱۱۹  
 ۴۲۴ فهرست اعلام

محمد باقر شهميزادى, آقا سيد ۲۱۷  
 محمد باقر قزوينى, حاجى) كربلايى (۲۰۵ پ  
 ۳۰۶, محمد باقر قهوه چى محلاتى, آقا ۲۷۷  
 ۳۵۱

, محمد باقر كاشانى, آقا ۲۴۷

- محمد باقر گھپایہ ای ۶۶ پ، ۷۷،  
 -محمد باقر مجتہد، آقا سید، سلطان آباد ۳۳۷  
 ۳۳۹
- محمد باقر مجتہد، شیخ، اصفہان) ذنب (۳۳۹)  
 ۳۴۳
- محمد باقر نجف آبادی ۴۵ پ، ۶۵ پ، ۷۶،  
 محمد باقر نراقی، آقا ۱۹۴  
 محمد باقر نیریزی، آقا سید) ابن میر محمد عابد)  
 ۱۴۱، ۱۴۲
- محمد باقر ہمدانی، حاجی) کربلائی، (نبیل  
 ۲۰۵ پ، مسافر ۱۹۴  
 محمد پاشا قبرسی ۳۴۶  
 محمد تبریزی، میرزا ۵۶ پ  
 محمد تقی، حاجی میرزا) پسر خال اکبر حضرت  
 باب (۲۲۲)  
 محمد تقی، سید، پسر سید بقا، (کاظمین ۱۰۳  
 ۱۴۶
- محمد تقی بیگ، تاکر ۸۳  
 ۸۲ پ، ۸۱-۸۲، محمد تقی خان، تاکر ۷۸  
 محمد تقی شیرازی ۶۵ پ، ۷۶،  
 محمد تقی مجتہد بشرویہ، ملا ۸۶  
 محمد تقی میلانی، آقا ۸۶  
 محمد تقی میلانی، حاجی ۸۵  
 ۳۰۶، محمد تقی نائب الأیالہ، حاجی ۱۷۳  
 محمد تقی نیریزی، حاجی) ایوب (۱۹۴  
 محمد جعفر خان حاکم کاشان ۱۸۲  
 محمد جعفر میلانی ۵۸

- محمد جعفر نراقی, ملا > جعفر نراقی, ملا  
 محمد جواد اصفهانی, آقا ۲۱۷  
 محمد جواد فرهادی قزوینی, آقا ۱۹۴  
 محمد جواد قزوینی, آقا (۳۶۸) عکس  
 ۲۶۶, محمد جواد نراقی, آقا ۱۹۴  
 محمد حسن تاجر اصفهانی, آقا, بغداد ۱۰۳,  
 ۱۴۶, ۱۴۷  
 محمد حسن خان صنیع الدوله (اعتماد السلطنه)  
 پ ۵۰  
 محمد حسن قمی, آقا) ابن آقا عبدالرسول (۲۷۸)  
 ۳۰۴, ۳۰۶, ۳۱۲, ۳۵۱  
 پ ۳۳۷, محمد حسن کاشی, آقا ۳۳۶  
 محمد حسن میلانی ۸۵  
 محمد حسن نهری اصفهانی, آقا میرزا) سلطان  
 ۳۳۱, ۲۱۷, الشهداء (۱۹۴)  
 محمد حسین بشروئی, ملا > حسین بشروئی,  
 ملا (باب الباب)  
 محمد حسین بشروئی, ملا (پسر کربلای عبدالله)  
 ۲۴۶  
 محمد حسین ترک, طهران ۵۴ پ, ۵۵ پ  
 محمد حسین درخشی, کربلای ۲۴۶  
 محمد حسین زرگر قزوینی, کربلای ۲۹ پ  
 ۱۸۴ - محمد حسین شکارچی نراقی, آقا ۱۸۳  
 محمد حسین قطب نیریزی, میرزا > حسین قطب  
 نیریزی  
 ۲۸۸, ۲۸۹, محمد حسین قمی, آقا ۲۰۹  
 محمد حسین نجف آبادی ۳۴۴

محمد حسین نهری اصفهانی, آقا میرزا) محبوب  
 ۲۱۷, الشهداء (۱۹۴)

محمد حناساب اصفهانی, آقا ۳۵

محمد خان بیگلربیگی ۱۹ پ

محمد خان قاجار کشیکچی باشی, میرزا,

۲۰۷ پ, ۴۹- سپهسالار اعظم ۴۸

محمد خان لواسانی نوری, میرزا, قونسول ایران

۲۰۸, ۲۰۹- در بغداد ۲۰۷

محمد خان میر پنجه ۱۷ پ

محمد داود بشروئی, آقا ۲۴۶

محمد رضا, سید) پسر سید بقا, (کاظمین ۱۰۳

کتاب ظهورالحق جلد ۴۲۵ ۴

محمد رضا تاجر اصفهانی, حاجی ۷۵

۱۲۰, محمد رضا خان, نیریز ۱۱۸

۲۴۱- محمد رضا شهمیرزادی, آقا سید ۲۱۷

۳۷۰, ۲۴۹ پ, ۳۴۵, ۲۴۲

محمد رضا قناد اصفهانی, آقا, بغداد ۱۹۳

۲۰۷ پ

محمد رضا قناد شیرازی, آقا > رضا شیرازی,

آقا

۲۷۴, محمد رضا کرد, آقا ۲۵۷

محمد رضا مجتهد طبسی, آقا ۸۶

محمد رضا منشادی, ملا) رضی الروح (۸۷)

۱۹۴, ۳۷۰

محمد رضا یزدی) محمد آبادی, ملا ۳۷۰

محمد زرنندی نبیل اعظم, ملا > نبیل زرنندی

محمد زمان) عمو حضرت بهاء الله, (تا کر ۸۲

- محمّد زمان شیرازی , آقا , بغداد ۲۶۴  
 محمّدسلطان , کربلائی , بیرجند ۲۴۵  
 ۲۳۸ پ , محمّد شاه ۳۰  
 محمّد شفیع نیریزی , ملاّ) ابن ملاّ علینقی (۱۴۲)  
 محمّد شیرازی , میر , مکاری ۲۷۸  
 محمّدصادق , بمبئی ۱۷۹  
 محمّدصادق اردکانی ۲۶۵  
 ۳۱۸ , ۳۱۹ , محمّد صادق اصفهانی , آقا ۲۷۸  
 ۳۶۲ , ۳۶۰ , عکس , ۳۵۱)  
 محمّد صادق نسّاج یزدی , آقا ۸۷  
 محمّدصالح نیریزی , کربلائی ۱۴۱  
 محمّدصبّاغ یزدی , حاجی , کاشان ۲۴۷  
 محمّدطبسی , کربلائی ۸۶  
 ۳۰۵ , ۲۳۵ , ۶۰ , محمّد عبّاسیان میلانی , خطّاط ۳  
 محمّد علی , حاجی میرزا) پسر حاجی سیّد محمّد  
 خال (۲۲۲)  
 ۳۶۸ , محمّد علی , میرزا , غصن اکبر ۳۰۴  
 (عکس , ۳۶۹) عکس)  
 محمّد علی اصطهباناتی , ملاّ ۱۱۹  
 محمّد علی اصفهانی) تنباکوفروش , (آقا ۲۷۸  
 ۳۶۸ , ۳۶۶ , ۳۶۰ , ۳۵۳ , ۳۵۱ , ۳۲۰  
 (عکس)  
 محمّد علی بارفروشی > قدّوس , ملاّ محمّد علی  
 بارفروشی  
 محمّد علی بشروئی , حاجی ۲۴۶  
 ۳۱۴ , ۳۰۸ , محمّد علی جلودار یزدی , آقا ۲۷۸  
 ۳۱۵ , ۳۲۷

محمد علی حجّت زنجانی, ملا ۱۷ پ, ۵۴ پ,

۲۶۳, ۳۴۳

محمد علیخان شیرازی, وزیر امور خارجه

پ ۱۰۱

محمد علی سرچاهی, آقا ۲۴۴

محمد علی سرچاهی, ملا ۲۴۴

محمد علی سلمانی (دلاک (اصفهانی, استاد

۳۵۶- , ۳۳۰ پ, ۳۵۱, ۲۷۸, ۲۱۷

۳۵۸, ۳۶۱

محمد علی طیب درخشی, ملا ۲۴۶

۲۶۳, محمد علی طیب زنجانی, میرزا ۱۰۴

۳۴۱- محمد علی فاضل, ملا, سلطان آباد ۳۳۷

۲۴۷, محمد علی مخمل باف کاشی, آقا ۱۹۴

۲۴۵- محمد علی نبیل قاننی, آقا میرزا ۲۴۴

پ ۳۵۸

محمد علی نجار, طهران ۵۵ پ

محمد علی نجف آبادی ۶۶ پ, ۷۶

۲۱۸, محمد علی نهری اصفهانی, آقا میرزا ۱۹۴

محمد علی نیریزی (پسر محمد (۱۴۰

محمد علی نیریزی, ملا ۱۳۷؛ ابن آقا مهدی)

۱۴۰

۳۷۰, محمد فروغی, ملا میرزا ۲۴۲

محمد قاننی, آقا) قاننی, فاضل, نبیل اکبر (۲۰۶

۲۱۷, پ, ۲۴۲-۲۱۶, ۲۱۶-۲۱۵

۳۷۰, ۲۴۶, ۲۴۴-۲۴۳

۳۶- محمد قاسم عبادوز اصفهانی, آقا ۳۴

محمد قلی نوری, میرزا) برادر حضرت بهاء الله)

- ۳۵۰، ۳۱۳، ۱۸۶، ۱۰۵، ۹۳، ۵۹،  
 ۴۲۶ فهرست اعلام  
 (۳۶۸) عکس، (۳۶۲، ۳۶۰)  
 محمّد کاظم بیگ، کربلائی، بیرجند ۲۴۶  
 محمّد کاظم خراسانی، حاجی ۳۰۴  
 ۱۸۷ پ، ۱۸۷ - محمّد کبابی کرد، آقا، بغداد ۱۸۶  
 محمّد کریم خان کرمانی، حاجی ۱۹۲ پ، ۲۳۹  
 ۱۷۷، ۱۶۵، محمّد مازندرانی، میرزا ۱۹  
 ۲۰۲ - محمّد مجتهد، آقا سید، عراق ۱۹۸  
 محمّد مصطفی بغدادی، آقا ۱۰۴  
 محمّد مقدّس سرچاهی، ملا ۲۴۴  
 محمّد مکاری، میر ۳۲۷  
 محمّد مهدی ملک التّجار طهران، آقا ۶۶ پ، ۷۴  
 محمّد مؤمن، ملا، نیریز ۱۱۵  
 محمّد نائب چاپارخانه، میرزا، طهران ۵۳ پ  
 محمّد نبیل قزوینی، حاجی شیخ ۷۴ پ، ۸۵  
 محمّد نجف آبادی ۶۵ پ، ۷۶  
 محمّد نراقی، حاجی ملا (حجّة الاسلام، ابن  
 فاضل نراقی (۱۸۲)  
 محمّد نیریزی (۱۱۷؛) ابن میر احمد (۱۱۶؛) ولد  
 محسن (۱۳۸؛) ولد ملا حسین (۱۱۹)  
 محمّد نیریزی، حاجی) ابن حاجی قاسم (۱۴۲)  
 ابن کربلائی محمّد (۱۴۱)  
 محمّد نیریزی، خواجه) ابن کربلائی باقر (۱۴۲)  
 محمّد نیریزی، شیخ) ابن ملا درویش (۱۴۱)  
 ۱۳۴، ۱۱۲ - محمّد نیریزی، کربلائی ۱۱۱  
 محمّد نیریزی، کربلائی ۱۴۱

- محمد نیریزی, کربلائی میرزا ۱۱۰ پ  
 محمد نیریزی, ملا ۱۰۹  
 محمد نیریزی, میر شکار) ابن حاجی کاظم (۱۴۱)  
 ۱۲۵- محمد نیریزی, میرزا) ولد ملا موسی (۱۲۴,  
 ۱۳۲), ملا, طهران (۶۶ پ, ۷۶,  
 ۱۱۰ پ, ۷۷ پ, ۱۰۸,  
 محمد هادی تاجر اصفهانی, آقا, شیراز ۸۸  
 ۴۳- محمد هاشم میرزا, ملقب به جناب ۴۱  
 ۳۱۲, محمود, حاجی ۳۰۳  
 محمود, حاجی ملا > نظام العلماء  
 محمود آقا افندی, بغداد ۱۷۳  
 محمود افندی, مفتی سلیمانیه ۱۵۹ پ  
 محمود چاله زمینی, آقا ۲۴۱  
 ۵۱ پ, ۴۵ پ, ۵۱, محمود خان کلانتر نوری ۳۰  
 ۲۰۸ پ, ۶۴ پ, ۷۵,  
 محمود قزوینی, میرزا ۶۶ پ, ۷۷,  
 ۳۵۳, ۳۵۱, ۲۷۷, محمود کاشانی, میرزا ۱۹۳,  
 ۳۶۰  
 محمود کرد, شیخ ۳۱۱  
 ۱۸۲-۱۸۵, محمود نراقی, آقا میرزا ۱۷۸  
 محمود نیریزی) ابن حیدر بیک (۱۱۶)  
 ۱۱۲- محمود نیریزی, خواجه ۱۱۱  
 ۲۴۶- محمودی, خراسان ۲۴۵  
 محیط کرمانی, میرزا ۱۹۲ پ  
 محیی الدین, شیخ, ابن عربی ۱۵۸  
 محیی الدین, شیخ, قاضی خانقین ۱۶۱  
 مرات البلدان ناصری) تألیف محمد حسن خان

- اعتمادالدوله (۲۱۰) پ  
 مراد بواناتی، نیریز ۱۱۶  
 مراد خیری، نیریز ۱۴۰  
 مرادیّه، محلّه و خانه در ادرنه ۳۳۴ پ، ۳۳۵،  
 ۳۴۶، ۳۵۰  
 ۲۱۵، ۲۰۲ - مرتضی انصاری، حاجی شیخ ۱۹۸  
 ۲۵۴-۲۵۵  
 مریم) دختر عمّه حضرت بهاءالله (۳۵۲) پ  
 « (لوح مریم) > »  
 مستوفی الممالک، میرزایوسف آشتیانی ۲۹ پ،  
 ۴۹، ۵۰، ۶۴، ۶۵، - ۴۵، ۴۹،  
 ۷۷، ۷۹) تصویر، (۲۰۷) پ  
 ۱۸۰، پ، (مستیعظ) کتاب میرزا یحیی ازل (۱۷۵)  
 مشکین قلم (۳۶۸) عکس)  
 ۲۴۶-۲۴۵، ۲۴۲، مشهد ۲۱۶  
 مشهدسر، مازندران ۷۹  
 مشیرالدوله > حسین خان، حاجی میرزا  
 مصر ۳۲۷  
 کتاب ظهورالحقّ جلد ۴۲۷  
 مصطفی باغمیشه‌ای، ملاً ۳۷۰  
 ۲۲۲-۲۲۰، ۲۱۰، مصطفی پاشا، لالا، بغداد ۱۹۱  
 مصطفی قلی خان سرتیپ قراگوزلو ۱۷ پ  
 مصطفی قلی خان عرب سهام السلطنه ۱۸۴  
 ۳۳۴، ۳۲۷، ۱۹۸، مصطفی نراقی، میرزا ۱۹۴  
 معاویه ۱۸۸  
 ۳۱۲ - معدن مس) شهر (۳۱۱)  
 ۳۳۶، پ، ۳۳۴، ۳۳۵، معدنقره) شهر (۳۱۳)

- ۱۲۲ , معصوم علی خان قرت ۱۱۸  
 ۲۷۹, ۲۷۵ , معظّم , دروازه در بغداد ۲۰۹  
 ۳۱۶ -مفتّش پاشا ۳۱۵  
 المقنّای خراسانی ۳۸۹  
 ۳۳۳ پ - مکه ۲۰۵ پ , ۳۳۲  
 ملا آقا دربندی) فاضل , (مجتهد ۲۰۰ پ , ۲۸۳  
 ۳۴۵ , ملایر ۳۳۷  
 ملک نیاز خان حاکم کرند ۱۹۲  
 ملک آباد ۳۳۷  
 ۲۵۸ , ۲۵۹ -ملکم خان ارمنی , میرزا ۲۵۷  
 (عکس)  
 ۱۸۰ , پ ۱۹۲ , ۱۸۰ , ۱۰۴ , مَن یظهره الله ۳۴  
 ۲۴۹ , ۱۹۷ پ , ۲۲۳ , ۱۹۳ پ , ۱۹۴  
 ۳۷۰ , ۳۵۱  
 منتظم ناصری) تألیف محمّد حسن خان اعتماد  
 ۵۱ پ - , السلطنه , صنیع الدوله (۵۰)  
 ۱۰۱ پ , ۱۳۰ پ  
 منطق الطّیر) عطار (۱۵۷)  
 منیب > منیر کاشانی , میرزا  
 ۱۶۶ , منیر کاشانی , میرزا) منیب (۲۹ پ , ۱۰۶  
 ۱۶۷) جوان کاشانی , (۱۹۴ پ , ۱۹۴  
 ۳۴۶ , ۳۲۷ , ۳۲۶ , ۳۰۴ , ۳۰۳ , ۲۷۷  
 ۳۹۳ , ۳۵۸ پ , ۳۷۰ , ۳۵۱  
 مؤتمن الملک > سعید خان  
 موزون) حسین قلی میرزا , (ملایر ۳۳۷  
 ۲۲۲ , ۹۹ -موسی , آقا میرزا) کلیم (۹۷  
 ۳۵۱ , ۳۴۷-۳۵۰ , در ادرنه ۳۴۶

۳۶۳, ۳۶۱, ۳۶۰-۳۵۳

۳۱۸ پ, ۳۱۸, در اسلامبول ۳۱۶

۳۲۹, ۳۲۷, ۳۱۹) عکس, (۳۲۳,

۳۳۴

۱۶۷, ۱۶۵, پ ۱۶۶, در بغداد ۱۴۳

۱۷۷ پ, ۱۷۲, ۱۶۸, پ ۱۶۹-۱۶۷

۲۳۹, ۲۱۹, ۱۸۸, پ ۱۹۳, پ ۲۱۸,

۲۶۴, ۲۶۳, ۲۵۹, ۲۵۶, ۲۵۳, ۲۵۲,

۳۰۰, ۲۷۷-۲۷۶, ۲۷۴, ۲۶۶

در سفر از بغداد به اسلامبول ۳۰۳

۳۰۶

۴۴-۴۱, در طهران ۲۸ پ, ۲۹ پ, ۳۹,

۹۳, ۷۱-۶۸, ۶۲-۵۹

۲۸۹-۲۸۸, ۲۶۸, موسی جواهری, میرزا ۲۱۹

موسی خان, پسر میرزا آقا خان نوری ۶۵ پ

۱۹۳-۱۹۲, ۱۷۹, موسی قمی, حاجی میرزا ۲۴

۱۹۴ پ

موسی نمدمال نیریزی, ملا ۱۲۸

۳۳۶, ۳۱۲, ۳۰۹, ۳۰۷, موصل ۳۰۶

۳۵۶, ۳۵۳, مولوی خانه, تکیه در ادرنه ۳۳۵

۳۶۴, ۳۶۳

مؤیدالدوله > طهماسب میرزا

۸۸, ۵۳ پ, ۵۶ - مهد علیا) مادر شاه (۵۲)

مهدی, حاجی سید) پسر خال اصغر حضرت

باب (۲۲۲)

۳۶۸) عکس, (مهدی, میرزا, غصن اطهر ۳۰۴

۳۶۹) عکس)

- ۳۶۷- مهدی اصفهانی, میرزا ۳۶۶
- ۳۶۸ (عکس , (مهدی دهجی, آقا سید ۳۰۴
- مهدی کاشی, آقا, طهران ۶۶ پ, ۷۷,
- ۲۴۸ پ, ۳۰۴, مهدی کاشی, آقا, کاشان ۲۴۷
- مهدی کاشی, میرزا ۳۰۴
- مهدی ملک التّجار طهران, آقا > محمد مهدی  
ملک التّجار
- مهدی نراقی, میرزا ۱۸۲
- ۴۲۸ فهرست اعلام
- مهدی نیریزی ۱۱۰ پ, ۱۳۳,
- ۳۷۰, (مهدی یزدی) عطری, (حاجی ملا ۸۷
- مهرعلیخان, نیریز ۱۱۴ پ
- میرزا نیریزی, کربلائی) ابن غیاث (۱۴۱)
- میستان, مازندران ۲۴۱
- ۸۵-۸۶, میلان, آذربایجان ۲۴
- ن
- ۱۸۹-۱۹۰, ناصر) حاجی عبّاس, (بغداد ۱۰۴
- ۳۷-۳۸, ناصرالدین شاه ۱۸ پ, ۱۹ پ, ۳۰,
- ۱۴۲, ۱۱۵, ۱۰۸, ۹۰-۸۸, ۸۳, ۷۹,
- ۱۸۲, ۱۴۹) ظالم عجم, (۱۶۴,
- ۲۱۸, ۲۱۲, ۲۰۰ پ, ۲۰۷ پ, ۲۱۰,
- ۲۵۹, ۲۴۹ پ, ۲۵۰, ۲۴۴, ۲۳۸,
- ۲۸۹, ۲۸۴, ۲۸۱, ۲۷۳, ۲۶۰,
- مادر شاه > مهد علیا
- واقعه هدف کردن در سال ۱۸۵۲
- ۵۱ پ, ۵۴ پ, ۵۶-۴۹, ۴۸-۴۴,
- ۷۱ پ, ۷۸ پ, ۶۴ پ, ۶۸-۶۳

۲۹۱-، ۳۰۱-۲۷۳، ۲۵۹، ۲۵۶، نامق پاشا ۲۵۵

۳۲۱، ۲۹۲ پ، ۳۱۶،

نائب الأیاله > محمد تقی

نائب السلطنه > عباس میرزا

نبی آریج، تا کر ۸۴ پ

نبی دماوندی، میرزا ۶۶ پ، ۷۷،

نبیل اعظم > نبیل زرنندی، ملا

نبیل اکبر > محمد قائی، آقا

نبیل زرنندی، ملا محمد زرنندی نبیل اعظم

۳۱۱، ۱۹۲، ۲۹ پ، ۱۷۹-۲۸، ۲۴،

۳۲۷، ۳۱۹) عکس، (۳۲۳، ۳۱۸،

۳۵۲ پ، ۳۵۷، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۶،

(عکس دستخط)، (۳۶۸) عکس،

۳۷۰، ۳۹۴-۳۹۸

۱۰۰- اشعار تاریخی ۳۹ پ، ۹۹،

۱۴۴ پ، ۱۴۹ پ، ۱۷۰ پ-، ۱۴۳،

۲۸۰ پ، ۲۷۲- ۱۸۱ پ، ۲۶۳- ۱۸۰

۳۵۲-۳۵۱، ۳۳۷- ۳۱۷ پ، ۳۳۵، ۳۱۴

۲۹ پ-، نوشته‌های تاریخی ۲۰ پ، ۲۸،

۵۹-۴۴، ۴۱ پ، ۴۱- ۳۹ پ، ۴۰،

۷۳ پ، ۷۷ پ، ۱۳۴ پ، ۷۱-۶۸، ۶۲

۱۵۷-۱۵۶، ۱۴۷- ۱۳۹ پ، ۱۴۶،

۱۷۷ پ، ۱۶۷- ۱۶۵ پ، ۱۶۶- ۱۶۴

۱۸۰ پ، ۱۸۷ پ، ۱۹۳ پ، ۲۰۵ پ،

۲۹۵ پ-، ۲۹۰، ۲۸۱-۲۸۰، ۲۳۹-۲۳۸

۳۱۷ پ، ۳۰۸ پ، ۳۱۲، ۲۹۶

۳۱۸ پ، ۳۲۰ پ، ۳۲۶ پ، ۳۲۸ پ،

۳۳۱-۳۳۲, ۳۴۷, پ ۳۳۴- ۳۵۰,

۳۵۳-۳۶۰, ۳۵۸-۳۷۰, پ ۳۵۹-

پ ۳۷۱

نبیل قزوینی > محمد نبیل قزوینی, حاجی شیخ  
۲۲۴, ۲۱۵, ۲۰۶, ۲۰۱, ۲۰۰, ۱۹۸, نجف ۱۰۵,

۲۵۳

نجف خمسه‌ای ۶۶ پ, ۷۷,

۳۵۱, ۲۷۷, ۲۵۲, نجفعلی زنجانی, آقا ۱۸۹,

۳۵۴

۳۴۴-نجف آباد اصفهان ۳۳۹

نجیب پاشا, باغ > رضوان, باغ

۲۶۳, ۱۹۳ پ, ۱۹۷, ۱۸۵-۱۷۸, نراق, نراقی ۱۴۳

۵۹, نساء خانم) خواهر حضرت بهاء الله (۵۷)

نصیبین) شهر (۳۱۰)

۲۴۹ پ, نصرالله, میرزا) درویش, (خراسان ۲۴۲

نصرالله, میرزا, منشی کارگذاری بغداد ۲۶۰

۳۴۲-نصرالله, میرزا, نائب الحکومه اصفهان ۳۳۹

۳۵۸ پ, ۳۶۸, نصرالله تفرشی, میرزا ۱۹۳ پ, ۱۹۴,

(عکس)

نصرالله خان ۶۶ پ

نصیر قزوینی, حاجی ۲۹ پ, ۷۴ پ

-نظام الملک, میرزا کاظم خان نوری ۴۶ پ, ۴۹,

۲۰۷ پ, ۵۰ پ, ۶۴ پ, ۶۵ پ, ۷۶,

-۷۰, نظام العلماء, حاجی ملا محمود, طهران ۶۸

کتاب ظهور الحق جلد ۴۲۹ ۴

۷۷ پ, ۷۱

نظر بیکی, مسجد در نیریز ۱۱۷

- نظر علی حکیم باشی, میرزا, طهران ۵۲ پ  
 ,نعیم نوری, میرزا, لشگر نویس, حاکم نیریز ۱۱۲  
 ۱۳۷- ۱۱۲ پ, ۱۱۲  
 نقشبندیّه, طریقه ۱۵۹  
 نقطه اولی, حضرت > باب, حضرت  
 نوح ۳۱۰  
 ۸۴, ۹۶- نور, مازندران ۲۹ پ, ۷۸,  
 نوشاد, سلطان آباد ۳۳۷  
 نوفرست, خراسان ۲۴۴  
 ۶۵ پ, ۶۶ پ, ۴۵ پ, ۵۲ پ, ۵۷, نیاوران ۴۴  
 ۹۱, ۷۱ پ, ۷۶  
 ۱۴۲-۱۰۸, ۴۰, ۲۴, نیریز ۱۷ پ, ۲۲,  
 نیکولا, امپراطور روس ۹۶ پ  
 و  
 ۲۲۲, وان) شهر (۲۰۹  
 وحید > یحیی' دارابی, سید  
 ۲۷۳, ۲۶۴, وشاش, مزرعه نزدیک بغداد ۲۵۹  
 ۳۰۴  
 ۵۰ پ - , ۱۸ پ, ۴۹ - وقایع اتفاقیه, روزنامه ۱۷  
 ۶۶ پ, ۹۸ پ- ۶۳  
 ولی خان ملاّ کریم آخوند نیریزی ۱۴۰  
 ۵  
 هادی اصفهانی) دولت آبادی, (حاجی میرزا ۳۷۰  
 ۲۸۸, هادی جواهری, حاجی میرزا ۲۰۷ پ, ۲۱۹,  
 ۲۴۳ پ, هادی حکیم سبزواری, حاجی ملاّ ۲۱۵  
 هادی قزوینی, ملاّ ۳۷۰  
 هادی نیریزی, آقا شیخ ۱۱۰ پ

۱۲۲ , هادینیریزی , کربلائی ۱۱۸

هاشم , آقا میرزا , طهران ۵۴ پ

۲۱۹-۲۱۸ , ۱۷۳ , هاشم عطار , حاجی , بغداد ۱۰۳

۱۹۲ , هاشم کاشانی ( نراقی ) , ( حاجی ملا ۲۴

۱۶۲ , - هفت وادی , رساله ) حضرت بهاء الله ( ۱۶۱ ,

۲۲۰

۲۶۳ , ۱۹۷ پ , ۲۰۸ , ۱۸۴ , همدان ۹۳

هندوستان ۳۳۱

ی

یالرود , مازندران ۸۰

یالوشی , مازندران ۸۳

۲۸ پ , ۳۹ پ , ۲۸ , ۲۴-۲۵ , یحیی ازل , میرزا ۲۲

۳۵۲ پ , ۹۶-۹۷ , ۷۹-۷۷ پ , ۷۸ , ۴۰

۳۷۰-۳۴۶ , در ادرنه ۳۳۵

در اسلامبول ۳۱۷ پ , ۳۱۸ پ ,

۳۲۰ پ ,

۳۳۰ پ , ۳۲۹-۳۳۰ , ۳۲۷

- در سفر از بغداد به اسلامبول ۳۰۴

۳۱۲ , ۳۰۸ پ , ۳۱۱ , ۳۰۷-۳۰۸ , ۳۰۶

۳۱۳ , ۳۱۴

۱۴۸-۱۴۲ , ۱۰۶ - در عراق ۱۰۴

۱۷۸-۱۷۴ , ۱۶۵ ۱۶۷ پ , ۱۶۹-۱۶۴

۱۹۳ پ , ۱۹۴ , ۱۸۰ پ , ۱۹۲

۲۶۳ , ۲۶۲ , ۲۵۲ , ۱۹۵ پ , ۲۴۰

۲۶۵ , ۲۶۶

۳۶۵ - حرم , مادر میرزا احمد ۳۶۴

( حرم تفرشی ) خواهر میرزا رضا قلی )

۳۶۱ > , قانته , ۳۵۵

۸۸- ۷۷ پ , ۸۷ , یحییٰ دارابی , سید) وحید (۲۴)

۱۲۴ , ۱۱۷ , ۱۱۶ , ۱۱۱ , ۱۰۹-۱۰۸

- یحییٰ خان نوری , میرزا , برادر صدر اعظم ۵۸

۵۹

۲۰۷ پ , ۹۹ , ۸۸ - یزد ۸۶

۱۸۹ پ - یزید بن معاویه ۱۸۸

۲۴۶ - یعقوب محمودی , آقا سید ۲۴۵

۱۱۰ پ , یوسف , آقا شیخ , نیریز ۱۰۹

یوسف , حاجی , خوسف ۳۴۵

یوسف , حاجیمیرزا

۴۳۰ فهرست اعلام

(منشی اول سفارتروس (۵۷)

یوسف خان , بغداد ۲۳۸ پ

۱۲۰ , یوسف خان , میرزا , کلانتر نیریز ۱۱۸

یوسف خان آشتیانی , میرزا > مستوفی الممالک

یوسف سهدهی اصفهانی , سید ۲۰۲

, یوسف نیریزی , میرزا) ابن میرزا احمد (۱۴۱)

۱۴۲

Asadu'lláh Fáḡīl Mázandarání

ZUHÚRU'L-ḤAQQ

Volume IV

Edited by: Moojan Momen , Adel Shafipour, Faezeh Marani, Iraj Ayman.

First edition

©Bahá'í-Verlag

Germany-Hofheim

168 B.E.- 2011:

History of the Bahá'í Faith 1851-1867

Bahá'í-Verlag\_\_